[illegible]

از جهت خناق نافعست بکیرند انجیر پنج دانه بنفشه پنج درم رب السوس پنج درم حب عناب پنج درم فلوس خیارشنبر ده درم ادویها را بجوشانند فلوس خیارشنبر بزنند غرغره کنند نافع باشند

حکیمی فرماید

چون جدا بجوی رخ بختم سیاه باد
با فقر اکر بود هوس ملک سنجرم
اقسمیان من خبر از ملک نیم شب
صد ملک نیم روز بیک جو نمی خرم

[illegible]

ترکیب حب مسک بکیرند صمغ عربی پنج درم و شکر سه درم و زنجفره یک درم نیم و این ها را بغایت نرم بکوبند و بکلاب حل کنند و سه حبه مشک و روی بمالند و حب کنند

از برا درد کوش نافع بود بکیرند سیر بکوبند و با روغن بسفند بجوشانند و یک قطره در کوش چکانند

[illegible]

[illegible]

۲۰۰

[illegible]

استقل هذه الرساله

بلبيد كلي ارغلي لحو بيله تنساد ب
سرز ب احتقله رباعي اخر صفات
صو دفتر احوا سن نقوس فايق ادر

کتاب اختیارات بدیعی

بغلسه ۲۱

عصر رازیانه صاف کرده را
بجوشانند با نصف اید بعد از ان
ربع آن عسل آنه بدره ضم کند
و بجوشانند با نصف اید و در
شیشه کند و در آفتاب بگذارد

منقول است از آدم علیه السلام



عدد ۲۵۵۰

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين
خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان
محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع واستكتب وتعلم
وانا الفقير ... احمد شیخ زاده المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما



شراب دینار

بگیرند بزر هندبا ده درم و بزر کشوث ... و امیر باریس ... هفت درم ورد منزوع ده درم بجسانند
و چهار وقیه آب بجوشانند تا یک وقیه بیچاه درم بماند وازانه بخش بماند و چهار
وقیه شکر بنهد تا بقوام اید بعد از و یک وقیه آب کاسنی بنهد و بعد از ان
طباشیر و روند چینی و لک من کل واحد درم بکار دارند

هوشافی بلطف و کر شربت بود از احب القرع و ... مجرب و چند روز آتش بتیر
خورند بعد از این دار دیگر بند شحم ارمنی برنگ کابلی مقشر از هر یکی مثقال و نمک هندی دو دانگ و تربد سفید تراشیده
شحم حنظل دانگ و سرخس یک درم و جمله یکدرم نیم ...

از برای تب ربع المجرب بگیرند افسنتین بیچاه درم سلیخه بیت درم تخم کرفس سی درم شکر دو تا بیچاه
ونوع مجرب دیگر بگیرند تخم رازیانه ده درم تخم کرخربزه سه درم جدا جدا بکوبند و سه درم نبات
در وی حل کنند و ناشتا سه روز بخورند ... سلطه

کتاب اختیارات بدیع

امداد حمد بی عدد و سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی
از اوراق و شجری از اشجار نمت و صوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و
و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته **بیت** برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار پس با امر کن فیکون هیچ در بهٔ وجود
سبز نگر فتند و نشود نماهی نگشاید و بی حکم فرمان روای او سلطان
قصر صدی برگ گل از هیچ نهال نمی روید تا سحاب قدرتش آبیاری بوستان
روزگار نکرد تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا
خورشید حکمتش گلگونهٔ ایوان بر چهرهٔ نبات و حیوانات نکشید نوع و جنس
اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود **شعر** ففی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد [illegible] درود بی پایان و صلوات بی پایان
حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بوده
موجب خلق آفرینش طفیل دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها و آله و اصحابه الکرام یا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا
تسلیما بر اصحاب حکمت و ارباب فطنت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات
و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیزی را چنانچه منفعتی و
جودی هست مضرت مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه تماما بغیر از
خالق بر هیچکس ظاهر نگشته و خود در گنجینهٔ اختراع و ابداع خالق که راه تواند

یافت

یافت اما بعضی که کماهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن زوی از
نتق خفا و حجاب ستر نموده بالهامه تعالی او بالعقل اعلامهم تقدس بوده و بعضی
از علما در معرفت ادویه بحسب تجربهٔ خود خلافی کرده و غث و سمینی از یکدیگر جدا
نهاده اند و چون بندهٔ کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین
العطار درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروع نموده می خواست که تا قول
اصح و تجربهٔ ارجح باز نماید که تا جماعتی که نایرهٔ اشتیاق این علم داشته باشند از زلال
موقت این کتاب تسکین آتش نزاع الیاع کنند و نیز مدتی مدید است مجموع
همت مصروف و عنان همت معطوف که بوسیلهٔ نتیجه بدافکر
مبسوط شهرستان شتری طالبی رساند و دیدهٔ بخت گران خواب
خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند و این معنی بی آنکه تشبث بذیل استحقاق
و مرحمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحب قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای
مس هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب هنر تواند بود نمی تواند بود
و چنانچه عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصهٔ امکان و فضای دوران
دوران کرد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت خضرت بلقیس زمان
ملکهٔ تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان **بیت**
آنکه در وهم جلالش وهم را نا بوده دست
و آنکه بر سنت عفافش باد را نا بوده راه
با وجود دور باش عفت او آفتاب
کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه
زهرهٔ زهرای عصمت اختر برج شرف
شمسهٔ گردون عفت سایه لطف اله
عصمت الدنیا و الدین بدیع الحال خلد الله ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها
بدست نیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اعراض دولت
خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفا را انواع

حوادث و منع اسباب کامرانی و دافع علامات بی طالعی و منهاج طرق
اقبالی و جامع متفرقات جلالت بتوانست ساخت امید وانکه بعین عنایتش ملحوظ
کشته برارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق بدانکه
این کتاب مشتمل بر دو مقالهاست اول در ادویهٔ مفرده و اسامی آن بلغت
هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت ان و مقالت دوم در مرکبات مستعمل
و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاده شد اما بعد بباید دانست که ادویه
یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا اوراق
یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صموغ یا لحا یا اغصان بود که جمله وی
مستعمل بود از نبات و اوراق چون سادج و زربون تانبول و امثال ان
واجب بود که در وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود رسیده پیش
از تغییر لون و اگر بزور بود مانند انیسون و کراویا و کمون و امثال ان باید که در
وقتی گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و فقاحیه و مائیة از وی متمیز شده باشد و اگر
اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق
افتادن گیرد و اگر ازهار بود چون بنفشه و نرگس و زنبق و امثال ان بعد از تفتح
تمام پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود چون رزنب و اسطوخودوس و حاشا و
امثال ان بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند فاقله
و قرنفل و بلادر و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید
گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود چون اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال ان پیش
از تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آورد و هر ادویه که در اصول تشنج و در
قضبان ذبول کمتر بود و در بزور امتلا و سمن و در فواکه اکتناز و رزانت
بیشتر بود بهتر بود و گرفتن ادویهٔ نباتی در هوای صافی اولیتر که در هوای متعفن

یا نزدیک

۲

یا نزدیک بهوای تر و نبات بری قوی تر از بستانی بود و نبات جبلی اقوی بود
از بری و هرکدام نبات که در لون خود اشبع بود و بطعم اظهر و رایحهٔ وی اذکی
بود و در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال تا سه سال ضعیف
شود اما گرفتن صموغ چون بارزد و اشق و جاوشیر و مانند این بعد از انعقاد
پیش از غایت جفاف گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال قوت ضعیف شود
خاصه فرفیون اما گرفتن لحا چون شیطرج و ماهی زهرج و سلیخه و امثال آن
وقت رسیدن ثمرهٔ وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا
و افیون و حضض و مانند ان بعد از رسیدن نبات وی گیرند اما انچه قوی
بود از سر طیقه مدت بقای قوی چند بود اما وقتی که یکی ازین اقوی و تازه تر یابند
اولی آن بود ضعیف وی بجای وی خرج کنند و اگر نیابند انگاه وی را بدل کنند
اما حیوانی مانند قرون و مرارات و کبد واجب ان بود که از جانوران جوان
گیرند و در زمان ربیع و از صحیح المزاج و از رسیده و آنچه از وی گیرند بعد از
کشتن گیرند و حیوانات میتة القفات نکنند و از نیست ادویه نگیرند اما
معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرانیخ و امثال آن اولی آن بود که از
معادن معروف گیرند و ان اختیار کنند که جوهر آن پاک باشد و در لون
تفاوت نبود و بر همان طعم مخصوص بود اما نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج
وجه بود اول جمع آوردن اجزای ان دارو و کوفتن و قرص ساختن و در
سایه خشک کردن چون دارچینی دوم خلط آن دارو با ادویه چیزی که حافظ
آن باشد بخاصیت چون خلط کافور با فلفل یا جشمیزج با جوز و خلط فرفیون
با جو پوست کنده یا نشاسته یا باقلا با پوست یا دام تر و خلط پلپل سفید با باقلا
و امثال ان بسبب قوت اجزا سیوم مظروف چنانچه بعضی ادویه را واجب بود

که در ظرفی کنند که سر آن تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت وی بتاثیر هوا
تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک را اولی آن بود که در ظرف اسرب
کنند و اگر یافت نشود در آبگینه و کافور در ظرف آبگینه و اگر یافت نشود در دبّه
کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند بزور و اوراق و بعضی
در انبانه کنند مانند بید و کهربا و امثال آن و بعضی را کیسهٔ کرباس کافی بود مانند
اقاقیا و پوست و عصارات **چهارم** آنکه جایگاه خزانه ادویه در موضعی
بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که نیک گشاده
بود و ممر ریاح و دخان بود ننهند **پنجم** بنهادن ادویه لازم بود که هر یکی را جای
خود نگاه دارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند
سکبینج و حلتیت و مانند آن نزدیک ورق ادویه که استعداد قبول ادویهٔ آن روایح
داشته باشد و بسبب آن حاده قوت آن ساقط شود مانند بنفشه و نیلوفر و غیره
ننهند چون این معنی میسر شد که ادویه از پنج قسم بیرون نیست و نه هیچ از این
سه قسم بیرون است از ادویه نیست قول کلی که روا از غیر تمیز کنند باید دانست
الکنون بباید دانست که آنچه از ماکول و مشروب آدمی است از پنج قسم بیرون نیست.
اول غذای مطلق **دوم** دوای مطلق **سیوم** اغذیه دوائی **چهارم** ادویه
غذائی **پنجم** سم و آنچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما
بر وی غالب بود و آن بدل ما یتحلل سازد و آن غذای مطلق بود چون
نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را تغیر کند باز وی بدن را این را
دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و مانند آن یا چنان بود که
اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و آن بدل
ما یتحلل سازد و این را غذای دوائی گویند همچون سرکه و خشخاش و کاهو

وامثال

و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود از دوای غذائی گویند مانند کمون و
نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و دایما کیفیه وی
بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آن را سم خوانند مانند بیش و شک و شوکران
و امثال آن والله اعلم و احکم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم و بیان
مرکب والله الموفق والمعین **باب الالف** **اطریلال** نباتی است
که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود به بزرگی و بلون کبود بود و شکل زیره
بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود قدری از آن بزرگتر بود و قلیل الاطلال است
غیر مصری بود ابن مولف گوید این نوع از اهواز آورند آنجا حاصل میشود
و به پارسی تخم خلال خلیل گویند و آنچه کبود بود اطریلال مصری بود و حشیش
وی را رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و حزالشیاطین نیز گویند و گفته شود
و طبیعت اطریلال گرم و خشک بود در آخر درجه دوام و مسهل بود خاصه در
مداوات برص و بهق را بغایت سودمند بود و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی
یک درم با دانگی عاقرقرحا سایند و بعسل سرشند و فرو برند و یک ساعت یا
دو ساعت در آفتاب نشینند چندانکه عرق کنند و گاه باشد که همان زمان
آبله بزند و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله بزند و آب زرد بسیار از آن
روانه شود بقدرت حق جل و علا و آن موضع باز بلون اندام گردد خاصه
که این زحمت در موضع گوشت ناک بود زودتر و آسان تر زایل گردد
و این مجربست و بکرات جامع این کتاب امتحان کرده و این سر عجیبست اما
بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند بعد از آن این دارو ها استعمال نمایند و
باید که در تابستان بود در وقتی که آفتاب در غایت گرمی بود و بعضی گویند
یک جزو و نیم اطریلال و یک جزو پوست ماذ و یک جزو ورق سداب مجموع

کوفته و بیخته پنج روز هر روز پنج درم با شراب انکوری بخورد از برص شفا یابد
باذن الله تعالی **ارغیس** بزبان اهل مصر و دمشق عود زیج خوانند و ان قشر
اصل انبرباریس است و بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند و طبیعت ان کرمست
در اول و خشک است در دوم منفعت وی انست که چون بجوشانند و بدان مضمضه
کنند قلاع زایل کند در مردمی که باشد و هر نوع قلاع که باشد و بغایت مجربست
و اکر بخیسانند در کلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد زایل کند و سودمند بود
جهت بقیه رمدی که مزمن شده باشد و اکر پیش از درد چشم استعمال کنند صحت چشم
را نکاه دارد و اکر بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهای روده و اکر
با شراب و سرکه بجوشانند و کلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد زایل کرداند و
سودمند بود جهت درد جکر و ورم آن نرم کند و صاحب منهاج کوید اطبای مصر
در داروهای چشم بدل مامیران چینی و مکی ارغیس میکنند **ابار** انک محرق است
بپارسی سرب سوخته کویند صنعت حرق ان بیشانند تابه آهنین و اسرب بروی
تابه نهند و قدری کوکرد دران اندازند و در کوزه نهند و کاسه کوزه کی را
سوراخی در بن ان کنند و بر سر ان نهند و بدمند تا از ان زمان که سوخته
کردد بعد از ان استعمال کنند و ابن مولف کوید بعضی چوبر تابه آهنین افکنند
و کبریت بر زبر چو و تختهای آبار بر سر کوکرد نهند و اتش در زیر تابه کنند تا
آتش در کوکرد افتد و باهن پاره می جنبانند و چوب زیاده میکنند تا نیک سوخته
شود انکه ابار را از خاکستر و انکشت جدا کنند و چند نوبت بشویند و بکار برند
و دیسقوریدوس کوید در جای کبریت یاد کرده و در دیکر جای رد کرده و کفته
که ابار در تابه آهنین بر سر اتش نهند و بسوزانند تا بکونه ارزیز شود و ابو ریحان
کوید این نوع بهتر از ان انواعست و طبیعت ان سرد بود در درجه دوم و منفعت

وی

وی آنست که چون معمول کنند نشف ریشهای چشم بکند و دانها و سودمند
بود جهت ریشهای مفاصل و ذکر و خصیه چون بران موضع پراکنند و محجنین
بواسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل ان اثمد است **آبق** اکبیر باین
زیبق را کویند و بزبان ایشان زیبق جبلی نام دارد و در زاکفته شود
آبغر نوشت و کفته شود **آبکون** لباب القمح است و لباب الفوم و لباب
البر نیز کویند و ان لباب الحنطه است بعربی نشا کویند و بپارسی نشاسته
کویند و در نون کفته شود **ابوخلسا** انخوساست و کفته شود فاما اندکی بکویم
و او را خس الحمار و عاقوسمعا و شجرة الدم و رجل الحمامه و حمیرا و موفیلوس
و شنقادو کحلا و انقلیا و املیا کویند و بخراسانی بیخ باشه کویند و بسریانی
حلوما و بلفظی دیکر بلغنیس و کاموخر نیز کویند و بپارسی سنکار کویند و موخونه
نیز کویند و بهتر ان بود که ورق آن سیاه رنک بود و بیخ ان سطبر بود و ورق
ان بسیار بود و طبیعت آن کرم و خشک است در اول درجه دوم و منفعت او
انست که چون بسایند و بر بهق طلا کنند زایل کرداند و سپرز را نافع بود
و جکر را پاک کند چون با سرکه بود خواه خوردن و خواه بر نقرس ضماد کردن
نافع بود و چون با پیه بز بر خنازیر نهند تحلیل کند و ریشها را نافع بود و مرهم
وی سوختکی را نافع بود و شقاق مقعد و چون ورق ان بریان کنند و با شراب
بیاشامند شکم را به بندد و چون بخایند و بر زخم کزندکان اندازد بمیرند
ان کزنده و بیخ آن چون زن بخویشتن بر کیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم
بود تحلیل کند بخود بر کرفتن و در آب ان نشستن حیض براند بقوت و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن
بنفشه یا کدو بود **ابریسم** بهترین ان بود که پاک بود و طبیعت وی معتدل بود

در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول و خوزی گوید گرم و تر بود در اول و بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه گرداند و قوت بدن بدهد و حزن ببرد و ذهن تیز کند و روشنایی چشم بیفزاید و چون در معاجین بکار کنند که شیر بهی آن عسل بود مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از سوختن مستعمل کنند یا مترض و صفت سوختن وی مانند صوف بود و در صاد کعثه شود و اگر چیده بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوت وی زیاده بود چون سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود جهت تقویت دل بغایت نیک بود و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم نافع بود و پوشیدن وی سخت بود مانند پنبه و گویند پوشیدن وی شپش پیدا کند و معده را بد بود خصوص خشن وی و مصلح او رب ریباس و اترج بود

ابهل جوز الابهل گویند و ثمرة العرعر نیز گویند و برس غنچه نیز خوانند و آن ثمره سرو کوهی است بپارسی تخم دمال خوانند و بخراسانی پاراوس گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و جالینوس گوید در سیوم و بهترین آن سیاه رنگ و فربه بود و بهترین آن بود که ورق آن سبز باشد و سیاه رنگ نباشد و منفعت وی آنست که اگر با روغن کنجد بجوشانند در ظرف آهنین تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل گرداند و چون بکوبند و بپزند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر سه درم مغشوش سازند کرمها را مجموع بکشد و اگر بیاشامند یا بعسل سرشند سه درم و لعوق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و اگر ثمر ابهل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل با هم سرشند و لعق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند و بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و اگر زن بخویشتن برگیرد یا بخور کند بچه بیندازد و مضر بود بجگر و مصلح آن عود الوج بود یا خولنجان یا جماما و بدل آن جوز السرو است

گودار حنی

و دارچینی است و گویند بدل آن بوزن آن سلیخه بود و بوزن آن جوز الکرو است

آبنوس دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن بدرخت عناب می ماند و هر دو نوع را چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است املس و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و این مولف گوید آن نوع که ملمع است دو نوع بود یک نوع ملمع برنگ سیاه است و زرد فام و آن نوع را از سواحل زنگبار آرند و تخم آن بتخم حنا می ماند و زردی و سیاهی او برابر افتد بخط راست و متفاوت نیز افتد و نوع دیگر ملمع آن برنگ سرخ و سفید و سفید او صندلی بود و بنوع تخم او فلفلی بود و آنچه سیاه خالص است میانه چوبست که گرد اگرد او افکنده باشند و این آبنوس سخت تر از آن نوع ملمع باشد و گران وزن تر و دیسقوریدوس گوید که بهترین آبنوس آبنوس حبشی است و عجیب تر که در حبشه آبنوس نیست و این آبنوس از اصفهان و فوارق ارند از جزیرهای قمیر چون حل کنند بآب و کحل سازند سپیدی چشم و شبکوری را زایل کند و اگر در دیگ گوارکی بسوزانند تا چون فحم شود و بشویند بحوین آبار نافع بود جهت درد چشم که به پوست بود و جهت خارش چشم و نشاره آن موی برویاند و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر نشاره آن را سحق کنند بغایت و بر ریشهای زشت افشانند خشک گرداند و مولف کتاب گوید در خشک شدن ها که از زخم کارد و شمشیر بکار برند صمغ بهتر از نشاره وی نبود و گویند بدل وی چوب کنارست و مصلح آن صمغ عربی یا شما یا شاسفرم بهم بود و وی سنگ بریزاند و باد و ها که در شکم بود تحلیل کند و این مولف گوید اگر آبنوس به آتش نهند بگدازد و بوی خوش دهد و گویند درخت وی را کس ندیده است و آب دریا می آورد و اهل دریا باد آن را باطراف می برند

ابیکاکیا ابیکاکیاب نیز گویند و آن نسیج العنکبوت است

وبپارسی کرده گویند وبشر ازین کرتینه منفعت او انیست که چون بر جراحت نهند
خون باز دارد ونگذارد که ان جراحت ورم کند وچون برگ بر ان چکانند و
بر دنبل نهند در ابتدای آن وره کنند تا خشک گردد و ره نکند که دنبل بزرگ
شود وباز کرداند واگر نفرخ بدیدان بمالند جلابی نیک دهد واگر کرتینه که
در تابستان بود وکثیف وسفید بود در پوست بندند وبر بازوی کسی که او را
تب ربع بود ببندند زایل شود آبرون حی العالم است وگفته شود ومعنی ان
ابرون الحی ابداً است یعنی همیشه زنده وبرگ وی همیشه سبز بود ونیز ده و
درجا گفته شود ابزار القطه سم حی العالم است وگفته شود ابل طراثیث است
وگفته شود ابل قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند لاحی خوانند
وغلاف او مثلث باشد وان دو نوع است یک نوع بمقدار جوز بوا بود مثلث
ویک نوع مانند استخوان بلیله گرد شکل بود پوستی دقیق داشته باشند
وهر دو نوع قاقله کوچک است وهیل وهال وخیر بوا وهال بوا وشوشمیر خوانند
طبیعت ان گرم وخشک است در اول درجه سیوم وبهترین ان بود که بوی او تیز
بود ومنفعت وی وقوت وی مانند قرنفل بود جهت معده سرد وجگر سرد را
نافع بود وقی باز دارد وگویند لطیف تر از قاقله بزرگ است آبت شحم
انزح است بپارسی پیه بالنگ وگوشت ترنج خوانند وابن مولف گوید که
اهل شبانکاره آنرا باتس خوانند وبهترین ان گوشت دار ودنباله بود
که آنرا باتو خوانند وکرمیر یان آنرا مرکب خوانند وطبیعت ان گرم وتر است
در درجه اول وبجهان خوردن دیر هضم شود ومعده را زیان دارد وقولنج
آرد واولی ان بود که مربی کنند ابوعلس بپارسی گل خیری گویند ودر باب
خا گفته شود اباعسل گلی است بزرگ لاجوردی که میل بسرخی میزند وطبیعت

ان کرم

ان گرم وخشک است در درجه اول اباعوریث گیاهیست که آنرا در عرب
لریح وریحه خوانند بذر او دونه سیاه وبوی منتن دارد وطبیعت ان گرم و
خشک است در درجه سیوم ابهل تخمی است گرد بشکل شلغم بطعم تیز وبرگ
او باسبت ماند وبر کنار رود روید ودر شهرهای دیگر در خشکیها روید
وانچه در خشکی روید هر که برگ ان بخورد در حال کشنده است وطبیعت ان گرم
وخشک است در سیوم ابرور دوایی است برنگ سیاه وشوکها دارد بشکل
سنبل وبوی خوش دارد وطبیعت ان گرم وخشک است در درجه اول ابن عرس
بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بگشنیز پر کنند وخشک کنند سودمند بود
جهت گزیدگی جانوران زهردار واگر نمک سود کنند وخشک کنند دو مثقال
از ان دفع ضرر سموم کند واگر دماغ وی یا گوشت وی با سرکه بخورند صرع را
سود دارد واگر گوشت وی را بر مفاصل ضماد کنند نافع بود واگر خشک
کنند وبا شراب بیاشامند زهر مارا نافع بود واگر بسوزانند در دیگ چینی
وخاکستر ان با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود واگر خون وی بر خنازیر مالند
نافع بود واگر چشم وی خشک کنند ومصروع دهند نافع بود وبعضی گویند
اگر کعب وی بیرون آرند آن زمان که زنده بود وبر زن بندند آبستن نشود
ورازی گوید اگر در طعامی زهر بود چون راسو آنرا ببیند فریاد کند وموی‌های
ان راست بایستد ابراهیمیه آشی است مانند زیرباج اما عوض سرکه آب
غوره کنند یا سرکه مصعد که قند زیاده باشد وباخوچهای او پاره عود
در کرباس بندند ودر دیگ اندازند وقند وبادام بگلاب حل کنند ودر ان
ریزند طبیعت آن معتدل باشد وبخاصیت زیرباج بود وموافق جگر ومعده

باشد و مفرح و مقوی قلب **اَتان** مری است و گفته شود **اَتان دیگر** خرماده است
و شیر وی برای مسلول بغایت نافع بود و در صفت البان در لام گفته شود **اترج**
پارسی ترنج خوانند پوست زرد ان گرم و خشک است در دوم و گوشت وی گرم
و تر بود در اول و گویند در دوم و تخم وی گرمست و در وی اندکی رطوبت هست
و ترشی وی سرد و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون بر کلف طلا کنند
زایل کند و خفقان گرم را سود دهد چون بخورند و صفرا بشکند و اشتهای
طعام باز دید کند و مالیخولیا که از صفرای سوخته باشد نافع بود و قوت دل بدهد و دفع
خمار بکند و در وی تریاقیتی هست و نافع بود گزیدگی مار و حرارت سم دیگر گزندگان
موذی و تریاق بود اما سینه و عصبها را زیان دارد و مصلح آن شراب خشخاش
بود و بدل آن آب لیمو و بوییدن ان دفع عفونت هوا و وبا بکند و اگر در چشم
کشند دفع صفرایی که در چشم باشد بکند اما دماغ گرم را زیان بدارد و مصلح ان
بنفشه است و پوست زرد ان از ادویه قلبی است و مفرح و تریاقیت در وی هست
و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود
و اگر در طعام کنند قوت معده بدهد و عصاره وی نافع بود جهت گزیدگی افعی
و اگر همچنان ضماد کنند همان عمل کند و اگر در خمیر اندازد زود ترش کند اما گوشت
وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج را بد باشد و تولد قولنج کند و چون
بعسل مربی کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود جهت گزیدگی عقرب چون دو
مثقال تعشر کنند و با آب نیم گرم بیاشامند از برای این زحمت بغایت نیک بود
و اگر بکوبند و بر ان موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اگر در
میان جامها کنند نویزد و سالم بمانند و بیفتو رید و بس گویند از دانه وی جزوی

یا دو

یا دو جزو و یا دو جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیفتد از دود
خوردن وی بواسیر را سود دهد اما قوت ورق ان مجفف بود و محلل و طعام
منهضم کند و مسخن معده بود و سده بلغمی را بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده
و احشا بود و منفعت وی نزدیک یکدیگر است اما ورق و فقاع لطیف ترست از قشر
وی **اثرار** انبرباریس است و اثار نیز خوانند و امبرباریس نیز خوانند و ان
زرک است و بپارسی زرشک خوانند و زاج گویند و گفته شود **اثمد** کحل اصفهانی است
بپارسی سرمه اصفهانی گویند و آن معدنی بود و بهترین ان بود که شفاف و بی سنگ
بود آنرا بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند تا اندکی نفط سیاه که بر ان باشد بسوزد
پس بکار برند طبیعت ان سرد است در اول و خشک است در دوم و منفعت وی آنست
که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت
زیاده بخورد و اگر با پیه بر سوختگی آتش طلی کنند نافع بود و اگر همچنان بر جراحت
تازه باشند بغایت نافع بود اما چون نیک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش تقشیب
و اعضایی که مزاج وی میل بخشکی داشته باشد و فوپس گویند چون با فلیمیا و عسل
کت کرفته رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند و باید که در جانب مصدوع کشند
و اگر زن بخویشتن برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از غشا
دماغ آید باز دارد و بدل وی آبار است و وی مضر بود بشش و مصلح وی شکر
و کثیرا بود **اثرار** انزارست و گفته شد **اثلق** ارند است و سیستان و سرساج
و اعین السراطین و سنکیبویه و شنجبویه و اعنی و حب النفذ و طامره و فنطافلو
و دو خمسه او اواح و این جمله اسم بحکیست و فحکلشت و فنجنجست و بنجکشت است
بپارسی فلفل بری خوانند و بشر ازین تخم دلاشوب و در کنار رودها زدید و تخم

٩

گرم و خشک است در درجه سیوم و چوب وی باید که استعمال نکنند و صفت وی در باب
ذال در ذو خمسة اوراق گفته شود اثل نوعی از طرفاست و در باب فا گفته شود
اجاص دو نوع است سیاه و سپید و سیاه را عیون البقر خوانند و سپید را شاه الوج
گویند و صفت ان در باب شین گفته شود و بهترین آلوی سیاه آن بود که بغایت
خود رسیده بود و بزرگ و شیرین بود و طبع ان سردست در اول درجهٔ دوم و تر است
در آخر درجهٔ دوم و منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی را صاف کنند
و نبات و ترنگبین در ان حل کنند بدرستی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن گرداند
و حرارت دل بنشاند و صاحب منهاج گوید که مرخی معده بود و مولد خلط مایی و
دفع مضرت او بگلقند کنند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی عنابست و صاحب
تقویم گوید که مرخی معده بود و مبرد آن و مصلح ان گلنگبین بود یا عسل و گویند
بدل وی تمر هندیست احداق المرضی و بهار و عرار و عین البقر و مشهار و
عین اعلی و گاوچشم و گاوزری نیز گویند و بشیرازی بابونهٔ گاو گویند و در اقحوان
صفت و طبیعت وی گفته شود احریض بهرام بهرمان است و خریع و عصفر و
مرتق و نغر نیز گویند و در باب عین در صفت عصفر گفته شود اخلیدیا
شبرم است و گفته شود اخیون راس الافعی خوانند و ان ثمر نباتیست که مشابهست
براس الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود و منفعت وی
انست که چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران موذی را نافع بود و اگر
پیش از گزیدگی بیاشامند چون بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ ان و ورق
و ثمر ان مجموع را این خاصیت بود و اگر بیخ ان با شراب بیاشامند درد پشت را
ساکن گرداند اخینوس اخیروس گویند و ان را ظرونیه و چاودر نیز گویند و

وبعضی گویند ان گندم

و بعضی گویند ان گندم ناکشته است که در صحراها روید انچه محقق است نباتیست
که نزدیک ابهای روان و ایستاده روید و ثمر سیاه و کوچک دارد و گل
سپید و دانهٔ وی در دارو های چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار
دو درم یا چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از
چشم بکنند و اگر عصارهٔ وی با نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
ساکن گرداند اخربطه طیطان است و گفته شود ادادا انخیص است
و گفته شود ادرک نبشوق است بپارسی آلوجه گویند و آلوی جبلی و الو کشته
نیز گویند و طبیعت ان سرد و تر است در درجهٔ اول و مسکن حرارت بود و
مسهل صفرا و تشنگی بنشاند اما مرخی معده و مصلح وی قندست اذاراقی
دوای هندیست و از جملهٔ سموم است و در طلاها مستعمل کنند مانند کلف
و جرب تر و قوبا و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی
استعمال کنند و طبیعت ان بغایت گرم است و سم جملهٔ حیوانات است که دم داشته
باشد و انرا بپارسی و هندی کچله خوانند و اگر اتفاق خوردن افتد مداوا
بقی و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج جرب و لعابات با روغن
گل نافع بود و جهت غلفقه اسب نافع بود و ابن مولف گوید بر طاعون ضماد کردن
بعرق بهار نارنج بغایت مفیدست و مجرب اذریاس ثافسیاست و تفسیا نیز
گویند و اهل مغرب ذریاس خوانند و گفته شود در ثا اذناب الخیل گیاهیست
که بعربی اذناب الخیل گویند و برومی موفسطیداس و باصفهانی شنک واق
لحیة التیس است بپارسی اشبلنج گویند و در لحیة التیس گفته شود آذریو
اذربویه خوانند و ان بیخ خاربیست و گل زرد دارد و ان بیخ را اقلادو
و بلادو و کلیم شو و قصب شو گویند و ان عرطنیثا است و فجلا سوسن نیز

کویند وسطرینوندیم خوانند و به شیرازی جونک اشنان کویند و بجوز مریم
نوعی از اشنت وطبیعت ان کرم وخشک است درسیوم منفعت وی انست که جون
با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا
طلا کنند نافع بود وجون زن بخوشتن بر کیرد بچه بیفکند و این ماسویه کوید
سودمند بود جهت زهرهای کشنده خاصه کزیدکی جانوران جون با مثلث
یا با شراب بیاشامند و رازی کوید درد ورکین را سود دارد و مفتح سده مصفاه
بود و فواق زایل کند و بوی ان بغایت معطس بود و اکر زن آبستن بوی
ان بشنود بیم آن بود که بچه بیفکند و وی مضر بود باحشا و مصلح ان رب مورد
بود و بدل ان بوزن ان حب الرشاد است و جهار دانک وزن ان لبن التین
و نیم وزن ان بادآورد **اذان الفار** انا غلس است و سمسق و سمسیمون
و ریحان داود و شمشیر او غیسوب و عنقر و مردقوش این جمله اسم مرزنجوش بود
و مرزنکوش نیز کویند و بیونانی مروس اقطی کویند و معنی اذان الفار است و
حبق الفتا نیز کویند و طبیعت حشیش ان کرم و خشک است در دوم و کویند در سیوم
و این اسم نیز بروی نهاده اند که طبیعت ان سرد و ترست در اول جون طلا
کنند جراحتها را نافع بود و از جهت لقوه سعوط کردن نافع بود و از جهت صرع
اشامیدن نافع بود و مرزنکوش را بهترین ان بود که کل وی لاجوردی رنک
بود و از جهت صرع و لقوه بغایت مفید بود و از جهت صرع خوردن و از جهت
لقوه بعصاره ان سعوط کردن و از جهت کزیدکی افعی با شراب بیاشامند
و بر کزیدکی عقرب با سرکه ضماد کنند نافع بود و از جهت دردها که از سردی و تری
بود و صداع که هم از ان باشد سود دهد و سختی معده و احشا بود و محلل ریاح
و سده بکشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبت معده و احشا را معالجه کند و
دماغ

و دماغ را از اخلاط بد پاک کند و تسخین کند وقتی که با آب وی اندکی عسل غرغره
کنند و وجع مرحی مثانه نه بود و مصلح وی تخم خرفه بود یا بذر قطونا **اذخر**
خلال مامون کویند و بعبرانی سخیلس خوانند و بیونانی سخوینیس و بلفظی دیکر
طوبسیس خوانند و سخوفس نیز کویند و تبن مکه و کربه دشتی و کاه مکی هم کویند
و این مولف کوید که ابو ریحان اورده که آنرا کرده دشتی کویند نه کربه دشتی
و کویند بهترین وی انست که جون بخایی بطعم قرنفل بود و مضغی که بهم بخایند و از
وی بوی نیشه آید اما اذخر را بپارسی کور کیا خوانند بهترین ان اعرابی بود
سرخ رنک و طبیعت ان کرم و خشک بود در اول و در بعضی کوهها باشد و هم غرابی
نیز باشد و طبیعت نوع اعرابی کرم است در اول ... نیز کویند و خشک است در
اول و ابن جریح کوید کرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که سنک کرده و مثانه
بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض بر اند و محلل ریاح
بود و فقاع وی نافع بود جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و تشنج
و جکر و کرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر
جهت ورم صلب که در جکر بود و معده نافع بود ضماد کردن و جهت درد
اندرون خاصه رحم نافع بود و اکر با شراب بیاشامند بول براند و
سختی مثانه ببرد و محلل همه نفخها بود که در بدن پیدا شود اما بحق کنند
و بکار برند فعل وی زیاده از مشروب بود اما بیخ وی سود دارد در جلاب
جهت مفاصل سرد و جهت تبهای بلغمی با سکنجبین در اجزاء آن ببندند و اکر بجوشانند
و در ان نشیند موافق ورمهای کرم بود که در رحم زنان بود و در بیخ او
قبض زیاده تر از نفاع دارد اما در فقاع او تسخین زیاده تر بود اما قبض
در همه اجزای وی موجود است و کویند مضر بود بکرده و مصلح وی کلابت که

که از ان بشویند و گویند مصدع بود و مصلح ان صندل و گلاب بود یا عرق نیلوفر
و بدل ان قصب الذریره است **اذان الفیل** فیلگوش است و گفته شود در باب
اذان الجدا لسان الحمل است و گفته شود انواع ان در باب لام **اذان الارنب**
اذان الجاد برکیست بدرازی یک وجب و بیخ ان بزرگتر از گزرست و برگ آنرا
بپارسی خرگوش خوانند **اذان العبد** و اذان العنز نیز گویند و ان مرمار الراعی
اذان الدب بیونانی فلومش گویند و ان بوصیرست و گفته شود و این اسم
بدان سبب نهادند که بشکل مانند وییست **اذاراقیون** نوعی از کت دریاست
و در زبد البحر گفته شود انواع و صفت ان **اذریون** آذرگون خوانند و اردم
نیز خوانند و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان گویند
زرد بود و سرخ بود و این خلافست گل اقحوان زرد و سفیدست و بعضی گویند نبات او
بقدر ارشی کز باشد و مولف گوید نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات آذریون یک وجب
بود و برگ ان برگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بغایت سرخ بود مانند آتش
و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان میان ان
زرد بود و برگهای کنار وی سفید بود و آذریون را برگهای کنار سرخ بود و میان
سیاه و ان نوعی از شقایقست بتحقیق و این مولف گوید بپارسی معرب ناکرده
آنرا آذرگون خوانند یعنی برنگ آتش و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم و منفعت
وی آنست که چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد و
سودمند بود جهت درد دل که کهن شده باشد و بر کلف طلا کردن نافع بود
و در وی قوت تریاقیت هست و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد
مفاصل و لقوه را نافع بود و ذیسقوریدوس گوید گزیدگی جانوران را نافع بود
و در بثهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بر مقعد

طلا کنند

۱۱

طلا کنند بواسیر و شقاق مقعد را نافع بود و فولس گوید منی بنیز اید و چون
سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربتی از وی یکدرم
بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن بادآورد **اذان التیس**
قوطیلودون است و ان نوعی از حی العالم است و گفته شود در باب خا **ارباط**
درختی کادی است و کاذی نیز گویند و گفته شود در کاف **ارمال** چوبی هندی است
و خوش بوی و ارمالک نیز گویند مانند عرق بود و بهترین آن بود که بیوی قرنفل
بود و طبیعت ان شیخ الرئیس گوید گرم است در دوم و خشکست در اول و خوزی
از چینی نیز گوید در وی قبض و تجویف بود و منفعت وی آنست که بوی دهان
خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و درد دهان را نافع بود و قوت بیخ
دندان بدهد و اعصاب را قوت بدهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع
بود و خوردن آن درد چشم را نافع بود و شکم ببندد و مصلح ان جلاب با
بزرقطونا بود و بدل ان چوب کادی **ارطاماسیا** ارطمسیاست و اطمیسیا
نیز گویند و بلیجاسف و برنجاسف نیز گویند و گفته شود **ارسطا** بیخ بیست
و گفته شود **اردة** درخت صنوبرست که بر می آرد و ان نوعی زفت گیرند
و طبیعت وی گرم و خشکست **ارز** بپارسی برنج خوانند طبیعت ان سرد و خشک است
در دوم و گویند معتدل است و گویند گرم است در اول و خشکست در دوم و
بهترین وی کرمانی بود و بعد از ان خارزمی و بعد از ان گیلانی و منفعت وی
آنست که شکم ببندد و بستی با عتدال اما برنج سرخ شکم را محکم تر ببندد اما برنج کرمانی
چون بشویند و با روغن بادام یا روغن دنبه یا روغن کنجد بپزند سودمند بود
جهت گزندگی معده و اگر با خشک دانه بپزند سده تولد نکند و طبیعت را نرم
دارد و اگر آبی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند با بعضی ادویه قی بحقنه کنند

جهت سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون را صافی کند و بدن را فربه گرداند اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح آن شیر تازه است یا روغن بسیار و صاحب تقویم گوید مصلح وی عسل و شکر سرخ بود و جالینوس گوید شکم ببندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و ذیسقوریدوس گوید برنج پارسی نافع بود جهت خون رفتن شکم و علت گرده و مثانه را و اختناق رحم و تن حر را بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل وی جو پوست کنده است **ارید برید** و او نبتی است مانند پیاز شکافته که از سپیدان خیزد منفعت وی آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاشامند خون حیض بگشاید براند **اراه** مصطکی است و حلال بر گویند و آن علک رومی است و کیه نیز گویند و گفته شود **ارشد** جر البخورست و گفته شود **اردم** آذریون است و گفته شد **ارسطولوخیا** زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطوست و گفته شود در باب زا **اردقبالی** نباتیست صحرایی و در طلاها بکار برند جهت گزیدگی جانوران خاصه زنبور و از جهت درد چشم نافع بود چون طلا کنند و آن قشر اتحارست و گفته شود **ارمینا** طیبا گویند و آن نوشادر بود و گفته شود **ارقان** رقون آنست و رقانست و ایرقان و فعلیون و برنا و نیرها و این جمله اسم حناست و در باب حا گفته شود **ارشد** اشنق است و گفته شد پیش از این **اردشیران** نوعی از مرو است و گفته شود در میم انواع و صفت آن **اربیان** ملخ دریاییست و آنرا جراد البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و بپارسی میگ دریایی خوانند و ماهی دیبان گویند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از بابونه است و قول دیگر آورده که آن بهارست و هر دو قول خلافست آنچه محقق است گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تر است و بهترین آن تازه بود و منفعت وی آنست که باه را

زیاده کند و طبع را نرم دارد و گویند غذایی صالح دهد اما اصح آنست که خلط غلیظ بد از وی تولد کند و نمک سود آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ریباست و باقی منفعت آن در را گفته شود و در صفت زوبیان **ارجان** لوز البر بر است و گفته شود **ارجوان** بهار درختی است بپارسی آن را ارغوان گویند و آن بهار بجای آن خورند و طبیعت آن سرد و خشک است و پوست و بیخ آن اگر بجوشانند و آب آن بیاشامند قی تمام آورد و اگر چوب وی بسوزانند و برابرو مالند موی برویاند سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار کنند **ارادقلا** تخمی است سیاه و مدور و شکل بغایت صلب و در میان عدس و گندم بسیار بود و بشیرازی آنرا … خوانند منفعت وی آنست که چون آرد وی با سرکه و آب بسرشند و بسوزانند و در آفتاب نهند و بعد از آن با آب تنها بسرشند و بر ورم گرم اطلا ضماد کنند … زایل کند **ارجیقنه** نباتیست که از … گفته شود **ارمینیا** ابن جلجل گوید قلقل آست و گفته شود در قاف صفت آن **ارنب بری** لاغوس و لاغوش و لاغوسی خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که لون بسیاهی زند و بیابانی بود و که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک است خون وی چون گرم بود و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم کنند و سحج را نافع بود و حلابی چشم جلا دهد و دماغ وی بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت مفید بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان نهند زود برویانند و در خواص آورده اند که پای وی چون بر خود آویزند آبستن نشود مادام که با وی باشد و بقراط گوید چون سر وی بسوزانند و با پیه خرس و سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پنیر مایه وی چو

بانمک یا با روغن یا با عسل ضماد کنند و با نمک بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن
بعد از طهر سه روز بیاشامد با سرکه متوقع آبستنی بکند و اگر زنی هرگز آبستن نشود
بعد از طهر بخویشتن برگیرد آبستن شود و ران با دزهر مجموع زهرهای کشنده بود
خاصه گزیدگی افعی اما گوشت وی خون غلیظ از وی حاصل شود و مرق ان در
مفاصل و نقرس نزدیک است بفعل مرق عنب الثعلب در ان نشستن و گوشت
وی اولی ان بود که با روغن بپزند مثل روغن زیت و اگر بریان کنند و اگر بریان
کنند بنجار آب بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح وی ابازیر است ارنب بحری
حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ و بر وی سنگ پاره بود اگر سر وی
بسوزانند و خاکستر ان بداء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه با پیه خرس البته
موی برویاند و اگر در چشم کشند از ان خاکستر [illegible] و وی از جمله سموم قتاله است
و چون خون کرم وی چون بر بهق طلا کنند نافع بود و زایل کند و خاکستر وی چون
سنون بیامیزند دندانرا جلا دهد و علامت خوردن ان ضیق النفس و سرخی
چشم و سرفه خشک و دشواری بول و [illegible] ورم و درد مقعد و زرد گردد و لون
بول بنفشجی بود و شیش را ریش کند و از ان جمله است که کشنده بود و معالجه ان
بلعابات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و قی فرمایند و حقنه کنند چو شانند
ارنباتیقون زرنیخ زرد است و گفته میشود صفت زرنیخ ارطی اطاست
و گفته شود که اسفیداج باشد و آن بیخ گیاهی است که چون از زمین برکنند
مانند چوب بود سفید چون پوست باز کنند و بر سنگ با آب صلایه کنند در بن
آب نشیند آب از وی بریزند و بآفتاب خشک کنند و آنچه صلایه کرده باشد
تلخ باشد و آب وی را شیرین میگرداند و در طبیعت ان قبضی تمام هست
کرمانیان آنرا کردون خوانند و در قوبا استعمال کنند ارعاموطی نباتیست که

بشکل

خشخاش

بشکل مانند نبات بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان و مردی باشد که فرق
نکند از شقایق و مولف گوید بشیرازی آنرا ماميثای سرخ خوانند و منفعت وی
آنست که ریشهای چشم پاک کرد اند و مرق ان چون ضماد کنند بر چشم ورم
آن ساکن کند و در وی قوت جلا بود ازاد درخت در عربیت ازدرکان وی را
زیرزمین خوانند و در شهر ری درخت سلیله و در طبرستان طاخک و در شهر
شیراز درخت طغک خوانند و بپارسی درخت طاق خوانند بهترین ان بستانی
بود که بسیاهی مایل بود طبیعت ان گرمست در دوم و گویند در سیوم و خشکست
در آخر درجه اول و ورق ان اگر بهایم بخورند بمیرند و چوب وی همین فعل دارد
و عصاره وی نافع بود جهت دفع سموم چون با عسل بیاشامند جهت قولنج نافع
بود و سده بگشاید و مقدار مستعمل از وی سه مثقال بود و ثمره وی مولف گوید
جهت سرفه بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب مفردات آورده اند که کشنده
است اما چنانچه امتحان کرده شد خلاف است و ثمر وی اندک حلاوتی داشته
باشد و صاحب منهاج گوید بغایت تلخ است و نه چنین است و ورق وی
موی را دراز کند اگر بدان سر بشویند و بدل ان در دراز کردن موی ورق
شهدانج بود اذورد جند قوقی است و گفته شود اسفیداج بپارسی سفیداب
گویند و نیکوترین آن بود که پاک و سفید و خوش بوی بود و طبیعت ان سرد و
خشک است در دوم و گویند خشکست در سیوم و جالینوس گوید که بر ریشها و سعفه
و بثره و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود
و دیسقوریدوس گوید مرهم جراحتها بود که بر ظاهر بدن باشد چون در مرهم
استعمال کنند و طین او و زایل کند و تنها یا چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون
بر گزیدگی عقرب بحری و تنین بحری بمالند نافع بود و او جهت شقاق نافع بود

واسفیداج اسربی جهت درد چشم چون با دواها خلط کنند نافع بود و ریش را
نیک کرده اند و تسکین ورم گرم بود اگر طلا کنند و اسفیداج بخوردن کشنده بود
و مداوای وی قی کنند و مطبوخ تخم کرفس و رازیانه و افسنتین و عسل کنند
و صاحب تقویم گوید اصلاح آن وی نکنند و صمغ عربی کنند و بدل رصاص خبث
رصاص است اسفیداج الخاص حسین است وگفته شود اسفنج و ویرا ابر
کهن گویند و ابر مرده نیز گویند و گویند حیوانی دریاییست بدان سبب که چون
دست بروی نهی خود را فرو کشد آب خوی را بر کنار اندازد و گویند نبات دریایی
است و این محقق است و باقی خلاف است و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت
وی گرمست در اول و خشک بود در دوم و منفعت وی آنست که چون بسوزانند و
خاکستر وی در زخمی که در آن ساعت بریده باشند خشک بکنند نافع بود و اگر بیاشامند
خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی بود و در ریشها اگر خاکستر وی بشویند در
چشم سودمند بود و جلای تمام دهد و شیخ الرئیس گوید که چون با زفت بسوزانند
قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب غوره بود یا ریباس
و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب با آب ممزوج بود وی را در آن اندازند
ابها جدا برگیرد و اگر خواهد که بجای آن مستعمل کنند بمقراض پاره کنند که بهاون
نتوان کوفت و سبک و متخلخل بود و نجاست زود رماند و تجفیف بسیار در آن بود
و بلغت عرب [illegible] خوانند و بپارسی [illegible] و در مصر کازران آن را
در آب می نهند و آب بر می گیرد و جامه بدان می مالد از جهت [illegible] زدن و
اکثر دلاکان عرب و روم استعمال میکنند اسطوخودوس معنی آن موقف
الارواح است و آن جزیره که از آنجا خیزد و نام آن ستخادس است و آن را
مستفز هم رومی خوانند و طبیعت آن گرمست در درجه اول و خشک است در دوم

منتج اسم مشک بود

دهن

و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و طعم وی تلخ باشد
و منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده
بگشاید و مرضهای عصبانی را سود دهد و مرکب داو بلغم برآید و محلل و منضج
بود و طبیخ وی مسهل سودا بود خاصه از سر و مقوی جمیع اعضای باطن بود
و سمه بدن و در تقویت دل و تذکیه فکر بغایت تمام است و شربتی از وی مقدار
سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مغص را نافع بود و
از جهت زهری که خورده باشند و گزیدگی جانوران موذی سودمند بود و اگر
طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد را ساکن گرداند و اگر دو جزو از اسطوخودوس
دو جزو وی از پوست بیخ کبر بر شند با نیم و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای
بد نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن بوزن آن
مرواست و گویند بدل آن افتیمون است و وی مضرست بشش و غثیان و کرب
آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی [illegible] بود و بارزد و صاحب تقویم گوید
مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود اسفیوس نیز گفته شود و اسبیوس
گویند نمک جبلی است و آن سنگی است سبک که زود ریزان شود و از نم دریا
نمک بر روی می نشیند و از زبده اسبیوس خوانند جالینوس گوید سنگی است
سست و سفید رنگ بود و نوعی بود که در وی [illegible] چون نیز [illegible] زبان بر تو زبان
بگزد و منفعت وی آنست که چون با [illegible] ضماد کنند نافع بود و
از جهت ورم سپرز چون [illegible] طلا کنند نافع بود و بغایت و از جهت
ریش [illegible] با عسل لعوق کنند سودمند بود و قوت زبیب وی از حجر زیاده بود
و نیکو [illegible] بود و چشم را قوت دهد و جلا بخشد و بیاضی که در چشم بود [illegible]
زایل کند چون در چشم کشند اسفرو کرم نیله است و گویند کرمی است که درمیان

۲۹۵

ویکی می باشد استقلیا طیوس اسطرابنز خوانند و ان کیاهیست که در زمین
جرب روید و کلی دارد میان سفیدی و سبزی و بوی عظیم خوش دارد و طبیعت
ان معتدل است اسموسا اشموسا نیز خوانند و ان نوعی از خرواسیت و در
باب میم کفته شود اسرخ سلیقون کویند و اهل مغرب زرقون خوانند و بیونانی
سلقونیقن و ان سرخ است و در سین کفته شود اسقولوس بیخی است که آنرا
یا آسیا خورد کنند و آن اثراشی بود و کفته شود و کویند نوعی از سریشم است
اسطلس کویند قفر الیهود است و کفته شود اسقنقور سقنقور است و سقنقس نیز
کویند و کفته شود اسود سالخ حبة السودا است و ان نوعی از مار است بپارسی
سیه مار کویند اسقیل بصل الفار خوانند و بصل الفی نیز کویند و ان بصل
العنصل است و بصل الفار از بهر ان کویند که موش را می کشد و بپارسی پیاز دشتی
کویند و در میان نرکس بسیار بود و چون از زمین بر کشند حضی باید کرد و داغ
تا قوت وی باطل نکردد و حضی کردن وی چنانست که بره وی از میان بر کشند
و داغ چنان کنند که سفالی از کون کنند و برت وی بهلند و مشوی کردن وی
چنانست که در خمیر کیرند و بعد از ان جمله کل کیرند و در تنور تافته نهند
تا نیک پخته شود انکاه پوستش باز کنند و یک برد و چوب پاره پاره سازند و در رشته
کتان کشند چنانچه از یکدیکر دور باشند و در سایه بیاویزند تا خشک کردد
و طبیعت ان کرم و خشک بود در درجه دوم و خنینی کویند در سیوم و بهترین
وی انست که نیک رسیده بود و در وی کشیده بود و در طعم وی تیزی
بود با تیزی و تلخی و کرمی و منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب
طلا کنند بغایت نافع بود و مجربست و بر ارتس کویند جهت صرع و مالیخولیا سودمند
بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز

و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شریف کوید چون بریان کنند
و باششش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال از ان ناشتا بیاشامند مسهل
اخلاط غلیظ بود و اکر مقدار قیراطی از ریشه بن وی بیاشامند قی آورد معتدل
بی مغص و مشقت و چون پنج درم از وی با بیست درم روغن زیتون بجوشانند تا
پخته کردد بعد از ان صافی کنند و بردارند و چون خواهند که استعمال کنند در
مرد و کف پای بمالند و در جامه خواب روند نقوط تمام آورد و وی مقوی معده
بود و بول براند و صاحب منهاج کوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی حماما بود
و صاحب تقویم کوید مصدع بود و دوار آورد و مصلح ان سکنجبین قندی با شکری
بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و مصلح ان شیر تازه است که بعد از ان
بیاشامند و کویند مضرست بسفل و مصلح ان آرد کرسنه است و سرکه وی در
باب خا منفعت ان کفته شود و تخم وی جهت قولنج که سخت بود و دوای آن نبود
سخت نافع بود چون بکوبند خرده با شراب بر شند و حبها سازند هر یک بقدر نخودی
و یک حب از ان استعمال کنند و از عفن ان اب کرم که بوره ارمنی در ان جوشانیده تا
بیاشامند و از خواص ورق وی یکی آنست که اکر کرک بر وی بایستد لنک کردد
و کفته اند که باشد که بمیرد و بدل ان بلیوس است و کویند اسقوردیون و کویند
لوف و کویند قردمانا و وج باشد آس نبکه فنطس خوانند و عمار کویند و
اسمار در بند نیز کویند و بپارسی مورد کویند و بهترین ان خسروانی بود و
تازه باشد و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم و منفعت وی انست
که شکم ببندد و عرق و خون که از جمله اعضا رود باز دارد و شکستکی اعضا را نطول
کردن نافع بود و چون بسوزند بوی بدن خوش کند و جهت ورمهای کرم نافع بود
و سوختکی آتش چون بر وی باشند بغایت نافع بود و جهت ورم چشم کهم نافع بود

و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را نافع بود و از جهت
کزیدن عقرب و رتیلا سود مند بود و شکم ببندد و بوییدن مورد نافع بود جهت بخار کرم
و تر و اکر عصارهٔ وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن چشم زایل کند و چون
بجوشانند و در ان نشینند جهت برون آمدن مقعد و رحم بغایت نافع بود و خون رفتن
رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوت موی بدهد و لون ان سیاه
کرداند و اکر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار کند و
اکر زن مورد در آبزن بجوشاند و در نشیند خون رفتن از رحم باز دارد و تخم وی تشنکی
بنشاند و غم باز دارد و بدل ان ورق توت شامیست و کویند عصارهٔ زرشک و طبیعت
وی سرد و خشک و مضر باشد و مصلح ان بنفشه تازه بود **آس بری** مورد اسفرم است و کفته
شد **اسقولوقندریون** سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال کویند و در
مصر بکف النسر خوانند و چند اسم دیکر دارد و در سین کفته شود اما سقولو در لغت یونان
کاو بیند در دریا و قندریون انرا خوانند که طحال بنود و بسبب تاثیر این دارو در
کداختن سپرز این را نام نهاده اند و کویند هیچ کیر روی است و کویند نوعی از
اسقیل است و این هر دو قول خلافست انچه محقق است نباتیست صخری و شیرازی آنرا
زنکی دارو خوانند و در سین منفعت و طبیعت ان کفته شود **اسقوردیون**
سقوردیون خوانند و ثوم الحیة نیز خوانند و ان ثوم بری است و شیرازی سیرموکویند
و طبیعت ان کرم و خشک است در درجه چهارم و منفعت ان کفته شود **اسفیداج قلعی**
در دال سفیدست و جوهر سپید نیز کویند و در ها کفته شود **اسارون** بیخ کیاهی است
که برک آن مانند برک لادن بود و خرد تر و شکوفه وی ارغوانی بود و غلاف تخم وی
مانند غلاف تخم بنج بود و بعضی شکوفه وی بنفش رنک بود و تخم وی مانند خسک دانه
بود و در کوهستانهای روم و مصر و همدان تیزبی یابند و ان دو نوع بود غلیظ و رقیق

وازمر

بالتركيا ملاح اوت
بنبت في الكصح

و از مریک هیچ ریشهای او بسیار بود و بشکل نارد بین بود اما ریشهٔ نارد بین باریک تر
و درزتر بود و مانند ماميران اما اسارون انچه در میان باری و سطبری بود نیکوتر بود
و طبیعت وی کرم و خشک است در درجهٔ دوم و کویند اسارون بیخ سنبل رومی است
و کفته شود اما انچه منفعت اسارون است سودمند بود جهت دردهای اندرونی و
ملطف و مسخن بود و اکر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا و وجع ورک
مفاصل نافع بود و سده جکر بکشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده و سر جمع امده باشد
و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الحیه
و داء الثعلب نافع بود و مقوی معده بود و نسیان و امراض دماغی را سود دهد شربتی
از وی سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند بود
جهت صلابت سپرز و مثانه را قوت دهد و کرده و در خواص آورده اند که چون
بکوبند و با شیر تازه برشتند و ضماد کنند میان مرد و زن و باه را برانکیزد و
انعاظ تمام آورد و مجربست و کویند مضرست بشش و محلل اعصاب بود و
مصلح ان مویز سرخست و کویند مصلح ان مویزست که در روغن بادام خوسانیده
باشند و بدل ان یک وزن و نیم وج است و دانک وزن ان حماما و جالینوس
کوید بدل ان زنجبیل است **اسفرم** و **اسمار** هر دو اسم آس است و کفته شد
اسقیوس بشولیون است و بر غوثی نیز کویند و بیونانی مسلیون کویند و
ان بزرقطونا است و کفته شود **اسفاناخ** بپارسی اسفناج کویند طبیعت ان
سرد و تر است در اول و کویند معتدل است میان حرارت و برودت ملین بود
و سرفه و سینه را نافع بود و در وی قوت جلا بود و زود از معده بکذرد
و طبع را نرم دارد و درد پشت و میان را نافع بود و درد سینه و شش که از
کرمی بود سود دهد و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی مری و فلفل و دارچینی بود

اسقوردون خبث الحدید ست وکفته شود اسقوربون صنوبر ست وبپارسی
کاج کویند اسطفین اصطفلین است واسطون نیز کویند وآن جزر ست و
کفته شود اسد الارض مازریون است وصاحب مفرده کوید که تحقیقت که حربا ست
وبیونانی خامالاون اسم حربا ست وخامالاون اسم مازریون نیست وابن سهو بید
کرده اند وهم صاحب مفرده کوید که بعضی متاخران کفته اند که اسد الارض نباتیست که
بیونانی خامازرون مالس کویند ومعنی ان مازریون سیاه است وصفت
مازریون وحربا هردو کفته شود اسجاره بیونانی ارسیمون کویند وان تودریست
وکفته شود اشکیل جشم عوسج است وکفته شود اشنه شیبة العجوز خوانند وکرکس مایه
بغدادی کویند وبتازی دواله ودوالی خوانند ودواء المسک هم خوانند وان
بر درخت صنوبر وجوز وبلوط بیچیده شود وبهترین ان سپید خوش بوی بود و
ان نوع را معری کویند وانچه سیاه بود ردی بود وان ممنوعیست وانچه در کوفتن
نم باید کرد ماز نود کوفته شود وطبیعت ان جالینوس کوید در کرمی وسردی معتدل است
ودروی قبضی اندک هست وحبیش کوید کرم بود در اول وخشک بود در دوم منفعت
وی آنست که سودمند بود جهت صرع واختناق رحم واکر بجوشانند ودر آن
نشینند حیض براند ودرد رحم را نافع بود ودی قی ببندد ومعده را قوة دهد
وخفقان را سودمند بود وقوت دل بدهد وسده بکشاید واکر بروغنهای کرم طلا کنند
ساکن کرداند وتحلیل صلابت مفاصل بکند ودرد جکر ضعیف را نافع بود ومحلل اخلاط
بود که در عروق جمع شده باشد وشهوة باه را زیاده کند ومنی بیفزاید وقوت قضیب
بدهد وشیر زنان زیاده کند وجون بسیار بود در چشم کشند جلا بدهد واکر در شراب
بپزند وان شراب بیاشامند نافع بود جهت کزیدکی جانوران واز جملهٔ منومات بود
واکر در شراب نقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود

برووده

برووده ومصلح ان انیسون بود وبدل آن قردمانا اسقلابوس دار شیشعان ست
وکفته شود اشترغاز زنجبیل العجم خوانند وتفسیر شود که انجدانست واین بیخ انجدان ست
خراسانیست وان نوعی از زرافته است وانجدان از بیابان مرو واز بلاد روم
خیزد وبهترین ان رومی بود وکفته شود صمغ ان وطبیعت آن کرم وخشک است در
آخر درجهٔ سیوم وبیوحنا کوید کرم وخشک است در دوم ومصلح وی سرکه بود وبعد از انکه
سرکه پرورده باشند استعمال کنند وشیخ الرئیس کوید سرکه وی جهت معده نافع بود
وقوت وی بدهد واشتها پدید آورد وهضم طعام کند واشترغاز سخن معده بود و
دفع مضرت سموم بکند وتب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود وبخاصیت
سرکهٔ وی نزدیک باشد بسرکهٔ عنصل وبدل ان انجدان است وفوتن کوید جرم وی معقی
بود ومصلح وی شراب ریباس وغوره بود اشنادادو زوفای خشک است وکفته سعتر
اشموسا وکفته شد اشقاقل شقاقل وشبقاقل وحقیقل وششقیقل
نیز کویند وان جزر اقلیطی است بپارسی جزر البر خوانند وبهترین وی سطبر بود که لون
ان بزردی زند وبوی ان مشکین بود وطبیعت ان جالینوس کوید کرم وتر ست
در سیوم وکویند کرم وخشک است وکویند کرم است در سیوم و خشک است در دوم
منفعت وی آنست که باه را زیاده کند وقضیب را قوة دهد وادرار بول کند
وشیر زنان زیاده کند واکر زن بخود برکیرد بچه بیندازد وورق ان اکر بکوبند و
با عسل بیامیزند وبر ریش خورنده نهند پاک کرداند اما شقاقل شربتی از وی
سه درم بود ومضر بود بشش ومصلح آن عسل است وبدل آن جلغوزه بلا
بوزیدان وباقی منفعت ان در باب شین کفته شود اشخیص درختی کرم دانه
است وان نوعی از مازریون ست وان را خامالاون لوقس خوانند وتفسیر لوقس
سفید بود وبعضی قسیا خوانند ودر کوهستانها پیدا بود خصوصا شیراز
وانرا می سوزانند وآنرا بپارسی بیش خوانند ویا هیزم آورند وخامالاون مالس

نیز گویند وتفسیر لوقس سفیدست وبعضی اقسا خوانند و در کوهستانها بسیار بود خصوصا
شیراز و ان دوای سوزانند و انرا بپارسی بش خوانند و بالخبرم آورند وخاما لاون مالس
نیز گویند وتفسیر مالس سیاه بود و ورما ذریون صفت مرزو گفته شود **اشق** اشج خوانند و
کلیاتی نیز گویند وان لزاق الذهبست وصفت لزاق الذهب گفته شود اما اشق صاحب
منهاج گوید صمغ طرثوث است وصاحب مفرده گوید نه صمغ طرثوث است فی الجمله صمغ نباتیست
که انرا ابشترازی بدران گویند طبیعت ان گرمست در اخر درجه دوم وخشکست در اول
و اسحق گوید گرم وخشک است در دوم بهترین وی انست که سفید و دانه درشت بود و
دیسقوریدوس گوید مفتح سده جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز کند
چون بر وی طلا کنند و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل
خلط کنند مفاصل و عرق النسا وصرع را نافع بود و بر خنازیر وسلع و امثال ان طلا کنند
تحلیل دهد و اگر با زیت بسرشند و بر بهق وکلف مالند نافع بود و اگر باب حل کنند و بدان
غرغره کنند دماغ را پاک کند از بلغم خوردن ان سودمند بود وجهت درد پشت وفالج
وخدر و باد بهار ا شکنند اما مضر بود بگرده و مصلح ان رو فاست و بدل ان وسخ کوایر النحل است
وگویند بدل آن سکبینج است وگویند خردل سفیدست **اشراس** اصل الخنثی است و سبز نقش بود
قول صاحب جامع انست که نه اصل الخنثی است و سهو کرده است و قول صاحب منهاج
وصاحب تقویم درین جا معتبرست وبپارسی سریش خوانند وطبیعت ان گرم وخشک است
در دوم چون بسوزانند گرم بود در سوم و خشک بود در سیوم سودمند بود جهت
داء الثعلب چون طلا کنند واگر خورد کرده باشند بول وحیض براند لیکن مرخی
معده بود و مصلح وی گلقند بود و بر فتق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و
تحلیل دهد و مقدار مستعمل ازوی پنج درم بود **اشنان** حرض گویند و ان انواع است
دانرا غاسول خوانند وبهترین وی بارقی است سبز نازک و بارق موضعی است نزدیک

بکوفه ولطیف ترین آن سفید بود وطبیعت ان گرم است در دوم و ماسرجویه گوید سرد و
خشک است در دوم و محرق بود و منفعت وی انست که مفتح سده بود وگوشت زیاده
بخورد و نیم درم ازوی عسر البول بگشاید و یکدرم ازوی حیض براند و سه درم ازوی
مسهل ما بیت مستسقی بود و پنج درم ازوی بچه زنده و مرده بیندازد و ده درم ازوی
سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است با کلنکبین وگویند مصلح وی مغز
تخم خربزه است و از عقب وی روغن بنفشه **اشیاف ماميثا** عصاره مامیثا است و
گفته شود **اصابع صفر** بیخ نباتیست مانند کف ابلق زرد و سفید وصاحب تقویم گوید
که بیخ نجنگشت و این خلافست ونوعی هست که زرد بود و تیره و انکه بسفیدی بود
آنرا کف عایشه و کف مریم نیز گویند وطبیعت ان گرم است وخشک است در دوم
محلل فضلهای غلیظ بود وجهت گزیدگی جانوران وجهت جنون بغایت نافع بود
عصبها را پاک کند از فضلها و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود و
دردهای آن ساکن گرداند وجنون و وسواس وسودائی نافع بود و درد مفاصل
و رعشه را سودمند بود و بدل وی در دفع جنون یک وزن و نیم مر ارچشانست و
چهار دانگ ان سنعد و وی مضر بود بالت بول و مصلح وی حب الاس است یا بلوط
اصابع صرمس فقاح سورنجان است و زرد بود و سفید نیز بود وصاحب جامع
گوید شنبلید فقاح سورنجان است وصاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجان است
وقول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجان است وطبع ان گرم وخشک است
در دوم و مسیح گوید در سیوم درد مفاصل را سود دهد و ریشهای کهن را مفید بود و
بر نقرس ضماد کردن سودمند بود ابقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه
در وقت نزول ماده وصاحب جامع گوید در قوت مانند سورنجانست و بوییدن آن
نافع بود جهت صداع سرد و باد کرمکه در دماغ بود بشکند و سده آن بگشاید و باه را

ز باده کنند خاصه با نخیل و زبیره و فوتنج اصابع الفتیات آن گرم و خشک است و
گفته شود اصابع العذاری نوعی از انگور رستا هست دراز و آن را انگور زینبی
خوانند و ابن مولف گوید معنی این انگشت کنیزکان است و طبیعت وی گرم و
تر است و در صفت عنب انواع آن گفته شود اصابع فرعون سنگی بود مانند
انگشتی از بحر حجازی آورند و اصناف آن جراح نیز گویند اصل السوس اصل المنک
بپارسی بیخ مهک گویند و باصفهانی بیخ اند و بکرمانی بیخ مدهٔ گویند و طبیعت آن
معتدلست در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه و قصبهٔ
شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید عصارهٔ وی وقتی که تر باشد
در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشواری زادن و حرقت بول و اختلاج و وجع
عصب نافع بود و اگر بیخ مهک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت
دارد و ناخنه و گوشت زیاده ببرد و عصارهٔ وی جهت درد سینه و جگر و جرب
و مثانه و درد گرده نافع بود و رب وی انواع سرفه را نافع بود و بدل آن نیم
وزن آن رب سوس بود اصول الاربع بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ
کرفس را اصول الاربعه خوانند و صفت هر یک جداگانه گفته خواهد شد
اصل اللوف دیرفونیطس خوانند و آن بیخ فیلکوش است و بیونانی
دریافنطون خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم اخلاط غلیظ
لزج دفع کند و سده بگشاید از جگر و سپرز و گرده و جهت ریشهای نافع بود
و اگر با سرکهٔ کهن بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان پیدست و گفته شود
اصل القصب بپارسی بیخ نی گویند و در وی قوت جاذبه هست اگر بکوبند و
بر عضوی که آهن در وی بود ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند
و بر مفاصل ضماد کنند نافع بود و اگر با ترنجبین بر کلف طلا کنند زایل کند و اگر خاکستر

آن با هم چندان بسرشند و بر شب نهند موی را قوت دهد و برویاند اصل الراسن
بیخ راسن است و ترکان آن را اندرخوانند و آن نوعی از فیلکوش است و گفته شود
در باب را در صفت راسن اصل اللینوفر هندی فلان است و فاغیه نیز
گویند و گفته شود اصل سوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در
سیوم در میان بنفشه می پرورند و باطراف می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه
و آن قسط شیرین است و آن در باب قاف گفته شود اصل سوسن الاسمانجونی
ایرساست و گفته شود اصل اللفاح بیخ یبروح است بپارسی سابیرک خوانند
گفته شود در باب یا اصل الفلفل دار فلفل است و گفته شود اصل الخنثی
اسراشست و گفته شود اصل الکباه اصل الکرفس است و بپارسی بیخ کرفس
کو و گفته شود اصل الهندبا بپارسی بیخ کاشنی گویند و گفته شود در ها اصل الرازیانج
بپارسی بیخ رازیانه خوانند و در باب را گفته شود اصل الکبر بپارسی بیخ کبر خوانند
و طبیعت وی عیسی گوید گرم و خشکست در سیوم منفعت وی آنست که بر خنازیر
طلا کنند یا سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و
پوست آن از جهت درد دندان که از سردی بود نافع باشد چون با سرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر با سرکه بسایند و بر بهق سفید و کلف طلا کنند
نافع بود و جهت ورم سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و با عسل و سرکه
طلا کردن وی اخلاط لزج غلیظ را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع ورکین را
نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند اگر کوفته بر ریشهای
بد باشند یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و
مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ادویه سپرز بکار رود حلتیت بود یا سکنجبین
آذریون است و گفته شد اصل عرطنیثا اصطفین است و گفته شد اصطفین

اصل انجدان خراسانی اشترغار است وگفته شد **آصف** اصل کبر است وگفته شد
اصل لوز المر بیخ درخت بادام تلخ است چون بپزند ونیک بکوبند وبا سرکه و
روغن گل خلط کنند وبر پیشانی ضماد کنند درد سر سرد را نافع بود **اصطرک** سطرکا
گویند وآن صمغی است برنگ عناب جرجانی که سرخی که بسیاهی مایل بود ودیسقوریدس
گوید نوعی از میعه است وگویند صمغی است که از درخت روم حاصل میشود وجالینوس
وغیر وی گویند که صمغ زیتون است ودخان وی قایم مقام دخان کندر بود ودر جهة
خالاتی آنچه محقق است صمغ زیتون است وطبع آن گرم است در سیوم وخشک است
در اول ورازی گوید گرم وخشک است در دوم منفعت وی آنست که سعال ونزله سرد را
نافع بود وحیض براند وصلابت رحم را سود دارد وچون بیاشامند یا بخور دبر گیرند و
صاحب منهاج گوید مصدع بود ومصلح آن رازیانه بود وشربتی از وی تا یکدرم ونیم
بود وصاحب تقویم گوید مولد سبات وصداع بود ومصلح آن شراب نیلوفر یا خیره
بنفشه بود وگویند بدل آن جندبیدستر است **اصموط** اطماط است وگفته شود و
اطموط نیز گویند **اضراط الکلب** سفاج است وگفته شود **اطمیسا** قیصوم
بود وگفته شود **اطماط** صاحب جامع گوید اطموط واطماط واطبوط سه بندق
هندیست که آن را رته خوانند وصاحب منهاج گوید دوا یی هندیست بقوت
بوزیدان وهمو گوید که بدرستی که گویند الکمکت است واین سهوست وخطا و
صاحب جامع گوید که بعضی گویند که فوفل است وهمو گوید که خطاست ومولف گوید
آنچه محقق است نوعی از باقلا هندیست بغایت سخت بود ونقطهای سیاه بر
وی بود وبصلبی شبیه بود به بندق هندی وطبیعت آن گرم وتر است منفعت
وی آنست که بهق را زایل کند وباه را زیاده کند **اطریه** بپارسی رشته خوانند
وآن آرد فطیر سازند وطبیعت آن گرم وتر است ودیر هضم شود نافع بود جهت

سینه وسرفه وخشونت چون قند وروغن بادام اضافه کنند بانمشک واگر با بقلة الحمقا بپزند
یا لسان الحمل سود مند بود جهت نفث دم ومنفع وبطی الانحدار بود ومصلح وی فلفل
وصعتر وفوتنج بود وبعد از آن مثلث یا عسل یا نخیل پرورده خورند **اطاء** درخت
غبیرست وگفته شود **اظفار الکلب** مخاط است وپنیر نیز خوانند وآن سپستان است
وگفته شود **اظفار الطیب** ناخن پریان است وناخن صدف گویند وناخن بویان و
بشیرازی ناخن دیو گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم وماسرجویه گوید در
سیوم منفعت وی آنست چون زن در زیر خود دود کند حیض براند واختناق
رحم را نافع بود وخفقان ودرد معده وجگر ورحم را سود مند بود ورازی گوید اگر
با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند وبسیار وی قی آورد ومصلح وی گل مختوم است یا
گل قبرسی بدل آن قصب الذریره است **اعین السراطین** سنکسپویه است و
گفته شود **اغیرس** جوز رومی است وگفته شود **اغملیس** اثلق است وگفته شد
اغسطس ثیل است وگفته شود **اغبر** توتیا است مرکب از اشنج وتوتیای کرمانی
ونبات مصری ودر مرکبات گفته شود **اغلیلفی** بزبان یونانی مینجح است وبپارسی
پخته جوش خوانند ودر مرکبات گفته شود **افلاطون** مقل است وگفته شود **افرنجمشک**
فرنجمشک است وبلنجمشک وبلنمشک وفلنجمشک وفلنمشک وبرنجمشک نیز خوانند
وبشیرازی بالنکو خود رو گویند وبپارسی قرنفل بستانی خوانند ودر بستانها روید
ودر کنار آب روان بسیار بود وطبیعت آن گرم وخشک است در آخر درجه
دوم وبوییدن آن سده دماغ را بگشاید واز جهت خفقان که از بلغم وسودا بود
نافع بود واز جهت بواسیر بغایت سود دهد وجگر ومعده ودل را بغایت سود دهد
وغذای غلیظ هضم کند وبوی دهان خوش کند ودندان سخت کند وبوییدن آن مضر
بود بدماغ گرم مصلح آن بنفشه بود وبدل آن قرنفل است **اغالوجی** چوبی خوش بوی است

هندی باشد و عربی باشد وبهترین وی آنست که اندک تلخ باشد **افلیجة** فلنجه است
وان حبی است مانند خردل اما سرخ تر از وی بود و نوعی هست که زردی باشد وبهترین
وی آنست که چون بوی کنند از وی بوی سیب آید و بیشتر در عطریات ان استعمال کنند
وطبیعت ان گرم وخشک است **افاسون** دهن النحل است وبپارسی روغن نزبره
کویند و در مرکبات گفته شود وبعضی کویند روغن زیت است واین خلاف است
افوماتی اقوماتی است وان ماء العسل است وگفته شود **افرسون** خرزق خوانند
وان انواع است خراسانی و رومی وسوسی وطرسوسی ونبطی وسوری وکویند نوع
از دریمنه است ومولف کتاب کوید نوعی از برنجاسف کوهی است کوجکتر وبغایت
تلخ و تلخی ان بتلخی صبر نزدیک است اما کل اقحوان سفیدی دارد و ان ندارد و نیکو
ترین وی رومی بود وطبیعت ان کرم وخشک است در دوم و در چشمی که کهن شده
باشد سود دارد ونافع بود جهت معده سرد و مسهل صفرا بود از معده وقوت بدن
بدهد ولون صافی کند واگر بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و بول وحیض براند جون
با پیل بجوشند و برکیرند و جهت گزیدگی عقرب بغایت مفید بود و در تقویت جگر ومعده
نافع بود جهت تبهای کهن وبواسیر وشقاق مقعد وصلابات اندرونی را ضماد کردن
وآشامیدن نافع بود دُرد ا و الثعلب وحیا اما مضر بود بمعده گرم ومصدع بود مصلح
وی انیسون ومصطکی است وبدل آن جعده یا شیح ارمنی است در تقویت معده
اسارون با نیم وزن آن هلیله اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم
بود و پاک کرداند از اخلاط حاده وجهت مفاصل بغایت نافع بود چون سبب
آن خلط گرم بود وجون بپزند با سرکه و بر طحال ضماد کنند نافع بود و چون سبب ان
خلطی گرم بود واگر با روغن بادام بپزند واندکی زهره بر اضافت کنند بعد ازان
در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را پاک کرداند از جراحت و نافع بود جهت کری

صح
فرفیون است وکفته شود
افسنتین
صح
وکل وی با قحوان ماند

افیلون شیح جبلی است وگفته شود **افیون** عصاره خشخاش سیاه مصری است وان
را لبن الخشخاش خوانند وباید که در آب گرم اندازند زود حل شود و در آفتاب نهند
نرم شود وانچه مغشوش بود آب را زرد کند ودرشت بماند وغش وی بماميثا ولبن
خس بری کنند وانچه براق بود بغایت غش ان بصمغ میکنند ومولف کوید غش
آن بمر میکنند در حلب اما طبیعت ان سرد است در درجه جهارم وخشک است
در سیوم واسحق کوید سرد وخشک است در جهارم منفعت وی آنست که مخدر بود وسکن
همه دردها بود چون طلا کنند واگر بیاشامند شربتی از وی مقدار عدسی بود ولز
دو دانک زیاده نکنند ورشیها را خشک کرداند وسودمند بود جهت ورمهای
گرم واگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن کند وخواب
آورد واگر بجوشند و برکیرند تر حجر را نافع بود واگر با روغن گل وزعفران در گوش
چکانند درد گوش زایل کند واگر با شیر زنان در چشم کشند درد چشم ساکن کرداند
واگر با روغن بر سر مالند صداع ساکن کند وجهت سیج واحتباس اسهال نافع بود و
دو درم از وی کشنده بود مصلح وی فلفل و داره چینی است وجند بید ستر وفرفیون
وبعد ازان قی وحقنه وشراب کهن بسیار وبعد ازان حمام وبعد از حمام اشتهای
جرب وصاحب تقویم کوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج وبدل ان پنج
وزن ان بزر البنج است ویک وزن ان تخم لفاح است **افیتمون** ان زهری و
بزری وقضبانی خرد است وبهترین وی اقریطی یا مقدسی بود که تخم وی سرخ
بود و تازه و اقریطی تخمی است بی زهر وقضبان اما مقدسی تخم وکل جوب خرد دارد
بسرخی مایل بود وطبیعت ان بقراط کوید گرم وخشک است در سیوم نافع بود جهت صرع
وتشنج امتلایی ومسهل سودا وبلغم بود جهت مالیخولیا بغایت نافع بود واگر با افسنتین
بیاشامند یا تنها باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوت وی باطل شود وغثیان

وقی آورد و شربتی ازوی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم بود و گویند تا ده درم
بود و صاحب منهاج آورده که شربتی ازوی یکدرم تا دو درم بود و رازی گوید
از چهار درم تا شش درم بود و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج آورده است
که بروغن بادام چرب کنند و ابن ماسویه گوید که پیش از آن که روغن بادام استعمال
کنند و اگر همچنانکه خشک استعمال کنند شربتی از یکدرم تا دو درم
بود و اگر نقوع خواهند کرد از دو درم تا چهار درم بود و رازی گوید بدل آن
در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو دانگ آن حاشا گویند بدل آن اسطو
اسطوخودوس بود و بسفایج و گویند مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و صاحب
تقویم گوید مصلح آن شراب صندل بود یا رب سیب **اقاریتون** تخم زیتون
دشتی گویند و آن استخوان زیتون بیابانیست **اقثوس** نخل بری است بپارسی
نربزه بیابانی گویند و اصل او بامرودی ماند بیرون سیاه و اندرون سفید **اقشرج**
معنی آن رب است و مورد افشره گویند و معنی مورد افشر رب الاس بود و رب
رمان و رب ابی و رب سفرجل و رب غوره جمله را اقشرج گویند وصفت و قوت
هر یک گفته شود در موضع خود **افرابنا** درختی است که ثمر وی مانند زیتون است شور
طعم **اقحوان** احداق المرضی است و گفته شد و در مصر کارکاش خوانند و یونانی
قرمانیون و در موصل شجرة الکافور بپارسی گاوچشم و بعربی عین البقر و بشیرازی
بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید بود
اندرون زرد و طعم وی تلخ بود و نوعی هست که برگ سفید ندارد
و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و چنین گوید گرم است در سیوم و خشک
در دوم منفعت وی آنست که مفتح سده جگر بود و محلل رطوبت و مسهل سودا و بلغم
بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند و محلل خونهای فسرده بود و ناصور را نافع

عین البقر گویند بپارسی بابونه گاو گویند

بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و اگر زنی که حیض
وی بسته بود فرجه از آن بخور برگیرد بگشاید و اگر همچنان خشک کرده گویند با
سکنجبین با نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول
شریف را آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضای که نزدیک انثیین
بود در کیر بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد بتمام و اگر ادمان کنند بوی بایندن
آن سبات آورد و اگر تر وی بویند خواب آورد و مقدار شربتی ازوی سه درم
بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی انیسون است و گویند کشنیز و قند بود
اقوبلاسمون دهن البلسان است و گفته شود **اقاقیا** عصاره قرظ است
و قرظ تخم خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند و جالینوس گوید صمغ اوست
و بعضی گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره پوست انار است و این
اقوال خلاف است آن عصاره قرظ است و در مصر وی را سبط و قبط خوانند
و قرظ را بپارسی کرة خوانند و قلقل نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در درجه
دوم و خشک است در سیوم و عیسی گوید سرد است در اول و خشک در دوم
و بهترین وی آنست که صلب و سطبر و سیاه سرخ آمیز بود و منفعت وی
آنست که چون بخور برگیرند قطع خون رفتن کند و چون بیاشامند جهت سحج نافع
۱۵۵ و اگر با دارو ها بود روشنائی چشم بیفزاید و در طلا ها که جهت سستی اعضا
بود نافع بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود و ورم نکند و ماده [illegible]
بریزد و ریش لثه و داخس را نافع بود و سوختگی آتش را و بدل وی حضض
بود با صندل و عدس مقشر بود بوزن آن **اقماح الرمان الهندی** نار
مشک است و گفته شود **افسوسس** گویند دبق است و گفته شود **اقاذون**
عود الوج است و گفته شود **افسط** بپارسی کشتک گویند و بینو گویند و این

مولف کوید روستاییان شیر ازان را حصا خوانند طبیعت آن سرد و
خشک است شکم را به بندد چون بریان کرده بود اما دیر هضم شود و معده را
بد بود و مصلح آن بعد از خوردن کلنکبین است اقنوس خاریست که ورق
آن بشوکة البیضا ماند و آن کلی است که چیزی بر ان جمع میشود مانند پنبه
و در کوه بسیار باشد و در اندلس براس النبج خوانند اقاقالیس میوه درختی است
در مصر از وی شیاف سازند جهت درد چشم اقاقسس بعضی کویند
درخت ابهل است و کویند درخت فیلزمرج است و آنچه محقق است
زعرور است و کفته شود اقطی خمان کویند و آن دو نوع است و بزرک و کوچک
خمان بزرک را اشبوقه کویند و کوچک را خاما لا اقطی و کفته شود اقطان
بلغت اهل یمن ماش است و آن باد آورد است و کفته شود افثالوسفی
بیونانی معنی آن شوکة البیضا است و آن خار ابیض است و کفته شود
اقلیمیا قلیمیا کویند و در قاف کفته شود اقیشون بشر ازی ساده جیبی
خوانند طبیعت آن کرم است و لطیف اج تفاح بری است و آنرا عرعر
کویند کفته شود اکروفس جوز رومی است و کفته شود اکرومنک
عنزروت بود و کفته شود اکلیل الملک کیاه قیصر خوانند بپارسی
کلیل الملک بود و بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برنک زردی
بود که بسفیدی زند و چون بشکافند دانه وی زرد بود طبیعت آن کرم
و خشک بود در درجه اول منفعت وی آنست که محلل و ملین اورام صلب
بود که در مفاصل و احشا باشد و اگر با افسنتین بر جکرهای کرم که ورم
داشته باشد و سپرز ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و
پاشامند درد معده ساکن کند و عصاره وی چون تر باشد با میبختج

درد ساکن کند

بیامیزند و در کوش چکانند و اگر با سرکه و روغن کل بر سر طلا کنند درد سر
ساکن کرداند و چون بمیبختج بپزند و بر ورمهای کرم که در چشم و رحم و مقعد
و انثین بود ضماد کنند نرم کرداند و چون با میبختج بیاشامند اخلاط بکداز اند
و نثر بنی بکدازم بود اما مضر بود با نثین و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیو
بوزن ان یا بوزن ان بابونج و بوزن ان لبان ذکر و نیم وزن ان و زنجبیل
اکتمکت صاحب منهاج کوید جوبی است هندی و هم کوید بندق هندیست
و کوید اطموست و این قولهای صاحب منهاج همه سهوست و خطا و قول صاحب
جامع درینجا معتبرست ان را حجر العقاب و حجر النسر خوانند و حجر الولادة نیز کویند
و بیونانی اناطیطس خوانند و معنی این اسم آنست که سنکیست که زاییدن آسان
میکند و مولف کوید مانند حجری بود بمقدار جوز بو با تیره رنک و چون بجنبانند
مغزی در اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشوار شکن باشد
چنانچه بندار ی سنک است و سنک باشد و چون بشکنند مغزی سفید تلخ
طعم در اندرون وی بود و ان مغز بشکل مغز پسته مبلوط بود و بشیرازی انزا کنج
ابلیس خوانند منفعت وی آنست که زنان آبستن و مجموع حیوانات چون
درد بر ایشان نهند آسان بزایند و اگر در صره بندند و بر ران زن
آبستن بندند زود بزاید و از خواص وی آنست که چون در اد بیم کیرند و
بر ساق چپ بندند آسان بزاید و اگر سحق کنند و با شیر زنان بر پاره پشم
بمالیند و زنی که آبستن نشود بجوید و بر کیرند بفرمان خدای تعالی آبستن کردد و
شریف در خواص وی آورده است که چون در دست کیرند و با کسی مخاصمت
کنند خصم بر وی غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیکر نیندازد
و ابن ماسویه کوید فاوانیاست اکوبران رعی الحمارست و کفته شود

ن

اقنیوس الشخاص
خالانس ربانس
برکلبق

نسخه
بدل وی فلونیاست

اکل نفسه فرفیون است وگفته شود الالا درختیست که در ریگ روید و میوه
آن بشکل مرد انه است اما سبز رنگ بود واز مکه خیزد الماس جوهریست
مانند ابگینه حلبی وچون ویرا ابشکنی پیشتر سه سوبا ند ویا قوت ومرواری وغیره
بوی سوراخ کنند و الماس را بی سرب ونتیشه نتوان شکست وگویند سم است
و در خواص آورده اند که اگر کسی نیم دانگ سوده ازوی بخورد هلاک شود
ومولف گوید دیدم شخصی که سوده ان خورد قطعا بروهیچ اثر نکرد وطبیعت وی
سرد وخشک است النبی بیونانی الاملج خوانند وان نوعی از جز البرست
وگفته شود الطست میبه شهدت البذست النحو اعلاجون نیز خوانند
الوه عود پرورده است السا اموکش است وآبنوس نیز گویند وشیا
نیز گویند وآن نانخواه است وگفته شود المبطوط کشت برکشت است وگفته شود
الاطبنین لبلابست وگفته شود النسه العصافیر لسان العصافیر خوانند وگفته شود
الوج نوعی از نبات مخلصه است بپارسی کازنک گویند وگفته شود الباء
حلبی است وگفته شود الط تمام است وتماما و تمام الملک نیز گویند هوفولیون
نیز خوانند وان سیبز است بپارسی سنبل گویند وگفته شود الانیون
راسن است وگفته شود الیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم وترست دیر
هضم شود وغذای بد دهد وغلیظ نیز از چه باشد ونافع بود از جهت عصبهائی
که کوفت خورده باشد چون ضماد کنند وابن ماسویه گوید مفسد معده بود ومحلل
اورام صلب ومصلح وی زنجبیل ودارفلفل بود ودارچینی ومری بعد از استعمال
آن خوردن بعضی از جوارشات لایقه نافع بود امامون حماما است وگفته شود
امروسیا از جمله معاجین مشهوره است امرجنیه سرخ رنگ بود وبزرگی
تخم مرغ اما وی پهن بود وسر وی تیز باشد ودرمیان وی مغزیست سفیدان را

...د انه ام خوانند امرج نوعی از اذناب الخیل خوانند وگفته شود امادیطن
گویند نوعی از اقحوان است وگویند بتحقیق نوعی از قیصوم است امعاء الارض
زغار کرم خوانند وان خراطین است وگفته شود امصاسین بلغت یونانیان
عصیر حصرم است بپارسی آب غوره گویند ومنفعت او گفته شود املج بپارسی
آمله گویند بهترین آن سیاه بود وطبیعت ان سرد است در دوم وگویند سرد است
در اول وخشک در دوم وگویند گرمست بهر حال خشکست بی خلاف منفعت وی آنست
که مقوی معده ومقعد ودل واعصاب بود واشتهای طعام بدید کند وجهت بواسیر
سودمند بود وسودا وبلغم براند وبغایت مقوی دل بود وحفظ وی وذهن زیاده
کند ومقوی همه اعضا بود وموی را سیاه کند چون بآب آن وحنا خضاب کنند و
چون ده درم از وی نیم کوفته کنند ودر اب شیرین بجوشانند ودر ساعت بعد از ان
صاف کنند پس نوبت در چشم چکانند سفیدی که در چشم بود زایل کرداند وان
مجربست وشربتی از وی پنج درم بود اما مضر بسپرز بود ومصلح ان عسل است وبدل وی
شیر املج امغیلان درختیست پیابانی ومعروف بود بشوکة المصریه وطبیعت ان
سرد وخشکست وقابض ومنع خون واصناف سیلان رحم بکند ورق آن ورا
لهات وسفل را نافع بود وخون ببندد انجبار نباتیست که اکثر برکنار جوبها روید
وسرخ رنگ بود وتخم انرا شبخ خوانند وشلخ خوانند وانجبار از ادویه شریفه است
خاصه عرق وی وعصارهٔ ان مانند اب توث بود که بغایت سرخ رنگ بود ومنفعت
وی آنست که یک مثقال از ان نیم کوفته بجوشانند وبا قدری قند ومیبختج بیاشامند
جهت نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه وشش وحجاب وسحج امعا وبواسیر
گشوده سر رگها وقوة امعا بدهد وشکم ببندد ودل آنکه زحمت رساند وریش شش را
پاک کند وقطع قی کند وشکستگی اعضا را نافع بود وخاصیت وی بسیارست

انبوب الراعی کویند عصا ی الراعی است و کویند بتحقیق نوعی از حی العالم است و کفته شود
اندروطاقس نوعی از حمص است و در عرب علاج خوانند و کلیح نیز خوانند **انغرا** انوشه
خوانند و ابو بوذین هم کویند و ان درختیست که ورق آن بورق بادام ماند بهمن تیز و
بعضی باشند که ورق ان بورق سوسن ماند و کل ان بکل انار ماند و بیخ ان کوچک و
سفید بود و چون خشک شود بوی خمر کند و در کوه روید و طبیعت ان سرد بود
اندروماروتن نباتیست که درمیان جو و کندم روید و برک ان بورق نخود می ماند و
غلاف تخم ان بغلاف خرنوب شامی ماند و تخم ان سرخ رنک بود و بطعم تلخ بود و از
خواص وی یکی انست که اکر با عسل معجون کنند زن بخورد بر کیرد و پیش مرد برود و منع
آبستنی کند **انجبین** غسل و کل و براکثر المنفعت خوانند و بپارسی خطمی خوانند و
کفته شود **انبرباریس** بپارسی زرشک خوانند و زرنک نیز خوانند و زرک نیز خوانند و
بهترین وی انست که بغایت خود رسیده بود و سرخ که بسیاهی زند شیره دارد و طبیعت
ان سرد و خشک است در درجه دوم صفرا بشکند و قوت معده بدهد و جکر و دل قوی
باز دارد و تشنکی بنشاند و بیخ را نافع بود و بر دردهای کرم ضماد کنند سودمند بود و
قطع ترف دم بکند و مقوی جکر کرم بود و چون با ادویه کرم مثل سنبل و غیره خلط کنند
و نکی که از سردی جکر رود و به بند د معده که ضعیف شود از سبب بلغم نافع بود اما
مضر بود جهت کسانی که طبع ایشان بسته بود و مصلح ان جلاب بود و بدل ان بوزن
ان تخم کل و جار دانک وزن ان صندل **انجرک** مرزنجوش است و ان اذان الفار
بود و کفته شود **انقون** رازی کوید و منتن است و کفته شود **انیوبه طلی** بر طانقی
و کفته شود **انخطینا** هوسیطون کویند و سطیوس عجم و حد و ان ثمره شوک
مصری است بپارسی کلنار کویند و بعربی جلنار و بشیرازی کل صد برک و در کاف کفته شود
انجیل خشیشه الکلب خوانند و شرنت نیز کویند و صوف الارض هم خوانند

وان فراسیون است و کفته شود **انیسون** بپارسی رازیانه رومی کویند و ان دو نوع است
انچه رومی بود بشکل بانخواه بود و انچه غیر رومی بود بنفرد ماننا ماند و بهترین وی رومی است
و طبیعت ان کرم و خشک است در سیوم و دروی قبضی اندک هست و بول بر اند و باد
که در شکم بود تحلیل کند و ان جمیع بدن و قطع سیلان رطوبت کند و حیض بر اند و
تشنکی بنشاند و شکم ببند د و چون زیر بینی دود کنند صداع سرد و تر را سر را نافع بود
و سده جکر بکشاید و شهوت جماع بر انکیزاند و دفع مضرت سموم جانوران بکند و چون
سحق کنند و با روغن کل بیامیزند و در کوش چکانند درد کوش زایل کند و از جهت
استسقا و نفخ معده و قراقر بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبل کهن بر د و
نافع بود بر تبهای کهن و سده جکر و سپرز و مثانه و رحم بکشاید و چون سحق کنند و
سنون سازند جهت کند دهان که سبب ان از عفونت رک و بن دندان بود
نافع بود و مصلح ان رازیانه است و بدل ان تخم شبث است و کویند بدل ان
کرویا ست **انارکیو** کویند خشخاش است و کفته شود **انسانا** زبیب الجبل است
وان راموبریح کویند و کفته شود **انک** اسرب است و طبیعت ان سرد و تر است
اناقلیس اناغالس کویند و اکرا کویند و ان اذان الفار است و کفته شود **انجدان**
دو نوع است بپارسی صمغ انکدان کویند و انکوان ~~انکدان~~ کویند و ان درخت حلتیت است
و مخروش اصل انست و حلتیت صمغ ان و ورق ان سفید بود و سیاه بود و
بهترین ان سفید طیب بود و از ان سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان
طیب است و حلتیت منتن صمغ انجدان رومی سیسالیوس است و تخم ان
کاشم خوانند و کفته شود و انجدان خراسانی بیخ ان اشترغاز است و کفته نشد اما
طبیعت ان کرم و خشک است در سیوم سودمند بود جهت زمهای کشنده
و برخنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن

منتن است و انجدان صح

جهت عرق النسا نافع بود و چون با سرکه بپزند و در پوست لنا کوفتها کنند بر بواسیر
نافع بود و چون بیاشامند پاد زهر ادویه کشنده بود اما عفص الطیب بود و مفرح بود
بمثانه و سود مند باشد حرقة البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات معده خشک کند
و نعوظ آورد و مسخن بود و گرده بود چون با سرکه بود و لطیف کننده غذا بود و
نیز و منظم کند بدل ان نیم ان باد و دانک و زن ان حلتیت طیب و گویند بدل
آن نیز و فوذنج گویند تخم کرفس انفاق زیت است و ان از زیتون نارسیده
گیرند و در باب زا گفته شود انجبار انجوسا گویند و ان شجار است و گفته شود انزومیلیا
شقایق است و گفته شود انطونیا کاسنی شامی است و طبیعت ان سرد و تر است
در اول سود مند بود جهت جگر گرم انب حدق است و غدد و مغدود کهیرک و حضض
نیز خوانند و ان بادنجانست و گفته شود انبالیس بیونانی کرم را خوانند و بپارسی زرد
ان درخت انگور است امالس امافرسن بیونانی یعنی انگور شراب اسالس اغوبا
بیونانی یعنی کرم بری اسالس کوفی یعنی کرم البیضا و ان فاشرا است و گفته شود
انجبر آدم مانند حنظلیست گرد و سرخ رنگ و در میان نقطه سفیدی باشد و ان
میوه درختیست درمند انزروت صمغ خارست که انزا انشابکه خوانند و سرخ
و سفید باشد و مر و از یک خار حاصل میشود چون حرارت افتاب در
وی اثر کند و کهن گردد سرخ شود ان را عنزروت و عنزرو و کنجده خوانند
بپارسی کنزرو گویند و از کوه شبانکاره و بوردجان خیزد و بهترین ان سفید
بود که بزردی مایل بود و طبیعت ان گرم است در اول و بغایت تلخ بود و اگر
با سفیده تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و خشک کنند و در داروی چشم کنند در چشم
نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی از وی نیم درم تا یک
درم باشد و مضر بود بروده و مصلح ان صمغ عربی است و نافع بود جهت درد

چشم و چسبیدن چشم و رمص و آب آمدن چشم با ذارد و منضج ورمهای بود و محلل
و چون سحق کنند با قدری نطرون و بر ورمهای که بر گردن بود مثل خنازیر طلا
کنند تحلیل کند و اگر فتیله بعسل بیالایند و با انزروت سوده بگردانند و در گوش که
ریم اید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و این مجربست و بدل ان نیم وزن
ان صبر است انثلسودا جدوارست و گفته شود الحوح عود است و گفته شود
انفخ بپارسی مایه گویند و طبیعت مجموع پنیر مایها گرم و خشکست و ملطف و محلل
و مجموع پنیر مایها تریاقیست دروی همت و گفته شود انبلبیضا نباتیست که ورق
ان بسنا ماند و رنگ ان بزردی زند و ان ورق مستعمل است اهل اندلس
انرا فیهق خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست انفخة الارنب بپارسی پنیر مایه
خرگوش بود چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال پادزهر گزندگی
جانوران بود و مایه جوبه گویند یک قیراط از وی چون با شراب کهن بخته
بیاشامند نافع بود جهت گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زنان
ابستن پنیر مایه خرگوش نر یا خصیه وی با شراب بیاشامد مر فرج نت ربع را نافع
بود و اگر بر سرطان طلا کنند بغایت نافع بود و این مجربست و اگر کودکان
بیاشامند از صرع ایمن باشند همه پنیر مایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش
چون سرشند در آب و در بینی نهند خون رفتن باز دارد و اگر بچه شیر خواه قی کند
و شیر در شکم او بسته بود چون قدری وی دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر
با مشک بخود برگیرد آبستن شدن را یاری دهد و اگر بعد از طهر سه روز بیاشامد
منع آبستن شدن کند و امساک سیلان رحم کند و شکم ببندد و سحج روده و
نزف دم سود مند بود و اگر با حنظل و زیت بر عضوی نهند که خاریانی در انجا باشد

بیرون آورد **انجرة الفرس** سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش
روده و دردان **الجدا و الظبا و الحمیر الوحشی و الخنف و البغل و فرخ**
الجاموس و الایل سودمند بود جهت دفع زهر جانوران و شوکران
و قطر و شربتی از وی نیم مثقال چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن
شیر در معده و انجه خشنف که ان بچهٔ ارنبه ایل بود چون زن بعد از طهر سه
روز بخود بر گیرد از ابستنی باز دارد و انجه الجمال صاحب منهاج آورد که اگر پنیر
مایه شتر اگر مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه
زیاده نداز همه اد و بهای بامی بد بعد پنیر مایه شتر و آهو و گوسفند کوهی چون
با سرکه بیاشامند نافع بود از جهت شیر که در معده بسته باشند و انجه قوجی
گویند همچون جند بیدستر است در قوت چون بیاشامند جهت صرع و اختناق
رحم نافع بود مجموع انفحها انجه بسته باشد بگدازد و انجه گداخته بود ببندد
انجه الذئب ابن رمد در خواص آورده است که پنیر مایه خرس فربهی
آورد چون بیاشامند **انار خشک** نارمشک است و ان اقماع رمان
حربیت **انبامیس** کلیت ماند بابونه و گویند بابونه است بتحقیق **انشر الملوک**
نوعی از سفوفات است که جهت بوی دهن و حلق استعمال کنند **انوفا** نوعی از
شجار است وصفت شنجار در الف در صفت ابوخلسا گفته شد **انقردیا**
بر نوجی بلادرست و معنی وی انست که مانند دلت و ابدا ثم البلاد رخوانند
و در باب تا گفته شود **انار مسک** نارمسک است و گفته شود **انجره**
صفت ان در باب با در صفت بزور گفته شود **اورمالی** اومالی نیز
گویند و بیونانی معنی ان دهن العسل و عسل داود علیه السلم خوانند و ان

روغنی

روغنی است که از ساق درختی حاصل میشود و شیرین طعم بود و بهترین انست که
کهن و سبز بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است سودمند بود جهت جرب تر چون
طلا کنند درد مفاصل را نیز نافع بود و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند و اگر بیست
درم با چهار ریک اب بیاشامند اخلاط خام براند و خوردن آن نشابت و استرخا
آورد و باید که انکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد البته **اوسپید** نوعی از
نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و
رطوبات بگدازاند شربتی از وی یکدرم باشد **اوداساليون** کرفس جبلی است
اودا بیونانی جبل گویند و سالیون کرفس و ان فطراسالیون است و گفته شود
اوقیمن بیونانی بادروج است و گفته شود **اوقطاریون** غافث است
و گفته شود **اوز** بپارسی مرغابی گویند و ان مرغابی بزرک بود و طبیعت آن
گرم و تر بود فربهی آورد ولیکن بدن را پر کند از فضلهای غلیظ اولی آن بود
که پیش از کشتن قدری بوره سوده در حلق وی دمند و با ابازیر گرم بپزند
اوناماتی بیونانی شراب عسل است **اوزر** بیونانی آب را گویند و گفته شود
ایلال النسط نوعی از بادرنجبویه است و گویند نوعی از ریاحین است و در خواص
بقوت تر از بادرنجبویه است **اهلیلج اصفر** بپارسی هلیله زرد گویند بهترین وی
انست که فربه بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم جهت آب
رفتن چشم نافع بود و چون بکشند و خوردن خفقان را نافع بود و مسهل صفرا بود و
اندک بلغم نیز براند و شربتی هفت درم بود اگر نقوع کنند و اگر غیر نقوع باشد
از دو درم تا پنج درم و باغ معده بود و مقوی و نافع بود و استرخا او مضر بود و مصلح
وی اگر کوفته با آب گرم خورند قند است و اگر در مطبوخ عناب و سپستان و آلوی
سیاه بود بدل ان پوست انار است **اهلیلج اسود** بپارسی هلیله سیاه گویند و بهترین

صح
تا ده درم

وی هندیست وطبیعت وی سرد هست در اول وخشک است در دوم وسردی
وی کمترست از کابلی وکویند کرم است لون را صافی کرداند وجذام را سود مند
بود و درد سپرز را سود مند بود وبواسیر را نافع بود اکر بریان کنند شکم به بندد و
اکر در چشم کشند قوت باصره بدهد وشربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم
وغیر منقوع از سه درم تا پنج درم وخوردن ان مضر بود بجکر ومصلح ان عسل است
وبدل آن هلیله کابلی **اسلیج کابلی** بهترین وی آنست که فربه بود واکر در آب
اندازند فرو رود وطبیعت آن سرد وخشکست وکویند کرم است باعتدال
عقل وحفظ بیفزاید و درد سر واستسقا وتبهای کهن زایل کند واکر بریان
کنند شکم به بندد واکر بریان ناکرده بپزند مسهل سودا بود وبلغم وقولنج را نافع بود
شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود وغیر منقوع از دو درم تا پنج درم
بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ چون بلغم وسودا بود
خفقان را نافع بود اما مضر بود بسر ومصلح آن عسل است ومربی آن مقوی
معده بود وهضم طعام بکند وخمل معده محکم دارد وبواسیر را نافع بود وسده بلغمی را
بکشاید وبیخ دندان ودندان را قوت دهد اکر یک سال هر روز یک هلیله مربی
بخورند سیاهی موی نکاه دارد **ایقاقیز** انجوجبت وکفته شود **ایمازوفالس**
ایماز وانفالس کویند وآن سوسن زرد خطایی است **ایدیقون** فرفیرست
وان چیزیست که ظاهر میشود بر صدف فرفیر وصباغان جمع میکنند وخشک میکنند
وبهترین او کحل رنکست **ایرقان** اذرقان است وکفته شود **ایرون** کوکرد زرد است
که در کوه مانند نامردانه بیرون می اید **ایدامایید** درختیست که بدن آن مثل
پشم است وخاصیت وی آنست که شکم به بندد **ایدع** شیان است وقطاع آن
دم الاخوین است ودر دال کفته شود **ایل** چهار نوعست یک نوع در بیر

وَ عُلاً صح

چشمها وکنار رود وصحرا ماکردد وان نوع زرد رنک بود ولطیف ترین ایل است
ویک نوع در کوههای عمان وبحرین باشد وان را الجمود خوانند ویک نوع دیکر و
خوانند ودر کوههای سردسیر باشند ویک نوع دیکر بقر الوحش خوانند ودر دامن
کوههای ودر میان درختان کردد وهمه در طبیعت مانند یکدیکر بود ونر ایشان
چون خیته شود مار بخورد وصحت یابد وبقر الوحش کاو کوهی خوانند بپارسی
وبینی بسوراخ مار نهد وبنفس مار را بخود کشد ومار بتعجیل بیرون اید مانند اهن
که بمغناطیس جهد واز دنبال مار خوردن کیرد ومار اضطراب کند تا جایی
از اعضای وی بکزد وچون تمام بخورد حدتی در وی وسوزشی در چشم وی
پیدا شود واب از چشم وی روان کردد ودر کنج چشم وی کوی است در انجا
جمع شود وبه بندد ومور روغن کار مانند وسخی کردد چنانچه در کوش می باشد و
چون وی را بکشند ان وسخ را بکیرند ودر دفع سموم عمل تریاق فاروق
میکند وصاحب منهاج آورده است که در دنبال ایشان مجموع جهار کانه سم
زهر در انجا جمع میشود خاصه کاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولا ان
بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو باهم چون یکی سر ببرد یکی دنبال
وی ببرد از دیک جالینوس کوید خونی که از کوشت وی حاصل شود غلیظ بود و
دیر هضم شود وشیخ الرییس کوید که کوشت وی با وجود غلظ زود از معده
بکذرد وبول براند ورازی کوید بهترین وی آنست که تازه بود ودر زمان
کرم صید کرده باشند وباید که در پختن مهرا شود وبا روغن بپزند وبعد ازان
شراب انجیر وماء العسل بیاشامند جهت نفث دم وقرحه امعا واسهال کهن
ویرقان ودرد مثانه سودمند بود واز جهت زنان که سیلان رطوبات
از رحم ایشان جاری باشد ومزمن شده باشد نافع بود چون بادویه که موافق

این زحمت باشد بیاشامند **وصفت حرق آن** در دیگ کو ادکیت کنند و در گل
حکمت گیرند و در تنور و در زیر آتش پنهان کنند تا سپید شود و مانند اقاقیا شوند
موافق بود جهت حبس که ماده و ریش در روی بود و اگر سنون کنند دندانها را جلا دهد
و اگر بجوز کشته کنند بیکاف بگریزند و چون بپزند بسرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را
نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته با سرکه بسایند و بر
بهق و برص طلا کنند در آفتاب نافع بود و اگر بیاشامند بیرقان اسود دارو
بود دفع کند و اگر با روغن بسرشند و بر شقاق دست و پا طلا کنند زایل کند و
گویند چون قرن ایل بیوزن آبستن بندند بی درد بزاید و دیسقوریدوس
گوید پنیر مایهٔ نر وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر گیرد و منع آبستنی
کند و گویند پیه وی چون بر شنج بمالند نافع بود و ابن زهر گوید اگر پارهٔ پوست
وی بر خود بندد هیچ مار بگرد او نگردد البته و دیسقوریدوس گوید چون
خون وی بریان کنند جهت قرحهٔ امعا و قطع اسهال را نافع بود و چون بیاشامند
جهت سم سهام ارمنی نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و بیاشامند نافع بود
جهت گزیدگی افعی و چون خون وی بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون
قضیب وی خشک کنند و بسایند و با شراب بیاشامند باه برانگیزاند و نعوظ
کند و دیگر بار و بندد انکس از هیچ مار نترسد و هیچ گزنده گرد وی نگردد
و ابن زهر در خواص آورده است که چون دنبال وی همچنان با پوست و گوشت
و استخوان بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب و ران طلا کنند در حال
نعوظ کند و بر هر حیوان که طلا کنند همین عمل کند و گویند که ایل را زهره نیست
و تیر چون بر وی زنند و پیکان در وی بماند چون مشکطرامشیع بخورد بیندازد
و گویند قرن ایل محرق در دفع قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت ساکن

کرداند

گرداند **ایرسون** طلوع است و گفته شود **ایرسا** بیخ سوسن آسمانجونی است
و نام آن ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح و گل وی زرد و سفید و لاجورد
بود و بهترین ایرسا سیاه و صلب بسیار گره بود و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوم و منفعت وی آنست که فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و منقی
لطیف بود و چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و بپیچد و شش را از اخلاط غلیظه
پاک کند و بول و حیض براند و بر گزیدگی مار بر موضع زخم ضماد کردن نافع بود
و جهت سرفهٔ بلغمی نافع بود و چون با سرکه بیاشامند جهت گزیدگی جانوران و مطحول
نافع بود و اندرو ماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و ادویهٔ سمیه و
اگر سه مثقال درم از وی با ماء عنب الثعلب بیاشامند مسهل بلغم غلیظ بود و مرهٔ
صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و تشنج و فالج را نافع بود
خاصه روغنی که در وی پخته باشند و اگر با عسل فرزجه کنند و زن بخود برگیرد
بچه بیندازد و چون مسلوق کنند و بر خنازیر و ورمهای صلب ضماد نرم کند
و اگر سحق کنند و بر ریش که ناصور شده باشد بپاشند گوشت بر رویاند و اگر بروغن
گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را نافع بود و روغن وی چون در بینی چکانند
گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و ملازه را نافع بود
و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که از سردی باشد نافع بود و چون با
شراب بیاشامند درد جگر و سپرز را نافع بود و روغن وی چون در گوش چکانند
با سرکه درد زایل کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود
و رازی گوید بدل آن در اسهال آب زر دو دانگ و وزن آن مازریون باشد
باسه وقیه لبن لقاح است و اسحق گوید ایرسا مضر بود بشش و مصلح آن
عسل است و ایرسا بپارسی بیخ سوسن صحرایی خوانند و در دشت روین بسیار باشد

و مولف کتاب گوید که تخم وی از جمله مشومات است و مجربست و اگر بیخ وی قدری
بر دندان نهند بریزاند البته و باید که بهتر آنکه دیگر نرسد ایدمامید درختیست
که برگ آن مثل پشم است و خاصیت او آنست که شکم ببندد و [illegible]
بانیب الیا باذنج را نیز گویند و آن نارجیل است
و گفته شود باقلا جرجر قول جواهر طبیعت وی نزدیکست باعتدال و گویند
سرد است و خشکست در اول و در وی رطوبت فضلیست خاصیت بهترین وی با
آنست که فربه بود بزرگ بود کلف را زایل کند و بقراط گوید غذای نیکو دهد و صحت
بدانکه دارد و چون مقشر کنند و دو نیمه کنند و بر زخمی که خون آید نهند خون باز دارد و
و از خواص وی آنست که چون برگ بیفتند مرغ از خایه بایستد و چون بکوبند و بر زهار
کودکان بندند موی رستن باز دارد و همچنین اگر بکار کنند بر موضعی که موی سترده
باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه و نفث
دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دیر هضم شود ولیکن ضماد کردن بر ورمهای
گرم و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول
کند و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند محلل [illegible] بود و ورمهای بن گوش و
ورمهای زیر چشم و اگر با شبت یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل کند و
چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا و اسهال مزمن
بود قطع کند و اولی آن بود که چون یک دو جوش بپزند آب آن بریزند و آب دیگر
باز جای کنند نفخ آن کمتر بود و باقلای کهنه را نفخ کمتر بود که تازه و باقلا گوشت
بدن زیاده کند و چون باقلا بکوبند یا باسیا خورد کنند و دقیق بپزند و بروغن
بادام اضافه کنند و با قند بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند
بود و آنچه با پوست وی بپزند نفخ وی زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و

مصلح

صح در اول

و خشک

و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطجن کنند و با نمک و صعتر و زیره و دارچینی
و فلفل و انجدان و فوتنج بخورند و بعد از آن زنجبیل مربی یا بعضی از جوارشات نافع بود
باقلا قبطی جار[illegible] است و گفته شد بارزد قنه است و بپارسی بیرزد گویند و آن
سه نوع است بحری و بری و جبلی و گویند دو نوع است یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی
نرم بود و زرد رنگ مانند عسل صافی و تیز بوی و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم
و خشک است در دوم و گویند تریست جهت عرق النسا و نقرس نافع بود و مقدار دو درم چون زن
بخور بر گیرد یا دود کنند در زیر خود حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مر بیاشامند بچه
مرده بیندازد و دفع زهرها کند خواه مار و خواه عقرب و غیره و اگر در مرهم کنند و در خنازیر ضماد
کنند نافع بود گویند که اگر دو درم با آب بیاشامند بول [illegible] براند و چون یک نوبت بیاشامند دیگر [illegible]
[illegible] البته و رازی گوید بخور وی را شاید که استعمال کنند شیخ الرئیس گوید سودمند بود و جهت
صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل کند بی افزونی از جهت جرب چشم نافع بود
و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و چون حل کنند بعسل و لعوق
کنند سرفه کهنه را بکار آید و خشکی آن [illegible] و زاییدن سهل کند اما مضر بود بسر و مصلح آن
بود و جالینوس گوید بدل آن وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن
سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر است باقلا مصری ترمس است و گفته شود بادرنجبویه
بادرنجبویه گویند و بادرنگ و ترنجان و بعضی اترجیه گویند و بپارسی بادرنگبو گویند و بهترین آن تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود و جهت جمیع علتهای بلغمی و سوداوی و بوی
دهان خوش کند و نافع بود جهت [illegible] و مفرحی تمام بود و در [illegible]
تفریح آن نظیر ندارد و خفقان را زایل کند و معده را قوت دهد و فواق زایل کند و ذهن را
صافی کند و مقدار شربتی از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مضر بود بورک و مصلح آن سکنجبین
عربی است و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود

بود

[illegible] چادر گویند

واگر بیاشامند بهمین عمل کند واگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت درد دندان نیکو بود واگر با نمک بر خایه
ضماد کنند تحلل کند و همچنین بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق
وتخم آن مجموع خشک کرده در خرقه کتان کنند و با بریشم محکم بربندند و در جیب نگاه دارند مادام که با وی
بود هر کس که وی را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود و خوردن
وی مقوی دماغ و جگر و معده بود و جهت خفقان سوداوی و خفقانی که از بلغم سوخته بود
بغایت سودمند بود و آن را مفرح قلب المحزون خوانند و بعضی در تفریح بودن ابن التلمیذ
وچهار دانگ وزن آن پوست اترج بود **بادرنبو** حبق الترنجی خوانند و گفته شده **بادآورد**
شوکة البیضا گویند و نبات وی در کوهها و زمینهای ریگ بوم روید و ساق وی
بطول انگشت زیاده بود و زیاده تر نیز بود و قد آن مقدار دو گز باشد و کوتاه تر نیز باشد
و رنگ وی بسفیدی زند و گل وی بنفش رنگ بود و تخم وی مانند خشخاش عمامه بود و
خار دار بود و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت وی گرم و خشک بود
در درجه اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود منفعت وی آنست که مسهل بلغم
لزج بود و وی قوت مفتح و محلل هست خاصه تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی و تشنج و
نفث دم و تبهای بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و
گزیدگی جانوران و عقرب چون بر وی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید
چون بیخ وی بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند
و بر اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون تخم وی را بیاشامند کزاز را نافع بود و گزیدگی جانوران
و چون بیخ وی را حل کرده بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و مجرب است و شربتی از وی یک درم
و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید در تبهای بلغمی بدل
وی شهتره بود و روستاییان شیراز وی را ندوره گویند **بان** درخت حب البان است
و گفته شده **بادنجان** انب و مغد و حیصل و عد و خدفت نیز خوانند بهترین

وی

تحلل

نسخه

۳ یک گز باشد

تیخه حدق

وی فارسی شیرین تازه و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم
براند و اگر در سماق یا سرکه بپزند امساک کند و در معده و خاصره آورد و مضر بود
بسر و چشم و خون سیاه از وی متولد شود و مولد سودا و سده آورد و بواسیر و لون سیاه
گرداند و شیخ الرئیس گوید کهنه وی بد بود و تازه وی سالم تر بود و جذام و صداع و بد خوابی
آورد و مولد سرطانات و کلف و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر بگشاید اما
بواسیر آورد لیکن گل وی اگر در سایه خشک کنند و سحق کنند طلای آن نافع بود جهت بواسیر
و اگر بادنجان زرد با روغن بزر کتان بپزند و آن روغن را موم روغن سازند بر
شقاق کعبین و بر میان انگشتان طلا کنند بغایت نافع بود و اگر گل وی با مغز
بادام تلخ بر سرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد بفرمان خدای عز و جل و این مجرب است و چون
بادنجان را بسوزانند و خاکستر وی را با سرکه بر سرشند و بر ثوالیل طلا کنند ببرد و البته و
گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم بکند بخاصیت و خوردن وی اولی آن بود
که در آب نمک بخیسانند یا مسلوق کنند و با روغن بخورند یا با ادام بریان کنند با سرکه
و کره و با خورند **بابونج** بهترین وی آنست که گل وی زرد بود و بزرگ و طبیعت وی
گرم و خشک بود در اول و منفعت وی آنست که مفتح و ملطف و محلل بی جذب بود و
ورمهای صلب را نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع بود و همه تبها را خاصه که از عفونت
سودا و بلغم بود و ورمهای احشا را و اگر بجوشانند و در آب وی نشینند سنگ گرده و مثانه
بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیفکند و اگر بیاشامند حیض و بول براند و بچه
در وقت زادن سهل بیرون آورد و بدن را پاک گرداند و تنقیه تمام بود و اگر بر جبهه
ضماد کنند ببرد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و ضماد کردن بر ورم جگر نافع بود و بخار
وی در آخر تبها بغایت نافع بود و اگر با آب و سرکه بپزند و در آخر تب بر سر بخار او دارند
چشم را پاک کند و درد زایل کند و اگر چشم با آب بابونج تبها بشویند درد ساکن کند اما

صح
بکوبند و بر روغن بنفشه

احق بن حنین کوید مضر بود بحلق و مصلح وی عسل است و بدل وی در تقویت دماغ
وزایل کردن صداع سرد بونجاسف است بادروج جوک خوانند و آن نوعی از ریحان
کوهی است و در دامنهای کوه باشد و طبیعت وی گرم باشد در دوم و خشک است در اول
و کویند رطوبت فضلی در وی هست و بهترین وی آنست که خشبوی بود و منفعت وی آنست
که از ادویهٔ قلبی بود و اگر عصارهٔ وی در چشم کشند چشم را جلا دهد تازه و رطوبتی که از چشم
دوانیده بود خشک کرداند و اگر بسیار خورند تاریکی چشم آرد و شکم نرم دارد اما باه را
بیانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند اما دشوار منهضم بود و اگر برگ وی بر گزیدگی زنبور و عقرب
ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و پیست جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود
و خوردن وی کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از ان تولد کند و
شریف کوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند بیابی در ان [illegible] از درد
دندان ایمن بود البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند و صاحب کامل
آورده که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست و ضماد کردن منضج و محلل بود و [illegible] از خوردن
وی خلط سوداوی تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی بقلة الحمقا بود و بدل
وی بوزن وی سیسنبر بود بارود حجر اسیوس است و گفته شد در اسیوس بالامیعه
نامهاست و گفته شود بابلنس بابلص نیز گویند و از ابیونانی خشخاش زبدی گویند
واجع و قحل بیتوعات بیکفند و آن را انوتی گویند و مقعس افرو و نیز گویند بادوق
اسفیداج رصاص است و گفته شد بابادی بیونانی فلفل سیاه را گویند و گفته شود
بابلس نوعی از علق است و گفته شود در عیق بارسطاریون فرسطاریون
گویند و آن رعی الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است
ببر الله ... بود طویل است و گفته شود بتع شرابی مست کننده است و صاحب
منهاج گوید نبید عسل است و صاحب جامع گوید نبید خرمایی است که از خرما سازند

و در باب نون صفت آن گفته شود بجم ثمرة الطرفاست و گفته شود بجتجات
عصی الراعی است و گفته شود برشیان دارو و برسیان دارو و بطباط و بحجز
و شبطباط و مموجره و ممو فقسیداس نیز گویند و چند اسم دیگر دارد و بپارسی بشیرازی
کسته خوانند و بکرمانی سرخ مرد گویند بخور مریم شجرهٔ مریم است و آن حشیشی است
و بیخ آن بخ طیقیاست و صفت آن در آذربو گفته شد و بخور مریم فیلاسوس و طبیعت
آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که مقطع و محلل و مفتح بود
و طبیعت را براند چون بر پشم پارهٔ بخود برگیرند یا بزیر ناف طلا کنند یا چون بخور نهد
کرم دراز و کرم کدو دانه بیفکند از دو حیض براند و بچهٔ مرده بیفکند از دو برقان را نافع
بود و کلف ببرد و بر سپرز بخت شده طلا کردن نافع بود و چون با عسل در چشم کشند
سودمند بود جهت نزول آب و ضعف چشم و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع
بود و دوا و بهای کشنده خاصه ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی زیاده
کند بدلیسون مقل است و گفته شود بداسقان بدپیکان و بدشکان و — نسخه بدلیون
بدشغان نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب نیز گویند و آن حشیشی است گرم و خشک
اما ملطف و محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و رازی گوید بدل آن
نیم وزن آن درونج بود و یک وزن آن زیرهٔ کرمانی بجزر البرارید قیصوم گویند
و سرعت نیز گویند و گفته شود بر حنطه است و گفته شود فوم نیز هم گویند و فج نیز
هم گویند برنج کابلی ابرنج و برتوق گویند و بپارسی برنگ کابلی گویند و طبیعت
وی گرم است در اول و خشک است در دوم و آن دو نوع است بزرگ و خورد و بهترین
وی کوچک است که لون آن برخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاتلات
دود هیچ ادویه بوی نمی رسد و مفاصل را سودمند بود و حبیش آورده است
که شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود جهت حب القرع اما مضر بود برودها و مصلح وی کثیرا است

وبدل آن بوزن آن ترمس بود وبوزن آن قنبیل بود وابن ماسویه گوید بدل
آن بوزن آن ترمس بود واما آن قنبیل بود برملیا وان بزر رازیانج نبود
برشیاندارو عصی الراعی است وگفته شود برغشت تملول وعملول و
فوهیل گویند وآن قنابری است وشجرة البق نیز خوانند ودر قاف گفته شود
برنتن قطن است وطوط وعطب وکرسف نیز گویند وشحم الارض هم گویند و
وقوانزا فور هم گویند وکهن قضیم را هم گویند ودر قاف گفته شود برنجشک
ازنجشک است وحبق القرنفلی نیز گویند وگفته شد بردوسلام لسان الحمل است
وگفته شود برغونی بزرقطونا است وگفته شود برزم بوم نیز گویند وآن شکوفهٔ
امغیلان است ودر قوت مانند بید مشک بود برزوازنبا کرمة البیضا است
وآن را فاشرا نیز گویند وگفته شود برقوق مشمش است گفته شود وگویند
که ان ادرک است که بپارسی الوجه گویند برابران سطاریون است وگفته شود
برنجاسف بعربی شویلا گویند وبپارسی برنجاسف گویند وچند اسم دیگر
دارد وگفته شود وبهترین وی زرد بود وطبیعت وی گرم است در دوام و
خشک است در آخر درجهٔ اول منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن با
بطول کردن بغایت نافع بود بلطف ومفتح بود وصاحب دوار وسدر را نافع
بود وسنگ گرده بریزاند اگر در طبیخ ان نشینند حیض براند وپیش رحم را پاک کند
وبچه بیندازد ومشیمه بیرون آورد وورم رحم را نافع بود واگر سه درم ازوی بیاشامند
بهمین عمل کنند که یاد کرده شد واگر بسوزانند وخاکستران بر ریش افشانند خشک
کرداند واگر با عسل بیاشامند کرم را بکشد وحب القرع نیز وسده بلغمی وزکام را
نافع بود واگر سر بطبیخ وی بشویند وخوردن آن مضر بود بگرده ومصلح ان بود
ان انیسون است رازی گوید در دردسر یا بونج است وگویند بدل ان افسنتین

بردی

بردی نباتیست که در آب روید ودر مصر از وی کاغذ سازند مولف گوید
بشر ازین دیرانک ودر قوت مانند قرطاس بود وسوختهٔ وی را تجفیف ازوی زیاده
بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در دوام وچون بر جراحتهای تر باشند خشک کرداند و
چون در سرکه خوابانند وخشک کردانند وبر ناصور ریزند نافع بود وخاکستر وی آکله
که در دهن بود سود دهد جلیس نفث دم بکند وآنچه مصری بود غذا دهد چون برشند
وبکنند برقوقی اموس خوانند ودر الف گفته شد برنبیس نوعی از بلوط
است وگفته شود برهناج نوعی از مروست وانزا مرماحوز گویند وگفته شود
برنا ایرقان است وگفته شد بربوق شاباتک وشابانج وشامیانج نیز گویند
وگفته شود پرسیاوبشان شعر الجن وشعر الجبال وشعر الارض ولحیة الحمار
ولحیة الحنا زیر وساق الاسود والوصیف الاسود وکزبرة البیر نیز خوانند و
ان شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان گویند وبکرمانی کرسو خوانند بهترین وی
آنست که چوب وی سیاه بود وورق آن سبز وگویند بهترین وی آنست که چوب
وی بسرخی زند طبیعت وی معتدل است در گرمی وسردی وگویند میل بگرمی وخشکی دارد
وسه درم ازوی مسهل بلغم وسودا بود وشش وسینه از فضول غلیظ پاک کند وبکدازاند
ویرقان وسپرز را نافع بود وبول وحیض براند وسنگ بریزاند چون بیاشامند شکم
ببندد ومشیمه بیرون آورد وخون باز دارد وگزیدگی سگ دیوانه ومار را نافع بود ودیگر
جانوران موذی چون با شراب بیاشامند محلل وملطف بود وداء الثعلب را موی
برویاند وخنازیر ودمامیل را تحلیل کند وچون بیاشامند یرقان وعسر البول را
نافع بود وچون با لادن وروغن مورد وروغن سوسن وزوفا وشراب بیامیزند
وموی که بریزد طلا کنند دیگر نریزد وبیخ آن محکم دارد واگر بسوزانند وبر سر کل مالند
موی برویاند واگر با سرکه وزیت وخاکستر وی بر داء الثعلب طلا کنند موی برویانند

وجهت جرب چشم نافع بود واسحق کوید مضرست بسپرز ومصلح ان مصطکی است ودرازی
کوید بدل ان در سودمندی ربو بوزن بنفشه با نیم وزن ان رب السوس **برشنوم**
بلغت اهل نجد قسب است وکفته شود **برطانیقی** صاحب منهاج کوید بستان افروز است
وکفته بود **براق** خنثی است وکفته شود **برسیانا** نباتیست که تخم وی مانند تخم کرفس بود
جهت جرب استعمال کنند وبشیرازی تال کرد خوانند **بزر قطونا** بپارسی اسفیوس
خوانند وبیونانی فسلیون ومعنی ان برغوثی وبشیرازی بنکو خوانند وباصفهانی
اسپرزه کویند واهل خراسان اسبغول خوانند وان دو نوعست سفید وسیاه
وبهترین وی سرخی بود که بسیاهی میل داشته بود وفربه بود که چون در اب رود
درین اب نشیند اما سفید بغایت سردتر از سیاه بود طبیعت وی سرد وتر است
در دوم وکویند در سیوم وکویند معتدل است در خشکی وتری حرارت بنشاند وتشنکی
ساکن کند واکر بریان کرده بود یا روغن کل چرب کرده شکم ببندد واکر بریان
ناکرده دو درم بجلاب کرم بیاشامند طبیعت براند وسحج را نافع بود خاصه
بچکان را ولعاب وی جهت خشونت دهن وزبان وسینه ولذع معده نافع بود
وبر ورمهای کرم ضماد کردن نافع بود وبر نقرس با سرکه درد بنشاند واز جهت صداع
با کلاب سودمند بود ونشاید کوفته استعمال کردن که کشنده بود ومقدار
شربتی از وی دو درم بود ومداوای کسی که نیکوی کوفته خورده باشد باسفیداج
وفلفل وحلتیت ویا بمثلث کنند وبدل او در تلیین حب السفرجل کنند یا بزر المرو
وتبرید وترطیب بزر بقلة الحمقاست **بزر الکرفس البستانی** طبیعت ان کرم وخشک است
در دوم بول وحیض براند وسده کرده وجکر بکشاید وفواق که از امتلا بود
سود دهد وشربتی از وی سه درم بود وجهت کزیدکی جانوران نافع بود و
شریف در خواص آورده است که تخم کرفس چون نکوبند با مجندان قند وبروغن

صح ضماد کردن

کاو

کاو چرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیاده کند بغایت اما غذا کوشت خروس
فربه خورد وبدل ان فطراسالیون است وکویند ده یک او افسنتین ونیم وزن آن
فطراسالیون است **بزر الکرفس الجبلی** فطراسالیون است وکوفته شود **بزر الخبازی**
بپارسی تخم خو کویند وبکرمانی بفیرک کویند وطبیعت ان معتدل است در حرارت
ورطوبت وبهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند وسحج وریش روده را
بغایت نافع بود وجهت کزیدکی رتیلا وسموم بغایت نافع بود وچون در
ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه حاده بکند وبدل وی تخم خطمی است
بزر الخطمی بهترین وی انست که سیاه وسفید بود وطبیعت وی سرد وخشک است
وکویند معتدل بود در حرارت ورطوبت وچون با سرکه بر بهق طلا کنند و
در افتاب نشینند نافع بود واز جهت سرفه کرم سودمند بود وخون رفتن
شکم ببندد وسنک کرده بریزاند وبدل وی تخم خبازی است **بزر الرطبه**
بزر القداح وبزر الفصفصه وبزر القت وبزر القثاد وبزر القضب کویند
وآن بزر العلف است بپارسی تخم اسپست کویند بهترین وی زرد فربه باشد
وطبیعت ان کرم وتر بود ودر وی نفخی بود وباه را زیاده کند ومجامعت را قوة
دهد وشیر را زیاده کند وبدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر الجرجیر**
بپارسی تخم کیکیز خوانند وبشیرازی کمزک خوانند وبهترین وی بستانی فربه
بود وطبیعت ان کرم وخشکست در سیوم وکویند در دوم وسودمند بود جهت
عسر البول وبرنمش طلا کردن نافع بود وباه را برانکیزد وجهت درد ساقین
نافع بود مقدار یک درم واکر با سکنجبین واب کرم بیاشامند قی بلغم آورد اما
مصدع بود ومنی زیاده کند وبول براند وتاریکی چشم آورد واکر سحق کنند وبر
کلف روی طلا کنند زایل کرداند واکر بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیمبرشت کنند

بیاشامند مجامعت برانگیزاند اما مشکل گوار بود و مضر است بمثانه و مصلح وی
کثیرا است و رازی گوید بدل وی نبات وی است و گویند بدل وی تودری است
و مجهول گوید بدل وی بزر کراث است و دیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل وی
فودنی است بزر المنط حب القلقل است و گفته شود بزر الحمحم وان حبه
بپارسی شنفترک گویند و باصفهانی ماکشی و بتبریزی سوارن و ترکی مره شوه
و در باب حا گفته شود بزر السرمق بزر القطف بود و بپارسی تخم اسفاناج
بود و صفت آن در قطف گفته شود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و برودت و خشک بود در اول و گویند گرم است و در وی جلا و تلیین بود و
مضر بود بسپل و مصلح وی قند و گلاب بود بزر الخرفه بقلة الحمقا است و رجله
و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و دندان سا و کف و
فرفخیر و فرفین و حیعوق بز گویند بپارسی تخم تورک خوانند و باصفهانی تخم تربهن
و بگرمانی تخم بلرک و به تبریزی لحمکان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت
وی سرد است در سیوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تبهای حاده
مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند با نبات بیاشامند و اگر بجلاب خورند
جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و از جهت لذع فم معده نافع بود اما
مقطع شهوت بود و وقتی که افراط کنند و مضر بود بپیر و معده بلغمی و مصلح
وی قند است و بدل وی بزر قطونا بزر البستان بحسومه گویند و آن اعین
السراطین است و گفته شود بزر الرمان البری حب القلقل است و گفته شود
بزرجزر البستانی بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای خورند چون
بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه را برانگیزد و بول و حیض براند
و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزیدگی جانوران و فولس گوید

در درد

در درد ساقین یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود و مجرب است و بدل
وی بوزن وی انیسون است بزرجزر البری ذو قواست و گفته شود بزر السداب
بهترین وی سیاه فربه است و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نافع بود
جهت فواق بلغمی و ساکن گرداند چون یکدرم تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب
بیاشامند نافع بود جهت دفع زهرها و گزیدگی جانوران خاصه که با انجیر خشک
و مغز گردکان استعمال کنند و نافع بود جهت عرق النسا اما مقطع منی بود و مصلح
وی کثیرا است یا عسل و بدل آن سداب بزر المنط بزر رمان البری است و گفته شود
بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند و بهترین وی بستانی سیاه فربه بود و طبیعت
سرد و خشک است و مخدر و منوم بود و شهوت جماع را ساکن گرداند و چون
بیاشامند نافع بود جهت کسی که ویرا احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع
و تقطیر منی بکند و خشک گرداند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و ضماد
کردن جهت صداع نافع بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی
ضماد کنند و وی سبات آورد ~~چون بر پیشانی ضماد کنند~~ و مصلح وی مصطکی
بود و بدل وی دم الاخوین بود بزر البنج بپارسی تخم بنگ گویند و بلفظی
دیگر خداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید و بهترین وی
سفید است بعد از آن سرخ اما سیاه کشنده بود و طبیعت وی سرد و خشک است در
آخر درجه سیوم و از آن سفید سرد است در اول سیوم و عصارهٔ وی درد گوش را
نافع بود جهت نفث دم باقراط سود دهد و دردها را ساکن گرداند و بر نقرس
ضماد کردن نافع بود لیکن مخدر و تباه کنندهٔ عقل بود و خناق و جنون و ورم
زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش آورد و مداوات وی قی کنند
باب گرم و روغن و عسل و بعد از آن بشیر تازه و مرغ فربه و اسفیدباج

بمغ و کوشت فربه بره و بدل ان افیون است بوزن ان و پیخ وی برصاحب قولنج نبید ذنافع بود و صاحب تقویم کوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح ان عسل است و انیسون و اکر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود و چون در حمام بر بدن طلا کنند و درد جکر مزمن را نافع بود **بزر البقل** بپارسی تخم ترب کویند و تخم تربزه نیز کویند و بهترین وی انست که فربه بود و سرخی که بسیاهی مایل بود و طبیعت وی کرم و خشک است در دوام جهت نمش و کلف و بهق سفید و اثر زخمها را نافع بود و چون با آب رازیانه و کندش و سرکه بر بهق سیاه و سفید در حمام طلا کنند بغایت نافع بود و درد مفاصل و کزیدکی جانوران نافع بود و تخی که در شکم بود تحلیل کند و تحللی قوی بود و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بجکر و مصلح وی سپستان است و اکر با سرکه آشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز تحلیل کند چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند بجهت کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و کزیدکی جانوران بمنزله تریاق بود و صاحب تقویم کوید مصدع بود و مضعف جکر و مصلح وی کشنیز و شکر و جهت درد سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و بدل ان حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو کویند یعنی کنوجه و بشیرازی مرو ممک خوانند و بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند طبیعت وی کرم و تر است باعتدال چون بریان کنند نافع بود جهت ذوسنطاریا و سحج و شکم ببندد و منضج ورمها و دنبلها و بریان ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضرت بشش بود و مصلح آن جلنار است و بدل ان بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر کتان است **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است و کفته شود **بزر الرهوه** بلغت اهل خراسان

تودری کویند و بلفظی دیکر شندله و قصبصه نیز کویند **بزر بلاشقلیس** حرف بابلی است و کفته شود **بزر القنب** شهدانج است و کفته شود **بزر الخندقوقی** بپارسی تخم اندقوقو کویند و دیواسبست نیز کویند و حناقا و ورق نیز کویند و بهترین وی آنست که بری بود و فربه بود و طبیعت وی کرم و خشک است معده را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود جهت کزیدکی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از ادویه باهی بود و هیچ باه بود و کیاه وی نیز همین عمل کند اما جرب آورد و مصلح وی کثیرا است و بدل وی شیلم **بزر لسان الحمل** بپارسی بارتنک کویند و تبریزی تخم بزوشه و طبیعت ان سرد و خشک است و بهترین وی آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود و قابض بود و نافع بود جهت سده جکر و کرده و عرق النسا و مقدار سه درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل ان تخم حماض بستانی و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود و اسحق کوید طبیعت وی کرم و خشک است **بزر الحماض** حب الترشا کویند و بپارسی تخم ترشه کویند و بشیرازی ترشینک کویند و بهترین وی آنست که فربه بود و بسرخی زند طبیعت ان سرد و خشک است بغایت و قابض بود و مرده صفرا بنشاند و روده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند و مضر بود بکرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند که اکر تخم حماض در خرقه ببندند و زن بر بازوی چپ ببندد مادام که با خود دارد آبستن نشود و رازی کوید تخم حماض بری اکر پیش از کزیدکی عقرب خورده باشند چون عقرب بزند هیچ مضرت نرساند و تخم حماض بستانی بهترین ان بود که بسیاهی مایل بود و سودمند بود مادهٔ صفرا را و تب غب و دموی و از وی مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح ان تخم رازیانه بود

وتخم کرفس بود بزر الکتان بپارسی بزرک خوانند بهترین وی آنست که تازه و فربه بود و طبیعت وی کرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و کویند معتدل است در کرمی و سردی و خشک است در اول منضج ورمها و ریشها بود خواه کرم و خواه سرد اندرونی و بیرونی و کلف و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سود مند بود چون بریان کنند شکم را ببندد و اکر خام بپاشامند شکم براند و مقدار سه درم مستعمل بود و ادرار بول کند و اکر بپزند و زن در آب وی نشیند ورم رحم تحلیل یابد اما معده را بد بود و دشوار هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود با ششش و مصلح وی کلنکبین بود یا عسل و جالینوس کوید سود مند بود جهت شقاق مقعد و ریش ششش و مرجراحت که از خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس کوید چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند زایل کند و بدل ان عصاره باقلا بود و کویند حلبه بود و در خواص وی کفته اند که چون با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند زایل کند البته و چون بخورند منی زیاده کند و درد سینه را نافع بود بزر النمام بپارسی تخم سیسنبر کویند بهترین وی بستانی بود مایل بسیاه طبیعت وی کرم و خشک است حیض براند و زاییدن را سهل کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود و جهت فواق که از امتلا بود سود مند بود بغایت اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا و بدل وی تخم نعناع و تخم بالنکو مساوی بزر ونند الاسود جبلهنک است و کفته شود بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه کویند و بهترین وی بستانی است و طبیعت وی کرم و تر است منی زیاده کند و شهوة جماع برانکیزد و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود مضر بود بسپرز و مصلح ان عسل است عسر البول را نافع بود و عرق النسا

وقولنج

وقولنج بلغمی و ریحی و کزیدکی رتیلا سود مند بود و بدل ان جعل است بزر المعصفر قرطم است و کفته شود بزر الکشوث رحمول خوانند و بپارسی تخم کشوث خوانند و بسریانی دبتار و شکوتا نیز کویند و طبیعت ان معتدل است در کرمی و سردی و خشک است در دوم جکر بکشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهای مرکب و مره صفرا بود سود دارد و چون با سرکه بیاشامند فواق را نافع بود و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصاره او چون تر بود با قند جهت جهت یرقان مفید بود و اکر بطبیخ وی یا بعصاره وی دست و پای بشویند نقرس را سود دارد و مقدار دو درم مستعمل بود اما بغایت تلخ بود و در منفعت مانند کاسنی بود در اکثر فواید و کویند مضر است بشش و مصلح ان عسل است و کویند صمغ عربی بود و کویند بدل ان چهار دانک وزن ان افتیمون بود بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی کویند و بهترین وی سیاه رنک فربه بستانی بود و طبیعت ان معتدل است در کرمی و سردی و خشک است و نافع بود جهت تبهای صفراوی و سده جکر و یرقان که از سده بود و سود مند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و کویند مضر بود بسپرز و مصلح ان سکنجبین است و بدل ان تخم کشوث سبکی بزر الانجره قریض و ساسار کشت کویند و آن کزنه است و بپارسی تخم انجره خوانند و طبیعت وی کرم و خشکست در دوم و بهترین وی ان بود که در وی ملطفی بود و ورمهای بن کوش صلبه نرم کرداند و باه را زیاده کند و چون با مثلث یا با شیر کاو تازه بیاشامند و این مجربست و چون بکوبند و بر ریشها خورده افشانند و سرطانات نیز هم بغایت نافع بود و چون بیاشامند ماء اصفر براند و قولنج و استسقا را نافع بود مقدار نیم مثقال با آب کرم و عسل بکوبند

واکر صح

مقدار سه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و تحریک
گویند که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را سطبر گرداند
زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت سپرز و درد گرده نافع بود و اگر بکوبند و
با عسل بسرشند و لعوق کنند عسر النفس را نافع بود و وی مفتح گرده باشد و مصلح
ان صمغ عربی و کثیرا بود و بدل آن حرف و قردمانا و گویند بدل ان بزر کراث
و گویند بزر جرجیر است و بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند و مداوات ان شراب
بنفشه و جلاب بود **بزر رازیانج الرومی** انیسون است و گفته خواهد شد
بزر رازیانج در باب را گفته خواهد شد **بزر الفنجنکشت** حب العقد
گویند و بپارسی تخم بنجنکشت خوانند و بشیرازی تخم دلاشوب گویند و فلفل
کوهی هم گویند و در کنار رودها روید و بهترین ان بود که بوی تیز داشته باشد
و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود باده درم
سکنجبین و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز نهند نافع بود و اگر بخورند مفتح سده جگر
بود اما مصدع و مجفف منی بود و مصلح ان شیره و سکنجبین است **بزر الکراث**
بپارسی تخم گندنا گویند و بهترین ان شامی تازه فربه بود و طبیعت ان گرم و
خشک و گویند سردست و اگر بخور کنند و دهن بران گیرند و در زیر دندانی که
کرم خورده باشد کرم بکشد و ببیند از وی اگر در زیر مقعد بخور کنند بواسیر را زایل کند
و دو درم ازان یا دو درم تخم مرو نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود و از جهت
زحیر و از جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یکدرم نافع بود و سودمند بود
سنگ گرده و بریزاند و اگر بریان کنند با حب الرشاد نافع بود جهت ترخی
که از سردی و بلغم بود و مضر بود بشش و مصلح ان عسل بود و بدل ان تخم جرجیر و
و گویند مجفف شش بود و مصلح ان لعاب به دانه است و گویند کسی که خواهد

که مجامعت

که مجامعت بسیار کند و سیح المی بوی نرسد بزر کراث با شراب بیاشامند و
در خواص آورده اند که اگر در میان سرکه اندازند ترشی سرکه ببرد **بزر اللفت**
بپارسی تخم شلغم گویند بهترین وی آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت ان گرم و تر
باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتاله بکند
و شریف در خواص آورده است که چون بزر شلغم بر گردن بندند نافع بود جهت ورم
ادیبه مجربست و تخم شلغم چون بیاشامند بحفظ ادویه اما مضرتست بسپرز و مصلح
وی بزر البطیخ است و مقدار دو درم از وی مستعمل است و از جهت دردها که سردی
بود و قولنج تخت شده مفید بود و مولف کتاب گوید که از خواص وی یکی آنست
که چون کهنه شود و نمک در میان آن بنهد و چون بکارند کرنب بروید و این ازموده
بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت ان گرم و خشک است در دوم و رطوبتی فضلی
هست باه را تحریک کند در مزاجهای سرد **بزر السلق** تخم چغندر گویند بپارسی
و ان دو نوع است و گفته شود در سین در صفت سلق طبیعت وی سردست و گویند
گرم است و در وی اندکی خشکی بود و معده را بد بود و شکم را براند و مفتح و مقطع بلغم
بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثا** بپارسی تخم خیار زه گویند و بهتری تخم شنگبار
خوانند و بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت ان سرد و تر است و بهتر از تخم خیار بود
و بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند
لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح ان سکنجبین بود و بدل ان
بزر القند **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ و بهترین وی
ان بود که از خیار زرد کبیر بود و فربه بود و طبیعت ان سرد و تر بود و نافع بود جهت
احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر بود و سپرز بود و درد شش گرم و در یشان اسحق
گوید مضر بود با نثیین و مصلح ان کثیرا بود و بدل ان تخم خیار خیار زه بود

بزر الخیارین تخم خیار زه و تخم خیار بالنک است و کفته شد **بزر البطیخ**
بپارسی تخم خربزه کویند بهترین وی آنست که شیرین بود و طبیعت آن کرم و ترست و
روده را پاک کند و مجامعت را زیاده کند و چون بکوبند و شیرهٔ او بکیرند نافع
بود جهت سرفهٔ کرم و درد سینه که از ورم کرم تولد کند و خشونت دهن و حنجره
و حلق نرم کند تشنکی بنشاند و تبهای حاده و تبی که بسبب از صفرای سوخته بود
نافع بود و سدهٔ ان بکشاید و بول براند و مجاری کرده و مثانه پاک کرداند و سوزش
آن قطع کند و تقیت فی ورمهای کرم که بعد تحلیل دهد و اسحق کوید مضر بود بسپرز و مصلح
آن عسل است و مقدار از دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم کوید مضر بود
باحشا و مصلح آن عصارهٔ از شک است و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید
و نعوظ آورد **بزر الورد** بهترین آن بود که از کل فارسی کیرند طبیعت آن
سرد و خشک است و قابض و بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون بکوبند
و در دهان کیرند درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار
دو درم از وی مستعمل بود و نافع بود جهت اسهال مراری و ورد بیخ را سود دهد
و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود **بزر النعنع** بهترین آن
بستانی فربه است و طبیعت او کرم بود باعتدال معده را پاک کند و مقدار
ماخوذ از وی یکدرم و او مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود **بزر الریحان** بزر
شاسفرم کویند بهترین وی آنست که سیاه و فربه بود و کوچک و خوش بوی بود
و طبیعت آن کرم و خشک است و کویند معتدل است در حرارت و برودت نافع بود
جهت دوار و عاقب و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده بجه را نافع
بود و شکم به بندد و بکشتال با آب سرد و کلاب ترکرده قطع اسهال مزمن بکند
و کویند مضر بود بکرده و مصلح آن مرزنجوش است و بدل آن تخم مرو **بزر الشبت**

بپارسی

و این مولف کوید بزر الورد و اورد
خوانند و آن تخم [illegible]

بپارسی تخم شبت کویند و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت ان کرم و خشکست
باعتدال شیر را براند و بواسیر را قطع کند لیکن چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند
نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و مغثی و مقی بود و مضرست بمثانه و مصلح وی
عسل است و بدل ان دو وزن ان شبت **بزر الکرنب** بپارسی کرم کویند و
بشیرازی کلم خوانند و بهترین وی آنست که تازه و فربه بود و طبیعت ان کرم
و خشکست خمار را نافع بود و اکر بخورند منع مستی شراب کند و دیرمست شود و منی
زیاده کند و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و ابن
ماسویه کوید که هر کس که دو درم تخم کرم با آب کاوزبان بیاشامد و شراب خورد
دیرمست شود و از کل وی چون فرزجه سازند و زن بجود بر کیرد بچه در شکم بکشد
بزر الاسفاناخ بهترین ان بود که برخی زند و طبیعت آن سرد و ترست نافع بود
جهت درد دل و تب و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی
طین مختوم است **بزر بقلة الحمقا** بزر خرفه است و کفته شود **بزره ماردود**
نوعی از بن است و بن آبکامه است و کفته شود در صفت بن **بُسره** غورهٔ خرماست و
بپارسی خرک کویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و شیرین وی میل بحرارت
دارد و قبض بود طبیخ وی شکم به بندد و آنچه سبز بود در وی حبس زیاده بود و دود نسوار
منضم شود و مضر بود بسینه و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح ان سکنجبین
ساده بود **بشنج** لبان است و کفته شود **بپتیاج** جسک است و کفته شود
بسفایج تشتبوان کویند و اضراس الکلب نیز کویند و تشتبر نیز کویند و ثاقب الحجر
و کثیر الارجل و بهترین وی قوی نغل طعم و سطبر بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی رنک
بود طبیعت وی کرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و کویند
کرمست در دوم و خشکست در سیوم مسهل سودا بود و بلغم لزج و مقدار دو درم

مستعمل بود در مسهل و با مرق خروس پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص
و کرب بود و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات
بود و مفرح نه بالذات بسبب آنکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ
کرداند و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و پسته را بگشاید و اسحق گوید مضر است
بگرده و مصلح آن سلیله زر دست و بدل آن افتیمون یونانی و دانگ و نیم آن ملح هندی
بسد اصل المرجان است و سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ و بهترین آن مرجانات
سرخست باریک بپارسی آن را خرهنک گویند و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است
در سیوم و سوخته مستعمل کنند **وصفت سوختن وی** در کوزه کوارکی نو کنند و
بگل حکمت گیرند و در تنور خباز نهند شب و بامداد بیرون آورند و در وی قبضی بود
و تجفیفی و تجفیف وی بیشتر از قبض بود نزف دم را قطع کند و چشم را قوت دهد و چون
در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت
زیاده بخورد و از جمله ادویه مفرح بود و مقوی دل باشد و ریش روده را نافع باشد و
عسر البول و مقدار یک درم مستعمل بود در سنون دندان اجلایی تمام دهد و رازی
گوید در کتاب خواص که اسکندرانی گوید که بسد اگر بر گردن مصروع بندند یا بر پای
نقرس نافع بود و [illegible] که خون از وی روانه بود بسد با کهربای سوده بر آن باشند
باز دارد و بدل وی در حبس دم دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود بگرده
و مصلح وی کثیرا است **بسباس** بزبان اهل مغرب رازیانج را گویند و گفته شود
بستان افروز بستان افروز نیز گویند و بهترین وی آن بود که در سایه خشک
کنند و طبیعت وی سرد و خشک است و معده و روده پاک کند و حرارت جگر و معده
ساکن کند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید
مضر بود بمثانه و مصلح وی کندرست **بسباسه** بشیرازی بزباز گویند و بهترین
وی

وی آنست که از وی بود که برخی زند و خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشک است
در اول و گویند در دوم و در وی قبض بود و گویند معتدل است و گویند سرد
و لطیف و اندک حرارتی در وی هست محلل نفخ و صلابات بود که غلیظ باشد
و چون در قیروطی کنند بوی دهن خوش کند و شکم ببندد و معده را قوت دهد
و سپرز را نافع بود و رحم را [illegible] بود و [illegible] را [illegible] دم را سودمند بود و سلس
البول که از سردی بود و ریش روده را نافع بود و از جهت سلس البول ضماد کردن
بقوت تر بود از خوردن و هر ادویه که جهت سلس البول استعمال کنند ضماد
کردن بهتر از خوردن بود و بر ناف و قفار ضماد کنند و دیسقوریدوس
گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و [illegible]
آورد خصوصا سرد مزاج را و وی مصدع بود و مصلح وی صندل و کلاب
بود و [illegible] ذوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوزبوا بود و
بعضی گویند بوزن آن جوزبوا بود **بسیله** نوعی از جلبان است و گفته شود
بشم چشمیزج است و گفته شود **بشولیون** بزر قطونا است و گفته شود
بشلشکه جنطیانا است و گفته شود در باب جیم **بشبش** ورق حنظل است
و در صفت حنظل گفته شود **بصل** بپارسی پیاز گویند و بهترین وی سفید بود
و طبیعت وی گرم و خشک در چهارم و در وی رطوبت فضلی هست و گویند
گرم و خشک در سیوم و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم ملطف و مقطع
بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزاند
و آب گردش را نافع بود و طبع را نرم گرداند و اشتها یا زدید کند و چون آب
وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و چشم را جلا دهد و از جهت نزول آب و
سفیدی چشم چون بعصاره وی بکشند و چون بکوبند و با عسل تر شتند و بر قوبا

وبهق طلا کنند سود دهد و بر گزیدگی سگ دیوانه و افعی سودمند بود و بر ناخن
سطبر طلا کردن تنک کند و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و حیض براند و اگر
آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و اگر پیاز سفید بریان کنند و
با پیه یا روغن یا زرده مرغ بکوبند و بر مقعد طلا کنند ورم ان تحلیل کند و درد
ساکن کند و اگر بپزند با چیزهای چرب سینه و شش از اخلاط بد لزج پاک گرداند
و بو بیدن و خوردن دفع باد سموم بکند و چون بسرکه نهند معده را قوت دهد
و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مهلات ببویند منع غثیان بکند و بوی
دارو نشنود اما خوردن وی درد سر آورد و بسیار خوردن سبب مضر بود بعقل
و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه و شیر ترش بود چو
یا با کاشنی خورند **بصل الزیز** بلبوس است و بصل الکول نیز گویند و ان
پیاز لیز است و بشیرازی پیاز تلکه خوانند و به تبریزی ززی طبیعت وی گرم و
خشک است در اول و در وی رطوبت فضلی هست و جالینوس گوید طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و اگر بسیار خورند فربه شوند و باه را برانگیزاند و
کلف و بهق طلا کنند زایل گرداند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل گرداند
و درد رحم که از سردی بود ساکن کند و سودمند بود جهت سموم و گزندگی عقرب و رتیلا
خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و چون با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد
کنند درد معده ساکن کند و اگر بریان کنند با سر ماهی و بر ریش راح باشند
نافع بود و بسیار خوردن مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی
کاشنی بود بعد از ان شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی
کافور و گلاب بود و بدل ان عنصل است **بصل الذیب** بصل الزیز است
بود و گفته شد **بصل العنصل** اسقیل است و گفته شد **بصل الفار** بصل العنصل

وگفته

و گفته شد **بصل النرجس** بپارسی پیاز نرگس گویند و طبیعت وی گرم بود و چون
بر داء الثعلب با سرکه طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند
بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو مثقال با عسل بیاشامند قی آورد و کرم را
در شکم بکشد و منضج ورمهای گرم بود و شریف آورده است که اگر قضیب بوی
بمالند تنها و ادمان کنند قضیب سطبر گرداند و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر خوابانند
یکشبانه روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بعد از سرد بدان ادمان کنند اگر عنین
بود بحال صحت باز آید و فعلی عجب از وی بینند **بصاق القمر** رغوه القمر و زبد القمر گویند
و آن حجر القمر است و گفته شود **بطیخ** بپارسی خربزه گویند و بهترین وی سمرقندی
شیرین بود و قول اکثر اطبا آنست که سرد است در اول درجهٔ دوم و تر است در آخر
ان و بعضی گویند گرم است آنچه محقق است چون بغایت شیرین بود طبیعت ان گرم و تر است
شیرین بود ادرار بول کند و بهق و کلف و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر
بود و پوست وی چون بر پیشانی بچسبانند منع نزول آب کند و گوشت وی خوردن
سنگ گرده و مثانه بریزاند خاصه از ان گرده و دو درم از تخم وی چون بکوبند بیاشامند
قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل گردد بدان خلط که در معده زیاده بود و مرخی
احشا بود و هیضه آورد و چون در معده تباه شود سم شود و مصلح وی سکنجبین
ساده بود و باید خورد و باید که در میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه
گردد قی کنند و در معده رها نکنند و اگر پوست تر وی در حمام بخود مالند لون اندام
را پاک گرداند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض اشنان دست بدان
بشویند زهومت را زایل کند و اگر پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت
غلیظ مثل گوشت گاو و غیره باشد بیندازند زود آن گوشت پخته و جدا گردد
و زود از معده بگذرد **بطیخ زقی** بطیخ هندی است و بطیخ سندی نیز گویند

بپارسی تخم بزه اسفندی گویند و به تبریزی هندوانه و بشیرازی خیار کدو و بهترین
وی شیرین آبدار بود و طبیعت وی سرد و تر است در درجهٔ دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و
تبهای محرقه و مزاجهای گرم و تشنگی بنشاند و با سکنجبین چون بیاشامند بول براند
و مثانه بشوید و آفت وی چون با قند بود در تب بیفزاید زیاده بود و مضر بود به پیران و مزاج
سرد و چون باد از وی حاصل شود در جگر و بلغم انگیزد و مصلح وی قند بود با عسل یا بادی
خورند یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار رطوبت و حرارت بود و رطوبت وی
زیاده تر از سایر مرغهای آبی بود اما دیر از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعهای بد
و لذعها که در عمق بدن بود و فاضلتر از مجموع پیه مرغان بود و گوشت وی لون را
صافی گرداند و آواز و باه را زیاده گرداند و چون هضم شود فربهی آورد و غذا بسیار
لیکن دیر هضم شود و غلیظ و ثقیل بود و خون و خلط نیک از وی متولد شود و مصلح وی
آنست که با سرکه و یا با زیره کرم بپزند و اگر بریان کنند بروغن زیت چرب کنند و پیاز در
اندرون وی کنند و یک دو دندانه سیر خشک در اندرون وی نهند و اگر با سفیدباج
بپزند نخود و کعتر تا و دارچینی در وی کنند و شکم وی بکشنیز و کرفس و سداب پر کنند
نافع بود **بطراخیون** کبیکج است و گفته شود **بطم** شجرة حبة الخضراء است و گفته
شود و بپارسی درخت بن گویند **بطراساليون** فطراساليون است و آن کرفس
جبلی است و بیونانی بطرا کوه است و سالیون کرفس و گفته شود **بطارس**
بلغت یونان نرجس است و گفته شود **بطرالاون** بلغت یونان دهن الحجر است
و آن نفط بود و گفته شود **بطباط** عصی الراعی است و گفته شود **بعر الضب**
بپارسی سرگین سوسمار گویند و هم نیز پشک سوسمار گویند و بهترین وی سفید
بود و گرم و تیز بود کلف و برص را نافع بود و سفیدی که در چشم بود زایل کند و
چشم را جلا دهد و قوت باصره دهد و حکه را نافع بود و شیر از سرگین یا ترنگ

گویند

گویند **بعر الماعز** بپارسی سرگین بز گویند و بشیرازی پشکل بز طبیعت آن گرم و خشک
خنازیر را تحلیل کند بقوت و دو درم بپزند و ورمهای صلب را نافع بود و چون
خشک کنند و به پشم پارهٔ زن بخود برگیرد سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کنند و
بر مفاصل طلا کنند و یا شراب بر گزیدگی افعی طلا کنند نافع بود و چون بسوزانند
و با سرکه بسرشند و بر گزیدگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی داء
الثعلب را نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن بود نافع بود و بر استسقا
بر آفتاب ضماد کردن و با سرکه بر گزیدگی جانوران طلا کنند خصوصا زنبور و سم آن
جذب کند **بعر الضان** بپارسی سرگین میش گویند و بشیرازی پشکل گوسفند
چون با سرکه بر ثالیل ضماد کنند نافع و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود با موم
و روغن بر گوشت زیاده نهند زایل کند **بعر الجمال** بشیرازی پشکل اشتر خوانند
چون بر ثالیل بندند و بخور کنند قطع کند و خون از بینی باز دارد و چون خشک
کرده بسایند و در بینی دمند و گویند چون با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع
بود و محلل خنازیر و دانها بود و چون بتر آن بروی ضماد کنند و در مفاصل و ورم
آن را نافع بود **بقم** چوب درختیست که از طرف هند خیزد و زنگیان و صباغان
ازان استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گوشت بر جراحت برویاند
و قطع خون هر عضو که باشد بکند و ریشها خوشک گرداند **بغم** بزبان اهل
یمن درخت جوز ماثل است و گفته شود **بقس** بیونانی اقپیس خوانند و
اهل شام شمشاد خوانند و بپارسی درخت شمشاد خوانند و ورق آن مانند
ورق مورد بود و تخم آن نیز مانند تخم مورد بود و قابض بود چون بیاشامند
شکم را ببندد و شریف گویند نشارهٔ چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد
کنند صداع را نافع بود و چون با سفیدهٔ تخم مرغ و گرد آسیاب بسرشند و بر روی

ضماد کنند کلف زایل کند **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه خوانند و دیگر اسمهای وی در
بزرالخرفه گفته شد و بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند
در آخر دوام صفرا بکشد و قی باز دارد و چون ده درم آب وی بیاشامند منع نزف دم بشکند
بکند و چون ثالیل بروی حل کنند زایل کند و اگر بورمهای گرم که مخوف بود ضماد کنند
نافع بود و آب وی را چون بیاشامند کرم را بکشد و گزیدگی جانوران را سود دهد و
چون با روغن گل بر سر طلا کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه
و درد آن را سود دهد خوردن و ضماد کردن و بر درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن
نافع بود و عصارهٔ وی جهت نفث دم و معده و جگر سود مند بود خوردن و ضماد کردن
و از جهت پیچ روده و اسهال مرارئی حقنه کردن نافع بود و تبهای حاده را سود مند
بود اما باه را مضر بود و بسیار خوردن تاریکی چشم و شبکوری آورد و مصلح آن کرفس و جرجیر
و نعنع بود و گویند مضر بود بروده و مصلح وی مصطکی بود **بقلهٔ خراسانیه** بقله
حامضه خوانند و بپارسی تره خراسانی گویند و طبیعت آن سرد و خشک است در وسط
دوام و گویند در اول و شکم را ببندد و مره صفرا را سود مند بود و اشتهای طعام
باز دید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود و محرورین مزاج را نافع بود و بلغمی
مزاج را مضر بود **بقلة الدشتیه** قطف است و سرمق نیز گویند و گفته شود **بقلة**
المبارکه و بقلة الزهرا و بقلهٔ لینه بقلة الحمقاست و گفته شد **بقلة الغزال**
شکط اشقیع است و گفته شود **بقلة الملک** شاهتره است و گفته شود
بقلة الترجیه بادرنجبویه است و گفته شد **بقلة الانصار** کرنب است و
گفته شود **بقلة بارده** لبلاب است و گفته شود **بقلة یهودیه**
از قول صاحب جامع نوعی از هندبای بریست و از قول صاحب منهاج نوعی
نوعی از خبازی بود و صاحب منهاج در صفت خبازی گفته است **بقلة الضب**

باد

بادرنجبویه بری است و گفته شد در صفت بادرنجبویه **بقلة الخطاطیف** صاحب
منهاج و جامع گویند عروق الصفر است اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف خوانند
و آن ماميران است و گفته شود **بقلة العدس** فوتنج بری است و گفته شود
بکبُره بلغت اهل هند خیار چنبر است و گفته شود **بلوط الارض** بیونانی
کمادریوس را گویند و گفته شود **بلوط الملک** شاه بلوط است و گفته شود
بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی که آنرا جفت
خوانند قبض بیشتر بود که در بلوط و بهترین وی تر و فربه بود که نیک رسیده باشد
و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیوم است
و گویند گرم است در اول منفعت وی آنست که منع نزف دم و نفث زاید کند خاصه
سرکس جفت وی و غذای بسیار دهد و از جهت صلابات باز گوهی نافع بود و چون بسوزانند
جهت ریشها و قلاع را نافع بود و پیچ را سود مند بود و چکیدن کمیز و جهت
زهرمار را نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن داشته
باشد و قرحهٔ امعا بود بیاشامند سود مند بود و اگر طبیخ وی یا از وی فرزجه
سازند و بخود برگیرند سیلان مزمن که از رحم رود باز دارد اما بلوط غذای ثقیل بد
بود و دشوار هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از بیست درم زیاده نباید خورد
و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل وی بوزن
وی خرنوب نبطی بود **بلیلج** بپارسی بلیله گویند و بهترین وی آنست که زرد
و رسیده بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک است در سیوم
و در وی قوت لطیف و قابض بود معده را قوت دهد و استرخای آن و رطوبت
آن نافع بود و دباغت معده بدهد و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین
فقط روده بود و مقعده را نافع بود و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن

بازدارد و در طبیعت نزدیک بود با ملج و بلیلج کابلی و مقدار شربتی از وی سه درم
بود و مغز وی نزدیک بود بفندق و اسحق گوید مضرست بسپل و مصلح وی عسل بود
و اسحق بن عمران گوید که املج بدل اوست و گویند بدل وی فاغیه خشک دو دانگ
وزن آن آس و شش یک آن بلیله سیاه بود **بلادر** انقردیا خوانند و بهترین
وی سیاه فربه بود که چون بشکنند بر عسل بود و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم
سودمند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت و برودت غلبه کرده باشد و استرخاء قضیب
و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز گرداند
و هر مرضی که در دماغ بدید آید که از سردی و تری بود نافع باشد و مقدار نیم درم مستعمل بود
و خطر بود و اگر در زیر بوا بیرون کنند نافع بود و حسک گرداند و عسل وی برداء
الثعلب بلغمی نافع بود و از جمله سموم است و سوزنده خون بود و خلطها و جنون
و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش در معده و لذع در معده و امعا
و تبهای حاده باز دید کند و دو مثقال او این فعل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده
بود و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این از خاصیت است و اگر شکر نیز
اضافت کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو و جواب و روغن
بادام و لعاب بدانه کنند و در آب برف نشانند و عسل وی مستعمل بود در معاجین
و عسل وی از وی چنان گیرند که بن بلادر را ببینند از بند و انبری آذر گون کنند و بلادر را
در میان آن گیرند تا عسل از وی بیرون آید و بعد از آن یا روغن گاو جوشانیده
بیامیزند و روغن جوز در معاجین کنند و بدیغورس گوید بدل وی هم وزن
مغز فندق و دو دانگ و نیم وزن آن روغن بلسان و شش یک آن اقوط سفید بود
بُلسُن عدس است و گفته شود **بُلَّس** تین ابیض است و گفته شود **بلنجاسب**
برنجاسف است و گفته شد **بلسیطون** جلنارست و گفته شود **بُل** میوه هندی است

مانند

مانند قثاء کبیر و گویند مانند انارست و گویند انار هندیست و گویند نارگیل دشتی است
و گویند قثاء هندی بری است و پوست وی را شل خوانند و شحم وی را ابل خوانند
و حب وی را انل و محمد زکریا گوید که بل میوه از هندوستان است از درختی
حاصل میشود مثل درخت زردالو بهتر من آن بود که شیرین بود و درخت وی را
خاما اقطا گویند و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و قابض بود و احشا را قوت دهد و صلابت عصب و رطوبت از آن نافع بود و مر ضعیفان
سرد مانند فالج و لقوه و استرخا را سود دهد و قی باز دارد و در جوارشات شکم به بندد
و باد بشکند **بلیمون** عرفج بریست و خوخ اقوع نیز خوانند و آن سادج هندی
بود و گفته شود **بلنجشک** فرنجمشک است و گفته شود **بَلَح** چون سبز بود و لیع خوانند
و چداال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و بیرون آرند و آن در نخل خرمای
مانند غوره است بر درخت انگور بپارسی غوره خرمای گویند و چون در غلاف
باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شد و بلح طبیعت وی سرد و خشک است در دوم
شراب وی شکم به بندد و خاصه با شرابی که عفص بود بیاشامند و سیلان رطوبت
رحم به بندد و خونی که از لثه بیرون آید باز دارد و معده را دباغت کند اما سینه و شش را
زیان کند و خشونتی که در وی هست ببرد و از معده بگذرد و غذا اندکی
دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن آن خلطهای بد در شکم باز دید کند اما ممسک
بول بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود که بعد از وی بخورند **بلبوس** بصل الزیز است
و گفته شد **بلسان** شجره مصریست و برگ وی ببرگ سداب ماند اما سفیدتر و
در موضعی که از اعین الشمس خوانند بیش نبود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی
بود و حب وی بقوت تر از عود وی بود و صفت عود در عین گفته شود و صفت
حب در حا و صفت روغن در دال در دهن البلسان **بنفشج** بپارسی بنفشه گویند

و این مولف گوید بل میوه هندیست
عقد لاک زردالو کوچک گرد و شکل
و ایشان از آن ابل خوانند و صح

و بهترین وی لاجوردی بود و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند
سرد و تر است در اول مسکن اورام حار بود چون بر وی ضماد کنند با آرد جو صداع
که از گرمی بود ساکن کند و بوییدن و ضماد کردن سر فرق گرم را نافع بود و سینه را
سود دارد و نرم گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود
و چون بپاشند بر باب خناق را و صرع را که بچگان را باشد و آن را ام الصبیان خوانند
نافع بود و مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجت و خونی صالح
معتدل از وی حاصل شود و چون ضماد کنند بر ورم معده و جگر گرم نافع بود و چون
با بابونج بپزند و آب آن بر سر ریزند سودمند بود صداع را که از حرارت بود و خوردن
وی مضر سینه بود و مصلح آن باشد که با انیسون خورند و بوییدن وی زکام سرد را
مضر بود و باید که با خیری و مرزنگوش بکوبند و در کام [illegible] که در سینه ریزد
نافع بود خوردن و بوییدن وی و حرقت مثانه را سودمند بود و چون ورق وی
که تر بود بکوبند و آب وی بگیرند و با قند بکودکان که مقعد شان برون آید بدهند
بغایت نافع بود و شریف گوید ورق وی طلا کردن بر جرب صفراوی و دموی بغایت
سودمند بود و بدل وی (ورق) خیار زه است یا نیلوفر یا گاو زبان و گویند بدل وی
پر سیاوشان است و نیلوفر بلنبر سپستان است و گفته شود بنجنکشت

بترکی ایداغج

ذو خمسة اوراق گویند و ذو خمسة اصابع نیز گویند و درخت وی در کنار رودها روید و
ورق آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی گل وی بود پس ورق و تخم وی
و چوب آن نشاید که استعمال کنند و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است
در اول و گویند در سیوم و خشک در سیوم و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف
بود ضماد کردن جهت صداع سرد و سده جگر و صلابت سپرز با سکنجبین نافع بود
و چون در زیر پشت بگسترند منع احتلام و نعوظ کند و زنان را چون شهوت بر ایشان

غلبه شود

بکریزند صح

علیه شود در زیر خود بگسترند ساکن گرداند و از دود وی گزندگان و خوردن وی
گزندگی مار را نافع بود و بر گزیدگی سگ دیوانه و بهایم ضماد کردن نافع بود و مقدار
شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع بود و مسبت و چون بریان کنند در دسم

وی صمغ صح

کمتر آورد و اسحق گوید مضر بود بمجامعت و مصلح عربی است بناسُت صمغ البطم است
و گفته شود بنج جنج گویند و بعربی سیکران و بپارسی منگ گویند و صفت آن

بندق

در بزر البنج گفته شد بنطافلون پنجنکشت است و گفته شد بیابانی بندق
بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگتر بود و طبیعت وی گرم است
باعتدال با اندکی خشکی و گویند گرم است در سیوم و تر است در اول و پوست وی قابض
بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزیدگی جانوران خاصه عقرب را چون با انجیر و
سداب بخورند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند
سموم را نافع بود و بعد از آن اگر با انجیر و سداب بخورند بغایت نافع بود اما
معده را بد بود و چون سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود
و اگر بیجان با پوست بسوزانند و سحق کنند با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر رویاند و بعضی گویند بندق سوخته
چون با زیت بیامیزند و بر میان سر طفلی که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی ببرد
و سیاه گردد و موی نیز سیاه گرداند و ابقراط گوید خوردن وی دماغ را
قوت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود در معده

جلغوزه

و مصدع بود و مصلح وی فانیدست و بدل آن مغز جوز و گویند جلغوزه
بندق هندی رته خوانند و آن ثمری است بمقدار بندقی اما کوچکتر بود و
لون او بسیاهی زند و بغایت املس بود و جوز الرته نیز گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول چون با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را

چون سه روز سعوط کنند و در خانهٔ تاریک بنشینند رطوبت از بینی وی روان شود
وصحت یابد و صرع و سدر و مالیخولیا را نافع بود و جهت نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری
را سعوط کردن با آب مرزنگوش نافع بود و با اثمد کحل کردن احولی را ببرد و دو درم از
وی ربو را و سیفنه را نافع بود اگر حل کنند و چون فرزجه سازند و زن بخود برگیرد حیض
براند و بچه بیرون آورد در وقت و عصارهٔ وی مسهل سودا بود و بلغم و صفرا الی اکرامی و برص
یرقان و کلف را نافع بود و با سکنجبین قولنج را نافع بود و تب ربع و تریاق گزیدگی عقرب
و رتیلا و بلمه و زهرها بود و قوت اعصاب بدهد و فالج و لقوه را بغایت سودمند بود
و معدهٔ سرد را نافع بود و قوت هاضمه بدهد و اگر بر اعضای سست طلا کنند بتجربه کرده اند
و اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب سرد ببرد و سرفهٔ کهن و نفث
دم که از سینه بود نافع بود **بنشومه** حرفطان گویند ابن مولف گوید نباتی است
که بر درخت زیتون و یا دام و امرود پیچد مانند کشوث و طبیعت وی سرد و خشک است
بنک مانند قشوریست که از بیخ امغیلان بیرون خیزد و سفید بود و زرد بود
بهترین وی زرد سبک خوشبوی و سفید فربه بد بود و طبیعت گرم و خشک است
در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک سازد و نشف رطوبات که در زیر جلد
بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوة
دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ سرد را قوت دهد
بنات الرعد کماه است گفته شود **بنات النار** الجنه است و گفته شد
بُن بپارسی آبکامه را گویند و مری آبکامهٔ بخاری را گویند و آبکامهٔ رقیق
گویند و گفته شود در باب میم **بنْقَه** در قوت مانند عدس است و طبیعت
آن معتدل است و گفته شود و گویند که در یبوست و برودت معتدل است
و قابض بود مانند عدس و بر فتق و فتیلهٔ کودکان ضماد کردن نافع بود

وشکم

وشکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار و بشیرازی مشو گویند
و آن سپیدان است و گفته شود **بنجشکزوان** لسان العصافیر است و
گفته شود **بوزیدان** بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع گوید در مصر اطباء
مصر اطباء مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است بوزیدان
مستعجل است بتحقیق و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی
از مستعجل است و صاحب منهاج گوید که خشبی است هندی و صاحب جامع همین گوید
و این هردو قول سهوست بوزیدان بغیر از مصر در هیچجایی نیست و بهترین وی
آنست که سفید بود و سطبر و خطوط بسیار بر وی بود و تازه باشد و طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و ملطف بود و گویند بقوة مانند
بهمن است مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را سودمند بود
و یکدرم از وی مسهل ماء اصفر بود و نافع بود جهت خلطهای بد سرد و بلغم و عصب را
پاک کند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کننده است چون با شیر
و آرد برنج حلوا سازند فربهی آورد و لون را صافی کند بغایت و منافع بود در درد
مفاصل و نقرس مانند سورنجان است و اسحق گوید مضرست با نثیین و مصلح وی
خردل بود و شربتی از وی دو درم بود و بدل وی دو وزن بهمن سفید بود **بورق**
انواع آن بسیارست و بهترین وی ارمنی بود و آن را نطرون خوانند و افریقی
از یشان بقوت تر بود و ارمنی تنک و سفید بود با زردی و طبیعت آن گرم است
در آخر درجهٔ دوم و خشک است در اول درجهٔ سیوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ
قطع کند و مقعد را ساکن گرداند چون بکوبند با زیره و با سکنجبین بیاشامند طبع را
نرم دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کنند سود دهد و علتها را نضج دهد
چون با آب خلط کنند و در گوش چکانند درد ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی

که از گوش آید مجموع را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند درد ببرد و
بیخ آن بیرون آرد و پاک گرداند و چون سحق کنند و با سرکه بدان غرغره کنند علق که در حلق
چسبیده بود بیفتد و با ادویهٔ قاتلات دود کرمها را مجموع بکشد و بیرون آورد و
بجبین اگر بشکم و ناف بمالند و نزدیک آتش بنشینند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش
چکانند کری را سودمند بود و رازی گوید دو درم از وی یا سه درم روغن زنبق
بیاشامند و بر قضیب بمالند نیک انعاظ تمام آورد و مجهول گوید چون بغایت سحق کنند
و با عسل بسرشند و بر قضیب طلا کنند و خصیه و گرد اگرد آن نعوظی تمام آورد و فولس گوید
که بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بران نهند
زایل کند و بحال صحت آورد و جهت استسقا با انجیر ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل
در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهن شده باشد و ارسطوطالیس گوید که نافع بود
جهت رحم زنان که رطوبت از وی بسیار رود نشف رطوبت کند و قوت دهد و در
مسهل و حقنه مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و بسیار خوردن آن لون را سیاه
گرداند و مفسد معده بود و مصلح وی صمغ عربی است و بدل وی نمک تلخ یا نمک اندرانی
و دیسقوریدس گوید بدل وی بکبه وزن وی نیم نمک بود **بوربطش** مرق شیشا ست
و گفته شود **بوقیصا** دردار است و گفته شود **بوشاء** شبلنج است و گفته شود **بوطانیه**
کرمة السودا است و آن فاشرستین است و گفته شود **بولوبودیون** بیونانی
معنی آن کثیر الاجل است و آن سفایح است و گفته شد **بوغلصن** بیونانی یعنی
لسان الثور و آن گاوزبان است و گفته شود **بوتنک** بادروج است
و گفته شود **بوصیرا** از ماهی زهرج است و آن را جوزان خوانند و گفته شود
درمیم و گویند باقلای شامی است **بوجا** حشیشی است که با بیش روید
و تریاق بیش است و بیخ آن جدوار است و گفته شود **بولوطریون** بیونانی

یعنی

یعنی کثیر الشوان پرسیاوشان است و گفته شد **بول الناس** چون با
خاکستر رز بر جایی که خون آید چون بیندند خون بازدارد و سودمند بود
حکه و سعفه و خراز و برص با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت مطحولان
عجیب سودمند بود و نافع بود جهت گزیدگی افعی خاصه صحری خوردن و بدان ریختن
و با نطرون گزیدگی سگ دیوانه و مرگزیدگی که بود سودمند بود جهت مجموع
ریشها چون بیالایند و با پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش بود بیرون
آید **بول الصبیان** چون در ظرف مسین با عسل بپزند نافع بود جهت سفیدی
چشم و دانه و ریش و رمد و تاریکی چشم ببرد و دردی که درین ظرف نشیند چون چند روز
بران بگذرد و بر حمره بیندازند ساکن کند و چون با روغن حنا سحق کنند و زن
بخود برگیرد درد رحم ساکن کند و اختناق آن و نافع بود جهت گزیدگی افعی و عقرب
بحری و صحری و گزیدگی سگ دیوانه با بورق و جهت حکه و برص و جرب و جذام را
سودمند بود جهت ماده که از گوش روانه بود چون با پوست انار بیامیزند نافع بود
جهت همه گزیدگی جمله حیوانات **بول الدواب** سودمند بود جهت درد مفاصل
چون نطول کنند یا دران نشینند **بول الابل** بهترین آن بول شتر اعرابی بود
که انرا نجیب خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است و در وی قبضی بود نافع بود
جهت خراز چون بدان بشویند و شربتی گویند جهت ورم جگر و باه نافع بود و
چون بیاشامند چشم را نافع بود و استسقا و صلابت طحال را نافع بود خاصه چون
با لبن لقاح بیاشامند و چون در گوش چکانند جهت ریش گوش نافع بود **بول
الکلاب** چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه
گرداند و بهترین خضابات بود و اگر بر ثالیل بمالند قلع کند **بول المعز** نافع
بود جهت درد اعصاب و تشنج و استسقا چون بیاشامند **بول البقر** بهترین

بول گاو نر بود بهق را زایل کند و خنازیر را نافع بود و چون با مُر بگدازند و در
گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد و چون در ان نشینند بواسیر را سود مند بود
بول الجاموس یعنی گاومیش چون مُر و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند از
درد گوش که از سردی بود ببرد **بول خنزیر البری** یعنی خوک بری سود مند بود
جهت سفیدی چشم و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند سنگ مثانه بریزاند
بول الحمار گویند چون بیاشامند درد گرده زایل کند **بوشن دربندی** شاخیست
که از ارمن می آورند و ان نباتیست که بهمان می کوبند و شیاف می سازند طلا کردن
بر ورمهای گرم و نقرس گرم را بغایت نافع بود و مبرد و ملین بود و بر بثرها طلا کردن
سود مند بود و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه اول رازی گوید با آب عنب الثعلب
بر نقرس طلا کنند بغایت نافع بود و عظیم سود مند بود و بدل ان حضض بود و با شیاف
مامیثا **بهار** اقحوان است و گفته شد **بداج** زنفت گویند و صنوبر ان نیز گویند
و عطفل هم گویند و ان را گل بید بلخی خوانند بپارسی بید مشک خوانند و بترکی
گله موش و بکوهانی کوبکو و باصفهانی بلخی و طبیعت وی معتدل است طول کردن
محلل نفخ بود از هر عضو که باشد و بوییدن ان محلل ریاح غلیظ از سر و شکم براند
و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با کنجد بپرورند
مانند بادام در بنفشه و روغن از وی بگیرند روغن خوشبوی بود در صفت ادهان منفعت
ان گفته شود و اگر با بادام بپرورند لطیفتر بود **بهرام و بهرمان** عصفر بود و گفته شود
بهمن بوزیدان است و گفته شد **بهق الحجر** خراز الصخر است و گفته شود **بهمن**
دو نوع بود سرخ و سفید و بهترین آن سفید بود و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم
و بعضی گویند گرم است در دوم و تر است خفقان را عظیم نافع است و دل را قوت دهد
و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند و فربهی آورد و در تقویت دل نظیر ندارد و سنگ

مثانه

مثانه بریزاند و مقدار شربتی از وی یک درم بود و اسحاق گوید مضر بود بسفل و مصلح
وی انیسون بود و بدل وی بوزن وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر
بهش گویند نوعی از بلوط است که مانند مازو بود و انچه محقق است ثمر مقل است
چون تر بود بهش خوانند و صفت ان در مقل گفته شود **بهیط** ملیله است و گفته شود
بهی آبیست و صفت ان در سفرجل گفته شود **بقیه** بنفشه است و گفته شد **بیض**
بهترین وی تازه بود که از مرغ خانگی بود و زرده او فاضلتر بود خاصه که نیم برشت
کنند و صفت نیمرشت آنست که اگر با پوست بود در دیگ اندازند و سیصد بار
بشمرند و اگر بی پوست بود دوصد بار بشمرند و بعد از ان بر دارند و بعمل اورند و زرده
ان گرم و تر است و سفیده ان سرد و تر بود با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و
غلیظ و نیمرشت زود منهضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل را بغایت نافع
بود و باه را زیاده کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف
طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود و منع ورمها بکند و در حقنه جهت
حرقه امعا نافع بود چون بر سوختگی به پشم پاره طلا کنند نافع بود و جهت جراحت
مقعد و خصیه نافع بود چون در سرکه بپزند شکم ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود اما
دیر منهضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن ان کنند کلف آورد زیاده کند و بحبس
وی بد بود سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج اولی ان بود که زیره و فلفل و دارچینی
با وی خلط کنند و بعد از ان زنجبیل مربی خورند و سفیده ان اگر در گوش چکانند که
ورم گرم کرده بود گوش گرداند و درد ساکن کند و اگر پاره صوف بدان تر کنند و بر چشم
بندند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و در چشم چکانیدن ماده باز دارد
و درد چشم را نافع بود و اگر تخم مرغ خام بیاشامند گزیدگی مار را نافع بود و نیم گرم
آشامیدن قرحه گرده و مثانه و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سود دهد

بیض الاوز والنعام والبط بهترین وی تازه بود نیم برشت معتدل بود
اما غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح وی سعتر و نمک بود بیض العصافیر
تخم کنجشک باه را بازیادکند بیشتر از همه بیضها و همه بیضها این عمل کند بیض
الحجل لطیف تر از بیضهٔ مرغ خانکی بود و سودمند بود جهت تا قهین و بیضهٔ کبک
و تذرو مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلاثه و مضر بود باصحاب کد و مصلح ان مثلث نعنع
بیض الحباری و اللقلق مرد واز خضاب بود خیاری بغایت نیکو بود
موی را سیاه کند بیش بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی بود و تیزی
و اگر بر برص طلا کنند نافع بود و جذام با ادویهٔ دیگر و بیش زهر قاتل است مقدار
دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش موش است و باد زهر نار مسک و مافرقین
که ان جدوار است و وی از سم افعی زودتر اثر کند و قرون سنبل نوعی از ان است
و گفته شود بیش موش بیشا برحا است و گفته شد اما بیش موش حیوانیست
مانند موش و معروفست بفارة البیش و ان در بن درخت بیش جا یکه دارد
نافع بود جهت برص و جذام و تریاق بیش بود و زهر افعی و سایر سموم والله اعلم

باب التا تانبول تامول نیز گویند و تنبول نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق ترنج و در دریا بار باشد و بسیار خورند و در طعم
تند دیگ بود تر نقل جهت درد دهن سودمند بود و بوی دهان خوش کند و اشتهای
طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و دندان را سخت سرخ کند و نشاط آورد و قوة
بدن دهد و خون بن دندان باز دارد و محکم سازد و معده را وبن دندان را قوت
عظیم دهد و دندان جلا دهد از خاییدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی
سردست در اول و خشک است در دوم و قابض و مجفف بود و شریف گوید تنبول گرم
در اول و خشک است در دوم چون بخورند قوت جگر ضعیف بدهد چون بعد از آن

کوشت

آب بیاشامند نفس را خوش کند و وحشت را زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از
طعام تنبول خورند مفرح بود و غم ببرد و باید که با کلس صدف دانگی و پارهٔ فوفل خورند
و اگر کلس نبود مبیح طعم وی نیابند و تفریح نبخشد و وی خمر اهل هندست و رازی گوید
بدل وی قرنفل حک است تاسمضت حماض است بزبان اهل بربر و دراترج
گفته شد تاکوت بزبان اهل مغرب الاقصا فرفیون است و بزبان دیگر گویند
حب الاثل است و قول اول صحیح است تالسقیسیر حرف است و گفته شود در حا
تاغندست بزبان بربری عاقرقرحا است و گفته شود تبن مکه اذخر است
و گفته شد تبر ذهب است و گفته شود تتره زیرهٔ رومی است و بپارسی کرویا
خوانند و گفته شود تتری سماق کوهی است و گفته شود تخ کسب است و گفته شود
تذروج بپارسی تذرو گویند گوشت وی بهترین گوشت مرغهاست و در منفعت
مانند دراج است و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و این زهر در خواص
آورده است که چون زهرهٔ وی سعوط کنند خبال و وسواس زایل کند و چون
گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند ان زحمت زایل کند تربنی اسق است
و گفته شد ترمایان او فطاریون گویند وان غافث است و گفته شود تراب
الساردة خاک جزیره ایست از جزایر روم و خاصیت وی آنست که اگر اندکی
از وی در آب حل کنند و در بینی کسی چکانند که علق در حلق او رفته باشد در حال
بیفتد تراب صیدا خاکیست که از مغارهٔ کوهی در زمین شام می کنند و جهت
شکستگی اعضا بعد از تب سودمند بود چون یک مثقال بیایند و با زردهٔ نیم برشت
بخورند تراب الطرف و ان تراب المربعات است خاکی که از چهار راه گیرند
معتدل باشد و سبک و مجفف ترمس باقلی مصری خوانند بهترین وی سفید

تذروج

فوبه بزرگ بود وطبیعت وی گرم است در اول وگویند در دوم وخشک است در دوم
منفعت وی آنست که کلف وبرص وبهق را زایل کند وداءها وریشها که بر روی بود
وخنازیر وصلابات آنها بسرکه وبعسل طلا کنند نافع بود ودقیق وی چون با
عسل بیامیزند ولعق کنند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد ودقیق وی چون
ضماد کنند باسرکه بر عرق النسا نافع بود واگر دقیق ترمس یا دقیق جو یا آب
کشنیز تر بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود وبر آتش فارسی هم سودمند بود چون با
سرکه بپزند وبر آن ضماد کنند وریشهای تر که در سر بود وریشهای پلید وجرب و
در ابتدای بهق وآثارها که بر تن پیدا گردد سودمند بود چون با مر وعسل بیامیزند
وزن یکو دبرگیرد وبیاشامد حیض براند وبچه بیندازد ودقیق وی بشره را پاک
وصافی کند ومراثی که بود از زخم وغیر آن ببرد وسده سپرز بگشاید وجگر حا
چون با عسل وسرکه وسداب بپزند وغثیان ساکن کند چون با سرکه بکوبند و
بیاشامند ومقدار سه درم مستعمل بود وکرم بکشد طبیخ آن وبر ناف بچگان طلا
کنند همین عمل کند واگر با بیخ مازریون بجوشانند وگوسفندی که جرب داشته بود
بان بشویند البته زایل کند واگر با آب بجوشانند وبیاشامند بول براند وشکم
ببندد واین ماسویه گوید منفعت از وی نه شکم براند ونه ببندد ودیر بود ودشخوار
منهضم شود وخلطی خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام منهضم نشده باشد وچون
تلخی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود وگران تر نفوذ کند وآنچه تلخی داشته بود زودتر
از معده بگذرد ویا سرکه ویا آبکامه ویا نمک یا صعتر اصلاح آن خورند وجالینوس
گوید بدل آن در جاودو وزن آن باقلا است وگویند بدل آن فوتنج وشیح ارمنی
بود وچون با سرکه بپزند وبر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود وبر ورمهای بلغمی

طلا

طلا کردن تحلیل کند وابن زهر در خواص آورده است که سر دابه که قوردان بسیار
داشته باشد وقوردان بشیرازی کنه را گویند چون بطبیخ ترمس بشویند دفع کند و
جرب دواب قلع کند وشریف آورده است که چون پستانه دبلغور کنند وپوست
وی جدا کنند ودر دیگ مسین کنند وشیر تازه بر آن ریزند چندانکه او را بپوشاند
وبجوشانند تا شیر نشف کند بعد از آن مقدار وی روغن گاو بر سر آن کنند وبجوشانند
تا منعقد شود وازان ضماد کنند مسهل مره صفرا بود ومره سودا وخلط خام لزج
بود واگر خواهند که مسهل مره صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده وبر اربیه ضماد
کنند اسهال صفرا کند واگر اسهال سودا خواهند بر دل وحوالی آن ضماد کنند و
اگر اسهال خلط خام لزج خواهند با بین ورکین ضماد کنند واین ضماد از اسرار
الطب مکتوم است واین معالجت جهت پیران وطفلان که تحمل مسهل نداشته
باشند کنند واین مجرب است البته **تربد** بهترین وی صینی سپید بود ودر
مصمغ ومجوف بود ودر سودن سفید تر گردد وزود کوفته شود وپوستهای وی
صمغ بود وکهن وباریک نبود ودر سطبری میان خنصر وبنصر بود وچون بکوبی وبه بیزی
هیچ ریشه بر سر پرویزن نماند وتنگ سوراخ بود وباید که در عمل کردن آن اول بتراشند
سیاهی وی را وبروغن بادام چرب سازند آنگاه بکوبند وعمل کنند طبیعت وی
گرم وخشک است در سیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی ومسهل بلغم بود تمام و
اندکی خلط سوخته از بر دو ورک آورد وماسرجویه گوید مسهل اخلاط غلیظ بود
واصح آنست که مسهل بلغم رقیق بود واستعمال کردن آن یبوست وجفاف در
بدن پیدا کند ومضر بود با معا وبعد از آنکه تراشیده باشند وبروغن بادام
چرب کرده باشند کثیرا اضافه کنند واگر زنجبیل تقویت دهند مسهل بلغم غلیظ
خام بود اما تنها مسهل بلغم غلیظ نبود وتربد زرد وسیاه زهر بود مانند خربق سیاه

وغاریقون سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند کسی کنند که خربق سیاه
خورده باشد و معجون تدبیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت
درد مفاصل بلغمی و رحم را پاک گرداند و تنقیه تمام آورد خوردن و حقنه کردن و نافع
بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و سودمند بود جهت درد پشت و دماغ را پاک
کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات خام معده بود سود دهد
و علامات این علت آن بود که چندان سرفه بباید که قی افتد و خلط غلیظ لزج با گچی بیاید
بعد از آن ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند نافع بود و بدل آن نیم وزن آن
غاریقون بود و دانگ و نیم آن صبر و دانگ نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترمس است و
صاحب جامع آورده است که بدل آن پوست درخت توث است … آن و شربتی
از تربد نیم درم تا یکدرم بود ترنجبین بهترین وی سفید تازه بود و طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و سردی اما میل بحرارت دارد و لطیف تر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین
بود و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا
بود برفق و خاصیت و شربتی از وی ده درم تا بیست مثقال شاید و شریف گوید
گرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود و اسحق گوید مضرت به سپرز و مصلح آن تمر هندی
بود و گویند بدل آن ماء الحاج یا قند بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن شیرخشت
بود تراب القی کنگر زه است و گفته شود ترنجان بادرنبویه است و گفته شود
ترقاسن کماه است و گفته شود ترباهان غافث است و گفته شود تراب الهالک
شک است و گفته شود تریاق روستاییان ثوم است و گفته شود تریاق ترکی
مومیایی است و گفته شود تریاق الحبیه در کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی باشد
و از آن گاو کوهی خوب تر بود و در صفت ایل گفته شد و بیشتر ازین آنرا ازین برای آن
خوانند تریاق فارسی حجر التیس است و گفته شود تشمیزج بپارسی چشمیزج گویند

دوا صحیح

وجاکسو

و چاکسو خوانند و اهل حجاز پشمه خوانند و شیرازی چشمک خوانند و بلغتی دیگر اطراسین
نبز گویند و چشخون نیز گویند و حبة السودا نیز گویند مولف گوید حبة السودا اسم شونیز
است و طبیعت وی گرم و خشک بود و قابض بقوه درد چشم را نافع بود بغایت و
ابو سهیل آورده که چون بغایت سحق کنند و بحرور برپزند و برجراحت قصب نافع بود
و بهترین وی آن بود که فربه باشد بغایت سیاه و براق تشتبوان تشمیز خوانند و بپارسی
گفته شود تفاح بپارسی سیب گویند و معتدل ترین وی شامی بود بعد از آن اصفهانی
بس قوقانی و ملیطی و آنچه تفه باشد بد باشد و همچنین نارسیده و تفه سرد و تر بود و
آنچه ترش بود قابض بود و غلیظ و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود
و تفه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین رسیده معتدل بود در حرارت و برودت
و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوام و آنچه تلخ
بود معتدل بود در سردی و گرمی منع فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی
دل بود و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان
خمیر بریان کنند سودمند بود جهت قلة شهوت طعام و نافع بود جهت کرم و دود سنطاریا
و سویق وی مقوی معده بود و منع قی کند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون پخته
کنند و بر چشم نهند درد ساکن کند و رازی گوید مقوی فم معده بود و محرور را
نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده یابند
آب سرد و طعام ترش بر سر آن نخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفید باج خنک
و مطنجنات خورند و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و تفاح ترش خلطی سردی
لطیف از وی حاصل شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف
گوید چون ورق وی بکوبند و ده درم از وی بیاشامند دفع زهرهای کرم و گزیدگی
جانوران بکند و شراب وی و آب وی جهت گزیدگی عقرب و هر زهری که باشد

قیل و الاولی ان یسحق ناعما
و یحمل فی خرقة و یعتد الخرقة
بالخیط و ینقع فی الماء یوما
و لیلة و یعصر ماؤه و یقطر
فی العین الوجعة …

نافع بود و تقویت معده کند تمام و تفاح نارسیده مولد عفونات و تنها بود و بهترین
آن بود که بر درخت رسیده باشد و باقی آن بد بود که در خانه رسد و مجموع میوه ها اینچنین بود
و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه ترش بود
دفع مضرت آن بگوارش نعناع و کلقند کنند و ابن زهر در خواص آورده است که بوییدن
آن سودمند بود جهت موسوسان و مدبولان و قوت دماغ بدهد اما خوردن وی
ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون هضم
شود از وی خونی حاصل شود بعضی متحلل شود بریاح لطیف در عروق و بعضی در عضلها
و چون تمددی در عروق بیشتر آن بود که بشکافد و چون متکاثفه شود در شش ریزد و
سل پیدا کند بی محال و تا در افتد که نباشد **تفاح الارض** بابونج است و گفته شد
تفاح بری زعرور است و گفته شود **تفاح الجن** ثمرهٔ یبروح است و گفته شود **تفاح ارمنی**
مشمش است و گفته شود **تفاح پارسی** خوخ است و گفته شد **تفاح مامی** اترج است
و گفته شد **تفسیا** نیبوت و ثافسیا خوانند و گفته شود **تفقرة** کزبره خوانند و کسبرهٔ خوانند
و بپارسی گشنیز خوانند و گفته شود **تمتم** سماق است و گفته شود **تمر** بپارسی خرما گویند
و طبیعت وی گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده است از تری منی بیفزاید و صداع
آورد و دندان را و بن دندان را تباه کند و خون غلیظ از وی حاصل شود و سینه
و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و قلاع در دهن و خناق و درد
دندان آورد و چون در شیر خیسانند و بجوشانند مغوظی تمام آورد و اگر ادمان کنند
در زمستان خاصه چون دارچینی و قدری در شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده
کند و لون را نیکو گرداند بغایت و فراخهای سر دا و درد پشت را و درد رگ را نافع
بود و مصلح وی خشخاش و بادام بود بعد از آن سکنجبین ساده خوردن **تمر سندی**
تمر هندی خوانند و صیادلهٔ ام گویند لطیف تر از اجاص بود و رطوبت از وی کمتر بود

صح بپیدا شود

ولیمون

و بهترین وی تازهٔ زرد بود بغایت ترش و طبیعت وی سرد است در سیوم و گویند
در دوم و شیخ الرییس گوید سرد و خشک است در سیوم مسهل صفرا بود از جمیع بدن و اشتها
باز دید کند و مقوی معده بود جهت تشنگی و قی و تب و غشی و کرب را نافع بود
خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارند و شربتی از طبیخ وی نیم رطل بود
و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود آشامیدن و جهت قلاع مضمضه
کردن و خفقان را نافع بود چون از گرمی بود و یرقان را نیز نافع بود و دانهٔ وی
با ادویه جهت جبر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بریه و سینه و مصلح وی شراب
بنفشه و خشخاش بود و بدل او اجاص بود **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند زبل وی
جهت سفیدی قدیم و جدید چشم نافع بود و شحم وی چون برگزیدگی وی ضماد کنند در
ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر
بدان ادمان کنند کری زایل کند و ابن زهر گوید از بر صاحب تب ربع بمالند و بیت
گوید پیه وی چون بگدازند با روغن گل درد پشت و گرده را نافع بود و باه را زیاده
کند و خون وی با بلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی اندام طلا کنند لون وی باز
بلون اندام گرداند و چون بر پیشانی طلا کنند درد شقیقه زایل کند و گوشت
وی چون با سفیدباج پزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و ابن زهر
گوید همه حیوانات را که زیرین در حرکت باشد الا تمساح را و پیه وی چون
با موم بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا در بیشهٔ ضفادع قطعاً
آواز نکنند تا دام که آن افروخته باشد و چون طوق کنند با پوست تمساح در
بیرون قریه پس بیاویزند بر سطح دهلیز آن قریه تگرگ نیاید و اگر پیه وی
در پیشانی کبش جنگی که بیش از شیر عوج خوانند بمالند سر غوچ که در برابر وی آرند
بگریزد از وی و اگر چشم وی را بکنند وقتی که زنده بود و بر مجذوم بندند نافع بود

زایل گردد کما اگر صح

وعلت وی زایل کند و زهرهٔ وی سفیدی که در چشم بود زایل کند و جگر وی چون
بخور کنند در زیر مجنون جنون از وی زایل شود و اگر دندان او را از جانب راست
بکنند و بر بازوی راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرک تمام بود باه را
تن ماهی بر کیبست فربه کرا را نمک سود کنند و طبیعت ان گرم و خشک است
وان تقبول است و گفته شد **تنکار** دو نوع است معدنی و مصنوع و طبیعت
آن گرم و خشک است و لطیف و نافع بود جهت درد دندان و کرم ان بکشد و از خوردن
باز دارد بخاصیت و جلا بدهد و انچه مصنوع است صنعت ان چند نوع است
یک نوع گفته شود نمک اقلیه ا بوره سه دا اگر نظرون کنند بهتر باشد و شیر گاو
یا گاو میش ان مقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند ان مقدار که بخته
شود و بعد از ان با قشاب بیاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون
آید وان دو نوع است یک نوع بشتیجا دماند و یک نوع ببرق آنچه نبریده باشند ان را
بجک خوانند و انچه بریده باشند برک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در جایی
که باد در راه نیابد نگاه دارند تا نبرد آن را بجک خوانند وان نیکوتر بود **تنوب**
صنوبر صغیر است و گفته شود و از وی قطران سازند و زفت و تخم ان را
قضم قریش خوانند و ینبوت نیز گویند و گفته شود **توث حلو** فرصاد گویند
و بپارسی توت سفید گویند و قایم مقام انجیر بود و در انتفاخ الادوی غذای
بد دهد و معده را بد بود و خونی بد از وی حاصل شود و فاسد بود ان خون
و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوام و
گویند سرد است در اول و زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول
براند و معده را بد بود و بهتر آن بود که پیش از طعام بخورند و بعد از ان سکنجبین
بیاشامند و ورق وی و ورق انجیر سیاه ~~و ورق انجیر سیاه~~ و ورق انکور

باب

با آب باران بجوشانند و موی بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند نیکو و
با زیت بیامیزند و ضماد کنند بر سوختگی آتش نافع بود و اگر طبیخ ورق وی مضمضه کنند
درد دندان ساکن کند و طبیخ پوست وی و ورق وی مضمضه وجع دندان ساکن کند
توث حامض معروف است شامی و بهترین وی سیاه و بزرگ است و نارسیدهٔ وی چون
خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوام و گویند تر است
و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبضی بود و ورم حلق و دهان را نافع بود
و ورق او خناق را نافع بود و عصارهٔ خشک وی ریشهای بد را نافع بود و خشک کرده
وی سکم بربندد و دود و سنطار یا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و
آب ورق وی مقدار یازده درم بیاشامند جهت گزیدگی رتیلا را نافع بود و خوردن
وی معص آورد و مصلح وی اطریفل کوچک بود و انجی گوید مضر است بشش و مصلح وی
پسته انار بود **توث وحشی** توث العلیق است بپارسی توت شکل خوانند و
در علیق گفته شود **تودری** تودریج گویند و بزرالهوه و قصیصه نیز گویند و
بشیرازی تودری گویند و باصفهانی قداهه و بکرمانی ما درخت و به تبریزی ورینه
و طبیعت ان گرم و خشک است در دوام و گویند تر است در اول و تودری چهار نوع است
زرد و سفید و سرخ و کلگون و بهترین ان زرد بود و نافع بود جهت سرطانات
که ریش نشده باشد با عسل و آب طلا کنند و اگر با آب بیامیزند و بر سرطانات
باطن ضماد کنند و ورمهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابت نقرس نافع
بود و ریشهای که در چشم بود پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب
بپزند و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای
غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواع است بهترین ان هندی بود
بعد از ان زرد بعد از ان کرمانی تنک و طبیعت ان سرد است در اول و خشک است

در دوم و آنچه شسته بود افضل مجففات بود و ریشها را سود مند بود حتی سرطان را
و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خصوصا در مغسول و
و بدل آن بوزن آن شادنه و نیم وزن آن توبال مس **صفت** عمل آن بگیرند توتیای کوفته و بیخته و
باب بیامیزند و در صرهٔ بندند که تنگ باشد نه بغایت و در ظرف سبز کنند و آب باران برسر آن کنند
و آب می جنبانند پس آنچه رقیق لطیف بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و وسخ بود یا رمل در خرقه بماند بعد از آن
آن آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب برسر توتیا کنند همچنانکه اول و بار دیگر همان عمل کنند بعد از آن آنها
بگیرند و توتیا از وی بگیرند و اگر رملی در بن آن باشد بنهند از بن و توتیا خشک کنند و استعمال
کنند **تودریون** نخ کرسی است و در شکر اشنان صفت آن گفته شود **توبال النحاس** لطیف تر از
مس سوخته بود و آن چون مس گرم کرده کوبند از آن ریزد و بهترین وی قبرسی بود سیاهی
بود که میل بسرخی داشته بود رقیق مانند پوستی بود و اولی آن بود که بیش از سحق چند نوبت
بشویند چون خواهند که در داروی بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و قابض
بود و گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان را سود مند بود و تاریکی چشم را زایل بود و جلا دهد
و اولی آن بود که حدت وی بنشاستج بشکنند و خاصیت وی در اسهال بلغم و ما اصفر
که نیم مثقال سحق کنند و با یک مثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوة
و گویند که یکمثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند
تا در اندرون نماند **توبال الحدید** قوت ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند
از آن ریزد و آن مجفف بود و مقبض نافع بود جهت ریشهای بد **توبا ملون** نوع از نبات
آن مانند ورق کبر بود گرد شکل و شاخها داشته بود و چون بشکنند شیر بسیار از وی
روانه شود و محرق بود بغایت **تین رطب** بهترین آن وزیری بود سفید پوست باز کرده
بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند گرم است در اول یا
در ابتدای درجهٔ دوم و تر است در دوم و خام وی بسردی مایل بود و در وی جلایی بود

صح و آنرا اغلقا خوانند و ورق

ضماد
وبر ثآلیل طلا کنند زایل کند و نافع بود جهت بهق و آنچه سفید رسیده غذا بهتر از مجموع
میوها دهد و زودتر از معده بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق
و سینه را نافع بود و تشنگی که از بلغم بود ساکن گرداند و گرده و مثانه را سود مند بود و از رمل
مرجه باشد پاک گرداند و خاکستر چوب وی ذوسنطاریا را نافع بود و اسهال را و خوردن و بلغ
بود جهت حقنه کردن مقدار پانزده درم و لبن وی سود مند بود جهت گزیدگی عقرب و رتیلا
خوردن و نارسیدهٔ وی با عسل جهت سگ دیوانه و ریشهایی که رطوبت از وی روانه بود
سود مند بود و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزیدگی ابن عرس و خوردن انجیر ایمن
باشند از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند زود مهرا شود و انجیر طبیعتی
دارد و ورق آن طبیعی و چوب آن طبیعی و قضبان آن طبیعتی و لبن وی طبیعی و ورق
آن سخن بود و لبن وی حادی لطیف و قضبان وی گرمی لطیف بود و لبن وی شیر و خون
گداخته به بندد و از آن بسته بگشاید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند و بر دندان کبر ند کرم خورده
پاک کند و در چشم کشند با عسل ابتدای نزول آب نیک بود و در انجیر نفخ بود و معده را بد بود
و دفع مضرت او سکنجبین ساده کنند که بعد از آن بخورند و غذایی خورند که مری در وی بود
تین یابس بهترین وی رملی بود و طبیعت آن گرم است در آخر درجهٔ اول و معتدل
بود در خشکی و تری لطیف بود و منضج و محلل و بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و
سدهٔ سپرز و جگر بگشاید و گرده و مثانه را سود مند بود و از سم ایمن باشند خورندهٔ
وی و چون با آب بجوشانند و بدان غرغره کنند خناق را تحلیل کند و نضیج آن بدهد
و بگشاید و از خوردن وی خونی بد در بدن متولد شود و ادمان خوردن وی شپش
در بدن پدید کند و سرد مزاج را نیک بود و درد پشت و تقطیر بول را نیک بود و سحج
کرده بود و انعاظ آورد و شکم براند و سینه و شش از اخلاط پاک کند و مضر بود
سپرز و جگر که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردکان و مغز بادام خورند و

صح طلا کردن نافع بود

وجون با نوتنج وسعتر وحاشا خورند کرده و مثانه را پاک کند وجون یک رطل از وی
بر که شراب غوسیا تند نه شبانه روز و بعد ازان بر سپیرز ضماد کنند بغایت سودمند
بود وجالینوس کوید بدل وی در انضاج حب صنوبر ست والله اعلم واحکم

باب الثا ثافسیا نیز کویند و بنبتون نیز کویند
وان صمغ سذاب کوهی است و کویند صمغ سداب بری حرمل است و کفته شود
وسداب کوهی برک او بحرمل ماند اما دراز تر و پهن تر بود و شاخ وی دراز بود و
بوی عظیم منتن دارد و تخم او بشکل تخم سداب ماند و طبیعت وی بغایت گرم بود
و محرق و مسخن قوی بود و مجفف و دروی رطوبتی فضلی بود و کویند کرمی وی در سیوم
بود و مسهل بود و منضج بود و منقی و جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی بر ویاند
و پوست بیخ وی تر بود و بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و استرخاء و نقرس و
مفاصل سرد بغایت نافع بود و حقنه کردن جهت عرق النسا بغایت نافع بود و
بر نفث دم و فضول طلا کردن نافع بود و مقدار زیاده از وی نیم درم مستعمل بود
و از جهت استسقا با ماء العسل نافع بود و مسهل و مقی بود و اکر زیاده ازین بود
بول و طبع به بندد و ورم زبان و بیخ و تراقی و سوزش حلق و معده و سرخی
چشم و روی آورد و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج ان قی کنند بعد ازان
بشیر و مسکه و جواب و غرغره بشیر تازه و روغن کل و از ادویه لابقه و تخم سداب بغایت
نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس کوید بدل وی در داء الثعلب حرف بود

ثافسفیس حرف بابلی است و کفته شود **ثامر** دجر خوانند و آن لوبیاست
و کفته شود **ثاقب الحجر** بسفایج است و کفته شود **ثدی** بپارسی پستان کویند
و ضرع از ان چهار پایان و ثدی از ان آدمی و کوشت وی مانند سپید بود و طعم
وی شیرین بود و بهترین آن بود که از حیوان معتدل کیرند و طبیعت ان کرم و تر بود

وکویند

وکویند مزاج وی بیرون جابل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم
بود و در وی غلظی بود و مصلح وی صعتر و نمک بود **ثعلب** روباه بود جون بپزند
باب و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه جون زنده بود همجنان در دیک
نهند و بپزند و زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند
و پیه وی درد مفاصل را نافع بود و درد کوش را جون در کوش چکانند و اکر بدان
ادمان کنند کری زایل کند و درد آن ببرد و شش وی جون خشک کنند و بسایند
و بیاشامند ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی جون در دهن کیرند درد دندان
زایل کند و درد چشم را نافع بود و شریف کوید جون پیه وی با تخم مرغ سوخته بیامیزند
داء الثعلب را نافع بود بتجربت و زهره وی با باب کرفس و اشق بکداخته مساوی
و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدای جذام باشد هر ده روز یکبار بغایت نافع بود و جون
آدمی دندان وی در دست کیرند ایمن باشد از بانک کردن سک و پیه وی جون
با زیت انفاق کهن بکدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست وی بغایت
کرم بود از همه پوستها سخت تر بود و مرطوب مزاج را نشاید پوشیدن و محرور مزاج را
نشاید و کسی که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی بیشتر بود سخونت بیشتر
و ان لباس پیران و زنان و بلغمی مزاج بود و ابن زهر در خواص آورده است
که پیه وی طلا کنند بر تازیانه یا بر چوبی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع براغیث
بران جمع شوند و براغیث جمع کیک بود بپارسی **ثغادیر** در داب خوانند و بلغت
اهل شام ثمام کویند و بپارسی دستنبویه خوانند و کفته شود **ثلثان** طولبدرون
بود و فنا نیز کویند و ان عنب الثعلب است و کفته شود **ثلج** بپارسی برف کویند و
در صفت جید و جلید کفته شود در جیم **ثلج صینی** سنکی سفید است که در سرما بکار
برند جهت جلای چشم و تبخ ق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است و صاحب

رانافع

جامع گوید که زمره اسیوس است و در الف صفت ان گفته شد ثمر العرعر
جوز الابهل است و در الف گفته شد ثمرة الطرفا عذبه است و جز بازخ نیز
گویند و گفته شود ثمره الشوکه المصری حلیا رستن و گفته شود ثمره شجرة الدوم
وان مقل مکی است و گفته شود ثمره العلیق توث علیق است و بپارسی دزکوبند
و بشیرازی توت سگل و در صفت علیق گفته شود ثمره الکبر سنبلج خوانند و
ثمره اللطف خوانند و ثمره الاصف نیز گویند و بشیرازی کورک نیز گویند و قثاء
الکبر نیز گویند و طبیعت ان گرم است در سیوم و گویند در چهارم و ثمره کبر چون با
سرکه و نمک بپرورند لطیف بود سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و طبع
نرم دارد ثوم بپارسی سیر گویند و بستانی و بری و کراثی بود ثوم بری را
اسقوردیون گویند و گفته شد و ثوم کراثی مرکب بود نعوت از ثوم و کراث
و طبیعت او گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت و یبوست از
بصل اقوی بود محلل نفخ بود و آب گردش را نافع بود و وی و خاکستر وی بر
بهق طلا کردن با عسل نافع و بر داء الثعلب و روغن وی حب بان بیامیزند و بران
مالند موی برویاند و جرب را و قوبا را نافع بود و خوردن وی پخته یا بریان کرده یا خام
حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی کرم را بکشد
و مجموع علق از حلق بیرون آورد چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در
طبیخ ساق و ورق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت
گزیدگان و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و افعی و عقرب با شراب خوردن و ضماد
کردن طبع نرم دارد و بول براند و درد روده را سود دهد وقتی که بی تب بود و بعات
مقوی باه بود و قولنج و عرق النسا را نافع بود اما مصدع و مضعف چشم بود و چون
پخته بود حرارت و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه و بد

ثوم

ثوم بری بستانی بود ثوم الحیه ثوم بری گویند و ان اسقوردیون است و گفته شد
و منفعت وی آنست که مرضهای سرد چو فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس
گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند بود چون با عسل کف گرفته
بیاشامند و دیسقوریدوس گوید برص و بهق و جرب را زایل کند چون برین
صفت استعمال کنند بگیرند ثوم و نیکو بکوبند و آب را از پارچه برشند و تخم را از پارچه
کوفته و بیخته و عسل کف گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک نوبت
در حمام کنند تا عرق فرود آید و مغنس گوید جذام را زایل کند چون برین صفت
استعمال کنند و بیاشامند در هر پنج روز مقدار چهار مثقال با عسل و باقی منفعت
وی در سین گفته شود ثومش حاشا است و گفته شود ثیل نجیل و نجیر و تخم خوانند
و بپارسی بذکیا خوانند و آن نوعی از حشیشه است و طبیعت ان سرد و خشک است
در اول و گویند معتدل است نافع بود جراحتهای تازه را و منع نزله بکند و
بیخ وی و تخم وی منع قی کند و ادرار بول کند و اسهال باز دارد و اگر از تخم وی
لعوق سازند سنگ گرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را نافع بود والله تعالی اعلم

باب الجیم

جاورس سه نوع است یک
نوع آن دخن گویند و آن ارزن بود بشیرازی الم گویند و یک نوع ان جاورس
هندی بود و این از هر دو نوع بزرگتر و سفیدتر بود و بپارسی ژرت گویند و نوعی
دیگر جاورس گویند و بشیرازی کال خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم
و گویند در اول و قابض بود و مجفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند و خون نیز
از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از ایشان
نان پزند و بچه ببندارد و مصلح وی آنست که با شیر بپزند جاورس را یا با آب
سیبوس و روغن بادام یا با روغن گاو یا با شیرج و حلوای چرب از پس آن خورند

وبدل وی در حبس شکم ارز بود جاوزمرج وان جر البقر بود وکفته شود جاوشیر بپارسی
جوار شیر خوانند وکاوشیر هم کویند وبشیرازی جاوشی کویند وان صمغ درختیست که ساق
کوتاه دارد وبرک ان ببرک انجیر ماند کردتر وکوچکتر وکویند ورق ان بورق زیتون ماند
وقول اصح آنست که برک او کرد است وبرک زیتون کشیده است وساق وی بخیار زه
مانند کشیده وکل وی زرد رنک بود وتخم وی خیلوی وتیز بود وصمغ از وی بساق آن
کیرند وبهترین ان بود که بلون زعفران بود وتازه وتیز بود وزرد بود ودر آب زود
حل شود اول که از ساق بیرون آید سفید رنک بود وچون خشک کردد زرد شود وچون
باب کداخته باشند برنک شیر بود واکر سیاه رنک بود مغشوش بود وغش ان باشق
وموم کنند وطبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم وکویند در دوام عرق النسا ومفاصل
سرد را طلا کردن نافع بود وبو دندان خورده نهند درد ساکن کند وصداع وصرع را
نافع بود وچون در چشم کشند جلا دهد وچشم را روشن کند واستسقا وچکیدن کمیز وصلابت
رحم وجرب مثانه را نافع بود وبر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود وچون با عسل
یکدانک وزن بخوردبر کیرد حیض براند وبچه بکشد وبیندازد وبا مویز چون ترکیب
ضماد کنند نافع بود وقولنج را نافع بود وبر کزیدکی جانوران طلا کردن نافع بود و
سرفه کهنه که از خلط غلیظ بود وبلغم لزج خوردن ان نافع بود وبیخ درخت وی چون
بتراشند وزن بخوردبر کیرد بچه بیندازد وثمره وی چون با قسنتین بیاشامند حیض براند
واکر با زراوند بیاشامند کزیدکی جانوران را نافع بود واکر با شراب بیاشامند درد رحم
که بسبب ان اختناق رحم بود نافع بود ومقدار شربتی از وی ما بین نیم مثقال یا یک مثقال بود
بعد از انکه در مطبوخ خوابانیده باشند وابن جزار کوید که اکر بچه سه ماهه یا چهار ماهه
بود در شکم بمیرد چون فتیله سازند از جاوشیر وبخوردبر کیرند بیندازد واز جهت صرع
ام الصبیان نافع بود وجاوشیر مضر بود با عصاب صحیح وانیسون مصلح آن ماخوذ بود

وبدل وی

بدل وی سکبینج بود ورازی کوید بدل وی بوزن ان لبن تین بود وابن جزار کوید
بدل ان بوزن ان قنه بود وکویند یک وزن ونیم ان قنه بود وکویند بدل ان دو وزن
ان صمغ زیتون بود وشیخ الرئیس کوید که ظن من انست که اشق نزدیک است بوی
جار النهر کویند سلق الماست وان نباتیست که در آب روید وبه نیلوفر ماند واندکی
از آب پیدا باشد وطبیعت وی سرد وقابض بود حکه وجرب وریشهای پلید وریشهای کهن
را نافع بود وبدل ان بطباط بود جاوسوس حشیش زبدی است وکفته شود جاورس
بپارسی است وکفته شد جارمسه باقلی قبطی خوانند ودر مصر بسیار باشد ودر آبهای
ایستاده روید وساق وی بسطبری انکشت بود وبدرازی یک کز باشد وکل وی مانند
کل سرخ باشد وباقلای ان کوچکتر از باقلا باشد وچون خشک شود سیاه بود وچون
تر باشد نخام وپخته خورند وبهترین ان انبج فی سطبر تر بود وقابض بود ومعده را نیکو بود
وآرد آن چون بیاشامند بخشو اسهال کهنه باز دارد وریش روده را نافع بود وپوست
وی قوی تر بود در عمل جاکسو تخم بنج است وکفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر کویند
وبهترین ان شیرین لذیذ بود میل او بحلاوت باشد واز شیر حیوانی صحیح البدن
ومعتدل المزاج بود وطبیعت ان سرد وتر بود در سیوم غذای فربه کننده بود وطبع
را نرم دارد ومنع ورم جراحت بکند ودفع مضرت کسی که مردار سنک خورده باشد اما
شک کرده پیدا کند وسده آرد ومصلح ان عسل بود یا قند وصاحب تقویم کوید مصلح ان
زیتون است جبن عتیق بهترین ان روغن دار شیرین بود وطبیعت ان
کرم وخشک بود در سیوم ومصلح ریشهای بد بود وچون با زیت سحق کنند نافع بود جهت
نجع مفاصل چون ضماد کنند بیرون آید مانند حص بی زحمتی وچون بریان کنند شکم
ببندد وپنیر مولد خلط مرار بود وبیرت را لاغر کند ومعده را بد بود ودشوار
هضم باشد وتشنکی آورد وسنک کرده پیدا کند وبه بود که میان دو طعام خورند واکر

بامغز کردکان خورند بهتر بود **جاموس** بپارسی گاومیش گویند و گوشت او غلیظ ترین
گوشتها است و طبیعتان سرد و خشک است **جبسین** جص است و آنرا بپارسی گچ خوانند
جبلهنک جبلاهنک و جیلهنک و جلهنک نیز گویند بپارسی جیرامنک گویند
وان تخم زرد خاربیست که بیخ وی تربد زرد است و گویند تخم دند سیاه است و فعل وی
مانند خربق بود و بهترین وی هندی بود حلوقی رنگ و برنگ شنگرف و بغایت خورد
بود و دراز قد مقی بود بقوت بلغم و اخلاط غلیظه را و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود و
شربتی از وی نیم درم یا یک درم بود و از این زیاده اگر بود کشنده بود و از خوردن وی غشیان
آورد تا حدی که خناق آورد و عرقی سرد آورد و معالجه وی قی و آب گرم و حقنه قوی
که در وی شحم حنظل بود و بعد ازان شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج پدید آید موم روغن نرم
بوی مالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق بود **جدال** بیخ ابیست و گفته شد
جدوار بپارسی ژدوار گویند و بموغولی ما فرقین و بهندی نربیسی و ان بیخی است
مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر بود و صلبتر از وی و بهترین وی انست که چون
بسایند رنگش بنفشی باشد و ان هندیست اما آنچه خطایی باشد بزرگتر و بهتر می باشد
و اکثر ان بنفشی بود و آنچه هندیست اکثران بسیاهی گراید و در زمین هند کوهیست که
آنرا قراجل مینخوانند و ان کوهی عظیم است و درین طرف کوه اهل هندی باشند و ازان
طرف میگویند از حساب خطاییست این بیخ آنجا میروید و از انزیسی ازبهدان مینخوانند
که زهریست که انرا بس مینخوانند بزبان اهل هند و این بیخ با زهر وی است و هر دو در
یک موضع میروید و چون این بیخ بپهلوی وی دوید قوت زهر ان بس باطل میشود و اهل
ان موضع ان بس را میخورند و زیان نمیدارد و اگر ان بیخ جایی دیگر روید که مجاور این بیخ
جدوار نباشد نیم دانک ازان کشنده است و بیش را بالعربی بیش مینخوانند و بوتریت
مجموع زهرهاست تا حدی که تریاق فاروق بسمیة ان مقاومت نمی تواند کردن و در

شهر ملتان

شهر ملتان کسی مقدار نیم مثقال بخورد فی الحال لبهای وی اماسیدن گرفت و چشمهاش
از جای بر خاست و بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار را صلایه کردند و با یک کاسه
شیر بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران
از بوی وی مصروع میشدند و باز بخود می آمدند دیگر بار نیم مثقال جدوار را صلایه کردند
بشراب انگوری و بدادند باز قی کردن آغاز کرد بسیار قی کرد بعد ازان خواب بروی
غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و ازان زهر
قابل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است اولا بادزهر ان
بیش است که ذکر کرده شد دیگر در اعمال بجستان از زمین گرمسیرست مار بگزیدنی را
مقدار نیم مثقال با شراب دادند از زهر خلاص یافت و عقرب و رطیله گزیده را مقدار
دو دانگ با شراب دهند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله میگوید
هو تریاق السموم باسرها حتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر انست که مجموع دردهای
دیگر بنشیند اگر بر اعضای ظاهر باشد و اگر در باطن باشد اگر بظاهر باشد بسرکه و یا بگلاب
و یا باب طلا کنند درد بنشیند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند
بقدری شراب یا باب گرم یا بگلاب بخیسانند بدهند چون درد قولنج و درد معده
و درد گرده و سنگ مثانه و گرده را و عسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود دهد
و نیز مجموع اورام صفرایی و دموی و بلغمی و سودایی در ابتدای او و انتهای او تحلیل
کند و اگر محتاج نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مقابث چون زیر بغل و کش ران
بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کنند و کسی را خیارک بیرون آید همین دارو
طلا کنند تحلیل کند الا آنکه بپزد و بگشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض
وبا هر کس که طاعون بر آرد این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص
یابد بعون الله تعالی و مجربست و دل را قوت دهد و در ابتدای خنازیر طلا کنند

بغایت مفید بود و بر ریشهای پلید و بر ریشهای کهن قدری بکوبند و دران ریشها پاشند
گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد و مجربست دیگر کسی را که دل ضعیف بود یا خفقان
داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند دل را بقوت تمام رساند
و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول نمایند نافع
بود او نیز همان خاصیت دارد و دفع ضرر وبا کند و این دارو همان خاصیت تریاق فاروق
دارد بلکه زیاده تر بجهت آنکه قوت تریاقیت دران هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا
اصیل الدین که از شاگردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمه بود و مردی فاضل بود
و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را در شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که در
تریاق فاروق هست درین دارو هست و هم فرمود که مرا درد معده بود بلغمی هر معالجه که میکردم
مفید نمی افتاد چند عدد ازین حب روز بروز کار فرما میکردم و بجلاب گرم میخوردم آن
زحمت زایل شد و شخصی اسهال جگر بود و استسقا خواست انجامید چند روز این دارو با
سکنجبین بخورد بنده گشاده شد و رنگ او بغایت زرد شده بود باز برنگ اصلی خود آمد و
دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود ازین دارو بسایند و بر
مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی گشاده و
ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی دیگر اگر طلا کنند بر موضع بواسیر
درد ساکن کند و ورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه در دشواری زادن نظیر ندارد بسایند
قدری و بجلاب گرم بخورد وی دهند و قدری به پشم پاره بخود برگیرد در حال وضع حمل شود
و دیگر صرع صبیان را بشیر مادر بمقدار نیم دانگ تا دانگی بخورد وی دهند نافع بود و بارها
آزموده است دیگر خناق و تب ربع مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز
پیاپی نافع بود اما تنقیه بدن باید کردن و درد دندانرا مفید است مقدار عدسی ازین
دارو بن دندان طلا کنند یا بر دندان گیرند در حال درد ساکن کند و درد چشم که

بلغمی

بلغمی باشد در چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند درد بنشاند
و آماس پلکها کم گرداند و فرق میان صفراوی بلغمی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد
و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار
دو دانگ یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند اثر عظیم دارد و حکمای هند میگویند که مرد
لاغر را فربه کند و میگویند که اگر بر بهق سفید طلا کنند و برص نیز بغایت مفید بود و حکمای
هند میگویند که درین دارو صد و بیست منفعت است حالیا آنچه از استادان استماع بود
و به تجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و صاحب تقویم گوید قرحه امعا آورد و مصلح وی
شیر تازه بود که آهن تافته مورودی انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل آن تریاق
فاروق و سه وزن آن زرنباد بود جدب حجارست و گفته شود جرجیر بری بود و بستانی
بود بری را ایهقان گویند و بستانی را بپارسی کیکیز گویند بشیرازی کهرک خوانند و
بهترین آن بستانی بود که تیزی آن کمتر بود و طبیعت وی گرمست در سیوم و گویند در دوم
و خشکست در اول و تری وی تر بود در درجه اول و آب وی قوبا را زایل کند و مسخن دماغ
و بهیج باه باشد اما مصدع بود و سده و تاریکی چشم آورد و منی زیاده کند و نعوظ تمام
آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزیدگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند
که چون جرجیر بکوبند و آب آن در بیخ درخت انار ترش ریزند شیرین گرداند و ادرار
لبن کند اما بغایت مصدع بود و مصلح وی کاهو و کاشنی و ترک وی سرکه بود و جرجیر
بری را خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تخم وی بعوض خردل مستعمل کنند
جرجیر الما ثمرة العین است و سیر نیز گویند و گفته شود جرجز باقلاست و گفته شد
جرمدانق و جردمانق کرم دانه و کرد مانه نیز گویند و گفته شود جرجر المصری
ترمس است و گفته شد جراد بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم
و خشک بود چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده عدد از وی

بر بیند از بند و اطراف های وی و با قدری مورد خشک بیاشامند استسقا را نافع بود
و تقطیر بول را نافع بود و بجوز کردن ان بوا بیر را سود دهد و بریان کرده جهت گزیدگی
عقرب نافع باشد چون بجوزند و اندرون وی و خایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند و
گویند ملخ دراز پا را چون بر صاحب تب ربع بندند زایل کند **جراد البحر** اربیان است و گفته شد
جردان فاره است و بپارسی موش گویند چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند درد
ساکن کند و گویند بریان کرده بر گزیدگی ابن عرس نهند نافع بود و چون بشکافند و بر ثآلیل
و خنازیر ضماد بکنند نافع بود و اگر بشکافند و بر موضعی که چوب یا خار در وی رفته باشد
ضماد کنند بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند نرم و با عسل
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **جراسیا** قراسیا است و گفته شود **جرامقه**
خس الکلب گویند و گفته شود **جرنوب** جلبوب است و بعضی مرمس خوانند و ان قریب
المیل است و برسابیون نیز خوانند و اربو لوطایون نیز خوانند و ساق وی مقدار
یک وجب باشد و ان دو نوع بود ذکر و انثی و ازان ذکر ورق ان کوچک بود و ثمر ان
بر سر پیوسته مانند خصیه گربه و ازان ماده ثمر ان پرکس بود و بسیار **جرنو** دبرنور
نیز گویند و ان نقله عربیه است و گفته شد **جرنوت** گویند بادنجان است کوهی و
در وی خاصیت عود الصلیب است و به بادنجان ماند و چون بشکنند هیچ تخم
در وی نبود و گوشت سفید بود و در وی خلطها بود طبیعت ان گرم و خشک است **جرجانیه**
آش موبه و بار دان خوانند **جزر** بپارسی گزر خوانند و بهترین وی زرد شیرین
بود و گویند در سرخ تری بیشتر بود و زرد غلیظ تر بود و غذای وی کمتر از غذای شلجم بود
و گرمست در اخر درجه دوم و تر بود در اول و باه را تحریک کند و ملطف بود بول براند
اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی آبکامه و سرکه
و خردل بود بصری گوید جزر مقوی معده بود که در وی لزوجت و بلغم غلیظ بود و سده جگر

بکشا

٦٠

بکشاید و مضم طعام بد بود و چون با گوشت بود نیکو باشد و خاصه قطع بلغم کند
و سده بکشاید و چون با عسل مربی کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود
و حرارت وی زیاده تر و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و پشت را نیکو بود و
چون بر که نهند و معده و جگر و سپرز را نافع بود **جزع** سنگی معروفست و ان
دو نوعست یمانی و چینی و گفته شود **جزر البری** ششقاقل است و اشقاقل
و شقاقل گویند و گفته شد **جزر اقلیطی** جزر بریست و گفته شد **جزماذج**
ثمر الطرفاست و بپارسی گزمازک گویند و گرمست در درجه اول و خشک است در آخر ان
و گویند سردست در اول قطع رعاف کند و چون بپزند با آب و سرکه و بر سپرز ضماد کنند
نافع بود و ریش ششش را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث
دم را نافع بود و اسهال کهن باز دارد و زنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود
ویرقان و گزیدگی رتیلا چون ضماد کنند و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی فلفل و فو
بود و گویند بدل ان نیم وزن ان پوست انار و نیم وزن ان انزروت سرخ بود
جسرودارو خرودارو است و گفته شود **جسیمی** حسک است و گفته شود **جساد**
زعفران است و گفته شود **چشمیزج** جاکسوست و گفته شد **جص** جبسین است
بپارسی گچ گویند و طبیعت وی سرد و خشک است چون بسرکه بسرشند و بر کسی
که خون از بینی آورد طلا کنند خون باز دارد و چون طلا کنند بر شکستگی استخوان
نافع بود **جعده** فولیون خوانند و کبیر گونه و کبیر تیز گویند و ان نوعین است
صغیر و کبیر کبیر وی بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر وی را بپارسی کل اربه خوانند
و بهترین ان صغیر بود شامی بری تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت
عنبر بید گرم بود در دوم و هر دو خشک باشند در دوم مفتح و ملطف باشند چون
تر بود و او جراحتهای تازه نافع باشد و خشک او را نافع بود جهت ریشهای بد و باکم

بر پیر ضماد کنند نافع بود البته و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود جهت ریشها
بود کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزیدگی عقرب و جانوران نیکو بود و چون دود
کنند یا باند از بند در خانه گزندگان بگریزند و جهت نسیان نافع بود یکدرم از آن
و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و چشم را روشن کند و مضر بود بمعده
و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی حماماست و بدل آن در بیرون آوردن کرم
و راندن حیض و بول راندن پوست چوب انار ترش و چهار دانگ وزن آن پوست
سلیخه و گویند بدل وی فوتنج جبلی است **جعدة القنا** در دمشق کزبرة البیر
خوانند و گفته شود **جغزی** گزی گویند و گفته شود **جفت آفرید** یعنی زن بود که
دو جان بود و آن بشکل برصنوبر است و گویند بشکل انار است و آنچه محقق است به
بادام با پوست ماند و در وقت رسیدن وی سر وی بشکافد و آنچه شکافته بود
بهتر بود و طبیعت وی گرم و تر است **جفت البلوط** پوست بیرون بلوط است و
طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و قابض بود خون رفتن باز دارد خاصه از زنان
و ریش روده و شکم ببندد و برفتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن مورد و نیم وزن
آن گل سرخ بود همچنان با دنبال و بدل گویند جلنار است **جُل** ورد است و گفته شود
جلنار بپارسی گلنار و بشیرازی گل صد برگ و گل انار بربیست که بغیر از آن بر
نمی دهد و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری طبیعت وی سرد است در آخر درجهٔ اول و
خشک است در دوم خون شکم ببندد و ریش روده و ریشهای کهن و فتق را نافع
بود و گویند دندان را محکم گرداند و زمانی که خون زیاده از پستان رود ببندد و
چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصارهٔ وی
در طبیعت مانند عصارهٔ لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم و نیم تا دو درم
بود اما مولد سده بود و مضر بود بریه و مصلح وی کثیرا است و بدل آن اقماع رمان

یا جفت

بلوط و تیاذوقی گوید بول وی پوست انار است بوزن آن و گویند تراشیده بوزن آن بود
جلنسرین ورد صینی است و گفته شود در صفت نسرین **جلهنک** جلهنج است و
گفته شود **جلجان** صاحب جامع گوید سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که
سمسم است و این مرد و قول خلافست به تحقیق کزبرهٔ یابسه است بپارسی گشنیز خشک بود
و گفته شود در کاف **جلبرب** لبلاب است و لوح نیز گویند و عشقه و حبل المساکین نیز گویند و گفته شود
جلبان جلبان گویند و خلر نیز گویند و حرفی هم گویند و گفته شود **جلید** ثلج است بپارسی
برف گویند و سرد است بطبع و خشک است بالعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضی است
و آب وی درد دندان که از گرمی بود نافع باشد و هضم را قوت دهد اما اعصاب
و معده را زیان دارد و پیر را بد بود و سرفه آورد خصوصا کسی را که خلط سرد در
معده وی بود و برف خوردن تشنگی آورد و آب وی علق که در حلق چسبیده بود
نافع بود و آب که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه آنچه لطیف وی است در پیش
بتحلیل رفته است و در صفت جمد گفته شود بعد ازین **جلوز** صاحب منهاج گوید
که گویند بندق است و صاحب جامع گوید مطلقا بندق است و هر دو سهو کرده اند
و در لغت جلوز جلغوزه است و آنچه محقق است جلوز لوز البربر است و دهن وی را
زیت الرجان خوانند و اهل مغرب الاقصا ارجان خوانند و ارغان نیز گویند و مؤلف
گوید آن بادام کوهی است و بشیرازی انرانجک خوانند و قایم مقام جلغوزه است
در منفعت و طبیعت وی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک بود در اول و
در وی اندک رطوبت بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود و
گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع بود چون طلا کنند و بپاشند اما دیر از معده
بگذرد و مضر بود بسر و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه بود **جلغوزه**
حب الصنوبر کبار است و گفته شود در صفت حب الصنوبر **جلجان مصری**

پيش است وگفته شد جلجان حبشي خشخاش سياه است وگفته شود جلنجوبه
فوتنج بري است وگفته شود جلناق جليموست وگفته شود جلماثا قندست وگفته شود
جمار شحم النخله است وقلب النخله نيز گويند وآن لب نخل است بپارسي مغز درخت
خرما گويند وپيه خرما ودل خرما نيز خوانند وبهترين آن شيرين بود وطبيعت آن سرد
وخشك است در اول وگويند در دوم قابض بود ونافع بود جهت خشونت حلق واسهال
وذوسنطاريا وگزيدگي زنبور ضماد كردن وقوت احشا بدهد وجهت مره صفرا
نافع بود ومضر بود بسينه وحلق ودير از معده بگذرد ومصلح وي خرما بود يا عسل وگويند
بدل وي حماض بود جار النهر جار النهرست وگفته شد جمهوري صاحب منهاج گويد
شراب انگوري بود كه سه سال بران گذشته باشد وصاحب جامع گويد چون شراب را
بجوشانند كه يك من بنيمن آيد آنرا جمهوري گويند ومثلث با دو دانگ آيد ميبختج باد
ونيم آيد جاون حيل دارو ست وكيل دارو نيز گويند وان سرخس است وگفته شود جمد بسته
پارسي يخ گويند وان بعضي بر بعضي فضيلت دارد در خوبي وبدي او بسبب آبي بود كه ازو
شود واگر آبي نيك بود يخ نيز نيك باشد والا بد باشد وخواص وي وبرف نزديك است
بيكديگر اما يخ لطيف تر بود جمسفرم جماسليمان گويند وان ريحان سليمان
عليه السلم است وذرا گوفته شود جمد صيني ثلج صيني است وگفته شد جمست
سنگيست بنفشجي كه بسرخي مايل بود ومعدن آن سه روزه مدينه رسول صلي الله عليه وسلم
بود اگر در ظرفي از وي شراب بياشامند مستي نكند اگرچه ظرفي بزرگ بود واگر كسي با خود
نگه دارد از نقرس ايمن بود واگر در زير جامه خواب نهند از احتلام بد ايمن باشد باذن
الله تعالي جميز نوعي از انجيرست بيونان شيقوموري گويند وايعاسوقاسين نيز
گويند ومعني آن تين احمق است وورق آن بورق توث ماند وبغايت بي طعم بود و
درخت وي بسيار شير بود ودر وي قوت جاذبه بود از عمق بدن شير وي نافع بود جهت

او راهها كه دشوار تحليل يابد وطبيخ وي نزف دم را نافع بود وعصاره ورق وي بر ورمهاي
صلب با آرد جو ضماد كردن ودماميل را نضج دهد وبآتش بر سپرز ضماد كردن نافع بود و
از جهت گزيدگي جانوران خوردن وطلا كردن نافع بود ومعده را بد بود وشكم را براند و
غذا اندك دهد واول آن بود كه بعد از ان سكنجبين خورند يا گلنگبين جمجم بيخي است كه
بشقاقل مصري ماند برنگ وگويند از زميني زر خيزد وگويند آنرا بسوزن زرين از زمين
بر كشند ودر ميان اهل چين عزيز باشد وگويند از تركستان خيزد ومعروف بود بتخم خطاي
نافع بود جهت ربو وضيق النفس مجربست وخناق را سود مند بود ومقدار مستعمل از
وي نيم درم بود جنطيانا دو نوع است يك نوع رومي ويك نوع جرمقاني وآن بيخي
سرخ رنگ است باندازه انگشت سطبر تر وبزرگتر وگويند وي را بنام پادشاهي خوانند
كه وي را شاه جنطي نام بود وگويند جنطين الملك وبهترين وي رومي است كه بغايت سرخ
بود وخوشبو وطبيعت وي گرم است در سيوم وخشك است در دوم سده سپرز وجگر بگشايد
وبول وحيض براند وچون با شراب بياشامند ترياق گزندگي عقرب بود وهمه گزندگان
چون نيم مثقال بياشامند وچون بعسل بسرشند وبآب نيم گرم وبر موضع گزيدگي ضماد كنند
نافع بود واگر فرزجه زن بخود بر گيرد بچه بيندازد وترياق گزندگي مار وعقرب وزهرهاي
كشنده ودرد جگر ومعده وذات الجنب نافع بود ودر داروهاي چشم بعوض افيون
مستعمل بود وبهق را زايل كند واسحق گويد مضرست بسينه ومصلح وي اسقولوقندريون
بود وبدل وي رازي گويد يك وزن ونيم اسارون ونيم وزن آن پوست بيخ كبر و
گويند بول آن زراوند مدحرج است جندبيدستر قشطوريون وخرميان هم خوانند
بپارسي قندس قبري گويند وقندز خيري نيز خوانند وخايه سگ آبي هم خوانند وآن خصيه
حيواني بحري است كه هم در آب زندگاني تواند كرد وهم در خشك وآن حيوانرا قندز خوانند
وبهترين آن بود كه هر دو خصيه بهم چسپيده بود وپوست آن رقيق بود وآنچه سطبر

بود و مردو بهم بچسپیده بود مغشوش بود و غش وی بجاو شیر و صمغ کنند و اندکی جند بید ستر و
بکون بسرشند و در میان پوست خایه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت جند بید ستر
گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوام و وی لطیف تر از همه مسخنات بود و نافع
بود جهت عصب سرد و رعشه و خدر و فالج و نسیان و صداع که از سردی بود بخور
کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی یکدرم زیاده نشاید داد و صاحب جامع گوید دو مثقال
جند بید ستر و قدری فوتنج بیاشامند و مشیمه بیرون آرد و حیض براند و چون با سرکه
بیاشامند مغص و فواق را نافع بود چون بکوبند و سحق کنند بغایت نرم و در چشم
کشند جلای چشم بدهد و چون زن بپاره پشم بخود برگیرد بادهای سرد که در رحم بود بشکند
برگزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود با سرکه آشامیدن دفع سموم ادویه کشنده کند
و سده که در اعضای باطن بود بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود نافع بود و
چون در روغنی که موافق بود حل کنند جهت خدر و اسپنرخای اعضا و فالج و نقرس
سرد بغایت سودمند بود و چون مقدار عدسی بروغن نار دین بگدازند و بر سر
طلا کنند مصروع را نافع بود و اگر بیاشامند تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه
نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن نافع
بود و خفقان را که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب بچکانند عسر البول که از خلط
بلغمی بود بگشاید و کندی در کتاب سمیات آورده است که جند بید ستر که لون وی
بسیاهی گراید یکدرم کشنده بود بعد از یک روز و این جز از همین گوید و صاحب منهاج
گوید اغبر وی کشنده بود در روز و مداوات ان قی کنند و بشث و فوتنج و سپستان
و عسل بعد از ان حماض اترج بدهند که پادزهر وی است بارتهای فواکه که ترش
بود با سرکه یا شیر خر و بدل آن بوزن آن مج و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل ان

مسک است **جنا** نباتیست که وی را جنا احمر خوانند و ان تخم عطلبات و در قیروان
شماری خوانند و ثغیفان نیز خوانند و بعضی صغب نیز خوانند و آن چوب بید ماند
و آنرا خراطان استعمال کنند **چنار** صنار گویند و آن دلب است **جنطان**
قثاء الحیة است و ان حنظل کوچک باشد و جنطبان نیز گویند و گفته شود در حا **جناح**
بپارسی بال مرغ گویند و بهترین آن بال مرغ فربه جوان بود **جنجره** عصی الراعی است
و گفته شود **جنتوریه** قنطوریون بود و گفته شود **جنجل** در دمشق بسیار باشد
طبیعت وی سرد و ترست در اول طبیعت با نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود
و چون اندک نیک از وی حاصل شود و بدل آن سبیون است **جنبد الرمان**
گل انار بستانی است و بشیرازی گلک انار خوانند و منفعت وی نزدیک است بجلنار
جناح الملس خوشف است و گفته شود **جناح مطلق** راسن است و گفته شود
جناح النسر باقلا است و گفته شد **جنبید** صعترست و گفته شود **جوز اسغرم**
تخم مورد بریست و آن نه بر شکل حب الاس بود **جوز** خسف خوانند بپارسی گردکان
گویند طبیعت ان گرم است در سیوم و خشک است در اول درجه دوام و گویند
گرم و ترست در دوام و بهترین وی آنست که پوست وی تنک بود و پوست وی
و ورق وی قابض بود و پوست اندرونی که بر مغز چسبیده بود در وی قبض بود
و شکم به بندد و پوست سوخته وی مجفف بود بغیر لذع چون بخایند و بر ورم سودای
که ریش شده باشد ضماد کردن نافع بود و ضمع وی بر ریشهای گرم نافع بود و چون
بریان باشند و مغز وی مغص را ساکن کند و شکم به بندد و چون با مری بخورند
شکم براند و اگر بسیار خورند گرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب
بخورند پیش از ادویه قتاله پادزهر آن بود و اگر بعد از ان بخورند همین منفعت
چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه و بر گزیدگی آدمی نهند

و جو صح

نافع بود و چون با پوست بزیت و شراب بسوزانند و بر سر کودکان بمالند موی سیاه
کند و برویاند و برداء الثعلب نیز نافع بود و پوست اندرونی وی بسوزانند و سحق کنند
و بشراب بسرشند و زن بخود بگیرد منع خون حیض بکند و پوست درخت جوز و ورق
آن دو مثقال بپاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست جوز سبز
بکوبند و چند پاره خبث الحدید شکسته در میان آن نهند و یک هفته رها کنند و
هر روز تحریک دهند و بعد از یک هفته خضاب کنند موی سفید را سیاه کند و این
صنعتی عجیبت و چون قوبا را بدان بمالند منفعتی عظیم بدهد و خوردن جوز بسیار
مضر بود بحج و رو مغص آورد و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را
زیان کند و مصلح وی سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و کردکان کهن بد بود
نباید خوردن که غثیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عنصل خورده
باشد بر بوب فواکه ترش مثل آب غوره و ریباس و حماض و غیره کنند و بدل وی
بوزن وی حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی بود **جوز هندی** نارجیل است و گفته شود
جوز جندم گوز گندم گویند و خرو الحمام خوانند و شیرازی گل گندم گوید رازی
گوید گرم و تر است و منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزاند و قطع ترف دم
بکند و قوبا زایل کند و منع آرزوی گل خوردن بکند **جوز بوا** جوز الطیب گویند
و بهترین وی سرخ فربه بود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی قبضی
بود و گویند گرم و خشک در دوم غمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوت
معده و جگر بدهد و شکم به بندد و عسر البول را نافع بود و منع قی بکند و درد سپرز
کهن شده را نافع بود و استسقای لحم را سودمند بود و تا مقدار دو درم مستعمل
بود و بدل وی یک وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی
بسباسه بود مضر بود بشش و مصلح وی عسل است **جوز الاهل** ثمرة العرعر است و گفته شود

ومداوای آن صح

جوز عبد حبیت مدور مانند آلو و دانه وی مانند دانه قراصیا باشد و رنگ او سرخ
بود و در وی اندک حلاوتی باشد **جوز القی** مانند خربق سفید بود در قوت و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوام قی بلغم و رطوبت آورد و در فالج و لقوه و مانند آن
نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود **جوز ماثل** جوز ماثم نیز گویند و جوز ماثا و جوز
مهابل و جوز مقاتل و جوز زنت هم گویند و بهندی دتوره گویند و داتوره هم گویند و
بشیرازی گوز کتا خوانند و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خار ناک
بود مانند سوهان خشن بود و لون پوست وی زرد رنگ بود که بسیاهی زند و سفید نیز
بود و دانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر بود و زرد رنگ بود و
اندرون وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سر وی مانند سر بادنجان لفاح بود و
طبیعت وی سرد است در چهارم و خشک بود و گویند تر بود و سودمند باشد جهت حرارت
مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و دانگی از وی و
صاحب منهاج گوید زیان بود بدل و یک درم از وی کشنده بود در روز و مقی و
منوم و مسبت و مخدر بود و مداوات وی قی کنند بآبی که نطرون در وی جوشیده
باشد با روغن بعد از آن شیر تازه بدهند یا سرکه در وی صعتر و انجدان و فودنج
کوهی در وی جوشیده باشد با روغن بعد از آن شیر تازه بدهند و گویند البته
یک مثقال از آن کشنده باشد و نیم دانگ در میان شراب بکسی دهند مستی زیاده آورد
جوز الکوثل جوز القی است و گفته شود **جوز المرج** حب کاکنج کوهی است و گفته شود
جوز السرو بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض و گویند
گرم است و بر فتق ضماد کردن نافع بود قطع خون بکند و قوت اعصاب بدهد و جوز
بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیاده بخورد و شراب عسر النفس
سرفه کهن و بلغم و سپاس را نافع بود و مقدار نیم درم مستعمل بود اگر بجوشانند و در آب

ان

نشنیذ زنی که رحم وی بیرون می آید یا منفعد نافع بود وصاحب تقویم کوید مضر بود وبدل مصلح
وی عسل است وصاحب منهاج کوید بدل وی نیم وزن پوست انار ونیم وزن آن کوزه سرخ
بود وکویند بدل ان نیم وزن ان کز مازک بود ونیم وزن ان پوست انار بود **جیبوس**
فیستق مصری است وان در آب ایستاده رود وآن بمقدار دندان بود **جلبند رواز** زعفا کویند وان
نرخش است وکفته شود والله اعلم

باب الحا

حاشا خلال مامون کویند ونومس
نیز کویند وصعتر الحمار نیز کویند ودرغس کوید بود نه کوهی است وکویند ورق خردل بیابانی است
وکویند برک سپندان دشتی است لکن محقق است نوعی از پودنه کوهی است کلهای کوچک بسیار
دارد مانند خزاما که بسرخی مایل بود وقضبه باریک دارد مانند قضبه اذخر وبرکها دارد مانند
جعده کبیر وبیشتر در کوه بود ودر دامن کوه نیز باشد ومطلق بوی پودنه کند وطبیعت ان
کرم وخشک است در سیوم وکویند در دوم ومحلل ومقطع وسخن بود وحیض وبول براند و
بچه بیندازد وسده بکشاید وبر عرق النسا باشراب وسویق ضماد کنند نافع بود وسینه وشش را
پاک کند ومنع نفث دم بکند واکر با نمک وسرکه بیاشامند مسهل بود واکر با سرکه بر ورم
بلغم ضماد کنند تحلیل دهد ومحلل خون بسته بود وثمش وثالیل واکر در طعام کنند وبخورند
ضعف چشم را سود دهد وقوت باصره نکه دارد ومعده وجکر را پاک کرداند وچون سحق
کنند وباب عسل بسرشند ومقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود وقوت کرده بدهد
جماع برانکیزاند درد دهن وحلق را سود دارد ومقدار دو درم مستعمل بود واسحق
کوید مضرت بشش ومصلح وی [illegible] است وبدل آن یک وزن ونیم صعتر جبلی وکویند یک
وزن ونیم افتیمون **حافر المهر** سورنجان است وکفته شود **حاج** خاریست که ترنجبین
ازو حاصل میشود ونبات کشوث بر وی بپیچید وشود وشیرازی خاوار وخوانند عصاره
وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد وتاریکی زایل کند وکل وی بجهت بواسیر بغایت سود مند بود
حالوما سنجارست وابو خلسا کویند وکفته شود **حالوما** حافظ النحل است که اسم فنقد است

وی نعنع صح

جارود نسخه

شنجارست

که جند بیدستر خصیه اوست وکفته شد **حافظ النحل وحافظ الاطفال** مردو اسم فرفیون است
وکفته شود **حالق الشعر** فاشرا است وکفته شود **حافر حمار الوحش** سم خرکور بود
وچون بسوزانند وبیاشامند صرع را نافع بود وچون با زیت بیامیزند وبر خنازیر
طلا کنند تحلیل دهد وداء الثعلب را نافع بود **حافر البرذون** سم استر چون بسوزانند
صرع را نافع بود وچون با زیت بیامیزند وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **حافر الحمار**
چون از سم راست او نکین سازند ومصروع با خود دارد صرع از و زایل شود وچون
با زیت بیامیزند وبر خنازیر وداء الثعلب طلا کنند تحلیل دهد ودیسقوریدوس
کوید سمهای خر را چون بسوزند وبیاشامند روزهای بسیار متواتر مر روز بوزن
فلنجاری مصروع را نافع بود وچون با زیت بر خنازیر مالند بکدازند وچون بر
شقاقی که از سرما بود ضماد کنند نافع بود **حب النیل** قرطم هندیست طبیعت
او کرم وخشک بود در دوم وکویند در اول وکویند در سیوم وکویند سرد است سودمند
بود جهت بهق سفید ومسهل خلطهای غلیظ بود وسودا وبلغم وکرم ها وحب القرع
وشربتی از دو دانک ونیم تا نیم درم بود با ادویه های دیکر وکرب وغثیان آورد واولی
ان بود که بروغن بادام چرب کنند وهلیله با وی بیامیزند وعرق النسا ونقرس را
نافع بود وبدل آن در دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل بود ودانک وزن آن حجر ارمنی
وابن مولف کوید نبات وی مانند لبلاب بود وبر درخت پیچیده شود وکل وی مانند کل
لبلاب بود بزرکتر وآنرا الیل خوانند اکر بسرکه خطی بر برک وی نویسند در حال سرخ شود
حب المساکین وکفته شود **حب جنکلا** حب السمنه است وکفته شود **حب السمنیه**
حبیست سیاه رنک از ترخو کوچکتر اما مدور بود وخراسانیان آنرا نقل خواجه
خوانند وپوست وی بغایت سیاه بود ومغز وی بغایت سفید وطبیعت وی کرم وتر
بود در اول کویند وکویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد ومنی زیاده کند و

لیلابیست صح

باد برانگیز اند و مقدار ده درم اگر بکوبند و باب بمالند و صافی کنند و قدری آورد . و قند و
روغن بادام شیرین یا کنجد بپزند و بیاشامند بدن فربه کند چون سبب لاغری از بردی
بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن
مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل وی حب محلبست
حب اللوز لسان العصافیر است و گفته شود حباحب حیوانیست مانند مگس در
شب پیدا شود و روشنایی دهد حب سجستانی حب قاقله است و گفته شود حب العروس
کبابه است و گفته شود حب الزلم گویند بزر الخشف است و در شیراز حب الخشف
مشهورست بحب الزلم و استعمال کنند و پارسی تخم کنگر گویند و آن تخمیست بلون
میل و مثلث شکل بود و مجنان با پوست نتوان خاییدن و منبت وی شهره زور بود
و فلفل السودان نیز خوانند و ابن ماسویه گوید گرم است در سیوم و ترست در اول
و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است و در وی رطوبتی عرضی فضلی بود و منی زیاده کند
و تحریک شهوت جماع کند شریف گوید چون بخایند و بر کلف نهند که بر روی بود ببرد و
بدل وی شقاقل است حب الخروع پارسی تخم بید انجیر گویند و بشیرازی کنتو گویند
و گفته شود حب البلسان تخم بلسان است و آن بغیر از مصر در هیچ جای دیگر حاصل نمیشود
و صاحب منهاج سهو کرده است که گفته که آن حب فاریقون است و صفت آن
گفته شود و طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم سودمند بلغم و سودا
بود و ورم گرم که در شش بود و سرفه و عرق النسا و صرع و خدر و عسر البول و گزیدگی
جانوران چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زن در آب آن نشیند ورم رحم بگشاید و
مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضرست بمثانه و مصلح آن کثیرا است و بدل آن
نیم وزن آن پوست سلیخه و ده یک آن پیاسه و گویند یک وزن و نیم آن سلیخه بود
حب جلوه انیسون است و گفته شود حب الخشف پارسی تخم کنگر گویند و گفته شود

کنگر

مصر صح

[illegible]

و آن را حب منبان خوانند و خود مالق است و گفته شود حب الکاکنج جوز المرج گویند
و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود بری و بستانی نوع بری را عروس در پرده
گویند و نوع بستانی بشیرازی کجومن خوانند و بهترین آن صاحب منهاج گوید بستانی
بود و گویند بهترین وی کوهی بود و طبیعت آن سردست باعتدال منفعت را نافع بود و بول را
براند و ریش مثانه و گرده را سودمند بود و مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند سبب
شدت ادرار بود و مصلح وی گل فارسی بود و جالینوس گوید بدل آن عنب الثعلب است
حب السودا شونیز است و گفته شود حب السفرجل بهترین آن بود که از به ترش گیرند طبیعت
آن سرد و تر بود در دوم ملین بود و قبض نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه شش
و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار دو درم
مغز وی مستعمل بود و چون بکوبند با قند و روغن بادام بخورند فربه گرداند اگر از حرارت بود
نافع بود اسحق گوید مضرست بگرده و مصلح وی قند بود و بدل وی بزرقطونا بود حب النرشا
بزر الحماض است و گفته شود حب الغقد بزر بنجنکشت است و گفته شود حب القطن
حیسقوج خوانند و پارسی پنبه دانه گویند بهترین وی بزرگ بود مغزدار و طبیعت وی
گرم و ترست و گویند سردست سودمند بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و طبع
را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی خمیره
بنفشه بود و بدل آن حب الخشف است حب عرعر ثمرة العرعر است و گفته شود
حب المنشم حبیست بمقدار فلفلی و لون آن میانه زرد و سرخی بود و بغایت املس بود
و خشبوی و زود بشکند و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل حجاز و یمن در بوی
خوش مستعمل کنند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و معده سرد را بغایت نافع بود
و قوت باه بدهد و هضم را قوت زیادتی بخشد و نشف رطوبات بکند حب الغلغل بزر رمان
البری است و منافع بیخ وی است و مقدار از وی یک بود بلوبیا و در طبع تلخ بود و خشبوی

بود و لون آن سفید بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند خشک وی قوت بدن دهد
و فربهی آورد و چون کنجد عسل اضافت کنند باه را زیاده کنند و بریان کرده نیکوتر
بود اما مصدع بود و اگر بسیار خورند مبیضه آورد و معده را بگزد و اولی آن بود که با
قند و عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید بود و چهار دانگ وزن آن
مغز تخم خیار زه بود و نیم وزن آن اهل و گویند بدل آن بوزن آن مغاث و بوزن آن
حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندق کوچک بود و پوست وی بغایت تنک بود
و سیاه رنگ و مغز وی بغایت صلب بود بد و نیمه بود و بزرد مایل بود و اندک عطریت
در وی بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم چون دو مثقال با مینفخج بیاشامند سودمند
بود جهت دشوار زادن و چکیدن بول را نافع بود و از خواص وی آنست که چون
نقیع وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد و سودمند بود جهت سپرز که از رطوبت بود
چون با راسن بیاشامند درد سر که از ریاح غلیظ بود نافع بود و اکرد و معلقه سحق
کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و بدل آن حب محلب بود یا مغز بادام
تلخ **حب صنوبر کبار** جلغوزه است و درخت وی کوچکتر از درخت صنوبر صغار
بود و از سیستان خیزد و در دیار روم هم خیزد و درخت وی را سوس خوانند و
طبیعت وی گرم بود در اول و گویند در دوم بود و گویند معتدل است و در وی
اندک حرارتی هست نافع بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النساء
و استرخا و شش را پاک کند از هر خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و سنگ
مثانه بریزاند و سودمند بود جهت گزیدگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا کلنکبین و
شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بناشتا سه درم بیاشامند از
فالج خلاص یابند و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت را زیاده کرد اند و
مثانه را از سنگ و رمل پاک کرد اند و گویند طبیعت وی گرمست در دوم و تر ست

محلب

در اول و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشکست در اول و بدل آن حب محلب مقشر
بود و بوزن آن و نیم وزن آن بادام مقشر بود و ابن ماسویه گوید بدل وی مغز تخم خربزه بود و
گویند جوز هندی و گویند قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود و مصلح وی قند بود **حب صنوبر صغار**
بپارسی تخم نکاج خوانند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف جوز نکاج بود و طعم مانند جلغوزه
بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهت استرخا و ضعیف بدن
و فربهی آورد و خوردن آن رطوبات فاسد که در تنش بود خشک گرداند و قوت معده بدهد
چون با افسنتین ضماد کنند بر معده و چهار درم از وی منی زیاده کند خاصه که با قند و کنجد بود
بود و مثانه گرده را قوت دهد اما مضر بود بسر و در وی گزیدگی معده بود و بسیار خوردن
مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و گزیدن معده را چون آب گرم خا باشند و با عسل
بخورند و محرور مزاج را با قند و بدل وی گویند حب محلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام مقشر
و گویند بدل وی حب صنوبر کبار بود **حب الراسن** صاحب جامع گوید مومرج است و سهو
کرده و صاحب منهاج ماهیت آن را راست گفته است که آن تخم ایست زرد رنگ و طعم
وی تلخ بود و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس خیزد و از کردستان و همدان
و آن را اوانج دبر خوانند و راسن دو نوع است جبلی و بستانی این نوع جبلی است و از آن
بستانی در باب را در صفت راسن گفته شد و این نوع جبلی بود و موی را قوت دهد و از آفات
نگه دارد چون بکوبند خورد و سر را بدان بشویند و اگر طلا کنند هم شاید **حب قلت**
ماش هندی است و گفته شود **حب العصفر** قرطم است و گفته شد **حب الآس** بپارسی تخم
مورد گویند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض بود و گویند
گرم است و شکم را ببندد و منع نفث دم بکند و معده را قوت دهد و بول براند و سر فرا نیکو بود
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ریشهای اندرونی را نافع بود و گزیدگی رتیلا و عقرب چون
با شراب بیامیزند و ریش مثانه را سودمند بود خواه تر و خواه خشک و چون بپزند با شراب و ضماد

کنند بر ریشهای کهن زایل کند وچون نرم بود وبکوبند وباشیر ضماد کنند بر چشمها که ورم داشته بود تحلیل کند وغرب وبواسیر را سود مند بود وورم مقعد وچون سحق کنند وبر کلف روی طلا کنند ببرد واسحق گوید مضرست بمثانه ومصلح وی صمغ عربی بود وبدل وی عصبه ورق آس با نیم وزن آن صعتر **حب الرمان** بهترین وی ترش فربه بود وطبیعت وی سرد وخشک بود قابض بود وترش وی چون خشک بود شکم ببندد ومنع مواد صفراوی بکند وغثیان ساکن کند وقی باز دارد وفم معده گرم قوت دهد خاصه عصارهٔ وی که ترش بود وچون بپزند وبا عسل بیامیزند نافع بود جهت ریشهای پلید وگوشت زیاده ودر گوش واندرون بینی که ریش شده باشد وبدل او سماق بود **حب ابهر باریس** انزارست وگفته شد **حب البان** دانه ایست بشکل فستق اما کوچکتر وپوست وی تنک بود وسهل شکن وآن را فستق الهانه خوانند ودر طعم وی تلخی بود با قبض وبهترین وی بزرگ خوش بوی بود وطبیعت وی گرم بود در سیوم وگویند در اول نرست سودا وبلغم را سود مند بود ومقدار مستعمل از وی دو درم بود جلا بدهد وثالیل وکلف ودانها که بر روی بود وجرب وحکه را بغایت نافع بود وسدهٔ جگر بگشاید وصلابت آن نرم کند بار دکرسینه واسحق گوید مضرست بجگر ومصلح وی سا زیانه است ودیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قشور سلیخه بود وگویند بدل آن بوزن آن فوه ونیم وزن آن قشور سلیخه وده یک آن بسباسه **حب الملوک** ماهودانه گویند وگفته شود **حب الرشاد** حرفست وگفته شود **حب المحلب** بپارسی پیوندم خوانند وبهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم وخشک بود گویند معتدل بود وگویند سرد است وقول اصح آنست که در وی حرارت بود وجلاسی وبصری گوید گرم است در دوم وخشکست در اول ومحلل بود وبول براند وبر کلف طلا کردن نافع بود وکرم بکشد وحب القرع بیرون آورد وسدهٔ جگر وسپرز وجگر بگشاید ونقرس را سود دهد وسنگ گرده ومثانه را بریزاند وحیض براند ودرد پشت را سود

دهد وقولنج را بگشاید ودردهای اندرونی ساکن گرداند رطوبتی که در سینه وششش بود پاک گرداند وبدل ان مغز بادام تلخ بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریواس خوانند وبغایت سرخ بود وبهترین وی تازه است وطبیعت وی سرد وخشک وقابض بود سود مند بود جهت اسهال صفراوی وجرب وحکه وبدل ان تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی تخم کدو گویند وبهترین آن بود که آب شیرین خورده بود وطبیعت آن سرد وتر بود در دوم سود مند بود جهت تبهای صفراوی ومقدار سه درم مستعمل بود سرفهٔ گرم وخشک را نافع بود وچون با قند بخورند تشنگی بنشاند وعسر البول که از حرارت بود ساکن گرداند واسحق گوید مضرست بمثانه ومصلح وی تخم کرفس است وجالینوس گوید بدل آن در کسر حدت ادویه کثیرا بود **حبة الخضرا** آن ثمرهٔ بطم است بپارسی بان گویند وآن دو نوع بود یک نوع را شاه بن گویند وآن خورد بود ونازک وبا پوست توان خوردو نوعی دیگر را بن گویند وبهترین وی تازهٔ بزرگ بود که پوست وی سبز بود وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم وگویند در چهارم وگرمی وی بیشتر از خشکی وی بود وخوردن آن معده را بد بود ودیر هضم شود وغذا اندک دهد ومحرور مزاج را زیان دارد وسخن کرده وسینه بود وبول براند وشهوت جماع برانگیزاند وخوردن وی با شراب یا سرکه لزیدگی رتیلا را نافع بود ودرد سپرز که از سردی بود وبلغمی مزاج را سود دهد وسعال را نافع بود وفالج ولقوه را خوردن واز روغن وی مرهم ساختن ومالیدن وبر ذات الجنب ضماد کردن سود دهد وچون بسوزانند چوب وی وطلا کنند بر داء الثعلب موی براند خاصه موی سر وورق وی چون خشک کنند وبکوبند وبه بپزند وطلا سازند بر سر موی را دراز سازد وبرویاند وصمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود ودر باب صاد گفته شود وخوردن بن مصدع بود ودهن را بجوشاند وشهوت طعام ببرد ومصلح وی سکنجبین بود ورب فواکه ترش وصاحب منهاج گوید بدل وی کثیرا بود ودر کتاب ابدال آورده است که بدل وی

مغز جوز ست وگویند بوزن آن مغز پسته وبوزن آن مغز بادام **حب البطیخ**
بزر البطیخ است وگفته شود **حب الکمثری** بهترین وی بزرگ بود که بزردی زند
واسحق گوید گرم وخشک است وسودمند بود جهت درد شش ومقدار چهار درم
مستعمل بود وگویند مضر بود بگرده ومصلح وی عناب بود وبزر قطونا **حب الزبیب**
طبیعت وی سرد بود در اول وخشک بود در دوم وشکم را به بندد ومقدار پنج درم مستعمل
بود ومضر بود بگرده ومصلح وی کثیرا بود **حبق الخنا وحب الغشا** مرد واسم مرزنجوش است
وگفته شد **حبق الراعی** برنجاسف است وگفته شد **حبق البقر** بانوج است
وگفته شد **حبق قرنفل** انرنجمشک است وگفته شد **حبق ترنجانی** بادرنجبویه است
وگفته شد **حبق الما** فوتنج نهری است وگفته شود **حبق نبطی** حماحم است و
گفته شود وآن نوعی از فوتنج بستانی بود **حبق صعتری وحبق کرمانی** مرد واسم شاسفرم است
وگفته شود **حبق خراسانی** بقلهٔ خراسانی است وگفته شد **حبق الشیوخ**
وریحان الشیوخ نیز گویند وآن مرو است وانواع آن هم گفته شود **حبق ریحانی**
نوعی از پودنه است **حثر سا** بلغت سریانی نعناع بود وگفته شود **حجر التیس**
بادزهر ست وتریاق فاروق طبیعی خوانند وآن مانند بلوط بود دراز وگرد هم نیز می باشد
وبزر بر یکدیگر طبقات دارند ودر میان وی گویا مغزیست وآن چوب نخلصه یا دانه
وی باشد ولون حجر التیس اغبر بود وسیاهی که بسرخی زند وآنچه بهترین وی باشد آنست
که چون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود وآنچه بد بود چون بسایند سبز رنگ گردد و
از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی وصاحب جامع گوید که در دل ایل می باشد وگرد و سهو است
ومولف گوید که غذای آن ایل بغیر از مار ومخلصه نمی باشد بسبب آن این سنگ در شکم
وی به بندد وبدین سبب تریاق فاروق طبیعی خوانند وگویند در زهرهٔ وی می باشد
واین نیز خلاف است وآنچه محقق است در شیردان وی می باشد وآن ایل در کوهستان

شبانکاره می باشد واز آنجا باطراف می برند وبغایت عزیز می باشد وگفته اند که چون
بسایند سرخ رنگ وزرد رنگ وسبز رنگ نیز می باشد واین رنگها بسودن معلوم شود
ولون آن چون بسیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود ودر شام مانند این سنگ می سازند از گل
چنانچه دانایان مشکل توانند فرق کرد وامتحان وی آنست که سوزن را باتش سرخ گردانند
ودر وی نهند اگر مصنوع بود دودی سیاه از وی برآید واگر حجر التیس بود دودی زرد از
وی حاصل شود وچون وی را با آب رازیانه بسایند وبر گزیدگی مار طلا کنند در حال
درد بنشانند وسودمند بود جهت گزیدگی جمله هوام ودفع زهرها دوازده جو بود وجهت
ضعف دل وقوت اعضا شربتی دانگی بود وهر کس که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه
آفتها وسمها وسودمند بود محروری مزاج را نیز بسبب آنکه بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت و
وی بغایت گرم بود **حجر الحیه** دو نوع بود یک نوع حجر بود ویک نوع از مار افعی
گیرند وآنرا بادزهر وباد مهره نیز گویند آنچه از مار گیرند مانند شبپدی است که در قفای مار
افعی بود ودر همه افعی نبود چون از گوشت جدا کنند نرم بود چون اثر هوا بوی رسد به بندد و
وچون مهره شود مانند حجر النمر بود ومولف گوید امتحان وی چنان کنند که چون بر جامهٔ صوف
سیاه ویا کبود بمالند سفید گردد وهر چند که بمالند سیاه نشود وسفیدی بماند وآن نوع
که حجر بود زبرجدی وسیاه رنگ وخاکستری رنگ بود وبشکل نگین مربع بزرگ بود واز
یک مثقال زیاده تر بود وآن بود که زیاده تر از دو مثقال بود ومولف گوید امتحان وی
آنست که چون در میان آب لیمو اندازند در میان صحن چینی بحرکت در آید وروانه گردد و
هر نوع گزندگی را نافع بود خوردن وبا خود داشتن وبر موضع زخم نهادن وهر دو نوع
بر زخم بچسبند **حجر هندی** نوعی از شادنج است وآن را شادنهٔ هندی گویند
خون که از مقعد آید قطع کند وبواسیر را سود دهد چون بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع
بود **حجر البلور** سنگ بلور چون بر کسی به بندند که در خواب نترسد سودمند بود

حجر
ومار مهره

صح
وان صندل مدبر خوانند وان دو نوع بود نر و ماده و صفت ان در جایها گفته شد
حجر الرخا بپارسی

حجر حدیدی جماهان است که سنگ آسیا خوانند خشک بود چون گرم کنند و سرکه بر وی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و ورمهای گرم تحلیل دهد حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند بمقدار باقلی بود و کوچکتر هم بود و بلون آبگینه شفاف بود نزدیک به بلور و اگر با آب بشویند و آن آب کسی بخورد که تشنه بود نافع بود و غم واندوه ببرد حجر المثانه سنگ ایست که در مثانهٔ آدمی بود و گویند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر انیست و گویند سنگ گرده بریزاند و چون سحق بکنند و کحل سازند سفیدی چشم زایل کنند حجر البحر سنگی بود سیاه رنگ از نزدیک تل بحره خیزد و در مرهمها استعمال کنند حجر المسن سنگیست که کارد و شمشیر بدان تیز کنند حجر رصاصی سنگیست مانند رصاص و قوت آن مانند قوت اسفیداج رصاصست و حب الرصاص گویند حجر منتن سنگ مصری است و آن بمقدار گردکان بود و بزرگتر و الوان مختلف دارد حجر اناطیطس سنگی بود که چون بسایند مانند خونی بود برنگ حجر عراقی سنگی بود سیاه رنگ که در نهر قاموس باشد و طعم وی مانند طعم زعفران بود حجر یونس سنگی بود مانند بطرون و نقطه چند مانند زر بران بود حجر حریم سنگی بود نرم و سفید حجر النار و حجر الاصم و حجر الزناد نیز گویند و آن چند نوع بود سیاه و سفید و سرخ و طبیعت وی سرد بود بغایت خشک ارسطوطالیس گوید که اگر زنی دشخوار زاید در خرقه پیچیده بر ران آن زن بندند سهل برآید و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر باشند خشک کرداند و پاک کند و همچنین بر هر ریشی که دشوار نیک شود و هم دملی که باشد و بر هر عضو که بود و آنرا بپارسی سنگ آتش گویند حجر الحمام سنگی بود که در دیگ حمام حاصل میشود و چون از وی ضماد سازند بر سرطان در ابتدای آن زایل کند و بهترین معالجهٔ سرطان که در رحم پیدا شود اینست حجرة البقر در معرب خرزة البقر خوانند و آنرا جاوزهرج گویند بپارسی گاوزهره گویند و بشیرازی اندرزا گویند

٧

و در میان جگر گاو و زهرهٔ وی می باشد و در میان زهرهٔ گوسفند نیز بود و در میان جگر و در زهرهٔ بز می باشد حب حب چون سحق کنند و با آب بعضی از بقول طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و ریشها و چون سعوط کنند مقدار عدسی با آب نخ سلق نافع بود جهت نزول آب و چون سحق کنند و بشراب بسرشند و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آید اگر آن از سبب علت داء الثعلب و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند حجر اللبنی عالاعطیطش خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر بود و لون آن خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصارهٔ وی بگیرند و در خرقه از فلکی کنند و هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادنه بود چون در چشم کشند منع سیلان فضول بکند از چشم و ریش آن و ابتداء ورم گرم طلا کنند نافع بود حجر عسلی سنگ ایست که چون حل کنند رطوبت آن بغایت شیرین بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالت حجر مشقق سنگ ایست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزد و شکافته و تو بر تو بود و قوت او مانند شادنه بود و اندکی ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق و عسلی بقوت مانند یکدیگرند اما عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون بشیر زنان حل کنند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت مژه و سوزش چشم زایل و بهترین مداوات این زخمها آنست که گفته شد حجر قبطی سنگی بود مصری بغایت سست بود و زرد بود و در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان شویند و جامهای سفید و در موم روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برگیرد نافع بود جهت خون که دایم از و روانه بود و لون

وی سبز بود و نیزه رنک **حجر الیهود** سنک ایست مانند خایهٔ فاخته آنچه بزرک بود
وانچه کوچک بود مانند خایهٔ کنجشک بود و کوچکتر نیز باشد و خطوط بسیار سوی باشد
موازی یکدیکر و حجر الزیتون نیز خوانند بپارسی سنک جهود خوانند و کویند از ملک
شام خیزد و بعضی دراز بود و بعضی کرد و نافع بود جهت سنک کرده و مثانه نیم
مثقال با یکقوم حل کرده بیاشامند و اکر با برک تره تیزه حل کنند و لعوق
کنند همین عمل کنند و عسر البول را نافع بود و مضعف [illegible] بود و اشتها ببرد و الحق
کوید مضرت بسپرز و مصلح وی عسل است و هرمس حکیم کوید که حجر الیهود چون با
خون خفاش حل کنند و در چشم کنند موی مژه که ریخته بود بر وی باز و موی ابرو
همین سبیل **حجر الشیب** حجر الیشف خوانند و اهل مشرق ابوقلمون خوانند
و بیونانی اسطونوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی را طرمینون خوانند و آن
چند رنک بود و بهترین وی سبز بود و معده را نافع بود بغایت و جالینوس
کوید اکر قلادهٔ از وی بسازند و در کردن اندازند معده وی را نیک بود
و دیسقوریدوس کوید که بر ران بستن جهت دشوار زادن نافع بود و در
کردن از جهت تعویذ نافع بود **حجر الزجاج** طین قیموليا است و کفته شود
حجر الدم شادنج است و کفته شود **حجر ارمنی** دو نوع بود یکی سنکیست که
رنک آن بلاژوردی زند و نوع دیکر سرخ بود بغایت و چون دست در وی مالی
بیداری که چرب است و طبیعت وی کرم و خشک است در اول مسهل سودا بود و قوی تر
از لاجورد و معده را بد بود و چون مغسول بود قی و غثیان نیاورد و مفرح مقوی
قلب بود مغسول وی خاصیتی که در وی است که بدان را از خلط سودا پاک کند و روح
را از دود سودا وی و بدل آن بجهت تنقیهٔ سودا یک وزن و نیم حجر لاژورد بود
حجر البقر مهره ایست که از پلنک ماده حاصل میشود و در باب نون در صفت

بزرک کفته شود **حجر خطاطیف** دیقوریدوس کوید بچه نخستین پرستوک چون
بکیرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند دو پاره سنک یابند یکی یک رنک و دیکر
برنکهای کوناکون و در پوست ایل و یا در پوست کوساله بندند پس از انکه خاک
بوی رسد و بر بازوی مصروع یا کردن وی بندند بفرمان خدای تعالی زایل شود و
این تجربت **حجر النور** حجر روشنایی خوانند و ارشد نیز کویند و آن مرقشیثا
بود و کفته شود **حجر المغناطیس** بپارسی آهن ربا کویند و چون بسوزانند مانند شادنه
بود در عمل و بهترین وی سیاه بود که بسرخی زند پاک که هیچ خللی در وی نبود و جذب
آهن بقوت کند هرچند زیاده بربا بد نیکوتر بود جالینوس کوید کرم و خشک بود
بغایت اکر کسی را خبث در شکم کرفته بود چون با شراب بیاشامند جذب آن کند و
بیرون کیرند در دست و پای که از تشنج یابس بود که آنرا کزاز کویند ساکن کند اکر
برجاحتی که از تیغ زهردار و آب داده باشند نافع بود بغایت و صحت باز آورد و
مغناطیس چون بوی سیر بوی رسد در ربودن آهن سست شود و باز چون در خون
اندازند تیز شود در ربودن و این از خواص است **حجر احمر** سنکی بود بلون
بسد و کویند که بوزن دانکی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است **حجر مثقوب** کلس است
و کفته شود **حجر شجری** بسد است و کفته شد **حجر النسر** حجر العقاب است و حجر النبر
نیز خوانند و آن اکتمکت است و کفته شد **حجر الطور** حجر الدم است و کفته شد
حجر القمر بزاق القمر و زبد البحر خوانند و افروسالینن نیز کویند یعنی زبد القمر و بیونانی
سالیطس خوانند و افروسالین از بهران کویند که بشب در افزونی ماه یابند در
بلاد عرب و سنکی سفید سبک شفاف بود و چون بسایند و بمصروع دهند سودمند بود
و اکر از درختی بیاویزند که بر نهد بار آور کردد **حجر حبشی** دیقوریدوس
کوید سنک سبز باشد و صاحب جامع کوید بزردی زند و جالینوس کوید مانند

صح
آورد و مسهل کیموس غلیظ
بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم
بعد و کویند چون در دست

بود وچون بسایند مانند شیر ازوی بیرون آید وزبان را بغایت بکزد وشبکوری
ورم چشم ودرد دان وقرحه آن را زایل کند وناخنه ببرد ونار یکی ببرد وجلاء وی بدهد بسیار
آنرا سنگ یاسم خوانند **حجر الاسفنج** سنگی بود که در میان اسفنج بود وحصاة
الاسفنج کویند وذنفوریدوس کوید ورازی هم کوید که چون با شراب بیاشامند
سنگ مثانه بریزاند وجالینوس کوید سنگ کرده بریزاند وقوت آن ندارد که
ازان مثانه بریزاند **حجر اناغاطس** سنگ ایست که چون بسایند مانند خون بود
در سرخی وباشیر زنان در چشم چکانند ورم آن زایل کند وسیار آمدن آب زایل کند
حجر اعرابی سنگ ایست مانند عاج وچون سحق کنند وبر موضعی که خون آید در رو
کنند خون باز دارد وچون بسوزانند وسنون سازند دندان جلاء دهد آنرا بپارسی
لشکر سنگ کویند وبشیر ازی سنگ زخم **حجر الکرک** سنگ ایست بغایت سفید
ودر سواحل بحر هند نیز می باشد ومهره که ازوی حکاکان وخراطان سازند از عاج
سفید تر بود وخوب تر وطبیعت وی سرد وخشکست در اول درجهٔ دوم واهل هند
وسند ازوی نگین سازند وزنان نشان کردن بند کنند ومتفق اند که خاصیت این
سنگ آنست که دفع سحر ودفع چشم زخم می کند وبر دشمنان ظفر یابند واگر نگینی وی
سازند وبا خود دارند دروغ از قبل وی نکویند ومرکسی که وی را بپیند دوست
دارد وپادشاهان هند وسند ازوی ظرفها سازند وازان اکل وشرب کنند ومدعای
ایشان آنست که در صحبتی که این سنگ آلت بود جنگ وفتنه نبود وفرح وشادی
زیاده بود واهل سند وهند مهره ها ازان در موی خود کشند ومدعای ایشان آنست
که موی را دراز کند مهرهٔ وی مانند مروارید بزرگ براق بود وچون سحق کنند سفیدی
که در چشم بود خواه جدید وخواه قدیم زایل کند واگر سنون سازند بغایت دندانرا سفید
سازد وجلاء تمام بدهد **حجر اسیوس** اسیوس بود وکفته شد **حجر القیشور**

کس

حجر الشوست وقیشور کویند ودر قاف کفته شود **حجر الحوت** مانند سنگی بود ودر
سر ماهی یابند مقام دماغ وی وسفید وسخت بود وچون بیاشامند سنگ کرده بریزاند
حجر شفاف قیشور ست وکفته شود **حجر طاغیطوس** حجر غاغاطیس خوانند
واز وادی شام آورند وآن وادی را در قدیم غاغا خواندندی واین زمان وادی
جهنم کویند وچون بر آتش نهند بوی شُروی سوخته کند ولون آن سیاه بود وبوی قیر کند
وسبک بود وصفحها بر روی یکدیکر بود وقوت وی در غایت یبوست بود وبخور وی صرع
را صرع آورد واختناق رحم را نافع بود وکزندگان بکریزند وبالدویه که جهت نقرس بود
ضماد کردن نافع بود وحجر الحنهای عظیم را کوشت برویاند **حجر الحاج** حجر اعرابی است
وکفته شد **حجر السطریط** دان مرواست وکفته شود **حجر الکلب** شریف کوید
که نوعی از سپک هست که چون سنگ بوی اندازند بدهن بکیرد ونکه دارد ودر دشمنی عمل
عجیب میکنند چون خواهند که باهم انکس هفت عدد سنگ بر کیرند ویک بان سگ
می اندازند بعد ازان دو سنگ ازان بر کیرند ودر آب اندازند مجموع بکریزند واکر
در آب اندازند جماعتی که ان شراب بیاشامند جنگ وعربده وفتنه در میان ایشان
پیدا شود واین از خواص است ومجربست بغایت **حجر الروشنایی** حجر النور است
وکفته شد **حجر البراعم** بپارسی سنگ براعی خوانند وسر تیشه بدان سنگ آب دهند
چون بر سنگ زند قطعا آواز نکند ودر سنگ مانند کل نرم فرو رود واکر این سنگ
سحق کنند وسنون سازند دندانرا بغایت سفید کند **حجر حوتی** سنکیست که در مصر
بسیار باشد مانند حوف بود وزود از هم بشکافند وصفحها بر یکدیکر بود وبجای قیشور
مستعمل کنند در ستردن موی وچون دو درم ازوی حل کنند ویا شراب بیاشامند
قطع خون حیض بکند وچون با عسل خلط کنند وبر ورم پستان نهند وبر ریشهای
پلید ورم پستان ساکن کرداند وریشها را بصلاح آورد وبغایت خشک بود

جماعتی که آن آب بیاشامند

١٦٠

حجر الافروج وحجر افروی نیز گویند واز بلاد روم خیزد وسبک بود وبر روی آب بایستد ومجفف بود وتقبضی در وی باشد چون حل کنند وبپاشند گزیدگی عقرب ساکن گرداند **حجر الاشاکنه** سنگی بود که نقش گران افزار نیز کنند سودمند جهت ورم لهات را **جحل** قبج است وبپارسی کبک گویند ودر قاف گفته شود **حدق** با دنجان است وگفته شد **حدید** بپارسی آهن گویند وآن سه نوع است شابورقان ونرم آهن وفولاد وفولاد مصنوع بود ومعدنی بود وفولاد طبیعی معدنی شابورقان وشابورقان نیز گویند وآن پولاد نرست وپولاد مصنوع از نرم آهن کنند و زنجار آنرا زعفران الحدید گویند وقابض بود واکال ومنفعت آن در باب زا گفته شود وخبث الحدید ضعیف تر از زنجار آن بود وصفت خبث الحدید در خا گفته شد وتوبال آن گفته شد وآهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا در شراب شکم به بندد وریش روده وورم سپرز ومبضه واسترخای معده وسلس البول ودرد معده را نافع بود وباه را قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن گرم کرده در آن می اندازند وآن را دوص خوانند وماء الحدید خوانند وگزیدگی سگ دیوانه بغایت نافع بود وقتی که بنداند وبراده آهن چون در شرابی که مسموم بود اندازند زهرها را مجموع بجذب کند وآن شراب چون بخورند زیان ندهد وبراده آهن چون بخورند درد شکم سخت وخشکی دهن ودرد سر آورد ومداوات او با شیر تازه با بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد از آن مسکه وروغن بپاشند وروغن بنفشه وروغن گل وسرکه بر سر مالند وقدر یکدرم مغناطیس بخورند وامراق دسمه وروغن گاو ودر خواص آورده اند که چون براده آهن برکسی بندند که در خواب دندان گوچد دیگر نگوچد **حدج** حنظل تمام نارسیده است که هنوز زرد نشده باشد **حدأة** زغبت که بشیرازی گور گور گویند گوشت وی نشاید خورد که عفونت در بدن

صح آن در

پیدا کند

خون

پیدا کند وخون وی چون با اندک مسک وگلاب خلط کنند وبناشتا بپاشند سودمند بود ربو وضیق النفس را وچون پر وی بسوزند بل سبز وخاکستر آن با آب بپاشند نقرس را سودمند بود واگر زهره وی خشک کنند در سایه وچون خواهند که استعمال کنند با آب حل کنند وکسی را که حیوان موذی گزیده باشد مانند عقرب وافعی ودیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چپ کشند واگر از طرف چپ بود در چشم راست کشند وبغایت نافع بود واز مردن خلاص یابد **حرمل** ابن تلمیذ گوید سرخ وسفید نوع سفید را حرمل عربی خوانند بیونانی مولی خوانند وصندل درانج خوانند بپارسی وورق آن مانند ورق بید بود وگل وگل وی مانند یاسمین مطلق بود وسفید بود وخوشبوی وبسریانی بسبانیانه گویند ونوع سرخ را حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند گویند وبشیرازی نیوند ومزار اسفند نیز گویند وآن نوعی از سداب کوهی است وطبیعت حرمل گرم وخشک است در سیوم وگویند در چهارم نافع بود جهت مفاصل طلا کردن وچون سحق کنند وبا عسل وزهره مرغ وزهره کبک وزعفران وآب رازیانه تر در چشم کشند قوت باصره بدهد واگر حرمل را بخورند با ادویه قاتلات دود حب القرع بیرون آورد وقولنج را نافع بود وعرق النسا را ووجع ورک چون نطول کنند با آب آن سینه وشش از بلغم لزج پاک کند وبادی که در روده بود تحلیل دهد وسودمند بود جهت سردی دماغ وبدن لیکن صداع آورد وبول وحیض براند وتنقیح وی سودا را نیک بود وتحلیل کند وخون سوداوی صافی کند وطبیعت نرم کند وجنبش گویند مستی وی مانند مستی خردل بود ومجهول گوید لون صافی کند ومحرک جماع بود وفربهی آورد وابن وافد گوید سودمند بود جهت عاشقان بسکری که دارد وگویند اگر سفوف سازند یک مثقال ونیم هر شب تا سوده دوازده شب

صح بود

متوانتر عرق النسا را نافع بود و این مجربست لیکن غثیان آورد و مصلح وی ربوب
فواکه بود که بعد از آن بخورند و بدل آن بوزن آن قردمانا با تخم سداب **اما**
حوملی عربی سفید که آنرا بیونانی مولی خوانند بیخ وی مانند بلبوس بود چون سحق کنند
و با روغن ابرسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه او رام ارحام بگشاید
حرشف عکوب خوانند و بپارسی کنگر خوانند و آن انواع است و طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و برودت و تر بود در درجهٔ دوم و گویند سردست
و گویند گرم و خشک است در دوم چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و اگر موم روغنی سازند که آب کنگر بخورد وی داده باشند و بر برص که بر روی
پیدا شده باشد چون بمالند زایل کند و بر همه ورمهای صلب چون بمالند تحلیل
دهد و اگر سر با آب کنگر بشویند شپش بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند
ورمهار انحلیل دهد و بول براند و ریش روده را سود دهد و بلغم بیرون
آورد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و طبیعت نرم دارد و چون با
شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه
را تسخین کند و مصلح وی آنست که در بختن مهرا کنند و توابل و ابازیر لطیف در
وی ریزند و صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کومی و گویند مولد سودا بود و
مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود **حراشا** خردل بری است و گفته شود
حرص اشنان است و گفته شد **حریرا** ابریشم است و گفته شد **حرید**
الشیطان اطریلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد گویند و
بسریانی مقلیاثا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندان خوانند و تره تیزک و شب
خیزک نیز خوانند و بیونانی قرداموس گویند و حرف ابیض اسفند اسفید گویند
و حرف بابلی و بزر بلاستلیس نیز گویند و حرف دو نوع بود یک نوع برگ او

باسفا[illegible]

باسفاناخ ماند و یک نوع دیگر برگ خورد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود
یک نوع سرخ رنگ بود و از آن اسفید اسفند اسفید و خردل سفید و حرف سفید
گویند و حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیوم و گویند در اول چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد خوردن
یا طلا کردن با آب آن سرشتن و ورم بلغمی و دطمها را نافع بود و عرق النسا را
خوردن یا ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل طلا کردن
و ریشی که آنرا شهدیه گویند و استرخاء جمیع اعضا نافع بود چون بر گزیدگی
جانوران ضماد کنند یا بیاشامند نافع بود و بچه بکشد و حیض از دود بیفوت اشامید
و بخود برگرفتن و چون دود کنند گزندگان و چوب ریش شده و قوبا با آب
نمک مالیدن نافع بود و چون بیخ درم سحق کنند و باب گرم بیاشامند طبیعت
براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و تنزج و مغص بلغمی را سود مند
بود و یا دگر در روده بود بشکند و ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع
کند و چون سحق کنند و سفوف کنند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق
سفید بمالند نافع بود و چون با عسل بیامیزند ولعوق کنند سرفه که از خلط
غلیظ بود سود دهد و چون سحق کنند و یا با عسل بیامیزند و بر نمش طلا کنند
زایل کند یا با صابون بر نمش طلا کنند زایل کند و بثره بحالت اول آورد و
چون بر گزیدگی عقرب طلا کنند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوت
تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود و بسبب رطوبت مائیه که در ویست
و معده را بد بود و نیم مثقال تخم وی مسهل صفرا بود و باه را زیادت کند
و اشتهای طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را مضر بود و مصلح
وی قند است و بدل وی خردل و تخم تره تیزه بود یا تخم جرجیر و خردل بدل آن

کویند صح
وی کمتر از حرارت صح
بکر برند صح
و بریان صح

درضماد عرق النسا شبطرج بود **جردون** مانند سوسمار است وطبع آن
نزدیک بود بطبع ورل وبیونانی سالامندرا گویند ودرسبین گفته شود
وآن از جمله سموم قتاله بود **حربا** حالاماون خوانند بیونانی وخون وی
چون طلا کنند بر موی زیادی که در چشم می باشد چون بکنند وبر جای آن
طلا کنند دیگر نروید وگوشت وی سم قاتل بود در حال بکشد ومهلت
ندهد ومداوا نپذیر نبود ومعالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه
کسی کنند که ذراریح خورده باشد واما معالجه او که بیضه وی خورده باشد باید
که در حال سرگین باز در شراب بدهند وقی پاک کنند وبدن را بروغن گاو
بمالند وسروی بنمک تکمید کنند وانجیر خشک ومسکه وحنطیا نابدهند تا
بخورد **حرب** طلعت وگفته شود **حرفغات** وبیخ الغار ومشفار گویند
وآن سنگ است وگفته شود **حرف الما** سیسبزون است قردمانی گویند
از بهر آنکه بطعم قردامومن بود وآن حو فست وآن نباتیست که در آب
روید مانند قرة العین چون تر بود گرم وخشک بود در دوم بود وچون
خشک شود گرم وخشک بود در سیوم وبرف آن پخته وخام خوردن بول
براند **حرجوان** خرجل خوانند وآن ملخ است که بال ندارد وسطبر بود
چون بگیرند غیر پخته ونمک سود وخشک کنند وبشراب بیاشامند گزیدگی
عقرب را بغایت نافع بود وباید که کهن نبود **حزا** وخزاه نیز گویند
وآن زوفرا است ودیناه ویه وخلید نیز گویند وان دو نوع است
یک نوع بری دیگر نوع بستانی نوع بری سداب گویند وبشیرازی گوخ گویند
وطبیعت آن گرم وخشک است مسخن معده بود وطعام هضم کند وبادهای غلیظ
بشکند وبلغمی مزاج را نافع بود وگزیدگی جانوران را سود دهد خاصه عقرب

بول

وی

وبول براند وتخم مشهور بز وفرا بود ومانند تخم انجدان بود وبشیرازی آنرا ابوک کازرنی
خوانند ودر زاکفته شود ولیکن درد چشم آورد وقاطع منی بود وتشنگی آورد ومضر بود بسر و
مصلح وی بادرنجویه بود وبدل وی اما خراه بستانی ورق آن مانند ورق
کرفس بود وحرومکون از این جنس چیزی را ماند وطعم وی تلخ بود وتخم وی سبز رنگ بود
وخوشبوی وبزجامه بچسپد وبشیرازی اثراهرد وسک خوانند بادها را بشکند ومعده را
نیکو بود وگرمی وی زیاده تر از گرمی خرابری نبود بلکه کمتر بود وغذا هضم کند وخمار
زایل کند سدد ومصلح مزاج بدن واحشا بود وزردی روی زایل کند ومصلح مزاج بدن
واحشا بود وزردی روی زایل کند وسده سپرز وجگر بگشاید وسخن کرده بود ومثانه
ومجری بول پاک کند وزکام را نافع بود ودماغ را سودمند بود ورطوبت آن را پاک
کند وجهت بواسیر هیچ ادویه ودوایی بهتر از وی نبود خوردن وضماد کردن واگر
ادمان اکل وشرب وی کنند از بواسیر ایمن باشند **خرنیل** بنجیست که از طرف
شام وبیت المقدس آورند وسفیدی تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی زند ودانگی از وی
نافع بود جهت گزیدگی عقرب واز ماریک درم تا یک مثقال یا تنها بیاشامند یا بماء العسل
یا بشراب غافث بغایت نافع بود ومرماقین نیز گویند وگفته شود **خراز الصخر** زهرالحجر
بپارسی گل سنگ گویند وآن چیزیست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا می شود خراز از
بهران گویند که زحمت خارکه ان قوباست زایل میکند وطبیعت وی سرد وخشک بود
وبر ورمهای گرم طلا کردن نافع بود واگر از موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد
بر قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود ویرقان را سود دهد **حسک** شکوهج خوانند
بپارسی خار وخسک گویند واهل مغرب حمص الامیر خوانند وبشیرازی خار سوهک وباصفهانی
سرو خوانند وان بری وبستانی بود وبهترین وی بستانی بود سبز وتازه وطبیعت وی
سرد است باعتدال وخشک است در اول وگویند گرم است در اول وگویند معتدل است

درکرمی وسردی وضماد کردن بر ورمهای کرم نافع بود ومنضج وملین بود وریش بن دندان وعفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند وعصارهٔ وی درد او رمهای چشم سود مند بود و ورد مثانه وعسر البول وقولنج را نافع بود وسنک کرده ومثانه را بریزاند وباه را زیاده کند ومنی زیاده کند و ورم از خشک بریه چون بپاشامند وبا ضماد کنند جهت کزیدکی افعی بغایت نافع بود وچون با شراب بپاشامند جهت آدویهٔ قتاله نافع بود و کویند مضر بود بسر ومصلح وی روغن بادام بود روغن کنجد **حشیشة البرص** اطریلال است وکفته شد **حشیشة دودیه** اسقولوقندریون بود وحشیشة الطحال نیز کویند وکفته شد **حشیشة عافث** غافث است وکفته شود **حشیشة کلب** فرابیون است وصوف الارض نیز کویند وکفته شود **حشیشة الاسود** جعل است **حشیشة بزرقطونا** بپارسی ورق نبکو کویند و در قوت نزدیک بکشنیز تر بود وبهترین وی تازه تر بود وطبیعت وی سرد وتر بود حرارت بنشاند وبر ورمهای کرم طلا کردن نافع بود وعصارهٔ تر وی جهت نفث دم نافع بود **حشیشة بغل** شقاقل است وکفته شد **حصاء الاسفنج** حجر الاسفنج بود وکفته شد **حصرم** بپارسی غوره کویند وبلفظ دیکر کجب وغج خوانند و طبیعت وی سرد است در اول وخشک بود در دوم وکویند سرد است در دوم وخشک است در سیوم جهت تسکین صفرا سود مند بود وحرارت بشکند ومولد ریاح ومغص بود وشکم به بندد ومصلح آن کلنکبین بود وبدل آن ریباس بود یا حماض اترج **حص** ورس بود وکفته شود **حضض** بشیرازی ملل کویند وآن انواع بود مکی وهندی ومشهدی بهترین آن جهت ورمها مکی بود وجهت موی هندی و نوعی دیکر هست که در شیراز از ورق روباه ترک سازند وروستاییان شیراز آنرا ملل شکک خوانند وآن مستعمل ایشان است لیکن طبیعت حضض وتحلیل کمتر بود وکه درمکی صاحب جامع کوید که هندی اقوی بود در همه حالات وحضض هندی عصارهٔ

[illegible]

فیلزهرج است ومکی عصارهٔ نباتیست وکویند مصنوع است نافع بود جهت همه نزفهای دم چه از روده وچه خونی که از زنان اید بغیر از قاعده ومجموع ورمها وکلف وریشهای دهن وکوشت وسیح را نافع بود ودر چشم کشیدن روشنی بیفزاید وتاریکی زایل کند و شقاق را نافع بود مالیدن وخوردن وحقنه کردن اسهال کهن وریش روده را سودمند بود وچون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند وچون ان بخود برکیرند قطع رطوبت از رحم بکند ونفث دم وسرفه خوص را باب بپاشامند نافع بود و حضض هندی جهت کزیدکی سک دیوانه طلا کردن واشامیدن بغایت نافع بود وبر یرقان سیاه ودرد سپرز ضماد کردن وخوردن نافع بود وبدل آن بوزن آن فیلزهرج بود یا فوفل بود وصندل متساوی **حفاه** بردی کویند وکفته شد **حلبه** فرنیغه خوانند بپارسی شملیز کویند وشنبلید نیز کویند وطبیعت وی کرم است درآخر درجهٔ اول وکویند در دوم خشک است در اول واز رطوبت فضلی خالی نباشد وکویند کرم وخشک است در دوم منضج وملین بود وآرد وی ورمهای صلب اندرونی وبیرونی تحلیل دهد وسینه وحلق وشکم نرم دارد وسرفه وربو وعسر النفس را نافع بود وقوت باه را زیاده کند وباد وبار را بشکند وبلغم از سینه بیرون آورد وبواسیر را نافع بود واکر آرد وی با نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود واکر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند وچون با عسل بخورند شکم براند وچون پخته بود غذای شش دهد وآواز صافی کند چون سر بدان بشویند خواز زایل کند ولعاب وی با روغن کل شقاق را نافع بود وسوختکی آتش وآرد وی دمامیل را نرم کند و در طلا کردن جهت کلف با ادویه لایقه نافع بود ولون را نیکو کرداند ودر طبیخ آن نشستن جهت درد رحم ودشواری زادن نافع بود وچون طبیخ آن بپاشامند حیض براند وحشیش وی چون بخورند درد پشت وشکم وجکر وسردی مثانه وچکیدن بول ودرد رحم که از

حلتیت

سردی بود نافع بود **حلزون** نوعی از صدف است وکفته شود
صمغ محروث است وانجدان خوانند ورافه نیز خوانند وحلتیت را بپارسی انکزد خوانند
وبهندی هنک وبشیرازی انکشت کنده خوانند وان دو نوع بود منتن وطیب
ومنتن سخت تر بود وطبیعت ان کرم است در اول درجهٔ چهارم وخشک بود در
دوام وبهترین وی سرخ رنک صافی بود وچون بکدازند لون آن بسفیدی زند وانچه
مغشوش بود سبز رنک بود وانچه بوی تیز دارد منتن خوانند وانچه بوی آن ضعیف
بود طیب خوانند وچون با عسل بیامیزند ودر چشم کشند روشنی بیفزاید ودر ابتدای
نزول آب نیز کشیدن ایمن باشد وتب ربع را بغایت نافع بود وبادها را بشکند و
خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد وبر داء الثعلب طلا کردن با سرکه نافع بود
وثالیل مسماری وغددها که ظاهر باشد چون حلتیت را بپزند وبموم روغن خلط کنند
وبمالند نافع بود وبا سرکه بر قوبا بغایت سودمند بود وچون با آب بکدازند و
بیاشامند حلق را صافی کند وبا انجیر خشک بر قانیرا نافع بود ومقوی باه بود وچون
با سرکه بدان غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد وبر کزیدکی سک دیوانه نهادن
یا با سیر یا با جنطیانا آشامیدن بغایت سودمند بود با زیت چون بکدازند وبر کزیدکی
عقرب ورتیلا مالند سودمند بود واکر با شراب وفلفل وسداب بیاشامند کزاز
را نافع بود وچون با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بکشاید وصرع
را بغایت نافع بود ودفع زهرهای حیوانات کند وزخم تیر وتیغ زهردار نافع بود
ومقدار نیم مثقال مستعمل بود وبول وحیض براند وبچه بیندازد واکر اندکی در سوراخ
قضیب نهند نعوظ تمام آورد واکر با روغن زنبق در شیشه کنند وچند روز بکدازند
وبعد از ان در قضیب مالند زن ومرد لذتی عجیب یابند واکر در سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند وبریزاند واکر نیم درم از وی با آب لسان الحمل حل کنند و

باادویا

باادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی اقوی تر بود وقطع اسهال که از رطوبت
بود وخلطهای لزج بکند واکر نیم درم او با نیم درم سکبینج بیاشامند وادمان نمایند فالج
وخدر را نافع بود ودرد مفاصل سرد وبواسیر را نافع بود ومغص را ساکن کند وحب القرع
را بکشد ومضر بود بجکر ومعده واسحق کوید که اصلاح ان با عسل است وبدل آن محروث
بعد از انکه با سکنجبین بیاشامند وصافی کنند بوزن آن بود **طرنوب** خرنوب است
وکفته شود **حلوشیا** کثیرا است وان صمغ القتاد است وکفته شود **حل** سمسم است
بپارسی کنجد خوانند وکفته شود **حلبیب** نجیبت مانند سورنجان واز هندستان
خیزد وطبیعت ان کرم وخشک است در دوام ودر نقرس ووجع مفاصل همان عمل سورنجان
میکند **حلبلاب** زوفراست وخرانیز کویند وکفته شد **حلبلاب** لبلاب است
وکویند لاعیه است وصفت مرد وکفته شود **حلم** قراد است وبشیرازی کنه کویند
حلیمو بیخ حماض جبلی است وکفته شود **حلاق الشعر** نوره است وکفته شود
حلحل و**حلاحل** بلبوس است وکفته شد **حماما** امامون وآمومن کویند و
بپارسی ماهلو کویند وطبیعت ان کرم وخشک است در دوام وکویند در سیوم
وان دو نوع بود یک نوع مشهور است که بشیرازی ماهلو خوانند ویک نوع دیکر
مانند پرسیاوشان است اما چوب وی بزردی کراید که بسرخی زند وبرک آن سبز
بود وخرد وکل آن زرد بود وکوچک ونبات وی بدرازی یک وجب بود وبهترین وی
ذهبی رنک بود وارمنی خوشبوی ومنضج ورمهای کرم بود وچون بر پیشانی ضماد
کنند درد سر زایل کند وچون با بادروج بر کزیدکی عقرب ضماد کنند نافع بود وورم
چشم که از کرمی بود وورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت نافع بود ودرد رحم را
چون فرزجه از وی بر کیرند ودر طبیخ ان نشینند نقرس را نافع بود واکر طبیخ وی بیاشامند
نافع بود شخصی را که کرده وی یا جکر وی معلول بود ونقرس را سود دهد وسده جکر بکشاید

صح
حلیقه

وبول براند ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود ولیکن مصدع بود و منوم و مسکر بود
وازجمله مسکرات قوی است واسحق کوید مضر بود بمعده ومصلح وی تخم بکر فس است
وساذوق کویند بدل آن بوزن آن اسارون بود یا بوزن ان وج یا بوزن ان
جوب قرنفل وبوزن ان زیره سبز بود حمر نمندبت وکفته شد حماض الاترج
وکفته شد حماض الارنب بزرعوسج است و صفت عوسج و علیق کفته شود حماض
بری بود و بستانی ونهری بود ونهری را اکسولاپا ثون خوانند وحماض الماء خوانند
ونترشک خوانند پارسی وکفته شود وبری را سلق بری خوانند وحماض البقر
خوانند وان بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه وزمین سست بود وانرا بیونانی
طاطاق اغریون خوانند وبشیرازی نخ آنرا حلیمو خوانند و در نقرس و درد مفاصل
ضماد کنند بغایت نافع بود وسرفه صفراوی را بغایت سودمند بود وبوستانی
مانند کاشنی بود و ورق ان و در وی حموضتی بود و رطوبت فضلی لزج وبهترین وی
بستانی بود و ترش وطبیعت ان سرد وخشک بود در دوم وتخم ان سرد بود
دراول و در وی قبضی بود وکفته شد واکر تخم حماض پیش از کزیدکی عقرب بیاشامند
جون بکزد ضرر نرساند و ورق آن جون بپزند شکم براند وجون بپزند با زیت مطجن
کنند واندک کشنیز خشک واندکی زیره واب انار دانه بروی ریزند وبخورند شکم
ببندد و غیر بریان کرده سیح که از ~~...~~ وره صفرا بود نافع بود و تشنکی بنشاند و
قطع قی کند وغثیان صفراوی ساکن کرداند وخار دفع کند و آرزوی کل خوردن
ببرد و کزیدکی عقرب را نافع بود وجون با شراب بپزند وبدان مضمضه کنند درد
دندان ساکن کند وجون با شراب بپزند وبرخنازیر ضماد کنند نافع بود واکر
با سرکه بپزند وبدو سپر ضماد کنند بغایت نافع بود وجون برجرب مالند صحت
یابند وجون سحق کنند وزن بخود برکیرد قطع سیلان رطوبت کند که در رحم بود واکر

در صفت ... تقصیص ... حماض السوال

حماض الماست

رودده

باشراب بپزند وبیاشامند یرقان را دفع کند وسنک مثانه بریزاند وحیض براند حماض الماء
درآب روید و ورق آن بدرازی انکشت بود نزدیک بورق کاشنی بود وبساق
وی باریک بود وبر سر وی تخم سیاه رنک بود که بسرخی زند وطعم حماض بود شکم براند
جون نخته بخورند وتخم وی سحق کنند وباشراب بیاشامند غم ببرد ونفس را خوش دارد
وتوحش را زایل کند وخفقان کرم را بغایت نافع بود وغثیان دفع کند ومقعد
مسترخی بصلاح آورد وخارش ساکن کند جون بپزند وبراعضا مالند وتخم آن ورق
آن جون بخایند درد دندان ساکن کرداند وبن دندانرا محکم کرداند واکرادمان اکل آن
کنند یرقان را زایل کند حماض الارنب الکشوث است وکفته شد حماض البقر
حماض بری است وکفته شد حماض النهری حماض الماست وکفته شد
حماض الارض امعاء الارض کویند وان خراطین است وکفته شود حمص
الامیر خشک است وکفته شد حمص بپارسی نخود را کویند وآن سرخ وسفید
سیاه وکرسنه بود وآن بری بود وبستانی وبری وبری کرم وتر بود واندکی بتلخی زند
وبستانی غذا انکیزد بود وسیاه به قوت تر بود در افعال وبهترین آن سفید بزرک
بود وطبیعت آن کرم وتر بود دراول وکویند خشک است دراول طبیعت نرم دارد وبول
براند ومنی بفزاید وباه برانکیزاند وحیض براند ومنضج بود ولون را صافی کند
ونمش را ببرد وورمهای کرم را سود دهد وروغن آن قوبا را زایل کند وآرد
آن ریشهای خبیث وسرطان وخارش تن را نافع بود ونقیع آن درد دندان
وورم دندان را سودمند بود وآواز صافی کند وغذای وی بد بود از همه
خیر جون آزار دوی وشیر حشای سازند وبخورند وطبیخ نخود سیاه سنک کرده
بریزاند وادرار بول از همه نخودها زیاده کند وفالج ومرضهای سرد ودرد مفاصل که از رطوبت
بود نافع بود وباه را زیادت کند بغایت تا حدی که جهار پایان مثل کاو

وشتر اسب و حمار چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان زیاده
کند و پیدا کرده بکشاید و چون بسرکه حیسانند یک شب و بامداد بناشتا
بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اگر در آب جلیسانند و همچنان خام بخورند
و آب آن بیاشامند بناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را قوت دهد و در نخود
سه خاصیت موجود است که مجامعت کردن محتاج بدان سه خصلت بود اول
آنکه طبعش ملایم طبع منی بود و کثیر الغذا بود و مولد ریاح و نفخ بود و هر غذای که
جهت مجامعت خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخود است
و زرده نیمبرشت اما کسی که قرحه کرده و مثانه داشته باشد نشاید که نخود خورد و نخود
سیاه بچه بیندازد و اولی آن بود که میان دو طعام نخورند مضرت وی کم شود
بحشیش اما نخود بری سخت تر بود و مجفف تر به شیرازی آن نخود حلونی گویند
حمیرا ابو خلسا گویند و آن سنجار است و رجل الحمامه نیز گویند و گفته شد
در الف حمحم بلغت اهل شام لسان الثور است و از قول صاحب جامع و صاحب
منهاج حمحم تخم است که آنرا خبه گویند و صفت هر دو گفته شود حمض حرض
گویند و آن اشنان است و گفته شد حماط نوعی از جمیز است و در جیم گفته
شد حاحم صاحب منهاج گوید از قول اسحق ابن عمران که حبق بستانی است
و شام حبق نبطی گویند نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سپید و تخم وی مانند تخم حبق
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوام اصحاب بلغمی را مفید بود و سدهٔ دماغ
بکشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و بیج گوید اخر ایس بود از شاسفرم و گویند
مقوی قلب بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب سرد جهت اسهال کهن
نافع بود حمام بپارسی کبوتر گویند جالینوس گوید طبیعت وی گرم و تر است

و تر است با رطوبتی بسیار گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید و فالج و لقوه و خدر و استرخای
بدن و استسقا را نافع بود و شریف گوید چون زنده پرهای وی مجموع بکشند و پاک کنند و بر موضع
گزیدگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سر وی همچنان با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند
شبکوری و تاریکی چشم ببرد و ابن زهر گوید در خانه که کبوتر بود از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات
و نجا ایمن باشند و این خاصیت حق تعالی بوی ارزانی داشته است و دیسقوریدوس
گوید که چون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود
زایل کند و ابن مولف گوید که در خواص آورده اند که اگر کسی زهره کبوتر سفید در چشم
کشد تاریکی و غشا ببرد و اگر مداومت بر اکل گوشت وی کنند ذکا آرد و خون حمام قطع
رعاف که از حجب دماغ بود بکند و بیضهٔ وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر چاه سعک
تر بود و اولی آن بود با آب غوره و کشنیز یا بسرکه بپزند و چون بخورند و بعد از آن مغز خیار
از پی آن بخورند حمار اهلی گوشت وی گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید از
قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت وی و جگر وی چون با زیت بر شقاق که از سرما
بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را سود دهد و
گوشت و جگر وی چون بپزند و در طبیخ آن نشینند کزازی که از خشکی بود نافع بود و بغایت
و جگر وی بریان کنند و بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند
بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودک بربندند که نترسد منع
آن کند و گویند چرک گوش وی چون بخورد کودک دهند دیگر نگرید و در خواص آورده اند
که کسی که عقرب بگزد چون بر وی واژگونه نشیند درد زایل کند و اگر در گوش وی گوید که
مرا عقرب گزیده است و اندکی بر آن نشیند درد او زایل شود و خر را درد کند اگر
از پوست پیشانی خر چیزی با خود نگاه دارند یک سال تمام و چون سال نو شود و باره
پوست پیشانی دیگر نو با خود نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود و ابن زهر

گوید چون آواز کند سگ را عظیم ناخوش می آید **حمار وحشی** بپارسی گور گویند و
عبدالملک بن زهر گوید نظر بر چشم حمار وحشی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب
بکند و این خاصیت حق تعالی بوی داده است جالینوس گوید گوشت وی چون فربه
و جوان باشد نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود پیه وی چون بر کلف طلا
کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم بود و
باد غلیظ را نافع بود زهرهٔ وی بر داء الثعلب و دوالی مالیدن سودمند بود و گوشت
وی چون بپزند و آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت چرب آن
بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن نفخ در
معده پیدا کند و اولی آن بود که از پی آن گوارش مسهله خورند مانند شهریاران و غیره
حنظل علقم خوانند و تخم وی را هبید گویند و بعربی کبست گویند و بپارسی گوست گویند و
بکرمانی خوزهره خوانند و بلفظ دیگر خزهٔ روباه خوانند و نر و ماده بود ماده سفید و سست
و نر درشت و صلب باشد چند انکه سفید تر باشد بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی
زند و انچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آن
بزرگی [illegible] حنظل بود و بهترین آن مادهٔ سفید رسیدهٔ مبیدی بود و طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشک است در دوام و گندی گوید سرد و تر بود و وی مقطع و محلل بود وجع مفاصل
و اعصاب و عرق النسا و نقرس سر را بغایت سودمند بود و دماغ را از اخلاط پاک
کند تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرهٔ سودا و صفرا بود و
قولنج ریحی بگشاید و دفع وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الحیه و جذام را سودمند بود
خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند انیسون و افتیمون و نمک هندی و صبر سقوطری
و ایارج فیقرا و اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست از دو درم تا چهار درم شاید که قولنج بگشاید

ومره سودا

ومرهٔ سودای خام بیرون آورد و تخم آن شربتی از نیم درم با دانگی نیم عسل و ادویه با بود و باید
که بغایت سحق نکنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و اصل حنظل سودمند بود گزیدگی افعی و عقرب
را خوردن و طلا کردن و حکایت کند اعرابی که عقرب چهار موضع او بگزید و دو درم
از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد نافع بود
و بخور کردن بواسیر را نافع بود چون بخور برگیرند بچه بکشد و اسحق ابن عمران گوید
چون بگیرند حنظل و سر آن برگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن
بگیرند با گل حکمت و در آتش نهند تا چند جوش بزنند و بعد از ان برگیرند و بر
موی مالند سیاه کند و رها نکند که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید اصل وی چون
بجوشانند نافع بود جهت استسقا و گزیدگی افعی و عقرب و حنظل باید که در گرمای گرم
و سرمای سرد استعمال نکنند که اسهال دموی آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود
و بدل آن گویند خروع بود و گویند بوزن آن حرمل بود و چهار دانگ وزن آن قند
حنا بهترین آن بود که سبز بود بغایت و در حال خرد کرده باشند و طبیعت آن
گرم است باعتدال و گویند معتدل است در گرمی و سردی و گویند سرد است
در اول و خشک است در دوام و طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی
آتش را نافع بود و جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و ورمها جهت خناق کنند و
نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که کسی را که چون ابتدای
آبله کند حنا با آب بسرشند و بر پای وی بندند ایمن باشد از آنکه در چشم وی بر آید و این
تجربتست و اگر تخم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت مفید بود و
ابن زهر گوید چون حنا بمسکه بسرشند و بر برص ناخن نهند نیکو گرداند چون بدان
ادمان کنند و اگر پای را خضاب کنند بامداد بول ان سرخ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند
و مصلح وی کثیرا بود **حندقوقی** بشیرازی اندقوقو گویند و بپارسی دیو اسپست گویند و

بری و بستانی بود و حندقوقی بری را درق و حباقا نیز خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس
خوانند و معنی آن حندقوقی بری بود و از ان بستانی طریفلن خوانند و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت ان گرم و خشک است در اخر درجهٔ دوام و گویند در میان درجهٔ دوام و گویند
در اخر درجهٔ اول و گویند در سیوم کلف را نافع بود و درد مفاصل را سود دهد و عصارهٔ بوستانی
با عسل سفیدی چشم زایل کند و حندقوقی بری و بوستانی صرع را نافع بود و استسقا و بول و
حیض براند و چون آب وی بگیرند و بجوشانند با روغن کنجد و بر دهن وی بگیرند سودمند بود
جهت بادناکه در اعضا بود و اگر طفلی دیر حرکت آید چون بر وی مالند زود حرکت
کند و اگر در طبخ وی نشیند همین عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی بر گزیدگی عقرب
ریزند ساکن کند در حال و چون بر عضوی سلم ریزند لدغ و وجع پیدا آید و چون بعصارهٔ
وی سعوط کنند صداع اورد و حندقوقی خناق آورد و درد حلق و مداوا بکشنیز و کاهو و
کاسنی کنند **حنطه** بهترین آن بود که متوسط بود در صلابت و لین و فربه بود و میان
سرخی و سفیدی بود و سیاه بغداد ابتر بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل بود در خشکی و تری و
روی را پاک کند و آرد وی همین عمل کند و چون بکوبند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند
سود کند و چون بخایند و بر دملها و رهها نهند سوراخ کند و هیچ غذای آدمی را از حبوبات
بهتر و موافق تر از وی نبود و روغن وی بر قوبا نافع بود و صفت آن در اد[illegible] گفته
شود و اگر همچنان بخورند کرم در شکم پیدا کند و اگر اسب بخورد زیان مند بود **حنا العوله**
شجار است و ابوخلسا گویند و گفته شد **حنا قریش** حوار الصحت است و گفته شد **حنا مجنون**
وسمه است و گفته شد **حنطه رومیه** حندروس گویند و خالاون نیز گویند و گفته شود
درخا **حوک** بادروج است و گفته شد **جوز هندی** نارجیل خوانند و گفته شود
جوز رومی اکروفس خوانند و تورخوانند و آن درختی است که پوست وی زرد بود و
و گل وی گرم بود در درجهٔ سیوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیف تر از تخم وی

باشد و صمغ وی گویند کهربا است و تخم وی لطیف تر از صمغ وی بود و آنرا اسرد خوانند و
ورق وی با سرکه ضماد کنند بر نقرس بغایت سودمند بود و تخم وی چون با سرکه بیاشامند صرع
را نافع **حوم** تمر هندی است و گفته شد و حمر نیز خوانند **حوارى** آرد گندم شسته
تر بر بیخته بود در غایت سفیدی **حوجم** ورد احمر است و گفته شود **حوران و حوفران**
این هردو اسم طرخون است و گفته شود **حواصل** مرغی بزرگست که پر او به تیر می نشانند
و در مصر می باشد و آن دو نوع است سیاه و سفید سیاه ناخوش بوی بود و سفید خوش
بوی بود و بهترین ان سفید بود **حی اسفند دار** بستان افروز است و گفته شد **حیه**
مار است و انواع ان بسیار است و انچه در تریاق مستعمل بود افعی بود و منفعت وی در
مرکبات گفته شود **حیات الموتی** قطران است و گفته شود **حی العالم** ابرون
خوانند و معنی ان یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و پیش بهار نیز
خوانند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو قول خلافست
و انچه محقق است نوعی از ریاحین است که در تبریز بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم
دو نوع است کوچک و بزرگ و ذیفوریدوس گوید سه نوع است نوع کوچک
خود روی بود جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ
بیش نباشد و ورق بسیار [illegible] بود و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد بود و در قوت ماند
نوع بزرگ بود و از ان بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و
بسطبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد بود در سیوم و خشک
بود در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ سودمند بود جهت ورمهای گرم و طرو سینه
گرم را طلا کردن و چون تنها یا سویق برجره و نمله ضماد کردن نافع بود و ریشهای پلید و
ورم گرم در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت سودمند بود و عصارهٔ وی پنج درم
چون بیاشامند کرم کدو دانه را نافع بود و چون آب وی با سرکه و روغن گل بر سر نطل کنند درد

سر را نافع بود وجهت اسهال وریش روده سودمند بود وچون با شراب بیاشامند
کرم را از بیرون آورد وچون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم بکند
واگر در چشم کشند درد چشم را نافع بود ذیفوزبید وسن گوید نوعی سبوم را بنقل جمقا بریه
خوانند وبعضی طیلاجون خوانند واهل روم ایلسو خوانند واین نوع میان بینکستانها
بود وطبیعت وی گرم بود ومفرح بود چون بر بلغم کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد

باب الخا

خانق النمر

صاحب منهاج گوید خانق النمر والذیب یسمی قاتل الذیب والنمر وهی حشیشه ودر
صفت قاتل الذیب گوید قوة کقوة خانق النمر وهو مثره پس بر این تقدیر بر این دو
اسم وماهیت ان یکی سهو خواهد بود وانچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست
که چون پلنگ ویوز وگرگ وسگ وخوک وغیره بخورند خفاقستان بگیرد وبدان
سبب خانق النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که وی را زودتر می کشد وان نوعی از
مارزیون است بتحقیق اگرچه بعضی گویند که اسقیل است وبعضی گویند خربق سیاه است
واین هر دو قول خلافست وانرا اقونیطن گویند وطبیعت ان گرم وخشک است در چهارم
خانق الذیب قاتل الذیب گویند در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است
بگرگ وی را زودتر می کشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است بنمر خانق الذیب نیز
مخصوص است بذیب وان بتحقیق خربق سیاه است وطبیعت ان گرم وخشک است
در او درجه سیوم وچون بکوبند وبر گوشت خام باشند چون گرگ بخورد بمیرد خانق
الکلب قاتل الکلب هم خوانند ودر عمل همان فعل میکند بل زیاده نیز اما سگ
را زودتر می کشد وان از هندوستان خیزد وانرا ادرافی گویند وگفته شد خالاون
صاحب جامع گوید حرباست وصاحب منهاج گوید نوعی از مارزیون سیاه است
وصاحب جامع گوید خامالااسم مازریونست وانکه گفته اند که اسد الارض مارزیون است

سهو کرده اند اسد الارض حرباست وگفته شد وخامالااسم مازریون است وسبب
اشتراک اسم سهو کرده اند وهم صاحب جامع گوید از قول بعضی متاخران که اسد الارض
اسم خامالاون مالس است که ان مازریون سیاه است پس بر این تقدیر قول صاحب منهاج
معتبرتر بود وخامالیون وکمالیون نیز گویند ختم الملک سادوران است وگفته شود
خامافاقی عارض الارض است ودر باب ذال گفته شود خافور نوعی از
مرواست وبزبان اهل مصر خرطال خوانند وگفته شود خامالاون لوقس معنی لوقس
بیونانی سفید بود وبعربی اشخیص گویند وبلغت بربر ادادا ودر الف گفته شد در
صفت اشخیص اسود وابیض خامالاون مالس ادادا اسود است وان خمالیون
وکمالیون نیز گویند وخانق النمر نیز گویند وگفته شد خالید ونیون خالد ومیون
نیز گویند ومعنی ان ذوالخطافی بود وان عروق الصفر است وگویند بتحقیق مامیران است
وذوالخطافی از بهر ان گویند که بچه خطافی که بپارسی پرستوک خوانند در آشیانه چون
نابینا بود مادر وی برود وشاخ مامیران بیاورد ودر آشیانه بنهد بچه او بینا گردد
بفرمان خدای تعالی وان از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین خامامیلن
بابونج است وگفته شد خامانیطس معنی ان بیونانی صنوبر الارض بود و
آن کمافیطوس است وگفته شود خامادریوس خامادریون نیز گویند ومعنی
ان بیونانی بلوط الارض بود وان کمادریوس است وگفته شود خاما اقطی
معنی ان بیونانی خمان الارض بود وان خمان کوچک است وافطی خامان بزرگ است
وگفته شود خاولنجان خسرو دارو گویند وان خولنجان است وگفته شود
خامسه شیطرج است وگفته شود خالاون خندروس است وگفته شود
خبه بزرالخس است وبپارسی شغنزک خوانند وباصفهانی ماکشی گویند و
به تبریزی سوارون وبترکی مارا شو وبهترین وی سرخ حلوفی رنگ بود وخود طبیعت

آن گرم و تر بود سردی را سودمند بود و اصحاب سودا و چون با نبات بیاشامند بدن را
فربه کند **خبز رومی** لعل است **خبازی** بپارسی خرو گویند و ان نوعی از ملوکیه است
و ملوخیای بستانی است و ملوکیه بری بود و نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه گویند و ملوکیه خطمی است
و بری لطیف‌تر و خشک‌تر بود از بستانی و طبیعت وی سرد و تر بود در اول درجه و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و فولس گوید طبیعت ان گرم و خشک است و گویند تلیین در
وی هست و معتدل بود و چون بر گزیدگی زنبور و نحل ضماد کنند نافع بود و وقتی که خام بود و
ورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و حمره چون بر وی نهند و طبخ وی چون زنان
در وی نشینند صلابت رحم نرم گردانند و مقعد و ورق وی چون با بیخ وی بجوشانند نافع
بود جهت زهرها و دوهای کشنده و بر گزیدگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی
چون خلط کنند با تخم خندقوقای بری و با شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند و چون
ورق وی پخته بر دمامیل و ورمهای صلبه ضماد کنند سوراخ کند و ماده بیرون آورد و بدان حقنه
کردن گزیدگی امعا و رحم و مقعد نافع بود و بوستانی معده را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع
بود و تخم وی نافع بود جهت خشونتی که در سینه و شش و مثانه بود و اگر بپزند و با روغن
ضماد کنند بثور و رمهایی که در گرده مثانه حادث شود مفید بود و اگر ضماد کنند بر ورمهای
گرم ساکن گرداند و خبازی سودمند بود جهت سرفه که از خشکی بود و بول براند و شکم و ورق
آن چون بخایند خام و ضماد کنند با اندکی نمک بر ناصور که بر چشم بود پاک گرداند و گوشت
بر رویاند و چون ضماد کنند با گشنیز بر سر ریشی که از تری بود و سوسه را نافع بود و چون بر گزیدگی
عقرب ضماد کنند خاصه که با زیت بود و گل وی سودمند بود جهت قرحه گرده آشامیدن و
ضماد کردن و قضبان ان نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم کند و نوعی از خبازی بری
بود که مسهل بود خام بود تا حدی که خواهد که خون بیاورد **خبز** بهترین آن بود که از گندم
افت نارسیده و پاک فربه صلب بود و خبز سمید و حواری دشوار از شکم بگذرد و نفخ در وی

زیادت بود و مولد ریاح بود و سده جگر و سنگ مثانه تولد کند و شکم به بندد و خشکار سپرز را
غلیظ کند و خونی که از وی حاصل آید میل بسیاهی داشته باشد و خبز حواری بدن را فربه کند
و خبزی که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله کمتر داشته
باشد ضد ان باشد و نان فطیر نفخ در وی زیادت بود و از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک
کهن شکم به بندد و نان نرم خشکار چون باب نمک تر کنند و بر قوبای کهن ضماد کنند زایل کند و
شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را نافع بود و غذا اندک دهد بدتر از انواع خبزها که از گندم
سازند بود و جرب و حکه و بواسیر تولد کند و مصلح وی ادمان و حلاوی و البان بود و بهترین
خبز سمید بود و غذا بیش دهد و دیر هضم شود بسبب اندک نخاله که داشته باشد و در گرمی
معتدل بود و بدن فربه کند و شکم به بندد و سده پیدا کند و اولی ان بود که خمیر او و نمک تمام داشته
باشد و با اسفیدباج و طباهجات شور خورند و بعد از وی خواری و گندم وی میان سمید خشکار
بود و متوسط در کثرت غذا و قلت ان و سرعت هضم و بطء ان و نزدیک بسمید بود در بیشترین
احوال و شکم به بندد و اصحاب کد را سودمند بود و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و
سده و سنگ گرده احداث کند و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد از ان ماء العسل
خوردن و بحمام رفتن و خوابهای دراز کردن مناسب بود و طبیعت نان فرنی تر بود
و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را سودمند بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود و نان
قطایف شکم به بندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین ان بود
که از برنج سفید پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذای روده دهد و شکم به بندد و
و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان جو بهترین ان بود که از جو فربه تازه پزند
و طبیعت ان سرد و خشک بود و شکم به بندد و غذا اندک دهد و بد بود و مصلح ان چیزهای
چرب بود **خبز الغراب** انجدان است و گفته شد **خبز القرود** لوف است و
گفته شود **خبز المشایخ** بخورمریم است و گفته شد **خبث الحدید** اسفوروس است و بپارسی

بریم آهن گویند و قوی تر از همه خبثها بود و آن را قنجوش خوانند و بهترین ان بود که پولادی
بود و آهن پارهای کوچک تنک بود که در وی خشونت نبود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم و نافع بود و جهت خشونت جفن
و مقوی معده بود و چون با شراب کهن بیاشامند خون بواسیر قطع کند و منع آبستنی
کند چون بخود برگیرند با پاره پشم خون رفتن بازدارد و قطع سلس البول بکند و سفل
را محکم دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود سود دهد
و مقدار آنکی از وی مستعمل بود و خبث الحدید بقوت مانند زنجار الحدید بود و چون
با سکنجبین بیاشامند منع ادویه کشنده کند مانند مازریون و از خوردن خبث
الحدید همان حاصل شود که از خوردن برادة الحدید و علاج وی همچنان کنند که کسی که
براده خورده باشد و اولی آن باشد که مربی بود صفت ان بگیرند و سحق کنند و در سرکه
انگوری خیسانند چهارده شبانه روز بعد از ان خشک کنند و سحق کنند و بار و غن
بادام بریان کنند و بعد از ان استعمال کنند و منفعت وی آنست که باه را زیاده
کند و ورم سپرز را تحلیل کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر سپرز و تنز و اعضای
که محتاج بتخفیف دارد نافع بود و نقض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه بغایت نافع بود
و بدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و غیر مدبر بدل ان دو ف بود خبث الفضه
ثفل نقره است و بهترین آن بود که سبز رنگ تنک بود و قابض بود بغایت و در
وی تخفیف بود و جرب و ریشها را نافع بود و منع خون از ناصور و بواسیر بکند چون
در مرهم کنند خبث النحاس در قوت نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته
اما ضعیف تر از مس سوخته بود خبث الرصاص قوت وی مانند رصاص محرق
بود و طبیعت ان سرد و خشک بود و نافع بود جهت ریش چشم بدل ان اسفیداج
رصاص است خنزق افتیمون است و گفته شد ختم الملک خواتیم الملک

گویند و آن طین مختوم است و گفته شود خثاء البقر زبل البقر است بپارسی سرگین
گاو را گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و در سوراخ بینی نهند با
سرکه خون رفتن باز دارد و زخمها را نافع بود و چون بجوشانند و گرم بر بدن نهند و بگذارند
تا خشک شود بعد از ان برگیرند و باز تازه بنهند چند نوبت و چون بر پای منقرس بازیت
ضماد کنند مفید بود و سرگین بیک زنبور و نحل بغایت نافع بود و پستک را بدان طلا کنند بغایت
مفید بود و بهترین ان بود که در فصل ربیع بود و چون خشک کنند و بسوزانند پستک را نافع
بود بغایت و اگر بدان بخور کنند در زیر زن زادن بر وی آسان شود و بچه مرده بیفکند از
زن خدرنوق عنکبوت است و گفته شود خداع الرجال بزر البنج است و گفته شود
خردل ابیض سپندان اسپند است و گفته شد خنو دو نوع است عقربی و بصلی و عقربی
بهتر بود و گویند استخوان پیشانی گاو است و گویند شاخ مار است و گویند مرغی می باشد
در بیابان که میان حبش و زنگبار است بغایت بزرگ می باشد چنانچه غذای ان مرغان
فیلان بزرگ می باشد و ان مرغ بزبان ان دیار خنو خوانند و گویند شاخ دبست
خروع بپارسی بیدانجیر گویند و بهترین وی بحری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و
در دوم و گویند تر است مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و تنر بیست ده
دانه سفید کرده بود و صلابت اعصاب را بغایت نافع بود و چون ضماد کنند و بیاشامند
نرم گرداند و سی حب از وی سفید کرده چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم بود و مره
رطوبات مائی و قی آورد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط
کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای که در چشم بود سود دهد خاصه نخجیه و خام و
بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما مضر بود بسینه و مصلح وی
کثیرا بود خراطین رغام کرم گویند و آن امعاء الارض گویند و حمر الارض نیز خوانند
و ان کرمی سرخ رنگ بود که در زمین نمناک بود در زیر گل و طبیعت وی گرم و خشک

بود و خشکی وی در درجهٔ سیوم بود چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و چند روزتار
کنند بغایت نافع بود و کویند در ساعت نافع بود و با پیه مرغابی درد کوش را نافع بود و
چون با شراب بیاشامند بول را براند و بر قانر اسود دهد و سنک کرده را بریزاند و
در تعظیم ذکر طلا کردن اثری تمام دارد خاصه چون بسایند و خشک کنند و سحق کنند و
با روغن کنجد طلا کنند **خرنوع** عصفرست و گفته شود و صاحب جامع کوید نوعی از
وشف بود **خرنوب نبطی** و خرنوب الشوک خوانند و قمح قریش نیز کویند و بپارسی
کور خوانند و اهل شام خرنوب مغربی کویند و ینبوت نیز خوانند و گفته شود **خرنوب شامی**
بپارسی کوزره خوانند و کبر کازرونی کویند و انچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض
و سرد و خشک بود در دوم و کویند کرم است در اول شکم به بندد با وجود تری معده را
بکزد و ادرار بول کند خاصه چون با عقیدة العنب مربی کرده باشند و جالینوس کوید
چون تر بود شکم نرم دارد و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم به بندد و
بول براند و چون نارسیده باشد ثالیل را بدان بمالند محکم البته زایل کند و مصلح خرنوب
فانید بود و کویند ماء العسل و جلاب و بدل خرنوب مازوی بی سوراخ بود بوزن آن
و کویند طرثیث بود و کویند قرانبث و کویند قرظ بوزن ان **خرنوب هندی** خیار چنبرست
و گفته شود **خرنوب مصری** خرنوب مجره سنطست وان خرنوب نبطی بود و کویند
قرظ است و گفته شد **خردل** بهترین ان بستانی بود تازه فربه سرخ رنگ و چون
بکوبند زرد رنگ بود و طبیعت وی کرم و خشک است در چهارم و از خواص وی یکی
آنست که چون در عصیر انکور اندازند در حالت خود بماند و بجوشد و چون بکوبند و
بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب همچنین و سبیل
خاصه بری و بر عرق النسا و درد سپرز و مرد و زن که باشد چون خواهند که جذب
آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن طلا کردن سود دهد و از بخور وی کزندکان بکریزند

و خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل یا با موم کداخته یا با زیت یا با پیه بیامیزند و
بر روی مالند روی را پاک کرداند و ریشهای مزمن و خنازیر تحلیل دهد بغایت چون
با کبریت و سکبینج طلا کنند بر وی و بر جرب و قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود و مولف
کوید اکر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود بکیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون
آید و کرباس پارهٔ یا صوف پارهٔ بر انکشت بپیچد و بر قوبا بمالد محکم تا خون آلود شود و
بعد از ان خردل کوفته در ان مالد زرد آب بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و این
مجربست و رازی کوید اکر کسی را درد دندان دایمی کند که بی ورم بود سحق کنند و بر دندان
نهند عجایب بینند و چون بر برص طلا کنند مفید بود و ضماد کردن بر سر جهت زحمت
لیثرغس بغایت نافع بود و سدهٔ مصفاه بکشاید و در دردهای چشم جهت شبکوری سود
دهد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و چون با بونه یا شراب
بیاشامند کرم بکشد و اکر آب وی در کوش یا دندان چکانند درد ساکن کند و سپرز
بکدازاند و اختناق رحم را سود دهد و باد بسیار زیاده کند و تبهای کهن را زایل کند و
مقدار دو مثقال از وی مستعمل بود و بری خطی بد از وی حاصل شود و همه معطش باشند
و درد سر آورند مضر باشند بدماغ و مصلح وی ان بود که بیادام و سرکه بپزند و در خوردن
جهت مداوات نمک هندی با وی بیاشامند و بدل ان دو وزن ان حب الرشاد
بود و کویند دو وزن آن تخم شلجم **خردل بری** لبسان کویند و گفته شد **خردل فارسی**
نوعی از حرف است که انرا اسفندان سفید کویند و گفته شد **خرفق** بزبان
اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد **خرو** خیروع کویند وان جنازی است
و گفته شد **خربق ابیض** بیخست که پوست ان مستعمل است و بیخ بکبر ماند و کیاهش
بلسان الحمل ماند و بطعم از خربق سیاه تلخ تر باشد و ازین و بیخ ان شاخهای بسیار
رسته باشد مانند اسارون و یک نوع املس باشد و ان ریشها نداشته باشد

وبغایت صلب بود وبهترین ان بود که سفید بود وچون بخایند لعاب داشته باشد
ودر حال زبان را بکزد بعد از زمانی بکزد وطبیعت وی کرم وخشک بود در
میان درجه سیوم فالج وصرع ودرد مفاصل را سود دهد وچون زن بخود برکرد
حیض براند وبچه بکشد ولبن وی بر بهق وجرب وقوبا طلا کردن نافع بود و
از خواص وی آنست که چون باسویق وعسل وی سرشته وموش بخورد بمیرد و
سم کلاب وخنازیر بود ومقی بلغم بود ومعده را پاک کند از اخلاط مختلف و
در شیافات جهت دفع تاریکی چشم وروشنایی ان کنند سود دهد واولی آن بود
که یک رطل از وی پاره کنند ودر دو قسط آب باران بخیسانند سه روز بعد از ان
بپزند تا دو دانک بماند بعد از ان صافی کنند و خربق بپندازند ودو رطل عسل
مصفی بر سر ان آب کنند وبجوشانند وکف ان بگیرند وچون بقوام آید بر رسد
فرو گیرند وشربتی از وی ملعقه بود با بالرم واین سالم بود واگر سحق نکرده بود
وبوی وی بدماغ رسد معطس بود وسعال پیدا کند واگر سحق کرده بیاشامند
خطر بود وتشنج پیدا کند وغشی آرد بغثوت وخناق باز دید کند وافراط کردن آدمی
را بکشد وکسی که وی را خورده باشد چون برازه مرغ بخورد بمیرد ومصلح وی
مصطکی بود ومداوای کسی که خربق خورده باشد مرق دجاج کنند وانکس که خواهد
که بیاشامد نشاید که معده او خالی باشد وبدل وی جوز القی بود یا ماهیزهرج
خربق اسود اوراق وی زیاده تر از اوراق خربق ابیض بود وورق وی
بورق چنار ماند اما شکافته تر از وی بود وسیاه تر وساق کوچک بود وکل
وی سفید بود اندکی بسرخی زند وتخم وی مانند خشک دانه بود وبیخ وی یک شاخ بود
وکره بسیار داشته باشد وپوست بیخ وی مستعمل بود واو در زمینهای خشک روید
وچون وی را بشکنی از میان وی چون غباری بیرون آید وبسیار کره بود واندرون

که مجوف

کره مجوف بود ورنک بیرون وی سیاه رنک بود مانند سعد بود واندرون وبن وی
اندک ریشها باریک داشته باشد وانرا خال زنکی خوانند ورجل الراعی خوانند و
مالینودیون نیز خوانند ومالیبنوس نیز کویند وطبیعت وی کرم وخشک است در سیوم
کوشت مرده بخورد وبر بهق با سرکه طلا کردن نافع بود وبر برص هم نافع بود ولبن
وی بر قوبا طلا کردن نافع بود ووسواس را سود دهد ومالیخولیا را وچون با موم وکندر وآب
زفت با روغن قطران بیامیزند وبر جرب مالند نافع بود وچون با سرکه بپزند وبدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وبخور کردن همین عمل کند وچون نزدیک درخت
انکور برویید اکر از ان انکور شراب سازند مسهل بود ودر داروهای چشم کنند قوت
باصره بدهد ودفع سودا بکند در جمیع بدن ومسهل صفرا وبلغم تیز بود وصفرای غلیظ
مستفرغ کند زیادت از سقمونیا ودر علتهای مزمن که محتاج بدارو مسهل بود مانند
صداع شقیقه بغایت نافع بود ومره صفرا ومره سودا براند باسانی وشربتی از
وی نیم درم بود با نیم مثقال با فوتنج وصعتر وادویهای ملطف کرم که معده را سود مند
بود وبعضی در سکنجبین خیسانند یا شراب شیرین وبعد از ان بجوانب بپزند یا مرغ ومرق
آن بیاشامند مسهل بلغم وصفرا وسودا بود اما مضر بود دیکر ده وخناق آورد ومقدار
دو درم تشنج احداث کند ومصلح وی در استعمال کردن ذوقو وکثیرا بود یا فطر اسالیون
وصعتر وبدل ان نیم وزن ان کندش ونیم وزن ان ماهیزهرج وکویند بدل ان کندش
است وپوست بیخ کبر مساوی وکویند بدل ان نیم وزن ان مازریون است وچهار
دانک وزن ان غاریقون وکویند بدل ان کبیکج است خرء الدیک والدجاج
مجموع سرکینها مسخن ومجفف بود ومصلح قولنج بود وچون با شراب یا با سرکه بیاشامند و
تریاق فطر وخانق بود وبا عسل وچون بیاشامند یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد وبو
سرکین خروس چون سحق کنند وبر کزیدکی سک دیوانه نهند نافع باشد خرء الفار

کرم بود و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه چون با سرکه بود و اکر با کندر و شراب
بیاشامند سنک کرده بریزاند و اکر از وی شیاف سازند و کودکان بخور بر کیرند
شکم براند و چون بپزند و دران نشینند صاحب عسر البول نافع بود و اکر در چشم کشند
سفیدی زایل کند و رطوبت قرنیه پاک کند خرء الضفادع طحلب است و کفته شود
خرء الذیب در صفت ذیب کفته شود خراقعان نباتیست مانند سنبل
الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ وی مانند سنبل بود و بوی وی بسنبل بود و طبیعت
و خاصیت نزدیک بسنبل بود و در طعم وی اندک حلاوتی بود خربقه بقلة الخفاشات
و کفته شد خرنباش مرماخوز است و کفته شود خرطان فرطان کویند و مرطان
نیز کویند و کفته شود خردلی لغتیست بربری است و صفت ان در لام کفته شود
خرنبات جند بیدستر است کفته شد خزف لطیف ترین خزفها خزف سرطان
بحری و طبیعت خزف سرد و خشک بود جلا دهنده بود خاصه خزف تنور و خزف
سرطان بحری مجفف بود کلف و نمش زایل کند و مرهمی که ازان بسازند جراحتهای که
بود زود بصلاح آورد و جرب و قرحها را بغایت سودمند بود و خزف تنور طلا کردن
بر نقرس بغایت نافع بود و طلا کردن با سرکه بر قوبا و حکه و جرب و سعفه و حصف نافع
بود و خزف غضار چینی دندانرا جلا دهد خز بپارسی قز کویند و بهترین او مغربی و
سوسی بود و طبیعت ان کرم است و مجفف خزم معروفست بحوض الملقل خزامی
خیری بری است و بشیرازی اردانه کویند و طبیعت وی کرم و لطیف بود و مسخن دماغ
سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جکر و سپرز و چون بران بخور کنند
هر بوی کنده که بود زایل کند و مسخن رحم بود و مجفف رطوبات که ازان روانه بود و رحم
را پاک و نیکو کرداند و چون زن فرزجه بخود بر کیرد آبستن کردد و این مجربست
و چون سحق کنند و با ارده بسرشند و بر جراحت ضماد کنند نافع بود خسق جوز است

وکفته

صح مانند بوی

صح فاسد

و کفته شود خسم نوعی از رب ماحرست خس بپارسی کاهو کویند و بری بود و بستانی
بود بهترین وی تازه و برک پهن بود و طبیعت ان سرد و تر بود در سیوم و کویند سرد است
در دوام معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود بهتر از
خونی بود که از سایر بقول حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و نافع بود جهت آب
کرد کشی و آنکه نشسته بود در روی نفاخیه در وی زیاده تر بود و چون در میانه شراب با آن
تنقل کنند مستی کمتر کند و زود منهضم شود و تشنکی بنشاند و سودمند بود جهت ورمهای
کرم و بر چهره طلا کردن نافع بود و بی خوابی زایل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع
سیلان منی بکند و بر درد چشم که از کرمی بود ضماد کنند نافع بود و تخم وی چون بیاشامند
نافع بود از جهت کسی که او را بسیار احتلام افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهوی بری
لبن وی مانند لبن خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی کند مانند بستانی و نیم درم از لبن
بری مسهل کیموس مائی بود و جهت کزیدن عقرب و رتیلا نافع بود چون بیاشامند و کاهو
بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد و اولی آن بود که بحب قوقایا تنقیه کنند
و آب رازیانه در چشم بچکانند و باه را زیانمند بود و مصلح وی کرفس و نعنع بود
خس الحمار شنجارست و هو فیلوس و ابو خلسا کویند و کفته شود در الف
خس الکلب دنیسافوس است و کفته شد خسرو دارو خولنجان است و کفته شد
خشخاش ابیض بستانی بود بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در
دوام و کویند در سیوم و کویند خشک است و سودمند بود جهت سرفه کرم و نزله
سینه و نفث دم و ماده که فرود آید از سر و با عسل منی زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم
مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند و خشخاش منوم بود و غذا اندکی دهد
و مصلح وی عسل بود با قند و قشر وی مضر بود بسینه یا بشش و مصلح وی مصطکی بود و
و قشر وی منوم تر بود از حب چون بپزند و آب آن بر سر ریزند خشخاش اسود

بوی و مضر بود و بهترین وی تازه و فربه بود و طبیعت ان سرد و خشک است در
سیوم و گویند در چهارم گویند تر است در چهارم و خاصیت کل وی آنست که ریشهای
چشم و خارشی زایل کند و چون بکوبند و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان
رطوبت از زهدان که از رحم اید نافع بود و چون با سبب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین
ضماد کنند بی خوابی زایل کند و چون ضروری بود در دارو های چشم مستعمل کنند فایده
دهد و نافع بود جهت حرارت جگر و مقدار ان نیم درم مستعمل بود و مشوم و مخدر بود و
مضر بود بسر و دشتی و مصلح وی تخم تره ازیانه بود **خشیخاش زبدی** مسیفن الغروس
خوانند بیونانی و معنی ان خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون
زبد سفید بود و بعضی ارقلیا خوانند و نبات وی و ورق وی و گل وی و تخم وی مجموع سفید
بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت نزدیک بحلبهنک بود **خشخاش مقرنی** و ان
خشخاش بحری بود و انرا اغلاف مانند شاخ گاو بود بدین سبب وی را مقرن خوانند
نبات وی کنار دریا ها روید و برنغرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون اصل وی
بجوشانند باب تا بانیمه اند و طبخ ان بیاشامند نافع بود جهت علت جگر که از خلط
غلیظ بود **خشب الشونیز** سیاه دانه است و گفته شد **خشب الکروح** چوب
کروح است و از هندوستان آورند بشاخهای بادام ماند پوست تنک دارد و چون
انرا بشکنی مثلث بشکنند و سفید و سبک باشد هر چند تازه تر باشد و طبیعت آن
سرد و خشک بود **خشب الکدر** خشب الکادی گویند و بصندل سرخ ماند و اما
سیاه رنگ بود نزدیک بابنوس و گفته شد در کاف **خشب الکافور** چوبیست سفید
و سست و سبک و چون بشکنی ریزه کافور در میان وی بود و طبیعت آن
نزدیک بود بکافور **خشکنگبین** عسل خشک است که از کوهستان فارس
گیرند و انرا انجاخیزد و از حدود کازرون در میان جص و طبیعت وی گرم و خشک بود

گرمی

گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن گزنگبین
بود و گویند یک وزن و نیم عسل بود **خشل** مقل است و گفته شود **خشکاند**
آردی باشد که نخاله از وی نگرفته باشند **خصی** بهترین آن خایه خروس فربه بود و
نیکی و بدی خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک
است و غذا نیکو دهد خاصه خایه خروس و منی زیاده کند و وی دشوار هضم بود خاصه
از حیوان پیر بود و مصلح وی انجدان و تخم کوهی و نمک و صعتر بود **خصیة الثعلب**
بهترین وی شیرین فربه باشد و از وی بوی منی اید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج
و فالج و نقرس را نافع بود و مقوی باه بود و قایم مقام سقنقور است خاصه با شراب و
مقدار شربتی از وی یک مثقال بود و صاحب جامع شربتی دو مثقال آورده است و
صاحب منهاج گوید مضر است و صاحب جامع گوید بحسب و درین جا قول صاحب
جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم تزتره و گویند
بوزن ان تخم جرجیر و بوزن آن تخم انجره و گویند بدل ان دو وزن ان تخم جرجیر و بوزن ان
تخم اسپست بود **خصیة الکلب** آن بیخی بود مانند خصیة الثعلب و ان دو نوع بود
کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود و بشکل اماید را زی مایل بود و ان زوجی بود و بر فوق زوجی
یکی فربه و ممتلی بود و یکی لاغر و متشنج و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد از پشت او فرزند نرینه
حاصل شود و اگر نوع کوچک زن بخورد گویند فرزند ماده آورد و طبیعت وی گرم و تر بود
و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود و محلل ورمهای بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود
و قلاع را سودمند بود و گویند چون تر وی بخورند زیاده کند و چون خشک بخورند قطع شهوت
بکند و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک بخورند منع
شهوت جماع کند **خصی هرمس** جالینوس گوید جلبوب است و گفته شد **خصی العجاجیل**
چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایابیل**

صح
باه

خصیة البحر

جون خشک کنند و بپاشند با شراب نافع بود جهت گزیدگی افعی
چند بید ستر است و گفته شد **خصفف** بپارسی خربزهٔ نارسیده را گویند **خضلاف**
مقل است و گویند درخت مقل است **خطمی** بهترین وی بستانی بود که گل وی
سفید بود و انجیر بستانی بود و رود الزمانی خوانند و بری را شجر الملح خوانند و بیونانی البیاخوا
وطبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال و وی لین و انضاج و ارخا و تحلیل
جون بر بهق طلا کردن بر آفتاب نشستن نافع بود و ورمهای ظاهر نرم کرده اند و انجه
در بن گوشت بود دخنازیر و دبیلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که
از گرمی بود و درد مفاصل را با پیه مرغابی مفید بود و عرق النسا را سودمند بود و از
ارتعاش و طبیخ بیخ وی جون بپاشند سودمند بود جهت عسر البول و قرحهٔ امعا و
سنگ گرده و خلطهای خام و عرق النسا را جون با شراب بخته باشند و جون با پیه
بط یا پیه مرغابی بکوبند و با صمغ البطم و زن بجود بر گیرد جهت ورم رحم و انضمام
آن بغایت سودمند بود و طبیخ وی تنها همین عمل کند و جون با سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم وی خواه خشک و خواه تر و اگر
بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و جون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزیدگی
نحل طلا کنند مفید بود جون با سرکه و زیت اعضا طلا کنند منع مضرت گزندگان
کنند و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزیدگی جانوران نافع بود و بر سوختگی
آتش همین سنبل و خطمی جهت سرفهٔ گرم سودمند بود خاصه جون با آب گرم لعاب
وی بگیرند و با قند بپاشند و ورق وی در ضمادات ذات الجنب و ریه نافع
بود و پوست بیخ وی جون با آب بپزند مفاصل و اعضای صلب نرم کرداند و
ورق وی جون خشک کنند و بدان سر بشویند ریش پاک کرداند و مولف گوید
بیخ خطمی جهت نقرس ضماد کردن بغایت نافع بود و سرفهٔ صفراوی را همین مسهل

وان

وان نوعی از حلیمو است و اگر خطمی یک مثقال از وی بپاشند قولنج را سود دهد و اسحق
گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل است و بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل
خطمی سفید نیلوفر است **خطر** وسمه است و گفته شود **خطاف** بپارسی پرستو گویند
ذیقوریدوس گویند که بچه نخستین وی وقتی که ماه در افزونی بود شکم وی را بشکافند دو
سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ بود جون در پوست گوساله یا در
پوست ایل ببندند پیش از آنکه خاک وی نشیند و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن صرع
زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند
باصره را قوت دهد اگر با عسل بیامیزند در چشم کشند بهتر بود و اگر نمک سود کنند و
خشک کنند و درم از آن بپاشند خناق را نافع بود و دماغ وی جون با عسل در چشم
کشند در ابتدای نزول آب بغایت مفید بود و چشم وی جون سحق کنند با روغن زنبق و
در ناف زن بمالند نزدیک نعاس سودمند بود و ابن زهر در خواص آن گوید که جون
بگیرند خون وی بخورد زن دهند کابین که نداند شهوت وی زایل شود و شیخ الرئیس
گوید جون زهرهٔ پرستوک را سعوط کنند موی سر و ریش که سفید گشته باشد سیاه کند و
و دندان نیز سیاه کند پس جون خواهند که سعوط کنند دهن پر از شیر تازه باید کرد تا دندان
سیاه نشود و سرگین وی جون با زهرهٔ گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی هنگام سفید
نشود **خفاش** و طواط خوانند و بپارسی شب پره خوانند و بشیرازی موش کور و شریف
گوید جون بکشند و بر زهار کودکان پیش بلوغ طلا کنند منع موی رستن بکند و جون
در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را سود دهد خاصه جون جند کرت مکرر
کنند و گویند جون بپزند و مرق آن بپاشند شکم براند و درد ورک را سود دهد
و خاکستر وی در چشم را سود دهد و قوت باصره زیادت کند و ابن زهر گوید که جون
سر وی در ظرفی مسینه یا آهن با روغن زنبق بپزند جندانکه مهرا شود و صافی کنند و

روغن برداریند و بر نقرس مالند و فالج قدیم و رعشه و ورم احشا و ربو بغایت سودمند
بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید زهره وی در فرج زن بمالند در حال
بزاید و اگر دماغ وی در زیر پای مالند باه برانگیزاند و اگر با آب بگشایند تا مهرا
شود در سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب زن کنند و در ان نشینند
صاحب فالج را بغایت مفید بود و اگر دماغ وی بسوزند و سحق کنند بر چشم کشند سفیدی
که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر نقرس طلا کنند نافع بود و دماغ وی با آب پیاز
در چشم کشند جهت نزول آب مفید بود و اگر سر وی در زیر جامه خواب پنهان کنند و آدمی بر آن
خسبد چون ندانند در خواب نرود و اگر دل وی باشد همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر
پنهان کنند هر چند کبوتر که باشند از انجا نروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند
همه بگریزند از ان موضع **خجخج** خردل بری بود و در لام گفته شود **خلال المأمون** از خرست
و گفته شد **خلاف** بپارسی بید را گویند و خلاف بلخی بهرامج است و گفته شد و خلاف نوعی
از صفصاف است و صمغ وی از ورق وی بیرون می‌آید و بهترین آن بود که بر کنار چشمها
رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود ثمر وی و ورق وی سرد و قابض باشند بی آنکه
بگزند و در وی تخفیفی بود و در بستن خون چون بر وی ضماد کنند نافع بود و صمغ و ورق
وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل و نمل ضماد کنند زایل کند
و آب وی درد سر را زایل کند و آب ورق او بغایت نافع بود جهت ماده که از گوش دود
بود و ثمر وی بر ضربی که بر حدقه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و
صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند بود و آب وی سودمند بود جهت سده جگر
و مقدار آب وی هشت درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرت بشر اسیف و مصلح وی گلاب
خلبای فقد است بیونانی **خل** بپارسی سرکه را گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف
گرم سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود طبیعت وی سرد و خشک

کوشنج

بود در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضوی که
باشد بکند و چون بپاشند و یا بران عضو که خون آید بوی بشویند و در ان نشینند یا بران
ریزند قطع خون بکند و چون بوی سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت
دهد صفراوی مزاج را نافع بود و بوی بدان مضمضه کردن دندان را نافع بود خاصه که
با شب یمانی بود و بن دندان محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و صدف
ناشسته و پیاز نرم کنند با سفنج و بر جراحت نهند منع تورم بکند و ریشها که در تن
پیدا شود و از علت جرب و حمره و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داخس چون با بعضی
از ادویه موافق این زحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید خورنده
چون بسرکه دایم بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته بدان تر کنند و یا روغن گل بر
سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد
و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش
چکانند کرم وی بکشد و بر گزیدگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده و وقتی که بدن
سرد گشته باشد بسبب سم آن طلا کنند نافع بود و اگر بدن گرم باشد سرکه سرد بران
موضع نهند بغایت مفید بود از جهت دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند
خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که در شکم بسته بود چون با نمک
بیاشامند بگشاید و نافع بود جهت دفع مضرت فطر کشنده و چون بدان مضمضه
کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهات را نافع بود و علق که
در حلق بود بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک کند تشنگی بنشاند
و سپرز را نافع بود معده را دباغت دهد و ماده نیز دفع کند چون بروی ریزند جهت
درد دندان که از گرمی و سردی بود نافع بود انجا که از گرمی بود بسبب سردی و آنجا که از
سردی بود جهت تلطیف که در وی است و این خاصیت کرد در غیر وی

صح کزیدن

زیان صح

نیست وکرکه از انکور نخیش کیرند با نمک نافع بود جهت سک دیوانه اما سرکه مضر بود
سودایی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیاده کند و اگر ادمان
خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون باب وقند ممزوج سازند مضرت وی کمتر بود
وصاحب تقویم کوید مطبوخ وی با دام بپایند بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل خوانند
نافع بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم کرداند
و کند دهن زایل کرداند خاصه چون بامداد ناشتا دو درم بیاشامند و چون در کوش
چکانند کرانی کوش زایل کند خاصه اگر ریشی در وی بود و چون ناشتا بیاشامند چشم
را روشن کند دندان را محکم کرداند و اواز صافی کند و درد معده را نیکو بود خاصه
چون طعام در معده هضم نشود و مصروع را نافع بود لون را صافی کند خاصه در زمان
نقاهت و درد سر عصب را زایل کند و از دو درم ابتدا کنند تا بیست درم هر روز
قدری می افزاید **صنعت آن** بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبین سفید کنند
و پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند بعد از ان یکمن
ازان در هشت من سرکه انکوری اندازند و شصت روز بگذارند در افتاب در تابستان
از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضرورتی بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل
مهرا شود فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من یا شانزده من
کنند و در افتاب نهند اما انچ در افتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت وی
زیاده بود **خلد** بپارسی موش کور کویند و بتازی انگشت برک و ان جانوریست
کور در زیر زمین باشد و کویند کر ترست و بیخ نباتان و انچ یابد می خورند و در زیر
بیازو کند از سوراخ بدر اید و اگر خواهند که وی بگیرند بیازو کند تا بر در سوراخ وی
نهند بیرون اید و وی از جمله سموم قتاله است و این زمر در خواص او اورده است
کرچکی که در کوش وی بود چون بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و اگر سر وی بسوزانند

۲

وبا قلقطار

صح خام و

و با قلقطار سحق کنند و کسی را که بینی وی کنده بود در بینی وی دمند کندیدن بینی وی زایل کند و کسی
که تب ربع دارد چون بروی بندند شفا یابد و مرا ریس کوید چون دماغ وی با روغن
کل بیامیزند و بجوشانند و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون
اید بجا اللند نافع بود **خلر** جلبان خوانند و حرفی خوانند و ان حبیست نزدیک بکرسنه
و در یزد و کرمان و نواحی ان و ولایت لورستان بسیار خورند و بنان بپزند و بجنان مانند
باقلی و عدس بپزند و خورند و چون تر بود بجنان با بجنه خورند اما دوار آورد و باصفهانی
کرکر خوانند و بشیرازی مشو و طبیعت ان سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خون
بد و از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود بغایت و بغایت نفاخ
بود و چون طبخ کنند و با عسل بیاشامند خلطهای بد از امعا براند و حیض براند و محلل
و ملین فضول سینه بود و اگر کاو بخورد در فربهی نماند کرسنه بود و نوع هست که
از وی بزرک تر بود و آن بجنه شاید خورد و ان بیله خوانند و ان نوع بری بود و چون
زنان بخورند شیر شان بیفزاید **خمر** ماء العنب است و مدام و راح و صهبا و طلا
و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند و بپارسی شراب کویند و می نیز کویند و بشیرازی
سیک خوانند و بهترین وی آن بود که قوام وی معتدل بود و لون ان بلون دراج مانند و
خوشبوی بود بی انکه در وی ادویه کنند و متوسط بود میان نوی و کهنکی و انرا شراب ریحانی خوانند
و طبیعت ان کرم و تر بود در دوم اما انچ سیاه بود غلیظ بود و دشوار هضم شود لیکن کوشت
زیاده کند و انچ سفید بود رقیق غذا اندک دهد و محرور مزاج را موافق بود و ادرار بول کند
و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سفید و سیاه و قوت وی میانه بود
در سرد و حالت اما انچ شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما مثانه و
کرده را موافق بود اما آنچ در وی قبضی بود در ادرار بول زیاده بود و مصدع و مسکر بود و انچ
عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت اتصال غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد بکند

وانچ لین بود مضرت آن باعصاب بیشتر بود و ادرار بول بیشتر کند وانچ کهن بود مضر بود
باعصاب وحواس اما لذیذ طبع بود لیکن چون بغایت رقیق وکهن وسفید بود بول
براند واما مصدع بود واکر بسیار خورند مضر بود بمعده وانچ تازه بود نفاخ بود ودشوار هضم
شود وبول براند وبهترین ان بود که کفته شد در اول وسود مند بود جهت شهوت کلبی
ورعد بلغمی وغشی وشفای زهرها بود وهضم را نیکو کرداند وچون بمکند تشنکی ساکن کرداند
وبول براند وطبع نرم دارد واکر افراط کنند دروی مضر غفلت بود وسپرز وجکر ضعیف
کند ومبطل باه بود وشهوت غذا ببرد ونسیان آورد ورعشه وبخر وضعف بصر وانقلاب
وصرع وسکته ومرک مفاجات آورد واکر تنها بناشتا خورند بعد از رنجوری
وکارهای سخت خناق آورد والتهاب اوداج ومداوای او بفصد یا بقی بود واکر خواهند
که کم کنند وب غوره یا تخم کرنب تنقل کنند وغذا کمتر خورند وپالوده قندی خورند وبلوط
بونید واکر محروری مزاج بود تنقل با نار مز وکاهو وحماض وطلع وغذا پیشتر از شراب آش
غوره آش سماق وانار دانه خورند ودفع مضرت وی با نار ترش یا شراب اترج
باریباس باید کرد خمیر تری وخشکی وی بقدر نمک بود در قلت وکثرت وتازه
وی کرم وتر بود در دوم وکهن وی کرم وخشک بود در سیوم ودروی قوت متضاده
بود مرکب از سرد وکرم سردی وی جهت حموضت بود وکرمی وی جهت عفونت وکرمی
طبیعی از جهت نمک دارد ودروی قوت جلا بود وجذب ماده بلغمی بکند از عمق بدن
بظاهر بدن ومحلل ومنضج همه ورمها بود خاصه دماميل چون با نمک بیامیزند واکر
ضماد کنند بر وجعی یا ورمی که در زیر پای بود نافع بود وچون معتدل بود ودر آب
خیسانند وبعد از دو ساعت صافی کنند ودانکی طباشیر وتسوی زعفران ودانکی قند در
مقدار سی درم از ان آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار کند وتشنکی بنشاند وچون خمیر
در آب حل کنند ودانک ونیم وزن ان روغن بنفشه با آن بیامیزند وبدان غرغره کنند

سودمند بود جهت ورم اندرون حلق چون در آب حل کنند وان حشیشی سازند وقطره
چند بسرکه دران چکانند وبیاشامند قطع اسهال کند خمل سورنجان است وکفته
شود خمان دو نوع است کوچک وبزرک خمان کوچک را بیونانی خلا افطی خوانند وکفته
شد در باب باد صفت ثمر ان که انزابل خوانند وخمان بزرک را شبوقه خوانند وکفته شود
وقوت سرد ومجفف بود ومحلل معتدل بود وقوت خاما افطی سرد بود ومسهل بود بسبب
رطوبت مایی که دروی بود ولیکن معده را بد بود وورق ان چون بپزند مانند تره های دشتی
ومسهل بلغم بود ومره سودا وساق وی چون تازه بود وبجوشانند همین عمل کند واصل وی
چون با شراب بجوشانند وبا طعام موافق بخورد وپیشتر دهند نافع بود واکر کسی را افعی
کزیده باشد وبیاشامد بغایت سود دهد واکر باب بپزند وزن دران آب نشیند
صلابت رحم نرم کرداند وبحال صلاح باز آید وثمر وی چون با شراب بیاشامد همین
عمل کند وچون بر موی مالند سیاه کرداند وورق وی چون تر بود وپاپست جو بیامیزند
وبر ورم کرم طلا کنند وسوختکی آتش وکزیدکی سک دیوانه بغایت نافع بود وچون
با پیه بز بنقرس ضماد کنند نافع بود خمخم حجم است وکفته شد در باب خمسه اوراق
بنجنکشت است وکفته شد خماهان وبجندل حدیدی خوانند وان حجری سیاه رنک بود
وان دو نوع بود نر وماده وازان نر بغایت صلب بود وتیره رنک بود وبا آب بسایند رنک
آن زرد بود مانند زرنیخ وانچ ماده بود صلبی آن بغایت نبود وجوهر ان پاک بود واکر
باب بسایند بمحک آن چون زعفر بود وسرخ بود بغایت وطبیعت ان سرد وخشک بود
وان نوعی از آهن است بپارسی خم آهن کویند ومحکوک وی چون طلا کنند بر ورم حمره
بپرمغ وحرارت ان بنشاند وضربان ساکن کند وهر دو نوع این خاصیت دارد و
در ورمهای دموی وصفراوی خاصه نوع ماده که بپزند وتسکین دروی زیاده بود از محک
نوع دوم که ثرست خندرید نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت تلخ بود وان بفصید

واکر صح

صح

خوانند و ورق وی بکاشنی صحرائی ماند و ثمر وی و ساق وی همچنین سپیل لیکن قدری
کوچکتر بود و وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی مقدار باقلای و قوت وی مانند کاشنی بستانی
بود اما بسبب تلخی وی که زیادتست تخفیف در وی زیادت بود و صمغ وی چون سحق
کنند و بام بیامیزند و در خرقه بپیچند بعد از زیتوقی وزن جو در بر گیرد حیض براند و اگر نبات
وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون بآب بگدازند و با نطرون
بیامیزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیادتی که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همچنین
عمل کند و چون تر بود و خون یا شراب بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و ایت (?) وی چون
با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و چون صمغ وی با آب کاشنی حل کنند و در چشم
کشند با و سبل که در چشم بود زایل کند و اگر ده درم از وی با خمیر بیاشامند دفع سم افعی کند
و آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لبن وی در موی چشم همان عمل کند که صمغ آن
کند **حندروس** خالاون گویند و آن حنطه رومی بود و بپارسی کاکل گویند و طبیعت
وی گرم و تر بود و لزج و غذای وی سرد تر از غذای گندم بود و اما غذای نیکو بود و از
برنج غذا بهتر دهد اما نفاخ بود و چون با … که بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و
اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود از جهت قرحه امعا **خنثی** برواق خوانند و بزبان
بربری تغلیلس و ورق وی مانند ورق کندنای شامی بود و ساق وی املس بود و آن
را ابناریقین خوانند و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد و بشکل بیخ نیلوفر
و حریف بود و گفته شد و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد و تر بود و
ذیفوریدوس گوید چون بیاشامند بول و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب
بیاشامند نافع بود جهت درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد
کنند بر داء الثعلب موی بر وید بعد از آنکه بصوف پاره موضع ان بمالند و اگر
مجوف کنند و روغن زیت در انجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاقی که از سرما

بود بمالند

بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد
گوش زایل کند و … و گرانی وی ببرد و اگر ورق و گل و بیخ آن بر موضع گزیدگی جانوران
ضماد کنند نافع بود خاصه چون با شراب بیاشامند اگر بیخ وی با ورق وی شراب بجوشانند
و بر ورم … و ریشهای پلید و ورم که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کردن نافع
بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود جهت ورمهای گرم در ابتدا آن ضماد کردن
و اگر آب وی در گوش بچه نافع (?) چکانند درد دندان زایل کند و اگر بهق اسفید بخرقه بارخ (?)
در آفتاب بمالند و آن بیخ را طلا کنند بغایت نافع بود و اگر ثمر وی و گل وی با شراب بیاشامند
بغایت نافع بود جهت گزیدگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون … طلا کنند زایل
کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد زایل کند و اگر سحق کنند و با عسل بر
شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و بسیار روی دوار آورد و مصلح وی آب تخم هندی بود یا نخود (?)
حند بیقوه شرابیست که از عسل و شراب کهن سازند با ادویه و طبیعت
آن گرم و خشک بود **خنفسا** بشیرازی خزوک تش (?) گویند و اگر بجوشانند با زیت
و در گوش چکانند درد ساکن گرداند و اگر همچنان سحق کنند همین عمل کند و در خواص او
ابن زهر آورده است که چون خنفسا در زیر گل کنند مرده شود و چون در زیر سرگین کنند
زنده شود و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند در میان ایشان اجتماع افتد و متفرق
نشوند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند گرانی که نو بود
زایل کند و چون با زیت بپزند چندانکه قوت باز روغن دهد و آن بر بواسیر بمالند بغایت
سودمند بود و اگر بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند و اگر خنفسا را نیم کوفته کنند و بر
گزیدگی عقرب نهند درد زایل کند **خولنجان** بهتر وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر
و کم گره و آن بیخی بود که باز از وی آشیان سازد بر لب دریا بوقت آشیان ساختن و بچه
نهادن در آشیان باز بیابند و وی از زمین هندوستان خیزد و زمین … آب گرفته است

کس آنرا نیابد الا در خانه باز آن را بگیرند و بشویند و پاره پاره ببرند و آنرا اخمر و دارو
خوانند و بترکی غرفات خوانند و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم
معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد کرده بغایت نافع بود و باه را زیاده کند
و بوی دهن خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول براند و
جون از سردی کرده و مثانه بود و صرع و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و
دردهای بلغمی و سوداوی بدن را نافع بود و بادها را بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی
که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ آورد و
صاحب جامع گوید جون یک درم از وی سحق کنند و بر سر جهار یک شیر گاو افشانند و بیاشا
بیاشامند بغایت در قوت باه مفید بود و از خواص وی انست که در هر دو یک کاسه که
بود که کس گرد آن نگردد و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطن
بدهد و گویند مضرست بدل و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مضرست بحجاب
سینه و مصلح کثیرا و صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل بود و اسحق بن عمران گوید
بدل وی دارچینی بود و گویند بدل آن قرنفل بود خولان حضض است و گفته شد
خوخ بپارسی شفتالو گویند و بهترین وی آن بود که استخوان بسهل از وی جدا شود و
وی زودتر هضم شود و ان نوع را لوخ خوانند و باصفهانی هلو گویند و از معده زود در
گذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر وی جسپیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت
وی سرد و تر بود در اخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول ملین بود و در وی قبض بود و آنچه
پخته باشد ملین باشد و معده گرم را نیکو باشد و آنچه عفص بود قابض و اگر خشک کنند قبض
در وی زیاده بود و خشک وی را جون بجوشانند و طبیخ ان بیاشامند قطع سیلان فضول
کند از معده و شکم اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود در سینه اشتهای طعام پدید کند
و ورمهای گرم و خشک را سود دارد و باه زیاده کند و تبهای محرقه را نافع بود و حرارت بنشانند

نسخه سه درم صح

جون ضماد

زایل کند و فساد وی زردالو بود و لذیذتر بود اما غذای وی غلیظتر بود و رطوبت وی وتشنگی
زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن باشد که بعد از خوردن وی زنجبیل مربی خورند یا عسل
با شراب ریحانی و اگر ورق ان با بهار بکوبند و آب آن بیاشامند حب القرع و کرمها بکشد
خوخ اقرع ساذج هندی است و گفته شود خوخ قلیقی ابیسنه قاقله است و
گویند هیل بوا است که ان قاقله کوجک است و گفته شود خون سیاوشان
دم الاخوین است و گفته شود خزیرج دفلی است و گفته شود خوص
ورق مقل است و نخل و نارگیل و امثال ان خوانند خواتیم الملک و ختم الملک گویند
و بپارسی بادرنگ گویند و صاحب منهاج گوید لطیف‌تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و
تر بود و در وی اندکی قبض بود و اسحق بن عمران گوید سرد و تر و ثقیل و غلیظ‌تر از خیار زه
بود نافع بود جهت تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشای محروری بود و آب
وی جون بگیرند سی مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل صفرا بود و از خوردن
ان خلطی بد متولد شود و بهترین وی کوجک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و
موافق جگر و معده بود که گرم باشد و غافقی گوید لب وی لطیف‌تر بود از خیار زه اما جرم
خیار زه دیر هضم شود و بغایت سودمند بود خوردن وی تشنگی آورد و درد معده خاصره
مصلح وی عسل بود و با مویز یا جوارشی که در وی نانخواه و کندر بود اما آنچه بسرکه پرورند
بغایت سرد بود و حرارت بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که بعد از ان
طعامهای غلیظ نخورند مانند آش ماست و آش غوره مانند آن و باید که بعد از سکنجبین باج
خورند و پوست وی خشک کرده مقدار جهار درم جون زن بیاشامند دشوار زادن بر وی
آسان بود خبشقوج حب القطن است و گفته شد خیار شنبر بپارسی خیار جنبر
گویند و آن هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی بود و سطبر و سیاه بود و
فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی ان بود که زمانی که خواهند که عمل

کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند و طبیعت ان معتدل بود در حرارت و
برودت و تر بود و کویند کرم است کویند سرد است محلل و ملین بود و جهت
ورمهای کرم نافع بود که در احشا بود یا خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند
و با آب کشنیز تر و لعاب بزر قطونا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر
نقرس و ورمهای صلب و مفاصل را مفید بود و درد جکر را نافع بود و باک کرده اند
و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم
و رطوبت بود و چون با آب کاسنی بیاشامند یا آب عنب الثعلب بر فانزاو درد
جکر را نافع بود که از کرمی بود خاصه چون آب کشوث اضافت کنند و اسهال وی بی
زحمت و اذیت بود تا بحدی که زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد بلک مصلح وی
بود و زادن بر وی سهل شود مره محرقه و بلغم براند و شکم نرم کرداند و سینه و شربتی از وی
پنج درم تا پانزده درم فلوس بود و قولنج بکشاید و اسهال وی بقوت جاذبه بود و
کویند بلغم و خلط مرکب که امعای او ضعیف بود اولی ان بود که پیش از استعمال بروغن
بادام چرب سازند یا بر شربت ریزند اسحق کوید مضرست بسفل و مصلح وی آب عناب بود
وصاحب تقویم کوید مضر بود و غثیان آورد و مصلح وی مصطکی بود و انیسون است
و بدل ان صاحب منهاج جامع کوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن ان مویز بی دانه
و قدری تربد **خیری** انواع است یک نوع سیاه بود و انرا خیری خطابی خوانند
و یک نوع بنفش است و انرا خیری مروسی کویند و هفت رنگ خوانند یک نوع سفید
و نوع سرخ بود و ان بری بود و ان خزاما بود و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین
وی زرد است و انرا خیری شیرازی خوانند در موصل بغداد انرا اعصیفره خوانند و
طبیعت ان کرم بود و خشک بود در اول و کویند در دوم و بوییدن کل وی محلل باد
غلیظ بود و از دماغ و سردی دماغ و رطوبت انرا نافع بود و کل وی چون خشک بود قوت

زیاده بود و از تر وی و طبیخ وی حیض براند و رحم اسود دهد و چون در آب وی نشیند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اکر بیاشامند مفتح بود و بسبب حرارتی که در وی هست
و قوت تخم وی و کل یکسان بود و اکر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و باد
معده و امعا را نافع بود و خواق را سودمند بود و اکر عسل بخود برکیرند بچه زنده تباه
شود و بچه مرده بیرون آورد اما تخم وی در قوت مانند ایشان بود ولیکن غلیظ تر بود و طبیعت
زمین نزدیک بود و بیرا چون خشک کرده با سرکه بر سپرز صلب ضماد کنند نافع بود و
چون بکدازانند و بر نقرس و بر ورمی که در مفاصل پیدا شود و بغایت صلب
بود چون ضماد کنند بغایت نافع بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را نافع بود و کل وی
چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بهم بزنند
قلاع را زایل کند و خیری سیاه که انرا خیری خطابی خوانند و طبیعت ان معتدل بعد
نافع بود جهت بادی که در سر بود و منفعت نوع سرخ در صفت خزاما گفته شد اما در
انواع دیکر چندان منفعتی که مشهور بود و نیست که انرا یاد کنیم مکر کسی که تجربه معلوم کرده
باشد و صاحب تقویم کوید بوییدن آن مصدع بود و مصلح وی روغن کل و سرکه بعد
خبز وع بپارسی خبز گویند و ان خبازی است و قدیم الملک نیز خوانند و گفته
شد **خبز بوا** هیل بوا خوانند و هال بوا نیز کویند و بهترین وی تازه فربه تیز بوی
بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم و معده و جکر سرد را بود جهت معده
و بهتر از قاقله بود و قی ببندد و غذا هضم کند و ابن ماسویه کوید معده را از اخلاط
بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند نافع بود جهت وجعهای سرد خاصه در
دماغ و اربا سوس کوید جهت بهق در همه بدن بود نافع بود چون یک جز و از وی
و یک جز و از لندش و یک جز و تخم تره کوفته و بیخته بسرشند طلا کنند نافع بود و
کویند مضر بود باحشای محرور و مصلح وی شیر و تخم خون بود و بابگنکیبن و ویرا بهند

نیکر بود

خرفه

الاجی خوانند خیروان بلدی آس بری است وصفت آس بنکه در الف کفته شد
وصفت آس بری انرا مورد اسفرم خوانند در میم کفته خواشد والله تعالی اعلم

باب الدال دارچ ابروع

دانک افروز رنک نیز خوانند وبشیرازی انجکک کویند واز کوه کیلویه که از ولایت
فارس است خیزد ودر هیچ موضعی دیکر نباشد وطبیعت وی کرم است معتدل
بود در تری وخشکی بیفزاید وشهوت جماع برانکیزانند دارصعوص دارمنصوص
نیز کویند وان دارچینی است وکفته شود دادی حبیست مانند جو باریک تر
ودرازتر وبطعم تلخ بود وطبیعت وی کرم وخشک بود ودوام وکویند سرد بود و
دیوحنا کوید کرم بود در اول وخشک بود در دوام وبهترین وی سرخ رنک بود کوی
خوشبوی تازه ووی قابض بود بغایت واسترخا برد چون در طبیخ وی نشینند واکر دو درم
از وی بکوبند ودر زیت چرب کنند وسفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود ودفع
زمرها بکند واکر در طبیخ وی نشینند مقعد ورحم که بیرون آمده باشد باز جای آورد و
صحت یابد واکر با عسل بسرشند ولعوق کنند کرم کوچک وبزرک را بکشد بسیار خوردن
وی تشنه بود ومداوا بنی واسهال کنند وشیر تازه وچیزهای چرب وصاحب تقویم کوید
سده آورد وبواسیر ودوا مصلح وی حب نیفشه تحلیله کنند وبدل ان در تحلیل صلابات نیم
چهار دانک وزن ان بادام ونیم وزن ان ابهل بود والادر آسنن نشاید ابهل عمل کردن
دادی رومی سوف ربتبون است وکفته شود دارشیشعان قندول خوانند وبزبان
بربری آزودی وبلفظ دیکر اشیلا پوش وآن درخت سطبر خارناک است ودر پوست
وی حرافت بود ودر کل وی حدتی ودر چوب وی عفوصتی بود وبعضی کفته اند سنبل هندی است
وکویند چوب سنبل رومی است واین خلاف است وانچه محقق است پوست وی مانند قرفه
بود بشکل اما بسیار از وی سطبرتر بود وبلون سرخی بغایت بود مانند خون وبهترین ان

بود که کران وزن بود وانچه بسرخی مایل بود چون پوستش باز کنی بلون خون بود وخوش بوی
وسطبر بود ودر طعم وی اندک تلخی باشد نوعی دارشیشعان بود که املس بود وسفید رنک بود
وبوی نداشته باشد وطبیعت وی کرم است در اول وخشک بود در دوام وکویند سرد است
ومحلل ریاح بود ومصلح عفونت وقطع خون بکند وشکم ببندد چون طبیخ وی بپاشند و
چون با شراب بپزند وبدان مضمضه کنند قلاع زایل کند وریش بد که در دهان باشد ودندانرا
نکاه دارد واسترخای عصب را بغایت نافع بود ودرادویه فرزجه کنند بچه بیندازد وعسر البول
را نافع بود ورطوبت غلیظ را نشف کند ومقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و
سودمند بود از جهت نفخ معده وسحق کنند وبر روغن خیری بپزند ودر کوش نهند کرم کوش
بکشد بیرون آورد وچون سحق کنند وبا سرکه بسرشند وبدندان نهند درد ساکن کند وجالینوس
کوید عفونات ونزلات ووسواس را نافع بود ومعده را پاک کرداند واسحق کوید مضرست
بجکر واصلاح وی به و کنند وصاحب تقویم کوید مجفف اعصاب بود ومصلح وی صمغ عربی
بود وکثیرا وبدل وی بدیغورس کوید در نفع استرخای عصب بوزن ان اسارون وچهار
دانک وزن ان زراوند ونیم وزن ان دروج بود وشابور کوید بدل ان کزمازک است
دارکیه کویند بسباسه است واین صحیح نیست وانچه محقق است طالیسفر است
وکفته شود دارفلفل جالینوس کوید بار فلفل سفید است وکویند درخت وی نخیر
تحقیق وبهتر وی آنست که سطبر بود وبطعم مانند فلفل بود وطبیعت وی کرم وخشک است
در سیوم وکویند خشک بود ودر دوام وترست در اول ومحلل بود ومرضهای سرد را زایل کند
وچون در میان جکر بز بریان کنند وآب ان در چشم کشند چشم کوری را زایل کند ومضم طعام دهد و
وقوت معده بدهد وباه را زیاده کند وقایم مقام زنجبیل بود وجهت کزیدکی جانوران خوردن
وبا روغن طلا کردن نافع بود وجالینوس کوید معده را پاک کند از رطوبات لزج وسده جکر و
سپرز بکشاید ودیغوریدوس کوید که عرق النسا وفالج را نافع بود وفولس کوید قوت پشت

بدهد و شهوت زیاد کند و اندروماخس گوید نافع بود از جهت زهرهای کشنده و گزیدگی افعی
و صرع را نیز مفید بود و مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصدع بود و صاحب
منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل ان
بوزن ان فلفل بود و گویند بوزن ان زنجبیل و بوزن ان وزنباد دارصینی بهترین
وی سیلانی بود خوشبوی سرخ رنگ و تیز طعم که در وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارصینی در غایت لطافت بود
مصلح عفونت دزکام را نافع بود و خوردن و کحل کردن تاریکی چشم را نافع بود و زایل کند و
مفرح قلب بود و در وی تریاقیت هست و چون با مصطکی بپزند و آب ان بچاشند فواق
را زایل کند و باد را بشکند و رعشه را نافع بود و سینه را پاک کند و سده جگر را زایل کند و قوت
معده بدهد و استسقا را نافع بود و درد چشم را با زرده تخم مرغ نافع بود و زهرهای گزندگان را
سودمند بود و بر گزیدگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت نافع بود و چون سحق کنند با سرکه و بر
قوبا طلا کنند نافع بود و چون بر کلف با عسل بمالند زایل کند و سرفه کهن را سودمند بود و
درد گرده و عسر البول را نافع بود و اولی ان بود که بکوبند و شراب بسرشند و قرص سازند و خشک
کنند در سایه قوت ان پانزده سال بماند و بقراط گوید قوت انسان نگاه دارد چندانکه در
حیات بود و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک کند و نسیان
ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سر گردش را نافع بود و مسام را
قوت دهد و معده تبها را نافع بود و فولس گوید بقوت استرخای عضله را انکه دارد و روفس گوید
یرقان را نافع بود و جهای سرد و صرع را نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل وی
پوست سلیخه بوزن ان و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب بود و گویند بدل ان دو وزن ان
کبابه بود و تیادوق گوید بدل وی بوزن ان خولنجان بود و گویند دو وزن ان ابهل دارمک

نوعی از زرواست و گفته شود در میم دار برنیان بقم است و گفته شود دارویه
سولان است و گفته شود دیوق اقسوس خوانند و ان دانه ایست بشکل زرشک و دانه موفود
عطاران شیراز انرا مویزج عسلی خوانند و چون بشکنند عسل لزج بغایت چسبنده در اندرون وی
بود و بهترین ان تازه املس بود که لون اندرون وی گرانی بود لون بیرون وی بسیاهی گراید
که بسرخی زند و طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی
بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه نهند قلع
کند و بر ورمهای سرد و بر بثری بلغمی طلا کنند نافع بود و ملین و محلل بود و چون با زرنیخ و موم
خلط کنند اجزا مساوی و بر ورم بن گوش نهند مجموع و رهار را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند
و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر بیر نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا را و
نقرس را نافع بود و چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن
بکند و فولس گوید حظها را در اعضا بگدازاند و قوت اعضا بدهد و رطوبت زایل کند
و مرفوریوس گوید محلل اخلاط فاسد بود که در وریکین جمع شده باشد اما مضر بود بقلب
و از خوردن وی فواق در شکم پیدا کند و مغص آورد و دوار حاصل کند و اولی آن بود که با
عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح وی بالنگو و گاوزبان بود
و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمهای صلب چهار دانگ وزن آن
جوز سرو نیم وزن ان ابهل بود دبس بپارسی دوشاب خرما گویند و بهترین ان بصری بود
که انرا سیلان خوانند و ان آتش نادیده باشد و انجا از رطب فارسی گیرند و دوشاب گویند
و طبیعت ان گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و نمک بمالند و طبع نرم دارد و
غذا بدهد لیکن خلط غلیظ تولد کند و خون عکر و مصلح وی بادام و خشخاش بود و بعد از ان
سکنجبین ساده یا مغز کاهو خورند دبا قرع است و گفته شود ذباب سیبینزیت
و گفته شود دبوداره دیودار و گویند و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند

ومرغ خانگی خوانند وطبیعت وی معتدل است در گرمی و سردی و دماغ را زیاده کند وعقل
بیفزاید و چون دماغ وی با شراب بیاشامند منع خون که از حجب دماغ روانه بود بکند و آواز
صافی کند وگزیدگی جانوران پلید را نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزیدگی
جانوران نهند زمان زمان بدل کنند بغایت سودمند بود و منع سریان سم کند و مرغ علفی
نافعای بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند ضد او بدان ریاضت وکد واولی ان
بود که بعد از تناول وی سکنجبین خورند و دماغ وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و شریف
گوید چون مرغ جوان فربه با سکه بپزند وچندانکه پخته شود وکسی را که بیرقه خشک بود بی خون
چون بخورد زایل شود واگر مرغ را بخشک دانه فربه کنند دوازده روز و بعد از ان بکشند و بیضه
وی بیرون آورند و بمجذوم دراعضای خود مالند نافع بود واگر کسی مالیخولیا داشته باشد
طلا کنند بغایت مفید بود خاصه چون سه نوبت طلا کنند پی در پی چون مرغ بپزند و مرق
ان را بخورد کسی و ببیند که لون او زرد بود که سبب ان معلوم نبود و هفت روز هر روز
یک مرغ با نان خورد لون او بحال صحت باز آید و بغایت کمال نافع بود **دجاج**
صاحب جامع گوید که نباتیست که در دیار بکر بستان افروز گویند وان صحیح نیست **دجه**
روفس گوید فاضلترین مرغ و بعد از وی تخر و رسمان پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین
و فرخ الحمام و ورشان و فواخت و طبیعت ان گرم و خشک بود **دجر** لوبیاست
وگفته شود **دخیسا** گویند سگی است وگویند دهن البلسان است و مزدور ابدین
اسم خوانند **دخن** بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم گویند وان نوعی از جاورس بود
وطبیعت وی سرد و بود در دوم وگویند در سیوم وگویند گرم است شکم ببندد و بول
براند و غذا اندک دهد واگر با شیر تازه بپزند خشکی کمتر دهد لیکن سده و سنگ گرده
پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال کند که از صفرا بود واسحق گوید
مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود و شابور گوید بدل ان بیخ است **دخان**

پارسی دود گویند و مجموع دخان مجفف است و در وی اندک تقطیع ناری بود قوی ترین دخان
دخان قطران بود پس نفت پس میعه بعد از ان مر و بعد از ان کندر و دخان کندر سدر او بها جهت
ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود انرا پاک کند و گوشت براند و کحلها مستعمل کنند
جهت منع موی زیادت که در چشم بروید و دخان بطم سودمند بود و جهت رطوبتی که در چشم
بود بی اگر رمد بود **دراج** گوشت وی معتدل تر از گوشت فروج و گوشت فاخته فاضلتر و لطیف
تر وخشک تر از گوشت تذرج بود و حرارت کمتر و منی بیفزاید و شکم ببندد و دماغ و ذهن
را زیادت کند و مصلح نانخواه بود و دراج را بشیرازی کبک کبیر خوانند **دراقس** و درافن
نیز گویند بلغت اهل شام خوخ است وگفته شد **دردی الخمر** دردی شراب گویند و بهترین
وی دردی شراب کهن بود وطبیعت وی گرم و خشک بود و محلل اورام بود و کلف و نمش
زایل کند و اثرهای که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز
روی را بدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد **دردی الخل** دردی سرکه بود و بهترین ان بود که
چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر یا در دیگ کوارگی نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت
سوختگی وی ان بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته بود و وی محرق و مسخن و مجفف
بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با رانتج بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون
با روغن مصطکی بیامیزند و بر موی مالند و یک شب رها کنند موی را سرخ گرداند و انچه شسته بود
آثار دمامیل و ریشها ببرد و تاریکی چشم زایل کند و انچه سوخته باشد با مورد تازه بر شکم ضماد کنند محکم
گرداند و منع سیلان رطوبات از پستان بکند و چون ضماد کنند بر زیر شکم و بر ریشها قطع خون
رفتن کند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود واگر بیرون رحم ضماد کنند حیض را بازدارد و
مسکن ورمهای گرم بود **درونج** صاحب منهاج گوید دو نوع بود فارسی و رومی و بهترین ان
رومیست وانرا درونج عقربی گویند از بهر انکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید که در کوهستان
شام و اندلس بسیار باشد طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است

درد و ام باد ما را بشکند کزیدکی جانوران زهر دار نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و
خفقان که از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا بود لطیف کرداند و تحلیل
دهد و بر کزیدکی عقرب و رتیلا با انجه ضماد کردن و خوردن نافع بود بغایت و تقویت دل
دهد و مفرح بود تریاق همه زهرها بود و مقوی دل بود و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج
کنند تا خشونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت
وی باقی ماند و ابن زهر کوید جون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در انجا نیفتد
و اکر سوراخ کنند و ریسمانی در وی کشند و در میان ران زن حامله بیاویزند فرزند
او از همه افتی ایمن کردد و محفوظ بماند تا وقت زادن و اکر دشوار زاید زاییدن بروی سهل کردد
زود بزاید و اکر بیاویزند بروی چنانچه سر او بر ریسمان بسته باشد و در تن او سوراخی کرده باشند
بدرازی ایمن باشند از خوابهای بد از ترسیدن در خواب و این از خواص وی است و شفیا
اندلسی کوید که سحق دل و جکر و معده بود هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا و مستعمل از
وی مقدار یک درم بود و اسحق کوید دو درم و همو کوید مضر بود بدل و مصلح وی رازیانه بود و قند
و رازی کوید وی در دفع مضرت باد ما که رحم پیدا شود و بوزن ان زرنباد بود و دو دانک وزن
ان قرنفل و شاپور کوید بدل آن عاقر قرحا بود و کویند بدل وی دو وزن وی سورنجان بود
درو قیتون از جمله محذرات بود و نبات وی بزیتون ماند لیکن اریک کمتر کوتاه تر بود و ورق
وی بورق زیتون ماند اما دراز تر بود و تنک تر بود و بغایت خشن بود و کل وی سفید بود و تخم وی
بمقدار کرسنه کوچک بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک کز بود و بسطبری
انکشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند لفاح و بزر البنج و خشخاش سیاه بود و مسکر
بود و اکر زیادت خورند کشنده بود و غثیان و فواق و مغص اورد و اسهال خون و غشی و مبت
و کشنده بود از چار روز تا هفت روز مداوای انکس که خورده باشد قی کنند و همان معالجه
که در خوردن بزر البنج کفته شود دردار شجره البق است پارسی درخت پشه کویند و شیرازی

اسفیدار و بسمرقندی کل کرتم و در اندلس شجرة البق و در بخارا الامنکر کویند و غرب نوعی از وی است
و صفت غرب کفته شود اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلای پوست وی قابض تر و سرد
تر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی جون بر استخوان شکسته تطول کنند نافع بود و پوست
سطبر وی یک مثقال با آب سرد یا شامند یا با شراب سهل بلغم بود و ورق وی جون سحق
کنند و با سرکه بر جرب ریش شده باشند سودمند بود و پوست وی جون بر جراحت بچنند
بصلاح آورد و اکر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ نیز وی جون بر
آتش نهند و رطوبتی که از وی بدر آید بکیرند و در کوش چکانند کرم و ورم کوش را نافع بود و
و اکر با عسل بیامیزند و در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند و رطوبت تخم وی جون بر روی مالند جلای
تمام دهد مسیح کوید ورق وی سرد و خشک بود در اول دَرَ ثمرة العلیق است و کفته شود
درو بطارس و و مطارس نیز کویند و معنی ان بلوطی بود و ماسر خس بلوط و ان چیزیست
که بر درخت بلوط کهن پیچیده میشود و مانند سرخس و ان کوچک تر بود و در وی حلاقتی بود با اندک
تیزی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود و مغص آورد و در غایت
حرارت بود و جون بکوبند با زیت یا بجندان و بر موی مالند موی بستر دو فالج و لقوه را سودمند بود
درداب دستنبو است و کفته شود دراسیج کویند بعضی بست و کویند
نوعی از لبلاب است و این صحیح تر ست و صفت مرد و کفته شود دستنبویه
بلغت اهل شام شمامه کویند و پارسی دستنبو و ان نوعی از بطیخ است کوچک بوییدن وی
و ادمان ان دماغ را کرم دارد و سده دماغ را بکشاید و بادی که در وی بود بشکند و کوشت
وی بطی الهضم بود و اکر خشک کرده باشند روی بدان بشویند پاک کرداند و جلا دهد دشیش
جشیش بود و ان درشتی که از ارد کندم و آرد جو کیرند انرا جشیش خوانند و کطان و دشیش نیز
خوانند و عنعلان جعیل است و کفته شود دقلی خرما است و ان دو نوع بود بری و نهری
و هر دو نوع را اسم الحمار خوانند و بپارسی خرزهره کویند و بشیرازی خرزه و بهترین وی سبز بزرک

ورق بود وبغایت تلخ بود وگل وی مانند گل سرخ بود برنگ وثمر وی صلب بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم وگویند در دوم بود وگویند در اول بغایت محلل بود وخاصیت وی آنست که اگر در خانه طبیخ وی بیفشانند قتل براغیث وارضه کند ووی محلل ورمهای صلب بود وحکه وجرب ودرد پشت وزانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند ومانند مرهم بر ورمهای صلب نهند بگدازاند وتحلیل کند واب ورق وی چون بر جرب وحکه طلا کنند سود مند بود وچون بشراب وسداب بیاشامند سودمند بود جهت گزیدگی جانوران زهردار ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود ومفاصل را نافع بود وفقاع وی وورق وی سم حیوانات بود از آدمی وسگ واسب وخر واستر وغیر مجموع حیوانات وانچه ضعیف بود مثل بز ومیش واگر دفلی در اب خیسانند واز ان آب حیوانات خورند کشنده بود وانکی از وی کرب آورد سخت ودرد شکم آورد وان اب که دفلی در وی رسته باشد بد بود وفقاع وی معطش بود وورق وی چون باب بپزند وبپالایند وبهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر ان کنند وبجوشانند وتا آب برود وروغن بماند وبعد از ان ثمن رطل موم سفید بر ان نهند ومانند مرهم سازند وبر جرب وحکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود واگر ورق وی خشک کنند وبکوبند وبر ریشها افشانند خشک گرداند ومداوای کسی که دفلی خورده باشد باشهای جرب وحیضها ولعاب بزرقطونا روغن گل وکثیرا کنند وی شش از زبان کنند وحوالی ان وتخم شهر یجب مفید بود وهمچنین انجیر با عسل وقند وحلواها وجلاب وروغن ورب عنب یعنی دوشاب انگوری اضافت چیزهای چرب کنند دفاطامانون منکطر امشع است وگفته شد دقاق الکندر در صفت کندر گفته شود دُلب بپارسی چنار گویند پوست وی وجوز وی بغایت خشک بود وسرد بود در درجهٔ اول وچوب وی تر بود وورق تر وی چون با شراب بپزند وبر چشم ضماد کنند آب رفتن باز دارد وورمهای گرم وورمهای بلغمی که در زانو باشد سود دهد

واگر بیخ بکوبند وبر ریشهای تر افشانند خشک گرداند وسوختگی آتش را سود دهد وپوست وی چون با سرکه بپزند وبدان غرغره کنند جهت درد دندان نافع بود وسوختگی آتش وطبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود وخاکستر وی چرک ریشهای پلید نافع بود وزایل کند وثمر تر وی چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود وچون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود وغباری که بر ثمر وورق وی نشسته بود بغایت مضر بود بحواس وشنش وآواز باید که شیر تازه از پی ان بخورند وصاحب تقویم گوید مصلح وی عود بود یا قرفه یا دارصینی وچون ثمر وی بخور کنند در خانه خفاش بگریزد دَلبوث نوعی از سوسن بریست وان معروفست بسیف الغراب وبدان این اسم بر وی نهاده اند که ورقهان مانند شمشیر بود وبشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا پاکیزه تر وکوچکتر بود وساق وی مقدار یک گز بود وگل وی سرخ بود ووی را اشقراغابیون خوانند وبعضی ماخاریون خوانند وکسقبیون نیز گویند واصل آن مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر وانکه در زیر بود لاغر تر بود از بالایی ودر وی قوت جاذبه بود وملطف بود ومحلل ودر بغداد ان بیخ را نافوخ خوانند وزنان بغداد جهت فربهی استعمال کنند واز جهت جلا روی خود بدان بشویند بغایت لون را نیک گرداند وبیخ بالایی وی چون زن بخود برگیرد حیض براند وچون با شراب بیاشامند شهوت جماع انگیزد وبیخ زیرین خود چون زنان بخود برگیرند قطع شهوت ایشان بکند وزهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خیسانند وصاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از ان شراب بیاشامد بواسیر را خشک گرداند واین مجربست واگر بیخ وی خشک کنند هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند دلیک ثمر گل است چون گل بریزد ثمری از وی حاصل شود مانند تخم بشکل سرخ چون بجنبد شود در طعم وی ترشی پیدا شود ودر شام بعرف الدیک خوانند دلینس نوعی از صدف کوچک بود که همچنان خام نمک سود خورند ودر صاد گفته شود دلق صاحب منهاج گوید فراوان مانند سمور بود وسخونت وی معتدل بود از انکه طبیعت حیوانی وگرم ونرست دُلفین ماهی بزرگ

ماهی بزرگ بود سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد مثل دندان خوک و آنرا
خنزیر البحر خوانند و در جون خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند
در حنظل که تخم بیرون کرده باشند و دران بجوشانند و گوش چکانند کری نو و کهنه زایل کند
و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و غنجی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ
آبی بود در غلظت و هضم و تولید سودا و کیموس بود و دندان وی چون بر کودک آویزند نترسد
چون پیه وی را بخورند درد مفاصل را نافع بود **دماء دم** حجر الدم است و گفته شد و شاذنه
نیز گویند و گفته شود **دماغ** بهترین مغزها مغز مرغان بود خاصه کوهی و بهترین مغز حواشی
مغز بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا گزنده و بر گزیده
باشد و بقراط گوید مجموع مغزها نتر بود و خون سرد و لزج و غلیظ از و متولد شود چون هضم
شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند اما مولد بلغم بود و شهوتها را ببرد و مغثی بود نزدیک
هضم شدن و معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از
معده بگذرد و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی بود و سرکه **دماغ الدیک**
والدجاج مغز خروس و مغز مرغ خانگی خوردن بلغزیدگی عقل و دوار را نافع بود و چون بسرشند
بگرد آسیاب و مقدار بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه اگر در دماغ بود و جهت دماغ
دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بپاشانند صرع را سود دهد **دماغ البط**
مغز بط ورم مقعد را نافع بود **دماغ ابن العرس** مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بپاشانند
صرع را بغایت نافع بود **دماغ الجبل** مغز اسب بحرف و مغص نبود **دماغ الخفاش** مغز شب
پره چون با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب و خاکستر وی روشنائی چشم بیفزاید و مغز
وی چون تازه بر کف پا مالند باه را بر انگیزاند **دمیا** در مفردات جالینوس دمیا خوانند
و چنین گوید که سرطان بحریست و گویند بتحقیق ماهی است که سینا گویند و گفته شود و لسان
البحر نیز گویند و هم گفته شود **دم الاخوین** شیاب خوانند و اندع و دم الثعبین و دم الثعبان

نیز گویند بپارسی خون سیاوشان خوانند و بعربی قاطر الدم و مولف گوید ان سه نوع است
چکیده و وحشی و ترابی بهترین آن چکیده بود صافی قطعها در وی جرم نبود و طبیعت وی سرد
و خشک بود و قابض و خشکی وی در دوام بود و مسیح گوید که سردی وی در دوام بود و بعضا
گویند گرم و خشک است در دوام منفعت وی آنست که قوت معده و جگر بدهد و شقاق
مقعد را و نیز امعا را بغایت مفید بود و قطع خون رفتن کند از هر موضع که باشد و نیم درم از وی
با صمغ و تخم بهمرشت چون بپاشانند شکم ببندد و مسیح را نافع بود و در داروهای چشم قوت چشم
بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود و فولس گوید ریشها و دملها و انها را نافع بود
چون بران افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا بود برویاند و مضر بود
بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و با کتیرا و بدل او در فعل کاهربا بود و یا عصاره کاهو گویند
خون الحمار بود و مولف گوید وی صمغ بقم بود و از جزیره سقوطرا خیزد و آنچه چکیده بود وان دو نوع
دیگر از هندوستان خیزد و از مواضع دیگر **دم** خون گرم و تر بود و طبیعت ان و گفته شود هر یک بجای خود
دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بران طلا
کنند و منضج ورمهای گرم بود و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال
مزمن بکند و چون با شراب بپاشانند دفع سموم را نافع بود **دم الابل** خون گاو کوهی چون
بریان کنند سودمند بود جهت سمها که بر پیکان کرده باشند و ذوسنطاریا را نافع بود و
اسهال کهن را و کسی را که زهر خورده باشد **دم ابن العرس** خون راسو چون طلا کنند بر مفاصل
تحلیل دهد **دم السلحفات** خون سنگ پشت بری چون با شراب بپاشانند صرع را نافع
بود **دم الانسان** خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آرد برشته بشراب
و عسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه بر ساق و ریشهای که آب از وی روانه بود
بصلاح آورد **دم القراد** بپارسی خون کنه گویند چون در میان شراب کنند مستی زود آورد و
این از خواص او است **دم الحلم** دم قرادی است که گفته شد منع موی زیادتی که

صح مرغ

صح وحنا زبر

صح **دم البقر** خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند به بندد

درچشم بود بکند چون بر موضع ان طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع ان مرض
دم الحمام والورشان والشفنین والدجاج خون کبوتر و ورشان که بپارسی کنا خوانند
وخون شفنین که بپارسی بوتیمار گویند وخون مرغ خانگی وبهترین ان بود که از حیوان سلیم
گیرند واز جهت منع ورمهایی که تولد ان بسبب سقطه باشد با روغن گل نافع بود واز جهت
جراحتهای چشم در چشم چکانیدن نافع بود بغایت کمال خاصه ان خون که از بال ایشان گیرند و
وخون فاخته کبوتر قطع خون رفتن کند از حجاب دماغ دم الثور خون گاو نر چون نزدیه
از جمله سمومات بود واز خوردن وی عسر النفس و وجع حلق وروی و سرخی زبان و غثیان سخت
وکرب واضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و بخناق کشد و کزاز آورد و مداوای وی حقنه
واسهال کنند و قی دربیجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد از ان حقنه و اسهال و ادویهایی
که نافع بود وجهت فسردگی خون مانند بیخ انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه
دهند وانفحها در سرکه دهند و خاکستر سر و دم کرنب و عصاره عوسج و علامات حاصل وی ان
بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون اید و اولی ان بود که بر معده و شکم وی آرد باماء
العسل ضماد کنند و اگر خون وی منجمد گردد بر ورمهای صلب ضماد کنند یا سویق تحلیل کند
دم الضفدع خون وزغ که بشیرازی بک بک خوانند بهترین خون ضفدع زرد و سبز بود و منع
رستن موی زیادتی که در چشم بود کند چون بکنند و بر موضع ان طلا کنند دیگر نروید بغایت
کمال نافع بود خاصه خون ضفدع سبز و کوچک و چون بسوزانند و خاکستر وی در بینی دمند خون
رفتن باز دارد و علی ابن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان بروید و غیر او گوید که
ضفدع وخون وی چون بر دندان نهند بیفکند آن مجربست دم الحربا خون آفتاب
پرست که ان نوعی از عضایه است منع موی زیادت کند که در چشم باشد چون بکنند و بر موضع
ان طلا کنند نافع بود دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند پستان را بر حال خود نگاه دارد
که هیچ گونه تغیر نکند و نگذارد که بزرگ شود دم الحائض مسکن وجع نقرس باشد چون بر

صح
و انفحها

چکانند وچون بر جره ها مالند نافع بود و چون زن بخود برگیرد منع آبستنی کند دم الکلب الکلب
خون سگ دیوانه نافع بود جهت گزیدگی وی و سموم ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی
زیادت که در چشم باشد بکند و جالینوس گوید دروغ است دم الدب خون خرس چون
گرم بر ورمها نهند پخته کند و این زمره خواص [illegible] ورده است که چون موی زیادت که
در چشم باشد بر کنند و خون دب در چشم نشنند دیگر نروید و تنکلوشا گوید چون دیوانه بیاشامد
نافع بود دم الورل والحردون چون خون ایشان را در چشم کشند قوت باصره بدهد و ایشان
نوعی از عضایه اند وصفت حردون گفته شد دم البوم خون بوم سودمند بود جهت
ربو و همچنین مرق وی و گوشت وی دم التیس خون بز نر بود و بشیرازی دکه خوانند و بهترین
ان بود که از کوهی گیرند چهار ساله وان وقتی گیرند که انگور رنگ خواهند گرفت دیگ سفالین بیاورند
و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند که برود و اخر نیز بکار نیاید از ان میانه بگیرند و در دیگ رها
کنند تا سرد شود بعد از ان قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی
نهند که نم نبود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ مثانه و گرده درهم آروی در کاسه شراب
شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود و سنگ گرده بریزاند
و این از جمله مجربات است و چون گرم بود و بر ورمهای گرم طلا کنند نضج دهد دم المعز خون بز چون
با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند نافع ~~بود چون بریان کنند~~ سودمند
بود جهت سم سموم ارمنیه چون با شراب بیاشامند دم الحمل خون بره سودمند بود
بجا صیت صرع را نافع بود دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود چون خون آدمی و گوشت
وی مانند گوشت آدمی بود بطعم و طبع و قطعا فرق نتوان کرد کسی که گوشت آدمی خورده باشد
از گوشت او دم الدیک والدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهت
خون که از غشای دماغ روانه بود دم الحمار خون خر دفع رعاف کند از حجب دماغ اگر باشد
دم الخرفان خون حوت بیاشامند صرع را نافع بود دم الثعبان دم التنین نیز گویند

صح
حرف

وان دم الاخوین است وگفته شد **دندان سا** بزرالخرفه است وگفته شد **دند**
بشیرازی باتو گویند وان جز و ع چینی است وحب خطایی خوانند وحب سلاطین نیز گویند
وان سه نوع است هندی وچینی وبحری وچینی بمقدار فستق بود وبحری بمقدار سپید بچرو میل
بسرخی زند ونقطه سیاه بران باشد وهندی از چینی کوچکتر باشد واز بحری بزرگ‌تر باشد و
مغز آن میل بزردی کند وبعضی گویند حب الملوک دند است وابن خطاست حب الملوک
ماهودانه است وگفته شود وطبیعت دند گرم وخشک است در چهارم وبهترین وی چینی
بود وپس بحری پس هندی وشربتی از وی یک حبه نیم بود تا دو حبه بود وگویند از دو دانگ
تا نیم درم مسهل رطوبات است وسودا وبلغم ولزج در مفاصل بود ونشاید که در شهرهای گرم بسیار مستعمل
کنند الا در شهرهای سرد بسیار وطبیعتهای سرد ومصلح آن بود که پوست وی باز کنند بکار رود وباید که
لب بروی ننهند که اگر لب بروی رسد سرخی لب زایل شود وسفیدی مانند برص پیدا شود ومغز
وی بگیرند ودر اندرون مغز وی مانند زبان گنجشک بود انرا بیندازند با قدری نشاسته وورق
گل سرخ وزعفران وکثیرا ورازیانه بکوبند واگر خواهند که با ادویه مسهل ممزوج کنند بر تر بد و
عصاره غافث وعصاره افسنتین ومانند آن که همان مزاج داشته باشد ونشاید که دند در
ترکیب افیون وفرفیون بود مستعمل کنند واگر با شیرخرو سکنجبین زنند هم شاید ووی سودمند
بود جهت مره سودا وبلغم ومسهل خلط خام بود ودرد مفاصل را تحلیل کند وسیاهی موی را نگاه
دارد وره نکند که زود سفید گردد وعیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد وباید که بعد از آن
شیر تازه خورند وغذا آب گوشت وآب سیب وغوره وقدری نبید بران افشانند واگر ماهی
خورند شاید واگر خشو سازند از برنج وجو مقشر بروغن گل نافع بود **دنقه** روانست
وشیلم نیز گویند وگفته شود **دواء الحیه** جنطیانا است وگفته شود **دو منتر** زن خوانند وان گیاه
حشیش است که در میان گندم روید وبزبان شیرازی تخم انرا گرکاسه خوانند وطبیعت ان گرم
است در اول وخشک است در دوم وگویند که بهر دست مقلین ورمها بعه که در ابتدا بغایت

صلب

ناصوری

بود وچون بر داء الثعلب طلا کنند سودمند بود وغرب را هم نافع بود وغرب را ناصوری بود
که در کنج چشم بود واز طرف بینی بود ودو درم از وی مسهل گرم بود ووی مضر بود بمثانه ومصلح وی
کثیرا بود وبهترین وی سیاه رنگ بود وعصاره که از حشیش وی گیرند اگه با آرد می آمیزند وخشک
می کنند بعد از ان استعمال کنند **دوم** درخت مقل است وگفته شود **دول** گویند
طالیسفر است وگفته شود **دو باروج** گویند کاکنج است وگفته شود **دود القرمز**
دود الصباغین خوانند وان کرم سرخ است که در درخت بلوط یابند ووی صدفی شکل بود کوچک
مانند حلزون وجالینوس گوید چون از درخت بگیرند تر بود وطبیعت وی سرد وخشک بود
در دوم وصفت ومنفعت وی در باب قاف وگفته شود در قرمز **دود الحریر** بپارسی
کرم ابریشم گویند چون بگیرند وخشک کنند وسحق کنند وبا حلوی که از آرد گندم بود اضافه
کنند وبیاشامند صد روز پی در پی لون روی را بغایت نیکو گرداند وبدن را فربه کند واگر
یکی از وی خشک کنند ودر خرقه از غوانی کنند وبه بندند وبر محموم آویزند بغایت سودمند
بود **دو قص** بصل است وگفته شد **دور خول** نوعی از سوسن بریست که
بیونانی کسقیون خوانند وان دموث است وگفته شود **دود شجر الصنوبر** بپارسی کرم
درخت صنوبر خوانند در قوت مانند ذراریح بود ودر فعل همان عمل میکنند وان سبز رنگ
بود چون بکوبند وبر موضعی طلا کنند گوشت را تباه کند واگر بر ورمی دملی که محتاج بشکافتن
بود بشکافد **دوص** آبیست که آهن تافته دران اندازند واز مقویات باه بود ومنفعت
وی در صفت حدید گفته شد **دواء النمر** نخ نزدک بود ودر نون گفته شود **دواء
الخطاطی** خالد ومیون است وگفته شد **دهنج** سنگ سبزیست بپارسی دهنه
گویند وان دو نوع است فرنگی وکرمانی وبهترین ان فرنگی بود که در طعم وی شیرین بود وشیرینی
وی چنان امتحان کنند که وی را بسایند بر روی آبینه کنند ورها کنند تا خشک شود اگر آبینه زنگ
بیاورد تلخ بود واگر نه شیرین بود در طبیعت سرد وخشک بود ودر قوت نزدیک بتوتیا بود جهت

باید صح

دوغ مخیض است وگفته شود صح

سفیدی که در چشم بود سودمند بود چون با مروارید ناسفته و توتیای هندی از هر یک جزوی
وی کوفته و بیخته بجز برابر باشد سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمومات بود و اگر کسی زهر
خورده باشد چون خشک کنند و بخورد وی دهند دفع زهر بکند و اگر کسی زهر نخورده
باشد چون بخورد بجای زهر بود و مهلک باشد و اگر بر موضع گزیدگی عقرب مسح کنند درد
ساکن کند و اگر بخور کنند با قدری سرکه و بر قوبای سوداوی بمالند زایل کند و سعفه که بر
جمیع اعضا بود سود دهد **دهمشت** درخت غارست و گفته شود **دهن الحبل**
بشرح است بپارسی روغن کنجد گویند و نیر بخت هم خوانند و روغن شیره هم گویند
و بشیرازی روغن خوش خوانند و گفته شود در باب شین **دهن الخلوق** روغن زعفران
است و گفته شود در مرکبات **دهن العسلی** او مالی است و گفته شود **دهن
انواری** صاحب جامع گوید روغن سوسن است و بعضی گویند روغن یاسمن است
و مولف گوید بتحقیق روغن زنبق است و صاحب جامع و صاحب منهاج در صفت
روغن زنبق گفته اند صاحب جامع گوید که روغن کنجد است که با یاسمین سازند و
صاحب منهاج گوید که زنبق سوسن سفید است گویا ایشان زنبق ندیده اند و قول
صاحب منهاج نزدیک است که گفته است که سوسن سفید است با بینی گفت که نوعی
از سوسن سفید است و طبیعت آن گرم و تر است **دهن الموالی** دهن الفوس است
بپارسی روغن کمان خوانند **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان گیرند
بعد از طلوع شعری نشری و نشتری از آهن ساخته اند و زیر هر برگی شق کنند چنانکه بدان
جایگه روغن است برسد تر شح پیدا کند و روانه گردد و گویند به پنبه حاصل میکنند و گویند
شیشها ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن بگیرد و در زیر هر برگی که شق کرده باشند و
بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد بوی وی قوی باشد و امتحان وی چنان بود که بر
صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثری ماند مغشوش باشد و اگر بر شیر

جهانی

چکانند ببندد و اگر در آب چکانند و حل سازند مانند شیر سفید گردد و اگر بر ابریشم چکانند و ابر
یشم بسوزانند و خاکستر آن ببرشتند و در آب اندازند در زیر آب نشیند و آن را شیر بلبسان خوانند
و صمغ بلسان نیز خوانند و بتحقیق آن روغن نیست بلکه صمغ است و آن موضع که بلسان از آنجا
خیزد و در قدیم باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس خوانند و بلسان معجز موسی علیه السلام
بود و تخم آن را نیز روغنی هست و آن را حب بلسان خوانند و گفته شد و صفت عود آن گفته شود
و حب آن بقوت نزار عود آن بود و امتحان آن بکنند تا جوال و زکنند و مولف گوید و این
دو امتحان معتبر نیست که بر روغن مغشوش بود و غش آن بروغن صنوبر بیشتر میکنند و روغن
مصطکی و روغن حنا و صمغ کمداخته کنند و هیچ امتحان بهتر از آن نبود که برگ کنند تا بدان
جرب کنند اگر برافروزد نیک بود و الا مغشوش بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
سیوم و گویند در دوم و لطافت او از حب و عود او زیاده بود و در چشم کشیدن جهت نزول
آب نافع بود و روشنایی چشم بیفزاید و سردی رحم را نافع بود و چون زن بخود برگیرد با موم روغن
گل مشیمه بیرون آورد و بچه بیندازد و چون بپاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم
بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر خورده باشد و گزیدگی جانوران چون دو دانگ از آن
با بی که نانخواه جوشیده باشد بپاشامند بغایت نافع بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را
نافع بود و مولف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و بدل آن بوزن آن روغن دادی
بود با نیم وزن آن روغن نارکیل و دانگی و نیم زیت کهن و گویند بدل آن روغن راز قیت و
نیم وزن آن روغن آبکافور و ابن ماسویه گوید بدل آن روغن زیت بود یک وزن و نیم
ابو ریحان گوید در صیدنه بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و گویند که حب بلسان
چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود **دهواسیت** حندقوقی است
دهنا دوبد خرا است و گفته شد **دهو باقو** اصل اللوفت و گفته شد **دیاقوتا**
شراب خشخاش است که با پوست بپزند **دیفر وحشی** دیفر وحاس گویند و دیر حاس هم خانند

وان سه نوع یکی نوع معدنی بود که از جایی بیرون می آورند از جزیره قبرس و آن نوعی از طین است
لیکن بصلبی سنگ بود چون باقتاب خشک کنند ونوع دیگر ثقلی است که از مس میگیرند چون
یکدارند نحاس را واب بروی ریزند و چون مس را از بوته بیرون آرند در زیر بوته یابند
و نوع سیوم قرقشیثا است می سوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس
گوید طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیادت بود از حرارت و بغایت مجفف بود
سودمند بود جهت ریشی که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند و اگر با عسل کف گرفته بود
جهت خناق نافع بود و جهت مر ریشی که در دبر و عانه بود و دهن را بغایت نافع بود و
گوشتهای زیادت بخورد و ریشهای بد که در بدن بود با صمغ البطم بیامیزند و یا در موم روغن
کنند و استعمال کنند باصلاح آورد و چون با سرکه سحق کنند بر حکه طلا کنند بغایت نافع بود و چون
بر موی غلیظ افشانند نرم و رقیق گرداند **دیک** بپارسی خروس گویند گوشت وی
گرم و خشک بود و بقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبث
و بسفایج و پیاز بپزند و صاحب منهاج گوید با شبث تنها پزند تا دانگی اب بماند و ان مرق بیاشامند
و مرق خروس پیر بورا سودمند بود و با خشک دانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض
بپزند سحج را نافع بود و چون با شیر پزند قرحه مثانه را نافع بود و گویند چون زنده بود و بر گزیدگی
مار و نهند بغایت نافع بود و پوست که در اندرون سنگدان وی بود ان پوست تنک
که می اندازند اگر خشک کنند و با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود و مولف گوید چون قدری
سحق کنند و سفوف سازند همچنین عمل کند **دیبنیا قوس** آنرا خس الکلب خوانند
و حامقر نیز خوانند و مشط الراعی نیز خوانند و ان نوعی از خار است و بشیرازی اشتراطریسک
خوانند و ساق وی دراز بود و خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و معنی دیبنیاقوس
عطشان بود و چون خشک گردد لون وی سفید شود و در میان وی گرههای کوچک بود و
طبیعت وی و بیخ وی گسست در قوام و بیخ وی چون بکوبند و با شراب بجوشانند تا بقوام مرهم

شود و بر مقعد طلا کنند شقاق را زایل کند و اگر بر ناصور نهند نافع بود و اگر گل وی خواه خشک و خواه
تر همچنان بکوبند اما اگر تر بود بهتر باشد و در خرقه کنند و سر خرقه محکم ببندند و در میان شیر
نهند و بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند و ان شیر بر شیر دیگر کنند مجموع یکپاره گردد و اگر در اب
بمالند چندانکه گفته شد و سه بامداد بیاشامد سپرز را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود
بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع کنند منع حس کند **دیک بردیک**
بشیرازی مرگ موش گویند و ان عملی بود و مولف گوید که ان زرنیخ مصعد است و کسی که ان خورده
باشد مداوای ان در صفت زرنیخ گفته شود اکله را سودمند بود و مر ریشی که عفن شده باشد
و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی و کند او بیر دو وی از جمله سمومات بود والله اعلم

باب الذال ذالق الاسکندرانی

معنی ان بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیقوریدوس گوید ورق آن از ورق مورد بزرگتر
بود و نرم تر و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود و بمقدار نخودی و در کوهستان روید
و بیخ وی مانند بیخ مورد بود لیکن بزرگتر و خوش بوی بود و چون بیخ وی بگیرند مقدار شش
درم و بیاشامند نافع بود جهت دشواری زادن و جهت چکیدن بکیز و جهت کسی که بجای بکیز خون
از وی آید و جالینوس گوید که طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست با آنکه
بول و حیض براند **ذاقیبوبداس** بیونانی یعنی غار خاصه و ورق وی مانند و اظن محقق انست
نوعی از مازریون است که ورق ان پهن بود و مازریون نیز گویند و بزبان بربر اداد اگویند و
گفته شد و استعمال کردن وی بد بود **ذبل** جلد السلحفات هندی بود و گویند بحری
بود چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان
نافع بود و جهت شقاقی که زنان را نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود **ذباب**
ابن مرکوید مگس الوان بود مر حیوانرا مگسی معین بود شتر و شیر و گاو و سگ و امثال ان و اصل
ان کرمی بود و مگس آدمی از سرگین حاصل میشود و اصل ایشان کرم کوچک بود که از بد بهای

ایشان بیرون آید از هر حیوان که باشد وان کرم باز مکس میشود و زنبور شود کویند جون بکیرند
مکس بزرک و سر وی بینداز و بدن وی بر شعیره که بر قره باشد حک کنند و بران طلا کنند
زایل کرداند واکر مکسی بکیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند در جشمی که کوشت سرخ
در اندرون او جسپیده باشد و بیونانی کرماسین کویند در ساعت زایل شود واکر حل کنند و بر
داء الثعلب طلا کنند زایل کند واکر بر کزیدکی زنبور طلا کنند زایل کنند درد او دیسقوریدوس کوید
بر کزیدکی عقرب و زنبور و نحل بمالند جند نوبت درد ساکن کند واین بخاصیت است وجون
بسوزانند و بر داء الحیه طلا کنند موی برویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود **ذراریح** جانوریست
از مکس بزرکتر بمقدار زنبور سرخ بود اما باریکتر بود و بغایت سرخ بود و نقطهای سیاه بران
بود وان سم قاتل است و مولف کوید در حوالی همدان بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرک
و بر نبات شبرم نشسته باشند و غذای ایشان شبرم بود و دران صحرا بسیار باشد وجون خواهند
که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سران بکتان پاره بکیرند و باز کونه بر سر دیکی که دران سرکه جوشد
نهند تا بخار سرکه بدیشان رسد و خفا فشان بکیرد بعد ازان مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی رنک
بود و طبیعت وی بغایت کرم و خشک بود جون بر ثالیل طلا کنند قلع کند واکر در موم روغن کنند
برص ناخن زایل کند و ناخن تباه شده را بیندازد و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن و با خردل
سحق کرده طلا کنند موی برویاند بر داء الثعلب و ورم سرطانی بکدازاند جون با زیت بپزند
تا غلیظ شود و بران طلا کنند و بر جرب و قوبا بران طلا کردن نافع بود و اندکی از وی جون
با ادویه کرد دفع مضرت وی بکنند مدر بول بود و کویند اکر در زیت بجوشانند وان روغن بر داء
الثعلب طلا کنند موی برویاند واکر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند و بعد ازان
در کوش چکانند درد کوش زایل کند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمهای صلب بود بلغمی و کویند
که هر کس که یک عدد ذراریح بخورد هلاک شود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی
ان پیدا کند و قرحه مثانه و بول ببندد و بعد ازان کوشت پاره بعوض ان بیرون اید و سوزش

بحت واسهال سحج و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن
و غش و تاریکی چشم و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سر طبوخ قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت
با وجود انکه سنک مثانه بریزاند واکر خواهند که مداوی مستعمل کنند یک طبوخ با ادویه که
مصلح وی باشد مانند کثیرا و غیره کنند و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه کنند و شیر تازه
آشامیدن و لعابات و روغن بادام و بزر زنان و جلاب و مرقهای جرب و بیض نیمبرشت
کنند و صاحب تقویم کوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی بید طسوس است
و کویند کرم درخت صنوبر **ذرت** وان جاورس هندی است وان بشیرازی زرت خوانند
وان دو نوع است یک نوع سفید است بغایت و یک نوع اندک میل بسیاهی دارد و در یک
سر او یک نقطه سیاه بود و بهترین ان سفید فربه بود و طبیعت ان سرد و خشک بود و مجفف
قطع اسهال بکند واکر استعمال کنند سر کرداند **ذرق** خندقوقاست و کفته شد
ذرق الخطاطیف بپارسی سرکین پرستوک خوانند جون در چشم کشند سفیدی که در چشم
بود زایل کند **خرمکر** قطراساليون است و کفته شود **ذفری** نوعی از سداب
بری است و بوی بد دارد و کل وی زرد رنک دارد جون ورق ان را بکوبند و بیاشامند
درد اندرون و تب ربع و درد جکر نافع بود **ذنب الخیل** نباتیست که در خندقها
و کوهها روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب بود مانند ذنب الخیل و بیخ
وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول خشک بود و کویند در دوام و کویند سرد و خشک
بود در دوم و قابض بود و خصوصا عصاره وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن
بکند و جراحتهای عظیم جون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد اکرچه عصب بود و فتق را
نافع بود و قرحه امعا و انواع شکم رفتن را ضماد کنند نافع بود وجون با آب بیاشامند و
عصاره وی رعاف را زایل کند و بیخ وی و حشیش سرفه و ضیق النفس را نافع بود و ورم
جکر و معده و استسقا را بغایت نافع بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال

ازان

صح
و خفقان پیدا کند

خندقها

کردن ورخی اعصاب بود ومصلح وی خمیره بنفشه بود ذنب الفار لسان الحمل است
وگفته شد وبدان سبب وی را بدین اسم خوانند که خوشه وی بدنب موش ماند ذنب
السلیح نباتیست که در میان کشتها روید ومقدار دو گز قد او بود وخارناک
بود مانند گاو زبان ذو خو قو تخم جرجیر بریست و نخ ان ثقاقل است وگیاه وی
خرس گیاه خوانند وگفته گیاه نیز خوانند وبغایت خرس وی را دوست دارد وگویند
ذو قو تخم کرفس بری است وخلافت وبیونانی ذوقس خوانند وشیرازی بدران گویند
وصفت ان در قاف گفته شود در فو قالیس صفت همه وبهترین ذوقو تازه زرد رنگ
بود وطبیعت ان گرم است در سیوم وخشک است در اول وگویند گرم وخشک است
در دوم عیسی گوید گرم است در دوم ومغص را ساکن کند وبول وحیض براند وسحج
اطفال را نافع بود ومقدار شربتی از وی یک درم بود ومفتح سده بود وفضلهای بلغم
غلیظ از سینه پاک کند وسرفه که از سبب ان بود زایل کند وگزندگی عقرب را نافع
بود چون بپزند وآب ان بیاشامند یا بر موضع گزیدگی ریزند وروفس گوید قوت
معده بدهد وهضم طعام بکند ومنی زیادت کند وجالینوس گوید شهوت باه برانگیزد
ونعوظ قوی آورد وارساسیوس گوید استرخای مفاصل را نافع بود وسنگ مثانه
بریزاند وفولس گوید کرمها وحب القرع بکشد چون با شیح ارمنی وترمس بیاشامند
و وزن ان وذیقوریدوس گوید مهیج شهوت جماع بود ومدر طمث وصاحب
تقویم گوید مضعف مثانه بود ومصلح وی تخم مورد بود یا بلوط وصاحب منهاج گوید مضر
بود بمثانه وشهوت جماع ببرد ومصلح وی مصطکی بود ذو خمسة اوراق ذو خمسة
اصابع نیز گویند وان پنجنگشت است وصاحب جامع سهو کرده است که میگوید
فنطافلون غیر پنجنگشت است ودرین باب قول صاحب منهاج معتبرست ودر
باب با در صفت پنجنگشت گفته شد ذو ثلاثه حبات زعرورست د

کفته

گفته شود ذو ثلثه شوکات شکاعاست وگفته شود ذو ثلاثه ورقات
این اسم بر چند چیز واقع است بر چند قوقا وبر خصیة الثعلب وبر مومانه وهر یک در
باب خود گفته شد ومیشود ذو ثلاثه الوان ذو ثلاث اوراق نیز خوانند وان
طرنعلین است وطریفولیون هم خوانند وگفته شود ذهب بپارسی زر گویند
وطلا نیز گویند طبیعت وی معتدل بود ولطیف وفولس گوید که گرم ولطیف بود و
نافع بود جهت درد دل وخفقان لعوته ان در ادویه داء الثعلب وداء الحیه طلا کردن
نافع بود وسحاله وی در دهن گرفتن گند دهن زایل کند ودر چشم کشیدن قوت باصره بدهد
وروشنایی بیفزاید واگر میل زرین هم با مداد در چشم کشند بغایت نافع بود وسحاله
وی یعنی انچه بسوهان زده باشند در ادویه جهت مفید بود ومحلول وی لطیف تر بود
پسودا صح
واقوی تر از سحاله وی وصاحب منهاج گوید مستعمل وی قیراطی بود وگویند مضر بود بمثانه
مصلح وی مشک است وعسل وصاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه والات بول ومصلح وی حب
الآس بود وشاه بلوط وشیرینی بود ومستعمل از وی دانگی بود وذیقوریدوس گوید
نافع بود جهت خفقان دل واندوه وغم وبادی که در دل بود وعشق وقیء که از سده شود
بود وخاصیت وی آنست که عظیم درد دل را نافعست وفولس گوید بدن را فربه
کند وگشتن را نافع بود وجذام را بغایت سودمند بود چون سحاله وی در ضمادات
مستعمل کنند وعرق النسا وفالج ونقرس را نافع بود وچون با ادویه بیاشامند که دافع
سودا بود نافع جمیع مرض سودایی بود ومقوی اعضای اصلی بود ودر خواص آورده اند
که اگر نرمه گوش بسوزن زرین سوراخ کنند فراهم نشود واگر پاره زر خالص بر
کودکی او بزند نترسد وصرع نشود واین مجربست وکسی که داخس داشته باشد چون
انگشتری از زر در انگشت کند درد ساکن کند ومجربست وهم در خواص آورده اند که از
نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند عوض کند واگر بر جسم دیگر باشد یک

رطل غوص نکند **ذیب** بپارسی کرک خوانند چون سر وی در برج کبوتران بیاویزند
هیچ جانور موذی کرد ان برج نکردد و دماغ وی چون بکداز ند با آب سماق و روغن
زیت در جسد مالند نافع بود جهت هر علت ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی
واکر چشم وی بر کودک بندند نترسد واکر کرکی را در نزدیک دهی دفن کنند هیچ کرک
نزدیک ان ده نکردد واکر سرکین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی کرک خورده
باشد بر خاصره صاحب قولنج نهند بکشاید و مجربست و سرکین وی چون بر صاحب
قولنج بندند بر ریسمانی که از پشم کبشی بود که بعضی از وی کرک خورده باشد و بغایت
نافع بود واکر بعوض پشم غوج در پوست ایل بندند و از ران وی بیاویزند همین عمل
کند واکر انبوبی کوچک از نقره بسازند و باید که دو کوشه داشته باشد و مقداری قلی
دروی کنند و صاحب وجع از خود بیاویزد نافع بود و مجربست و کویند سرکین خشک
وی چون سحق کنند و بر حلق صاحب خناق بکشند که بسبب ان رطوبت بود نافع بود
و این زهر در خواص اورده است کرک خاک بخورد و کیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود
و همچنانکه همه حیوانات که قضیب ایشان از عضله و عروق و عصب بود بغیر از روباه
و کرک که از استخوان بود واکر دم وی در جایی که علف خوار کاو بود بیاویزند مادام
که ان اویخته باشد اکر چه کاو کرسنه باشد قطعا کرد ان نکردد واکر در موضعی سرکین
وی دود کنند موشان در انجا جمع شوند واکر زن را بر سر بول کرک نشانند و خود را
بشوید هرکز آبستن نشود واکر خصیه وی بکوبند پاره زیت و قدری صوف بدان
بپالانید و زن بخود برکیرد شهوت وی منقطع شود واکر زهره وی بوزن دانکی با عسل
یا با شراب بیاشامند نبهای کهن زایل کردد و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند
و سباع و کزنده کرد وی نکردد و این از خواص است و شیخ الرئیس کوید زهره وی
دفع تشنج و کزاز بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود چون سعوط کنند

بدان تولهای سخت را نافع بود و پوست وی و چشمهای وی چون جمع کنند و آدمی با خود دارد و
بر خصم غالب آید و محبوب خلایق کردد و کرامی باشد و در پیش پادشاه و ارباب جاه عزیز باشد

باب الرا — راوند

بپارسی ریوند کویند و مولف کوید هیچ ریباس است و صاحب منهاج کوید دو نوع است چینی
و خراسانی و خراسانی معروف بود و براو ند الدواب و این برای چهار پایان مستعمل کنند و صینی
جهت آدمی و بهترین هندی بود و چون سحق کنند برنک زعفران بود و چون بشکنند اندرون او
بطریق کوشان کاو بود و اندر آن او فرخی کویند و باید که سنبهای بزرک بود مانند سم اسب و باید
که قطعا در وی سوراخ نبود و طبیعت آن کرم است و کویند معتدل است و شیخ الرئیس کوید
کرم است در سیوم و خشک است در اول و کویند کرم و خشک است در دوم و چون سحق کنند با
سرکه و بر کلف روی بمالند زایل کند و چون بیاشامند طحال را نافع بود و ضعف معده کرده و درد
مثانه و رحم را نافع بود و درد جکر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم که از سینه بود
و ربو و فتق و فواق و خناق و فرح امعا و اسهال و نبهای دایره و سموم و کزیدکی جانوران
نافع بود و شربتی از وی نیم درم تا دو درم بود و کویند از دانکی تا یک درم بود واکر با سرکه بر قوبا طلا
کنند زایل کند و چون با سکنجبین ضماد کنند ... بود ورمهای کرم مزمن بکداز اند و جالینوس کوید سود مند
بود در درد جکر را ... که در جکر بود و امعا بکشاید و خاصیت ان در جکر و وجع آن
بود اکرچه مزمن باشد و ... و صلابت آن و قوت جکر زیادت از همه چیز کند و ...
کوید نافع بود با سهالی که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس کوید که چون روغن وی بمالند تشنج
که در عضلها حادث شود و ... نافع بود و مجهول کوید چون طلا کنند میان
... خوف ... دل ... اندلسی کوید مقوی اعضای باطن بود و سده بکشاید
و رطوبتهای فاسد خشک ... و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و اخلاط خام و استسقا را ...
... و بول براند و انواع اسهالی که از سده جکر و ماساریقا ...

فعل

بوی یا از رطوبات بسیار نافع بود و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و چون با صلابه
کابلی جهت تنقیهٔ دماغ بلغم را زایل کند و اگر با ایارهٔ لوغاذیا جهت با وی اضافت کنند
فعل وی قوی تر بود و نافع بود و خواه با وی بود و خواه تنها بجذر و فالج و علتهای که از سردی
دماغ بود و از جهت قولنج بلغمی و ریح و اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح کند و تب ربع و تب
صفراوی نافع بود و قولس گوید چون زرا پاک کرده باشند از معجون جزو [illegible] علتهای گرم را
سودمند بود و درد جگر و سپرز و بو حنا گوید ورم معده و درد پشت و جگر را نافع بود
بوالخیر و ناصور که بر مقعد بود و جهت سحج که در [illegible] بود [illegible] رغبت [illegible] گویند
مضرت به سنبل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن وی [illegible] و نیم وزن
آن [illegible] گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده بیک وزن وی نیم
آن وزن گل سرخ و نیک و ثلث آن سنبل بود **راسن** بپارسی نارکیل خوانند و گفته شود
رازیانج بری بود و بستانی [illegible] رسون خوانند و بری را افوارسو گویند و بهترین
آن بستانی بود و عربه بانه [illegible] گرم و خشک بود در سیوم و بستانی [illegible] در دوم و بری را
بشیر ازی [illegible] خوانند و بستانی [illegible] گرم بود در اول [illegible] و تخم وی گرم بود
در سیوم و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید و روشنائی چشم
بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزول آب [illegible] قوت [illegible] آمدن [illegible]
[illegible] زیاده کرد [illegible] و تخم وی همین عمل کند [illegible] و اگر طبیخ وی با شراب
بیاشامند [illegible] گزیدگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول و تحلیل ریاح بود و
[illegible] با آب سرد بیاشامند غشیان و التهاب معده [illegible] و [illegible] چون
و با عسل بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود [illegible] و آب برگ رازیانه چون
خشک کنند [illegible] کنند جهت روشنائی چشم نافع بود و [illegible] رازیانه چون
بکوبند [illegible] جوشش [illegible] با عسل [illegible] در چشم کشند منع نزول الماء

صح فعل

صح باشد بستانی

صح که در چشم آید

الناس علی

کند و روشنائی بیفزاید و بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید سده سپرز و جگر
بگشاید و بری سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تبهای مزمن و شریف
گوید از قول غلاجه نبطی و او از قول آدم علیه السلم گوید که تخم رازیانه مقدار یکدرم یا یکدرم و قند
مرور سعوف سازند از ابتدای آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت
بدان نماید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته اگرچه بسن طبیعی رسد و حواس
وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذای بد دهد و
سودمند بود جهت تبهای مزمن و اسحق ابن عمران گوید که رازیانج دابغ معده بود و تخم وی
چون خشک بود سده گرده و مثانه بگشاید و باد را بشکند و درد پهلو و سینه که تولد از سده کند
با ریاح غلیظ نافع بود و رطوبت آن برافزاید و دیمقراطیس گوید گزندگان تخم رازیانه ترجا کنند
تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و دیگر مار ما بعد از زمستان چون از سوراخها برایند چشم
ایشان ضعیف شده باشد چشم خود در ابدان بمالند قوت بصر یابند و رازیانه محرور ی
مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی
اقوی بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و برقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و
طبیخ وی با شراب بر گزیدگی جانوران نافع بود و بر گزیدگی سگ دیوانه طلا کنند سودمند بود
رازیانج رومی انیسون است و گفته شد **راسن** و ویرا زنجبیل شامی خوانند و بلغت
اهل اندلس جناح خوانند و کلوج نیز خوانند و آن دو نوع است یک نوع بستانی بود و آن فیلجوش
است و گفته شد و یک نوع دیگر جبلی بود و آن نه بر شکل فیلگوش بود و بیخ انرا ابزکی اندر
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبت فضلی
بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و سودمند بود جهت دردهای سرد و عرق النساء
و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بران طلا کنند و اگر در لعوقات کنند
نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود و اثر تمام بدهد و چون طبیخ وی

با شامند بول و حیض براند و اکر پنج وی را مربی کنند با شراب معده را نیکو بود و مربی جنان
سازند که اول خشک کنند و اندکی بپزند بعد از ان در آب سرد خیسانند و بعد از ان در شراب
نهند و شیخ الرییس کوید نافع بود جهت ... و درد ناکه از سردی بود و مفرح دل بود و
وباه برانکیزاند و سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه
کوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس
کوید کزیدکی جانوران را نافع بود خاصه مصری ان مقدار دو درم ولعوق وی سرفه و عسر
النفس را نافع بود وقتی که با عسل بود و جون با شراب بپزند ضماد کنند عرق النسا را سودمند
بود و ماسرجویه کوید اکر زن در زیر خود دود کند ترک حیض کند و اکر بکوبند و با عسل بسرشند
و یک مثقال بیاشامند سخت اعضای مثانه بود که سبب ان از سردی بود و منصوری کوید
سده سپرز و جکر بکشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و منی را کم کند و شیخ الرییس کوید
مصدع بود لیکن ... بلغم را ساکن کرداند و خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه بود
وکویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و کویند خیره بنفشه و بدل وی ابرسا بود **رامک**
مرکبست از مازو و پوست نار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب یا عسل و طبیعت وی سرد و خشک
بود و کویند کرم بود و وی قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات کفته شود **راطینی**
همه علکها را بدین نام خوانند یونانیان **راتینج** راتیاج و رتیانج و رشینه نیز کویند
وان صمغ صنوبرست وان سه نوع بود و یک نوع صلب بود ساده و یک نوع دکر صلب
بود بعد از ان با تش پخته باشند وانرا قلفونیا کویند و بشیرازی زنکباری کویند بهترین ان بود
که سفید بود و بزردی زند و بوی ان ببوی صنوبر ماند و طبیعت آن کرم و خشک است عیسی
کوید کرمست در سیوم و خشک است در اول و گوشت براند و در ریشها لیکن بهیج الم بود
و ریشها را با صلاح آورد و با کلنار و عروق و امثال ان و وی سخن اعصاب بود و مصلح وی
موم روغن و اب حی العالم بود و بدل وی علک البطم است و قنه و کویند بدل وی زفت ...

صح ومحلل بود

رازقی صاحب جامع کوید رازقی سوسن سفیدست و جند قول دیکر هم آورده است
که رازقی قطن است و دیکری کوید رازقی کتان است و همو کوید رازقی ازهار انکور رازقی کرند
ودیکر کوید روغن بزرکتان است و دیکری کوید روغن سوسن سفید رازقیست و مولف کوید
رازقی زنبق است **راعیة الکلب** کلبست ماننده بجه سک **راس الفار** سر موش جون خشک
کنند و بسوزانند و بکوبند نیکو با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب**
سر خرکوش جون بکوبند خرد و بسوزند و با پیه خوس برداء الثعلب طلا کنند نافع بود **رانا**
یونانی ربیان است وکفته شود **ربیا** مولف کوید ماهی کوچک است که از طرف سرمی آورند و در کرمسیر اورا
ماهی اشنه خوانند وانرا ... زند و همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت وی کرم تر از ربیان
بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنکی آورد و مصلح وی مغز کاهو بود **ربرق** عنب
الثعلب است وکفته شود **رب السوس** عصاره سوس است وکفته شود **ربلی** نوعی از اسفنیین
لیکن کوهی بود وکفته شد **رتنج** جند ... وکفته شد **رتیلا** مولف کوید حیوانیست
مانند عنکبوت و در یزد و ان نواحی بسیار بود وانرا خاپه کبرک خوانند و بپارسی دطه و ازجمله کزندکان
زهردار بود و لون وی بغبر بود و کرد ... و پایهای وی بپشم بود ماننده بپشم لسان الثور و نباتی هست
که بیونانی فالنجیون کویند نافع بود ... و ان نبات را رتیلا خوانند و در فا کفته شود **رجل
الجراد** شیخ الرییس کوید نباتیست که قایم تمام بقلکانی بود نافع بود جهت سل و طبخ وی
نافع بود جهت تب ربع و تبهای مطبقه و مسیح کوید زرنب است و مولف کوید تحقیق زرنب است
وانرا اسرو ترکپتانی کویند وکفته شود **رجل الغراب** درشام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش
بود بشکل پای کلاغ و جون بپزند و نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و
فولس کوید جون اصل وی را بخورند قولنج را فایده دهد بی انکه مفرتی بوی رسد و در دپشت و زانو
بغایت نافع بود اما اصل وی کرم بود در اول درجه اول و خشک بود در اول درجه دوام و شربتی
از وی جهت نقرس تا سه درم باشد جون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته واکر جیبی

سازند که از جهت مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در مفاصل همان
عمل سورنجان میکند بی مضرت رجل الحمامه شنجار است و گفته شد در الف در صفت
ابو حلسا رجله بقلة الحمقا است و گفته شد رجل العقاب رجل العقعق و رجل الزرزور
وان رجل الغراب است که گفته شد و در معرا طریلال را برجل الغراب خوانند و صفت مردو
گفته شد رخبین نوعی از مصل است و بشیرازی قره قروط خوانند ابن ماسویه گوید طبیعت
ان گرم و خشک است در دوام معده را نیکو بود و خلطی از وی حاصل شود و اگر از وی شیافی
بجود برگیرند شکم براند رخمه مرغیست که وی را مردارخوار خوانند و بشیرازی خردر گویند
زهره وی چون در گوش مخالف چکانند بروغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف
بمالند در گوش و شقیقه زایل کنند و کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان
چکانند جهت بادی که بود کاهر ابود زایل کنند و اگر زهره وی با کلابه در چشم چکانند
سفیدی ببرد و اگر سرگین وی در زیر زن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت خلط کنند
و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهره وی بر گزیدگی مار و عقرب و زنبور و رطیلا بدن
درد ساکن کند و شریف گوید گوشت وی چون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند
هفت نوبت در زیر کسی که بر زبان بسته باشند بگشاید و چون بر پای بال راست وی بگیرند و
در میان پای زن آبستن نهند سهل بزاید و در خواص ابن زهر آورده است که پر وی چون
بخور کنند گزندگان بگریزند و سرگین وی با سرکه حل کنند و بر برص بمالند لون ان متغیر شود
و سودمند بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و بصاحب جنون
دهند تا بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز صحت یابد و پوست زرد که در اندرون
سنگدان وی بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نافع بود از جهت سموم و اگر سر
وی بر زنی که دشوار زاید بیاویزند آسان بزاید رخام نوعی از احجار است و الوان
بود زرد و سیاه و سرخی رنگ و بهترین وی سفید بود و شریف گوید طبیعت آن سرد

صح رجل العروج رجل الهلوس نیز گویند و آن قاقلست و گفته شد

خشک بود

خشک بود چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده مانند سبابه که برشند و بخورند
منع دملها کند که از هیجان خون پیدا گردد و چون بسوزند و سحق کنند بر جراحتی که خون از
وی روانه بود بپاشند قطع خون کند و منع تورم کند و چون خلط کنند خوی از وی با جزوی
شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود و بعد از آن بیرون آورند در آب
نمک اندازند اگر آهن نرم بود سخت گردد و اگر از رخامی که تواریخ بر آن نقش کرده باشند بر
سر قبر تابت اند و سحق کنند و کسی که عاشق بود با آب معشوق بیاشامد معشوق وی را فراموش
کند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول نافع بود از جهت سعفه و داء الثعلب
رشاد خرفست و گفته شد و بپارسی سپندان گویند طبیعت ان گرم و خشک بود و
ولطیف کرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و بمثانه و تقطیر البول
احداث کند و اولی آن بود که محرور مزاج با کاشنی و کاهو خورد رصاص قلعی بود بپارسی ارزیر خوانند
و بشیرازی قلعی خوانند و بهترین ان بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک
بود محرق ان و اسفیداج ان در وی لطافت زیاده بود و تلیین و تحلیل کند و صفت ان
در باب الف گفته شد در صفت آنک ان اسرب سوخته است و اسرب رصاص اسود بود
و سردی وی زیادت از قلعی بود و قلعی را قسیطر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه از اسرب
بسازند و بر غانه و کمرگاه ببندند و منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه بر بثور که بر عصب پیدا شود
نهند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد و در ابتدا مثل خیارک چون بر وی نهند بگدازاند و ورمها
منعقد که با ریش بود و انرا بواسیر گویند و ورمهای قضیب و ذو ناروبستان و ریشها مثل سرطانات
با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن گل یا روغن مورد چون بر وی
اضافت کنند و آن صحیفه بران روغن حل کنند و بمالند نافع بود و براده ان اگر بیاشامند
همان علتها حاصل شود که از خوردن مرداسنگ از بستن غایط و بول و ثقل معده و امعا و ضیق
النفس تا حدی که بخناق کشد و ابلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوای وی قی کنند

بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجره و بوره و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشانهٔ خلاصی وی ان بود
که ادرار بول و اطلاق حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون رصاص حل کنند با شراب
یا زیت نافع بود و رمهای گرم را و این زمره در خواص آورده است که اگر پارهٔ رصاص
در دیگی اندازند و هر چند آتش که برافروزند آن گوشت که در آن دیگ بود بخته نشود و
آزموده است و هر کس که انگشتری رصاصی در روغن بمالند تا زنگ بر آورد و بعد از آن ان
روغن را بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه گوید اگر طوقی از رصاص بر درختی
آویزند که ثمردار بود ثمر وی هیچ نیفتند و ثمر وی زیاده گردد **رطب** گرم بود در دوم و تر
بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و هر چند حلاوت زیاده تر و اسحق
گوید گرم و تر است در دوم و رطب تخم در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و خشک همچو خرما و رطب
معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و مضر دندان و گوشت بن دندان بود
و مضر بود حنجره و آواز و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و
مولد سده بود و مصلح وی خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از آن مغز کاهو و خیار سرکه با سکنجبین
خورند **رطبه** فصفصه است و چون خشک شود قت گویند و بپارسی اسبست خوانند و
در فا گفته شود **رعی الابل** سعالی گویند و آن حشیشی است که دانهٔ وی چون دانهٔ مورد
بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و لطیف
چون شنیز بوی چو اکنند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را
سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزیدگی جانوران نافع بود و سیلان رطوبات
رحم را نافع بود و وی مضر بود باحشا و مصلح وی قرفه بود یا سنبل **رعی الحمام** فرسطاریون
نیز گویند و آن حبیست تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند بر رنگ
عدس منقشر بود و صلب بود و بطعم عدس بود اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود
و کبوتر وی را دوست دارد و گاو مشک نیز خوانند و کاو نیز وی را بغایت دوست دارد و

صح
حرارت وی زیاده تر

صح
و غذای وی زیاده از غذای سر
بود و بهترین وی حبشی بود
و سرد و بعد از آن زرد

و هیچ چیز کاو را مانند وی فربه نسازد و دیو مشک نیز خوانند و مولف گوید کران نوعی از کرسنه است
و در کاف گفته شود **رعاد** حیوان دریاییست و دیسقوریدوس گوید ماهی دریاییست مخدر بود چون
بر کسی نهند که صداع مزمن داشته باشد صداع زایل کند و چون بخود بر کرند مقعدی که بیرون می اید شفا
یابد و اگر با زیت بجوشانند و آن زیت را بر مفاصل مالند درد ساکن گرداند **رعی الحمام** رعی
الابل است و گفته شد **رغثا** جلنارست و گفته شد **رغیدا** دانه ایست که در میان
گندم می باشد و بشیرازی صر خوانند و گفته شد **رغوة الحجامین** اسنج است و گفته شود
رغوة الملح زبد الملح گویند و قوت وی زیادت از قوت ملح بود و محلل و ملطف بود **رغوة
ماء الملح** در غایت حرارت و حرقت بود و باشد که بسوزاند **رق** سلحفات بحریست و گویند
سلحفات بریست و گفته شد در سین **رقاقین** جفت افرنده است و بعضی گویند لعبه بربریست
و بعضی گویند خصیة الثعلب است و صفت هر یک در باب خود گفته شد و میشود **رقعا** نیز خشت
است و گفته شود **رقعه** مرداروی که زخم کسر کند مثل جبار و نتبویه و خاما قطی و رقعهٔ خاص اسم
نخستکه سرخ رنگ و صلب بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و چون بکوبند یک مثقال از آن
در دو بیضه نیمبرشت سه روز بیاپی بخورد هر روز این مقدار موافق بود و ثانی و حسوس که در بدن
پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین **رقاع یمانی** بجوز القی ماند اما سر وی شکافته
بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است و مقی بلغم و رطوبها
بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رقن الشمس** حامس لوماست و آن تریاق کژدم است
رمادی سرمه ایست که از اثمد و توتیای هندی و توبال مس و بید و شیخ محرق و مامیران سازند
رمان الحلو بپارسی انار شیرین گویند و بهترین آن بزرگ شیرین رسیده املیسی بود و طبیعت آن
سرد بود در اول درجهٔ اولی و تر بود در آخر آن و گویند گرم بود با اعتدال و در وی جلا بود و با قبض و املیس
بود و دانهٔ وی با عسل درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
نافع بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود

صح
رغوة الحجامین

سلحفات

معده

ودر چشم کشند روشنایی بیفزاید وچندانکه کهن کردد بهتر بود ودانهٔ وی بد بود ونفخ در معده پیدا کند
وکویند مصلح وی انار ترش بود ورازی کوید اندک نفخ دارد وکاه باشد که نقوط آورد ومحتاج
با صلاح نیست از بهر آنکه نفخ او زود بکذرد **رمان حامض** پارسی انار ترش بود بهترین وی ابدار
وبزرک بود وانواع انار غذا اندک دهد وقابض بود وقابض ترین اجزای وی کل وی بود وانار
ترش سرد وخشک بود در سیوم وکویند معتدل بود در تری وخشکی صفرا بشکند ومنع سیلان
فضول کند از احشا ودانهٔ وی با عسل قلاع را نافع بود وعصارهٔ وی ناخنه را نافع بود ودانهٔ وی چون
در آب باران خیسانند منع نفث دم بکند ووی خفقان را سود دهد وجلای دل بدهد والتهاب معده
را نافع بود وجکر کرم را سود دهد وتبهای کرم وسویق وی مصلح آن روی زنان آبستن بود ودر وی ادرار
بول زیاده بود واز انار شیرین وسویق وی جهت اسهال صفراوی نافع بود وقوت معده بدهد وجکر کرم
وآب وی با پیه جو بر دل ضماد کردن درد دل را ساکن کند وانار سبز تازهٔ ترش وشیرین پوست از وی
جدا کنند ودر هاون سنکین نهند وبکوبند همچنان با پیه خود بیفشانند نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت
براند ومرهٔ صفرا براند ومعده را قوت دهد وشراب وی ورب وی خمار را سود دهد وتشنکی بنشاند و
غثیان وقی باز دارد وبسیار خوردن شهوت مضر بود وانار دانهٔ خشک ترش شکم ببندد وصاحب
تقویم کوید انار ترش مضر بود بسینه وآواز وصاحب منهاج کوید دانهٔ وی بد بود وخشن بود در حلق
وسینه ومضر بود بمعاد ومصلح وی حلوای عسلی یا قندی بود واولی آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج
پرورده خورند **رمان السعال** خشخاش است وکفته شد **رمان الانهار** نوعی از موفاریقون
است وکفته شود در باب ها وان را در دمشق اندروسامن کویند **رمان البر** درختیست
که بدرخت انار ماند وکوچکتر بود وحب قلقل دانهٔ وی بود ومغاث بیخ وی است وصفت حب قلقل
کفته شد ومغاث کفته شود **رماد** پارسی خاکستر کویند مجموع مجفف باشد **رماد الحلزون**
جلا دهنده بود ومعفن بود وروشنایی چشم بیفزاید **رماد خشب البلوط** خاکستر چوب
بلوط قابض بود وخون ببندد وچون بجر بریزند وهر بامداد ناشتا دو درم از آن با شراب سیب

پا شامند

پا شامند سود مند بود جهت بلهٔ معده ودرد زحمت بغایت نافع بود **رماد خطب الکرم**
خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وکویند
کرم بود وریش رودهٔ را جانوران وسک دیوانه ضماد کنند نافع بود واکر سحق کنند ودر
خرقه کنند بر بواسیر نهند وچون سرد شود دیکر بار کرم بدل آن بنهند پای بغایت سود مند
بود وچون با نطرون وسرکه ضماد کنند نافع بود جهت کوشت زیادة که در پوست حشفه پیدا
شود وچون با زیت وسرکه یا پیه کهن ضماد کنند جهت استرخای عضله وتعقد اعصاب
نافع بود **رماد القصب** خاکستر نی بهترین آن نبطی بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وکویند
کرم وخشک بود در سیوم سده که از حرارت بود بکشاید وکویند مضر بود بشش ومصلح وی
کثیرا بود ویا قند **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین آن بود که
آشیانه در موضعی ساخته باشند که با هوا بود وصفت سوختن وی چنان بود که آن
در کوزه کنند وبکل حکمت کیرند ودر تنوری که آتش تیز بود بنهند یک زمان وبعد از آن
بیرون آورند وسحق کنند وطبیعت آن سرد وخشک بود ونافع بود جهت دشوار زادن
مقدار یک مثقال کویند مضر بود بشش ومصلح آن سکنجبین بود **رماد السرطانات**
صاحب منهاج کوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند ودر کل حکمت
کیرند ودر تنوری که آتش تیز بود بنهند وبعد از آن بیرون آورند وسحق کنند وطبیعت
آن کرم بود وخشک در دوم ودر صفت سرطان کفته شود وصاحب جامع کوید
صفت سوختن وی چنان بود که دیک مسین سرخ بر سر آتش نهند وسرطان زنده
بر آن نهند تا بسوزد وچون خاکستر کردد بردارند واستعمال کنند **رماد تبن الباقلی**
خاکستر چوب باقلی وقتی که تر بود چون بسوزند وخاکستر آن ضماد کنند یا در حمام بمالند آثار
جرب سیاه که بر بدن بود ببرد **رتنج** بهرامج است وکفته شد **رند** صاحب
منهاج کوید آس است وصاحب جامع کوید درخت غارست وصفت آس کفته شد

صح
نافع بود مقدار نیم درم
وکویند مضر بود بشش ومصلح وی
کثیرا بود وچون با سرکه بکوبند

واتش نیز کفته شود **دوس** بهترین سرماهان بود که از حیوان معتدل در یبوست و
رطوبت کیرند و طبیعت این کرم و تر ست و غلیظ بود و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید
و غذای اصحاب کد بود و سر میش چون بپزند بمرق ان حقنه کنند امعای سفلی نرم کند و کوده
اعصاب و بدن را نیک بود و باه را زیاده کند چون با وی اندک جوارشی پیوسته بود
و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر انکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی خورند و
بعد از ان مصطکی بخایند و سر کوسفند ارطب بود از سر بز و سر بز تر از سر آهو بود و بدین
قیاس و فی الجمله غذایی بود که اندک سهوکتی داشته بود و غذا بسیار دهد و قوت بدن
ضعیف بدهد جون هضم بر وی مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را کران کند
و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد بغایت سخت و کوشت
زبان سبک تر بود و کوشت خدین غذا بسیار دهد و چشم خوب تر بود و زود تر بکذرد
و دماغ سرد و تر بود و زبان و چشم با نمک زیاد دباید خورد و کوشت خذبت و بن کوش
بسر کوصعتر و انجدان و خردل خورند و اولی ان بود که پوستها و غضروفها جند الکه امکا
بود نخورند و اکر از رو غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ کفته
شد لعاب سرهای ماهی کوچک نمک زرده خشک کرده جون بسوزند جهت شقاق که در
مقعد بود و ورم کرده و ورم صلب و مانند ان نافع بود **رواس** ج جبر الملک
و کفته شد **روسختج** راسخت کویند و آن نحاس محرق است و بپارسی مس سوخته
کویند و روی سوخته نیز کویند بهترین ان مصری بود و طبیعت ان کرم بود در سیوم
و قابض بود و مجفف و ملطف و مسهل زرد اب بود و در خضابات موی استعمال
کنند و روشها پاک کرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و کوشت زیاده بخورد
و ریشهای بد که در بدن بود نافع بود **روبیان** اربیان است و کفته شد
و اهل مصر انرا قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و ابن زهر در خواص اورده است

کبون

کجون بکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و کوبند جون
خشک کرده و سحق کنند و با فلفل در چشم کشند شکوری را نافع بود و ماسر جو بر کویید کرم و
تر بود با عتدال منی زیاده کند و خشکم نرم دارد و بصری کوید که پیش از انکه نمکسود کنند را زیاده
کند و غذای صالح دهد و جون نمک سود کنند یا کهن کردد مولد سودا و حکه بود و رازی کوید
دشوار هضم بود و معده را بد بود و اولا ان بود که اصلاح ان بسرکه مری دکود یا کمند بعد
از ان جوارش عود یا جوارش سفرجلی مسهل خورند و اکر محرور مزاج بود از عقب ان رب
انار منعنع خورند و اکر از جهت باه خورند بسرکه نشاید خورد بعد از ان که نیک بجوشانند
بروغن کود کان و زرده تخم مرغ و پیاز و کند تا قلیه سازند و تناول کنند محن کرده
و رم بود و باه را زیاده کند **روث الحمار الاهلی** سرکین خر سوخته خواه ناسوخته
قطع سیلان خون کند خاصه جون با سرکه بیامیزند و اکر سرکین تر بیفشارند و شیره وی
در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین با سرکه بروی افشانند و بویند همین عمل کند و جون
تر بود و بیفشارند و اب ان بیاشامند سنک کرده بریزاند و سرکین اسب نیز
همین عمل کند و سرکین خر که در علف جو بده باشد جون خشک کنند و با شراب بیاشامند
جهت کزیدکی عقرب غطیم نافع بود و مولف کوید اکر خشک کرده وی بیزند و با کوکرد سحق
کنند و در روغن کنجد خیسانند و شب بر جرب تر بمالند و بامداد متصل و عکس کوفته
بحمام برند و پیش از آب ریختن بروغن کنجد خیسانند بمالند و بعد از ان اب بریزند
زایل کند **روث البرذون** سرکین استر جون دود کنند در زیر زن بچه مرده
و مشیمه بیندازد **روباه** عنب الثعلب است و کفته شد **رهش** بشیرازی ارده
خوانند طبیعت وی کرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی کاعل بود یا دوشاب و منفعت
ان در صفت سمسم کفته شد **رهج الفار** خرفقان کویند و ان سم الفار است
و تراب الهالک نیز کویند و ان سنک است و در سین کفته شد **رهیقانی** در لغت

صح
باه

بعضی عرب زعفران گویند و گفته شده **ریناتج** رانتیج است گفته شد
ریباس بپارسی ریواج گویند و قوه وی مانند خاص اترج و غوره بود و
بهترین ان فارسی بود شاخهای در ارسطبر آبدار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود
در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد و خمار و طاعون و وبا را نافع بود چون
عصارهٔ وی در چشم کشند روشنایی فزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را نافع
بود و بواسیر را نافع بود و غثیان را ساکن کند و قوت اخشاید بهد و معده و جگر گرم
و آب وی بارد بود و چون بر حمره و نمله طلا کنند نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر
بود سینه و مصلح وی اترج مربی بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مقطع
باه و مصلح وی شراب عود یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج بود و یا آب غوره
ربیه بپارسی ششش گویند و صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سریع الانهضام و طبیعت
بهبند و غذا اندک دهد و میل به بلغم داشته باشد و مضر بود با صحاب کد و نفاط گوید
مجموع ربیه سرد و تر بود و روفس گوید خشک بود و دشوار هضم و اصلاح وی چنان کنند
که در کرویا انجبسانند و بعد ازان بریان کنند و بهترین ششها بود گوسفند کوهی بود د
و شش بره چون بریان کنند بی نمک و رطوبتی که ازوی روانه بود بگیرند و بر ثالیل
خشک که بر اعضا بود طلا کنند و بدان ادمان کنند نرم گرداند و البته زایل کند
و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الآس و شکر بود **ربیه الثعلب**
شش روباه چون با سرکه عنصل بخور زند و ربو و ضیق النفس را سود دهد **ربیه الخنزیر** و
ربیه الجمل شش خوک شتر چون بسوزند و خاکستر آن بوجعی که حادث شده در پای
از موزه بران بندند نافع و اگر نسوخته باشد همچنان گرم بران نهند همین عمل کند
و شش خروس نیز همین عمل کند و منع تورم کند و خاکستر شش خوک چون بر جرب
ترفت بندند نافع بود **ربیه الحمار الوحشی** شش خر گور چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند

مصلح

نافع بود

نافع بود جهت ضیق النفس و سرفهٔ قدیم و جدید **رئیة البحر** قلومن بلاسوس بود و ان
چیزیست که در ساحل دریا یابند مانند ابگینه چون تر بود و چون بحق کنند و بر نقرس ضماد کنند
نافع بود و شقاقی که بر دست و پا باشد که سبب ان از سرما باشد چون ضماد کنند بران نافع
بود بغایت **ریحان** و ریحان الملک گویند و ضیمران هم گویند و بپارسی شاهسفرم
خوانند بواسیر را نافع بود و در شیر کشته بنوشد **ریحان سلیمانی** حمسترم و حماسو سلیمان نیز
گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان بود مانند شبت تر و ورق حظی بود
و تفاح وی کوچک بود و تفاح لبلاب بود و وی مجفف و لطیف بود با سرکه بر حمره طلا کردن
نافع بود و بر نقرس و بر ورمهای بلغمی و بواسیر نافع بود طلا کردن و جهت لقوه بغایت مفید
بود و بر گزیدگی عقرب طلا کردن بغایت نافع بود و چون با روغن گل زن بخورد بر گیرد
جهت درد رحم بغایت نافع بود و ابن تلمیذ گوید و طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و
باطن را سود دارد و بسیار ناخوردن صداع آورد و مصلح وی روغن نیلوفر و کافور بود
و بدل وی مرزنگوش است و گویند بدل وی نیم وزن ان شیح و نیم وزن آن عنب
الثعلب بود **ریحان الکافور** و کافوری بودی و بنجرة الکافور نیز گویند و بپارسی
شوسن گویند و نبات وی بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق وی مانند
ورق کاشنی صحرایی بود و گل وی و ورق وی بوی کافور کند چون بیو بیند و یا در دست
بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم و بو بیدن بسیار و
بدان ادمان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکشد و اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل
کند و بو بیدن وی سر درد را سود مند بود و تر و محرور را **ریحانی** شراب صرفت
خوشبوی خوش طعم **ریمحست** سعدست و گفته شده **ریبنانج** صاحب
منهاج گوید سنگیست مانند سرطان و طبیعت ان سرد و تر است در دوم نشف رطوبات
چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بیفزاید و مولف گوید ان نوعی از سرطان بحری است و گفته شده

صح
وی مانند ورق
صح
مانند

ریشه پارسی پر مرغ گویند شریف گوید پر مرغها چون بسوزانند و خاکستر آن
بر جراحت افشانند خشک گرداند و منافع پر مرغ در موضع خود گفته شد و بعضی گفته خواهد شد

باب الزا

زاج انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد و زاج سفید را قلقدیس خوانند و شوغار هم گویند
بیونانی قلقنیس خوانند و زاج سرخ را سوریجن خوانند و زاج سبز را قلقتید و قلقند گویند
و قلقطار زاج زرد است بپارسی زرد بوندان گویند و بهترین آن مصری بود و براق ماننده
زرنیخ بدخشی و چون درو بمالند زود بریزه شود و صاف بود و پاک بود و کهنه نباشد
و نوعی دیگر هست که آنرا زاج سوری خوانند و بپارسی زاج کفشگران گویند و در شیراز زاج
سیاه گویند و بیونانی ملنطیریا و طیطریا نیز خوانند و جالینوس گوید چون قلقطار
کهنه گردد زاج شود وی معتدل ترین زاجها بود و محرق و الطف محرقات بود و
زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف در غلیظ و لطیف است
و لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ و قلقطار زرد الا آنکه
اوسطها بود و متوسط است میان غلظ و لطافت و زاج دیگر هست که بیونانی مسیو گویند
و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند ذهب بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک است در
سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگر اند و وی قابض و محرق بود و خشک ریشه
احداث کند و جرب و سعفه و ناسور را نافع و عافن بود و ریش گوشت را سود مند بود و خاصه چون
فتیله بعسل بیالایند و بقلقطار بکار دارند و در گوشت نهند و آکله که در دندان و بینی
دهن بود و ریش آن نافع بود و خوردن زاجات مضر بود سخت پیدا کند تا بحدی که بکشد
و مداوای وی بشیر تازه و پیکر و قند ماستدان کنند و باقی منفعت هر یکی در باب خود گفته
شود زان درخت است که انوار آن خوانند و گفته شود زاووق زیبق است و گفته
شود زبیبه پارسی مویز گویند و هر تری که خشک شود زبیب گویند الا خرما که وی را

الرطب

الرطب خوانند و زبیب رزغ خوانند و بهترین آن خراسانی بود بزرگ بیشترین گوشت وی گرم و
تر بود در دوم و دانه وی سرد و خشک بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود
در دوم و بادانه خوردن دود معا را نافع بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده
و مثانه را نافع بود یاری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم از وی اضافت کنند و چون بی
دانه بود سنگ براند و آن نوع که لاغر بود و قابض حرارت او کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت
را ببندد و محرق دم بود و مصلح وی خیار شنبر بود و گویند شیره تخم نورک و اسحق گوید حدت دم بنشاند
و قول اول اصح است و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود و مویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت
نرساند مگر محرور مزاج را و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورند و دیسقوریدوس
گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبه شش بود و نافع بود جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل
خلط کنند یا با آرد جاورس و بیض بریان کنند و بغل بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون با مویز
با آرد باقلا و کمون ضماد کنند بر هر چه پیدا شود بر پوست مثل جدری و ریشهای شهدیه و عفونات
که در مفاصل بود و سرطانات و ضماد کردن با جاوشیر بر نقرس نافع بود و چون با ناخنی که جنبد بچسبانند
زود قلع کند و مویز غذا از انگور زیادت دهد و جلای مویز زیاده از جلای انجیر خشک بود و اطلاق
آن کمتر از اطلاق آن بود و مویز موافق تر از انجیر خشک بود بمعده و بدل آن کشمش است زبیب الجبل
مویزج است و گفته شود و صاحب جامع گوید حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد
و مویزج گفته شود زبد البحر پارسی کف دریا گویند و آن پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج فربه
بود و سطبر و بوی آن ببوی ماهی ماند و در ساحل دریا یابند نوع دوم بشکل ناخنه جشم بود و با اسفنج
و تخلخل بسیار در وی بود و بوی وی مانند طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و وی را الطیبون خوانند
و بشیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف چرک ماند بسیار تخلخل و سبک و مولف گوید
آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و در وی هیچ بوی نبود و باطن وی خشن
بود مانند قیشور و بهترین وی وردی بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم

صح
وطاه املس

کویند تر بود و داء الثعلب را نافع بود و چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ که قوام ان رقیق بود
بر داء الثعلب طلا کنند موی بر وماند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و سرعلی که بر جلد بود
پیدا شود جهت آن سودمند بود و چون با موم و روغن کل استعمال کنند بشره را صافی کنند و نوع
سیوم که کفته شد عسر البول و سنک کرده و ریک که در مثانه بود و استسقا و درد سپرز را نافع بود
و حیض براند و باقی انواع آن و منفعتهای دیکر که کفته شد در بیان باشد و جلای دندان بدهد
و موی بر داء الثعلب بر وماند و چون با نمک و شراب طلا کنند نافع بود و همه انواع زبد البحر موی
بسترد و بر وماند و یک نوع [illegible] سفید بود و طبیعت وی کرم و خشک و تیز بود و جلای چشم بدهد
و با ادویه که مناسب بود سپیدی که در چشم بود زایل کند البته و قلع ان کند و مقدار مستعمل از زبد
البحر ان کی تا دو دانک بود و مضر بود بر حواس و مصلح وی روغن کدو بود یا کتیرا و بدل وی
بوزن وی حجر القیشوری بود و اکر خواهند که وی را بسوزانند در دیک کلین نا پخته کنند و سر وی
بر نهند و سر ان بکیرند و در تنور حمام نهند در میان آتش و چون پخته کردد در وقت حاجت
استعمال کنند و اکر خواهند که غسل کنند مانند اقلیمیا باید کرد **زبد البحر** [illegible] ادار افیون
و ادرافس نیز کویند و بپارسی غافور را کویند و ان کردی بر کوشتی جمع میشود و در دریا مانند
بود و در میان نی و کیاه یابند و لون وی مانند اسفنج بود و شکل زبد البحر ست و بسیار
سوراخ بود و طبیعت وی کرم بود در درجه سیوم و نشاید که تنها استعمال کنند باید که با ادویه
خلط کنند که کسر حدت وی بکند و قوت وی و اکر محتاج باشند بر بیرون بدن شاید و اندرون
نشاید و احتراز واجب دانند و دیسقوریدوس کوید چون بر ریش شده و کلف و قوبا و [illegible] و بثرها
و ماننده ان بغایت نافع بود فی الجمله دوایی حاد بود **زبد القمر** حجر القمر است و کفته شد **زبده**
بپارسی پیه کویند و بیشتر از آن خشک و بهترین ان تازه بود که از شیر میش کیرند و طبیعت ان
کرم و تر است در اول و تری ان زیاده بود منضج و محلل بود و اکر بر بدن طلا کنند بدن را
فربه کند و غذای وی بد بود و جراحات عصب را سودمند بود و ورم بن کوش را نافع بود و اکر بلثه

کودکان

کودکان بمالند دندان زود بر آید و همه ورمها که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط
کرده لعوق کنند سودمند بود جهت خونی که از سینه حاصل شود و ذات الجنب را بغایت
نافع بود و بدان حقنه کردن قرحهای صلب حاد که در رحم و امعا و انثیین بود نافع بود و رشته
دوده و اکر با ادویه بود که مناسب جراحتها بود و اعصاب و جحت دماغ و فم مثانه باز دید آید نافع بود
و ریشها پاک کرداند و کوشت آن بر رویاند و دفع زهرها کند چون بر کزیدکی افعی نهند نافع بود و
سرفه سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه که با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شوصه را بغایت
نافع بود و منع خون و ماده کند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود
و منشی و مرخی معده بود و مصلح وی چیزهای قابض بود و کویند مصلح وی پانید قندی بود و نافع
بود جهت خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک و خشن چون بدان بمالند و حرقت مثانه را
مفرد نافع بود با بیضه [illegible] نیمرشت و انچه تازه بود و با بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل
تخم بود و چون دخان وی بکیرند مانند دوده بزر بدان طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند تجفیف
بود و تیغی در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریشهای آن پاک کرداند و بحال صحت آورد و
زباد نوعی از طیب است و ان عرقیست که از میان پای جانوری کیرند بشکل کربه اما
مهروی کوچک بود و انرا کربه زباد خوانند و طبیعت وی کرم بود در سیوم و معتدل بود در
رطوبت و یبوست و بوییدن ان و مالیدن ان صداع سرد و درد شقیقه و زکام را نافع بود
اکر یک قیراط در ده درم شراب کنند که مفرح باشد بکدازند و بخورند خفقان زایل کند و ضعف
دل را و [illegible] بغایت کال بود اکر زن دشوار زاید یک درم از وی با یک درم زعفران در
[illegible] مرغ فربه کنند و بیاشامد زاییدن بروی آسان شود **زبد المورق** نوعی از
بورق است و کفته شد **زبد القواریر** [illegible] نوشنیاست و کفته شد **زبل** بپارسی سرکین
کویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاص انسان و مجموع
زبلها منضج و محلل و مجفف بود و کفته شود نوعهای ان **زبل الاطفال** انچه اول از غلامان اطفال

پرون آید بیاشند و خشک کنند و سحق کنند با سحنه‌دان و سوق ماهیشیا و بنات بوابر و در چشم
کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز بهترین زبل اطفال آن بود که از طفلی
گیرند که محفوظ باشد از خلط و بعضی برشند و ابدان تجفیف کنند خناق را و وجع را نافع
بود یا در حلق دمند همین عمل کنند و همچنین کسی که تورم حلق داشته باشد و نیز دبیله
مرکب بود و احتیاج بفصد باشد از خناق بحث چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون
کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کمال نافع بود و مجربست باید که غذای کودک سه
روز ترمس با نان تنوری دهند که نمک خوش کرده باشند سه روز بیابی ذر روز چهارم
زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت
مرغ بود دراج بجفته با آب بود نافع بود و باید که از غذای که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه
دارند در فصل و قلت نبتی مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال تیز اگر بین تو باشد کسی باشد
که پیکان زهر دار بوی زده باشند و **زبل الانسان** چون خشک کنند و با
و عسل بیاشامند نافع بود از جهت تبهای و ابزه کنو بیکی جانوران و ادویهای کشنده
تکلف کنند و برقان را نافع بود و دفع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عقعه
باشد زایل کند **زبل اللقلق** سرکین چون بیاشامند مصروع را نافع باشد **زبل
الجراد** سرکین ملخ بهق و کلف را زایل کند **زبل الورود و الورل** سرکین عظایه
لون را نیکو گرداند چون طلا کنند **زبل الخطاطیف** سرکین پرستوک سفیدی
چشم را زایل کند **زبل الکلاب** بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان خورده
باشد با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن و خشک بدان کردن خناق را زایل
کند و جهت دفع اسهال آشامیدن با شیر نافع بود خاصه و ستطاریا بود و جهت
قولنج بدان حقنه کردن با آب کرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون بکیرند و با نان
بعد از غروب ستاره کلب سرکین سگ را خشک کنند و بعضی با شیر آب بیاشامند

یا باب

صح
لقلق

یا بآب شکم را ببندد و سرکین سگی استخوان خورده باشد آنچه سفید باشد خشک کنند و نگاه دارند
در وقت استعمال جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند با ادویه اگر نافع بود و بدین جهت
نافع بود و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند و رهها بگذارند **زبل الذئب** بهترین سرکین گرگ
آن بود که از خار گیرند و سفید و در وی استخوان و موی بود و قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ
استخوان خورده باشد بغایت کمال نافع بود و مجربست و اگر تر دیک خاصه بیاویزند همین
عمل کند و اگر در پوست ایل گیرند و بپاویزند از ریسمانی که از پشم کبش که بعضی از آن کبش گرگ خورده
باشد نیکوتر بود و این مرض را **زبل العصافیر** سرکین گنجشک پاک کننده و زایل کننده کلف
از روی بود و چون بلعاب دهن برشند و بر ثالیل طلا کنند در گوش چکانند گرانی گوش را زایل
کند **زبل الحمام** سرکین کبوتر گرمتر از همه سرکینها بود و نافع بود جهت سر مرض سرد که بود
چون با آرد جو بیامیزند محلل بود چون با سرکه بیامیزند خنازیر را نافع بود خاصه چون با دی بزرکتان
کوفته اضافت کنند چون با عسل و بزرکتان خلط کنند ورمهای صلب را منضج گرداند و خشک ریشه
ریشی که حادث شود از آتش پارسی چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد اما سرکین کبوتر
خانگی گرم بود و صحرایی و کوهی حدت ایشان از آن زیاده‌تر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل
کنند خاصه چون با حرف و خردل کوفته بجفته بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد که احتیاج به سخونت
بود و قوبا و سعفه و مفاصل و درد شکم و درد کرده را نافع بود چون با آرد جو بیامیزند و در آب بپزند
و با سرکه عسل بپزند و ضماد کنند بر دمل و خنازیر و ورمهای صلب بگدازاند و بصلاح آورد و
چون با آرد جو بیامیزند و آب بپزند و اندکی قطران بدان ضم کنند و با هم سحق کنند مانند مرهم شود و بر پاره
کتان بر برص نهند و سه روز بگذارند و بعد از آن تازه کنند زایل گرداند و چندان این عمل کنند
که مراد حاصل شود و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در وی نشینند بغایت نافع بود و جهت
درد شقیقه نافع بود چون طلا کنند نافع بود و با سرکه بر مستسقی طلا کردن مفید بود و همچنین با سکنجبین
چون بیاشامند نافع بود و سرکین کبوتر سرخ با سه درم دارچینی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و این مجربست

صح
زبل الرخمه سرکین مردار خوار
چون دود کنند در زیر زن بچه
چند از دود و چون با زیت بیامیزند
و در گوش چکانند گرانی گوش
زایل کند

وسرکین کبوتر در حقنهٔ قولنج نافع بود **زبل الفیل** جون زن به پشم پاره بخود برگیرد هرگز آبستن
نشود واگر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود **زبل الفرس** سرکین اسب همان عمل سرکین
خر میکند **زبل الدجاج** سرکین مرغ را جون دود کنند درد دندانرا نافع بود وموافق کسی که
ادویهای کشنده خورده باشد واگر ما بر که بیاشامند قولنج را بگشاید ومجربست **زبرجد** نوعی از
زمردست طبیعت ان سردست در دوم وخشک بود در اول باصره را قوت دهد ودر صفت
زمرد منافع او گفته شود **زجمول** دنبال گوید کشوث است وگفته شود **زجاج** پارسی آبگینه را
گوید طبیعت ان گرم است در اول وخشکست در دوم جون با روغن زنبق طلا کنند موی بروید
ودروی قبضی ولطافتی بود وسفیدی چشم زایل کند وروشنایی بیفزاید جون بسوزانند در عمل اقوی
بود وانچه سوخته بود وسحق کرده سنگ کرده ومثانه بریزاند جون با شراب بیاشامند واگر غیر محرق
استعمال کنند باید که بغایت سحق کنند مانند هبا انگه استعمال کنند **صفت** سوختن وی جنان
بود که در کورهٔ آهنگران نهند وبدمند تا نزدیک گداختن بس بیرون آورند ودر آب باقلی
اندازند وبعد ازان مستعمل کنند وگویند سوختن وی جنان بود که سحق کنند بر روی صحیفهٔ از آهن
کنند که سران گشوده بود وآتش فحم در زیر آن کنند مقدار سه ساعت ودایم تحریک کنند وبعد ازان
سحق کنند بغایت ومستعمل کنند **زدوار** جدوارست وگفته شد **زرنباد** بزبان هندی
کچور خوانند وبزبان دیگر سطراک خوانند ودر طعم وی تلخی بود وانچه در تری بکار دپاره کنند وبجوشانند
تری وی کمتر بود وانچه پاره نکرده باشند تلختر بود وان بهتر بود وطبیعت ان گرم وخشک بود
تا سیوم وگویند در اول ومحلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام وبدن را فربه کند وقطع بوی سیر
وپیاز وشراب بکند جون در دهن گیرند وقی به بندد وگزیدگی جانورانرا سود دهد تا بجدی که نزدیک
بجدوار بود وشکم به بندد ومفرح ومقوی دل بود وبخاصیت قوت قبضی وتلطیف ودر ادویهٔ تریاقات
بکار بود ومسهل سودا بود وشربتی ازوی یکدرم بود وبول براند وسودمند بود جهت مرضهای سودا
وخفقان وفساد فکر وغم ووحشت ودر بیشتر منافع مانند درونج بود ومعده تر را خشک کند جون

در دهن

در دهن گیرند وبدان ادمان کنند درد دندانرا نافع بود وبوی دهن زایل کند خواه از رنجی بود و
خواه از سبب غذا وابن زهر در خواص آورده است که جون تر بود بکوبند ودر زیر پای مالند هر
علتی که در سر بود زایل کند از صداع وشقیقه وغیره وجون در خانه بخور کنند مور بگریزد وباز نگردد
واگر بر صاحب داء الثعلب وداء الفیل طلا کنند موافق بود واگر یک جوز بزرگ درست ازوی
سوراخ کنند وبپا وبیزند بر عضوی کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه انکه طبیعی باشد بحال
اول باز آید ودیقوریدوس گوید نافع بود جهت تو حر کودکان وعرق النسا ونقرس وجرب
کودکان جون دو درم با عسل بسرشند وطلا کنند جند نوبت زایل کند وجالینوس گوید درد
ورکین وحقوین وعرق النسا وفالج وصرع را که سبب ان از رطوبات بود جون با عسل بیاشامند
نافع بود وصاحب منهاج گوید مصلح وی سنبل الطیب بود وبنات ورازی گوید بدل ان در
مداوای گزیدگی جانوران وبادهای غلیظ یک وزن ونیم ان درونج وجهار دانگ وزن ان
طرخشقون بری ونیم وزن ان دانهٔ اترج بود وگویند بدل ان شیطرج وراسن بود **زرنب درخت**
گویند درخت اترج است ومولف گوید درختیست که در ولایت کازرون بسیار باشد وورق
وی مانند ورق زیتون بود وگل وی مانند قرص آینه زرین بود ووقت انگور بشکفد وورق
وی جون سبز بود بکوبند وعصارهٔ وی بیاشامند با سکنجبین عرق النسا وعسر البول وطمث را نافع بود
وخون بسته از مثانه بیرون کند وگزیدگی جانورانرا سودمند بود ووی مضر بود بمثانه ومصلح
وی حب الاس وبلوط بود وبدل آن بوزن ان قنطوریون باریک بود وبوزن ان خیار زه وبوزن
ان حب الاترج وگویند بدل ان نیم وزن ان زعفران بود **زراوند مدحرج** پارسی زراوند مدور
خوانند ومعروف بود شامی وی ماده بود وبهتر وی کچور خوانند وزرنباد را نیز کچور خوانند بزبان هندی
وبهترین زراوندان بود که برنگ زعفران بود وبغایت فربه باشد وطبیعت ان گرم است در اخر
دوم تا اول سیوم وخشک است در دوم وگویند گرم است در دوم وخشک است در سیوم ووی
اقوی بود والطف از طویل نافع بود جهت ربو وصرع ووسواس وفواق ونقرس جون دو درم از

وی بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی جانوران و ادویه کشنده و سل و شوک و سهام بکشد چون
ضماد کنند از اعضا بیرون آورد و بهق را زایل کند و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری
بکند و قوت سمع بدهد و ریشهای بد را پاک گرداند و گوشت بر رویاند و چرک گوش پاک گرداند و
ورم سپرز و دمن و عضله و درد پهلو را چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده از اخلاط بد پاک
گرداند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی و سوداوی را چون
با عسل بیاشامند نافع بود و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهنه
را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرست بسپرز و مصلح آن عسل بود و صاحب تقویم گوید
مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کثیرا بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود
تا دو درم و بدل وی بوزن وی زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن آن قسط بود و اسحق
گوید و بدل آن یک وزن و نیم آن طویل بود و نیم وزن آن ریوند چینی زراوند طویل
شجرة الرستم خوانند و ارسطولوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مستغار و مستغزان
نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و درقطولیس نیز گویند و وی نرم بود و بهترین آن بود که
هم رنگ زراوند مدحرج بود و سطبرتر بود از انگشت نر و طبیعت وی گرم است در سیوم و
خشک است در دوم و جهت صرع و کزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لون را صافی کند
و سینه را پاک گرداند و احشا را نافع بود و ریشهای متعفن شده با صلاح آورد و دندان
و بن دندان پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود و اگر بکوبند و بسرشند بسرکه و طلا کنند بر
سپرز بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند بر گزیدگی همه جانوران و ادویه
قتاله بغایت نافع بود و چون با فلفل و مر بیاشامند معا را پاک گرداند از فضول بسته
که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند
وزن نخود بر گیرد و معین عمل کند و کرم در از حب القرع بکشد و اگر بروغن بر بدن طلا کنند
تشنج بکشد و جهت تنها نافع بود و معده را سود دهد چون با بوسا و عسل بیامیزند و بر

جراحت بربندند ریشهای عمیق هموار کند و با صلاح آورد و اسحق گوید مضرست بجگر و مصلح
وی عسل بود و بدل آن شیطرج است و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل
و دو دانگ آن بسباسه و گویند هم وزن آن بسباسه و نیم وزن آن زرنباد و رازی گوید بدل
آن در تفتیح ریاح و تحلیل و آنچه در شکم و سپرز بود بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت
بود زرشک وزرک ابرباریس است و گفته شد زرنیخ الوان و انواع
است زرد و سرخ و سبز و تیره و دیبج و سفید بهترین آن زرد بود از معدنی که صفحها بود
یکدیگر بود و بلون مانند طلق زرد و براق بود و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم سوزنده بود و در وی قبض بود و معفن و لذاع بود و
گوشت زیاده بخورد در ریشها و موی بسترد و با پیه بر جراحت بنهند نافع بود و جرب و سعفه نیز از او اگر
با زفت بر موضعی نهند که خون مرده بود بسبب ضربی نافع بود و با زیت کهنه شپش بکشد و با روغن
گل جهت بواسیر اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش بینی و دهن و اگر
که در وی بود و خوزی گوید زرنیخ سه نوع است زرد و سرخ و سفید نوع سفید گشته بود و سرخ در
قلقطیون نیکوتر بود و زرد و بر موضعی که خون مرده بود و آثار آن زایل کند و اسحق بن عمران گوید که
چون زرنیخ زرد سحق کنند و در میان شیر کنند هر کس که در آن افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند
و با عصاره ترنج تر بسرشند و بر پوست زیر بغل طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده بود هرگز نروید و
دیسقوریدوس گوید قوت زرنیخ سرخ مانند زرد بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب را
نافع بود و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی ترنج و خیار طلا
کنند و زرنیخ مصعد گشته بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن سم
الفار است و اکسیریان انرا زرنیخ سفید گویند و مداوات آن قی با آب گرم و روغن کنند و بعد از آن
آب گرم و جلاب و روغن کنجد و روغن بادام و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند آب گوشت مرغ
بروغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ زرد بود و صاحب تقویم

زرنیخ [معفن] اخلاط بود و مصلح وی سلیلهٔ زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم عوض و تشویه کردن
زرنیخ جنان بود که دیک کوارکی بپشانند و بر سر آتش نهند و دران زرنیخ کنند و دایم تحریک میکنند
تا زمانی که لون ان تغیر کند بر بایض شود بعد ازان سحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **زرغنج**
کیاهیست که از چین دسته بسته اورند و وی را طلبهٔ چینی خوانند و برک ان بهبرک سداب ماند خاصیت
وی آنست که دفع خنکی بوی مشک میکند و طبیعت ان سرد و ترست **زرجوب** نام درخت
انکورست و کویند نام شراب انکورست **زرنب** رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان نهاده اند
که مشابه است و بهندی برح خوانند و بپارسی سروترکستان کویند و طبیعت ان کرم و خشک است
در اول دوام بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد بسبب عطریتی که در وی بود و تلطیف و قبض
تقویت و تفریح زیاده تر دهد و جون با روغن کل یا با آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از
سردی بود و تری سود دهد و در قوت مانند سلیخه بود و کبابه و معده کرم و جکر ضعیف را نافع بود و اوجاع
اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن را و تحلل بادها بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم ببندد
و مصلح وی جلاب نیم کرم بود و بدل وی دارچینی بود و کویند سلیخه و کبابه و کویند بدل ان سنبل است
و کویند بقوت جوزبواست لیکن لطیف تر ازوست **زرنک** زرداب خشک است
و صفت آن در عصفر کفته شود **زربرا** و بعلا لینه هم خوانند و ان بقلهٔ مبارکه است و کفته شد
زرفودی رجل الغراب است و کفته شد ~~زرنبلج~~ ریباس است و کفته شد **زرفون**
سلیفون است و سرخ نیز کویند و کفته شود **زرافه** حیوانیست که انرا اشترکاو پلنک خوانند و
در خواص حیوانات صفت وی کفته اند و کوشت وی غلیظ بود و سودا انکیزد **زربد** کل نباتیست
که در کوهستان جوزجان می باشد و بشیرازی آنرا اسپرک خوانند و جهت رنگ زرد صباغان استعمال
کنند **زعفران** حادی خوانند و حادور و بهقان و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق نیز خوانند و بهترین
ان تازه بود که بغایت سرخ بود و تیز بود و از ولایت فارس از کوه کیلویه خیزد ~~و در هم~~ و فارسی
بهترین انواع زعفران بود بعد ازان خراسانی که معروف بود ببلکندی و بعد ازان روداوری ورد

صح
زرنبلج

زعفران فرنکی مشهورست و بهتری و بیشتری قلب بود و طبیعت زعفران کرمست در دوم و خشک بود
در اول و فولس کوید کرمست در سیوم و خشکست در دوم و در وی قبضی بود و محلل و منضج و مصلح عفونت
و بلغم و مقوی احشا و لون را نیکو کرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و اب رفتن وی زایل کند چون
باشیاف زنان در چشم کشند و چون با ادویه که مناسب بود خلط کنند و بپاشامند جهت درد اندرون نافع
بود و در ضمادات چون از وی مستعمل کنند در درم و تعقد را نیکو بود و مقوی دل [illegible] بود و باه
را برانکیزاند و بول براند و سدهٔ جکر بکشاید و چون با زردهٔ تخم مرغ مقدار دو درم [illegible]
بیاشامند بسهولت بار بنهند و این مجربست و صاحب منهاج کوید چون یکدرم با شراب [illegible]
تمام آورد و تفریح بخشد تا بحدی که بد بوالکی کشد و دابغ معده بود بجهت عفوصتی که دارد و مقوی معده و جکر
بود و مقوی آلات نفس و قوت پشت بدهد و درد و رکین و رکبتین را نافع بود و مقوی دماغ بود و
مثانه و کرده را نیک کرداند و سپرز را بغایت سود دهد و چون بپزند و با آب آن سر بشویند و بر
سر بزنند بیخوابی را نافع بود که بسبب ان از بلغم شور بود و ورمهای کرم که در بن کوش بود و حمره چون
بران طلا کنند نافع بود و اکر با ادویه خلط کنند نفوذ ان ادویها در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی
بود و شقیقه را سود دهد و چون با شراب بپاشامند بول براند و شربتی از وی نیم درم بود تا یکدرم
و اسحق کوید مضرست بشش و مصلح وی انیسون بود و منصوری کوید مغثی و مصدع بود و مصلح وی
عصارهٔ زرشک بود و صاحب منهاج کوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم بود و چون سه مثقال ازان
با آب بپاشامند کشنده بود بتفریح و مسیح کوید هضم طعام بکند و رازی کوید اشتهای طعام ببرد و
مغثی بود و ابن زهر در خواص آورده است که در خانه که زعفران بود سام ابرص در انجا نرود و رازی
کوید بدل ان دو وزن ان ثفل روغن ان بود **زعرور جبلی** تفاح بری خوانند والج نیز کویند
دار و انبا بذو ثلاث حبات هم خوانند و درخت اورا انلک کویند و جالینوس انرا امیلیلیون خوانده است
و بهترین آن سرخ بود و ان بستانی است و کفته شود اما زرد طبیعت ان سرد و خشک بود و
قابض بود و از پنجم بعلاج نیکوتر بود و شکم و بول ببندد و مسکن صفرا بود و خون و قی باز دارد و

قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذای بدن بدهد و مقوی و مسمن بود و
قوت پشت بدهد و داء الثعلب را نافع بود لیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود و
صاحب منهاج گوید سه درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود
و اولی آن بود که بغایت رسیده باشد. **زعرور بوستانی** مثلث عجم خوانند و بشیرازی کیل سرخ
گویند و [illegible] رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود و مولد بلغم بود و گرده
را بد بود [illegible] را زیان بود. **زعفران الحدید** صداء الحدید است و زنجار الحدید نیز گویند
و بشیرازی [illegible] خوانند و از آهن گیرند بسانند سوهان آهن و آنرا بر صفحه کنند و نم کنند و بنهند
تا خشک شود و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار است این
نوع که آسان بود گفته شد و طبیعت آن سرد بود و قابض چون کهن گردد گرم و خشک گردد
درد دام و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن کند و چون بپاشند آبستن شود و چون با
با سرکه بیامیزند و بر حمره و بثرها بپاشند سودمند بود و از جهت داحس که بر ناخن بر آید نافع بود و
خشونت اجفان و بواسیر را که رسته باشد در مقعده سودمند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر
نقرس بپاشند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند. **زغبیر** مرو سفید است و گفته
شود انواع آن در میم. **زفت رومی** سه نوع است بری و بحری و جبلی بهترین آن بود که براق
و صافی بود پاک املس و طبیعت آن گرم و خشک بود و عرق النسا و فالج و نقرس و مفاصل و بادهای
سرد و باد که در زانوها بود را نافع بود و جذام را بدان طلا کردن بغایت نافع بود و خاصه چون ادمان
بدان کنند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح آن کثیرا بود و
بدل آن جاوشیر است و علک البطم و گویند بدل آن قطران است. **زفت یابس** زفت تر است
که خشک میشود و طبیعت خود و آنرا بوسفلس خوانند و بیشتر از ینبوت و از گیرند و ینبوت خرنوب
است و از صنوبر تر است که غرغی دهد طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک
بود و جالینوس گوید گرم است در سیوم و وی خشک تر از زفت رطب بود قوبا را نافع بود

و ریشهای فاسد از رطوبات پاک کرداند و گوشت در جراحتها برویاند و منضج و محلل جراحات
بود و موضع ضرب طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود. **زفت رطب** زفت
تر است و آن روان بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیر است و از ینبوت و غیر آن و از انواع صنوبر
گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن آن را قالادن خوانند و آن چنان گیرند که زفت
در پختن صوفی پاک بر بالای آن بیاویزند و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار گردد آن صوف
را بفشارند و در ظرفی کنند یا قرع و انبیق نهند تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو
بر داء الثعلب ضماد کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص
ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک کرداند
و اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان بیندایند نافع بود و اگر چند نوبت بر سر عضوی که خواهند
طلا کنند فربه کرداند و بر شقاق پای طلا کردن نافع بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف
گوید چون بزفت تر حقنه کنند گزیدگی مار و عقرب را نافع بود و کسی اگر علق در حلق بود چون میان
سر بتراشد و بدان روغن با قطران چرب کند علق بیرون آید و صاحب منهاج گوید چون ده
درم از روغن وی بگیرند و با عسل بیاشامند تریاق زهرها بود و بر گزیدگی افعی طلا کردن سود
دهد و دود وی مژه چشم را برویاند و ریش آن را زایل کند و در قوت مانند دخان کندر بود و
زفیزف بزبان اندلسی عناب را گویند و گفته شود. **زلابیه** بشیرازی زلبی گویند
و باصفهانی جلیبی گویند و آن سبکتر از لوزینج بود و قطایف زودتر هضم شود و سرفه تر را نافع
بود و رطوبت سینه و شش را و مولد سخونت بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین
خورند و یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی که مجاری جگر وی تنگ بود. **زمرد** ارسطاطالیس
گوید که زمرد و زبرجد سرد و از یک جنس اند در معدن زر از مغرب زمین خیزد و طبیعت وی
سرد و خشک است و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند از وی بقدر هشت جو از گزیدگی
جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامند

ازرک خلاص یابند وموی بریزد وپوست رها کند وصحت یابند واگر ازوی کردن بندی
سازند یا انکشتی ویا خود نکاه دارند دفع صرع بکند وباید که پیش ازان زحمت نکاه دارند وچون
بر کودکان خورد بیاویزند خاصه در زمانی که برابند از صرع ایمن باشند وابن ماسویه کوید
نافع بود جهت خون رفتن اسهال چون بپاشامند یا بیاویزند ومجهول کوید چون زبرجد حل
کرده بیاشامند وجذام را نافع بود ودر خواص آورده اند که چون افعی نظر بزمرد اندازد آب از چشم وی
روانه شود وانکه کور شود واین خلافست وچون سحق کنند وبا ادویه که جهت سعفه بود استعمال کنند
بغایت نافع بود ونظر کردن بران کندی چشم زایل کند **زمار الراعی** زمار الراعیست
وکفته شود **زمج** مرغیست که بدان صید کنند وبپارسی جرخ کویند وشریف کوید
کوشت وی خوردن وبدان ادمان کردن ضعف دل را وخفقان را نافع بود وزهره وی چون
در کحلها کنند تاریکی چشم وشبکوری را نافع باشد وسرکین وی چون بر کلف ونمش طلا کنند
زایل کند **زنجبیل** بهترین وی صینی بود که لون ان بزردی مایل بود اندکی وطبیعت ان
کرم است در اخر سیوم وخشک است در دوم وابن ماسویه کوید کرمست در اخر سیوم ونرمست
در اول سودمند بود جهت سده جکر که از سردی وتری بود ومجامعت را قوت دهد ومحلل ریاح غلیظ
بود که در معده وامعا باشد وجکر ومعده سرد را نیکو باشد وجالینوس کوید فالج ولقوه واعما را
نافع باشد ووجع درد ها که از سردی بود چون بعسل بسرشند وبا دوبها قوی بیاشامند نافع بود و
فولس کوید عرق النسا را وفالج ونقرس وخدر را نافع بود وجمود وسده دماغ واخلاط بلغم بد را نافع
بود وریوجالنس کوید کرمها را بکشد وسحج امعا را نافع بود ودرد سر وشقیقه که از سردی بود سحق کنند
وبا روغن خیری طلا کنند نافع بود وچون دو درم با قند با آب کرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج
بود ودر چشم کشیدن وخوردن تاریکی چشم را زایل کند وخوردن وی حفظ بیفزاید ورطوبات از نواحی
سر وحلق ببرد اید وکزیدگی جانوران زهردار را نافع بود وتری معده را نشف کند ومنی بیفزاید وبلغم
ومره سودا بیرون آورد ومقدار دو درم مستعمل بود واسحق کوید مضرست بحلق ومصلح وی عسل

بود وبدل وی بوزن ان دار فلفل بود یا فلفل سفید وکویند بدل وی بکیا وزن پنج راسن بود وکویند
بدل وی عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل الماءست وورق وی مانند ورق بید بود اما
بغایت زرد بود وقضبان وی سرخ بود وبطعم زنجبیل بود وزنجبیل الکلاب را ازبهران کویند که سک
را کشد وطبیعت ان کرم است در سیوم وکرم است در اول وچون تر بود بکوبند وبا تخم وی بر
کلف روی ونمش کهن طلا کنند زایل کند واکر ورمهای کرم صلب ضماد کنند بکدازاند **زنجبیل
العجم** اشترغازست کفته شد **زنجبیل شامی** وزنجبیل بلدی سرد واسم راسن بود و
کفته شد **زنبق** کلیست سفید که در اندرون کل وی دو شاخی باریک زرد باشد وقد ان شاخ
که کل دارد یک کز باشد وزیاده از یک کز باشد وکمتر نیز باشد وبهر شاخی چهار کل یا پنج کل تا ده کل
نیز می باشد وبوی عظیم خوش دارد وبرکی که بدین شاخ بود مانند برک مورد بود درازتر وبرک
اصلی وی مانند برک کاشتی بود ولیکن سبزتر وصاحب جامع کوید هو دهن الحل المربی بالیا
وخطا کرده است وصاحب منهاج نزدیک تر کوید که زنبق هو سوسن الابیض ومولف الجز
محقق بود کفت ومولف کوید رازقی زنبق است باقی همه خلاف است وطبیعت ان کرمست
در اول ومعتدل است در تری وخشکی **زنجار** بپارسی زنکار کویند وبیونانی قسیطوس ومعنی
ان مجرد بود وان دو نوع است معدنی وعملی وبهترین ان معدنی بود که در معدن مس حاصل
شود وان بیونانی باسفالقس خوانند ومعنی ان دوده بود وطبیعت وی کرم وخشک بود تا جهارم
وخورنده کوشت صلب بود وجرب وبهق وبرص را سود دهد ودر مرهمها استعمال کنند جهت
ریشهای پلید که بر بدن بود وقوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود ولیکن زنجار ازوی بقوت
تر بود وچون در بینی دمند کند بینی را زایل کند وباید که دهن پر اب کنند تا کرد ان بحلق نرسد واکر
با ادویه که نافع بود جهت ناخنه وسبل وسفیدی چشم وجرب وسلاق زایل کند وتیزی چشم زایل کند
ورطوبت ان خشک کرداند وبواسیر وناصوری که در مقعد بود چون با رازیانه وروغن
کل بیامیزند وسودمند بود جهت ریشهای اعضا وچون بعسل بسرشند یا با سرکه بزنند نافع

صح سمین

صح زیاده

صح ریوجالنس

بود جهت اعضای خشک مزاج واسترخای لثه وریش بینی وبثرها ونافع بود جهت غلظ اجفان

چون با عسل درچشم کشند وغبار روی مضر بود بحلق ومداوای وی بشیر تازه ومسکه کنند

ووی ازجمله سموم بود چون بیاشامند ازبهران که چون بجگر رسد تفتیح کند ومضر بود بمعده ازبهر انکه

معده عصبی بود وعضلی واز خوردن وی مغص سخت ولذع قوی درحلق وتقطیع در احشا وریش

پیدا اید وقی اورد ومعالجه آن بود که جلاب وآب کرم وروغن بادام ولعابات ومرقهای چرب

بیاشامند وبدل آن بوزن آن اقلیمیا وپنج وزن ان زنجفرست **زنجفر** بپارسی شنجرف گویند

وبشیرازی صنغر وان مخلوق ومصنوع بود انچه مخلوق بود بیونانی مینون خوانند وان حجر

الزیبق بود انچه مصنوع بود بیونانی قینا باری گویند واز گوگرد وزیبق سازند وانچه مخلوق

بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد ومستحیل شود بزنجفر وقوت زنجفر مانند اسفیداج بود

وگویند بقوت شادنج بود وطبیعت او معتدل بود در حرارت ودروی قوت محلل بود و

وگویند گرم وخشک بود درد وام گوشت در ریشها برویاند وهر دو ورم حار بود وجالینوس

گوید سرد وخشک است در دوام وورم جگر معده را نافع بود وچون با روغن گل وگلاب

طلا کنند وفولس گوید نافع بود ودانهای که بر سر ولب پیدا شود با اسفیداج رصاص بروغن

گل سرشند وبران طلا کنند در غایت کمال مفید بود وچون در مرهم کنند سوختگی اتش را نافع

بود وجراحتها باصلاح آورد واگر در ذرور کنند بر اکله نافع بود در ریشهای عفن ودر داروهای

چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود ازبهر انکه قابض تر بود واز شادنه وقطع خون

رفتن بکند ووی از سموم قتاله بود چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد و

مداوای وی بچرزهای چرب وشیرها وانچه در مداوای زیبق گفته شد وبدل آن مرداسنج بود

زرت دوسرست وگفته شد **زوفرا** تخم خواست وگفته شد در صفت خوالبیکن

طبیعت آن گرم وخشک است در سیوم ومحلل نفخ بود وگزیدگی عقرب را نافع بود و

خوردن وطلا کردن ومجفف منی بود وجرب وحکه را نافع بود ومقوی بدن بود ودرد

صح زنجفر

بلکن

لیم

وسینه وشش را نافع بود وچون با عسل کف کوفته بسرشند وبیاشامند وچون سحق کرده

باروغن گل بر سر طلا کنند در حمام کزاز را نافع بود وشپش بکشد **زوان** شیلم است و

گفته شود **زواوق** زاوق است وگفته شد در زا **زوفای یابس** گیاهیست که برگ

حنای مکی ماند وجبلی بود وبستانی وبهترین ان بود که از کوه بیت المقدس خیزد وان مشهور

بود بزوفای مصری وطبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم ولطیف چون با انجیر بجوشانند

وگوشت را به بجا رطبخ آن نگهدارند درد گوش را ساکن کند وبادی که در گوش بود تحلیل

کند وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند وچون با اب انجیر

بیاشامند نافع بود جهت ورم شش گرم وربو وسرفه کهن وتنگی که از سر زیرد بحلق وسینه

ودشوار زدن نفس وکرم بکشد وحب القرع را بیرون آورد واگر با عسل لعوق کنند همین

عمل کنند ومسهل بلغم بود وداء الثعلب وداء الحیه وریش روده وعرق النسا ومفلوج

را نافع بود ودرد معده وسینه وپهلو ورا نهاد وپیچ امعا وسده جگر وقولنج را نافع بود و

وچون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود واگر با قردمانا وایرسا

خلط کنند مسهل قوی بود وچون با انجیر ونطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند وبا شراب

جهت ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود وچون با سپیوشانند وضماد کنند بر خون

مرده که در چشم بود بگدازاند وچون با طبخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود وبغایت

لون را نیکو گرداند وچون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا را نافع بود و

گزیدگی جانوران را نافع بود وچون یا اب بپزند وبر چشم نهند نافع بود از جهت نزول

اب ومقدار مستعمل از وی چهار درم بود واسحق گوید مضر بود بجگر ومصلح وی صمغ عربی بود وگویند

عناب بود وبدل وی بوزن ان پرسیاوشان بود ونیم وزن ان مرزنجوش **زوفای**

رطب وسخیست که بر دنبهای میش ارمن جمع شود بسبب گیاهی که شیر دار دوان

از ینبوعات بود وچون بخورند جهت حدت وقوت ان شیر وسخ بر دنبهای ان جمع میشود

صح وان بران جرا میکنند

باشد که روان بود آن را ببرند و بقوام آورند و گویند که هرگاه که ابل افعی را بخورد قوت طبیعت
ابل که دفع سمیت حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی او جمع شود و کثیف گردد و
انرا زوفای تر گویند و این نوع بغایت قوت بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند و
در دوم و نرمست در اول محلل او رام صلب بود و نشپید چون بران ضماد کنند و با بوره و انچه بر سپرز
ضماد کنند نافع بود و استسقا را نافع بود جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند
بود و محلل صلابتی که در حوالی مثانه بود در درد رحم را نافع بود جهت سردی وی و سردی گرده چون
با اکلیل الملک و میبه بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه آسان بیرون آورد و
چون با پیه مرغابی بیامیزند و ریش گوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و پیرامون آن سودمند
بود و تشنج را نافع بود و صاحب تنقیح گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و
مولف گوید انچه مصنوع بود بگیرند پشمهایی که در میان ران گوسفند بود و چرک آن در دیگی کنند
و بجوشانند با قدری آب و چربیهایی که بر سر آن آید رها کنند تا سرد شود و بعد از آن آنرا بردارند
و استعمال کنند و گویند بدل وی مغز ساق گاو بود **زهر الحجر** خار الفضه است و گفته شد
زهم زرنباد است و گفته شد **زهرة الملح** نباتیست که در مصر بر روی آب بود و در آبهای
ایستاده و نهرها نیز بود و در زمینهای شور نیز روید و بهترین آن زعفران رنگ بود که بغایت
منتن باشد و در طعم وی گزندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح ریشهای پلید بود و در ریشهای
خورنده و رطوبتی که از گوش آید چون با آب یا بشراب بیاشامند شکم براند ولیکن معده را بد بود
چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود و فی الجمله در حدت مانند نمک بود **زهرة النحاس**
آن چیزیست که چون مس بگدازانند و در کوی ریزند و آب بران ریزند تا ببندد و اجزای مس جمع
شود آن آب چون جمع شود کفی گردد مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن سفید بود
وی اکال و لذاع و قابض بود گوشت زیاده بخورد و کری کهن شده را زایل کند چون سحق کنند
و در گوش چکانند و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک کند و ورمهای را تحلیل دهد و در ریشهای

صح شوری

پلید

پلید عفن باصلاح آورد چون با شراب بیامیزند و بثرها را زایل کند و چون با عسل بیامیزند
و بدان تحنک کنند ورم ملازه را بگدازاند **زیتون** انچه رسیده بود در حرارت معتدل
بود و گویند گرم بود و انچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین وی آن
بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از زیتون سبز دهد و طبیعت
وی گرم و خشک بود و زود تر از سبز هضم شود چون با استخوان بخورند جهت ربو و مرضهای
شش نافع بود ولیکن خوردن وی بیخوابی آرد و صداع و خلط سودا وی از وی متولد شود
اولا آن بود که در میانه غذا خورند و مقوی معده بود و اشتهای طعام بیاورد و مجامعت را زیاده
کند و قوت ذکر بدهد و زیتون نگومی گرم و خشک بود و آنرا عتم خوانند و انچه رسیده بود و قابض
بود و انچه رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و قوت اشتها بدهد و معده خام
چون با سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکن پاک گرداند و زیتون سبز
طبیعت را ببندد و معده را دباغت بدهد و قوت شهوت غذا بدهد خاصه نمک سود اما دیر
هضم شود و غذای بد دهد و انچه در سرکه نهند زود هضم شود و شکم را بیشتر ببندد و غیر نمک سود
و اسحق گوید چون پنج درم از آب وی بیاشامند نافع بود جهت مره صفرا و گویند مفرست
بشش و گویند اصلاح وی بعسل بود و عصاره زیتون چون زن بخود برگیرد سیلان رحم
و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن نهند
زایل کند و در آب نمک که زیتون در آن نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان
متحرک بود محکم گرداند و انچه تازه بود و لون یاقوت بود معده را نیکو بود و انچه سیاه بود
و رسیده بود معده را بد بود و زود تباه شود و انچه در نمک آب نهند بهتر از آن بود که در آب
صرف نهند **زیت** بپارسی روغن زیتون خوانند و انچه بهترین بود و از زیتون رسیده
گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود و گویی معتدل باشد و انچه از زیتون نیم رسیده گیرند متوسط بود
میان رسیده و نارسیده و انچه از زیتون نارسیده گیرید آنرا زیت انفاق گویند طبیعت آن

سرد و خشک بود اول و گویند در وی رطوبتی بود و معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن
گل بود در اکثر حالتها و نافع بود جهت حمره و شرا و جرب و قوبا و صداع و سبوسه سر زایل کند و اگر
هر روز در موی مالند نگذارد که موی سفید شود و آنچه زیت کهن بود بقوت خروع بود و آنچه تازه
بود گرم بود باعتدال و میل برطوبت داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود در میان خشکی و تری
و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بمالند و چند نوبت صافی کنند بعد از آن
استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم [illegible] در دوم و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی
زایل کند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا بود
و چون با جو ابخورند ده درم از آن مسهل بود و باب گرم آشامیدن و قی کردن کسر زهرها کند
و زیت انفاق زیت اصحا گویند و بهترین آن شیرین و تازه بود معده را نیکو بود و بن دندان
محکم کند و چون در دهان زمانی نگاه دارند منع عرق بکنند و چون در دیگ [illegible] کنند و بجوشانند
تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود و مجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه زود در
بدن نفوذ کند تلیین طبیعت کند و جهت قولنج که سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که
عارض شود بدان حقنه کردن نافع بود و کسی که در چشم او باد سبل بود و یا در اجفان وی رطوبتی
غلیظ یا بس یا رد باشد چون زیت کهن در چشم کشد زایل کند و قوت بصر بدهد و روشنایی
بیفزاید و زیت یک سال کهن شود و هر چند بگذرد فاضلتر بود و اگر بر گزیدگی عقرب گرم
کرده بمالند درد ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن خروع است و گویند روغن
فجل و در ادویه قتاده زبد البحر **زیتیار** ثفل زیت است و بیونانی عموری خوانند و بعربی
عکر الزیت و بپارسی دردی زیت چون بپزند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و منفعت
وی در باب عین گفته شود **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل عراق زیت رکابی
خوانند بدان سبب که پیشتر از شام می آورند و اهل مصر زیت فلسطین خوانند و گفته شد
در زیت **زیتون الحبشی و زیتون الکلبه** زیتون بری است و گفته شد **زیتون**

الارض

الارض مازریون است و گفته شود **زیرفون** نوعی از درخت غبیرا است در
دمشق و بر نمی دهد و گویند غبیرا آنست و صفت غبیرا در غین گفته شود **زیت السودان**
گویند زیت الرجان است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو
نوع است یک نوع بزرگ بود و خارناک و ثمر آن مانند بادام کوچک بود و روغن از آن میگیرند
و بشیرازی درخت وی را آچین گویند و یک نوع دیگر بادام کوهی است و بشیرازی بخرک خوانند و گویند
زیت سودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند و بغایت
گرم سودمند بود و جهت دردها و علتهای سرد اما منفعت لوز البر در صفت جلوز گفته
شد **زیز** کتان است و گفته شود **زیز** صرصر است و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ و
بشیرازی جز واسک خوانند و بشب آواز کند و در صاد و گفته شود **زیت الهرجان** در زیت
السودان و گفته شد **زیبق** سیماب گویند و ویرا نام بسیار است بلغت اکسیریان
العیبان و الغبیط و الزرزم و ابی الماء و السحاب و النور و النواد و ق و الروحانی و عین
و الحیوان و اللبن و الخل و الدهن و الابق و الفرار و الروح و النافذ و الطیار این
مجموع بزبان اکسیریان است و بشیرازی جیوه گویند و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل
نکرده باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کرباس پاره سفید کنند و بفشارند تا برون
آید و لون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق گرم و تر [illegible]
بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و قابض بود و مقتول وی جهت قتل
شپش خصوصیتی دارد و قردان و غیره همچنین بکشد و قردان بشیرازی کنه گویند و با روغن
گل حکه و جرب را نافع بود و خاک وی چون با طعامی بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه
بر جرب حکه طلا کنند نافع بود و دخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و غشی
را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون را زرد کند و اختلاج اعضا پیدا کند و بوی دهن د

دماغ و در موضعی که دود آن برود مار و عقرب و کژدم بگریزند واگر بگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند باشد که بجرع وی بکشند کند و مداوای او آن بود که میلی از رصاص در گوش وی کنند و بیرون آورند و لیکن مصعد بود و مقتول چون بپاشند در حال بیرون آید از شیب و مضرت زیاده نر باشد چون زنده باشد و علاج کسی که زیبق خورده باشند مانند کسی باشد که مرداسنگ خورده باشد و گفته شده است مولف گوید صنعت صعید ان بسیارست یک نوع گفته شود بستانند زیبق و بانیم وزن آن اسرب یا قلعی بیامیزند و بسایند تا همچنان زاج سوخته شود و همچندان خشت پخته بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بسایند بر صلایه و آب حماض اترج بران میریزند آهسته تا وی بغایت سوده گردد پس آنرا بریان کنند و در شیشه بگل اندوده و یا دیگی نو بگل اندوده و سر بسته باتش نرم بریان کنند و دیگر هم بسایند یک روز بحماض اترج بریان کنند باتش نرم هفت نوبت چنین کنند بعد ازان بسایند و در شیشه بگل حکمت گیرند و تصعید کنند سه نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک بود و نعوذ بالله منه

حکمت صح
و دیگر بریان کنند صح

باب السین سادج

صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ماهپستان خوانند و مالا بثرن و مالابترون نیز خوانند و ان ورقیست مانند ورق کودکان بر روی آب پیدا میشود وی رایج بود مانند عدس الماء و بهتر وی ان بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود و آنچه بوی وی قوی بود و لون وی سیاه بود برنگ قرنفل بود صح و طبیعت سادج گرم است در دوم و گویند تر است و رازی گوید گرم است در سیوم و خشک است در دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه بر افکنند

ازسوس

ازسوس ایمن باشند و اگر در زیر دهان نهند بوی دهان خوش کند و جگر و معده را نافع بود و درد جگر مزمن و درد سپرز و رُوده را نافع بود و مقوی بدن و معین بود و معده و بادی که در روده بود و دشواری زادن را نافع بود و مشیمه بحتبس بیرون آورد چون زن بخود برگیرد یا بخور کند یا بسرکه بر شکم طلا کنند حیض و شیر براند و مره سودا را سودمند بود و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند و بوی بغل را زایل کند و در قوت نزدیک بسنبل الطیب است الا ازوی نرم تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضرت بشش و مصلح ان مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه یا طالیسفر

ساداوران

قنطار خوانند و معنی ساداوران بپارسی سود الفصان بود و جای دیگر ختم الملک خوانند و شیرازی سیهک داوران خوانند و صاحب منهاج گوید ان صمغیست و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند و مولف گوید که ان چیزیست که در میان درخت بطم کهن می باشد و انرا آب بن خوانند و صاحب جامع از درخت بطم تا درخت جوز سهو کرده است و بهترین وی ان بود که بسرخی مایل بود و طبیعت ان سردست در دوم و خشک است در سیوم و گویند گرم است خون را ببندد چون بخورند یا ضماد کنند یا بخود برگیرند و چون سحق کنند نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون ببندد و هم قطع اسهال کند و اگر زن بسیار کرب شد و فرزجه سازد بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوت عروق رحم و آورده ان بدهد همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند یا حقنه کنند همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال با سه درم یا پنج درم روغن مورد اضافت کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی با آب مورد که ان در وی حل کرده باشند تر کنند چنانکه بخورد قوت موی دهد

صح
نی

علاج ورم اجفان

وازتساقط منع کند بخاصیتی که دروی است واکر مقدار نیم مثقال بیاشامد معده و امعا
پاک کند واکر بر ورم خصیه وذکر ببر که خمری طلا کنند نافع بود ودیفوریدوس کوید
بخاصیت موی را قوت دهد وخوردن وی مضر بود بر ... ومصلح وی کوبند زعفران
بود وبدل آن بوزن آن فیلزهرج ودو دانک وی بح بود ساج شریف کوید
درخت ابیست در هندوستان که هیج درخت از وی بزرکتر نبود وجوب وی صلب
بود وسیاه وطبیعت ان سرد وخشک بود جون بسوزانند ودر اب ماميثا اندازند
وبعد از ان سحق کنند وپر نند در چشم کشد قوت چشم بدهد وورم اجفان را نافع بود
جون وی را حل کنند بر روی سنکی باب بمالند بر سر صداع کرم زایل کند وهمچنین
بر ورمهای صفراوی ودموی یکذا اند خاصه جون با جزئی بود که طبیعت وی سرد
باشد واز ثمر وی روغنی سازند که معروف بود بدهن الساج وغش نافه مشک بدان
کنند ودر ان غوص کنند وپیدا نباشد الا وزن ان زیاده کند ونشارهٔ جوب
وی جون بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد بقوتی که در وی هست ساتقه
پرسیاوشان است وکفته شد ساسار کشت بزر الانجره است وکفته شد
سام ابرص صوارا خوانند وصاحب جامع کوید وزغ است وزغ سمی
مهلک است وسام ابرص موذی نیست وآنرا بشیرازی ماترنک خوانند وباصفها
مال مالی خوانند وطبیعت ان کرم وخشک بود وبهترین ان بود که در بوستانها
بود جون وی را بشکافند وبر کزیدکی عقرب نهند درد ساکن کند وجون خشک
کنند وبا زیت بپایزند وبر سر کل طلا کنند موی بر ویاند وبول وی وخون وی
فتق کودکانرا بغایت مفید بود جون ببرند ودر وی نشیند وهمچنین بول وخون
وی وحیا با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان نهند بغایت فتق را نافع
بود وجکر وی جون در سوراخ دندان نهند درد ساکن کرداند وجون بکوبند و

برموضع سهام نهند که در بدن رفته باشد بیرون آورد ساسالیوس سالیوس است
وسیسالیوس نیز کویند وکفته شود ساطل شاطل است وشاتل نیز کویند وکفته شود
ساهرج سیاهرج نیز کویند وکفته شود ساطریون سوفیطون است وکفته شود
سالامندرا نوعی از عضایات است وجهار پای دارد ودر کان نشادر بسیار بود ودم وی کوتاه بود
وان بزرکتر از سام ابرص بود وکردن وی باریکتر ولون وی ابلق بود از سیاه وزرد وجون در آتش
اندازند نسوزد واکثر سر ذنب وی سیاه بود وکویند جون سنک بر وی زنند کارکر نشود واز جمله سموم
قتاله است مانند ذراریح وعلامات کسی که ان خورده باشد در معده اش سخت بود وورم
شکم وکزاز واحتباس بول وورم زبان وزایل شدن عقل ولون اندام سیاه کردد مانند بادنجان
ومنفعت وی در باب حا در صفت حرذون کفته شد ساق البقر جون بسوزند وبکوبند و
بیاشامند نافع بود جهت خون شکم رفتن سبستان مخاط ومخیط واطباء الکلبه وبعربی
دبق خوانند وبهترین وی بحری تازه فربه بود وطبیعت ان معتدل بود وکویند سرد وکویند
کرم وتر بود ونافع بود جهت که از کرمی بود وخشکی وسینه وحلق را نرم کرداند وشکم براند وتشنکی
بنشاند ومسهل سودا بود ومنقی بدن بود ومقوی ان وامعا را از اخلاط بد پاک کند ودر ادویه مسهله
نیکو بود وفعل وی تبهای کرم را که سبب خون یا صفرا بود وانجه از بلغم شور بود وسود دهد مقدار مستعمل
از وی سی عدد بود وغذا اندک دهد ومولد بلغم بود وکویند مضر بود بجکر ومصلح وی عناب بود
سبج صاحب جامع کوید سنکیست سیاه براق که از هندوستان ارند وصاحب منهاج کوید
که ان چیزیست بلکه سنکیست مانند کهربا در جذب لیکن سیاه وبراق بود ومولف کوید دو نوع است
یکی نوع از دربند قبجاق آورند وآن آبیست که به مرور ایام منجمد میکردد بتاثیر شدت هوا ویک
نوع از جیلان آورند وان کانی بود وبهترین ان دربندی وبپارسی آنرا شبه کویند وشب رنک
نیز کویند وبشیرازی شوق کویند طبیعت آن سرد وخشک بود وشریف در خواص آورده است
که هر که ان با خود دارد از چشم بد ایمن باشد واکر از جهت درد سر از سر بیاویزند درد را زایل کند

صح
وصمغی

وان مجربست وارسطوطالیس گوید کسانی که مسن باشند ودر چشم ایشان ضعیفی بود مانند خیالی یا مانند
مگسی یا همچو ابر چیزی در برابر چشم ایشان آید وخیرگی کند آیینه از وی بسازند وبرابر نظر خود دارند و
منظور نظر خود دارند آن زحمت زایل کند واز نزول آب ایمن باشد وهرکه مهره از وی با خود دارد از
علت آتش ایمن بود ومیل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید وقوت باصره بدهد صح
سبع الثوم گویند افتیمون است وگفته شود سبع الارض شعر الجن است وکزبرة البیر نیز
خوانند وان پرسیاوشان است سجلاط یاسمین است وگفته شود سجبیوس
خلال مامون گویند وآن اذخر است وگفته شد سیبنج گرم وخشک بود ومقوی معده
تر بود وسده جگر بگشاید وتلخی که در وی هست ومنع طعام کند وبخاصیت قطع بلغم لزج کند از
معده وسده بگشاید وباد ماء بشکند ومصروع را نافع بود ومضر بود بجوری مزاج وبت آورد
سدر پارسی کنار را گویند وان دو نوع است یک نوع خاردار بود ویک نوع دگر
بی خار بود وانچه خار دارد انرا ضال گویند وانچه خار ندارد غبرا خوانند ودر نبق گفته شود وبهترین
آن بود که ورق آن سبز وپهن بود وطبیعت ان گرم وخشک بود ودخان وی بغایت قابض
بود وصاحب منهاج گوید صمغ وی خوار زایل کند موی را سرخ گرداند وملین ورم بود ومحلل و
اسحق گوید دو درم از وی اسهال بود ومقوی بود ومعده مضر بود بسر ومصلح وی کثیرا بود سداب
فیجن خوانند وبیغاین نیز گویند وان سه نوع بود بری وبستانی وجبلی وبهترین ان بستانی بود
سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر بود وطبیعت وی انچه تر بود گرم وخشک بود در دوم و انچه
خشک بود در سیوم گرم وخشک بود وطبیعت بری در درجه چهارم وگویند در سیوم وبستانی
مقطع اخلاط لزج غلیظ بود ومحلل بود وبهق زایل کند وثالیل چون بخایند بوی سیر وپیاز
قطع کند ومحلل خنازیر بود چون بران ضماد کنند وفالج وعرق النسا ودرد مفاصل خوردن و
بران ضماد کردن نافع بود وجهت صداع مزمن با سویق ضماد کردن نافع بود وباسرکه بر بینی
ضماد کردن رعاف ببندد وخوردن ورق وی بتنها یا با انجیر خشک وگردکان دفع سموم

قثا

فارسی صح

مقوی صح

١٢٩

قثا کند وموافق ضرر جانوران بود وچون با شبت خشک بپزند وبیاشامند مغص را ساکن کند
وچون استعمال کنند در دفع سموم ودرد پهلو ودرد سینه ودشواری نفس زدن وسرفه
ورم گرم عارض شود در شش نافع بود وعرق النسا وسایر درد مفاصل هم وچون با زیت بپزند
وبدان حقنه کنند نفخ معا که آنرا قولون گویند ونفخ رحم ونفخ معای مستقیم را نافع بود وچون سحق کنند و
با عسل بسرشند وبر فرج زنان یا مقعد بمالند نافع بود درد رحم که از اختناق بود وچون با زیت
بجوشانند وبیاشامند کرم را بکشد وچون با نمک بود وغیر نمک روشنایی چشم را زیادت کند
ودر چشم کشیدن همین سبیل چون استعمال کنند بسرکه در روغن گل صداع را سودمند بود
وچون سحق کنند ودر بینی دمند خون باز دارد وچون با روغن بهق سفید را بدان بشویند صحت
یابد وبا انجیر بر استسقای لحمی ضماد کردن نافع بود وچون با ورق غار ضماد کنند ورم انثیین نافع
بود وچون با شبت وعسل بر قوبا نهند نافع بود وعصاره وی چون با پوست انار گرم کنند
ودر گوش چکانند درد گوش زایل کند وچون آب را از باته وعسل بیامیزند ودر چشم کشند ضعف
چشم را نافع بود واگر با سرکه واسفیداج وروغن گل بر حمره ونمله وریشهای تر که در سر بود بمالند
نافع بود وشریف گوید فالج ورعشه وتشنج را نافع بود وچون سر روز یک درم از وی بیاشامند
واگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با پیت در عسل بیاشامند فواق را زایل کند ومجربست
واگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت گزیدگی مار وعقرب ورتیلا وسگ دیوانه بغایت نافع بود
ووی نافع زنها بود ودور وفس گوید منع آبستنی کند وطبری گوید تخم وی چون بکوبند یک درم و
با دو درم عسل یا سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود وجهت فواق که از سردی در معده
پیدا شود بغایت صرع وکابوس را سودمند بود وچون بیاشامد قولنج ریحی را نافع بود وچون بپزند
با زیت وبر مثانه نکمید کنند عسر البول را نافع بود واسحق گوید چون سحق کنند بغایت پوست
سداب جبلی را وطلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند اگرچه کهن شده باشد وعصاره سداب
جبلی واصل وی با موم بیامیزند وبر داء الثعلب نهند زایل کند وهیچ معالجه ازین بهتر نبود وعصا

چنانکه ذکر رفت صح

ورق بستانی در بینی چکانند نافع بود جهت صرع بچکان که ام الصبیان خوانند و سداب
منی را خشک کند و منقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی صداع و مولد
شقیقه بود و مصلح وی انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود بزرگانرا و کودکانرا
قیراطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعنع و فودنج بود و گویند سپیست و بری را چون
بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورم گرم حادث شود و از خوردن وی حرقتی والتهابی سخت
حادث شود و مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای دفلی گفته شد **سرمق** سرمج نیز گویند
وان قطف گفته شود **سریقون** اسریقون است و آن زنجفر سوخته است و گفته شد
سرخس جبیدار وی و کیل دارو و حمان و سغیر و کیلکان نیز گویند و بیونانی بطارس
گویند و بلغتی دیگر فلیجون گویند وان نر و ماده بود و قوت سرد و ماننده یکدیگر بود و بهترین
وی سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم حب القرع و کرمهای دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال
از وی با ماء العسل بیاشامند حب القرع بکشد و بحر مرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون
بر جراحتهای تر نهند خشک گرداند بغایت و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی با آب
بیاشامند حب القرع بیرون آورد و اول آن بود که پیش از ان سیر خشک بخورند و اگر سه درم
با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و روفس گوید ریش گرده و مثانه را نافع بود
و عرق النسا و درد مفاصل و نقرس را نافع بود چون با عسل بیاشامند و صاحب منهاج
گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار باد و بر قاتلات در خلط کنند و عمل کنند
و الا نکنند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی شیح ارمنی بود و گویند بدل وی شیح ارمنی بود و
گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی شاهبلوط بود و شکر سفید **سراد** خلال است
و گفته شد **سرساویه** نجکشت بود و گفته شد **سرطان نهری** بهترین وی ان
بود که بزرگ بود و دراهای نشرین بود و طبیعت وی سرد و تر بود و مسلول را نافع بود

حصوص

١٣٠

حصوص شیر خر چون مضم شود و غذا بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پایها که بسبب ان
از سرما بود سود دهد و کلف و بهق را زایل کند و بر گزیدگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کنند نافع
بود در غایت کمال و اگر با جنطیانا و کندر بود شاید کندر یک جزو جنطیانا پنج جزو و خاکستر وی
ده جزو و اگر با استعمال کنند با عسل همین عمل کند و بر گزیدگی رتیلا و عقرب ضماد کردن
و خوردن مفید بود و محلل اورام خاصره بود و خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات
چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند چون گزیدگی عقرب و رتیلا و غیر ان نافع بود
چون بپزند و بخورند و مرق آنرا بیاشامند قرحه شش را نافع بود و سنگ بر براند و بیرون
آورد و چون بپزند با رازیانج و کرفس و صافی کنند و آب ان مقدار سی درم بیاشامند بول
و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند و با آب بشویند و بدان غرغره کنند مقدار سکرجه
خناق و وجع لوزتین سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بر کسی آویزند که تب غب
داشته باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سرطان نهری و مرق ان باه را زیاده کند و مسلول
را سود دهد و گویند چون با حشیش شعیر بپزند سودمند بود جهت ابتدای سل که از خشکی سینه
بود و حشیش بود و شیخ الرئیس گوید دشوار مضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی ان بود
که با ماش بپزند بختنی نیک و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات
خشک بدل ان صدف بود بوزن ان و ابن زهر گوید اگر بپزند و سرطانات بشبت و
مطبوخ بمرق ان غرغره کنند صحت یابد و اگر پای سرطانات از درخت میوه دار بیاویزند
مجموع میوه ان درخت بیفتد بی علتی و اگر بسوزانند و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته
باشد شفا یابد و مولف گوید صفت غسل وی چنان است که پای وی بیندازند و شکم
وی بشکافند و بخاکستر چوب زر و نمک بشویند بجو یا با ماش مسلول را سودمند بود و صفت
سوختن وی چنان است که دیگ مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در ان
نهند و آتش برافروزانند تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود و بعد از

عسل صح

بعد از ان بپزند صح

طلوع شعری عبور و چون آفتاب در اسد بود و قمر بجده درجه گذشته بود **سرطان**
بحری نوعی از خرچنگ دریایی بحری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف و فات
بود صفت سوختن وی آنست که در کوزهٔ نو کنند و در گل حکمت گیرند یک شبانه روز
در تنور نهند و بعد از آن بردارند و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و سوخته
وی چون سحق سازند و کنند دندانرا جلا دهد و کلف و نمش را زایل کند و ریشهای چشم
را نافع بود و نشف رطوبات از طبقات وی بکند و تقویت عضلات و اعصاب
چشم بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه او و نوع
از سرطان هست در دریای چین که چون از بحر بیرون آرند و هوا بوی رسد صلب میگردد
مانند سنگ **سرطان هندی** سرد و تر بود و خشک وی خشک بود مسلول را
نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان را بشیرازی کلچنگ خوانند **سرجیبوس** شبطرح
بود و گفته شود **سراج القطرب** سرج القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید که
آن خرم است و آن نباتیست نزدیک بزو فا و مستعمل از وی تخم وی بود و بهتر وی
تخم وی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوام و قابض بود و قطع خون
ز کمتر بکند و ریش رود را سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید
که سراج القطرب بیروح الوقادست و شجرة الصنم نیز گویند و هم گوید که شجر سلیمان بن
داود است علیه السلم و گویند شجرهٔ اسکندر ذوالقرنین است و اقوال دیگر بسیار
آورده است و خود نیز گفته است که آن افنیوس است که انرا احدقی گویند و قول رازی
آورده است که آن نباتیست که بیونانی لوسیماجیوس گویند و دیگر گفته است که انرا
بیونانی لخنیس خوانند و قول غافقی آورده است که آن نباتیست که در میان کتان روید
فقاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده است که
نباتیست که در شب مانند شعلهٔ آتش بود چون تر بود و چون خشک گردد فعل او باطل
شو

صح
دیدان سنون

شود و قول دیگر آورده است که بیخ سرو در خانه نهاده بود شخصی و آن شخص از خواب بیدار شد
مانند نوری پیدا بود چون برخواست بیخ سرو را دید و نا تر بود چنان بود چون خشک
شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده است و تحقیق نکرده است که
چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است که آن خرم است و صفت بیروح دریا گفته شود
سرو در طبیعت وی حدتی و حراقتی و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و آن معتدل
بود در گرمی و آن خشک بود در دوام و آن گویند سرد بود و ورق وی قابض بود و محلل
خون را قطع کند چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی سیاه کند یا با سویق جو بر حمره و نمله و
ورمهای را نافع بود چون با موم و زیت شیرین بیامیزند و بر مقعد نهند مقوی وی بود و
طبیخ وی با سرکه درد دندانرا سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند و مجموع
ریشهای تر را نافع بود و ورق وی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد
و ورق او بر فتق طلا کردن سود دهد و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و از ان علک
وی در عین گفته شود و بدل آن نیم وزن آن پوست انار بود و بوزن آن انزروت **سرخ**
سروجبلی عرعرست و در عین گفته شود **سرنج** اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته
بود و قوت وی نزدیک است بشادنه بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و
خشک و قابض بود چون با بیه یا با آب لسان الحمل قرحهٔ امعا را مفید بود و اگر با روغن
بپزند تا مرهم شود گوشت در جراحتها بر وید و پاک گرداند از گوشت مرده و خون باز دارد
در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کنند **سیساليوس** سیساليوس گویند و سیسالی
نیز گویند و طرذیلون نیز هم گویند و آن الجدان رومی است و کاشم رومی است و مانند
الجدان بود و لیکن دراز تر از وی بود بغایت سفید بود و آنچه رومی بود و بهتر بن آن رومی
است که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوش بوی بود و صمغ آن حلتیت طیب بود و تخم
آنرا کاشم خوانند و سیساليوس هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوام و محلل و ملطف

بود و درد های اندرونی ساکن کند و بلغم بسته بگدازاند و گویند چون چهار پایان بیاشامند نتایج ایشان
زیاده شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما کند و درد پشت را نافع بود و مصروع را بغایت
مفید بود و مقدار مستعمل یکدرم بود و زبوده ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود و خاصه تخم وی و بیخ
وی چون با عسل بسرشند و لعوق کنند و وی معده را نیکو بود و وی مغص بچی را نافع بود و سده بگشاید
و زاییدن آسان کند و همه حیوانات را نافع بود و اختناق رحم را نافع بود و مثانه و گرده را نافع بود و
ریاح خاصره و حالبین را سود دهد و گویند بدل وی خردل سفیدست و گویند انجدان طیب مثل آن
و بسیاری از و مستعمل کردن مضعف جگر بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و **سطبعون**
زوفرا است و گفته شد **سقفند** عود بلسان است و گفته شود **سطرونیون** گویند کندش است
و مولف گوید نوعی از کندش است و آنرا آذربو گویند و گفته شد و اگر از آب بیخ وی دو قطره در بینی
چکانند درد دندانرا سود دهد و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و با بول بیرون
آورد و ورم سپرز بگدازاند و چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و چون با سویق و سرکه ضماد
کنند بر جرب ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط
کنند فضول بلغمی را از سر بکشد و طبیعت وی گرم و خشک بود در نزدیک بدرجه چهارم و بغایت معطس بود
و در سفید کردن صوف و کتان بغایت نیک بود و بپارسی آنرا کلیم شوی و قصب شوی نیز گویند و در
صفت عرطنیثا نیز گفته شود و بشیرازی آنرا چوبک اشنان خوانند و بدل آن در الف گفته شد
سطراطیوطیس گیاه آبیست که آنرا خینت و بر روی آب بود و ورق وی مانند ورق
بابونه بود و جگر و از نعناع بزرگتر و طبیعت وی سرد و تر بود و چون بیاشامند خونی که از گرده
آید به بندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتهای بکند و جره را نافع بود **سطرال**
سطواک نیز گویند و آن زرنباد است و گفته شد **سطاح** هر نباتی که بر روی زمین گسترده
بود آنرا اسطاح گویند همچون حرشا و امثال آن **سطرکا** اصطرک و اسطرک نیز گویند و گفته شد
سطاریون قسطاریون گویند بپارسی برابران خوانند و آن گیاهیست طبیعت آن گرم و تر

ضماد کنند
بود و ورم سرد را بگدازاند چون بکوبند و بر آن نهند و بر گزیدگی عقرب نهند سود دهد **سطاخیلیس**
نباتیست که در کوهسارها و سنگستانها و زمین خشن روید مانند فراسیون بود دراز تر از وی و
ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار بود و خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل
وی یکی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در درجه
سیوم بول و حیض براند و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد و جره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرض
سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بیخوابی زایل کند و گزیدگی سگ دیوانه را سود
دهد و چون با زیت بجوشانند دندانرا نافع بود و در اندلس ثنا ده گویند وی را **اسطیوس**
جلنار است و گفته شد **سعد** انواع است بهترین وی کوفی بود فربه خوش بوی و بستانی بود و
اندرون وی سفید بود و بعد از آن هندی اگر میان وی سفید بود و باید که چون بشکنی از وی
بخراشد بغایت سفید بود و در شیراز یک نوع هست که آنرا سعد زنگی خوانند و در میان ریگ و گل
زرد و در رودخانها بود و آن نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت اندرون وی سفید بود و سعد را بترکی
تپلاق خوانند و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست در دوم و سحق و مجفف بود بی آنکه بگزد و در وی
قبضی بود و لون را نیکو گرداند و بوی دهان خوش گرداند و چون سحق کرده استعمال کنند اکله را نافع
بود و ریشهایی که مشکل بود و جرب را نافع بود و ریش دهن زایل کند و ریش معده و سنگ بریزاند و
بول و حیض براند و گند دهن و قلاع و استرخای لثه را بغایت نافع بود و حفظ بیفزاید و سحق معده
و جگر بود و تقطیر البول و ضعف گرده و مثانه و سردی رحم و تبهای کهن و بواسیر را بغایت نافع بود
و دندانرا بغایت سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع قی کند خوردن و ضماد کردن و چون با
زفت بیامیزند دانهای که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و در وی قوت
مسهل بود کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد چون با شراب بپزند مقدار ده درم از آن شراب
بخورند و وی مضر بود بسرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا سرکه بیامیزند و اسحق گوید مضر بود
بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد محرق دم بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی

مست که بزنجبیل ماند وچون بخوابند برنگ زعفران بود وچون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بستُرد **سعتر** وصعتر نیز کویند و در باب صاد کفته شود **سعبر** سرخس است وکفته شد **سغبینج** وصغبینج نیز کویند وان سکبینج است وکفته شود **سفرجل** بپارسی آبی کویند و به نیز خوانند وبیونانی قودونیا میلا خوانند وبهترین وی بزرک رسیده اصفهانی بود وطبیعت وی سرد وتر بود در آخر درجه اول وکویند در آخر دوام وکویند در سیوم وشرین وی سرد وتر بود و کویند معتدل بود در کرمی وسردی وترش ان قابض تر بود از شرین وشرین بول براند وترش مقوی معده وقابض بود وکل وی سجنبین وسفرجل منع فضول احشا بکند وعصارهٔ وی نافع بود جهت انتصاب نفس وربو ومنع نفث دم بکند وقی وخمار را نافع بود وتشنکی بنشاند ومقوی معده بود واب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویت معده وبول براند وانچه بعسل پخته باشند ادرار وی زیاده تر بود ودوسنطاریا را نافع بود وخون رفتن بازدارد ونافع بود جهت قرحهٔ اعضا بول چون عصارهٔ وی در سوراخ قضیب چکانند واکر در سر طعام خورند شکم براند بقوت عصیر که در وی باشد واکر بسیار خورده باشند طعام هضم ناشده بیرون آورد واکر پیش از طعام خورند شکم به بندد وطبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعد ورحم را سودمند بود وبوییدن وی مقوی دل ودماغ بود وقطع غثیان وقی کند وخون واکر بسیار خورند درد اعصاب وقولنج ومغص تولد کند وانچه نارسیده بود دشوار هضم شود ومصلح وی عسل بود **سفید اسپند** خردل سفید است و کفته شد **سفادیکوس** نوعی از پیاز بری است وطبیعت آن کرم وخشک بود ومسهل باشد وان را خام وپخته خورند **سفندولیون** کموت بری است وکفته شود **سقق** بپارسی سپلان کویند وان عسل رطب بود وبعربی دبس کویند وکفته شد **سقولوقند ریون** اسقولوقندریون خوانند وکفته شد در الف صفت ان اما منفعت وی در ینجا کفته شود وبیونانی اسقلنیس کویند وسقلیون نیز خوانند وایمنوز نیز کویند وقطعا ریقا هم کویند ومولف کوید بشیرازی زنکی دارو خوانند ونبات صخری بود ومشابه بکزبرة البیر وطبیعت ان کرم است در اول وخشک است

در دوام وکویند معتدل است در کرمی وخشکی ولطیف ومحلل بود وغلیظ جهت سپرز نافع بود چون بسکه بپزند یا بسکنجبین وحبل روز بیاشامند فواق ویرقان را سود دهد وچون سحق کنند وبا شراب بیاشامند تقطیر البول را نافع بود وسنک کرده ومثانه بریزاند ومقدار مستعمل دو درم بود و ذیقوریدوس کوید نسیان وفالج ولقوه ووسواس وصرع را نافع بود وفولس کوید صلابت سپرز وغلظ آن را نافع بود وبا روغن بنفشه سعوط کردن فالج ولقوه وسکته را نافع بود وکویند چون از خود بپا ویزند منع آبستنی بکند ووی مضر بود بدل معده ومصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود وبدل ان دو وزن ان کمادریوس بود وکویند بوزن ان پوست بیخ کبر ونیم وزن ان تخم کرفس **سقمونیا** محموده کویند وان عصارهٔ کیاهیست از ینبوعات که برک ان بلبلاب ماند ودرازی نبات وی سه کز یا چهار کز بود وشاخها بسیار از یک بیخ بود وکل وی سفید بود وبهترین ان بود که صافی وسبک ومتخلخل بود ولون ابریشم بود وچون در دست بمالند خورد شود وسفید بود ودر اب زود حل شود مانند شیر بود وبهترین آن انطاکی بود وانچه سیاه بود وزود که بر انکشت خورد نشود وان نوع بد بود وتا در میان سیب وبه مشوی نکنند نشاید که استعمال کنند ومولف کوید مشوی کردن ان چنان است که در کیسه کتان بندند وبه را یا سیب را خالی کنند ودر میان ان نهند وسر ان باز جای نهند ودو بکل محکم کنند ودر خمیر کیرند ودر تنوری که اتش آهسته بود وبنهند وسر تنور باز جای نهند ودرها کنند تا پخته شود وبعد از ان بیرون آورند ودر سایه خشک کنند وبعد از ان استعمال کنند وطبیعت آن کرم وخشک بود در سیوم وکویند در دوام وحرارت وی زیادت از یبوست بود وبر بهق وبرص وکلف طلا کردن نافع بود وجهت درد سر کهن شده با سرکه وروغن طلا کنند نافع بود وسقمونیا مسهل صفرا بود وشربتی از وی طسوجی تا دو دانک بر حسب مزاج وهوا وباد و بهٔ از طسوجی تا دانکی بود بر کزیدک عقرب طلا کردن وخوردن سود دهد ووی مضر بود باحشا وجکر ومعده ودل وکرب وغثیان وتشنکی آورد واشتهای طعام ببرد

صح کویند

صح سخن

ومصلح وی کثیرا وانیسون وذوفو ونشاسته وروغن بادام شربت ممزوج کنند بوزن ان
وچون بیاشامند از وی مقدار بسیار ران بکدرهم بود واول امساک کنند بعد از ان کرب
وغثیان آورد وعرق سرد واسهال بافراط وباشد که بکشد واکر زن بخورد بر کیرد بچه بکشد در
دم وشریف کوید یک جزو از وی باد وجزو ازنزید با شیر تازه بیاشامند بنیاشنا کرم بزرک
وخورد بیرون آورد ومجربست واصل نبات وی چون با سرکه بپزند ونیک بکوبند وبا آرد جو
ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود ورطوبت وبیخ وی چون بسیار [illegible] پشم زن بخورد بر کیرد بچه بکشد
بکشد وچون با عسل بیامیزند وبر خراجات بپندارند بکداز اند وچون با سرکه بپزند وبر جرب
ریش شده بنهند سود دهد وبیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود ومداوای کسی که سقمونیا بسیار
خورده باشند بسویق تفاح ورب سماق ریباس کنند وصاحب منهاج کوید بدل وی فرفیون
بود دو کویند سه وزن ات ومولف کوید هیچ ادویه عمل وی نکند وبدل وی نبود در مسهل صفرا
چندانکه امتحان کنند وقوت سقمونیا تا سی سال باقی بود **سقور دیون** اسقور دیون
کویند ان ثوم بری بود وسقور دیون نیز کویند وکهنه شود وطبیعت وی کرم وخشک بود در چهارم
ملطف ومفتح بود جراحتهای عظیم خبیث باصلاح آورد وفسخ عضله را نیکو بود وباقی منفعت
آن در ثوم کفته شود **سقنقور** ورل مامی است وسقنقس نیز کویند وکویند از نسل
تمساح است وان چنان است که نهنک بر لب رود نیل خایه می نهد وبچه آورد وبچه در آب
می افتد نهنک بود وانچه در ریک می ماند سقنقور بود واو در آب هم در خشک تواند زیست و
وی از نر وماده نیز متولد شود وصاحب جامع کوید که بیشتر کرفتن وی در چله زمستان بود
ودر شدت سرما از آب بیرون آید ودر بیابان رود وصیاد بدو رسد وصید کند واین
قول خاص صاحب جامع است وهمو نقل از ابن جمیع میکند که سقنقور را در رمل در کنار
نیل یابند بیشتر در صعید در رمل ودر آب نیل میرود وبدان سبب ورل مامی خوانند وورل
ازبهران خوانند که مانند ورل است ومامی ازبهران خوانند که در آب میرود وفرق میان

سقنقو

سقنقور وورل آنست که سقنقور در نیل ودر نزدیکی آن بود وورل در بیابانها باشد سر
ورل پهن بود وسر سقنقور باریک وکشیده ورنک ورل زردی بود که بسرخی وتیرکی زند وپوست
وی خشن بود وسقنقور ابلق بود از زرد وسیاه وسفید وسبز وپوست وی املس بود و
ومحمد بن احمد الیمنی در کتاب مرشد کوید که سقنقور دو قضیب داشته باشد وماده او دو فرج
ومولف کوید که یک سقنقور دیدم که سر قضیب او دو شاخ بود اما بن ان یکی بود وتران دو
خصیه دارد مانند خصیه خروس وبمقدار ان بود وهم در موضع ان بود که از ان خروس وماده
وی بالای بیست بیضه در رمل دفن کند بحرارت آفتاب تمام شود وبچه بیرون آید وغذای وی
در آب ماهی بود ودر ریک عضات وغیران وصاحب جامع کوید که از بعضی شنیدم ودر کتب
خواص دیدم که چون سقنقور بصیاد رسد وعضوی از ان صیاد بکزد طلب آب کند اکر یافت
در آب رود واکر نه در حال بشاشد ودر بول خود غلطد صیاد در حال بمیرد وسقنقور سالم ماند
واکر پیش از وی با آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور در حال بیفتد وبمیرد وصیاد سالم
ماند واین از خواص عجب است واختیار وی وانچه آن نر وی بود که در وقت بهار صید
کرده باشند ودر موسم هیجان ایشان وبهترین اعضای وی ناف وکرد بر کرد او بود و
کرد وبن ذنب وی وپیه وی بود وکوشتی که بر شانه بود هم نیک بود ونمک وی بهترین ان بود
که از موازی ناف بر کیرند که قوت پیه وکرده با وی بود ونمک وی باید که نمکی بود که رنک او سپیدی
بود که بسرخی مایل بود وبر هم چسبیده بود وانچه سفید وریزان بود ونمک مکرر بود وسقنقور چون
تازه بود کرم وتر بود در دوام وچون نمک سود کنند وخشک کنند حرارت وی زیاده شود
ورطوبت وی کمتر وصاحب منهاج کوید کرم بود در اول وخشک بود در دوام وموافق
کسانی بود که مزاج ایشان سرد وتر بود وکسانی که مزاج ایشان کرم وخشک بود موافق نباشد
بلکه مضر بود واکر تنها بستعمل کنند فعل وی اقوی بود وازانچه در مرکبات بستعمل کنند وشربتی از
کوشت وی مثقالی تا دو مثقال بود وبحسب مزاج هر کسی وسن وی وشهر وی ووقت استعمال تا در

صیاد صح

کدام فصل بود واولی ان بود اکر تنها استعمال کنند سحق کنند و در شراب کهن صافی یا با ماء العسل
ناپخته یا نقیع زبیب شرین یا بر سر زرده تخم مرغ نیمبرشت کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن ان
این شغل را بغایت مفید بود و سقنقور سودمند بود جهت مرضهای عصبانی سرد و کسی را که در
مجامعت ضعفی و تقصیری بود و منی بیفزاید و قوت شهوة بدید خاصه به کرده وی کویند چون
یکدرم با شراب بیاشامند از حوالی کرده وی شهوت برانکیزاند بجنبشی که ساکن نشود مکرق
عدس یا تخم کاهو بیاشامند ساکن کرداند و جالینوس کوید بدل وی خصیة الثعلب بود
و مولف کوید در ادویه با می چندانکه امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصیة الثعلب نمیرسد
خاصه چون با شراب بیاشامند و کویند سقنقور در هندستان می باشد و در بحر قلزم نیز
می باشد و در بلاد حبشه هم می باشد اما این نوع مشهور نیست و کویند بدل وی خصیة الثعلب
است یا خردل و مولف کوید که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن ان خصیة الثعلب فربه
و بوزن ان قضیب کاو خشک و چهار ان سوده و نیم وزن ان تخم کزر کنند **سکر** بپارسی شکر
خوانند و در منهاج مراد از شکر ابلوج است و بهترین ان انست که سفید بود و شفاف و از
طرف هندوستان آورند و چینی وانرا قند خام خوانند و طبیعت وی کرمست در اخر اول
یا در اول دوم و ترست در میانه اول و چون کهن کردد میل بخشکی داشته باشد و وی
ملین بود و نافع باشد بمعده بجلایی که در وی است و در جلا نزدیک است بعسل بود و شکر
سلیمانی را تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و شکر
مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت و مقوی معده و جکر و مفتح سده
جکر بود و مقدار شربتی ازوی ده درم بود و اکر با روغن بادام شرین بیاشامند منع قولنج کند
و وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود الا تشنکی آورد و خون در وی آمیز ازوی متولد شود
و صفرا برانکیزاند و مصلح وی رمان مز بود و شریف کوید چون با روغن کاو یا کوسفند بیامیزند
احتباس بول را سود دهد و مجربست درین زحمت و چون ده درم ازوی کداخته در بیست درم

کاو تازه نیم کرم بیاشامند درد ناف و اندرون نافع بود و زنانی که زاینده باشند پاک کرداند
از مواد و مجربست با آب کرم آشامیدن و ادمان ان کردن سرفه را زایل کند و آواز بکشاید
و نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم کرداند و خشونت مثانه را زایل کند و موافق
بود مزاج محرور و مبرود را باعتدالی که دارد محتاج مصلح نبود و سده بکشاید و کرده را نافع بود و اکر بخور
کنند قطع زکام بکند و نافع بود جهت جرب چشم چون با پاره شکر حک کنند تا خون آلود شود و اکر
احتیاج بود دیکر پاره مکرر کنند و اکر در ادویه دار وی چشم کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و
کف ازوی بکیرند تشنکی ساکن کند و کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد از بسیار خوردن ان هیج
امعا آورد و حذر باید کرد و کویند بدل او آب آلوی سیاه است و کویند مصلح وی به است
و طباشیر و بدل وی مویز خراسانی بود **سکر العشر** صاحب منهاج کوید صمغیست که
از درخت عشر بیرون می آید در موضع کل وی که خشک کردد جمع میشود وانرا سکر العشر خوانند و بعضی کویند
که کلیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود چون ترنجبین بر خاری می افتد مانند
پاره نمک و در وی حلاوتی بود و اندک عفوصتی بود و سفید بود و انچه زرد بود میل بسیاهی
داشته باشد مولف کوید بر خار مانند مکسی بزرک اشیانه می سازد و آن کرم بشیرازی خودکک
تبغال خوانند و ان اشیانه را بپارسی تبغال خوانند و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت
دارد و نزدیک بمزاج شکر بود و وی لطیف تر ازو بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد
چون در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی بیفزاید و شریف کوید سه روز
متواتر ازوی هر روز ده درم بیاشامند با آب نیم کرم ربو و دشواری نفس زدن را سودمند
بود و مجربست و با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش نبود مانند انواع
شکر از بهر انکه حلاوت وی اندک بود و وی معده و جکر و مثانه را نیکو بود **سکبینج**
صمغ نباتیست که بشکل مانند قنه بود و صاحب منهاج کوید نیکوترین ان بود که بیرون
وی سفیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی

بهتر بود و صاحب جامع گوید که نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود
و اندرون وی سفید و رایحهٔ وی متوسط بود میان رایحهٔ حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و محلل و ملطف بود و فالج را نافع بود و مسهل باد
بود که در ورکین باشد و قولنج را نافع بود و چون بیاشامند و یا در حقنه کنند اوجاع
بواسیر را سود دهد و چون تنها بیاشامند سنگ گرده بگدازاند و سردی که معده بود
و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نفث تری
معده بکند و بر گزیدگی عقرب طلا کنند و چون سعوط کنند صرع را زایل کند و انچه
اصفهانی بود مقوی باه بود بغایت و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید که سکبینج محلل
صداع بارد بود و ریح بارد و استسقا و مغص را سود دهد و خوردن و طلا کردن با سرکه
چون بگدازاند بوخنازیر و صلابت مفاصل و سلعه را بگدازاند ضماد کردن جذب
سل کند و حب القرع و سایر کرم بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس سرد و درد
مفاصل را سود دهد و سینه پاک گرداند بقوت و مسهل بلغم لزج بود و رطوبات غلیظ
بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود
نافع بود و تاریکی چشم و غلظ اجفان را سود دهد و وی بهترین داروهای بود که جهت
دفع نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازند شعیره که بر غره بود بمالند
زایل کند و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج و مرضهای
سرد استعمال کنند و محرور را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزیدگی
جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اشق بود و
صاحب تقویم گوید و معده و امعا را بد بود و مصلح وی انیسون و مصطکی بود و بدل
وی قنه سفید بود و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل وی مقل و صبر و اشق
و جاوشیر ست از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از

دفع نزول آب

ته پیچیل میشود به سکبینج **سُک** اصل وی صمغی بود و آن عصارهٔ آمله بود و نوعی دیگر مرکب
بود مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی خوش بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در دوم و قابض بود و مقوی احشا بود و منع قی کند که از رطوبات بود و شکم ببندد
چون بر شکم ضماد کنند و قوت اعضای اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل
را نافع بود و درد اعصاب را و منع نزف دم کند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل بود و
بوییدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سُک المسک** مرکب بود از
مازو و فاغره و فلنجه و بسباسه و صندل و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات گفته شود صفت آن
سکبینج حجر الغاغیطوس است و غاغاطیس نیز گویند و گفته شد **سکی رغلا** و ستی رغلا
نیز گویند و معنی آن بسریانی کبیر الاجل بود و آن بسفایج است و گفته شد **سکسنبویه**
سکسپویه است و سخسپویه نیز گویند و آن را بزر سیسبان گویند و گفته شد **سلق** دو نوع بود
یک نوع هم بپارسی سلق خوانند و مشهور ست و آن را سود گویند و یک نوع دیگر بپارسی چغندر گویند
و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند
تر ست در اول و در وی قوت بورقیت بود و ملطف و محلل بود و منفخ و در سیاه قبضی بود و در سفید
جلا و تحلیل بود و کلف را و داء الثعلب را و خزاز را و ثالیل را نافع بود و چون بآب وی طلا کنند
و ورق وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و بورق با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر بآب وی بشویند
شپش بکشد و اگر آب وی در موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر
داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد بامری و توابل و رعشه را سود دهد و قطع بلغم
کند و آب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و بدان ادمان کنند اگر سبب صرع از جمع شدن اخلاط
لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و آورده اند که آب ورق وی چون در خمر ریزند بعد از
دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و آب وی با ادویه مسهل بیاشامند
بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را بغایت سود دهد و چون در ده درم آب وی نیم درم

غاریقون حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد
بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مغثی بود و مصلح آن رب غوره بود
یا شراب اترج **سلق جبلی** سلق بری خوانند و بخ انرا حلیمو خوانند و ان جلناق است
بپارسی آزاد دارو خوانند و سلیوت نیز خوانند طبیعت ان گرم و تر بود و بر نقرس مفاصل ضماد
کردن نافع بود از جهت سرفه بلغمی با بنات سفوف ساختن بغایت مجرب بود و بر عضوها که
کوفت خورده باشد با گلاب ضماد کردن مفید بود بغایت و صفت وی در حماض بری گفته شد
سلق الما جار النهر است و گفته شد **سلق بری** سلق جبلی است و ان نوعی از حماض است
و گفته شد **سلت** بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس و ان مانند گندم بود بی پوست و
صفت شعیر گفته شود **سلیخه** قسیا خوانند و آن پوست درختی است که انرا سلیخ خوانند و ان
انواع است بهترین وی آنست که آن سرخ رنگ بود و سطبر و در طعم وی اندک تلخی بود و عفوصتی تمام
چون بشکنند مانند ریوند لحمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ بود و مانند قرفه پیچیده بود
و انچه سیاه بود بد باشد و انچه رقیق بود کسیلا بود که بتقلب سلیخه فروشند و صفت ان در کاف گفته
شود و گویند نوعی از **سلیخه** هست که طلق بود بدار چینی و ان نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک بود
در سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول براند و اگر با دارو های چشم
خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و در سینه و پهلو که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ نافع
بود و مسهل نشف دم بود و شراب وی جهت جگر و معده نافع بود و چون دود کنند در زیر زن رحم
را پاک گرداند و از رطوبات فاسد عفن و بوی ان نیکو گرداند و چون با عسل بیامیزند بر رطوبتهای
لبنی که در وی باشد بپیندایند زایل کند و گزیدگی افعی را نافع بود و چون بیاشامند مجموع ورمهای
گرم که بود در اندرون درد گرده را بغایت نافع بود و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بپیندازد و
مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و گویند مضرست با معا و مصلح وی کثیرا
بود و بدل بن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن ان دار چینی بود **سلیط** زر نب است و گفته شد

عارض شود

سلجم شلجم است و گفته شود **سلخ الحیة** پوست مار بود و نیکوترین ان بود که از پوست
مار نر بود و بلون سفید و ارنیاشیوس گوید سرد و خشک بود و بغایت مجفف بود اگر با شراب
بپزند و در گوش چکانند در گوش عظیم سودمند بود و اگر بدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و
در دارو های چشم خلط کردن سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند بعسل یا با شراب و در
چشم کشند تیزی چشم زیادت کند و اگر با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا عظیم نافع بود و
اگر با ورق کبر نیز بپزند همین عمل کند و اگر بسوزانند و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند
و اگر یک درم از وی با آب حریا بسرشند و بخورند ثالیل را نافع بود و اگر یکدرم از وی پاره پاره کنند
و با دو درم آرد جو بسرشند و در میان اتش دفن کنند تا بپزند و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه
ظاهر و خواه باطن سود دهد بغایت و اگر در زیت اندازند و چند روز در افتاب گرم بپاویزند
نافع بود از جهت غلظ اجفان و رمص و ریحهایی که در جفون پیدا شود تحلیل کردن و اگر در زیت
بپزند و از ان موم روغنی سازند نافع بود از برای شقاق لبها و مقعد و چون در آتش بخور کنند
ماران از ان موضع بگریزد و چون بر ورک زن حامله بندند زن آسان بزاید و اگر بچه در شکم
وی مرده باشد بیندازد و مجرب است و چون در زیت بجوشانند و در گوش چکانند در د گوش
که از سردی بود و ریش ان و ماده که از وی روانه بود دفع بود نافع باشد **سلوی** سمانی است و گفته شود
سلور جری خوانند و ان ماهی بود و در نیل مصر بود و صفت ان گفته شود **سلحفات**
بپارسی سنگ پشت گویند بشیرازی لاک پشت گویند سنگ پشت دریایی چون بیاشامند با شراب
و پنیر مایه خرگوش و کمون سودمند بود جهت گزیدگی جانوران و کسی که ضفدع اجامی خورده
باشد و نیز هر نوع که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و
چون لطوخ کنند نافع بود جهت ریشها که عارض شود در دهان کودکان که انرا قلاع گویند زایل کند
و سفیدی وی سرفه بچگان را نافع بود و سنگ پشت دریایی را اگر بسوزانند تا سفید گردد و با روغن

کاو سحق کنند و بر جراحت سرطان وغیره نهند چرک پاک کند و شریف گوید سنگ پشت سه نوع
نهری و بحری و بری چون سرطان بحری را بکشند و هرچه در شکم وی بود بیرون آورند و وی را بسوزانند
و خاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند و با عسل سرشند و معلول را هر بامداد و شبانگاه مقدار
ملعقه‌ای بدهند از معجون چهار مثقال باشد و با ادویه دو درم و نیم سودمند بود ربو را ولبث و چون
خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل سرشند مانند فلفل حبها سازند و مصروع هر روز
ازان بیاشامد و شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست و پا بمالند
نقرس و مفاصل را نافع بود خاصه چون بپای بمالند و پیه وی در تشنج و کزاز بمالند نافع بود
و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و خون وی نیز همین عمل کند از جهت تشنج و کزاز چون
با جند بیدستر حقنه کنند تشنج را بغایت بکمال مفید بود و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و
خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد و زایل کند و گویند
چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود نهند از جوش ساکن شود و گویند چون بیاویزند
بر سر مصروع صرع او زایل شود و صاحب فلاحه گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار آید و زیان دهد
بگیرند سنگ پشتی را بقفا بر خسبانند و بجنبانند رها کنند و دست پای وی بر هوا بود دیگر تگرگ
در آن موضع نبارد و ابن زهر گوید چون زهره وی خشک کنند و بعسل که دود ندیده باشد سحق
کنند و در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و ماسرجویه گوید نافع بود جهت سفیدی چشم و نزول
آب و گویند چون بپزند و بآب و کودکانی را که فتق بود در آن آب نشینند نافع بود **سلد ابیون**
درختیست که بالای وی از زمین سه گز برآمده بود و گل سرخ آرد بعد از آن دانه کند بمقدار
کشنیزی و آن نبات باحب وی جهت گزیدگی جانوران زهردار مجموع نافع بود و چون بیاشامند
سینه و حلق را از خشونت پاک کند و آواز را نیکو بود **سلاحه** بول بزکوهی است که بهنگام
تهیج بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه کرده شده باشد مانند قیر تنگ و در ادویه استعمال کنند ارجدلم

نافع بود **سمله** شوکه قبطیه است و گفته شود **سماق** تتم خوانند و طمطم گویند و عرب سماق
الدباغین خوانند و بهترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک
بود در سیوم و بغایت قابض بود و منع نزف کند تا بحدی که بعضی گویند که از خود بیاویزند همین عمل
کند و قوت ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه گرداند و بدان حقنه کردن
قرحه امعا را نافع بود و خوردن و در آن نشستن نیز و اگر در گوش چکانند چرک که از گوش روان بود
ببندد و ورق خشک وی چون بآب بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل و ثمر وی
نیز همین عمل کند اگر چنین کنند و موافق بود جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد
چون بآب ضماد کنند منع حمره و ورم از فخف سر کند و چون با عسل بیامیزند خشونت اجفان را نافع
بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم کند و بواسیر را زایل کند چون با فحم چوب بلوط سحق کرده
بر بواسیر نهند و نقیع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی بهتر بود از فعل ثمر و صمغ وی چون بر سوراخ
دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی بر روی ریزند تورم بکند و رازی گوید که چون
سماق با شراب قابض بیاشامند قطع اسهال کند و نزف دم از رحم و کثرت بول را نافع بود و بعضی
گویند که اگر سماق را بصوفی سرخ رنگ کنند و بر کسی بندند که خون از وی روان بود از هر موضع که بود
قطع خون کند و ابن ماسویه گوید اشتهای طعام باز دید کند بجوضنی که دارد و طبیعت ببندد و بعضی
که دارد و اسهال صفراوی مزمن سود دهد چون بخورند یا بدان صبغ کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند
و بخورند شکم را سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم زیاده تر
ببندد و چون در گلاب خیسانند و آن گلاب را در چشم کشند نافع بود در ابتدای درد چشم که از گرمی بود
با ماده و حدقه را قوت دهد و سویق وی شکم ببندد و معده را نافع بود و هیجان صفرا را نافع بود و اسهال
صفرا را ساکن کند و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کشند نقیع وی را اسلاق و سوزش و خارش چشم زایل
کند و اگر کسی دایم قی کند و معده او از طعام و شراب قرار نگیرد سماق و کمون بکوبند و بپزند و بآب سرد
بیاشامد قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی سود دهد و

سود دهد و سبنطاریا را و بدان حقنه کردن سیلان رحم را و بواسیر را مفید بود بغایت و شریف
گوید اگر بپزند ده درم از وی با هشتاد درم آب تا قوت وی به آب دهد بعد از آن خرقه پاک بآن آب
فرو برند و در چشمی که جرب بود و اکال و سلاق بگمیده کنند تنها نافع بود و مجربست و چون بگیرند تنها و
با آب سرد و قطع سیلان خون از هر موضع بود بکند و اگر در چشم مجدور چکانند ایمن باشد از آنکه آبله
در چشم وی برآید و چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ورق وی بجنبند چون بر
ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان ببندد و چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند چنانک
غلیظ بود قوة اعضا بدهد و در منع ماده از چشمها بغایت کمال بود و چون حل کنند در آب لسان
الحمل و بدان طلا کنند بر ریشهای پلید هرچه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و بن
قضیب نافع بود از جهت سلس البول که سبب آن از استرخا بود و سماق مضر بود بجگر سرد و گویند
مصلح وی مصطکی بود **سمق** سمق است و در اذان الفار گفته شد **سمین** جربی گوشت
بود و بهترین وی آن بود که از حیوان مستکمل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و شکم براند و زود
مضم شود و باه را زیاده کند و غذای بد بود و بلغم مطعی از وی مستحیل شود بدخان و مراری آن بود که
اندک خورند بعد از آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیمو بود و زنجبیل و راسن و خلل **سمسم** پارسی کنجد گویند
و بهترین آن بود که تازه و بزرگ و جب تازه بود و جرم وی اقوی باشد از روغن وی و طبیعت
وی گرم است در میان درجه اول و تر است در اخر آن و گویند در دوم ملین و محلل بود چون [illegible]
بود اثر کبودی که از ضرب حادث شود و نافع بود از جهت شقاقها که در پای باشد و خشونتی که بر
بدن بود و بر اعصاب طلا کردن محلل خلطان بود و بر ورمها و سوختگی آتش طلا کردن سود
دهد و تنقیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده بریان کنند غذای صالح باشد و
فربهی آورد و چون مضغ شود و حشا و لعوق وی مرضهای سینه و سرفه را نافع بود و
خونی که از وی متولد شود متوسط بود در خوبی و بدی و وی مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده
حادث شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی گرم و منی بیفزاید و باه را زیاده کند

صح و اولی

و اکر نیکی

و اگر نیکی مار را سود دهد و اگر با بزر کتان بخورند قوت باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود
و معده را بد بود و بوی دهان را بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلط غلیظ باشد
و بطی الهضم و اولی آن بود که بریان کنند با نمک و با عسل بخورند و جالینوس گوید بول وی در تلیس
خاصه بزر کتان بود و اگر وی را خام بخورند و بر سر وی مری خورند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی
موی را بشویند نرم گرداند **سمونیون** سمونیا نیز گویند و آن کرفس بری بود و گفته شود
سمقیشو سمق است و گفته شد **سمیم بری** جبلهنک بود و گفته شد **سماقیل**
سماق است و گفته شد **سمنه** گفته شد **سم الحمار** دفلی است و گفته شد **سم الفار** اهل عراق
تراب مالک خوانند و اهل اندلس زرنیخ الفار گویند و آن شک است و گفته شد **سم السمک**
ماهی زهرج بود و گفته شود **سمن** روغن گاو و گوسفند گویند و فعل وی مانند زبد بود در انضاج
و ارخا و تلیین اقوی بود از وی طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از
زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و رها نکند که بدل رسد و رازی گوید شخصی را در بادیه افعی
بگزید و روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرری بوی نرسید و روغن چندانکه کهن گردد حرارت
آن زیاده گردد و قوت جلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی
در بثرهای نیکو میانه نه خراجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن گوش خاصه از آن کودکان
و زنان و سینه را نرم گرداند و منضج فضولی بود که در وی باشد خاصه که با شکر و بادام تلخ باشد و وی
تریاق زهرها بود که خورده باشند و شریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند ترح و قرحه امعا
را نافع بود و چون بر پنبه نهند و ضماد کنند بر قرحه خشک ریش را زایل کند و اگر بر پنبه نهند و بر
دهان جراحت نهند که دهان آن بهم باز نیاید منع گوشت رستن بکند و چون مقدار ده درم از
وی بیاشامند با پنج درم شکر بول براند در حال و این مجربست و چون زن از وی فرزجه سازد
بجود بر گیرد ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند از وی ده
درم با شصت درم آب انار ذوسنطاریا را نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن

زایل کند و چون با زیت بیامیزند و بر اجفانی طلا کنند که جرب داشته باشند نافع بود و چون با آب عنب الثعلب در چشم کشند جرب ان و ورم را ساکن کند و درد گوشها را نافع بود و چون بناشتا لعق کنند سرفه کهن را سود دهد و اولی آن بود که کسی که علت باطنی داشته باشد اجتناب نماید ازوی و چون بر روی طلا کنند معنت شب و بر آن خسپند روی را پاک کند و چین را زیاده کند و طلای تمام بدهد و زبد همچنین عمل کند در طلای روی **سمینون** سمنه است و گفته شد و هم ترکیبی که بدن فربه کند آنرا سمنه خوانند **سمن** و شیر خوانند و آن ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در جمعت ورد گفته خواهد شد **سماروغ** فطر است و گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی تنیاس یا بعضی کرم بود و بعضی کوسج و مار ماهی متی بیفزاید و پیه کرده و نیز و بهترین ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود در خوردی و بزرگی و فربهی و لاغری و لذید باشد و فاضلترین انواع ان شبط بود و مانند ان سنی و شبوط در فرات و دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان ان بود که سنگ ریزه بود یا رمل و انهار شیرین و اگر بحری بود افضل ات بود که در لجه بود و انچه خورند جهت ترطیب با سفید باج بعد از ان مشوی بر طبق و انچه باتش بریان کرده باشند سبک تر بود و در معده از انچه بر روغن بریان کرده باشند و انچه بارد و ملوث کرده باشند و بر روغن بریان کنند بد باشد و تشنگی آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوام باه را زیاده کند خاصه مازنی و بدن را عرق کند و فربه کند و عرق وی مفید بود جهت زهرهای که خورده باشند و کثر بیدکی نیز و چون ادمان کنند بدان کزیدگی مار شاخ دار و سگ دیوانه سود دهد و نوعی که انرا سلور خوانند و ان در نیل مصر بود و وی را افصوص بود و طویل و املس بود و سر وی بدرازی مایل بود و دهن وی کشیده بود مانند خرطوم و دیسقوریدوس وی را اسلورس خوانده است و وی فربه بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند و بزبان یونان رومی وی را سلوراس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمک سود کنند غذا

اندک دهد

اندک دهد و قصبه شش را پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمک سود وی کوفته ضماد کنند از بیرون بر سل انرا بیرون آورد و از عمق گوشت و طبیخ نمک سود وی چون در وی نشینند در مقعده قرحه امعا مفید بود و سبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را نافع بود و زایل کند و اگر همچنانکه گفته شد ضماد کنند بر نصول و زجاج از بدن بیرون آورد و بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ بود و لزج و چون تازه بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن وی کنند برص آورد و سبب بسیاری رطوبتی که و لزوجتی که در وی بود مگر نمک سود کنند و بسر که خورند که قوت نمک قطع فضول وی کند و انواع ماهی مولد بلغم بود و مرخی اعصاب و موافق بنبود الا بمعده گرم و شبکوری آورد و مصلح وی مثلث باشد یا عسل بسیار و جالینوس گوید دشوار منهضم شود و دشوار خون ازوی متولد شود و چون متولد شود مملو از لزوجات بود و بلغمهای غلیظ بد ازوی حاصل شود و از ان بلغم مرضهای غلیظ ازوی متولد شود و ماهی که سرد شده باشد و در موضع نمناک نهاده باشند از خوردن وی بهمان عارض که از خوردن فطر و بهترین ماهی نمکسود آن بود که کهن نباشد و اولی آن بود که اب بجوشانند و بعد از ان در آب اندازند و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سر وی نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق معده و سر ماهی شور که انرا اسماریس گویند چون بسوزانند و بر گزیدگی سگ دیوانه و عقرب نهند نافع بود و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی ان بود که بسر که و صعتر و گوریا معمول کرده باشند و بعد از ان حلوا و روغن خورند و سرد مزاج را نشاید که ماهی تازه خورد و معده و بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن وی در اعصاب و دماغ تولد کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهند بر روغن کرد کان و زیت بریان کنند و فلفل کوفته بر ان افشانند و بخورند و بعد از ان زنجبیل مربی و شراب صرف محکم و اب نخورد چندانکه بتواند و اگر اتفاق با فتد نفخ در معده پیدا کند و قی آورد و بهترین ان بود که اب نخورد مگر ان روز که عزم می خوردن داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از ان داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون اید و الا

صح شود

صح وروغن

از وی بلغم لزج زجاجی تولد شود بسیار روان سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی
عسل بود که از عقب وی بخورند بلغم را ببرد و اید تغیر در مزاج ان پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در
اصلاح ان و سمک مملوح ممقور بهترین ان بود که تر و فربه بود و برا نمک سود کنند و در سرکه
نهند و کشنیز خشک اضافت کنند و طبیعت ان سرد و خشک بود و اشتهای غذا پیدا کند
و تشنگی کمتر از نمک سود و از تازه و بریان کرده کند و وی بد بود بعرق النسا و سوداوی مزاج او
مصلح وی اترج مربی بود و طبخ وی بهتر ان بود که باتش سرکه بود و اولی ان بود که سرکه بجوشانند باید
آب و کرفس و زعفران بعد از ان ماهی را شرحه کنند و دروی اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود و لذت
وی باقی بود و باید که بعد از ان که صید کرده باشند زمانی رها کنند نه چندانکه متغیر شود و تباه گردد
و طبیعت ان سرد بود و معتدل بود در رطوبت و برودت جگر را نافع بود و یرقان و بنهای صفراوی
و باصره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود **سمیکهٔ صیدا** و در شام سمیکة الرتلا خوانند شریف
گوید وی در چشمه بود نزدیک بمدینه و صیدا از زمین شام بود و وی حامد و ریگ کوچک بود و وی را
در بهار صید کنند و در جمیع فصلی دیگر صید نتوانند کرد الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود و
بهترین وی نر بود و مادام که زنده باشند فرق نتوان کرد نر و ماده و چون بمیرد و خشک شود
علامات او پنهان شود و چون وی را نمک سود کنند در وقت استعمال نیم درم از وی سحق کنند و
بر سر شراب سفید کنند و بیاشامند و چون در طعام کنند و بخورند شاید و بجنبید شهوت
مجامعت برانگیزد و نعوظ بزودی آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده ان بود که نر را سر
کوچک و بدن دراز بود و ابن جمیع در کتاب ارشاد گوید که بهترین وی ان بود که در
منتصف شهر شباط صید کنند و نران مهیج باه بود مردانرا و ماده انرا مهیج باه زنان بود و چون
بر سر سفینه کنیم شت کنند و بخورند **حانی** مرغیست که از دریا خیزد و وی را قتیل الرعد خوانند
بدان سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد و زهرهٔ وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و
خون وی چون در گوش زایل کند و بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند

دکویند

دکویند این خاصیت در دل وی است و بس و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق بسرگین گنجشک
ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میانه کبک و مرغ بود و وی بجوان مرغ کوچک نزدیک بود و لطیف تر
از وی بود و میل بکبوتری داشته باشد و کیموس خوب دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن درستان
و ناقهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید که نیکوتر ان بود که
مخالیف ان بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را نافع بود و شیخ الرئیس گوید از خوردن
گوشت وی باشد که تمدد و تشنج حاصل کنند همچون کسی که خربق سیاه خورده باشد بلکه در جوهر وی
این فعل هست و ظن ان بود که خربق خورده باشد بمشاکلتی که در میان ایشان است و مصلح
وی آن بود که بسرکه و کشنیز بپزند و شیرازی و بیرا ارونی خوانند **سمور** جانوریست که در
ترکستان بسیار بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و سخونت وی زیاده بود از همه جانوری سبعی
پوست وی زود تغیر پیدا نیاید از بهر انکه دباغت وی نه همچنانکه همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید
وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند سخن مجیب بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاج ان را
سود دهد و غیر وی گوید پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود **سینا** بهترین وی حجازی
بود که برگ وی بطریقهٔ برگ مورد بود و طبیعت وی گرم و خشک است در اول مسهل مره صفرا و مره
سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند از عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حاصل شود
از اخلاط مره صفرا و بلغم سود مند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته
مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت هیجان سودا و مسهل محکم بود
قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین گوید از قول فولس که وی سود مند بود از جهت وسواس
سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و شپش
که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثر ما و صرع را سود مند بود و شریف
گوید چون با زیت انفاق بپزند و از ان بیاشامند درد پشت و رگین را سود دهد و خلط خام
بیرون آورند و گویند مصلح وی بنفشه است و اسحق گوید مضرست بمثانه و مصلح وی معلیه

علاج حکه

زرد بود و در مطبوخ صبر صالح تر بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه
کند و ورق وی مستعمل بود **سنبل** صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و
جبلی سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و جبلی باب
نون گفته شود و نیکوترین وی سوری بود تازه سبک خوش بوی و اشقر بود و خوشهٔ وی
کوچک بود و مجفف زبان بود و بوی خوش وی در دهان بماند چون بخایند و آن از کوهی
خیزد که از آن طرف سوریاست و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود و آن را غنغیطس گویند
و اسم مشتق است از اسم نهری است که بجانب کوه غنغیطس بود و در آن کوه روید و
او در قوت ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی است و خوشهٔ وی
دراز تر و بزرگتر از سوری بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در دوام و خشک بود
و گویند در سیوم و وی محلل و منضج بود و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی مانند
گل چیزی بود آن خاک وی بگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی بود
بعد از آن سنبل را استعمال کنند و در روی مالند منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و ورم معده
چون بیاشامند و از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند
موی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان چون با آب سرد بیاشامند غثیان را ساکن
کند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه سازند و زن بخود برگیرد قطع نشف رطوبت
رحم کند و رطوباتی که از رحم روان بود خشک گرداند و چون بپزند در آب و زن بدان آب
نطول کنند یا در آن نشیند ورم گرم که حادث شده باشد تحلیل کند و سینه و شش را پاک گرداند
و یرقان را نافع بود و سدهٔ معده و جگر بگشاید و قوت هر دو بدهد و سخن ایشان بود و همه اعضا
و لون را نیکو گرداند و ضیق النفس زایل کند و استسقای لحمی را بغایت نافع بود و ممسک
طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاح بود که متولد شود در معده و مقوی و فعل قوت
ماسکه بود و در بیرون بدن مجموع ریشها را نافع بود و بوی دهان خوش کند و سدهٔ که در سر بود

در رحم زایل صح

بگشاید

بگشاید
و درد سر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا
بود و جالینوس گوید بدل وی اذخر خوش بوی بود بوزن آن و گویند بدل وی ساذج بود **سنبل**
هندی صاحب منهاج گوید بدرستی که آن دارشیشعان است و خلاف است سنبل هندی سنبل الطیب
گفته شد و دارشیشعان نیز گفته شد در باب دال **سنقیوب** کمون است و گفته شود **سنبل**
الکلب صاحب جامع گوید ثمر شجرهٔ در دار است که معروف است بالسنة العصافیر و سهو کرده است
دار بپارسی اسفیدار گویند و بعربی شجرة البق و السنة العصافیر ثمر درختی است که آن را بپارسی آهو
خوانند و شانه چوب نیز گویند و بشیرازی آهر گویند و سنبل الکلب بهار اوست **سندروس**
صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج
گوید گرم و خشک بود در دوام و در وی قبضی بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم و خشک
بود در اول خون را ببندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا کند
و کرمها و حب القرع بکشد و سودمند بود جهت استرخای عصب که حادث شود از افراط برودت و
رطوبت و امتلا بود و اگر روغن وی در ناسور بمالند خشک گرداند و دخان وی همین عمل کند خاصه
در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خورد کرده بر جراحت افشانند خشک گرداند و چون
با روغن بیامیزند چندانکه غلیظ شود در شقاق فرمن که در گوشت درست و با باشد بمالند زایل
کند و خفقان و وسواس و ربو که از تری بود و سپرز را و اسهال مزمن را عظیم نافع بود و چون با ماء
العسل بیاشامند حیض و بول براند و چون در چشم چکانند جلای تمام بدهد عجب و چون بیاشامند
خون از هر موضع که روان بود ببندد و دخان وی زکام و نزله را بغایت نافع بود و جهت درد دندان
لا صح بغایت نافع بود و در قوت مانند کهربا بود در ربودن کاه و در وی قوتی بود که بدن را فربه کند بغایت
چون هر روز قدری با سکنجبین بیاشامند **سندروقس** سرخ است و گفته شد **سنجفر**
زنجفر است و گفته شد **سنباذج** ارسطوطالیس گوید که طبع وی سرد بود در دوام و خشک بود
در سیوم و معدن وی در جزایر چین بود و بهترین آن بود که در وی جلای تمام بود و دندان را

از چرک پاک کند و جلایی عجیب بدهد و چون با آتش بسوزانند و سحق کنند بر ریشها و بثرها عفن
که کهنه شده باشد پراکنند زایل کند و نافع بود جهت استرخای لثه سنجاب گرمی وی کمتر از
سمور بود و گویند بقیاکاوی سرد و تر بود و پوشیدن وی محروری را و جوانان را نیکو بود و کسی
که شرب دایم کند سندیان درخت بلوط است نزدیک اهل شام لی خلاف سندیان الارض
فراسیون است و گفته شود سندهان عود هندی است و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیوم نقرس را سود دهد چون بیاشامند و بر آن ضماد کنند سنکسبویه سنکسبوته
گویند و گفته شد سورنجان در مصر عنکه خوانند و عراق لعبه بربری و بیونانی فلجیقن خوانند
و بعضی بلبوسا گویند و بعضی افیمارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید
بود و در شکستن صلب بود و انچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش بن الحسن گوید که طبیعت
وی گرم است در اول درجه سیوم و خشک است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک بود در سیوم
و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی باشد تسکین
درد مفاصل و نقرس و ضرر در بدن میکند در زمان اگر بسیار از وی ضماد کنند ورم را صلب
کرداند و وی نوبا فی جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید وی را خاصیتی عجیب است در بواسیر باطن و چون
سحق کنند نیم درم از وی بر دهن گوسفند کهن بسرشند و به پنبه پاره بخود برگیرند دو شب نافع بود و
محتاج شب سیوم نبود و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول گوید سورنجان سفید باه را زیاده کند و
صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فودنج و کمون بود و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و شیخ الرئیس
گوید چون جهت مفاصل خورند اولا آن بود با کمون و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلب گوید مسهل بلغم
خام بود و نافع بود جهت درد مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود براند و پاک کند و شربتی تمام
از وی یکدرم بود تا یک مثقال بود و با قند و اندکی زعفران و چون بادویه بیامیزند شربتی
از نیم مثقال تا یکدرم شاید و اسحق گوید مضر بود با ربه و معده ضعیف را و بد بود و مصلح وی کثیرا
بود با قند و زعفران و انچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل بیامیزد در معده بند دد

عمل نکند و آفتی عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع نشاید که استعمال کنند بدل سورنجان سفید بوزن آن
تربد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن
بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مقل الیهود و گویند بدل آن بوزن آن بوزیدان و نیز
بدست سوقطیون خصیة الثعلب است و گفته شد سورن نوعی از زاج است و گفته شد
سوسن منک خوانند و بپارسی [illegible] و باصفهانی [illegible] گویند و جالینوس گوید منفعت وی
در بیخ وی است و عصاره آن گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف و طبیعت سوسن گرم
و خشک است و گویند معتدل است و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود و جهت
بوی بغل و عرق آن و گندگی اعضا چون استعمال کنند همچنان نیز ضماد کنند نافع بود سوسن
چهار نوع است یکی سفید و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرایی بود و آن
الوان رنگ بود از ازرق و زرد و کحلی و آنرا اسمانگون خوانند و بیخ وی را ابرسا گویند و یکی زرد
بود و آنرا خطایی خوانند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری و بستانی بود بهترین وی
آسمانگون بود و طبیعت آن گرم است در اول و معتدل است در خشکی و تری و در وی تحلیل و تلطیف
بود و گویند معتدل است و گویند سوسن سفید بستانی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در اول
و گویند معتدل است و سوسن بری را گرمی و خشکی زیاده بود و جلایی دهد و کلف و نمش را نافع بود
چون روی را بدان بشویند پاک کرداند و جرب ریش شده را و خشک ریش را سود دهد و بستانی
فاضلتر بن او وی بود که از جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند و در دسپرز و گزیدگی جانوران را
نافع بود و خاصه عقرب و بوییدن وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود و چون
با آب عسل بیاشامند و شربتی از وی یک مثقال تا سه مثقال بود و بوی کردن وی مضر بود بدرد سر که از
گرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید که سوسن آزاد طبع آن بزعفران نزدیک است
و حکم وی نزدیک است بدان لیکن گرمی و خشکی کمتر از آن ندارد و از او بهای قلبی و تفریح ده وی بود

سواد القضاة عفص است وگفته شود سواد الهندی نوعی از سلیخه است و
انرا سلیخة السودا خوانند واز ادویهٔ تریاق بود وصفت ان گفته شد سولان شیخ الرئیس
گوید دوای رومی است گرم وخشک بود تا چهارم و یک حبه با آب سلق سعوط کنند لقوه را
نافع بود سوار الهندی صاحب جامع گوید ... است وگفته شد سودانه
مرغیست که بپارسی دار بر گویند وبشیرازی دار ... خوانند وطبیعت وی گرم وخشک بود وباه
را زیاده کند ومضر بود بدماغ وگوشت وی حدتی بود واز بهر انکه حشرات میخورد وبوی بد دارد
و بد بود خاصه چون لاغر بود سورج نوعی از کف دریاست ودر موضعها که سنگ بود تر د بگ
دریا واقع شود ودر قوت مانند نمک بود وزمرة الملح واز نمک ~~لطیف تر بود~~ لطیف تر بود ومحلل بود
سویق الشعیر بپارسی پست جو گویند وبهترین ان بود که معتدل بریان کرده باشند ونخاله آن
اندک بود ووی سرد تر از پست گندم بود وبسیار از وی شکم به بندد وچون با آب انار بخورند
یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک گرداند وقی صفراوی را باز دارد ودرد سر را نافع بود وغثیان
ساکن کند وقوت معده بدهد واگر از وی حشو با عصیده سازند با قدری شیر بجهت غذای
اطفال کنند بدن ایشان فربه کند ووی مولد نفخ بود ومصلح وی قند بود سویق
الحنطه بهترین ان بود که معتدل بریان کرده باشند وطبیعت وی گرم وخشک است در
اول وگویند نرم است وچون تعبیه از وی کنند طبیعت وی سرد گردد وچون بیاشامند حرارت
بنشاند وترطیب حاصل کند ودیر از معده بگذرد وکثیر النفخ بود واولی ان بود که با آب گرم گویند
وقند اضافه وی کنند سویق النبق بپارسی پست کنار گویند ومعده را سود دهد وشکم
به بندد سویق التفاح قی وغثیانی ساکن کند که از صفرا بود ومعده را قوت دهد وشکم
به بندد وتشنگی بنشاند سویق القرع طبع را نرم دارد وسرفه را نافع بود ودرد سینه
که از گرمی بود نافع بود سویق الرمان سرد وخشک بود وتسکین صفرا بود ومعده را نافع
بود وطبیعت را سخت دارد واشتهای طعام باز دید کند سویق الخرنوب والغبیراء

صح
لطیف تر صح
وبسیار ملطف

از صح

طبیعت

طبیعت به بندند سیسنبر بپارسی سنبل گویند ونمام نیز گویند ونماما ونمام الملک نیز
گویند وطبیعت ان گرم وخشک است در سیوم ووی خشیش ایست میان نعناع وبادرنبویه و
بوی تیز دارد وتخم وی نیز سخن بود ومحلل باشد فواق ومغص را نافع بود وتخم وی چون بیاشامند
با شراب تقطیر البول منک مثانه ... وورق وی چون بر سر ضماد کنند
درد سر را نافع بود وگزیدگی ... بود وچون با شراب بیاشامند قی وغثیان
ساکن کند وباقی منفعتهای وی در باب نون در صفت نمام گفته شود وبدل وی در تحلیل
وتلطیف بادروج بود سیساب بلغت ... قوی خلال است وگویند بلج است سیسارون
صاحب منهاج آورده است ورازی نیز چنین گوید که سیسارون خشیش شونیز است ودروی
قبضی ومرارتی بود وطبیعت ان گرم وخشک است در دوم ودر وی تحلیلی بود وطبیخ بیخ وی معده
را سود دهد وبول براند وصاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس وجالینوس ... روشن
می شود که سیسارون قلقاس است وهمو گوید که روشن نیست که چیست وجای بحث است
سیسبان صاحب منهاج گوید حب القلقاس است وگفته شد سیسیا صبال است وگفته
شد سیبیا ماهی ایست معروف در ناحیه بیت المقدس وخزفی که در اندرون وی بود ان
لسان البحر خوانند ودر بعضی ساحل مغرب بقناط خوانند وچون بپزند وحوصله ان بجوزند
دشوار هضم شود وشکم براند وچون بسوزانند وسنون کنند بهق وکلف ونمش وجرب زایل کند
ودندان را جلا دهد ولعابی سیاه که از وی بیرون می آید موی بر داء الثعلب بر رویاند ومانند
مداد سیاه بود واگر خواهند بدان کتابت توان کرد سیف الغراب نوعی از سوسن است
وانرا دلبوث خوانند وگفته شد سیسنبرون حرف الما است وگفته شد سیکران
بعربی بنج است وگفته شد سیکران الحوت ماهیزهرج است وگفته شود سیسبر چو جرجیر الماست
ذکر فی الماء وقوت العین وبعضی نیز گویند ووی در آبهای ایستاده بود وعطری در وی بود سخن
ومحلل بود حیض وبول براند وسنگ گرده بریزاند خواه بخته گوی وخواه خام وی وقد وسنطاریا

را نافع بود و مولف گوید در آبهای روان نیز برجی باشد و باقی منفعت وی در قاف در قوت العین
گفته شود پیبال یاسمین است و گفته شود والله اعلم

باب الشین

شاهلوج نوعی از اجاص است و انرا بپارسی آلو گرده خوانند و اجاص ارمنی گویند و اصفر نیز گویند و شاهلوج نیز خوانند و اسحق بن سلیمان گوید که بهترین وی آن بود که خوب رسیده بود و زرد بود و اسهال وی کمتر از سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه نارسیده باشد بد بود و اجاص خشک که دراشتهای طعام برد و محروری را نافع بود نیز ان اگر پیراز آن بخورند در حال باید که مصطکی و کندر و قدری استعمال کنند تا از معده بگذراند که ان بر معده اندوده شود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود گرم مزاج را موافق بود و قطع قی بکند و ساکن گرداند و حکه برد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضت بود و نفع وی در انواع سرفه نافع بود همچنان که سرکه در انواع آن مضرست و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهت تبهای صفراوی و شکم براند

شاه انجیر نوعی از انجیرست و بهترین انجیرهاست و آن را انجیر وزیری گویند بپارسی در باب تا گفته شد در صفت تین

شاهسفرج دیقوریدوس آن را فقیص خوانده است و جالینوس و براقالینوس خوانده است و انرا بیونانی فاینوس خوانند و معنی آن دخلی بود و جیهن در کتاب خود انرا ابستها خوانده است و وی بکون بری بود و وی را گو بره الحام خوانند و بقلة الملک خوانند و بشیرازی شاهتره خوانند بهترین وی آن بود که سبز و تازه بود . بطعم تلخ و ورق وی بهتر از قضبان وی بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوام و گویند سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صافی کند چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت نافع بود و بن دندان محکم گرداند و مقوی معده بود و دماغ آن و سده جگر بگشاید بول براند و مره محترقه چون آب تر وی همچنان بیاشامند جمع نوم دارد و دور خلطهای سوخته و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن بود و صفرا سوخته بود و بلغم عفن همه را نافع

صح شاملوک

و این خاصیت در آب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغدادی بود با قند بی آنکه بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم بود و از جرم وی کوفته و بیخته شما از سه درم بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل بوزن آن هلیله زرد اضافت کنند شاید و اگر بسرکه بپزند و با بپرورانند قی را ساکن کند که سبب آن از بلغم بود و معده را از فضل محتبس پاک کنند و شریف گوید اگر حشیش وی در آب خیسانند و بعد از آن سر و ریش بدان بشویند شپش بکشد و چون بعصارهٔ وی ضماد کنند و در حمام در اعضا بمالند و جرب و حکه زایل کند و چون با طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان محکم کند و حرارت دهن و زبان زایل کند و چون با آب تازه وی تخم هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سنای مکی بود و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد بود و گویند مضرست بسپرز و مصلح وی هلیله زرد بود

واکر

شاه بلوط قسطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشک وی کمتر بود و بهترین آن انست که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند گرمست در اول و گویند سردست در دوم غذا بیشتر از حبوب دهد و در وی جلایی بود و سموم را نافع بود و نفث و اسهال دم که از رطوبت معده بود و سود دهد و مثانه را نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون بجوشانند در آب نفخ آن کمتر باشد و طعم آن لذیذتر شود و ابوجریج گوید فربهی آورد و مجربست و در شهر ما زنان در حلوا کنند از جهت فربهی اما بطی الهضم بود و غذای وی نه محمودست و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خرنوب است

شاه جینی گویند عصاره گیاهی است چینی و گویند بتحقیق چنان است سحق کنند و بسرکه می سرشند و لوح می سازند طبیعت وی سرد بود صداع گرم و ورمهای گرم را نافع بود طلا کردن آن

شاه سفرم حبق کرمانی است و بهترین آن سعتری بود و آن را شاسفرم کرمانی گویند و ریحان نیز خوانند آن طبیعت گرم بود در اول و خشک بود در دوام و گویند سردست و محلل فضلات دماغ بود و چون اب سرد

بر وی محروری را نافع بود و در ورق وی قبض لطیف بود و سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار
ممتلی کرداند و قلاع را بغایت نافع بود و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و برداء
الثعلب طلا کردن نافع بود و چون باب سرد بر کشند و ببو بید خواب آورد **شادنج** بپارسی شادنه
کویند و بعربی حجر الدم خوانند و ان انواع است عدسی و جاورسی و هندی و بهترین ان عدسی بود
دیکر جاورسی که انرا خشخاشی خوانند بعد از ان هندی و عدسی باید که از عدس بهن تر بود و
بغایت سرخ بود که بسیاهی مایل بود مانند کل لجی و چون بشکنند اندرون ان سرخ بود و زود
شکن باشد و انچه کوچک باشد و کرد تر بود چون در اب بمالند سرخی وی زایل شود و سفید کردد
و صلب بود و مانند سنک و ان دو نوع بد باشد و ان شادنه نعلی خوانند و شادنه خشخاشی سنک
سرخ است و نقطها بر ان و شادنه هندی حجری صلب است بیک رنک و شادنه چون نشسته باشد
کرم باشد و خشک در دوام و انچه نشسته بود کرم است در اول درجه دوام و شستن وی چنان کنند
که بستانند شادنه خوب و بکوبند و بغایت سحق کنند و باب در کاسه چینی کنند و آب از سر وی بریزند
در کاسه دیکر و انچه باب روان شده باشد نکاه دارند و دیکر بار باب سحق کنند و چندان مکرر
کنند تا انچه شادنه بود باب روانه کردد و ریک بجا ماند بعد از ان ابها بنهند تا شادنه در بن اب
نشیند و اب از وی بریزند و شادنه را خشک کرداند و در وی قبضی سخت بود و تخفیف و چون بر کوشت
زیاده افشانند بکداز اند و ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود جهت
خشونت اجفان و ورم کرم ان بغایت نافع بود و هم با سفیده تخم مرغ با آبی که حلبه در وی بجوشانند
چون با شیر زنان خلط کرده در چشم و اشک که روانه بود و سوزش ان را سود دهد چون
طلا کنند و چون با خمیر بپاشامند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع کوشت
زیاده بکند در ریشها و خون را قطع کند و ببندد و صحت چشم را نکاه دارد و چون باب انارین
بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون با اقاقیا شاف سازند و در چشم کشند رنجهای چشم و جرب اجزا
نافع بود و وی مضر بود بمعده احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل ان نیم وزن آن روی

بوزن

صح
و کویند مصلح وی نیلوفر بود
و مار چوبه کویند نافع بود جهت
سوختکی و صداع آورد و خواب
آورد

سوخته و چهار دانک آن توتیا بود و شابور کوید بدل وی مغناطیس است و کویند چون مغناطیس بسوزند
شادنج بود در عمل **شاه بانکو** شاهسپانج و شاه بانک نیز کویند و غا بانک هم کویند و شبانک
و شبابانج نیز خوانند و ان بنفشج الکلابست و بعربی قسوة الکلاب کویند و صاحب جامع کوید
بربوقت و همو کوید شجره ابراهیم کوچک است و هم از قول غافقی کوید که نوعی از قیصوم است
و از قول صاحب جامع وی کوید حب شبرم بری است مولف کوید این همه اقوال خلاف است
انچه محقق است بنفشج الکلابست بشیرازی انرا النس سک خوانند و کرم و خشک است در
دوام صرع را نافع بود و قطر آب رفتن از ذمین بکند خاصه از دمان کودکان و محلل ریاح
شکم ایشان بود و قایم مقام مرزنجوش بود **شاطل** شاتل نیز خوانند و آن دوایی
هندی است مانند کیاه خشک و کویند و ان عروقیست خشن کره بر کره مانند بسفایج
و بغد مانند باقلی بود و مالقی کوید قول اول صحیح است که ان مانند کیاه خشک است
و از هندوستان و از ترکستان آورند بشیرازی انزار و شنک خوانند و تمیمی کوید طبیعت
ان کرم و خشک بود در اخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و لقوه و فالج و صرع
و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و
کویند مسهل کیموسات محترقه بود و شربتی از وی نیم درم بود و بوزن آن بنات باین باب کرم
بیاشامند **شاه بلوط رومی** فلفل سفید ست و کفته شود **شاه دانوج** شاه دانج و شهدانج
هم کویند و کفته شود **شبرم** نباتیست که در پستانها رویید و کنار جویها و صحراها نیز روید و قاتل
البقر بود و مولف کوید وی را کاو بنطومک و بنطونوسک نیز کویند بدان سبب که اکر کاو وی را
بخورد بمیرد و کوسفند هر چند بخورد نمیرد و هیچ مضرت بوی نرسد و بهترین وی سبک بود که رنگ
ساق وی سرخ بود و بد ترین انواع آن بپارسی بود و صاحب منهاج کوید کرم است در اول درجه
دوام و خشک است در اخر سیوم و حسین بن الحسن کوید که کرم است در درجه سیوم و خشک است
در اخر درجه دوام و وی از جمله یتوعات بود و لبن وی کرم و خشک است در چهارم و صاحب منهاج

کوید لبن وی قلع دندان میکند بلی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده استعمال نکنند و اصلاح آن
چنانست که بستانند شیر تازه و شبرم ناکوفته در وی خیسانند یک شبانه روز و زیاده رها نکنند
و دران یک شبانه روز دو بار یا سه بار شیر تازه کنند که مصلح وی او بود بعد ازان در سایه خشک
کنند و با قدری نان کعک بیامیزند با ادویهای مسهل که ملایم ان بود مانند انیسون و رازیانج
و کمون کرمانی و تربد و هلیله پس اگر در بین ادویها بعضی قبض بود بدرستی که بر خلاف حدت
شبرم بود از بهر انکه در بین ادویها اخراجهای صالح بود در نفع طبایع و ابدان خلاف انکه در شبرم
است از بهر انکه ملطف اند و حدت وی را زایل کند و اگر معالجه قولنج که سبب ان از ریاح غلیظ
بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با مثل وی سکبینج و اشق و سرکبین کدک حب سازند اگر در
معالجه اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا استعمال کنند چون از شیر بیرون اورند و خشک
کنند در اب کاشنی و اب رازیانه و اب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند سه شبانه روز
بعد ازان خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله بعد ازان
دوای نیکو بود و لیکن وی نشاید که بپاشامند قطعا البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود
مقدار شربتی از اصلاح کرده وی با ادویهای که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بحسب قوت
و صاحب جامع گوید مابین چهار دانگ تا دو دانگ بحسب قوت و صاحب منهاج گوید که
شربتی از وی دانگ بود فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهای گرم و مضر بود بجگر و بمعده و باه منی و
عروق سفل منفج کرده اند و لبن وی دو درم کشنده بود و بروغن گاو و بمسکه معالجه وی کنند و
مولف گوید اگر لبن وی بر قوبا خشک و تر طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده
شد و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد و بدل وی مازریون است **شبت** بپارسی
شود گویند بهترین وی سبز تازه بود و گل وی شکفته بود و سخونت وی میان دوم تا سیوم
درجه بود و جفاف وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید که گرم و خشک بود در دوم و وی
منضج اخلاط سرد بود و سکین اوجاع بود و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی در وی

بود

بود و انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبت منضج ورمهای بود
که بد باشد و اگر در روغن زیت بپزند ان روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج
نیابد و منوم بود و چون شبت بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر ان بر ریشها که حادث
شود در سفل و ذکر و ریشهای کهن را برافشانند نافع بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد
کنند سود دهد و مقدار پنج درم از وی مستعمل بود و بلغم لزج که در معده بود و سینه و شش را
نافع بود و فواق امتلایی و مغص را نافع بود و شیر براند و عصاره وی درد گوش سوداوی را
نافع بود و رطوبتی که در وی بود خشک کرده اند و طبخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کند و چون
سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر معده طلا کنند شکم براند و طبخ وی درد پشت و
بادمار را نافع بود لیکن منفخ سر بود و محروری را موافق نباشد اگر پخته بود بخورند و بعد ازان
سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبخ جمله وی درد پشت و مثانه و کرده را نافع
بود چون از سده بود و ریاح غلیظ و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی منفعت
چشم بود و مضر بود بمعده و کرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند عسل بود و صاحب
تقویم گوید دارچینی بود یا قرنفل و بدل وی تخم وی است **شب** و انرا زاج بلور خوانند
وان از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ و انچه از کوههای یمن خیزد لون ان سفید بود و که بزردی
مایل بود و قابض بود و در وی حموضت بود و بهترین وی شب یمانی بود که مشهور است و
دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است اما انچه مستعمل بود در معالجه طبی مشقق و رطب
و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک
است و گویند که وی در دوم بود چون با دردی سرکه بود نافع بود جهت نزف دم
از هر موضعی که بود و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند دندان متحرک شده باشد محکم کرداند و
چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان
ماده که از گوش آید نافع بود و چون با ورق انگور و یا با ماء العسل بر جرب ریش شده طلا کنند

موافق بود و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص ناخن و داخس و شقاق که از سرما بود
نافع بود و چون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند نافع بود جهت ریشهای بدکه منتن
شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند و چون با آب بمالند بخشش
بکشند و سوختگی آتش را سود دارد و بر ورمهای بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در بغل مالیدن
کند زایل کند و چون اندکی از وی به پشم پارهٔ بر فم رحم نهند پیش از جماع حمل را قطع کند و منع
آبستنی کند و بچه بیرون آورد و جهت ورم لثه و لهاة و وجع اذنین و وجع فرجها و انثیین بغایت
نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند راوق و صافی کند در اندک
زمانی و گویند که چون شب در زیر جامه خواب کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند دیگر نکند
و خوردن وی مضر بود تا حدی که بکشد و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای
وی بشیر تازه کنند و قند و مسکه و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن **شب الاساکفه**
و شب العصفر شب العلق است و در قاف گفته شود **شبطباط**
عصی الداعی است و گفته شود **شبوفه** خمان بزرگست و گفته شد **شبوط** نوعی از
ماهی بود که در دجلهٔ بغداد و فرات بسیار بود **شیاب** درخت ماهودانه است و گفته شود
شجرهٔ حره آزاد درخت است و گفته شد **شجرة الله** ابهل هندیست بپارسی دیو
دار و خوانند و گویند صنوبر هندی است و گفته شد در دال **شجرة البق** درخت
در دار است و گفته شد **شجرهٔ اکله** شجرة الله است و گفته شد **شجرة الحیوة**
درخت سرو است و گفته شد و این اسم بدان سبب بر وی نهاده اند که مکان مارست
شجرهٔ باره لبلابست و گفته شود **شجرهٔ ریتم** زراوند طویل است و گفته شد
شجرهٔ موی علیق الکلب است و گفته شود **شجرة التنین** لوف الکبیر است
و گفته شود **شجرة الطحال** عروق الصفر است و گفته شود **شجرة الخطاطیف**
ضربیة الجدی است و آن بناتیست که بهر درخت که نزدیک وی بود پیچیده شود و آن نوعی از

فاشر است

فاشر است و گفته شود **شجرة الضفادع** کبیکج است و گفته شود **شجرة الدم**
شنجارست و گفته شود **شجرهٔ ابراهیم** غافثی گوید بنجنکشت است و بعضی گویند
شاهبانج است و صاحب فلاحه گوید درخت بوم است که آن مغیلان بود **شجرة الکف**
اصابع الصفرست و گفته شد **شجرة البهق** قنابری است و گفته شود **شجرهٔ**
ابی مالک در دمشق صابون القاق خوانند و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید و
درمیان نهرها و در جامه شستن نخ وی مانند صابون است و مولف گوید که آن نوعی از کلیم
شوی است و بیخ آن مسهل مرهٔ سودا بود اسهال برفق کند سودمند بود جهت مجموع زخمهاء حتی
الجذام **شجرة الدب** درخت زعرورست و باقی اقوال که گفته اند خلاف است
شجرة الدبق درخت سیغان است **شجرة التین** طراغیبون است و گفته شود
شجرة البراغیث طباق است و گفته شود **شجرهٔ مریم** صاحب جامع اقوال مخالف
یکدیگر بسیار آورده است و تحقیق نکرده و صاحب منهاج گوید که بخور مریم است و تحقیق گفته است
و آن سه نوع بود و یک نوع بربری و دو نوع بر هید هند و بیخ آن عرطنیثا بود و گفته شد
صفت آن در بخور مریم دیست و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم و منفعت آن در غار گفته شد **شجرة الغار** **شجره ور** صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود
و گوشت وی گرم و خشک بود و دشوار هضم شود بصلبی که دارد و غذای بد بود و خون گرم
خشک از وی متولد شد با روغن بسیار مضرت کمتر کند و صاحب جامع از قول رازی گوید
که گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود زود هضم شود و قراطیس و حانی گوید درستی که
فاضلترین غذای اصحاب مالیخولیا بود و بپارسی وی را درخوانند و از مرغان خوش آواز
بود **شحم** بهترین وی آن پیه بود که از حیوان فربه بشکل بود و طبیعت آن گرم و تر بود و
مختلف بود بسبب حیوانی که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون و
بگداز اند و تر بسته شود و گویند خشک است سودمند بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و

مفتح و مدخن بود و دفع مضرت وی بلیمو و به و نمک و زنجبیل و راسن کنند محلل شحم البط نر گرم از پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود چون بموم روغن سازند و بر روی مالند روی را پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج گرم و کمتر از پیه بط بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد چشم را نافع ... پیه عروس مبانه بود شحم الاوز داء الثعلب را نافع بود و شقاق لبها و درد وی نافع بود شحم الارض صاحب منهاج گوید فطر است و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین است مولف گوید خراطین را امعاء الارض گویند و گفته شد شحم الفیل چون در خود مالند گزندگان بگریزند شحم الایل بغایت گرم بود و تشنج را نافع بود چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرم ترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده بود و بقوت تر بود جهت اورام غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود و جهت اثرهای که بر پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحش با روغن قسط درد پشت را نافع بود که از باد بود شحم المعز قابض ترین شحمها بود و شحم تیس در وی تحلیل زیاده بود و نافع بود جهت لذع امعا و ریش ان شحم عیبت بقوت تر بود و حقنه کردن بدان سحج امعا و نیز [illegible] را نافع بود و کسی را که خارج خورده باشد بغایت نافع بود شحم الخنزیر بهترین ان بود که از خنزیر نر و جوان گیرند و رطوبت وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت بود لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود از زیت و گرمی وی کمتر از بز و میش بود نافع بود جهت ورمها و قروحهای امعا ساکن گرداند و نافع بود و جهت گزیدگان موذی و مقدار ماخوذ ازوی سه درم بود و اولی ان بود که عوض ان پیه کشند که قایم مقام وی است در زخمها و وی حار بود و گویند بدل وی شحم الکلب الماء بود شحم البقر گرم و خشک تر از پیه بز و میش بود متوسط بود میان پیه شیر و بز و گویند بدل وی پیه بط بود ~~شحم الدب~~ گرمی وی کمتر از گرمی شحم بقر بود شحم الدب لطیف بود و داء الثعلب را نافع بود و شقاق را که از سرما

صح
از شحم الخنزیر ازانکه ...

شحم العجل

صلع

بود نافع بود جهت صلع و وثی و لعقد ... ومن و برص را مفید بود و شریف گوید که چون پیه وی در پوست انار گرم کنند با همچندان زیت بیامیزند و برابر طلا کنند موی بسیار برویاند و چون بناسور مالند زایل کند اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل مقعد طلا کنند سودمند بود چون در آفتاب بر عصب غلیظ آهسته بمالند تا محو شود عصب بحال خود باز آید و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی بر وی برویاند و چون در چشم کشند بعد از انکه موی زیاده بر کشیده باشند دیگر نروید و چون کدا ... کنند و در گوشک مالند که را بیده باشد از همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم بود و بیرا شحم سمک البحری تیزی چشم را زیاده کند و منع نزول آب کند چون با عسل در چشم کشند شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند که منع نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که موی را بر کنند و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی تا دو دانگ زهر مار او کند یکبار را سود دهد و مفر بود بدل و منع مضرت وی بصل الفار میکند شحم قاوندی قاوند گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و با پارهٔ پیه در گوش نهند درد دندانها سود دهد و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند زایل کند و اگر بر پارهٔ چوبی یا بر خاری طلا کنند و در گنج خانه بنهند براغیث بر وی جمع شود شحم التمساح جالینوس گوید چون پیه وی بر گزیدگی وی مالند در حال درد ساکن کند شحم الحنظل چون از حنظل بیرون آورند و بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و گفته شد منفعت وی در صفت حنظل شحم المرج خطمی بری است و گفته شد سنجار و شنجره فلی است و گفته شود در قاف شربنث فراسیون است و گفته شود شری شجر حنظل است و گفته شد شربین درخت قطران است و آن از جنس شجر صنوبر است و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچک تر بود و وی خارناک بود و ان دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست

دی تبخیر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجهٔ سیوم و چون ورق وی برگ
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و ثمر وی سرفه را سودمند بود و تقطیر
بول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول براند و با فلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد
و ثمر وی و چون با شراب بیاشامد کسی که ارنب بحری خورده باشد نافع بود و چون با تخم
ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود
و لذاع بود و درد سر آورد و بچه بیندازد و اصلاح آن بعصارهٔ لسان الحمل و جلاب کنند
~~ششبندان~~ اشقاقلت و گفته شد **ششبندان** فارسی تنین است
و گفته شود **شیز** فوه است و گفته شود **شطریه** نوعی از صعتر است و
ورق آن دراز بود و بستانی بود و تبریزیان آنرا مرزه خوانند و گفته شود در صعتر
شعور الصفا زعفران است و گفته شد **شعر الجن** و شعر الحیات و شعر الارض
و شعر الغول نیز گویند و آن برسیاوشان است و گفته شد **شعاریر** قثاء صغیر است
و گفته شود **شعیر رومی** خندروس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی بی پوست
بود و آنرا سلت خوانند و بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیک است بفعل جو با
پوست و بهترین جوان بود که تازه و سفید و فربه بود و بزرگ و از طبیعت وی سرد و خشک
بود در اول و گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلی منفشر بود و باندک چیزی اما در همه
خصلتها مانند وی بود و چون از بیرون استعمال کنند و چون نجوشانند خوزند فاضله از
باقلی بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده
طلا کنند نافع بود و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده نافع بود و با سرکه بر نقرس
گرم طلا کردن نافع بود و منع سیلان فضول از مفاصل کند و آرد وی با پوست خشخاش
و اکلیل الملک ضماد کردن نافع بود بر ذات الجنب و چون با انجیر بپزند ورمهای بلغمی را نافع
بود و چون مضمضه کنند و با آتش گرم کنند و بر وجعی که از حرارت بود تکمید کنند نافع

بود

صح
شقاقل

بود و ورمهای نیز همچنین عمل کند و تحلیل ده بود وی باد انگیز بود و مغص آورد و از بهر آن وی را بجوشانند و
گویند مضر بود و مثانه و مصلح وی انیسون بود و آرد وی چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورم گرم
نهند بگدازند و چون با رانتج و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند
نضج دهد و چون با زفت تر و موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند با زیت بیامیزند بر خنازیر نهند
نضج دهد و چون با عصارهٔ سرد بسرشند مانند کاهو و تورک و آب روباه ترنگ و ضماد کنند بر چشمی
که ورم گرم کرده باشد درد ساکن کند و همچنین بر ورمهای گرم مانند فلغمونی و حمره و امثال آن نافع
بود و با سرکه چون بسرشند و بر پیشانی ضماد کنند درد سر گرم را ساکن گرداند و همچنین تنها یا با ادویه
که موافق بود استعمال کنند نافع بود **شعر** جالینوس گوید اگر موی را بسوزانند در قوت مانند چیز
سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی تر کنند بسرکه بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند درد
در ساعت زایل کند و گویند سحق کرده بر سرکه تر کنند و ضماد کنند و اگر شراب صرف و زیت تر کنند
و بر جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و سیلان آنرا سود دهد
و چون سوخته سحق کنند با عسل و بر قلاع که عارض شود در دهان کودکان نافع بود بغایت کمال و
چون سحق کنند و بر جراحتها که در سر افتد زایل کند و چون موی سوخته سحق کنند با مرداسنگ و حکی
کر جرب و حکه سخت داشته باشد طلا کنند زایل گرداند و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش
چکانند درد دندان ساکن کند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و ابن زهر گوید که اگر موی
طفل قبل از آنکه سخت شود بر کسی آویزند که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده باشد درد ساکن
گرداند و اگر موی آدمی بخور کنند بر چیزی سفید آنرا زرد گرداند و آب منقطر وی چون بر داء الثعلب
مالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان بود که دیگ نو پر کنند از موی و طبقی بر سر وی نهند
که سوراخ در میان آن بود و بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الجبار** شعر الجن است و گفته
شد **شقاقل** ثمرة اللصف است و آنرا قثاء الکبر خوانند و در ناگفته شد **شقراق**
مرغیست و آنرا ابجام خوانند و بپارسی بوتیمار گویند و صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود

صح
و قلاع را زایل کند

وطبیعت وی گرم وخشک بود وخشکی وی بقوت بود ومفلوج را نافع بود وبی خوابی آورد ومصلح وی
سرکه وگشنیز بود وشاید که از یک سال چون از عمر وی بگذرد بجوزد که بغایت مضر بود واطلای آن بود که
بعد از کشتن یک روز رها کنند بعد از آن بجوزند رازی گوید پیران را ونافهمان را آن نیکو بود و
ارسطوطالیس گوید خاصیتی قوی دارد در قوت ماسکه ودرین باب از کبک بالغ تر بود وابن زهر گوید
که گوشت بیام حفظ زیاده کند وذهن تیز گرداند وقوت خواس بدهد **سقنقور بحری**
جانوری دریایی بود وشکل خارپشت بلون هم مانند وی وذنب وی مانند ذنب موش بود و
در بن وی خاری بود مانند نیشتر وبدان بگزد ودرد سخت کند وصاحب جامع گوید از مدینة مالقه از
بلاد اندلس وی را انزق خوانند وشریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند ودران موضع خار یکام
بحری فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزش تمام ودرد سخت پیدا شود ودائم که خار در آنجا
باشد قرار نگیرد ومهرارش گوید چون در زیر جامه خواب کسی نهند آنکس در خواب نشود تا آن بر
نگیرند واگر دفن کنند در زیر درختی بار ور نشود وخشک گردد واگر در خانه دفن کنند آن قوم تفرقه
گردند واگر بسوزند وسحق کنند واز آن خاکستر بود وکس افشانند از یکدیگر جدا شوند ودشمن یک
دیگر شوند وبعضی انزاهوت الشر خوانند **شقایق النعمان** شقر خوانند وبیونانی آرامنی
وبری بود وبستانی بود وان که گل وی بزرگ بود وپارسی لاله گویند ونوعی دیگر هست از شقایق
که انرا آذریون خوانند وگفته شد صفت آن وصاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد وخشک
بود در اول وگویند در دوم گرم وتر است وعیسی بصری گوید گرم وخشک بود در دوم ومحلل ومنضج
بود وجلا وجذب دروی بود واگر شقایق با پوست جوز تر بیامیزند وموی را بغایت سیاه　طلا کنند ح
گرداند وخضابی نیکو بود واگر در شیشه کنند ودر زیر و بالای وی یک مثقال روی سوخته بنهند
در زیر سرگین بنه چهل روز دفن کنند چون بیرون آرند در ساعت موی را خضاب کند تنها و
بغایت سیاه گرداند وعصاره وی سعفهی چشم را زایل کند خاصه از چشم کودکان وچون کحلها
مرکب با وی مرکب کنند قوت چشم بدهد وشریف گوید چون آب وی در چشم ازرق کشند سیاه گرداند

ومنع ابتدای نزول آب کند وتیزی وی زیاده کند وقوت وی بدهد واگر یک رطل شقایق
ونیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند ودفن کنند در سرگین گرم دو هفته چون موی را
بدان خضاب کنند سیاه گرداند واگر در ظرفی آبگینه پر کنند وچهار درم روی سوخته در زیر
او نهند ودر بالا چهار درم وسر آن بگل بگیرند ودر سرگین دفن کنند سه هفته بعد از آن
بیرون آورند آب سیاه غلیظ باشد موی را سیاه گرداند واگر دست زنان بوی رنگ کنند
خضابی نیکو بود وابن رضوان گوید چند روز نخوات متواتر سر روز بگیرد رم باب سرد بپاشانند
از برص شفا یابند باذن الله تعالی ومولف گوید بکرات تجربه کردم مجرب بود واست ودیسقوریدوس
گوید همچنان بکوبند وآب آن بگیرند وسعوط کنند سر را تنقیه کند وچون بخایند قطع بلغم کند
وچون بپزند با شراب وبر ورم چشم گرم طلا کنند زایل کند وآثار قرحه که در وی بود پاک گرداند
وریشهای چرکن پاک گرداند وچون زنان بخود برگیرند حیض براند وچون ورق وقضبان وی
با حشیش جو بپزند وبخورند شیر براند وشقایق نافع بود جهت نمش وجرب ریش شده وقوبا
شقاقل اشقاقل است وششقاقل نیز گویند وگفته شد معنی بعضی از آن در باب
الف واینجا نیز گفته شود وتمامی منفعت آن ومنصوری گوید مربای وی قوی گرم بود ومسخن معده
وجگر بود ومنی را زیاده گرداند بسیار چون ادمان وی کنند وابن وافد گوید که او گرم وتر بود
در اول ورطوبت وی بیشتر از حرارت وی بود ومهیج جماع بود وباه را زیاده کند ونعوظ آورد
خاصه مربای عسل وجالینوس گوید گرم وتر بود در سیوم شهوت بیفزاید وقوت باه دهد و
قبض فرو آورد ومقوی اعضای بارد بود ودیقوریدوس گوید در ابتدای استسقا نافع
بود ومقوی امعا بود وبدن ومنی بیفزاید ونعوظ تمام آورد وفولس واسابیوس گویند
مقوی صلب بود ذکر را ومنی را بیفزاید ولذت عظیم افزاید وبحرفو آورد واختناق رحم را
نافع بود وگزیدگی سباع وسگ دیوانه وجانورانی که زهر ایشان سرد بود ونافع بود ومقدار
ماخوذ از وی دو درم بود وشیخ الرئیس گوید که ظن من آنست که بخونت وی لطیف بود

وتر طبیب وی قوت در ربع زیاده کند ورازی گوید بدل ان بوزن ان بوزیدان بود
وگویند بدل وی دارچینی بود وتخم کرز وبسیار خوردن وی مضر بود در بشش ومصلح وی پرسیاوشان
با نبات بود **شقر** شقایق است وگفته شد **شقراق** بلولیه وسنقره گویند وبپارسی کاسکینه
وبشیرازی کاسه شکنک گویند وطبیعت وی گرم بود ودروی زهومتی قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود
که در امعا باشد وخوردن وی کوکی دسم بود **شقردیون** اشقردیون خوانند وان اسقوردیون
است گفته شد بعضی منفعت وی درباب الف وتمامی اینجا گفته شود وان ثوم بری بود وحافظ
الاجساد وحافظ الموتی خوانند وبغایت گرم بود بول براند وچون تر بود بکوبند وچون
خشک بود بپزند بشراب بیاشامند گزیدگی جانوران را دوایی قاتل را نافع بود وسینه را از کیموس
غلیظ پاک کند ومقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرحه امعا را زایل کند وعسر البول ولذع
معده را نافع بود وچون با حرف وعسل وراتینج بیامیزند وچون خشک بود ولعوق کنند سرفه مزمن
را نافع بود وچون با سرکه بیامیزند وبر موضع نقرس نهند درد ساکن کند واگر بابت ضماد کنند
همچنین فایده دهد وچون زن بخود برگیرد حیض براند **شکربنج** شکوهنج بنز گویند وان
خنک است وگفته شد **شکاعی** صاحب منهاج گوید خشیشیست در قوت مانند بادآورد
بهترین وی سبز بود وگویند زرد طبیعت وی گرم وخشک است در سیوم وگویند گرم است در اول
وخشک است در دوم محلل ولطیف بود بغایت وگویند چون در زیر جامه خواب کودکان نهند
نافع بود جهت اب رفتن دهن ایشان وبر فالج طلا کردن وسعوط کردن وباشراب اشامیدن
نافع بود ورطوبت معده وباد که در رحم بود نافع بود ومقدار مستعمل دو درم بود وجالینوس گوید
سودمند بود جهت غره سودا وبلغم ومقوی بدن بود معده امعا را پاک گرداند از فضلهای بد
جدام را نافع بود وفولس گوید بهق وجذام وبرص را نافع بود وچون با عسل وافسنتین ردی
بیاشامند ومسخن بود وصاحب تقویم گوید مستعمل از وی پنج درم بود وگویند مضر است بشش
ومصلح وی صمغ عربی است ونافع بود بسبب ورم طازه وورم مقعد وبیخ وی قطع سیلان

زمن

زمن از رحم بکند وشیح الدبیبی گوید سودمند بود جهت بثرهای کهن خاصه صبیان را و
مولف گوید بشیرازی حار جهک خوانند ووی نبات کوهی بود ودر سنگستان نیز روید
نافع بود جهت تب ربع وتب سرما **شکوثا** کشوث است وگفته شود **شک** تراب
الهالک خوانند واهل عراق واهل مغرب رهج الفار وبعربی سم الفار گویند وبشیرازی مرگ
موش کانی گویند وصاحب منهاج گوید دو زرد است که از خراسان می اورند وگویند
دو دنقره است که در خراسان از معدن نقره حاصل میشود واین خلاف است انچه محقق است
از طرف دریا می اورد از طرف کولیکوت ومیگویند کانی است واکسیر بیاض زرنیخ سفید گویند
ووی سم قاتل بود ومعالجه کسی که وی خورده باشد همچنان کنند که زیبق مصعد خورده باشد مشکل
خلاص یابند از بهر انکه بغایت مهلک است واگر در میان خمیر کنند یا در میان چیزی دیگر
در میان خانه بنهند تا موش بخورد در حال بمیرد وموش که بوی ان موش مرده بشنود بمیرد
چنانچه خانه از موش پاک گرداند واین مجربست **شلجم** بپارسی شلغم گویند وبری وبستانی
بود وطبیعت وی گرمست در دوم وترست در اول غذای بسیار دهد ومولد منی باشد وسینه
را پاک گرداند وباه را برانگیزاند وبول براند ومسهل نبود واشتهای طعام بیاورد وچون بسرکه
وخردل بود ومقوی معده بود واب وی خصر را سودمند بود وان زحمتی است که بشیرازی رطوبت
گویند ودروی خلط ونفخ بود ومحرک شهوت جماع بود وچون بخورند واحساس نفخ در خود یابند
جوارشی تناول کنند مفید افتد **شل** اسحق بن عمران گوید که شل درهندوستان شجر جل
هندی را گویند وان ثمری مدور بود مانند زردالو وقوت وی مانند زنجبیل بود وطبیعت
وی گرم بود در سیوم وتر بود در اول وملطف کیموس غلیظ بود وصلابت اعصاب را نافع
بود وشیح الدبیبی گوید طعم وی تلخ بود وتیز وقابض وبادها را بشکند ودروی تحلیلی عجب بود
واعصاب را نافع بود وعرق النسا ونقرس را هم نافع بود وتیاذوق گوید نافع بود بادی را که
عارض شود در رحم زنان وبچه را نگاه دارد در رحم وچون با عسل ناشتا بیاشامند معده را

پاک گرداند و قوت امعا بدهد و نشف رطوبات کند و مقدار مستعمل نیم درم تا یکدرم بود و
گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح
وی خشخاش سیاه بود و شکر و صاحب منهاج گفته که از خوردن ان سمان عارض شود که
از خوردن زیبق مقتول سهو کرده است و حق بر طرف صاحب جامع است که گفته که
شل از زنگ سهو کرده است **شمع** بپارسی موم خوانند و دیقوریدوس گوید بهترین
وی ان بود که سرخ رنگ بود و خوش بوی که بوی عسل از وی اید و بی خلط بود و طبیعت وی
معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده ورمهای سرد و گرم بود و در وی انضاج کمتر بود
و ملین اعصاب بود و خشک ریشه و خشونت سینه را نافع بود و طلا کردن با روغن بنفشه
لعوق کردن منع شیر بستن در پستان زنان بکند چون ده حب از وی هر یک بمقدار جاورسی
از وی بخورد و همین قدر چون در حصاهای از بیخ با جاورس کنند و بخورند قرحه امعا را نافع
بود و جذب سموم کند و بر جراحتهائی که از پیچان زهردار بود طلا کردن نافع بود و شریف
گوید چون با روغن سوسن یا زنبق بر روی طلا کنند پاک گرداند و گونه صافی کند و
کلف زایل کند و منضج دملها بود و استنشاق رایحه وی در زمان وبا نافع بود و خوردن
وی شهوة طعام ضعیف گرداند **شمیرا** مرزنجوش است و گفته شد در اذان الفار
شماد رازیانج است نزدیک اهل شام و مصر و گفته شد **شمشا** دبق است و گفته شد
شمشیر شوشمیر گویند و ان قاقله صغار بود و گفته شود **شمام** دستنبو است و
گفته شد **سنجار** بپارسی شنکار گویند و آن ابوخلسا است و گفته شد و انخلیا نیز گویند
و ورق وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بورق گاو ماند اما خشن
بود و ان گاوزبان تلخ است و در کوههای سرد سبز روید خاصه در کندمان **شندله**
نودربیت و گفته شد **شنبلید** صاحب جامع گوید از قول تمیمی که شنبلید فقاح
سورنجانست و صاحب منهاج گوید ورق سورنجانست و قول اول اصحست که ان

فقاح

فقاح سورنجانست و بهترین وی سفید تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و بوییدن
ان صداع سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در دماغ بود ببرد و سده دماغ و بینی بگشاید
و چون اول فصل شتا شود بشکفد و مانند بهار نارنج باشد بشکل و بعد و بویی نیز داشته
باشد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی کچک خوانند و بشیرازی قصبک خوانند
و ان کوچک و بزرگ بود و صاحب جامع گوید بزرگ و سطبر و مجدر بود و لون ظاهر ان
زرد بود و باطن آن سفید بود و عطاران شیراز انرا توتیای اغبر خوانند و ان
ودع است و در دوا و گفته شود و بهترین شنج تازه سفید املس چون بسوزانند در
داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان بود که شنج را در سرگین گیرند
و گل که در وی سرگین سرشته باشد و در تنوری نهند که آتش تافته بود تا بسوزد و علامت
سوخته وی ان بود که سفید گشته بود و اگر سفید نگشته باشد دیگر در گل گیرند و باز
بسوزانند تا سفید شود و بعد از ان سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر بار سحق
کنند و مستعمل کنند طبیعت ان سرد و خشک بود و گویند سرد بود و گویند تر بود و
منفعت وی انست که سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و اب
رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر سوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد و نشف رطوبت
بیشتر کند و تخفیف درد وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن بعسل حل کرده باشند نشف بی
لذع کند و اگر سنون کنند دندانرا جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود مقدار نیم درم بود
اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل ان ودع **شنقاد** شنجار است و گفته
شد **شنان** فراسیون است و گفته شود **شونیز** شنیز است و حبة السودا
گویند بپارسی سیاه دانه خوانند بهترین ان فربه بود طبیعت ان گرم و خشک بود
در سیوم قطع بلغم بکند و جلا بدهد و محلل ریاح بود و ورمهای بلغمی که سخت شده و ورمهای
صلب چون بکوبند و با سرکه بکودکان که بالغ نشده باشند برشند و ضماد کنند تحلیل کند

وجون بکوبند وباب بسرشند وبر ناف طلا کنند کرم دراز بیرون آورد واکر باب حنظل
تر بسرشند یا جوشاینده بر ناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد واکر باب جمیمه ترکی
بسرشند مجموع کرمها بیرون آورد وجهت طلا کنند جون بر بابت کرده در صره بندند و
دایم بو بیند زکام سرد را نافع بود واکر سحق کنند وبا قدری روغن جبة الخضرا بیامیزند
وسه قطره در کوش چکانند نافع بود جهت سردی و بادی وسده که در کوش بود واکر بریان
کنند وبکوبند و در زیت خیسانند وازان سه قطره در بینی چکانند یا جهار قطره زکامی را که
عطسه بسیار آید باز دارد واکر بسوزانند وبا روغن سوسن یا روغن حنا که موم دران
کداخته باشند بیامیزند وبر سر کل طلا کنند موی برویانه وروغن وی جون سعوط کنند
فالج ولقوه را نافع بود وجون بکوبند وبپزند و روز مقدار دو درم باب نیم کرم بیاشامند
کزیدکی سک دیوانه را سود دهد وجون سحق کنند وبا سکنجبین بیاشامند تب ربع را
نافع بود واکر با سرکه بر بهق وبرص طلا کنند زایل کند واکر با عسل واب کرم بیاشامند
سنک کرده بریزاند وجون با عسل و روغن کاو بسرشند سودمند بود جهت درد رحم
ودرد کرده و دردی که نسا را بود در زمان امساک جون نعاس کنند درد ان ساکن کند
وجون سحق کنند با بول وبر ریشهای سر نهند وبدان ادمان کنند ان ریشها را پاک
کند وموی برویاند وجون در کحلها کنند در ابتدای نزول آب یا بدان سعوط کنند منع
ان کند وقلع ثالیل وخیلان وبهق وبرص وجرب ریش شده بکند وبر پیشانی طلا
کردن درد سر که از سردی بود نافع بود وسده مصفاه بکشاید جون یک شب در سرکه خیسانند
وبامداد سحق کنند وبدان سعوط کنند درد سر کهن ولقوه را زایل کند وجون ادمان
خوردن وی کنند جند روز بول وشیر وحیض براند وجون با نطرون بیاشامند عسر
النفس را نافع بود وجون مقدار دو درم ازوی باب بیاشامند کزیدکی رتیلا را نافع
بود وجون در خانه دود کنند کزندکان بکریزند وبخاصیت بنهای سوداوی وبلغمی را

زایل کند

زایل کند وحب القرع را بکشد از بیرون طلا کردن وجون روغن وی سعوط کنند سودمند
بوده فالج کزاز را وقطع تری وسردی بکند که اکر جمع شود ازان افلاج حاصل شود وجون
سحق کنند با خون افعی وبا خون پرستوک وطلا کنند بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد
لون ان بکرداند وجون بریان کنند باتش آهسته وبکوبند وبکلاب بسرشند طلا
کنند بر ریشی که بر ساق پیدا شود بعد ازانکه ریش را بسرکه شسته باشند زایل کند و
بحال صحت آورد وجون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد وجون بخورند حیض براند
وبچه مرده وزنده بیرون آورد وشیمه بیندازد وشریف کوید جون هفت دانه ازوی
در شیر زنان خویسانند یک ساعت وسعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد
وچشمهاش زرد بود بغایت نافع باشد زود بحال صحت اورد وزایل کند بشدت تشنج
سده وکویند مضر بود بکرده ومصلح وی کثیرا بود بدل وی صمغ زیتون وکویند بسیار
خوردن ازوی کشنده بود ونوعی ازوی هست که خناق وغثیان اورد واولی آن بود که
قی کنند وشیر بیاشامد ومداوای وی جون مداوای کسی کنند کش جوز زده باشد شو اصرا
نوعی از بر بخاسف است وانرا مشک الجن خوانند طبیعت ان کرم وخشک بود در سیم
بتر کنند نافع باشد جهت عرق النسا ووجع مفاصل سرد از بهر انکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود
شو خط خوشه ارزن است شو یلا بر بخاسف است وکفته شد شوع
درخت بان است وکفته شد شو شمیز خیر بواست وان قاقله است وکفته شد
شوک الورا جیین مشط الراعی است وبیونانی دیناقوس کویند وکفته شد
شوکه الدمن عکوب است وکفته شود شوکه العلک اشخیص است وکفته شد
شوکه عربیه شکاعاست وکفته شد شوکه قبطیه قرظ است وکفته شود
شوکه شهبا ینبوت است وکفته شود شوکه منتنه جنین کوید طباق است وکفته
شود شوکه بیضا بادآورد است وکفته شد شوکه مصریه شوکه قبطیه است وکفته

شد

شوکران حفظوط کویند بیونانی قونیتون ومیقونیون وباریقون وطفیفونیون
نیز کویند وان ظمیاست وکویند تخم بنج رومی است وذیقوریدوس کوید ساق آن مانند
ساق رازیانه بود وورق ان مانند ورق خیار زه وکل وی سفید بود وتخم وی مانند
انیسون رومی بود اما سفیدتر ست وروفس کوید ورق ان مانند ورق بیروح بود
وبیخ ان بغایت باریک بود وتخم ان بنانخواه ماند وبشکل نه بطعم ولعابی داشته باشد
مولف کوید ان بنج کوهی است بپارسی ان رادورس کویند وبهترین ان یزدی بود
که از ولایت یزد از تفت خیزد وان رادورس تفتی خوانند وتخم ان شوکران است
وطبیعت ان سرد وخشک بود در سیوم تا چهارم وکشنده بود واکر عصاره وی بکیرند
پیش از ان که تخم وی خشک شود ودر افتاب نهند تا منعقد شود بسیار منفعت داشته
باشد در اطلیه ودر شیافها جهت درد چشم استعمال کنند ونافع بود وچون ضماد کنند بر
حمره ونمله ساکن کرداند واکر نبات وی همچنان با ورق بکوبند وبر انثیین ضماد کنند
در قضیب سستی پیدا شود وچون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها نکند که بزرک کردد واکر بر
پستان شیردار ضماد کنند قطع کند واکر بزر ما ربا بر موضعی که موی بود منع رستن موی کند واکر
بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرک شود واکر کسی از وی خورده باشد علامت وی ان
بود که عقل از وزایل شود وچشم او تاریک شود تا بحدی که هیچ نبیند وفواق ورد واعضای
وی سرد شود ودر اخر کار تشنج اعصاب آورد وخناق اورد وازتنکی که در قصبه شش وحنجره پیدا
شود بسبب ریاح ومضرت وی بیشتر بدل رسد تا بحدی که بکشد ومداوای ان قی کنند بعد از ان
بشراب صرف وفلفل پس شیر خر با افسنتین وفلفل وجندبیدستر وسداب با شراب وفرودما
ومیعه وفلفل وتخم انجره با شراب وورق غار وانجدان وحلتیت با روغن وعلاج بفرفیون
نیز کنند واکر از تخم وی اندکی در شراب کنند بغایت منوم بود وبدل ان بوزن ان بزرالبنج است
شوغار زاج سفید ست وکفته شد شوکرانیقی سود انبات است وکفته شد وغذا اندک

دیدوکیموس کدرد بد شهدانج بزرالقنب است در قاف کفته شود شیطرج
عضاب خوانند بزبان بربری لیذیون خوانند ان انواع است بهترین وی صاحب جامع کوید
هندی بود یا بحری ومولف کوید که چندانکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه آبله بر ند
در اطلیه وهندی آبله تمیز بند پس تحقیق شد که حدت وی زیاده از هندی است واین نوع بهترست
بدو وجه یکی انکه تازه بود دوم انکه منتشر بود فی الجمله طبیعت ان کرم وخشک است در آخر درجه
دوام وجالینوس کوید کرم بود در چهارم وشیخ الرئیس کوید بر بهق سفید وجرب وبرص با سرکه
طلا کردن نافع بود وچون بپاشامند درد مفاصل اسود دهد وبرسپرز طلا کردن بکداز اندو
ورق وی چون نیک بکوبند وبا بیخ راسن بر عرق النسا ضماد کنند وانکه ونیم ساعت رها کنند نافع
بود وبر سپرز نهادن سودمند بود وبر جرب ریش شده بغایت سودمند بود وچون از خود بپاویزد
درد دندانرا بغایت نافع بود ومولف کوید که از خواص وی آنست که اکر کسی را درد دندان کیرد و
شیطرج را در کف دست مخالف نهند ودر زیر روی نهد درد ساکن کند واین مجربست وشربتی
از وی یک مثقال بود وکویند مضرت بشش ومصلح آن مصطکی بود وبدل ان فوه کویند بیخ
کبرست شیح بپارسی درمنه کویند بهترین ان ارمنی بود وانرا درمنه ترکی خوانند وشیح جبلی را
فیلون کویند وطعم وی تلخ بود وطبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم وکویند در دوم کرمست
وخشکست در اول محلل ریاح بود ومقطع ودر وی قبض بود دون قبض افسنتین وچون بسوزانند
خاکستر ان با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود ومنع اکله وعسر النفس را مفید بود و
کرمها وحب القرع را بکشد وبول براند وحیض نیز براند واز جهت کزیدکی عقرب ورتیلا وسایر سموم
را نافع بود ومقدار دو مثقال چون بسوزانند وبر ریشی که کوتاه بود یا بر موضعی که موی برسته
باشد چون طلا کنند موی برویاند ووی مضر بود باعصاب ومصدع بود ومعده را زیان دارد
ومصلح وی نرمس بود وکویند مصلح وی شراب ریباس بود یا شراب اترج وبدل ان در قاتلات
دود درم بر نک کابلی بود در علتها دیکر غیر ارمنی بدل وی کنند شیلم زوان است وبهترین

آن بود که اد کن فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و
جلا بدهد و باکو دکرد و بر بهق طلا کنند نافع بود و محلل ورم خنازیر بود و چون با بزر کتان و سرگین
کبوتر بر وی نهند سوراخ کند و با کندم و به قوبا و ریشها نافع بود و بخور کردن بدان البستنی را یاری
دهد خاصه چون با سویق و مرو زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بسرشند و بر عضوی نهند که سلی یا
خاری بود و بیرون آورد و وی سکر و مستی و خواب گران آورد و روغن وی از جهت قوبا بهتر
از روغن کندر بود و چون بر صدغین الندخوابی معتدل آورد و رازی گوید بدل آن فو است
شیرج پارسی روغن کنجد گویند و روغن شیره گویند طبیعت وی گرم و تر بود و سود مند بود
جهت شقاق و خشونت سوداوی خوردن و طلا کردن و چون موی در وی بپزند و در موی بمالند
محافظت موی کند و خوردن وی با آب مویز حکه و موی بلغمی را زایل کند و ضیق النفس را نافع بود
و معتدل طبیعت بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سینه را سود دهد و در وی غلظی بود و مرخی
معده بود و اگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند که
سوداوی را هیچ نفع ندهد **شیبة العجوز** اشنه است و گفته شد **شیان** دم الاخوین است
و گفته شد **شیرزق** و شیرخ نیز گویند و صاحب جامع گوید که بول خفاش است و مولف گوید
انجه محقق است شیر خفاش که هیچ مرغ را شیر نبود و الاخفاش و شیر مرغ که مردمان بافواه گویند
آن شیرزق است و طبیعت آن گرم و خشک بود و بغایت منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند
و چون بجوشند ناخنه و سپیده را زایل کند **شبرابه** خشخاش است و گفته شد **شینیز**
شونیز است و گفته شد **شیح حبشی** فلفل سیاه است و گفته شود **شیح البحر** حیوان
دریاییست که سر وی مانند کوساله بود و گویند که روز شنبه البته از بحر بیرون نیاید **شیاف خوری**
پوست در بندیست و گفته شد **شیر املج** املج چون در شیر خیسانند آنرا شیر املج خوانند و
قبض وی کمتر شود و بهتر آن بود که چند روز در شیر خیسانند طبیعت آن سرد و خشک بود و در سیوم
و گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک کند و قوت شهوت بدهد و قطع قی کند و آب رفتن از

دهان

صح **شیراز** بپارسی ریجال خوانند

دهان باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مستعمل از وی مقدار یک مثقال بود و گویند مضر بود و
بمثانه و مصلح وی شیر تازه بود و عسل **شیرخشت** بهختت زرد رنگ که از هندستان آورند
و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و
ماده های فاسد و شربتی از وی تا نیم درم بود **شیرخشک** پارسی شیرخشت خوانند و طبیعت وی
گرم بود و باعتدال و فعل وی اقوالی بود از ترنجبین و مانند وی بود و بهترین آن بود که صافی بود و
مسهل بود والله اعلم **باب الصاد صابون**
گرم و خشک بود در چهارم و مفتح اعضا بود و محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود و چون بخود بر
گیرند و ورمها را نضج دهد شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند خراز و قوبا را بدان
بمالند حکه و جرب ریش شده را نیز نافع بود و اگر با همچندان حنا بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد
زانو ساکن کند و اگر بر نمش طلا کنند زود زایل کند و مجربست و چون با روغن گل بجوشانند
و بر ریش سر کودکان چند نوبت پی در پی طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون طلا کنند
بر ریشهای شهد یه هفت روز بعد از آن با آب گرم بشویند هیچ دوا از بن بهتر نبود و چون
دو درم از وی با همچندان سلیقون و همچندان کوزه نارسیده بر ریش خضاب کنند بعد از شستن
پاک و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کرداند و تغیر تمام پیدا کند و شریف گوید بغایت مجربست
و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک گرداند از سبوسه و چون با ورام بلغمی دشوار
نضج نهند تنها یا با ادویه که موافق بود نضج دهد و بکداز اند و چون بسرشند با ادویه که گشاینده
اورام بود مانند حرف سفید و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و وی را
نشاید خورد که کشنده بود و اگر خورده شود مداوای وی بقی و با آب گرم کنند و روغن کنجد بعد
از آن آب گوشت مرغ بروغن بادام **صابون القاف** شجره ابی مالک است و گفته شد
صاب گویند قثاء الحمار است و گویند تجنبق از یتوعات است **صاره** لوف الصغیر است
و گفته شود **صاجیه** جزر است و گفته شد **صبار** گویند عصاره سنا است و گویند عصاره

صح زایل کند

صح آب

صح **صبار** تمر هندی است و گویند

زرد رنگ است طبیعت ان سرد است نقرس کرم را نافع بود صبر استقوطری و عربی و سمحانی
بود و بهترین وی سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و ان جزیره چهل
فرسنگ است و اهل ان جزیره بی دین اند و ساحران محکم و اصل ایشان از یونان است اسکندر
ایشانرا از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر و زنان ایشان مجموع ساحران
باشند تا بجدی که اگر خصمی باکسی داشته باشند اگر ان شخص حاضر بود والا شکل ان شخص در ضمیر
آرند و قدحی پر آب پیش خود بنهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان ان پیدا
شود و بعد از ان ان قدح پر جگر و دل و شش کردد ان شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند
جگر در شکمش نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در ساحری ایشان و بهترین صبر سقوطری ان بود
که لون آن بلون جگر ماند و بوی وی مانند مر بود و براق بود نزدیک بصمغ عربی چون در دست
بمالند زود خورد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن کوسفند آید و در وی
قطعا سنگ ریزه نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و یمنی خوانند و وی میانه بود و سمحانی بد بود
وانرا صبر بردی خوانند و طبیعت صبر کرم و خشک بود در دوم و کویند در سیوم و جالینوس
کوید خشکی وی در سیوم بود و کرمی وی در اول و از جهت معده از همه دواها سودمندتر بود و ریشهای
که مشکل نیک شود خاصه در ذکر و دبر چون آب بکدازند و طلا کنند و همچنین سودمند بود
جهت ورمهایی که در دهان و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده
کند و اگر جمع شده باشد بکدازد و مسخن معده بود و دماغ و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و
رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بکشاید و با وجود انکه مضر بود بجگر و
ریش چشم و جرب ان و درد و سوزش زایل کند و رطوبت ان خشک کرداند و سودمند
بود جهت نزول ابتدای اب مجموع بدن از فضولی که جمع شده باشد پاک کند خصوصا
دماغ و معده و عروق و اعصاب از اوساخ پاک کرداند و ذهن صافی کند و حبیش بن حسن
کوید که نشاید که صبر در سرما و کرما سخت استعمال کنند الا در زمان معتدل که اگر در سرمای سرد

استعمال

استعمال کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آرد از بهر انکه برخی عروق در پیرامون مقعد
بود پس افواه ان بکشاید و خون روان کردد و صبر عربی کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات
معده یک دو روز باقی ماند و سقوطری ضد ان بود و چون بپاشانند بخاری لطیف از وی
متصاعد شود پس قوت باصره بدید بدان سبب که چون متصاعد شود پس از وی جزوی لطیف
بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کرداند و روشنایی چشم نیز شود و بدین سبب است که در
ایارجات و معاجین میکنند و صبر چون نشسته باشد بیشتر اسهال کند و چون مغسول کنند
قوت دوایی بسیار زیان کند از طبیعت دوایی بیرون رود و صفت شستن وی صاحب منهاج
منهاج کوید بکیرند صبر سقوطری یک رطل و از ادویهای ایاره مصطکی و حب بلسان و دارچینی
و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اساروت از هر یک سه درم ازین داروها در دو رطل آب
بجوشانند بعد از انکه سحق کرده باشند صبر را بمنخل ضیق بیخته باشند بعد از ان افسنتین ربع
رطل بپزند و تا نیمه باز اید و فرو کیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون
کنند و ان اب بران ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا ان اب صافی شود ان صبر دیکر بار در هاون
کنند و دیکر بار بشویند تا ان زمان که هیچ باقی نماند والا مانند خاک کردد و بعد از ان اب
از وی بریزند و صبر باقی ماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و بردارند و بوقت حاجت
استعمال کنند و مقدار شربتی یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه کردد و شسته وی
زود تر از ناشسته ضعیف شود و کویند مسهل نبود و انچه مغسول نبود صاحب منهاج
کوید شربتی از وی مفرد ما بین نیم درم تا دو درم بود با اب کرم مسهل بلغم و صفرا بود و اکر با ادویه
بود شربتی از دو دانک تا نیم مثقال بود و مضر بود بامعا و تعدیل ان بکثیرا کنند و مضر بود
بجکر و مقعد و مصلح آن بمصطکی و ورق کل سرخ کنند و منصوری کوید شربتی از وی
یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمحانی بد باشد و سیاه بود و صبر تنها استعمال کردن نبایت
مضر بود بمقعد از بهر انکه خشکی وی در درجه سیوم است و مفتقد عصبی بود و مزاج وی سرد و خشک است

چون بران بکذرد بشکافد وخشکی مضر بود بعصب وشریف کوید چون باب سحق کنند وطلا
کنند چند نوبت بواسیر که از مقعد رسته باشد بیندازد وکویند نیکوترین معالجهٔ این زحمت بود
ومجربست باید که چون بیندازد وروغن کل در ظرف اسرب یا قلعی حل کرده باشند بمالند از پی ان
واکر در آب لسان الحمل حل کنند وبر حمره وشرا طلا کنند نافع بود وبدل وی بوزن ان حضض
بود ودر نفع معده بوزن ان افسنتین وکویند بوزن ان حضض **صنخناب** بپارسی ماهی آبه
کویند طبیعت ان کرم وخشک بود در دوام وکرم بود در اول وخشک بود در دوام ولنزا از ماهی
سازند که انرا ماهی اشنه کویند در کرمسیر بیشتر از وخلطی بد از وی حاصل شود ونشف رطوبات معده
بکند وکند دهان که از فساد معده بود زایل کند وقطع بلغم بکند وجرب وحکه آورد وتشنکی ومصلح
ومصلح وی مغز کامو بود **صدف** بهترین وی سفید بود که در آب شیرین بود وطبیعت ان
خشک بود وصدف قیر وفس وصدف فرفور اشاید که ناسوخته استعمال کنند از بهر آنکه بغایت
صلب بود وچون بسوزانند قوت وی بغایت تجویف بود واولی ان بود که بغایت سحق کنند
واین بابی عام است که هر چیزی که جوهر وی حجری بود دبس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت
جراحت خواب شده از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع وچون با سرکه بسرشند وعسل یا بشراب نافع بود
جهت جراحتهای متعفن خبیث کوشت برویاند وصدف جذب سلی وعظام بکند ومسکن
وجع نقرس ومفاصل بود چون ضماد کنند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند ووی مسکن
وجع معده بود وچون بوسیر زخماد کنند ورها کنند تا خود را از موضع ان باز کشد نافع بود وبغایت
چون زن بخود برکیرد نافع بود از جهت راندن حیض وکوشت وی نافع بود وجهت کزیدکی
سک دیوانه ومرق صدف کوچک شکم براند وبدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود وغلظ
اجفان را زایل کند وچون طلا کنند بر موضع موی زیاده که از چشم بر کنده باشند نافع بود
سوختکی آتش ودرد دل را نافع بود ومقدار مستعمل از وی مثقالی بود واز آب وی سه درم و
صدف سوخته بهق را زایل کند وریشها را پاک کند واسحق کوید خوردن وی مضر بود بمثانه

ومصلح

ومصلح وی عسل بود وبدل وی ودع **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در سواحل
دریای قلزم بسیار بود ودر بحر حجاز نیز می باشد چون در زیر خود دود کنند بواسیر را نافع بود وبیندازد
وچون بسوزانند وبعسل بسرشند قطع ثالیل کند وتنزح را سود دهد وشکل وی مانند حلزون بزرک
بود الا وی طبقات داشته باشد ولون وی فیروزی باشد که بسیاهی زند ودر قلزم بر کعبه معروف
بود **صداء الحدید** زعفران الحدید است وکفته شد **صریمة الجدی** شجرة الطحال است
وکفته شد **صرایه** حنظلی بود که زرد نشده باشد **صرب** صمغ است وکفته شود **صریرا**
بادروج است وکفته شد **صرصر** نیز کویند وان حیوانیست کوچک مانند ملخی کوچک که
بشب اواز کند بشیرازی جر واسک خوانند دیسقوریدوس کوید چون بریان کنند وبخورند درد
مثانه را سود دهد بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یک عدد وبا یک دانهٔ فلفل
بخورد بکشاید وشربتی از این حیوان سه عدد بود یا پنج عدد یا هفت عدد با مثل وی دانهٔ فلفل در
وقت هیجان وصعوبت آن وصاحب منهاج کوید چون در زیت بپزند ودر کوش چکانند درد
کوش ساکن کند **صرفان** اسرب را صرفان کویند ونوعی از خرماهای سرخ هست که انرا هم صرفان
خوانند وبپارسی مکنوب کویند ودر تمر کفته شد **صعتر** بپارسی آویشه کویند وبیونانی اوریغانس
وباصفهانی آویشم خوانند وان دو نوع است دراز ورق وکرد ورق وبری دانه کویند ودر
قوت مانند حاشا بود ودراز ورق اقوی بود از کرد ورق وبهترین ان کوچک ورق بری بود و
طبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم ملطف ومحلل بود ودرد ورکین را نافع بود ودرد دندان
که از سردی وباد بود وچون بخایند ساکن کند وطبخ وی چون با شراب بیاشامند کزیدکی جانوران
سود دهد وچون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت شوکران وافیون بکند وچون با خیار زه بخورند
نیکو بود جهت کوفتکی عضله ومعده وجکر بغایت سودمند بود واکر با روغن ابرسا سعوط
کنند فضلها از بینی فرو آورد واکر با سرکه بیاشامند مطحول را نافع بود وحیض وبول براند واکر طبیخ
وی بیاشامند شکم براند وفضول صفراوی بیرون آورد واکر با عسل لعوق کنند ورم طارئ وشش

كرم را نافع بود وخوردن وى غثيان را بغايت نافع بود وچون بپزند واب وى بپاشند كرم
بكشد وحب القرع بيرون آورد واشتهاى طعام بازديد كند وبادها را تحليل كند وتاريكى چشم
وشب كورى كه از رطوبت حادث شود نافع بود ومقدار پنج مثقال مستعمل بود وروغن وى سينه
وشش را سودمند بود واكر با سويق بر ورمهاى بلغمى ضماد كنند بكداازاند وخوردن وى هضم
طعام بكند ومعده وامعا را از بلغم غليظ پاك كند وغذاهاى غليظ لطيف كرداند وسردى معده
وجكر را سود دهد وسده بكشايد وچون قضبان وى با عناب بپزند واب ان بپاشند
خون غليظ رقيق كرداند واين خاصيت در وى موجود ست واكر با انجير خشك بخورند عرق
برانكيزد ولون را نيكو كرداند قفاح وى مسهل مره سودا بود وبلغم وشربتى يك مثقال با نمك
بود وصعتر درد قولنج ودرد رحم ومثانه را نافع بود وچون با عسل وسركه بپرورند وهر شب يك
مثقال بخورند وبران بخسبند جهت نزول اب مفيد بود وايمن كردد از نزول ومن را نيكو
كرداند وچون بپاشند كزيدكى عقرب را نافع بود واكر ضماد كنند بر موضع كزيدكى همچنين
نافع بود وچون صعتر بر ذيك بقولى نهند كه مضعف چشم بود وضرر ان زايل كند ونوعى از صعتر
بود كه ان پستانى بود وى كارند وان ضعيف تر از برى بود در قوت وفعل ودر تبريز بسيار كارند
وصعتر مضر بود وبا ريه ومصلح وى سركه انكورى بود **صعبين** سعبين نيز كويند وان صمغ
است وكفته شد **صعصاف** مرغيست كه انرا طرغلودليس كويند وكفته شود **صعفراعون**
مرغيست كه كنجشك را صيد كند وپارسى باشه كويند وبه برى ناشيا كويند وابو عاره نيز
كويند كوشت وى كرم وخشك بود چون بپزند وخشك كنند وسحق كنند ودود دم از وى بپاشند
باب سرد سه روز بناشتا سه فه سردور بود را نافع بود وزهره وى نافع بود جهت ابتداى نزول
آب چون در چشم كشند قوت باصره بدهد وسركين وى چون در كلف مالند زود زايل كند
صلون خرنوب نبطى است وثمر وى در مصر حب الكلى خوانند وانا غورس نيز كويند وصفت
خرنوب كفته شد ودر ينبوت نيز كفته شود **صلصل** بپارسى عكه خوانند وان عقعق است

صح **صفينه** درخت اهل است وان عرعر بود وكفته خواهد شد

وكفته شد

وكفته شود **صمغ** جالينوس كويد مجموع صمغها كرم وخشك بود وليكن بعضى از بعضى فاضلتر
بود وصمغ را بشيرازى ازدو كويند وبپارسى ژد كويند **صمغ عربى** بهترين صمغها بود و
ونيكوترين ان بود كه صافى بود وچوب اندك داشته باشد وسفيد وشفاف بود وچون در آب
نهند زود بكدازد وطبيعت ان معتدل بود وكويند كرم بود وكويند سرد وخشك بود در
وى قبض بود وجفافى با اعتدال سرفه كرم را نافع بود وآواز را صافى كند وقوت معده بدهد
واسهال صفراوى را نافع بود ومقدار ما خوذ از وى دو مثقال بود وخشونت سينه وحلق
وقصبه شش را نافع بود وحدت ادويه بشكند واسحق كويد مضر ست بسفل ومصلح وى كثيرا
بود وبدل وى صمغ بادام بود وحب الاس وكويند صمغ وى شراب صندل وكلاب است **صمغ
اللوز** بهترين صمغ بادام آن بود كه سفيد باشد واز درخت جوان كيرند وطبيعت وى مايل بسردى
بود وكويند كرم وتر بود وصمغ بادام شيرين درد حلق وسرفه وتب دق را نافع بود وفربهى آورد و
صمغ بادام تلخ قابض وسخن بود چون بپاشند نفث دم را نافع بود واكر با سركه بپامیزند وبر
قوبا كه بر ظاهر پوست بود بمالند نافع بود وزايل كند وچون با شراب ممزوج كنند وبپاشند
سرفه كهن را نافع بود وسنك كرده بريزاند وكويند صمغ بادام مضر بود باسپرز ومصلح ان قند
وخشخاش بود وصمغ عربى وكثيرا **صمغ الاجاص** بهترين صمغ آلو آن بود كه از درخت
كهن كيرند در وى كرمى وخشكى بود كويند كرم وتر بود ودر ششش وسينه را نافع بود وچون
با شراب بپاشند سنك كرده ومثانه را بريزاند وچون با سركه بپاميزند وبر قوباى كودكان
بمالند زايل كند وجراحتها با صلاح آورد وچون در چشم كشند روشنايى زياده كند وچون
در سركه حل كنند وبثرها مالند نافع بود واسحق كويد مضر بود بسپرز ومصلح ان قند بود **صمغ
السماق** چون در دندان كيرند درد ساكن كند وجراحتها را نافع بود واكر در شياف كنند
روشنايى چشم زياده كند **صمغ المحروث** حلتيت است وكفته شد **صمغ الدار ابيثا**
بهترين ان بود كه صافى باشد وبسرخى مايل بود ودر غايت حدت بود وحرافت و

صح مصلح

تکی تمام داشته باشد مولف گوید بشیرازی آنرا دوک خوانند و از حد شبانکاه خیزد و در
هیچ جایی دیگر نبود معده بود لطیف گرداند و بکداز اند و در قوت مانند حلتیت
بود و مولف گوید جهت درد دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر از سبب
آن نفع بود **صمغ السداب** گرمست در سیوم و خشک بود در دوام و باد مار ابکنند و
و و رمهای صلب بکداز اند و ریش چشم را نافع بود چون بران افشانند و خنازیر که در
حلق و در زیر بغل بود بکداز اند چون مقدار دانکی سعوط کنند و بدل ان دو وزن ان
حلتیت است **صمغ الخطمی** سرد و تر بود و تشنگی ساکن کند و شکم به بندد و نافع
بود جهت مره صفرا **صمغ جوز الروم** کهرباست و گفته شود **صمغ الطرثوث**
اشق است و گفته شد **صمغ العناب** کثیراست و گفته شود **صمغ سداب البری**
ثافسیاست و گفته شد **صمغ الکمثری** گویند بهترین صمغ امرودان بود که
از درخت کهن گیرند و طبیعت ان گرم و تر بود در دششش و ریشهای ان نافع
بود و مقدار مستعمل از وی دو دانک بود تا دو مثقال و نیم و گویند مضر بعصب بود
و مصلح ان گل ارمنی بود **صمغ البطم** علکه است و بشیرازی کندرو خوانند و بپارسی
بنا خوانند و طبیعت ان گرم بود و محلل و ملطف بود و در خواص نزدیک بمصطکی
بود **صمغ السرو** گرم و خشک بود و در قوت مانند صمغ سداب بود و چون
بدان سعوط کنند رطوبت دماغ پاک گرداند و چون بر ریشها بر افشانند یا گلنار
زایل کند و مجموع ریشهای اعضا را نافع بود **صمغ الصنوبر** راتینج است و گفته
شد **صمغ الخرشف** کنکرزد خوانند بپارسی و بشیرازی کنگری و ان شراب
الفی بود و گفته شود در کاف **صمغ الزیتون** اصطرک است و گفته شد
وصمغ بری وی ازاد و یه قتاله بود و چون در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل
کنند و بول و حیض براند و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و بدل

ابرش

صح ملطف بود جهت باد پا، غلیظ که در معده و امعا بود و سودمند بود و بلغمی را که در

صح در صفت کنکرزد

عصاره

ریش شده را نافع بود و بجه بپند از دو عصاره که وی بدل طراثیث است و گویند بدل
آن شونیز است **صمغ البلاط** صاحب جامع گوید بیونانی کیثوفلا خوانند و معنی
آن بپارسی از سنگ ساخته بود و ان ترکیبیست که از سنگ رخام و صبر و مر و خون
سیاوشان و علک و عنزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان و زاج مر
یکی نیم جز و کوفته و بیخته کنند و باب صمغ عربی بسرشند و بدیواری که گچ سفید کرده باشند
رها کنند تا خشک شود و هر چند خشک شود نیکوتر بود و وی مجفف بود و جراحتهارا
نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تر بصلاح آورد و صاحب منهاج گوید طبیعت
آن معتدل بود **صندل ابیض** بهترین ان مقاصری بود زرد رنگ طبیعت
آن سرد بود در سیوم در درد سر و خفقان که عارض شود از تبهای حاده و مره صفرا
و جگر و دل گرم و محرور وی مزاج را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون
صلابه کنند بگلاب و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت
بود ساکن گرداند چون در حمام با نوره در خود مالند بوی ان زایل کند و چون باب
عنب الثعلب یا باب حی العالم یا باب بیر بهن یا باب طحلب بسرشند و بر نقرس گرم
طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همین عمل کند و مفرح و مقوی قلب بود و چون
حکوک کنند اندک حرارت در وی پیدا شود همچنانکه آرد از طحن و اگر خلط کنند با
ادویه جهت تقویت معده و جگر و سردی ان سود دهد و مضر بود باواز و مصلح وی
جلاب بنابات است و بدل ان اشنه **صندل احمر** سرد و خشک است در دوام
و گویند سردتر از سفیدست و گویند سفید سرد و تر از وست لیکن صندل سرخ خشک
تر بود و محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر حمره طلا کردن نافع بعد و درد سر را
عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و باروغن زنبق بیامیزند و بر اعضا
بمالند تب و درد از وی زایل کند و هم گوید صندل سرخ بغایت سرد تر از صندل

اسفید بود و بدل ان فوفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صفت حب ان درباب
حا گفته شد اما باقی اجزای وی گفته شود در پوست و بیخ صنوبر صغار قبضی و قوتی
تمام بود هیج را نافع بود جون بروی نهند مانند ضماد عظیم نافع بود و جون بپاشامند
شکم به بندد و اکر ذرور کنند بر سوختگی اب کرم بغایت نافع بود و وی معتدل بود
در حرارت و کویند کرم است در دوام و خشک است در سیوم و کویند در اول و ورق
آن تر تر از لحای آن بود و جراحتها را نیکو کرداند و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن
بلغم را جذب کند بیرون آورد و دخان وی را سود مند بود جهت کسی که در مژه او
استرخای بود و سر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق وی جون بیاشامند
درد جگر و ریش شش را نافع بود و کرمی سبز هست در درخت صنوبر و ان بتوت
ذراریح بود و قشور مرد و نوع صنوبر جون زنان در زیر خود دود کنند بچه و مشیمه
بیرون آورد و ورق وی جون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای کرم درد ساکن کند
و بر جراحتهای تازه که خون روانه بود نافع بود و جون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و جون با سرکه بپزند و یا ماء العسل بیاشامند مقدار یک
مثقال جهت کسی موافق بود که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی
جون بیاشامند همین عمل کند و جون چوب وی بشکنند و پاره های کوچک کنند و با سرکه
بپزند و طبیخ وی در دهان نگاه دارند درد دندان ساکن کند و اگر بسوزانند و دود
وی بگیرند در مداد بغایت خوب بود و اکر در داروهای چشم کنند مژه های چشم نیکو
کرداند و موی نریزد و اب رفتن باز دارد و شریف کوید که تخم صنوبر کبار جون
بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از افلاج خلاص یابند و بدل ان
زفت اوست صنار دلب است و گفته شد صنوبر اسم صمغ یمنی است
که از طرف یمن می آورند و بلون مربع بود و در جراحتها استعمال میکنند و قطع اسهال
بکند

صنوبر

~~۱۵۴~~

بکند و این صمغ بشکل حضض باشد همچنان قرص می باشد و انزا بول الابل کویند
و جراحتهای خبیث را با صلاح آورد صوف الارض فراسیون است و گفته
شد صوف بپارسی پشم کویند طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و مجفف بود
صفت سوختن ان مانند ابریشم بود بکیرند دیک آهنین و یا کوار کلین و پشم را
بشویند و بشانه کنند و در دیک کنند و طبقی بر سر ان نهند که در بن وی سوراخ بود و آتش
کنند تا انزمان که سوخته کردد و ریشها را نافع بود و کوشت زیاده که در ریشها بود
بخورد و پشم ناشسته که چرکن بود جون با زیت و سرکه تر کنند یا بشراب و ضماد کنند بر
جراحتهای جرکن در ابتدای ان موافق بود و بر جایی که ضربی رسیده باشد یا استخوان
شکسته باشد همین نوع کنند نافع بود و جون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم
و مجموع اعضا را نافع بود و بران ضماد کردن شریف کوید جون خرقه صوف بر کردن کاو ران
بندند خستکی بریشان کار نکند و جون پشم ژنده پاک کنند در میان انکشتان دست و پای که
شو شده باشد شقاق آن زایل کند و باید که یک شبانه روز رها کنند پس بیرون آورند
و دیکر بار مکرر کنند تا زود زایل کند و رازی کوید جون صوفی که کوشت ان کوسفند
کرک خورده باشد بپوشند حکه در بدن انکس پیدا کند و دیمقراطیس کوید ریسمانی پشمین در
کردن کاو تند بندند زبون کردد صوطله نوعی از سلق است و ان زرد رنگ بود
و گفته شد در سبین والله اعلم

باب الضاد

خالی

ضبع العرجا نمر السدر خوانند و بپارسی کفتار کویند و در نبق گفته شود جیوانیست
مانند کرک و جون براه رود لنک نماید از بهر این ضبعه عرجا نام وی کرده اند و بپارسی کفتار
کویند کوشت وی کرم و خشک بود در دوام مانند کوشت سک و جون در دست آدمی
حنظل باشد کفتار ان از وی بکریزند و جون یک دندان وی با خود نگاه دارد سک بر
وی بانک نکند و آواز او بسته شود و موسوسان را نافع بود و جون کوشت وی بخورند و جون

زهرهٔ وی با چندان روغن افحوان بکدازند و در ظرف مسین کنند و سه روز رها
کنند و بعد ازان طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی زایل کند
و دانه ببرد و هر چند که این روغن کهن بود بهتر بود و چون زهرهٔ وی با پیه شیر بر
روی طلا کنند کلف زایل کند و لون صافی کرداند و چون زهرهٔ وی تنها در چشم کشند
تیزی چشم زیاده کرداند و اگر طبیخ وی که با شبث و نانخواه و ابجنه باشند سودمند بود و
جهت درد مفاصل و دران نشستن بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند و بادهای
غلیظ را ببرد و جمیع علتهای مفاصل را سود دهد و مغز ساق وی چون با زیت انفاق
بکدازند و بر نقرس طلا کنند بغایت غایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله
ببندند بچه نگاه دارد و نیندازد و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل جهت زرع
کردن بیمانید آن زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر ان پوست در قدحی کیرند و دران
قدحی کیرند و دران آب کنند و بخورد کسی دهند که سک دیوانه او را کزیده باشد هیچ
زحمت بوی نرسد و صاحب جامع کوید که پوست پیرامون خاصرهٔ وی چون بسوزند و
با زیت سحق کنند و مخنث درد بر خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع کوید
که اگر موی که پیرامون دُبر وی بود و خصیه انجا نر بود و بدین نوع که کفته شد استعمال کنند همین
عمل کند و اگر از ضبعه ماده بود و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا کنند بود بر مردی که ان
زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این از خواص است و کویند بغای همه
حیوانات بود و الاهوازی میکویند که هر حیوان جنیس وی که بر وی بکذرد البته نر بشیت
وی رود و در خواص حیوانات آورده است که وی سالی نر بود و سالی ماده سبب انست
که در زیر دنب وی خطی باشد که باندام نری و مادهٔ نو رسیده باشد و بشب شکافته کردد و
وی موافق خرکوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سک بر
بالایی ایستاده باشد در ماهتاب و سایهٔ سک بر زمین افتاده باشد کفتار در زیر سایه

سک

صح بکیرند

سک رود چنانچه سایه بسایه مستغرق شود سک خود را از بالا بزیر اندازد و کفتار سک
را بخورد و اگر زهرهٔ وی در چشمی کشند که موی زیاده داشته باشد وقتی که بر کنده باشند چون
کحل کنند دیکر نروید و هیچ حیوان با کفتار بر نیاید **ضب** عضایه است و
عضا نیز کویند وان نزدیک است بورل وان را سوسمار کویند چون سرکین وی بر کلف
مالند زایل کند و سفیدی در چشم بود ببرد **ضجاج** بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند
درخت بان و نبات وی در کوه تهوان از زمین عمان باشد وان صمغ سفید باشد که چون
جامه بدان بشویند پاک تر از صابون بود و مردان سر را بدان شویند و درده را نیز بدان
شویند و تخمی بار آورد مانند دانه مو و سیاه و زبان را بکزد و ضجاج بفتح ضاد نام هر درختیست که
دد و دام و بیرا بویند مانند خروع و قنب و الیه **ضرو** درختیست که در کوهستان یمن بود
مانند درخت بلوط بزرک بود اما از وی نیکوتر بود و رق ان بسرخی مایل بود و ثمر وی
مانند خوشه بطم بود و لیکن حب وی بزرکتر بود و رق وی چون بپزند و صاف کنند
و آب وی را باز بپزند تا نزدیک بانعقاد بعد ازان بردارند و استعمال کنند جهت
خشونت و سینه و سرفه که از سردی بود و کویند قلاح را ساکن کرداند در مال و صمغ وی
بکرمیا رک آورند و بقوت مانند لادن بود و در بوییهای خوش زنان استعمال کنند
و خوشبوی بود و طبیعت وی کرم بود در سیوم و کویند در دوام و تر بود در اول کویند
خشک است در اول و بعضی کویند بکمکام ورق شجر ضرو است و کو بکمکان لحاء انست
یعنی پوست بیخ ان بصری کوید صمغ ضرو معروفست بکمکام و طبیعت وی کرم است
در درجهٔ دوام و خشک است در اول و محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان
کوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی کوید ضرو
جهت دفع قلاع و استطلاق در غایت نیکویی بود و نافع بود و شریف کوید روغن
بسیار از حب وی بیرون می آید و منفعت وی آنست که باد دماغ بشکند و مغص را ساکن

صح بیاری

صح ودرد دندان را نافع بود

کنند چون بپاشند یا بمالند از آن روغن در خود و محلل و مجفف بود چون ورق وی
با روغن بپزند و در گوش چکانند درد گوش را زایل کند و چون با آب بپزند و بطبیخ
آن مضمضه کنند بن دندان محکم کند و بلغم زایل کند و چون ورق تازه و تر همچنان
بسوزند تا کسنه کرده و با آب بپزند نیکو و بعد از آن صافی کنند و مقداری درم بپاشند
در خاصره زایل کند و تخم و چوب وی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند نافع بود
خاصه جراحت خصیه کودکان و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو دمن ضروی اندلس
بود و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضرا است **ضرب** صاحب منهاج گوید عسل
است و صاحب جامع از قول شریف گوید که ان حیوانیست بلغت همدان ویرا
خوانند و بلفظ دیگر ولدل خوانند و ان نوعی از قنفذ بزرگ بود و خار دراز دارد
مانند تیر انداز و چون خواهد که بیندازد گرد کرده و چون راست شود تیر انداخته شود
گاه باشد سه چهار بیندازد و اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود و گوشت وی گرم و
خشک است و وی بمقدار سگ کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نقرس را فایده
کند و هم خون وی چون بر قدمین ضماد کنند نقرس را نافع بود و چون خون وی بر اندام
مالند جرب و کلف را ببرد **ضرع** بهترین پستان ان بود که از حیوانی گیرند که
گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود طبیعت وی سرد و خشک بود اولی ان
بود که با افاویه خورند تا زود از معده بگذرد و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی
اندک بود چون بخورد شیر وی زیاده کند **ضرم** اسطوخودوس است و گفته شد
ضریع نباتیست دریایی که در ساحلهای دریا یابند و طبیعت وی گرم و خشک بود
چون با آب بپزند و در ان نشینند درد مفاصل را نافع بود و چون خشک کنند و بدان
بخور کنند زکام زایل کند و خشک وی چون در حمام خود را بدان بشویند حکه و جرب تر
زایل کند **ضروع الکلبه** اسمی یمنی عربی بود درختی که در کوهستان مکه بود و ان

صح شبهم

او نیز

زقوم است درخت آن بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع سفید بود **ضرس العجوز**
خشک است و گفته شد **ضفائر الجن** قثاء الصغار است و گفته شود و نباتی
حصف است و گفته شد در حا **ضفادیر الجن** گویند بر سیاوشان است و گفته شد
ضفدع بپارسی وزغ گویند و غوک خوانند و بشیرازی بک گویند و بیونانی بطراخوا
خوانند گوشت نهری وی چون با زیت و نمک بپزند جهت گزیدگی جانوران و با ذرهر
هدام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بپزند نوع و بروغن گل موم روغن
سازند موافق بود جهت مرضهای فرمن که از اثر ریشها حادث شده باشد و مدتها
بران گذشته باشد چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روان بود یا رعاف
بدن افشانند خون ببندد و چون با زفت تر بیامیزند و بر داء الثعلب مالند زایل
کند و گویند چون یک قطره خون وی بر موضع مویی که در چشم بود چون برکنده باشند
چکانند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را
نافع بود و چون وی را مضوض کنند بر گزیدگی مار و عقرب نهند نافع بود چون
بر دندانی درد نهند بیفتد و بوی وی کشنده بود چون چهار پای در میان علف
ویرا بخورد مجموع دندانهای وی بریزد و در خواص آورده اند که چون زبان وی بر ناف
خفته نهند هر چه کرده باشد بگوید لیکن انکه ویرا خبر بود خون وی حاجت موی و نوشادر بر
موضعی که موی سترده باشند طلا کنند دیگر نروید و اگر موی برکشیده باشند نیکوتر بود
و اسحق گوید که شخصی را پیکان در استخوان روی مانده بود مدت دراز و علاج بسیار کرده
بودند و هیچ فایده نداشت ضفدعی را پوست از وی باز کردند و بر سر جراحت و
پیرامون وی نهادند در یک شبانروز پیکان بیرون آمد از سر جراحت و وی در قوت
جاذبه بغایت باشد و از بهر انست که قلع دندان میکند و از خوردن وی ورم دل تولد
کند و بول تیره گردد و فقد منی احداث کند و بدترین ضفادع انچه گفته شد بنرست که

صح **ضغابیس**
دیگر هست که ساق نبات وی
مانند ملیون بود و از این ضغابیس
خوانند

ضفبوس

صح
بدان

دربیشه یا سرخ که در دریا بود و مداوای کسی که ان خورده باشد قی و باب گرم کنند و
عسل و نمک تا معده وی پاک شود بعد از ان در حمام رود و پس سکنجبین خورد و اسفیدباج
بادارچینی و شراب یا مثلث وی را نافع بود و هرچه از جهت استسقا نافع بود و برا نافع
بود و چون خلاص یابد مجموع دندانهای وی بیفتد و گویند دل وبر اگر کسی که تب غب
داشته باشد نافع بود **ضوم** حوک خوانند و ان بادروج است و گفته شد
ضومران صاحب جامع سهو کرده است که گفته که ان ضیمران است و قول صاحب
منهاج در بنی معتبر ست که گفته است که ان بهرامج است و گفته شد **ضیمران**
ضیمران نیز گویند و ان شاسفرم شیرازی بود و ان سبز بود نه چون کرمانی و صاحب
جامع گوید ان فوتنج نهری است و سهو کرده است و طبیعت وی خشک بود و در دوام
و گویند سرد بود و محرور مزاج را نافع بود خاصه چون گلاب بر وی زنند و بر جایی که سوخته
باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را زایل کند

باب الطا

طالیسفر یونانی دارکیبه خوانند و ماقر نیز گویند صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی
بود و آن قنثور هندی است و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است که بسباسه است
و دیگر قول ابن جلجل آورده است که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجره
هندی است و دیگر گفته عرق درخت توت است و این قولها خلاف است و قول
مجوسی آورده که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهاج است
و صاحب جامع تحقیق نکرده است که چیست و مولف گوید پوست بیخ زیتون هندی است
و همه قولها خلافست و آن پوست سطبرتر از دارچینی است و صلب تر و میل بسیاهی
زند و طعم وی بغایت عفص بود و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس گوید در وی
هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم
و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی خشک بود در دوم و نزف و قرحه امعا را نافع

صح جون بیاد برزند

موافق

بو

بود و نزف دم را و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود و چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع را
زایل کند چون آب وی در دهن نگاه دارند و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود
و دیقوریدوس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن ان کمون بود و نیم وزن ان
اهلیلج رازی و اسحق بن عمران همین گوید بدل وی بوزن وی سنبل و نیم وزن ان ساذج
بود و گویند بدل ان مقل و بهل بود مساوی **طالفک** ثمره ازاد درخت است و گفته شد
طاوس مرغیست مشهور شریف گوید بعد از سه سال تمام پر ما برآورد و یک سال
یکبار بچه آورد و گوشت و پیه وی چون با سفیدباج بپزند و بخورند و مرق ان بیاشامند
ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی بگدازند و با آب و سداب و بعسل بیامیزند
درد معده و قولنج را نافع بود و قوة مجامعت بدهد پیه و گوشت وی و زهره وی چون
بسرکه بیامیزند گزیدگی جانوران را نافع بود و جالینوس گوید گوشت وی صلب تر از
سفین بود و درسان و بط و غلیظ تر و دیر هضم شود و ابن ماسویه گوید که گوشت
طاوس بد بود بمزاج و صاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است که بهترین وی
جوان بود و طبیعت وی گرم بود و مصلح معده گرم بود که هاضمه وی بقوة بود و اولی
آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در پای وی بندند و بیاویزند
و بعد از ان با سرکه بپزند و ابن زهر گوید حکمای متقدم مرغابی که گوشت ایشان صلب
بود یک ساعت پیش بکشتن کشته اند و همچنان با پر آویخته اند و این از بهر ان کرده اند
که زود منهضم شود که چون زمانی مانند خمیر که در آرد و هضم نان نیکوتر شود و ابن هم
جنانست و رازی گوید که طعامی که در وی سم بو[illegible] طاوس به بیند رقص کند و
فریاد زند و گویند چون به بیند ظرفی را که در وی سم بود بشکند و ابن زهر گوید اگر مبطون
زهره وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامند شفا یابند و اگر خون وی با انزروت

ونمك بيا ميزند و بر ريشهاى تر بد كه ترسند كه آكله كردد چون بدان طلا كنند زايل كند
واگر سركين وى بر ثاليل طلا كنند زايل كرداند واستخوان وى چون بسوزند وسحق
كنند و بر كلف طلا كنند شفا يابد واگر بر برص طلا كنند رنگ بگرداند **طارطقة**
ماميدانه است وگفته شود **طاريقه** دنداست وگفته شد **طالقون** على بن
محمد گويد كه طالقون نحاسى بود كه مدبر كرده باشند بتوبال كه در بكير كاو خبيانيده
باشند و جانى كه در آب اشان تو خبيانيده باشند پس در وى سميتى تمام وحدتى قوى
بود وگفته اند كه نوعى از مس زرد ست و فرق ميان وى و انواع مس زردى بود و
چون از آتش بيرون آورند و پتك زنند تمددى در وى پيدا شود و زرد گردد و
شكسته نگردد تا سرد شود و در كتاب احجار گويد طالقون از جنس نحاس است غير ان
كه با ادويه گرم مدبر كنند تا سميت در وى احداث كنند و اگر از طالقون منقاشى سازند
موى زياده كه در چشم بود بدان بركشند ديگر نرويد خاصه چون مكرر كنند و اگر كسى
لقوه داشته باشد در خانه تاريك رود كه قطعا روشنايى در وى نبود و آينه از
طاليقون در برابر خود دارد و بدان ادمان كند لقوه زايل شود و اگر طالقون در
آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هيچ جاربايى گرد ان آب نگردد و اگر
قلابى از وى بسازند و پس در آب آويزند ممكن نبود كه هيچ ماهى از وى خلاص يابد
و طبرى گويد طالقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس انچه در زمان كوفتن مرتفع
شود بتنيه در موضع سكه و در بول كاو خبيانند و مولف گويد كه اكسير بان طالقون
را مس ست خوانند و گويند در كان مس ميرويد **طباشير** بهترين وى
سبك و سفيد بود كه زود خورد شود و طبيعت ان سرد و خشك بود در سيوم
و گويند در دوام و مسيح دمشقى گويد سرد ست در دوام و خشك است در سيوم
و شيخ الرئيس گويد مركب القوى بود مانند گل و در وى قبضى بود قوت معده بدهد

و قلاع

وقلاع را نافع بود و سوختگى را سود دهد و شكم ببندد و تبهاى حاده وتشنگى را سود
دهد و قى كه از مره صفرا بود باز دارد و گرمى جگر بنشاند و جهت ريشها و بثرها و قلاع
كه در دهان كودكان حادث شود سودمند بود چون تنها با ورق گل سرخ بران
باشند و دندان متحرك را محكم گرداند تنها سنون ساختن و بواسير را سود دهد و
ورم چشم گرم را نافع بود و قوت دل بدهد و خفقان كه از حرارت بود ساكن گرداند
و توحش و غم را نافع بود و ضعيف معده والتهاب ان و منع مره صفرا و تشنگى را ساكن
گرداند و غشى و كرب را نافع بود و مفرح و مقوى بود قلب را و ترى كهن از معده محو
كند و قوت اعضايى كه از حرارت ضعيف شده باشد بدهد و سرد مزاج را بزعفران
معتدل كند و تفريح و تقويت وى بغايت بود و گويند خوردن وى باه را مضر بود
و اسحق گويد مضر بود بشش و مصلح وى گلاب بود و گويند مصطكى و انيسون و بدل ان
عصاره لحية التيس و گويند بدل ان سه وزن ان مغز تخم خيار زه و چهار وزن ان
بزر قطونا و گويند بدل ان نيم وزن ان كافور ست و گويند بدل ان طين مختوم است
وزن ان گويند بدل ان كاغذ مصرى سوخته است و گويند وزن ان گلشكى و نيم وزن
آن صندل است **طبار** نوعى از انجير بزرگ سرخ است **طباق** غافت المية
و گويند غير غافث است اما قول اكثر انست كه غافث است وگفته شود در عين
طبيعا نوعى از گندم است اما باريكتر بود و حشيش وى يك بالاى آدم بود
و در سردسير ها بسيار كارند و انرا كاكل خوانند و مزاج وى مانند مزاج گندم بود ليكن
نفاخ بود و نان وى چون گرم بود نيكو بود اما چون سرد شود بد بود و دير از معده
بگذرد و اگر از آرد وى حشويى سازند سينه را پاك گرداند و سرفه سخت را نافع بود و
بول براند و گرده و مثانه را پاك گرداند اما مضر بود بمعده و نفخ و قراقر پيدا كند و اگر اسب
بخورد هيچ مضرت بوى نرسد چنانكه از گندم رسد **طبرزد** اسمى پارسى معربست

واصل آن طبرزد است از بهر انکه صلب بود نه سست و نه نرم و نمک طبرزد از بهر آن
کویند که سخت بود **طبیخ** بطبیخ است وکفته شد **طترج** مور کوچک بود
در باب نون کفته شود در صفت نمل **طحلب** خز الضفادع است پای
جانجو اب نیک خوانند طبیعت ان سرد بود در سیوم وکویند درد وام و نزیف
درد وام خون را به بندد و ضماد کردن بر ورمهای کرم و نقرس کرم و حمره و درد
مفاصل کرم بغایت مفید بود و چون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم کند

صح
واکر ضماد کنند بر قله
امعاء کودکان نافع بود

طحال بهترین سپرز ان بود که از حیوان فربه کیرند از بهر انکه بدی ان کمتر از
لاغر بود و شیخ الرییس کوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی
بد بود و طبیعت ان کرم و خشک بود وکویند سرد بود و در وی قبضی بود و خون
سودا وی ازوی متولد شود و وی ردی المضم شود سبب عفوصتی که دارد و اولی
آن بود که با روغن پسیار و پیه بخته کنند و بر سر وی شراب صافی خورند با سرکه
کبر **طحما** شوکران است وکفته شد **طخشیقون** و طخشیغون نیز
کویند و تا و یل ان قوسی بود از بهر انکه اهل ارمن پیکان را بدان زهر آلود کنند
و در جنکها بکار برند و طلفتیت با دزهر وی است **طرو قون** برطاسقی است
وکفته شد **طرنجو مانس** شعر الجن است وکفته شد **طرستوج** ترستوج نیز
کویند و ان ماهی دریایی بود و بیونانی طرینلا خوانند و اهل اندلس انرا حل خوانند
و دیسقوریدوس کوید ادمان خوردن وی کردن شبکوری و تاریکی چشم اورد و
چون بشکافند و بر کزیدکی تنین بحری و عقرب و رتیلا نهند شفا یابد **طراثیث**
طرثوث نیز کویند و بشیرازی بل شیرین خوانند سرخ و سفید بود و طبیعت وی سرد
و خشک بود و قابض و رازی کوید سرد و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن از
بینی و مقعد بکند و رحم نیز و شکم به بندد و قوة مفاصل سست بدید و معده و جکر را

قوت

قوت دهد و چون با دوغ کاو و شیر بز تازه بیزند و بپاشند استرخای معده را مفید
بود و مقدار ماخوذ ازوی یکمثقال بود و اسحق کوید مضر بود بسبل و مصلح وی کلنار است
بدل وی جفت بلوط و زن آن کویند چهار دانک وزن ان قرظ و شیش یک ان
عفص و ده یک ان صمغ عربی بود **طرخون** بشیرازی طرخونی کویند و باصفهانی
ترخانی کویند و بهترین ان بستانی تازه بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در دوی
قوت مخدره بود و ابن ماسویه کوید کرم و خشک بود و در وسط درجه سیوم وکویند
سرد است مجفف رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود چون بخایند
و زمانی نیک در دهان نکاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل
احتباس طعم ان بکند و معده را قوت دهد و در حلق آورد و دشوار هضم بود و
قطع شهوت باه کند و تشنکی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر انکه منع ضرر ان بکند و
زود بکدازاند و تمیمی کوید آب وی و آب رازیانه نزد در شرابکاوی کنند وکدر خوابانند
منع آبله و حصبه بکند نفیس ترین اشربه هند و خراسان بود و خاصه اب طرخون
این فعل میکند منع حدوث علل وبا میکند **طربیلن** معنی این ذو ثلاثة
اوراق بود و اسم مشترک است بر چند دوا و دوای اول بر چند قوقی وکفته شد و بونبات
خصیة الثعلب و ان نیز کفته شد و دیکر بر دوایی که مخصوص است باین اسم و ان
دو ماته است و بیونانی اسم بسیار دارد و بعضی ویرا سواسن خوانند و بعضی اسفلیطس
و بعضی قنیفتن و بعضی اسکوفلس و ان نباتیست که درازی قد وی یک کز بود یا
بیشتر و قضبان وی باریک بود سیاه و مانند اذخر و در ابتدا بوی سداب کند و
با خر بوی قفر و کل وی فرفیر بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم مانند
قفر الیهود و تخم وی و ورق وی چون با آب بیاشامند نافع بود شوصه و عسر البول و

وصرع و در ابتدای استسقا و درد رحم وحیض و بول بجراند و باید که از تخم وی
سه درم و از ورق وی چهار درم بیش نخورند و ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند
سودمند بود جهت کزیدگی جانوران و بعضی کویند که بیخ نبات وی تلخ وی
بود بر موضع کزیدگی جانوران ریزند و درد ساکن کند و بعضی از مردمان
در تب مثلثه سه دانه از وی وسه ورق از وی بخورند با شراب بیاشامند و در
تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل کند و بیخ وی از ادویهای
معاجین بود **طراغورنیا بیش** فوتیح جبلی است وگفته شود **طرفا**
بپارسی درخت کز را کویند وان انواع است یک نوع ثمر وی را کزمازج کویند
وان اثل است و ثمر وی را حب الاثل کویند و ثمرة الطرفا نیز کویند طبیعت
وی سرد و خشک است و در وی قبضی بود و تخفیفی و ثمر وی بغایت قابض بود
و کویند کرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند شپش بکشد و چون ورق و بیخ
وی و قضبان وی چون با سرکه یا با شراب بپزند سپرز را و درد دندان را نافع
بود چون بدان مضمضه کنند و چون ورق وی با آب بپزند و با شراب ممزوج
کنند و بیاشامند سپرز را بکدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم
ایشان روان بود و زمان دراز بران کذشته باشد و چون در طبیخ ان
نشینند بغایت نافع بود و چون خاکستر چوب وی زنان بخود برکیرند همین عمل
کنند و قطع رطوبات رحم کند و خاکستر وی چون بر ریشهای تر افشانند خشک
کرداند و بخاصیت ریشهای که از سوختگی اتش بود نافع بود و دخان
وی زکام و جذری را بغایت کمال نافع بود و ابن وافد کوید زنی را بر روی
جذام ظاهر شد از طبیخ بیخ وی با مویز چند نوبت بیاشامید زایل شد و

کوید

کوید تجربه کردم زنی دیکر را هم صحت داد و خوزی کوید چون دخان کنند ورم سودا وی
را نافع بود و بیشتر ورمها را و رازی کوید بخور وی سه نوبت بواسیر را خشک کرداند
و مجربست و شریف کوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق او چسپیده
باشد بیفتد و ثمر وی کزیدگی رتیلا را سود دهد و دیسقوریدوس کوید بدل ثمرة الطرفا در
داروی چشم عفص بود **طرغلودیس** طروغلودقطس است و بعد ازین
کفته شود **طربغون** شنغتین است و کفته شد در شین **طرجسقوق**
طرشقوق نیز کویند وان هندبای بری بود و کفته شود **طریخ** نوعی از ماهی کوچک
بود که از آذربایجان آورند تر نیز و بهترین ان بود که تازه باشد طبیعت ان کرم و
خشک بود و طبیخ براند و اندکی از ملطف سودا بود در تب ربع وی مضر بود و سپرز
و معده و مصلح وی روغن بسیار بود **طراغیون** نباتیست که در جزیره
اقریطس روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت ورق وی و صمغ وی در
اول درجه سیوم بود سنک کرده بریزاند و حیض براند و چون یک مثقال از وی بیاشامند
و این نبات بغیر از جزیره اقریطس در جای دیکر نروید و درخت وی مانند
مصطکی بود **طردیلون** سیسالیوس است و کفته شد **طربله** طرفیلن است
و کفته شد **طرقوقون** طریقوفن و مثلث و اوینا نیز کویند وان زعرور است
و کفته شد **طرادعلودقطس** عصفور الشوک است و عصفور الساج نیز کویند
و مولف کوید مرغیست بمقدار کنجشکی و در بال او پری زرد بود و نقطه سیاه بود و دنبال
وی و در لب آبها نشیند و دنبی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و شیرازی
ویرا دمنک یا کنک کویند منفعت وی آنست که سنک مثانه بریزاند و منع
آن بکند و رها نکند که دیکر جمع شود در مثانه دیسقوریدوس کوید چون از جوف
وی اندکی بخورند سنک مثانه بریزاند و وی را صفراعور و طرغلودیس نیز کویند

طرخاطیقون نوعی از شیاف است که در چشم مستعمل کنند **طرثوث**
نباتیست که در بهار روید و گل وی مانند گل خشک بود و زرد گون و بو گون گل خار رد آشنه
باشد و شیرازی انگوبیز خوانند و ان قرطم بری بود و در قاف گفته شود و خاصیت
وی آنست که اگر طبیخ وی بر گزیدگی افعی و عقرب ریزند درد ساکن کند اگر عضوی سالم
ریزند همان علت پیدا کند که از گزیدگی افعی **طفشیل** عدس مشفو ست که با سر که
بخته باشند **طلق** کوکب الارض و عرق العروس گویند و بیونانی اصطرالاکیب
کوکب گویند و تسمیه آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است بحری و یمانی
و جبلی و علی بن محمد گوید هم سه نوع است یمانی هندی و اندلسی یمانی بهتر بود و نیکو
بود و هندی بشکل یمانی بود الاعمل وی نکند و اندلسی صحیفه ان سطبر بود و غافقی گوید که
آن نوع از چینی است و ان معروف بود بعرق العروس و ارسطوطالیس
گوید که خاصیت طلق انست که اگر بها ون آهن و مطرقه و هرچیزی که چیز ها بدان
بتوان کوفت بکوبند کوفته نشود الا مکر بحجر الالماس بشکنند و قطعاً و یرا اسحق بتوان
کرد الا مکر چند سنگی کوچک بدان اضافه کنند و در خرقه خشن با موی بندند و در
آب می جنبانند تا جسم وی خورد شود و بگذرد و علی بن محمد گوید که حل وی چنان کنند
در خرقه بندند سنگی چند خورد در آب نیم گرم اندازد و با سنگی می جنبانند تا حل شده
و از خرقه بیرون اید و بعد از ان آب از وی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا
خشک شود و در بن ظرف بماند مانند آرد خورد شیخ الرئیس گوید خوردن
وی خطر بود و طبیعت وی سرد ست در اول و خشک است در دوم قابض بود خون را
به بندد و باب لسان الحمل و رم انثیین و ذکر و خلف اذنین و مجموع گوشتی که سست
بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید با ب لسان الحمل به بندد و خون رحم و مقعد
به بندد چون معسول کنند با ب لسان الحمل بپاشند و طلا کردن بر ناف دوسنطاریا

گوید که

نافع بود

نافع بود و غافقی گوید نافع بود و بر جراحتهائی که بر اعضای جذام افتد پاک گرداند و زایل کند
و صاحب منهاج از قول اسحق گوید که نیم مثقال از وی سنگ مثانه بریزاند و گوید مضر بود به سپرز و
مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بحیلت **طلع** ابو حنیفه گوید اول ثمره نخل را طلع
خوانند و قشر وی را کفری خوانند و چیزی نیز گویند و انچه در اندرون قشر بود و لیغ خوانند و بپارسی
بهار خرما خوانند طبیعت او سرد ست در اول و خشک است در دوم و گویند قبض در وی محکم نیست
و وی تر بود و با قوتی گوید دقیق نخل ذکر که بپارسی گشن خرما گویند باه را زیاده کند و قوت مجامعت
دهد و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود و بر خشکی حمار و سردی مانند سردی حمار بود و دبر از معده
بگذرد و شکم به بندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل از خاصیة وی است
و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد ست و رازی گوید اصلاح وی زنجبیل و دیر از معده گذشتن
زنجبیل مربی کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند باید که خردل مربی و زیت
و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعنع و صعتر خورند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند
مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند ان خورند و بعد از ان شراب کهن بر سر ان خورند **طلح**
میوه ایست که انرا موز خوانند و در میم گفته شود **طلبیسا** نوعی از صدف بست کوچک و اهل
شام و یرا طلیس خوانند و اهل مصر دلنیس گویند و نمک سود ان با نان خورند و در صنف صدف
گفته شد **طلا** خمر ست و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و ابن شمعون گوید نوعی از قطران است
و مولف گوید انچه محقق و مشهور ست شراب کهنه است خوب که انرا طلا خوانند **طمطم**
سماق است و گفته شد **طمرا** خروع است و گفته شد **طوطه** پیش است و گفته شد
طرفربوبس نوعی از کما دریوس نعنعی است و گفته شود **طولیدون** قطن است و گفته شود
عنب الثعلب است و گفته شد **طوطاغ اغربون** حماض جبلی بود و ان نوعی سلق بری بود
و گفته شد **طلیف** غافقی گوید زرة است و گویند طعامیست که از زرة سازند **طبلاخیون**

صح
قطن است
و گفته شود
طواره

نوعی از حی العالم است وکفته شد وجالینوس کوید طبیعت وی کرم بود در اول وخشک بود در دوم
ناسیوم جراحتهای عفن را نافع بود و بربهق و برص باسرکه طلا کردن نافع بود و دیقوریدوس
کوید ورق وی جون ضماد کنند بر برص و شش ساعت رها کنند نافع باشد بغایت و بعد ازان
آرد جو ضماد کنند و جون بکوبند و باسرکه بیامیزند در افتاب بر بهق مالند و رها کنند تا خشک کردد
زایل کند **طبیقی** طبیقی نیز کویند وان دازی است وکفته شد **طبهوج** بپارسی تیهو کویند و بزبان
اندلسی دزیلس وبهترین وی فربه بود که در زمان خریف کیرند طبیعت وی معتدل بود در کرمی
شکم را ببندد و ناقهان را نافع بود و نشاید که اصحاء آدمان اکل وی کنند خاصه اصحاب ریاضت و
اولی ان بود که مانند مزبیه بپزند از بهر انکه غذای وی غلیظ بود **طبیب العرب** اذخر است و
کفته شد **طیطان** کواث بری است وکفته شود **طبنوث** حیوانیست مانند ذراریح
اما کوچک تر بود و کرد تر و همچنان سرخ بود و نقط سیاه بران باشد و همان فعل ذراریح میکند
ومولف کوید بشیرازی ویراء وسک خوانند و بدل آن ذراریح است وکویند کرمی سبز است
در درخت صنوبر وان بقوت ذراریح است **طبا** نوشادر است وکفته شود **طین**
مجموع کلها مبرد ومجفف بود **طین الحکمة** کویند وصنعت ان بسیارست ومولف کوید بهترین
این نوع است بکیرد کل زرد پاک چهار من و بکوبند و به پزند وکیمن کاغذ و یک من نمک در اب
کنند و بدست بمالند تا حل شود و بعد ازان کل بر سران کنند و چهار یک موی سر آدمی بمقراض
جیده و چهار یکی سرکین است بکر موی پخته بر سران کنند و نیک بمالند بهتر بود انکاه غنده
غنده کنند و رها کنند تا وقت حاجت بکوبند و استعمال کنند باب صافی خمیر کنند که بهترین
انواع کل حکمة اینست که کفته شد ونوعی دیکر صاحب منهاج آورده است یک جزو کل و یک
جزو تخم کوفته و پخته و یک جزو نمک و یک جزو خطمی و موی جیده بسرشند و نیک بمالند و مستعمل
کنند **طین مختوم** کل سرخ رنکین است و بغایت املس بود و از تل بحیره آرند و کویند دران

صح بپارسی کل حکمت

زمین

زمین هیچ نبات نبود و نروید و هیچ حشیش نباشد و هیچ سنک دران زمین نبود و قبری
در انجا هست وان کل را مقره کاهنی خوانند وطین الکاهنی کویند از بهر انکه زنی ساحران کل را
یافته است و مغربیه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطامس بران بود ایستاده و دیقوریدوس
کوید کلی است از جزیره لیمنون که بخون نر کوهی عجین میسازند وان صورت بران می نهند
و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر ان کویند که صورت ارطمس بران بود و اقوال بسیار
آورده اند درین کل و جالینوس کوید بهترین این کل ان بود که از وی بوی شبت آید خون را
ببندد و جون در دهان کیرند بر زبان بچسبد و مولف کوید امتحان وی اول بلب کنند اکر
بلب بچسبد دیکر بر زبان نهند باید که بچسبد و بغایت نرم و املس بود و براق وکویند که ان
زمین که کل مختوم ازان می آورند از زمین یونان بود و این زمان اب کرفته است ان
زمین را و شیخ الرئیس کوید معتدل است در کرمی و سردی مانند مزاج آدمی اما یبوست
وی بیشتر بود از رطوبت و حد وی رطوبتی که ممزوج بیبوست باشد موجود ست و در وی
خاصیت عجب بود در تقویت دل و تفریح ان و تریاق مطلق بود و متعاونت با مجموع زهرها
بکند و مولف کوید کودکی یکساله قریب دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است
خورده بود و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز قی کردن کود
جنانچه مجموع که خورده بود رد کرده شد دیکر بار هم قدری بشیر مادر بوی دادند بعد یکی قی کرد
دیک مجلس طبیعت وی بیامد وازان زهر کشنده خلاص یافت و مجموع ریشها که خون روان
بود جون بران بپاشند خون ببندد و جون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا را منتا کل را نافع بود
و مقدار ماخوذ از وی یک درم تا دو درم بود جهت کزیدکی سک دیوانه واقعی با شراب بپاشامند
باسرکه طلا کنند نافع بود بغایت و دفع سم ان بکند کسی که ذراریح و ازنب بحری خورده باشد
طین مختوم بیاشامد قی کند در ساعت دفع سم ان بکند و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع
سموم هیچ کوید جون سحق کرده بیاشامند و نفع وی در زمان وبا دفع وبا بکند و اسحق کوید

مفرحست بشتن و مصلح وی کلاب بود و بدل وی در قبض خون طین رومی بود یا طین
ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند و کویند بدل ان میعه است و تریاقیه بدل وی نیست
طین ارمنی کلی است سرخ رنک که به تیرکی زند و اسحق بن عمران کوید سرخی است
که بسیاهی زند خوشبوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد بود
و خشک بود در اول و صاحب منهاج کوید که بهترین ان وردی بود که در وی هیچ زردی
نبود و چون سحق کنند بزبان بچسبد طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و
طاعون را نافع بود خوردن و طلا کردن و جراحتها را و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه
ریزد و از ان ضیق النفس پیدا شود هیچ دوا بهتر از و نبود و بغایت نافع بود و مقدار
یک مثقال مستعمل کنند و سل را نافع بود سبب انکه ریش شش را خشک کرداند و جهت
تب وبائی عظیم نافع بود و کویند در زمین ارمن وقتی وبائی عظیم متولد شد چنانکه چند کس
بماندند و باقی تلف شدند و از ان چند کس چون تحقیق کردند همیشه ازین کل اندک اندک
خورده بودندی و این خواص ازینجا معلوم کردند و از بهر انست که اطبا بشراب و کلاب
فرمایند و اکر تب بود بکلاب و اب سرد و شکستکی استخوان را سود دهد با اقاقیا طلا کردن
و بواسیر از مقعد بیرون اورد و کویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کلاب بود و اسحق
بن عمران کوید بدل وی طین بحازی بود که در اندلس معروف باحجار ربعه و کویند بدل
ان مغره است و کویند طین لاکی است **طین رومی** مجفف و قابض بود و منع دم
که در جفون پیدا شود بکند و چون باب کاشنی طلا کنند خون که از چشم اید باز دارد
طین شاموس طین شامس نیز کویند و کوکب ساموس نیز کویند بهترین ان
بود که سفید و سبک بود و بغایت بزبان بچسبد مانند دبق و چون در اب نهند زود
حل شود و از بلاد یونان از جزیره بیرون خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و برا غسل
حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم تدبیر طلا کردن ساکن

کرداند

کرداند و در ابتدای نقرس طلا کردن نافع بود و در نفث دم و در مداوای قرحه امعا پیش از انکه
متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از ان بنمک اب پس باب لسان الحمل حقنه کنند
سود دهد و اکر با سرکه ممزوج باب بپاشامند نافع بود جهت ورمهای کرم خاصه چون بران
عضو رطوبت زیاده بود و صلبت باشند مانند بیضیتین و مجموع کوشتهای سست که
معروف بغدد بود و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چون با کلنار بری بخورند و چون
باب و روغن کل بمالند خصیه تدبیر که ورم کرده بود ساکن کرداند و قطع عرق بکند
چون با شراب بپاشامند کزیدکی جانوران و ادویه کشنده را بغایت نافع بود **طین قبرسی**
کلی است سرخ کلکون چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون بشکنند در اندرون
وی رکهای زرد بود و چون بزبان نهند بغایت بچسبد چنانکه بحیله باز توان کرد از زبان
طبیعت ان سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود نافع بود جهت مجموع جراحتها و
ورمها طلا کردن و جهت شکستکی و کوفتکی اعضا و از جای بلند افتادن بغایت مفید بود
مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و از قول اسحق پنج امعا و کبدی را نافع بود و جهت
نفث دم و قرحه امعا اشامیدن و حقنه کردن نافع بود از جهت ادویه قتاله چون
یک درم از وی بپاشامند باب سرد و مطبوخ سود مند بود بدل ان طین مختوم بود
طین قیمولیا حجر الرخام خوانند و ان مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوش
بوی و کویند از وی بوی کافور اید چون تازه بود و ان نازک بود و ان نوعی از رخام است
و دیسقوریدوس کوید ان دو نوع است یکی سفید و دیکری فرفیری و وی دسم بود و جالینوس
کوید قوت وی مرکب بود و در وی تبریدی و تحلیلی بود از بهر انست که چون مستعمل کنند جزء
محلل از وی بپرد و جزء وی بماند و طبیعت وی سرد و خشک کردد و چون قدری سرکه و اب طلا
کنند بر سوختکی اتش نافع بود و انچه خالص بود بسیار منفعت دارد چون با سرکه طلا کنند

مجموع و ورمهای کرم و ورم زیر معده بغایت نافع بود و ریشهای دشوار زخم چون بسوزانند
وشسته کنند و استعمال کنند بجال صحت باز آورد و مولف کوید در کوهستان یزد می باشد و زنان
جهت جلای روی استعمال میکنند و روی را پاک کرداند وابن شمجون کوید بدل ان طین مصر
وابن حسان کوید اهل بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند واصناف وی بسیارست ارمنی
وسجلماسی واندلسی وارمنی بهترین همه بود وبعد ازان سجلماسی و وی فاضلترین بود وان بغایت
سفید بود و وی صلب بود و زود شکسته نکردد و در اب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود
در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی واندلسی دو نوع بود یکی سفید و دیکر سیاه وانچ بغایت سفید
بود در معالجه استعمال کنند وانچه بود بد باشد و در وی تصرف نباید کرد طین الحر طین سیاه صح
محمد بن عبدل کوید علک خالص است از سنک و رمل و علی بن محمد کوید خالص از رمل بود و چون
کوید که کلی هست در نزدیک شیراز و بشیرازی کل کرمی کویند و در طبیعت نزدیک باین است
وانرا بدین اسم خوانند وان کلی بغایت سبز رنک است و چون بپوست بادام بریان کنند
چون بخورند لون را سرخ کرداند وطعم ان خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند و علی بن زین
کوید طین الحر طین سرد و خشک بود باعتدال نافع بود جهت همه جراحتها طین فارسی
بهترین وی سرخ بود و بشیرازی وبرا کل سرشوی کویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در د ششم
را نافع بود و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و کویند مفرح بود بمثانه و مصلح وی آب سرطانان
بود طین اصفر طین الصنم خوانند وان از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است ارند
ولون ان زردی تیره بود و در انجا رهبانانند که برین کل مهر نهند وان طلسم کسی نداند رنگ
خواندن و نداند که چیست واکر کسی دیکر بسازد از طلسم نشناسند وان عزیز بود و طبیعت ان
سرد و خشک بود برو رمهای کرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد و خوردن
وی در بستن خون از همه طینها بقوت تر بود و فاضلتر طین الحر صفت ان در طین قیمولیا
کفته شد

کفته شد طین بلد المصطکی طین جزیره مصطکی طین حیا خوانند و جبوش هم خوانند
و دیقوریدوس کوید بهترین ان بود که بلون خاکستری بود وابن کل رقیق بود و صفایح داشته
باشد و بارهای مختلف شکل بود در حمام چون خود را بدان بشویند روی را و مجموع بدن را جلا
دهد و فاضلترین ادویه بود جهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کردن طین اقریطیس
ضعیف ترین طینها بود و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن
از خود بپا ویزد بچه نکاه دارد و وی جلا دهد بغیر لذع طین کرمی بیونانی اسطلیس کویند
معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوماقیطس خوانند و این اسم مشتق از قرمان بود و معنی ان
دوا بود وان کل از مدینه سلوقیا با از بلاد سوریا بود و بهترین وی ان بود که سیاه بود
مانند فحم که از چوب صنوبر کیرند وانچ خاکستری بود بد بود و جالینوس کوید بدان سبب
کرمی خوانند که در زمان بهار در ابتدای انکه درخت کرم برک بیرون کند این کل بر درخت
می مالند کرمی که درخت انکور را تباه می کند و برک ان میخورد بکشد و دیقوریدوس کوید
جوهر وی نزدیک بحجر بود طین بصری آبکیز خوانند و جالینوس کوید مطحولان مستسقیان
بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند نافع بود و برو رمهای کهن و درد دمان مزمن بواسیر
طلا کردن بغایت سود دهد طین نیشابوری طین ماکول خوانند و طین
خراسانی خوانند وان کلی است که خام بریان کرده خورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی
از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج و بشیرازی کل سفید خوانند
و طبیعت وی سرد و خشک بود و کویند کرم بود بسبب انکه شوری دارد که قوت فم معده
بدهد و غثیان را نافع بود و منع قی کند و تری معده زایل کند و مقدار ماخوذ از وی یکدرم
بود تا یک مثقال واکر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده اورد و سنک کرده پیدا کند
و انیسون و تخم کرفس ضرر وی کم کند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر انکه فساد ان زیاده
از اصلاح آن بود طین الصنم طین اصفرست و کفته شد طین خراسانی

طین نیشابوری است وگفته شد **طین الاحمر** مغره است ودر میم گفته شود والله اعلم

باب الطاء طفرا

ظطفیره فود نج بوی است وگفته شده **ظفیرة العجوز** ثمر خسک است ودر حا گفته شد
ظلیم ذکر النعام است ودر نون گفته خواهد شد **ظلف المعز** سم بز سرد وخشک
بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود جون خاکستر ان با سرکه طلا کنند واکر سحق کنند با قرا
وبر کزیدکی مجموع جانوران وسباع نهند نافع بود واکر سحق کنند با عسل وطلا کنند در د
مفاصل ونقرس را نافع بود واکر ببول کودکان بپزند وبر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم
لزج بود وریاح نافع بود ومسهل اب زرد بود **ظلف التیس** سم که بسوزانند وسحق
کنند وبا عسل بسرشند وباب بپاشامند نافع بود جهت کیرکودن در جامه خواب واکر
درخانه دود کنند مار بکریزد و **ظمیخ** اسم ثمر جو درست نزد اهل عرب وغیر ان
وغیران **ظیان** یاسمین بریست وبه بربری ابزبزا خوانند وبلغتی دیکر بزبود قونه
خوانند ومعنی ان عشبة النار بود ونبات وی بیشتر در بیابانها وتلها بود مانند لبلاب
بعضی بر بعضی پیچیده بود کل وی یاسمین شکل بود کوچک وبرخاشاکها خار بود مانند خار
کل وبیشتر نبات وی با علیق بود همیشه وازوی جدا نشوان کرد وحب وی سیاه ودراز
بود در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده بود کرم وخشک بود طبیعت
ان در جهارم جون بر عضو نهند جسم را بسوزانند زود مانند شیطرج جون سحق کنند با سرکه
وبر بهق سفید وسیاه طلا کنند زایل کند لیکن بسیار رها نکنند وجون ضماد کنند بر عرق
النسا عضو را ریش کند وبغایت نافع بود وجون بیاشامند ازوی جهار دانک درمی
با همجندان بسفایج همجندان مقل ازرق دوازده مجلس خلط سوداوی براند وریو و
وعسر النفس را نافع بود وکل وی صداع سرد وریاح غلیظ از سر بکشد جون ببویند و
روغن کل وی کرم ولطیف بود ومحلل قوی سعه مند بود جهت لقوه وفالج وعرق النسا

وعشه وهمه مرضهای سرد ورا نافع بود

باب العین

عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند بیونانی فوربون وبشیرازی
ماکراو بهترین وی ان بود که تیز ومحرق بود وبزبان را بغایت بسوزاند وفربه وغلیظ
بود جون بشکنند اندرون وی سفید بود وان بیخ طرخون رومی است وکویند جبلی و
طبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم سحق کنند وبر بدن مسح کنند عرق براند واسترخای
اعصاب مزمن را نافع بود منع تولد کزاز بکند وسده مصفاة بکشاید وبلغم که در معده
بود زایل کند جون در دندان کیرند ودرد دندان که از سردی بود زایل کند وجون با سرکه
بپزند وان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وجون بخایند بلغم را بزداید وموافق
اعضایی بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد وحس وحرکت ان باطل شده باشد ومفلوج
ومصروع را بغایت نافع بود جون بعسل معجون کنند ولعق کنند بلغم معده بکدازاند
ومجامعت را بیفزاید در مزاجهای سرد وتر ودمشقی کوید کرم وخشک بود در جهارم
واسحق بن عمران کوید جون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند نافع بود جهت ورم لثه
وملازه واسترخای زبان که سبب ان بلغم بود وابو صلیب کوید جون بیاشامند ازوی
دو درم مسهل بلغم بود وشریف کوید روغن وی استرخا وفالج ولقوه را بغایت مفید بود
جون بعسل معجون کنند تقضیب مالند بیش از مجامعت مجامعت را برانکیزد وغافقی کوید
جون عاقرقرحا بکوبند وبا عسل بسرشند وبیاشامند صرع را نافع بود واسحق کوید
مضر بود بشش ومصلح وی مویزج بود وبدل ان در غرغره فونج بود ودرم ضمادهای معده
راسن بود وکویند بدل وی دار فلفل وعسل بود **عاقر شمعا** اشنی رست وگفته شد **عاقول**
کویند نوعی از خرنوب است وخلاف است عاقول درخت حاج است وگفته شد **عبلیب**
عبعب نیز کویند وان ثمر کاکنج است وگفته شده **عبهر** نرکس است وگفته شده **عثم**
زیتون کوهی است وگفته شد **عجب** حب النیل است وگفته شد **عجم الزبیب**

فصا خوانند بپارسی دانه مویز کویند طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و کویند در دوم
شکم به بندد **عدس** بلس خوانند و بیونانی فاقوس کویند و وی تفاخ بود مرکب از قوت
قابضه و جاذبه پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود که
زود بخته شود چون در آب کنند سیاه نشود طبیعت ان معتدل بود در کرمی
و سردی و خشک بود در دوم و کویند پوست وی کرم بود در اول و مقشر وی سرد
بود و سرد بود در دوم و کویند در اول و کویند خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس کوید ادمان
اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کنند نافع بود و با اکلیل الملک
و روغن کل و سفرجل بر ورم چشم اکر از کرمی بود و بر پستان ضماد کردن نافع بود
و جوم عدس شکم به بندد و ان آب که عدس بخته باشند شکم براند و خناق را سود
مند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای اشفته نماید و خون را غلیظ
کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و معده و امعا و اعصاب و چشم
و سر را بد بود و چون با مندبا و یا بالسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الاس را
با قشور رمان یا ورق کل خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند و شکم به بندد و حدت دم
ساکن کند و مقوی معده بود چون مقشر کنند و سی دانه ازوی فرو برند استرخای
معده را نافع بود و چون با عسل بیامیزند و ریشهای عمیق را بصلاح آورد و شیخ
الرئیس کوید خون را غلیظ کند و روان نکند در عروق روان کردد و خلط سودایی
و امراض سودایی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای صلب و سرطان
پیدا کند و نشاید که با عسل خورند که سده بسیار در جکر پیدا کند و مضر بود باصحاب
عسر البول و منع ادرار بول بکند و بدترین وی نمک سود بود و کویند استسقا را
نافع بود و صاحب جدری و ورمها کرم را نافع بود و چون با سرکه یا با غوره بپزند
و دفع ضرر وی ان بود که با کوشت بره فربه بپزند یا روغن کاو یا روغن بادام و بدل

ان طبخ

آن طبیخ ماش بود **عدس مر** بشیرازی بنو نخله کویند و ان نوعی از عدس بری
باشد و ان کرم باشد و بول و حیض براند و مسهل دم بود و کویند دروی تریاقیت
و بدل وی فوتنج نهری بود و کویند بدل وی نیم وزن ان دانه حنظل بود و دو وزن ان
عدس **عذرتا** کنندش است و کفته شود **عدس الما** صاحب منهاج کوید در
پرسیاوشان است و صاحب جامع کوید طحلب است و کفته شد **عذبه** جزمارج است
و کفته شد **عرف** بلغت اهل نجد قصب است **عرف الجبار** صفت ان در
باب الف کفته شد **عرعر** سرو کوهی کوچک بود و بزرک بود و بشیرازی انرا
وهل خوانند و کویند درخت وی کرم بود در سیوم و خشک بود در اول مسخن و ملطف
بود و دخان کردن وی کزندکان بکریزند و نافع بود جهت اختناق رحم
و سده بکشاید و بول و حیض براند و دفع کزندکی جانوران بکند **عرار** بهار است
و کفته شد **عرطنیثا** مستعمل ازوی بیخ وی است و انرا اهل شام بهد خوانند و
اهل مشرق قلیقی و بعضی علج خوانند بشیرازی جوبک اشنان خوانند و در الف صفت
ان کفته شد و بدل ان زراوند طویل است بوزن ان و فوتنج و دانه اترج
بوزن ان **عروق آصف** بپارسی بیخ کبر خوانند و بهترین وی باریک بود
و طبیعت وی کرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل
بود و مضر بود بمثانه و مصلح ان عسل بود **عروق الصفر** عروق الزعفران و
عروق الصباغین نیز کویند و ان دو نوع بود کوچک و بزرک و بپارسی
زرد چوبه کویند و کوچک وی کویند مامیران است و کفته شود و طبیعت ان
کرم و خشک بود تا سیوم و کویند در دوم و در وی جلایی قوی بود و خاییدن وی
درد دندان را نافع بود و عصارهٔ وی روشنایی چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و با شراب
سفید و انیسون بیاشامند یرقان که از سده جکر بود سود دهد و اکر کویند و بر

ریشها باشند خشک کرده اند واکر در چشم کشند قوة باصره بدهد بدل وی نیم وزن ان
مامیران بود وکویند نیم وزن ان عاقرقرحا عروق حمر فوه است وکفته شود
عروق بیض میتعل است وکفته شود عروق الصباغین عروق الصفر است
وکفته شد عرق الشجر علک است وکفته شود عرق الکافور
زرنباد است وکفته شد عرق بابس قلقطونیا است وکفته شود عرن ان
چیزیست که زیاده میشود وطامر میکردد عرصم اسمی سریانی بود دبادنجان
بری را وبعضی حدق خوانند وکفته شد عروق دارمینزم اصل سوس است
وکفته شد عرم ماهی ایست که اهل مغرب ویرا سردین خوانند وبیونانی شمارس
خوانند عرصف کمافیطوس است وکفته شود عرمض نوعی از کنار است وان را
کنار تنو وبرنمی دهد وخارهای دراز داشته باشد مانند منقار مرغ وبعضی مانند عرف
نزدیک اهل مغرب خوض خوانند وبلغت اهل نجد قتت خوانند وکفته شود
عرطب خنک است وکفته شد عرج بون بلمون است وکفته شد
عرز الکبیر قنطوریون غلیظ است وکفته شود عرز الصغیر قنطوریون
دقیق است وکفته شود عسالج لف الکرم است بپارسی بچه رز خوانند
وکفته شود عسل لبنی میعه سایله است کفته شود عسل النحل بهترین وی
ان بود که صادق الحلاوة بود وخوشبوی وسفید بود وکویند فاضلترین
عسل ان بود که بسرخی مایل بود وربیعی بود وبعد از ان صیفی وانچه شتائی بود [illegible]
ونوعی از عسل خرنبی بود که چون ببویند عطسه آورد وروان نشاید که خورند وکویند
بوی بیدان غشی آورد وعرق سرد وعقل را زایل کند چون بخورند البته عقل را
زایل کند وعرق آورد ومداوای وی قی کنند وبعد از ان ماهی نمک سود
وسداب خورند چند نوبت تا معده پاک کند بعد از ان تفاح فرو کمثری خورند

ونوعی دیکر

صح خوانند — قلاب صحیح کرد — صح سرد

نوعی دیکر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود وهمان علامتها حادث شود که از شوکران ومعالجه
وی چون معالجه شوکران بود وانچه عسل نیک بود طبیعت ان کرم وخشک بود در دوام
ودیقوریدوس کوید قوت جاذبه رطوبات از قعر بدن بکشد ومنع عفونت بکند وچون با شبت بهم
بپزند وبر قوبا مالند زایل کند وچون شپشها ماللند شپش بکشد ودفع کند واکر با نمک اندرانی سوده بمالند
یا بپزند ونیم کرم در کوش چکانند درد زایل کند وچون بدان تحنک کنند یا غرغره ورم حلق وورم
عضله که بر جانب زبان ولوزتین بود وخناق بلغمی را نافع بود وبول براند وچون کرم کرده با روغن
کل بیاشامند سرفه را موافق بود وکزیدکی جانوران وکسی که افیون خورده باشد وقطر چون لعق
کنند یا بیاشامند نافع بود وکزیدکی سک دیوانه هم نافع بود وکر با نمک بر سیاهی که بر اعضا از
ضربی پیدا شده باشد چون بمالند زایل کند ومفضورک کوید زد ومخیل بصفرا شود بلغم را دفع کند
وپیران وسرد مزاجان را نافع بود ودر تابستان ومزاجهای کرم بغایت بد بود حتی حمی حادث شود
درازی کوید هیچ معالجه جهت لثه ودندان در تنقیه وجلا ودر کوشت رویانیدن لثه به از عسل نبود
جسم مرده نکاه دارد واکر با انکشت مسواک سازند دندانرا سفید کرداند وصحت ان نکاه دارد
شریف کوید چون با روغن کل در ریشهای شهدی ومجموع ریشهای بلغمی شوز بمالند زایل کند
ومجربست وچون با ادویه خلط کنند که دروی جلای بود چشم را جلا دهد وروشن کند واکر تنها در چشم
کشند همین عمل کند وقوت باصره بدهد وچون با آرد حواری بسرشند بر دملهای که پخته شده باشد
بنهند بشکافد وچرک ان بکشد وچون با زراوند طویل یا مر که بسرشند کوشت بر جراحتهای عمیق
برویاند واکر حب محلب وبادام تلخ وآرد جو با وی اضافه کنند وبر بدن طلا کنند عرق برداید و
چون با آب بیاشامند سینه را از فضول پاک کرداند وشهوت مجامعت برانکیزاند بغایت
وبغایت مفلوجان را نافع بود وچون کف ناکرفته با آب بیاشامند شکم براند وچون با آب بیاشامند
ریش روده را درست کند ومطبوخ وی سموم را نافع بود وچون نیک از وی متولد شود خاصه در زمستان
وجاناق را مضر بود وچون بسیار خورند تشنکی آورد وچون با آب نیم کرم آشامند قی آورد ومصلح وی

رمان فربود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل وی میبختج شیرین بود **عسل طبرزد**
گرم و تر بود و عسل بی شکم براند و عسل طبرزد را بشیرازی شیره نبات خوانند و از ان قصب
وانچه از نی شکر گیرند **عسل بلادر** منفعت وی در بلادر گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر غیر ان نوع
خواهند مانند روغن گندم و نخود گیرند و ان چنان باشد که شیشه در گل حکمت گیرند و بلادر را
سران بردارند و در شیشه اندازند و انش بر پشت شیشه بر فروزند آهسته بعد از انکه سر
نگون بود و قدری موی است باللیف خرما بر دهن شیشه نهند تا عسل از وی بیرون چکد بردارد
بوقت حاجت استعمال کند و مولف گوید وانچه بی اتش گیرند بهتر بود بگیرند بلادر را و بشکافند
سر دو دست بروغن گردکان یا گردکان خاییده بمالند و بلادر را در دست بمالند و بکارد
عسل وی از دست حاصل میکنند هر زمان که دست پاک کنند دیگر روغن گردکان در دست
بمالند تا عسل بدست نچسبد و بکارد حاصل کنند و این نوع بهتر بود و مولف چند نوبت
امتحان کرد و هیچ مضرت نرسید **عسل داود** او مالی است و گفته شد **عشره**
صاحب منهاج گوید درخت اعرابی یمانی بود و ان یکی از یتوعات است ثمر وی را خرنوع خوانند
و نفاخ وی مانند نفاخ دفلی بود و گویند که نوعی از وی هست که اگر در سایه ان نشینند کشنده بود
طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی بر قوبا
با وسعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهان کودکان حادث شود نافع
بود و بلغم براند و مضعف احشا بود و لبن وی سه درم کشنده بود و شکر وی در سین گفته شد
عشرق بزر المروست و گفته شد **عشقه** نوعی از لبلابست و گفته شود **عصاب**
شیطرج است و گفته شد **عصبفره** بزبان بغداد و موصل خیری زرد بود و گفته شد
عصفر بپارسی خسق خوانند و باصفهانی گل کاویشه خوانند و ان نوعین بود بری و
بستانی گرم است در اول و خشک است در دوم و بری گرم و خشک است در سیوم و وی
معتدل بود بانضاج کلف را زایل کند چون با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود و رحمهای گرم را

صح
و رنگ زعفران نیز گویند

نیز نافع

نیز نافع بود و با عسل جهت قلاع کودکان نافع بود و خاصه بری و جالینوس گوید بدل وی
زمرة الملح بود **عصیه** صاحب منهاج گوید جمسفرم است و گفته شد صاحب جامع گوید
که لبلابست که وی را بیونانی قسوس گویند و گفته شود صفت آن **عصی الراعی** بطباط گویند
و بسیان دارو هم خوانند شیرازی کسته خوانند و بلفظ دیگر سرخ مرد گویند و ان دو نوع بود
نر و ماده و بهترین ان بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت ان سرد است بود در
دوم و گویند خشک بود در سیوم و گویند ترست و وی قابض بود منع خون رفتن بکند و شکم
ببندد و بر اورام دموی چون حمره و نمله نافع بود ضماد کردن و بر جراحتهای تر را با صلاح آورد و
عصاره وی چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش انرا خشک گرداند و اگر فرجه از
وی زن بخود بگیرد قطع سیلان مزمن که از رحم بود بکند و چون آب وی بیاشامند جهت نفث
دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول با سود دهد از بهر انکه ادرار بول با تحکم گرداند و قولنج
را سود دهد و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران
زهر دار را نافع باشد و چون پیش از تب آمدن بیک ساعت بیاشامند نافع بود جهت تب
ادوار و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب بود
عصب بیونانی نوارس گویند و گفته شود **عصفور** بپارسی گنجشک گویند بهترین
ان بچه فربه بود وانچه در خانها فربه کنند بد بود و اولی ان بود که از خوردن وی اجتناب
نمایند که خون بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم گوشت وی صلب
تر از گوشت دراج بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید جهت لقوه
و فالج و استرخا و انواع استسقا را نافع بود و مجامعت را زیاده کند لیکن محروری مزاج
را نیکو نبود و اگر اتفاق افتد باید که سکنجبین ترش بر سران بخورد و وی مضر بود برطوبت
غریزی و خون صفراوی از وی متولد شود و اولی ان بود که بروغن بادام بریان کنند و چون
با مری طبخ کنند گویند زود تر بگذرد از بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی نخورند

که هیچ در حری و امعا پیدا کند **عصارهٔ لمیثا** شیاف ماهیثیا خوانند و بهترین ان زرد رنگ بود کوچک و عمل رهبانان که در نواحی موصل سازند طبیعت ان سرد و خشک بود و ورمهای کرم را تحلیل دهد و حرارت ان بنشانند و در درد چشم کهن و نو را نافع بود و صنعت وی چنانست که اب وی بکیرند و بجوشانند تا غلیظ شود بعد از ان شیاف سازند و بدل ان حضض بود یا پوشش در هندی **عصارهٔ خشخاش** افیون است و کفته شد **عصارة المنک** عصارهٔ السوس است و ان رب سوس بود طبیعت ان معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود خشونت قصبه و شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنکی قطع کند و قوت ادویهٔ حاده بشکند و بدل ان دو وزن ان اصل السوس بود **عصارة قرظ** اقاقیاست و کفته شد **عصارهٔ غافت** غافت نیز کویند و اب ان بکیرند و در افتاب نهند تا منجمد کردد و بردارند و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت ان سرد و خشک بود و ملطف و مقطع جرب و حکه را نافع بود چون با اب شاهترج و سکنجبین بیاشامند نافع بود جهت تبهای کهن و درد جکر را و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و کویند مضر بود بانثیین و مصلح ان مصطکی بود و بدل ان سه وزن ان ورق سماق و کویند سه وزن ان غافت **عصارهٔ لحیة التیس** بهترین ان تازه بود صنعت ان مانند غافت بود و طبیعت ان سرد و خشک بود در دوم و نفث دم و هیج را نافع بود مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اکر بر اعضاء مسترخی ضماد کنند قوت دهد و اسحق کوید مضر بود بکرده و مصلح ان ماء العسل بود و بدل ان اقاقیا **عصارهٔ قثاء الحمار** کرم بود در سیوم مقئی بود و غثیان عظیم پیدا کند تا بحدی که خناق کشد و غشی و افتادن اورد و مداوای وی قی کنند و انچه در مداوای کسی که کندش خورده باشد ان کنند و صنعت ان در قثاء الحمار کفته شود بدل ان عصارهٔ بیخ سوقاوس است **عصارهٔ افسنتین** صنعت ان مانند صنعت غافت است و طبیعت ان کرم و خشک بود مسخن و مقبض

بود بنهای

بود تبهای کهن را نافع بود و سده جکر بکشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم بود و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند بود و بدل ان سه وزن ان ورق آن است **عصارهٔ انبرباریس** سرد و قابض بود حرارت جکر و معده و ورمهای ان را نافع بود و قوت مرد و بدهد صنعت ان بکیرند زرشک خوب تازه رسیده و اب ان بکیرند چنانچه فی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود پور روی کاغذ اندازند تا رطوبتی که بود نشف کند یا در افتاب نهند تا تمام خشک شود نیز بود خشک و برادر آب بجوشانند و پالایند و صافی کنند و در افتاب نهند تا تمام شود چنانچه کفته شد و بدل ان دو وزن ان زرشک یا بی دانه بود **عصارة الکرنب** کرم بود در درجهٔ دوم **عصارهٔ رمان** اسحق کوید کرم بود در دوم و مولف کوید و این قول درست **عصارهٔ آذان الفار** کرم بود در دوم **عصارهٔ بجور مریم** کرم بود در دوم درجه **عصارهٔ ورق الغرب** سرد بود در سیوم **عصارهٔ شقایق النعمان** کرم بود در سیوم و بدل ان عصارهٔ بجور مریم بود **عصارة النبج** بدل ان عصارهٔ عوسج است **عصارهٔ شجر الجوز** بدل ان مرزنجوش است **عصارة الطراثیث** سرد و خشک و قابض بود و بدل ان عصارهٔ قرظ است که آن اقاقیاست **عصفور الشوک** عصفور الساج نیز کویند و ان طرغلود قطس است و کفته شد **عصفرشش** خطمی بری بود و کفته شد **عضابه** عضا نیز کویند و ان صبر است و کفته شد **عضاه** در لغت اسمیست که واقع شده است بر هر درختی از درختهای خاردار مانند عوسج و قتاد و قرظ و ان امثال **عضل** فاضلترین کوشت مواشی و نیکوترین عضلات است و بشیرازی سنک خوانند و زود هضم شود بواسطهٔ اعتدال رطوبت که عصب با وی امیخته است **عطغل** ضومران است و کفته شد **عطب** قطن است و کفته شده **عطارد** سنبل رومی است و کفته شد **عطشان** نباتیست که بیونانی دنیسا قوس خوانند و کفته شد **عظام** سوخته وی محلل و مجفف بود و کویند استخوان آدمی صرع را

صح
داکر زرشک

شفا دهد و جالینوس گوید بسیار کسان با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند
استخوان کهن چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشهای که در اعضائی که مزاج وی
خشک بود در مانند ذکر و انثیین و امثال ان و شریف گوید چون بپزند استخوان پوسیده
را بسرکه و طبیخ وی بر سر ریزند قطع رعاف بکند و چون سحق کنند استخوان پوسیده
ریزه گشته که در دیوار مانده بود و بگلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و
چون سحق کنند و بماء الشعیر بسرشند و طلا کنند بر اثر آبله و غیران زایل کند و کعب تیر
چون بسوزانند و خاکستران با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز حل کند و چون با عسل
بیاشامند باه برانگیزاند و چون استخوان ران گاو بسوزانند و خاکستران با عصاره
عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را سود دهد و اگر استخوان مرده
سحق کنند و بخور کسی دهند که تب ربع داشته باشد چنانچه نداند زایل کند و غافقی گوید
خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و
در خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بود بیرون آرند و بر زن آویزند
آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده است که دندان کودک انجا اول بیفتد پیش
از انکه بر زمین افتد در صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان
آدمی مرده بر اسب آویزند دردی که داشته باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب
ربع بندند نافع بود و اگر چیده ناخن ده گانه بسوزنند و ان خاکستر بخور کسی دهد محبت
الفت در دل انکس پیدا شود و اگر دندان آدمی و استخوان بال راست هدهد در زیر
سر خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار نشود و اگر دندانهای راست نهنگ بر
بازوی مرد بندند قوت زیاده کند و اگر دندان پیش روباه بر مصروع بندند صرع از وی
زایل شود و اگر کلهٔ سر آدمی مرده کهن شده دفن کنند در برج کبوتر زیاده شود و اگر
استخوان پهلوی راست کفتار بر صاحب شقیقهٔ راست اویزند وجب بوجب اویزند

صح و بحر بسند

دردزایل

درد زایل کند و باب بو باب و ضرس بو ضرس و گویند در طرف بال خروس دو استخوان است
که سوراخ دار اگر از استخوان بال راست بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد و اگر مرده
استخوان چون بر بهایم و یا بر آدمی آویزند منع تب و تشنگی بکنند و دیقوریدوس گوید
چون نیش پیش سگ بگیرند و در پاره پوست بندند و بر بازو بندند ایمن باشند ایمن باشد
از سگ دیوانه و ابن زهر در خواص آورده است که چون نیش سگ بر کسی بندند که در
خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان اولی زحمتی بر آید و اگر بر صاحب
یرقان بندند فی الجمله نافع بود و فی الجمله چون با خود دارند سگ بر وی بانگ ترند عفص
بپارسی مازو گویند و بیونانی قفس و بهترین ان بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد و
انرا ابقا فالیس خوانند و ان غوره بود و انچه رسیده بود زرد رنگ و سست و بزرگ بود
و این ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی یا با آتش بود یا بازیت بسوزانند تا سوخته
شود از بهر سیاهی موی خضابی نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در درجهٔ دوم و گویند در اول
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود چون تنها بگیرند و سحق
کنند و مانند ضماد بران عضو نهند که مریض باشد در در برو بیرون آمدن مقعد را نافع
بود و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی ان بود که بر روی آتش تشویه بکنند و در
شراب اندازند یا در سرکه حوت را به بندد و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و آب
وی خضابی بود موی را و چون وی را بسایند و بر گوشت زیاده بخورد منع رطوبت
کند که از لثه و لهات و رحم روانه بود بکند و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون
سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوت معده ضعیف بدهد و انچه
در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و طبیخ وی در ان نشستن
جهت مقعد بیرون آمدن رحم و رطوبت سیلان که از رحم روانه بود و کهن شده باشد
عظیم نافع بود و چون بغایت سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون با سرکه سحق کرده

صح افشانند

در دهان کیرند قلاع زایل کند واکر با سرکه بپزند و بر حمره طلا کنند در ابتدا سود مند بود
و منع نمله بکند طلا کردن ان و واجب ان بود که چون خواهند که بیاشامند جهت امساک
سیلان بصفر بیض نیمبرشت یا صمغ عربی در اب حل کنند تا مضرت بحلق نرساند و بدل وی
ثمرهٔ طرفا بود بوزن ان و کویند عفص و حبت بلوط و حب الاس و قشور رمان و هلیلج
زرد و ثمرهٔ طرفا و وادی یا بکدیکر نزدیک اند در طبیعت **عقار آدم** کویند مغاث است
و کفته شد **عقیق** ارسطوطالیس کوید اجناس وی بسیارست و معدن وی بسیارست
در بلاد یمن و ساحل بحر روم و بهترین ان بود که بغایت سرخ و شفاف بود و انچه سوخته
کنند سرد و خشک بود قوت چشم بدهد خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان
متحرک را محکم کرداند و اکر انکشتری عقیق در انکشت کنند و برابر خصم روند خصم را چشم فرو نشیند
و قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم ازیشان خون ان بود و اکر
خورد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و رنک زرد دندان را سفید
کرداند خاصه که با مروارید و بسد بود **عقربان** استولوقندریون است و کفته شد
عقرب بپارسی کژدم خوانند و بیونانی سقونیوس جوساوس و بهترین وی نر
بود و نشانه نران بود که ضعیف و لاغر بود و نیشتر وی سطبر بود و ماده بر عکس بود طبیعت
وی سرد و خشک بود و اکر در زیت بجوشانند و ان زیت در کوش چکانند درد ساکن کند
و اکر خورد کنند و بر کزیدکی وی نهند درد زایل کند و اکر بریان کرده بخورند همین عمل
کند و شریف کوید و اکر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته
وی سحق کنند و با نیم وزن ان سرکین موش بیامیزند و در چشم کشند تیزی چشم بیفزاید
و جرب ان را زایل کند و اکر عقرب بزرک سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه و بر برص
طلا کنند شفا یابد و اکر در زیت بسوزند و بر ریشهای که دشوار نیک شود ان روغن
در ان بمالند و ان عقرب را سحق کنند و بر ان افشانند بحال صحت باز آرد و عبد الرحمن بن
الهیثم

الهیثم کوید چون بکیرند عقرب را و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد در شیشه کنند و روغن
زیت بر سر آن کنند محکم بکیرد و رها کنند تا زیت قوت آن اخذ کند جهت درد پشت و ران
استعمال کردن نافع بود و کویند چون این روغن بر بواسیر ظاهر طلا کنند خشک کرداند و
بیندازد و اکر عقربی مرده در خرقه بندند و بر زنی که دایم بچه می اندازد او بزند دیکر بچه نیندازد
و محفوظ بماند و ابن ماسویه کوید که اول ان بود که عقرب را بسوزند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس
کوید که صفت سوختن وی چنان است که شیشه مسطر در کل حکمت کیرند و عقرب را در ان
کنند و در تنوری کرم نهند یک شب یا کمتر و بامداد بر کیرند و ابکینه بهتر از خزف بود که ان ناشف
بود و اخذ قوت عقرب کند و صاحب منهاج کوید صفت سوختن عقرب چنان بود که بکیرند دیک
پسین و در خمیر کیرد و سر ان کل حکمت بکیرند و در تنوری نهند که چوب زرد در ان سوخته باشد
و اتش بیرون آورند و سر تنور بنهند محکم یک شب رها کنند و روز دیکر بیرون آورند و در
طرفی ابکینه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و منفعت خاکستر وی آنست که سنک کرده و مثانه
ابریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانکی بود و نیم درم بیاشامند و کزیدکی مار را نافع بود و صاحب
جامع کوید چون در زیت بجوشانند و ان زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی برو باید
مجربست و اسحق کوید چون زدن وی مضر بود بشش و مصلح وی تخم کرفس و کل ارمنی بود **عقرب بحری**
زسراوی کوید که آن ماهی کوچک است تیره رنک بسرخی زند و در سر وی خار سفید بود که بدان
میزند و جسم وی خارناک بود و سر وی بزرکتر از تن وی بود و از کزندکی وی همان رسد که از
عقرب رسد بلکه سخت تر از ان و ذیقوریدوس کوید سقرینوس مالاسیوس حیوان بحری است
که انرا باسم عقرب میخوانند زهرهٔ وی موافق بود جهت نزول آب چشم و شبکوری و قرحه که
حاصل میشود در چشم **عقار کوهان** و عقر کوهان عاقرقرحاست و کفته شد **عقار**
خرست و کفته شد **عقید العنب** میبختج کویند و رب عنب کویند و عقید العنب نیز کویند
و بشیرازی دوشاب کویند و مثلث تیز نوعی از بن است **عقعق** صلصل کویند و عکه

خواستند

نیز خوانند و بشیرازی فالنجه گویند و فارسی کالنجه سرکبین وی ربو را نافع بود گوشت وی گرم و خشک
بود و کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی اله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند
بمثل گوشت کاو بود زهرهٔ وی چون در چشم کشند نافع بود جهت ابتداء نزول آب و روشنائی
بیفزاید و اگر پر وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرکبین وی کلف و بر بثر ما که بر روی
بود چون طلا کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر بود **عکوب** خرشف است و گفته شود
عکنه لعبهٔ بربری است و آن سورنجان بود و گفته شد **عکبر** ابن سمجون گوید وسخ
الکوز است و مولف گوید وسخ الکوز را بپارسی مومیای نحل گویند و بشیرازی برموم خوانند
و بغایت گرم بود و گوید بسیار امتحان کردم جهت شکستگی اعضا و از جای افتادن و دفع
خون همان عمل مومیائی میکند و مقدار یکدرم با ده درم عسل یا قند یا نبات بشربت نیم
گرم بیاشامند نافع بود گویند عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند
و مولف گوید مگس نحل آنرا از بهر خورش خود و بچگان می آورد و از مجموع گلها و آن الوان
باشد زرد و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل تباه کند و صنعت
وسخ الکور گفته شود **عکر الزیت** بپارسی دُردی زیت خوانند و بهترین وی کهن بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود و درد دوام و نافع بود جهت باد سخت که نزدیک سپرز بود و در
چشم کشیدن محلل آب بود که نزول شده باشد و مجموع جراحتها را و ریشهای ناصور که در بدن پیدا شود
نافع بود و دیقوریدوس گوید چون در ظرفی از مس قبرسی بپزند تا غلیظ شود و مثل عسل شود
بر دندان خورده بپندازند نافع بود و اگر تازه آن گرم کرده بر نقرس و درد مفاصل نهند نافع
بود **عکر دهن سوسن** دردی روغن سوسن چون در چشم کشند محلل نزول آب بود **علیق**
بپارسی در گویند و یونانی باطس و بشیرازی طوس تدث و ویرا توث سکل خوانند و نوع هم
نوعی از علیق بود و بهترین عصارهٔ وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضاب نیکو بود و چون بیاشامند

صح مولف

صح دان نوعی از علیق الکلب خوانند

شکم به بندد و قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزیدگی غورسطس که
آن مار شاخدار بود و ورق وی چون نیز بخایند قلاع و ریشهای که در دهان بود زایل
کند و چون خشک کنند خشکی وی زیاده شود و گل وی همان قوت دارد که در شجر وی موجود است
بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون بورق وی ضماد کنند بر نمله و بر ریشهای تر که
بر سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته بود و بواسیر که خون از
وی روان بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که ضعیف شده
باشد و ماده که از وی روان بود موافق بود و عصارهٔ ثمر وی چون بغایت رسیده بود درد
دهن را مفید بود و چون ثمر وی را بخورند نابخته شکم به بندد و شریف گوید ورق وی را بکوبند
و اطراف وی ضماد کنند بیجایه نزاد در شعر سود دهد و چون از وی شیاف سازند نافع بود جهت
همه علتها که در چشم بود و بغایت کمال نافع بود و صنعت وی آنست که تازه وی را بکوبند و بفشارند
و صافی کنند و سحق کنند بر صلایه تا غلیظ گردد و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی کنند و ممزوج
کنند با آن اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب** علیق الکلاب
نیز گویند و بشیرازی درخت سکل خوانند و ثمر ویرا سه کل خوانند در اندرون وی مانند پشم
بود و گل ویرا ورد البیاح خوانند و نسرین السیاح نیز گویند و بیونانی اقوسطیس ماطس خوانند
و ثمر وی چون رسیده شود سرخ گردد و جالینوس گوید ثمر وی بغایت قابض بود و ورق
وی قبض اندک داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون وی
بود مانند پشم که مضر بود بقصبهٔ شش بود **علفق** رطبه است و گفته شد **علسی** مقوه انند
بپارسی وصبه نیز خوانند **علق** شریف گوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم
مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بمکند
چون بسوزانند و خاکستران با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه
کنده باشند دیگر نروید و علق را بشیرازی دُرُن خوانند و باصفهانی زرو گویند بلفظ دیگر

صح
و دیقوریدوس گوید ثمر وی
خشک کنند و آنچه درا ندرون وی بود
بیرون کنند مسحق مضرت بقصبهٔ شش
نرسانند چون با شراب بپزند
شکم به بندد و بول نیز هم به بندد
و بول انثی شو که مضر بود است

دبوجه کویند و در خواص آورده اند که جون بخور کنند در دکان ابکینه کر هرجند ابکینه که دران دکان
باشد همه بشکنند **علک** هر صمغی که او را نتوان خایید علک کویند **علک الانباط** صمغ البطم
کویند وکفته شد وطبیعت ان کرم خشک است در اخر درجهٔ دوم وکویند و ترست و بهترین
وی سفید بود که بزردی زند و در طبیعت نزدیک بمصطکی بود وکفته شد و صمغ البطم در کوشت
رویابیدن مانند راتینج بود و مرهمها بدل وی کنند و اسحق کوید مضر بود بعصب و اصلاح وی
بعسل کنند **علک یابس** قلفونیا خوانند وان نوعی از راتینج است وکفته شد **علقم**
کویند قثاء الحمارست وکویند حنظل است وهرجه تلخ بود ویرا علقم خوانند **علنی**
بیونانی خند ریه کویند وکویند **علجاد** بنا تیست که انرا اقراح خوانند وکفته شد **عمرد** کرفس است
وکفته شد **علیج** نوعی از خربزه است کوشت وی سرخ بود و سبز نیز بود و مبجنان با تخم خورند
آنرا خربزه زمستانی خوانند و در صفت بطیخ کفته شد **عمار** وندست وکفته شد **عنب** بپارسی
ویرا انکور خوانند و سفید بهتر از سیاه وی بود و بهترین ان شتالی و درازی بود و پوست
انکور سرد و خشک است و کوشت وی کرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود و انکور غذای
نیکو دهد و قوت بدن بدهد انجه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای انکور بیشتر از غذای عصیر
وی بود و زود فربهی آورد و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست
وی دیر هضم شود و انکور مضر بود بمثانه و تشنکی آورد و مضر بود بجکر و سپرز که غلیظ بود و دفع
تشنکی وی بر مان تر کنند و صاحب منهاج آورده است که انکور انجه دو روز بیشتر جیده باشند
بهتر از ان بود که در از ور جیده باشند تناول کردن ان **عنب الثعلب** فنا خوانند و در بعضی
ونیشان نیز کویند و بپارسی روباه تر بک خوانند و سک انکور خوانند و بلغطی دیکو قولید ون
وروبا نیز کویند بهترین ان زرد تازه بود و طبیعت ان سرد بود در اول وکویند در دوم
وکرم و تر بود و ورمهای کرم را در اخر ضماد کردن نافع بود و با اسفیداج و روغن کل بر
نمله و حمره ضماد کردن سود دهد و باب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و یکشنال

ازپوست

وکویند صح

ازپوست بیخ وی با شراب خواب آورد و جون بکوبند ضماد کنند بر درد سر را نافع بود و جون
عصاره وی در جشم کشند جلای جشم بدهد و جون زن بخورد بر کیرد قطع خون رفتن بکند
و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق کوید مضر بود بمثانه مصلح وی قند بود و خوردن
وضماد کردن تشنکی بنشاند و جون آب وی با سفیداج بیامیزند و بر سوختکی آتش و جدری که
ریش شده باشد طلا کنند خشک کند و همجنان بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن کرداند
و جون بدان ادمان کنند باصلاح آورد و خوردن و تمر وی قطع احتلام کند و انجه سیاه
بود بد بود و محذر جنون آورد و نوعی هست که جهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی بقی
کنند بعد از ان شیر تازه و با انیسون یا با ماء العسل و سینه مرغ خوردن و باوی بادام تلخ
مفید بود و بدل وی کویند بطباط است وکویند ساد اوران **عناب** بهترین ان
جرجانی بود تازه که خورد نبود وی معتدل بود میان کرمی سردی و تری و خشکی و مسیح کوید
کرم و تر بود در میانه درجهٔ اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت وکویند سردست در اول
نافع بود جهت حدت دم و خلطی نیک از ان حاصل شود جون بخورند یا آب وی بیاشامند
حدت و حراقت دم ساکن کند و سرفه و ربو و درد کرده و مثانه و درد سینه و حلق را نافع
بود اکر پیش از طعام بخورند بهتر بود و غذای وی اندک بود و هضم وی دشوار بود و مولد بلغم
بود معده را بد بود و مصلح ان کشمش بود یا منقی و شریف کوید ورق وی جون خشک کنند و باکتم
سحق کنند و بر اکله افشانند بغایت مفید بود و اولی ان بود که پیش از افشاندن بر مرغ
عسل بران طلا کنند و جون پوست درخت وی بکوبند و یا همجندان اسفیداج بیامیزند و
بر ریشهای پلید مالند پاک کرداند و شفا دهد و جون ورق وی بپزند و صافی کنند و هر
روز مر روز نیم رطل بغدادی با قند بیاشامند حکه زایل کند و جون استخوان وی مطحون کنند
و سویق سازند و با آب سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اکر همجنان با
استخوان مطحون کنند قرحهٔ امعا را نافع بود و صمغ وی جون با سرکه حل کنند و دو سه نوبت

ساق صح

مکرر کنند زایل کند البته و ورق وی چون بخایند بند از خون بود و جهت کسی که دارو
مسهل خواهد خوردن غثیان نیارد و عناب مضعف باه بود و مقلل منی بود و شیرازی
شیلان خوانند و باصفهانی شیلانه **عنب الدب** درخت کوهی است و انرا غابش
خورانند و ثمر وی بمقدار کنار کوچک بود سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار
تخی بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجت و
قبضی نیز و اگر از خشک وی سویق سازند نافع بود جهت اسهال کهن و گل وی مشابه حنا
سرخ بود الا کوچک تر بود و لون ان میان زردی و سرخی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود
عنب الحیه ثمر خرارجشان است و ان کرمة البیضا ست و گفته شده **عنبر** روث
دابه بحری بود و این قول ابن حسان بود و ان چیزیست که در قعر دریا میرد و بدو چیو(انات)
دریا میخورند و بعضی گویند در شکم ماهی بایند که میخورد و می میرد و وشیخ الرئیس گوید از
چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده و مولف گوید انچه محقق است موج آ(ن)
و بهترین ان اشهب بود که انرا عنبر سفید خوانند و دیگر ازرق که انرا فستقی خوانند و
دیگر زرد که ان حشیشی خوانند و عنبر باید که چرب بود و هرچند سفید تر و سست تر بود
و سبک تر بهتر بود طبیعت ان گرم است در دوم و خشک است در اول پیرانرا نافع بود
و دماغ و حواس و قلب را نافع بود مقوی جوهر روح بود در اعضای رئیسه و درد معده را
سرد و بادهای غلیظ که عارض شده در امعا و سده را بگشاید چون بیاشامند یا از بیرون
طلا کنند نافع بود و درد شقیقه را و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند
سود مند بود و بر مفاصل که از باد و بلغم و رطوبت بود ضماد کردن بغایت مفید بود
و اگر در روغن کرم مثل روغن مرزنجوش یا روغن بابونه یا روغن اقحوان حل کنند
بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ بود و ریاح در دماغ بیرون آورد و تحلیل دهد و اگر
ازوی شمامه سازند بر مثال سیبی و میبویند فالج و لقوه و کزاز را نافع بود چون در روغن

بان

بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعضاء عصبانی بود
گویند که اگر اندکی ازوی در قدح شراب کنند بیاشامند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید
قوت دل و دماغ و حواس بدهد و تفریح عجیب دهد روح را بیفزاید و مقدار شربت ازوی
دانگی بود و مضر بود باصحاب ماشرا و مصلح وی کافور بود که بویند و اسحق گوید مضر بود
بامعا و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل ان دو دانگ وزن ان مشک و دانگی مرو دانگی
زعفران و گوید بوییدن ان مشک و مرو زعفران بدل ان کنند **عنصل** اسقیل است
و گفته شد **عندم** بقم است و گفته شد **عنجد** مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد
عنزروت انزروت است و گفته شد **عنجد** عجم الزبیب است و گفته شد **عنکبوت**
نسج وی در باب الف در ابو کالحیا گفته شد **عنم** گویند جلنار ست و گفته شد **عود الصلیب**
فاوانیا ست و گفته شده **عوسج** نوعی از علیق است و نوعی از عوسج ام غیلان خوانند
و در بیابانها بود و بهترین ان بیابانی بود و ورق سبز دارد و طبیعت وی سرد بود در اول و
گویند در دوم و خشک بود در سیوم و ورق ان بر حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و شریف گوید
عصاره وی و ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفراوی را نافع بود و چون
بکوبند و اب ان بگیرند و حنا بدان بسرشند و در حمام بجو(د) مالند جرب و حکه را نافع بود زایل
کرد چون ورق وی را بخایند قلاع را زایل کند و چون با عصاره وی دود کنند کژدم گان
بگریزند و چون بکوبند و آب ان بگیرند و هشت روز در چشم چکانند سفیدی زایل کند
قدیم و جدید و تخم عوسج چون بکوبند و اب ان بگیرند و رها کنند تا خشک گردد و بعد از
ان مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع
بود و درد چشم را خاصه سفیدی ان را نافع بود و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی
طلا کنند فضلاتی که از چشم آید بواسطه قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل ازوی یکمثقال
بود و گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی در ورمهای گرم بوزن ان

عنقر صح

بیبا پی صح

گوبند صح

اشنه و بوزن آن فوفل بود عود الوج وج است وگفته شود عود البلسان
بهترین عیدان وی املس اسمر بود وخوشبوی وطبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم سدّه
بگشاید وعرق النسا را وصرع ودوار را نافع بود وتاریکی چشم را زایل کند وربو وضیق النفس
را زایل کند وچون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند وباد در مرز مرنا بود وگزیدگی افعی ود دل
جگر ومعده را نافع بود ورطوبات از دماغ پاک کند ومقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود ومضر
بود بامعا ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی حب وی بود عود الفاریوج شنجارست
وگفته شد عود الدرقه اصل الانجدان است وگفته شد عود العطاس کندش است
وگفته شد عود الجوج وبلنجوج نیز گویند وان انواع است وشیخ الرئیس گوید بهترین وی
عود مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند بعد از ان هندی که ان جبلی بود وفاضله صح عود
بود وا زجبلی از بهر انکه شپش در جامه رها نکند وبعضی مردمان فرق مندلی وهندی نکنند صح بود
ویک نوع از سقاله هند خیزد و سمندری گویند وان فاضلتر بود بعد از ان قماری وان صح سمندری بود و
نوعی از سقالی بود وبعد از ان قاقلی بود وبری وقطینی وصینی وانرا قمری خوانند وان
تر وشیرین بود ومندلی از مجموع نیکوتر بود وبعد از ان سمندری ازرق فربه صلب سپید
آب سطبر که قطعها در وی سفیدی نبود وبر اتش بمانند نیکو بود وبعضی سیاه فاضلتر از ازرق
می نهند ونیکوترین قماری سیاهی بود که قطعها در وی سفیدی بود وفربه بود بسیار آب
وفی الجمله فاضلترین ان بود که سیاه وسخت وگران وزن بود ودر تک آب نشیند چون
بکوبند هیچ ریشه در وی نماند وزود کوفته شود وانچه بر روی اب افتد بد بود وعود
بیخ درختی است که می کنند ودر زمین دفن میکنند تا خشبیت از وی بتعفین زایل شود
وتغیری در وی پیدا گردد وعود خالص میشود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوام صح
ولطیف بود وسده بگشاید وباد ها را یکبار وبشکند وخاییدن وی بوی دهان خوش کند
ومقوی احشا واعصاب بود ومقوی دماغ وحواس ودل بود ومفرح ان ورطوبت

عفن

عفن از معده زایل بود چون نیم درم از وی بپاشند تا یکدرم ونیم وقوت معده وجگر
بدهد وشکم ببندد وذوسنطاریا را نافع بود وخاصه سوداوی مضر بود وبوییدن وی
بر ضعهای گرم که در دماغ بود واسحاق بن عمران گوید چون بخور کنند بلغم از سر فرود آورد و
وی منع ادرار بول کند از سردی بود واسحق گوید وی مضر بود بدم وسنبل مصلح ان ورق گل صح خوردن
سرخ بود وبدل وی در شکم بستن صندل زرد بود واگر در معاجین احتیاج بود بدل وی
دارچینی وزعفران وزراوند مدحرج از هر یکی دو دانگ وبدل عود هندی در نقرس
قنطوریون باریک بود عود الحیه شریف گوید نبات وی در شهرزوان بود ومشهور بود
ومانند عود سوسن بود صلیب ودر طعم وی تلخی بود وچون نیم درم از وی بپاشند از سم زهر
که باشد خلاصی یابند خواه گرم وخواه سرد وچون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد ان
نگردند وگویند چون در دست گیرند اگر چشم او بر مار افتد مار حرکت نتواند کرد وچون شود
وچون بخایند وثفل ان در دهان افعی اندازند زود بمیرد عود الریح اسمیست مشترک صح
در شام فاوانیا بدین اسم خوانند واهل مصر مامیرا نرا بدین اسم خوانند وهم اهل مصر قشر [illegible]
انبرباریس که انرا امیرباری لارعیس خوانند نیز بدین اسم خوانند وعود القح را هم بدین اسم
خوانند صفت هر یکی بجای خود بعضی گفته شد وبعضی گفته خواهد شد عهق در لغت صوفست
وگفته خواهد شد عیون الدیکه حبیبست سرخ مدور که از طرف هند آورند ومولف
گوید ثمر درخت بقم است وانرا بپارسی چشم خروس گویند وطبیعت ان گرم وتر بود و
باه را قوت دهد ومنی زیاده کند عبزران زعرور است وگفته شد عین الدیک
گویند خواست وگویند بتحقیق تخم آنست عین الهدهد اسم نباتیست بافریقیه که
معروفست باذان الفار رومی ونزدیک ایشان مجربست جهت عرق النسا چون با دنبه
کبش بخورند عین البقر اهل مغرب واندلس اجاص را عیون البقر خوانند وابو حنیفه
گوید که عیون البقر نوعی از انگور سیاه بود بزرگ مدور که صادق الحلاوه نبود عیثام

شجرهٔ دلب است وگفته شد در دال **عیسوب** مرزنجوش است وگفته شد **عیدان البطباط**
چوب عصی الراعی است وگفته شد **عین الدیب** شریف گوید چشمهای خرس چون
برخرقه بندند و بر صاحب تپ ربع ببندند تپ از وی زایل شود

باب الغین **غافث**

بهترین ان فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و وی نیز نیکو بود و ان گیاهی است
لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود بدرازی یک وجب بود و کوتاه بود و گل
وی و شاخ وی و ورق وی همه تلخ بود و تلخ تر از صبر و طبیعت ان گرم بود در اول خشک بود
در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد بود و وی لطیف بود و در
ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود و بایید کمتر بود ریشها که دشوار بود باصلاح آورد و
درد جگر و سدهٔ ان و صلابت سپرز و قرحهٔ امعا و تبهای مزمن و صفراوی و خلط محترقه
بیرون آورد و مقدار شربت از وی نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح ان انیسون بود و بدل ان نیم وزن ان افسنتین با یک وزن ان اسارون
غاغه بلغت اهل عمان نوعی است و گفته شد **غار** درخت بزرگ است
ورق ان درازتر از ورق بید است و حب وی از فندق کوچکتر بود و صفت ان گفته
شد و یونانی دافنی گویند و بعضی بود که ورق ان باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو
نوع در بستان روید و بهترین ان بری بود و قوت وی در ورق بود طبیعت ان گرم
خشک بود در سیوم و وی را طلا کردن بر بهق با شراب نافع بود و با سویق بر ورمهای
اعصاب و ضیق النفس و انصباب را العق کردن نافع بود و صاحب منهاج گوید چون
بر معده ترح کنند قی را حرکت دهد و درد رحم و مثانه را نافع بود و در وی نشستن سنگ
بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون
از وی بیاشامند مرخی معده بود و قی را حرکت دهد و چون ورق وی را تر بکوبند برگزیدگی

انبورو

١٨٣

زنبور ضماد کنند و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند
صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی بجنبند و رها نکنند که بر زمین افتد و کسی بخلف اذن
خود نگه دارد چندانکه شراب خورد مست نشود گویند چوب درخت وی بیاویزند بر جایی
که طفلان خسپند در خواب نترسند و چون ورق وی را بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان
را نافع بود **غاریقون** بجحا غیوطوس است نر و ماده بود بهترین وی ماده بود
بغایت سفید و املس و زود منفتت شود و مولف گوید غاریقون سفید و سبک و سست
بود انچه نر بود بد باشد و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود
در دوم و محلل و مقطع اخلاط غلیظ بود و مفتح سده بود و رگهای را سعه دهد و عرق النسا
و ورم سپرز را با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و
شربتی از وی دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه شش
و یرقان و ورم شش را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود و اختناق رحم را
نافع بود و تبهای کهن را چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد
کردن بر گزیدگی جانوران که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید بخاصیت تریاق
همه زهرها بود و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی زراوند
استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد پشت را که از خلط خام بود سعه دهد و چون با
انیسون بخورند درد ماء اندرونی که سبب ان سردی بود مجموع را نافع بود و اگر با اندکی
جندبیدستر استعمال کنند قولنج ثقلی و بلغمی و مجموع ان را بکشاید الا ایلاوس نگشاید
و گویند چون با خود دارند عقرب انکس را نزند و در استعمال کردن ان باید که بغربال
موئی بمالند تا فرو رود و نگویند آنچه سیاه بود بد باشد و کشنده بود و خناق آورد و مداوای
کسی که ان خورده باشد قی یا بایکرم کنند و شیر تازه مجموع مداوای که در خوردن کند کشش
کنند عمل نمایند و بدل ان در مسهل سه ابوزن ان تربد و دو دانگ ان افتیمون و دیگر ان

صح
نخل

صح
و بدل غاریقون سیستر بود
بوزن آن
غاغیطی
صح
که بهترین

حزیق سفید بود و جالینوس گوید بدل ان نیم وزن ان ~~نیم وزن ان~~ فرفیون بود و گویند
بدل ان نیم وزن ان صبر و بوزن ان تربد غالاطولا بافلای قبطی است وگفته شد غالیه
شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم گرداند واگر در روغن خیری یا روغن حب البان
بگدازند و در گوش چکانند درد زایل کند و بوییدن ان مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن
کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند بغایت مست گردد و بوییدن وی مفرح دل صح جهت
بود و قوی دردرحم سرد بخور برگرفتن عظیم نافع بود و در مهابلغی صلب بگدازاند و حیض براند
واختناق رحم را نافع بود پاک گرداند و ابستنی را یاری دهد غاشول اشنان است
وگفته شد غبیرا بپارسی سنجد گویند بهترین وی ان بود که فربه و گوشت مند بود طبیعت وی
سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در اخر دوم یا در اول سیوم غذا اندک دهد معده را
دباغت کند و شکم به بندد و قی ساکن گرداند و مجموع سیلانات را باز دارد و صفرا بشکند
و چون بدان تنقل کنند مستی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول به بندد و سحج صفرا
وی را نافع بود و مصلح وی بود و موافق اطفال بود چون با شیر بدهند از بهر انکه تعدیل در
طبیعت ایشان بدهد و وی مضر بود بمعده و مضم و مصلح وی فانید بود و تمیمی گوید نوزنج
غبیرا قوت عظیم دارد در شهوت زنان بر انگیختن غبار رجی بپارسی گرد اسیاب
گویند و مجفف بود چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که در چشم ریزد بکند غبارته
عنب الدب است وگفته شد غراالجلود بپارسی سریشم خوانند طبیعت ان گرم و
خشک بود در اول چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا بود واگر با جوز سرو بر
فتوق نهند نافع بود و بر سعفه طلا کردن نافع بود و بر سوختگی اتش نافع بود و سریشم
پوست گاو و گاومیش چون با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود و جرب ریش شده نیز
همچنین غراالسمک بپارسی سریشم ماهی خوانند و ان ماننده پیه باشد در شکم ماهی
دریایی و طبیعت وی خشک بود و در وی حرارتی بود و بهترین ان بود که سفید بود

آوی

١١٤

دردی اندک خشونتی بود و فولس گوید موافق بود و در ادویه بصر و شقاق ردی و در مرهمها کنند جهت
ادویه جرب متقرح بود و در بشره لون استعمال کردن نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب
دهان ادویه فتق بدان بر شنند ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید چون بر ناخن سفید
کشته طلا کنند نافع بود و مجرب است غرب درختیست که انرا اطا خوانند و بشیرازی درک تفاوق
خوانند و بهراة بده خوانند و ان درختی بزرگ بود و صمغ ان بهترین بوره بود و تا زخمی بر ساق
وی نرسد که شکافته گردد ان صمغ از وی بیرون نیاید و وی هیچ ثمری که شاید خوردن ندهد
و طبیعت وی سرد و خشک بود و زمردی ورق وی و قشر وی و عصاره وی قابض بود
و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر وی چون با سرکه بیامیزند و ثالیل که بر دست و پا بود ضماد
کنند قلع کند و پوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل بود و طبیخ وی چون نقرس را بدان
بشویند و نطول کنند نافع بود و صمغ وی و گل وی تاریکی چشم را نافع بود و پوست وی تشدم
نافع بود و بندیقورس گوید عصاره وی علق را از حلق بیرون آورد و عصاره وی و ورق
پوست و تر وی سحق کنند با روغن گل در پوست انار بریزند در گوش را نافع بود و ورق
وی و گل وی در ادویهای مرهم استعمال کنند و ابن ماسویه گوید چون ورق غرب بیاشامند
عقم آورد و قذف دم را نافع بود و سده جگر را بگشاید غرقد نوعی ز عوسج است وگفته شد
غرز اسم نوعی از عصای الراعی بود وگفته شد غربیب نوعی از انگور سیاه بود وگفته شد
غرسا راسن است وگفته شد غزال بپارسی آهو بره گویند و منفعت وی در باب لام گفته
شود غشنل خطمی است وگفته شد غشلیج عرطنیثا است وگفته شد غل بلح است
وگفته شد غلیجن فوتنج بری است وگفته شد غلقا غلقه خوانند و مولف گوید که
ان گیاهیست که بکبر ماند و برگ و ساق وی گرد باشد در حوالی شیراز بسیار بود و از جمله
ینبوعات معتبر بود و شیر بسیار دارد و مر شمشیر و کارد که با شیر وی اب دهند چون زخم وی بر کسی
رسد بمیرد و اگر شیر وی بتعویا مالند زایل کند غلیجن اغریا مشکطرامشیع است وگفته شد

غلوفیربا اصل سوس است ومعنی ان بیونانی اصل الحلوه بود غملول
تمول است وان قنابری بود غمام اسفنج البحر است وگفته شد عنقیل بضم غین
نیلج است وگفته شد غوشته وغوشنه نوعی از گیاه وفطرست وصاحب جامع گوید در زمین
بیت المقدس بسیار بود واهل ان بکوبیشه خوانند جون خشک بود وبدان جامه شوبند ودر
حموضات خورند طبیعت ان سرد وتر بود ودر درجه اول وجنان سرد نبود که گیاه وان
خلط بد که از گیاه حاصل شود از نشود غوک ضفدع است وگفته شد

باب الفا فاشرا

اسمیست سریانی ومزارجشان ومزارفشان نیز گویند وبیونانی اسالسن لوجی گویند وان
کرمه البیضا بود ومعنی مزارجشان مزارکن بود وبربری ارجالون گویند وبپارسی کرم
دشتی خوانند وبشیرازی نحورش خوانند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمی شود و
فاشرستین نوعی از وست ونبات وی بر مر درختی که نزدیک وی بود بپیچیده شود وخوشه
وی غریب ده دانه داشته باشد ودر اول سبز بود ودر اخر سرخ شود وگل وی لاجوردی بود
وبشیرازی ویرا سیاه دار خوانند ومنفعت وی نزدیک بود بفاشرستین لیکن صغیرتر از
وی بود وفاشرا بلفظ دیگر بروانیا گویند وخالق الشعر نیز گویند وثمر وی مانند ثمر فاشرستین
بود وبیخ وی گرم وخشک بود در سیوم وحدت حرافت داشته باشد وجلا بی تمام دهد
ملطف بود سپرز سخت شده را بگشاید جون بیاشامند وجون از بیرون ضماد کنند جرب وعلتی
که بر ظاهر بدن بود شفا دهد وثمر وی مانند خوشه بود وگویند دباغان جهت حلق شعر
بکار برند وبیخ وی با حلبه وکرسنه بدان بشویند پاک گرداند وصافی کند واثر کلف زایل
کند وثالیل قلع کند واثر سیاهی که از جراحت مانده بود ببرد وجون با شراب بر داخس
ضماد کنند نافع بود وبیمه وردهای گرم را تحلیل دهد ودملها را بگشاید واگر با روغن بپزند
تا جون موم گردد نافع بود از جهت بواسیر مقعد بود ووصف وماده ان واگر با شراب

ضماد کند

فاشرا
بترکی بیمان قبقاق

بدن صح

روغن صح

ضماد کنند بر ورم گرم بگشاید وشکستگی استخوان را نافع بود واگر مردوز مقدار یکدرم
بیاشامند صرع وفالج وسدر را نافع بود جون دو درم بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و
جمع کنندگان موذی وبیخ وی جون زن بخود برگیرد بچه بیندازد ومشیمه بیرون آورد و
جون اول آن بود که نبات وی برویید بخورند شکم براند وجون با عسل لعوق کنند سرفه وذات
الجنب را نیکو بود وعصاره وی جون تر بود وبیاشامند تخلیط در عقل پیدا کند وبا صبر
بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود وثمر وی جون بر جرب خشک ونیز بمالند زایل کند وعصاره
نبات وی جون بیاشامند قی آورد وباسانی خلطهای غلیظ بیرون آورد وبدل ان بوزن
ان دو وبیخ بود ونیم وزن ان بسپاسه بود فاشرستین بپارسی ششبندان گویند وبیونانی
اسالس مالما ومعنی ان کرمه الاسود بود ودر اندلس معروف بود ببوطانیه وبربری سموق
وبشیرازی سیاه دار خوانند وورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود ومانند لبلاب
بپیچیده شود وبر درختی که پیش او بود وان نوعی از فاشرا است وصفت ان در فاشرا
گفته شد وبیخ ان از بیرون سیاه بود واندرون بزردی مایل بود ووی گرم بود باعتدال
ودر فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیف تر از وی بود اندک واول آنکه نبات وی برویید
جون بپزند وبخورند حیض براند ومحلل ورم سپرز بود وصرع را نافع بود ومعنی فاشرستین
دافع شصت علت بود فاجشه جند بیدستر است وگفته شد فانید بهترین ان
بود که از قند سفید سازند ووی غلیظ تر از شکر بود ووی گرم وتر بود در اول وگویند
حرارت وی در سیوم بود وانچه منجری بود گرم وخشک بود ونافع بود جهت سرفه وشکم
نرم دارد وخون معتدل از وی متولد شود ومولف گوید ابن فانید که منفعت او گفته
شد بشیرازی کعب الغزال گویند وباید که قطعا آرد در وی نبود وفانید ماهی که این زمان
مستعمل میکنند مجموع با آرد بود پس اعلی ان بود که هر ترکیبی که فانید در وباید قند بجای ان
کنند با کعب الغزال که ان فانید اصل است وصنعت وی جنان است که قند بقوام آورند

صح

دی کشند تا تمام کشیده شود و پارهای کوچک می کنند فانش الیوناتی بیونانی باقلاست
و گفته شد فابس القبطی باقلای قبطی بود وان جامسیه است و گفته شد فاغیه صاحب
منهاج کوید کل حناست و نورمر کلی که خوشبو بود انرا فاغیه خوانند وان معتدل بود در کرمی
و سردی و تمیمی کوید کل حنا چون در میان جامه صوف نهند خوشبوی شود و در مانکند که سوس
آنرا تباه کند فاغیرا بردی است و گفته شد فاعیه بیخ نیلوفر هندی است
وانرا افل خوانند و گفته شود فاناقس اسقلبیوس نوعی از دوقو ۶ کبیرست
فاناقس حیرونیون نوعی از بیخ زوفرای کوچکست و گفته شد فاناقس ابراقلیون
بیونانی درخت جاوشیر بود و گفته شد در صفت جاوشیر فاغره بپارسی فاخره کویند
و بشیرازی کبابه شکافته کوبید و از سنالهٔ هند خیزد طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم
کوبید در دوام و در وی قبضی و تحلل بود و مصلح کرده جکر سرد بود و سوء الاستمرا که از سردی
بود نافع بود و شکم ببندد فاغوس شیطرج هندی است و گفته شد فارسطاریون
رعی الحمام است و گفته شد فالرغی بلارح خوانند وان لقلقست و مرغی مشهور بود
در خواص ابن زهر آورده است که استخوان وی چون باخود دارند عشق را زایل کند
و صاحب منهاج کوید بیضهٔ وی خضاب بود نیکو فاخته کوشت وی کرم و خشک بود
فالج را نافع بود و مفر بود بدماغ و سپر آورد و سرکه و کشنیز مضرت وی را کم کند و مجهول
کوید سرکین وی چون بر کودکی که مصروع شود در شب بندند نافع بود فالنجیقس
تاویل وی بیونانی رتیلا بود و از بهر انکه کزیدکی ویرا نافع بود و فالنجیطس و فالانجیطس
نیز خوانند و لوفاقیطس هم خوانند وان نبانیست که کل وی مانند کل سوسن بود و تخم
وی سیاه بود و مانند نصف عدس کوچک و بیخ وی باریک و کوچک بود اول از زمین
برکشند زرد بود بعد از ان سفید شود و در تلها بخاک رویده و ورق و تخم و کل وی چون
بالشراب بیاشامند کزیدکی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و وی ملطف

نسخه
فالوغوس

مجعف بود و از بهر انیست که مغص را نافع بود فاظ صاحب منهاج و صاحب جامع
کویند که ان دوای ترکی است که دفع مجموع زهرها و کزیدکی جانوران بکند چون با آب سرد
بیاشامند و دردهای صعب را ساکن کند و مولف کوید که ظن من انست که جدوارست
که از طرف خطا می آورند فادج مولف کوید سنکیست زرد که بسفیدی و سبزی زند
و بهر رنگی دیکر بروی ظاهر بود و این سنک از اخر هندستان آورند از طرف چین نیز آورند
و بهترین ان چینی بود و کسی را که زهر داده باشند شربتی از وی دوازده جو بود که با آب سرد
بیاشامند و این سنک در آتش نسوزد و چون با زرد چوبه بسایند بر سنک مانند بسته نماید
و باد زهر همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی که کویند که فاظ است که گفته شد فاوانیا
فانیا کویند و کهیانا نیز کویند وان عود الصلیب است و نر و ماده بود و انچه نر بود ورق
ان مانند ورق جوز بود و بیخ وی سطبر بود و سفید و مانند انکشتی بود و در طعم وی قبضی
بود و انچه ماده بود ورق وی بشبه الشبث بود و بیخ وی مانند بلوط بود و شعب ان از بیخ شش عدد
تا بیست عدد بود کوچک و بزرک با یکدیکر و بهترین وی سطبر ان رومی بود و وی
فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوام و کویند معتدل بود در
حرارت در وی تحنیقی بود و قبضی با تحلیل بود و ملطف بود و وی آثار سیاهی از بشره
ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و شفا یابند
از صرع و چون با شراب بیاشامند درد شکم و یرقان و درد کرده و مثانه را نافع بود
چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و انچه ماده بود و بر ساق ان غلافی
پیدا شود مانند غلاف بادام و چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود در اندرون
مانند خون و بشکل دانهٔ انار و در میان ان دانه حبی سیاه رنگ بود و چون از ین حب
سرخ با شراب سیاه رنگ قابض پانزده دانه بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند
و چون بخورند نافع بود و جهت درد معده و لذع که عارض شود در ان چون کودکان

وی

نزف

بخورند بیاشامند در ابتدا سنگ مثانه نافع بود وانچه سیاه بود از وی پانزده حبه
بیاشامند با شراب اختناق رحم را وکابوس را نافع بود وخاصه ماده وی وبعضی گویند
که چون با من پاره کنند این خاصیت از وی زایل شود ونقرس را وضربه وسقطه را عظیم
مفید بود وچون ثمر وی بخور کنند مجنون ومصروع را نافع بود واگر از ثمر وی گردن بند
سازند ودر گردن کودکی بیاویزند که مصروع باشد صرع از وی زایل شود واگر عود وی
سحق کنند ودر صره بندند ومصروع دایم ببوید نافع بود وبقراطیس گوید تخم وی وثمر وی
نافع بود جهت هر مرضی که باشد دخان کردن چون بیاویزند بر کسی که در پیاپی نهار رود
از همه آفتها ایمن باشد واسحق گوید مضر بود بمعده ومصلح ان کثیرا بود وگویند بدل ان
زراوند مدحرج است وبذیغورس گوید که پوست انار با ورق آن وفرو سمور وسم
الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود وخاصیت بدهد **فار** بپارسی موش
خوانند خون وی قطع ثالیل کند وچون بشکافند بر خنازیر نهند یا بر گزیدگی عقرب نافع
بود وگویند چون بریان کنند بر گزیدگی عقرب نهند همین عمل کنند وبریان کرده بکودکی
دهد که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد واگر در اب پزند وکسی که عسر البول
داشته بود دران نشینند سودمند بود وخوردن گوشت وی نسیان وغشیان آورد ودرد
ومفسد معده بود وچون بشکافند وبر موضعی که خار یا پیکان دران بود نهند بیرون آورد
نیک گرداند ومنفعت سرگین وی گفته شد در خرء الفار **فار البیش** بیش موش است
وگفته شد **فادزهر** مرد وابی که حافظ روح بود وبقوت دفع ضرر سم کند انرا فادزهر
گویند وانچه مخصوص است اسم حجر التیس است وحجر الحیه گفته شد **فجل** بپارسی ترب
گویند وبشیرازی تربزه تخم وی اقوی بود وبعد ازان پوست بعد ازان ورق وی
بعد ازان گوشت وی وبهترین وی بستانی بود سبز وتازه طبیعت ان گرم بود در اول

دکویند

دکویند در سیوم تر بود وگویند خشک بود در دوام موی بود داء الثعلب وداء الحیه برویاند
ودی مولد ریاح بود ومعده را نیکو بود وبول براند وابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند
شکم نرم گرداند وغذا را یاری دهد در گذشتن از معده واگر پیش از طعام بخورند منع طعام
بکند از انکه قرار گیرد وچون بعد از طعام بخورند هضم طعام بکند خاصه ورق وی وبآسانی
قی آورد واب وی استسقا را نافع بود وچون در چشم چکانند جلا بدهد وگویند ورق وی
جلای چشم بدهد وشیر زیاده گرداند وچون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را وکیموس غلیظ
وی که در سینه بود واب وی چون با شراب بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود ومار شاخ
دار واگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد واگر در معده کسی باشد چون عقرب بزند کارگر
نباشد وچون با سکنجبین بپزند وبدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و
فجل بری در همه حالی اقوی بود از بستانی وروفس گوید فجل بلغم را نافع بود ومضر بود وبدندان
وچشم وسر ومعده ومفسد طعام بود وعلتهای نسا را بد بود وشپش در بدن پیدا کند
وصاحب فلاحه گوید درد گرده ومثانه وسرفه را نافع بود وباه را برانگیزاند چون اب وی
بر بدن طلا کنند گزیدگی جانوران را نافع بود وتخم وی در دفع سمها وگزیدگی جانوران
بمنزلت تریاق بود وبر کلف ونمش که بر روی بود طلا کردن نافع بود با سرکه وادمان
اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویاند ووی شیر بیفزاید وگویند که فجل رابلی ورق
بکوبند واب وی بگیرند ده درم وبناشتا بیاشامند سنگ خورد وبزرگ بریزاند که
در مثانه بود واین فعل بخاصیت میکند ومجربست وطبری گوید اب ورق وی یرقان
را زایل گرداند وسنگ مثانه بریزاند ومنی زیاده کند وانعاظ آورد واگر تخم وی با آب
گشنیز بکوبند وبا سرکه بسرشند در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند وشریف گوید
چون سر وی بردارند واندرون وی خالی کنند وروغن گل در وی گرم کنند ودرد
گوش چکانند درد زایل کند وابن زهر در خواص آورده است که اب وی بگیرند وبا

روغن کل یک دو جوش بجوشانند نیم کرم در کوش چکانند کرانی کوش زایل کند واکر
لندرون وی را خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم را در اندرون وی نهند و مجل را در
میان خمیر کیرند و در اتش نرم دفن کنند تا پخته شود و بعد از ان نیم کرم سه روز
پی در پی بخورند و سنک بریزاند و مجربست و جرم وی منقی بود و قشر وی و ورق وی با
سکنجبین عسلی قی باسانی آرد **فربیون** افربیون و فرفیبون نیز کویند و تاکویسه خوانند
باید که چون فرفیبون از درخت کیرند دهان بربندند تا غبار ان در دهان نرود که جمله
دندانها بریزاند و چون ویرا بکیرند باید که باقلای مقشر در میان وی ریزند تا قوت ویرا
نکاه دارد مدتی و در ظرف کنند وانچه تازه بود کودرزیت بکدازند زود وانچه کهن بود
بخلاف این و لون ان بسرخی زند کویند قوت وی بعد از سه سال تا چهار قوت وی متغیر شود
تا بهفت سال و ده سال باطل شود و بهترین ان صافی زرد بود که رایحهٔ وی در غایت
حدت و حرافت بود و طبیعت ان کرم و خشک بود تا در چهارم و کویند خشکی وی
در سیوم بود و ویرا قوت ملطف بود و محرق بغایت عرق النسا را نافع بود و چون با
ادویه که موافق ان بود خلط کنند و چون بوکنند کابی جانوران موذی و سک دیوانه
طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و قولنج و سردی کرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از
اعصاب و مفاصل پاک کند و مسهل اب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین و پشت بود و
کرم مزاج را بد بود و کسی که حرارت بر وی غلبه کرده باشد نشاید که تنها بیاشامند مضر
بود و با نشین و چون با روغن کل چرب کنند حدت وی شکسته کردد و مثل ورب
السوس و کثیرا و صمغ اضافت کنند اکر خواهند که استعمال کنند و شربتی از وی
قیراطی تا دانکی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بجدی که منع
ادویهٔ مسقط بکند از سقاط جنین چون در روغن بکدازند و بدان تمرخ کنند فالج
و خدر ... را نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را جلا دهد

لیکن

لیکن سوزش آن در روزی باقی بود و قطع آب نزول کند و سه درم از وی کشنده
بود در سه روز و ریش روده پیدا کند و از خوردن وی کرب سخت و لهبی عظیم پیدا شود و لذع
در شکم پیدا کند و فواق و باشد که اطلاق با فراط آورد و مداوای کسی بود که قرون سنبل خورده
باشد مثل دوغ و آب انار مز و سیب مز و کافور و انچه بدان ماند باید کرد و کویند بدل
بوزن ان مازریون بود و دو دانک ان جند بیدستر بود و کویند بوزن ان جند بیدستر
و نیم وزن ان مازریون بود **فراسیون** فراسیین خوانند و حشیشة الکلب خوانند
و صوف الارض نیز کویند و ان کراث الجبل کویند و بپارسی کندنای کوهی کویند و بهترین
آن رومی بود سرخ رنک تلخ و طبیعت ان کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم منفتح سده
جکر و سپرز بود و سینه و شش پاک کرداند و حیض براند و عصارهٔ وی درد کوش کهن را
نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد خوردن و کحل کردن وی و عصارهٔ وی سعوط کردن
یرقان را نافع بود بغایت و با نمک بر کزیدکی سک دیوانه ضماد کردن نافع بود کل وی چون
خشک بود با آب بپزند با تخم وی چون تر بود و بکوبند و آب ان بکیرند و با عسل بیامیزند
و بیاشامند قرحهٔ شش را شفا دهد و ربو و سرفه را و اکر با ایرسای خشک بیامیزند فضول
غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری
زادن را سودمند بود و چون ضماد کنند برورق وی و عسل بر ریشهای چرکن پاک کرداند و
داخس را نافع بود و کوشت خورده را قطع و قلع کند و درد پهلو ساکن کند و عصارهٔ وی
و ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصارهٔ وی درد از وی چشم
جرب قدیم و جدید زایل کرداند و اصناف سه کانه جرب چشم را زایل کند و چون با آب
انار ترش حل کنند و بر کف چشم باز کرداند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت اثار ریشها
و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شیافهای جلا دهنده جهت غشاء عین و

بتقویت نور باصره بستعمل کنند واکر نیم مثقال تا یکدرم در طبیخ زوفا بکدازند با روغن بادام
شیرین بیاشامند شش و سینه پاک کرداند و رطوبات لزوج و قرحه که بسل خواهد
انجامید بحال صحت آورد واکر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند سرفه تر
و ریش را زایل کند و رطوبتهای ان بیرون آورد وجون عصارهٔ وی با قدری اب بکدازند
با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتهای عفن پلید ضماد کنند پاک کرداند و باصلاح آورد
وجون ضماد کنند بر دمامیل و خنازیر رسیده تحلیل دهد و منضج و ملین ان بود و ولی درد
و اذیت بکشاید و فراسیون مجموع بادهای غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن وجون
بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود وجون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود وجعی
که متولد شده باشد در معده و اندرون وجون باب بپزند و یا بزیت و یا تنها بر زهار زنان
و مردان را نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از عسر البول و از ریاح و از جمیع
اصناف اوجاع و ورق تر وی جون با پیه کرده بکوبند و بر ورمها نهند بکدازد و همچنین
همه جراحتها را وجون ورق وی بسرکه بپزند بهترین و سودمندترین معالج سرفه و
ضیق النفس و ربو بود و اب نخالهٔ وی بکیرند و حسو سازند و در پختن پنج درم ورق
وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفهٔ مفرط غلیظی نفث دم و
باید که شش روز بیاپی استعمال کنند که عجایب مجرب بود وجون ورق تر وی بکوبند
و ضماد کنند تعقد امعا را و وجع ان را بغایت نافع بود و اسحق بن عمران کوید مضر بود بکرده
و مثانه تا بحدی که خون بجای بول از وی روان شود و تخم رازیانه دفع مضرت ان میکند
جون با وی خلط کنند یا پیش از ان یا بعد از ان بیاشامند صاحب منهاج کوید مضر
بود بعصب و کرده مصلح ان سنبل الطیب بود بدل ان بوزن ان اسارون و
جهار دانک وزن ان لبان و کویند بدل ان انیسون و افتیمون است کویند بدل

ان بوزن ان

سینه صح

بالعسل صح

ان بوزن ان اسارون و بوزن ان لاغیه است وصاحب منهاج کوید شربتی از وی
نیم درم بود و سدهٔ جکر و سپرز بکشاید و حیض براند **فرنجمشک** افرنجمشک خوانند وکفته شد
فرصاد توت است وکفته شد **فرفین** بقلة الحمقاست وکفته شد **فرمیم و فرمه**
مرد و اسم بنفشه است وکفته شد **فریغنه** حلبه است وکفته شد **فرسلون** طلق است
وکفته شد **فرفت** شاهسنج است وکفته شد **فرفخیر و فرفخ** مرد و اسم بقلة الحمقاست
فراخ الحمام بپارسی کبوتربچه کویند و در وی حرارت و رطوبت فضلی بود و غلیظی و ابن
ماسویه کوید کرمترست از جمیع کوشت مرغانست و دشوار هضم بود و خون بسیار از وی
متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج کوید کوشت وی خوردن فالج را مفید بود و کوشت
وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود
و محروری مزاج را اولی ان باشد که باب غوره و کشنیز و مغز خیار بالنک خورند رازی
کوید خشک رازی کوید کوشت وی کرم و خشک بود و پیه وی را حرارت ظاهر بود و
موافق محروری نبود و الا سهل تر از کوشت از معده بکذرد و خاصه جون باب نخود در
ثبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی که شکم وی قبض داشته
باشد و درد پشت که سبب ان خلطی غلیظ مزمن کرده را فربه کند و باه را زیاده کند
اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی ان بود که بر سر وی جیزی بیاشامند
که منع بخار او از سر بکند و جوذاب وی جون پیه در ان بسیار بود موافق کرده بود و باه
را زیاده کند و شریف کوید ادمان اکل بریان کرده وی کردن خون را بسوزاند باشد
که بجذام کشد خاصه فراخ طفلان وصاحب فراجان کرم رهو کویند جون کبوتربچه
در دیک اندازند و روغن کنجد بر سر ان ریزند جنانچه او را بپوشاند و هیچ نمک
و توابل در ان نیفکنند و بپزند جون پخته شود کسی که سنک داشته باشد از ان بخورد
بفرمان خدای تعالی زایل شود **فرو** کرم ترین پوستینها روباه بود بعد از ان

صح کوشت وی کرم

سمور بعد از ان فنک و قاقم و گفته شود مر یک بجای خود **فسوة الضبع** قفیل است و
گفته شود **فستق** بپارسی پسته گویند وان گرم تر از بادام و گردکان بود و بهترین
آن تازهٔ بزرگ بود و طبیعت ان گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی ان
در اخر درجهٔ دوم بود و گویند در وی رطوبت فضلی بود و گویند تر است در سیوم منفعت وی
انست که سدهٔ جگر بگشاید و منع غثیان کند و قوت معده و فم معده بدهد و شکم نه راند و نه بندد
گزیدگی جانوران را سود دهد و باه را زیاده کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود غذا اندک دهد و سیری
آورد و مصلح وی زردالوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی انست که بوی دهان
خوش کند و مغص را زایل کند و پوست برون وی جون در اب خویسانند و بیاشامند
تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم به بندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است
و بدل وی بوزن وی مغز بادام و مؤجبة الخضرا بود و گویند نیم وزن ان مغز جوز و نیم وزن
ان مغز بن **فستق الهاویه** حب البان است و گفته شد **فشاغ** بپارسی لبلبت
خوانند و جون تر بود و فصفصه و رطبه گویند و جون خشک گردد قت و علف خوانند و بهترین
ان سبز ورق املس بود در وی نفخی بود تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی گوید جون در آب
بپزند و بکوبند تا جون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد مر روز دو
نوبت رعشه زایل کند خوردن وی و تمرخ کردن و غافقی گوید دواب را فربه کند و تر ان
شکم براند و خشک ان بر عکس و خشونت سینه را نافع بود و باشد **فقا** نخج الزبیب است
و گفته شد **قصعر** ابن ماسویه گوید نخالهٔ وی سرد و خشک بود و باعتدال و گویند معتدل
بود در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس گوید سخالهٔ وی با ادویه
بیامیزند که نافع خفقان بود زایل کند و بجرم رطوبت لوج را سود دهد و جرب و حکه را زایل
کند عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود فعل وی حکم فعل یاقوت داشته
باشد لیکن بسی ضعیفتر از وی باشد و گویند که شراب که در نقره خورند منی زود نزار آورد

نقره جون

نقره جون بوی گوگرد بشنود و سیاه گردد جون بنمک بشویند سیاهی زایل شود و جلای وی
بدهد و نخالهٔ وی جون با زیبق بر بواسیر نهند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
فطر سماروغ گویند و ان انواع است یک نوع فقع بود و یک نوع غوشنه و فقع را
بپارسی کل خوانند یک نوع دیگر را قیعل و مجموع را گاه خوانند و بدترین همه فطر بود و یک
نوع دیگر صحرایی بود و یک نوع دیگر در زیر سرگین روید و نوعی دیگر در زیر خم شراب روید
و این نوع را اگر پوست باز کنند و خشک کنند مرگرا چند سر انگشتی بدهند بیهوش گردد و
پوست وی زهر بود و گویند مرکه بنا پاکی سماروغ خورد نسل ان منقطع شود و دیگر فرزند
از وی حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کردهٔ وی را بدی کمتر بود و
طبیعت فطر سرد و تر بود در اخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد
و هیضه و عسر البول احداث کند جون بسیار خورده بود و وی دشوار هضم بود و نوع
کشنده غشی و ضیق النفس آورد و عرق سرد آورد و باشد که در روز بکشد وان در
مغاکهای عفن و یا در مقام گزندگان موذی یا در زیر درخت زیتون روید و مصلح وی
انست که با کمتری تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب سخت بر سر ان
خورند و واجب دانند و معالجهٔ کشنده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فوتنج
فطراسالیون تخم کرفس کوهی بود وان دانه سیاه طولانی شکل بود طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل ان دو وزن ان تخم
کرفس بود و جالینوس گوید بدل ان نیم وزن ان افسنتین بود **فقیلاسوسس**
فنلامینوس گویند و ان بخور مریم است و گفته شد **فغولیون** حناست و گفته شد
فقع نوعی از گاه است و گفته شد **فقد** بخنگشت بود و گفته شد **فقاح**
الاذخر مرنوری و زمری که بود انرا فقاح خوانند بهترین ان خوشبوی بود و طبیعت ان
گرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض به بندد و مقدار ماخوذ از وی مثقالی

مثقال بود ونفث دم را نافع بود وطبیخ وی سنگ بریزاند وبول وحیض براند وابقراط
گوید درد رحم وگرده ونزف دم وورم سرد که در جگر بود ومعده را سود دهد واگر ادمان بوی بدان
کنند سر را گران کند وخواب آورد واسحق گوید مثقل خون بود ومصلح وی بازرد است
وبدل وی قصب الذریره **فقاح سورنجان** اصابع هرمس است وگفته شد
فقاح الکرم بپارسی ول خوانند وان شکوفه بود از ان انگور وطبیعت ان
سرد است **فقاح الملح** زمرة الملح است وگفته شد **فقلامیثون** فنیلاسوس است
وگفته شد **فلنجه** افلنجه خوانند وان تخمی است مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود
بهترین ان بود که چون در دست بمالند بوی سبب ازوی آید طبیعت وی گرم وخشک بود
وانرا در عطریات مستعمل کنند ومقوی معده وجگر سرد بود وسده که در سر بود بگشاید و
قوت دماغ بدهد انچه زرد بود یا سیاه بد بود **فقل** صاحب منهاج گوید فاعیه است
وان بیخ نیلوفر هندی بود وقوت وی مانند قوت یبروح بود وگویند گرم وخشک بود
صداع را بو سر ضماد کردن نافع بود واسحق گوید نیم درم ازوی درد معده را نافع بود ومضر بود
بمثانه ومصلح وی عسل بود وبدل وی لفاح وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که
فل ثمر هندی بود بمقدار فستقی ولون قشر وی بلون فندق ماند ومغز وی حب بود مانند
مغز جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود طبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم
عصب را نافع بود وبواسیر را نافع باشد **فلفلموبه** اصل وی فلفل است بپارسی بیخ درخت
فلفل گویند وان چوبی حریف بود وبشکل قسط بود وطبیعت ان گرم وخشک بود دو
خاصیت وی انست که دردهای سرد وتشنج امتلائی ونقرس وقولنج وبادهای سرد را سود
دهد وبورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود وچون با موبزج بپایند وبدان غرغره
کنند یا موبزج بلغم را قطع کند وبدل ان دار فلفل بود وگویند بوزن ان نارمشک بود
ان سورنجان ونیم وزن ان خیکدانه **فلفل ابیض** درخت فلفل مانند درخت انار بود و

جالنوس

صح فقلامیثون آخر صربة الحدی است وگفته شد

صح چون سحق کنند ودر کز بورکی عقرب طلا کنند نافع بود

صح صداع را

صح دو دانگ

جالینوس گوید اول ثمر فلفل دار فلفل بود واز بهر انست که دار فلفل تر تر از فلفل بود
صفت دار فلفل گفته شد وهمو گوید که چون فلفل نارسیده بود فلفل سفید بود چون رسیده
گردد سیاه شود مولف گوید چند انکه تفحص کردیم از تجار رکان که از طرف هند امدند گفتند این
خلافست دار فلفل را درخت وی غیرست از درخت فلفل وبیشتر در بنگاله می باشد وانکه میگویند
که فلفل سفید از درخت فلفل سیاه است این نیز خلافست وصاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس
که بهترین فلفل سفید ان بود که سبک بود که وی صغیرتر از سیاه بود ومولف گوید فلفل سفید
بزرگتر از فلفل سیاه بود لون وی بزردی مایل بود وبمقدار نخودی کوچک بود مدور واملس و
طبیعت ان گرم بود در سیوم وخشک بود در چهارم وچون در کحلها کنند جلائی تمام دهد وهضم
طعام کند چون بخورند واشتها بیاورد وورم سپرز را بغایت نافع بود وبول وحیض براند
وطبیعت را نرم گرداند وبسیار در تریاقات مستعمل گرداند وبلغم وسودا را پاک گرداند
مقدار ماخوذ ازوی تا نیم مثقال بود ومجفف منی بود ومخدر جنین ومضر بود بگرده ومصلح وی
عسل بود وابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بیونانی باباری خوانند و
وی گرمتر از سفید بود وطبیعت ان گرم وخشک بود در چهارم ودر وی حدتی وتحلیلی بود
وجلا دهد وبلغم لزج را دفع کند ومسخن اعصاب بود ومسکن وجع ان وچون با زفت بیامیزند
محلل خنازیر بود چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند غذای غلیظ را لطیف گرداند
وبول براند واگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود واز جهت تاریکی چشم واب
رفتن ان نافع بود ومسخن معده وجگر بود وهمه اعضا ومسخن خون بود واگر سحق کرده با پیاز
ونمک بیامیزند وبر داء الثعلب طلا کنند بعد از ان که نیک مالیده باشند موی برویاند وچون
سحق کنند ودر روغن زیت بجوشانند وبر بدن بمالند فالج وخدر را نافع بود واعضائی که سردی
بروی غلبه کرده باشد وچون با ادویه بیامیزند که در ان قبضی بود تقطیر البول را نافع بود که از
سردی بود وهمچنین فالج ولقوه وخدر را نافع بود وفی الجمله مفید بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب

حادث شود و گویند بدل ان یک وزن و نیم فلفل سفید بود **فلفل الما** بیونانی او در و بابارک
خوانند و ان نباتیست که در ابهای ایستاده روید و در ابهای که ایستد روانه بود و ترکان
انرا فرعینی خوانند و گویند چون کرک وی را بخورد بمیرد و بغایت ان را دوست می دارد و
ساق او کره داشته باشد درازی او یک گز بود و ورق ان مانند ورق بید بود بزرگتر و
سفید و بطعم فلفل بود و بوی ان خوش بود و ثمر وی کوچک بود و رسته بر شاخهای کوچک
وی که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه بطعم بغایت حریف بود چون ضماد کنند
ورق و ثمر وی را بر ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن تحلیل کند و سیاهی که در زیر چشم بود زایل
کند و بر کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن نافع بود و بیخ او دراز بود و هیچ منفعت
ندارد و مولف گوید ان زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل السودان** حبیست مانند
جلبان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آورند و درد دندان را نافع بود و جنبیدن
آنرا **فلفل الصقالبه** بزر فنجنکشت است و گفته شد **فلفل القرود** حب الکنز است
و گفته شد **فلفل الخواص** ماهودانه است و گفته شد **فلیقله** اسم هربزه است
که ثمر عود بود و در اندلس بانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی و تخم فنجنکشت را بدین اسم
خوانند **فلقلمون** حبق جبلی است بپارسی پودنه کوهی گویند طبیعت ان گرم و خشک
بود و نیکوترین ان صمغی بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد و مضر بود بمعده و مصلح
ان پودنه بری بود **فلنجمنک** افرنجمشک است و گفته شد **فنجنکشت** و خمسة
اوراق بود و گفته شد **فنا** عنب الثعلب است و گفته شد **فنجافلون** بنجکشت است
و گفته شد **فنک** گرم تر از سنجاب بود و سمور و تر از سمور و رازی میگوید فنک و قاقم
و حواصل معتدل بوند در حرارت **فوم** حنطه است و گفته شد **فوتنج** جرجر گویند
و ان باقلا است و گفته شد **فولیبون** جعده است و گفته شد **فوشنه** غوشنه گویند
و ان نوعی از فطر است و گفته شد **فو** بیخیست که ورق نبات ان مانند ورق

کرفس

کرفس بود بزرگتر گل ان مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز باشد و زیاده
تر نیز بود و املس بود و لون وی مایل بفرفیری بود و سطبر و اعلای وی مانند خنصری بود و
در اصل وی عطر بنی بود و گویند قوت وی مانند سنبل بود و در چیزی بهتر از وی بود و ادرار
بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود درد پهلو ها را نافع بود و بول و حیض
براند خشک او و مطبوخ او دار الثعلب را نافع بود و مقدار ماخوذ وی نیم مثقال بود و گویند
مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود جالینوس گوید کباید در طعم و قوة مانند وی بود
الا لطیف تر از وی بود و گویند بدل ان فلفل سیاه بود **فوفل** ثمریست که در قوت مانند
صندل سرخ بود و درخت او مانند درخت نارگیل بود وی مبرد بود بقوت و قابض و
یابس و بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضای مسترخی را نافع بود و محکم گرداند
بوی دهن خوش کند قوت بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ بود و نیم وزن
ان کشنیز تر بود **فوتنج جبلی** و فوتنج نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و نهری و بری
مولف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را حاشا گویند و گفته شد صفت آن و یک نوع دیگر
فلقلمون گویند و ان هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطر امشیع گویند و گفته شود
دیگر نوع دیگر پودنه صحرایی خوانند و ان مطلق پودنه بود و نهری یک نوع بیش نبود
نیکوترین جبلی ان بود که خوش بوی و تازه بود و سبز باشد و ورق او کوچک بود و طبیعت
ان گرم و خشک بود در سیوم ملطف بغایت قوت بود و عرق براند و اثر سیاهی که بر بدن
بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون بشراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام حکه و جرب
را زایل کند و جذام را نافع بود و ریش دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک
بیاشامند فضولی که در معده بود بیرون آورد و چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بچه بیرون
آورد و چون خشک کرده بسوزانند و سحق کنند جهت استرخای لثه نافع بود و چون با
سویق ضماد کنند ورم را ساکن کند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و

صح دل

شربتی از وی یکدرم دانگی بود بجلاب و وی گزیدگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با
مطبوخ گزیدگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بپزند بپاشامند بکشد و اسحق گوید مضر
بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن نیم بود و ته ندی بود **فوتنج نهری**
فوت شراب او مانند شراب حاشا بود و بهترین بود و نه ندی سبز تیز بود و بود و نه پارسی
اقوی بود و بو مجموع بود نهها و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم چون بخور کنند بعد از ان
ماء الجبن بیاشامد چند روز پی در پی داء الفیل را و دوالی را مفید بود و طبیخ وی انقطاع
نفس را سود دهد و چون با سرکه تر کرده در بینی کسی بزند که غشی کرده باشند نافع بود و منع
احتلام کند و طبیخ وی نافض را سود دهد و روغن وی همچنین سنبل وار دخوردن و ضماد کردن
گزیدگی جانور اثرانا فع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله کند خاصه که پیش از ان
خورده باشد و از دخان او گزندگان بگریزند و خاییدن ان بوی سیر را زایل کند و شربتی
از وی یکدرم بود و وی مقطع باه بود از جهت ضرر وی بگرده و گویند مصلح وی کثیرا بود
و گویند بدل وی نعناع است **فوه** معروف بود بفوة الصباغین و بپارسی روناس
گویند و ان چیست سرخ و نیکوترین ان بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند
مشهور بود بدربندی و طبیعت ان گرم و خشک بود و بعضی گویند که در وی سردی بود و جلای
دهد باعتدال و بر بهق سفید و فوباطلاکردن نافع بود و بدن را از مراثری که بود پاک کند
و یک درم تا دو درم جهت سقط و ضربه نافع بود و چون با قدح با شراب بپاشامند و ثمر وی
چون با سکنجبین بپاشامند ورم سپرز بگدازاند و ورق وی را چون بپاشامند گزیدگی جانور انرا
نیک باشد و بیخ وی چون بکوبد بر گیرند حیض براند و بچه بیرون آورد و بغایت مدر بود تا بحدی
که چون ادرار بول کند خون بیاورد و جگر و سپرز را پاک کند و سده ان بگشاید و چون با ماء
العسل بیاشامند عرق النسا و جع ورک و استرخای اعضا را نافع بود و اگر با خل ضماد
کنند همین عمل کند و اولا ان بود که کسی که ان بیاشامد هر روز حمام رود و گویند مضر بود

بسر و مصلح وی انیسون بود و دیسقوریدس گوید بدل ان در تنقیه جگر و سپرز و ادرار بول
و انزال حیض بوزن ان سلیخه بود و دو دانگ وزن ان مویز سیاه گویند بدل ان در
ازاله بهق و برص شیطرج هندی است **فیلجوش** بپارسی فیل گوش گویند و ان لوف است
و در لام گفته شود **فیجن** سداب است و گفته شد **فیلزهرج** درخت حضض است و
معتدل بود در حرارت و برودت چون بر موی طلا کنند قوت ان بدهد و چون بیاشامند
درد سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل ان حضض بود **فیروزج**
نوعی از احجارست ازرق بهترین وی نیشابوری بود کهن طبیعت وی سرد و خشک بود و چون
سحق کرده بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و ریش اندرون نیز و چون در دار وی چشم
کنند تاریکی چشم و شبکوری را نافع بود و چون روغن بوی رسد خراب شود و بعرق نیز خراب
شود و لون ان بکلیه تباه شود و بمشک نیز تباه شود لون ان و حسن ان ارسطو گوید مجری
از احجار که از لون خود بگردد نوشیدن ان بد بود و ابن مولف گوید فیروزه خوش رنگ
روشنایی چشم را بیفزاید و با خود داشتن بفال نیکو بود و گویند بر خصمان پیروز شوند و در
مفرحات و تراکیب کنند تصفیه اخلاط کند و تفریح بخشد و ابن مولف گوید که مدعای اکسیر بیان
اینست که اگر فیروزه سوده بر زر شکن وار ریزند شکن از وی برود خاصیت قبول کند **فیل**
حیوان معروفست و دندان وی را عاج خوانند و ابن مولف گوید فیل معروفست به
تکبر و لجاج و فیل از هیچ حیوان نترسد مگر بگربه و فیل دو سرو دارد معکوس انکس که نداند
گوید که دندان است و حال انکه مخرج ان از اصل قرن است و میان ان مجوفست و
فیلا فقم گویند یعنی کوچک دهن و دهنش فراهم نیاید هندوان گویند که فیل هر سال عرق
کند عرق سطبر خوشبوی تر از مشک و دیسقوریدوس گوید براده عاج قابض بود بر داحس
ضماد کنند زایل کند شربتی گوید چون نشاره عاج هر روز دو درم بماء العسل بیاشامند
حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقر بود هفت روز پیاپی هر روز دو درم نشاره و بوا

بجاء العسل بپاشند بعد از ان جماع دهد آبستن نشود و مولف کوید اکر سه شب هر شب
بکمثقال نشارهٔ عاج با یک مثقال نبات مصری ان سفوف سازند و شب سیوم و چهارم
مرد با وی صحبت دارد آبستن شود اما بشرط آنکه بعد از طهر باشد و اکر نشارهٔ وی جزوی
با نیم جزو براده آهن بود بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر بواسیر منفقد باشند نافع بود
و طبری کوید چون از دندان فیل چیزی بر کردن طفل اویزند از وبای اطفال ایمن باشد
و بنه کیری وی چون با عسل فرزجه سازند و زن بخود برکیرد مرکز آبستن نشود و بخور وی
صاحب نزله کهن را نافع بود و چون بسوزانند و بر سعفه نیز طلا کنند نافع بود و در
موضعی که پشه بسیار بود بخور کنند بکریزند و اکر ادمان کنند مر دیکر عود نکنند و ابن
زهر در خواص آورده که اکر درخت انکور و زرع و درختهای دیکر با پیستخوان فیل بخور کنند قطعا
هیچ کرم کرد ان درختان نکردند و اکر پارهٔ ان دندان فیل در خرقهٔ سیاه بندند و بر کاو
بندند از وبای کاو ایمن باشند و اکر از نشارهٔ وی با ده درم آب پودنهٔ کوهی چند روز بیاشامند
بپاشند مجذوم را نافع بود و مداومت نکنند که زیاده شود و اکر پارهٔ از عاج بر عضوی که استخوان
در ان شکسته باشد بران بندند جذب ان کند با آسانی بیرون آورد **فیطل** را اهل اندلس
طلیله خوانند و ان کلون بوی بود و کفته شد **فینک** فنج نیز کویند و ان فنبثور رست شود

باب القاف

قاقله
دو نوع بود بزرک و کوچک بزرک ان از جوز بوا بزرکتر بود و حب ان مانند پنبه دانه بود
بزرکی و پوست ان صلب بود و رنک ان سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک را شوشمیر
خوانند و خیربوا و هیل بوا و ملال بوا نیز خوانند و کویند که ان سه نوع است یک نوع بمقدار
استخوان بلبله بود و یک نوع بمقدار جوز بوا لیکن مثلث شکل و دانه ایشان نزدیک بیک
دیکر بود و یک نوع هیل است و ان لطیف تر از بزرک بود و بزرک را نر خوانند کوچک را
ماده و طبیعت ان کرم و خشک بود در اخر درجهٔ دوم تا اول سیوم و کویند باعتدال نزدیک

بود

بود در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی و قی آورد و غثیان را نافع بود با آب انار بن منعم را یاری
دهد و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و درد جکر سرد را نافع بو
و سدهٔ ان بکشاید چون با سکنجبین یک منتقه بپاشامند و صرع را نافع بود چون مر روز از
وی دو درم بپاشامند و چون با تخم خیار بن بیامیزند اجزا متساوی یکدرم سنک کرده و
مثانه بریزاند و کوچک وی رطوبت را نشف کند از سینه و حلق و معده منعم را قوت دهد زیاده
از نوع بزرک و لطیف تر از بزرک بود و قبض وی کمتر بود و حرافت بیشتر کویند قاقله مفرح بود
بشش و مصلح ان قند بود و بدل ان یک وزن نیم ان صغار بود و کویند نیم وزن ان
صغار کویند نیم وزن ان قرنفل و بدل قاقلهٔ صغار بوزن ان قرنفل بود **قاقلی**
نباتیست مانند اشنان در طعم وی شوری بود و با قبض و اسحق کوید مانند کشوث بود در
فعل و طبیعت ان کرم و خشک است در اول و مسهل آب زرد بود و خاصه آب وی و تخم وی
و مدر آب منی بول بود و مسهل صفرا بود و ضعیف جکر را سود دهد و کیموس او نیکو بود
و در معده ثقلی پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب وی دو دانکی
رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج کوید با شکر العشر و حبیش بن
الحسین کوید شکر سرخ با قاقلی و شاهتره و لبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید باشد
قاتل النمر خانق النمر ست و کفته شد **قاتل النحل** نیلوفرست و کفته شود
قاتل ابیه بداشتقان است و بدکشان نیز کویند و کفته شد **قاتل قمله** نوعی از
اشق است و کفته شد **قاتل الکلب** ادارافی خوانند و ان خانق الکلب بود و کفته
شد **قاتل العلق** خانق الذیب است و کفته شد **قاره** بیونانی سطاخنیس
کویند و کفته شد **قاطون** ارمنیاست و کفته شد **قاوند** قبوند خوانند و بپارسی بیه
قاوندی خوانند و روستاییان شیراز شیر سیل کویند و ان از هندستان آورند و مانند
پیه پسته بود و طبیعت ان کرم بود و درد ماهی که از سردی بود نافع بود و چون بمالند بران و سرفه

صح
نوعی از اباغالس بود
قاتل الذیب

نحمت سرد و درد خاصره و درد پشت که از سردی بود چون بکیدرم از وی در خشو کنند و بپاشامند
نافع بود و مالیدن نیز مفید بود صاحب جامع کوید که وی را از ثمره کیرند که مثل فندق بود
با سیا خورد کنند و روغن ان بکیرند و ر مالند تا منجمد شود و ابن موت کوید که در
ترکستان مرغی هست که او نیز قاوند خوانند و بعضی قاوندی کویند و همچنین کرم بود و
درد ماهی که از سردی بود تسکین دهد **قاقیا** اقاقیاست و کفته شد **قاتل اخیه**
خصیة الکلب است و کفته شد و از بهر ان این اسم بر و نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند
دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر **قانصه** بپارسی سنکدان کویند قوانص کفته
شود **قاداسیا** قراصیاست و کفته شود **قبج** حجل خوانند و بپارسی کبک کویند
صاحب منهاج کوید نیز نیک بطبوخ بود و لحم او الطف لحوم بود و کرم و تر بود و چون
بریان کنند شکم به بندد و سمین بود و باد را زیاده کند و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد
از بهر انکه دیر هضم شود و شریف کوید کوشت وی معتدل بود غذا نیکو دهد و زود هضم
شود و دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود و جکر او چون
کرم بود نیم مثقال فرو برند صرع را سود دهد و زهرهٔ وی شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود
کحل کردن و چون بزهرهٔ وی سعوط کنند در هر ماه ذهن را زیاده کند و نسیان را کم کند
قوت باصره دهد و اگر زهرهٔ وی با مروارید ناسفته مثل ان مشک اجزا مساوی کحل کنند
سفیدی چشم و غشا و جرب چشم را سود دهد و بیضهٔ وی چون با سرکه عنصل بپزند و بخورند
درد شکم را نافع بود **قت** رطبهٔ خشک است و ان فصفصه است و کفته شد **قتاد**
خار بست که صمغ ان کثیرا بود و بشیرازی کرم خوانند و خار و برا بسوزند و چوب وی را
بکاو و شتر دهند و غذای نیکو بود ایشانرا و طبیعت ان کرم و تر بود و سرفه را نافع بود و
قوه شش را و صفت کثیرا در کاف کفته شود **قثا** قشعر خوانند و کوچک ان شعارپر
و ضغابیس نیز کویند و بپارسی خیار زه و طبیعت ان سرد و تر بود در سیوم تسکین حرار

وصفرا کند بول براند و تشنکی بنشاند و مثانه را موافق بود و قثا و قند بو بیدن ایشان بیهوشی
که از کرمی بود تسکین دهد و ورق ایشان بر شرای بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی
کزیدکی سک دیوانه را نافع بود و کیموس او بد بود و سپید عفونت بود و تنهای صعب آورد و
درد معده و دفع ضرر وی را با مویز کنند یا عسل یا نانخواه و رازی کوید سبکتر از خیار بود و
زود تر بکذرد و خیار و خیار زه ولد و محرور ی مزاج را نیکو بود و محتاج باصلاح نبود و لیکن
اگر بسیار خورند نفخ در شکم و ثقل در شکم پیدا کنند و مصلح وی جوارشن کمونی بود و سفرجلی اما سرد
مزاج را بغایت مضر بود و اولی ان بود که بسیار نخورند و شراب بغوت از پی ان بیاشامند
و جوارشات کرم **قثاء هندی** خیار چنبرست و کفته شد **قثاء مصری بری** بل است
و کفته شد **قثاء الحمار** بپارسی خیار روسپند کویند و ان قثاء بری بود و اهل اندلس علقم
خوانند و اردقثاهی نیز کویند و بیونانی اسفیرا اغریوس کویند و عصارهٔ ثمر وی را ابا طریون
کویند و بنات و یرا بنات کبر خوانند اما خار ندارد و لون او سبزی بود که بسیاهی مایل
بود و صنعت عصارهٔ وی چنان است که ثمر وی در اخر تابستان که زرد شود بکیرند و
در خرقه کنند و بمالند تا اب از وی بیرون اید و صافی کنند و در ظرفی کنند و خشک کنند بر
روی خاکستر یا در سایه خشک کنند یا کر با پس سه تو کنند و بر روی خاکستر پخته کرم نهند
و عصارهٔ غلیظ بر ان ریزند تا کر با پس انرا فرو برد پس بصلایه سحق کنند و قرص
کنند طبیعت ان کرم و خشک بود در اول درجهٔ سیوم و کویند حرارت او در دوام
بود ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان ضماد کنند با پست جو بر ورم بلغمی تحلیل دهد
چون با صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل و مرده بود بکشاید و چون با سرکه بپزند و
بر نقرس ضماد کنند سود دهد و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود بیخ او در
حقنه جهت عرق النسا نافع بود مقدار یک درم و چون خشک کنند بهق و جرب ریش
شده را و قوبا و اثرهای سیاهی که از دمل و ریشها بود زایل کند چون طلا کنند و عصارهٔ

ثمر وی بول وحیض براند واکر زن بخود برکیرد بچه تباه کند واکر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه
را نافع بود وصداع کهن را نیز وعصارهٔ وی جون در کوش چکانند درد کوش را موافق بود
جون با زیت کهن یا با عسل یا با زهرهٔ کاو بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره وخناق را نافع
بود و وی مسهل خام غلیظ ومرهٔ سودا وما اصفر بود باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند صح
مثل صبر وقنطوریون باریک وسورنجان وبوزیدان وقسط ومر وزعفران وسنبل ودارچینی
وسلیخه وزراوند مدحرج وافتیمون وتخم کرفس وفطراسالیون وجاوشیر وسکبینج ومقل
وتربد ونمک هندی وحب بلسان یا ببعضی ازین ادویها بیامیزند نافع بود جهت بسیار درد
جون درد مفاصل ونقرس وقولنج ولقوه وخدر دست وپای ودردهایی که از مرهٔ سودا بود
نشاید که با ادویهٔ حاده مثل سقمونیا وشحم حنظل بیامیزند وشربتی ازوی دانکی بود تا دانک ونیم
بحسب مزاج ومضر بود بشش ومصلح او صمغ عربی بود وطین ارمنی ونشاسته واکر قثاء الحمار
بروغن کنجد بپزند وبر بواسیر که بر طامر بود بیرامون مقعد طلا کنند یا بجای روغن کنجد بزر
کنند نافع بود وخشک کرداند واسحق بن عمران کوید که روغن وی که از آب وی وروغن زیت صح
کیرند آن روغن نافع بود سردی اعضا جون بدان بمالند وکلف واثرهایی که بر روی بود یا در آفتاب یا در آتش بپزند
زایل کند ونافع بود جهت وار وطنین کوش اکر کرانی کوش که از ریاح غلیظ بود و
شریف کوید جون طبیخ ورق وی وبیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود واکر بیخ وی سحق
کرده بر ورمی که بر بن کوش بود وورمهای بلغمی که بر کردن بود نهند بکدازاند وروغن
وی مفاصل نو وکهن را مالیدن را نافع بود وشربتی ازوی بقوة دو درم بود که با آرد جو
بیامیزند و وی خلط غلیظ ولزج بیرون آورد وربو وضیق النفس را نافع بود وعصارهٔ وی
در حقنه کردن جهت درد پشت نافع بود ولیکن پیچ آورد ومسهل خون وشاید در حقنه کردن
خطر بود مکر که خلط کنند با ادویه که موافق بود وشربتی ازوی در حقنه از یکدرم تا یک مثقال
بود بحسب مزاج وباشد که قی بافراط آورد ومداوای وی به پست جو وشراب با بسر که کشند که

قی

قی بازدارد قثاء النعام حنظل است وکفته شد قثاء الحیه از قول صاحب جامع
زراوند طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک است وصفت مرد وکفته شد
قثد بپارسی خیار کویند وکفته شد قدمیا قلیمیاست وکفته شود قدای رطبه است
وکفته شد قنح مریم بناتیست که قرطولیدون کویند وکفته شود قدید کوشت خشک
بود ونیکوترین آن بود که از حیوان نر بود وحرارت وی کمتر از نمکسود بود وقوت بدن
بدهد مستسقی را نافع بود وخاصه جون در سرکه خیسانند تا تشنکی کمتر آورد وکرسنکی که از مستی بود
باطل کند وقلیل الغذا بود واولی آن بود که با روغن وشیر بپزند قرع دبا خوانند
بپارسی کدو خوانند نیکوترین آن تازه وتر وسبز بود وطبیعت آن سرد وتر بود در سیوم
وغذایی که ازوی متولد شود مانند مصاحب وی بود واکر با خردل خورند خلطی حریف ازوی متولد
شود واکر با نمک خورند خلطی مالح ومسلوق وی غذا اندک دهد وزود بکذرد وصفرا وخون
ساکن کند ومولد بلغم بود ومحرور را وصفراوی مزاج را نافع بود حرارت بنشاند وتشنکی بازدارد
خشونت سینه وسرفه وکسی که جکر او کرم بود وتب کرم را نافع بود جون با جواب یا ماش مقشر
بخورند وبروغن بادام شیرین بپزند وسردمزاج وبلغمی را واصحاب سودا را نشاید که خورند که
قولنج غلیظ آورد واکر خواهند که خورند با زیت مطبخن سازند وبخورند ومطیب کنند بخردل
وفلفل وسداب وکرفس ونعنع وشراب صرف بر سر آن خورند وجوارشات ومری بر سر آن بخورند
ومصلح او بعد جون مسلوق کنند وبا آب غوره وآب انار ویا سرکه وروغن بادام وزیت
انفاق بخورند خلطی سلیم ازوی حاصل شود وسویق وی سرفه ودرد سینه که از حرارت بود نافع
بود وتشنکی بنشاند وکرب که از صفرا بود سود دهد ودرد حلق را نافع بود ورازی کوید روغن
او مانند روغن بنفشه بود ونیلوفر تهیه وحرارت را سود دارد وآب او صداع را زایل کند
جون بیاشامند یا بدان سر بشویند واکر با روغن کل در کوش چکانند درد ساکن کند وورم
دماغ را نافع بود در خمیر کیرند ودر میان آتش نهند تا بریان شود وآب آن بکیرند وبا قند

پاشامند بتهای سوزان ساکن کند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد چون بپاشامند بعد
ازان که دران آب فلوس خیارچنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه حل کرده باشند صفرای محی براند
و شریف گوید که کدوی کوچک که اول بیرون اید در خمیره گیرند بریان کنند باب آن طلی کنند
زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و چون با آب بیکحل کنند در چشم که از گرمی بود زایل
کند و پوست کدوی خشک بسوزانند و با سرکه حل کنند و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر
بسوزانند و بر موضعی که از و خون اید بر وافشانند خون بازدارد و دانه وی را چون مغز
کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش و درد امعای گرم را سود دهد و کدو چون باخر رسید
و بن ان بگشاید و سوراخی گشاده در میان ان کنند و خبث الحدید پاک کنند تا ممتلی شود
و بن ان باز جای نهند و چهل روز بر درخت رها کنند بعد ازان از درخت باز کنند و انچه
در میان ان بود بیرون آورند و بنشارند اب سیاه از وی بیرون اید در شیشه کنند تا
پر شود و رها کنند و چون خواهند که استعمال کنند حنا بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند
موی سیاه کرداند بغایت و جراده کدوی تر چون ضماد کنند در ابتدای درد چشم که از حرارت
بود نافع بود خاصه چون با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را نافع بود و چون بموضع درد
لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر جمره روح ماده کنند و درد ان
ساکن کند و پوست کدوی خشک ذکر را نافع بود و همچنین ریشی که بر اعضای یابس المزاج
بود و سوختگی آتش را نافع بود و چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی
بود سود دهد و مرطب سینه بود و منقطع تشنگی و چون در اب بمالند سوزش مثانه که از خلط
تیز بود نفع کند و وی مولد بلغم معده بود و اولی ان که با سنجبین بیامیزند در سلوق خوردن
بعد ازان با مری و صعتر و فلفل و خردل و نعنع استعمال کنند **قرنفل** بپارسی میخک
خوانند و نزان مانند استخوان زیتون بود و دراز تر و بغایت سیاه بود و علک او در
قوت مانند قوت علک البطم بود و بهترین ان تیز بوی و شیرین طعم با تیزی و تلخی بود اندک

صح ان

وطبیعت ان

۱۹۷

وطبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن دارد و
تبکوری را زایل کند کحل کرده و قوت جگر بدهد و قی و غثیان و سلس البول و تقطیر البول
را نافع بود چون از سردی بود و سخن رحم بود و اگر ازوی نیم درم سحق کنند با شیر تازه بیاشامند
بناشتا بمجامعت را قوت دهد بوی او مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت سودا بروی غلبه کرده
باشد مقوی دل مفرح و سوداوی مزاج را نافع بود مقوی جگر و معده و مجموع اعضای باطن
بود و سخن ان و استسقای لحمی را نافع بود مقوی اعضای رئیسه بود و بدین سبب است که
مجامعت را زیاده کند و هضم را یاری دهد و بادهای که متولد شده باشد از فضول غذا بشکند
و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل ان نیم وزن
ان جوزبوا و نیم وزن ان دارچینی و گویند بدل ان نیم وزن ان فرنجمشک و نیم وزن ان
خولنجان و گویند بدل ان بوزن ان فرنجمشک یا بوزن ان خولنجان **قرنفص** بزر الجزر
است و گفته شد **قرنفل بوستانی** فرنجمشک است و گفته شود **قرفة القرنفل** قرفة الطیب
خوانند و پوست چوب هر درخت که باشد انرا قرفه خوانند و قوت او نزدیک بقرنفل بود
و ان پوستی سطبر بود بلون قرفه و طعم قرنفل داشته باشد غیر حلاوت دارچینی اگر شیرین تر
بود از قرنفل ضعیف بود بفعل و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و گویند معتدل بود در حرارت و برودت و بدل او قرنفل بود **قردمانا** کرویای بری
بود و کرویای جبلی نیز گویند مولف گوید بشیرازی انرا تخم توخو خوانند و در طعم ان تلخی بود
و نیکوترین ان تازه زرد فربه بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم سینه را پاک
کند از اخلاط و چون با آب بیاشامند صرع را نافع بود و عرق النسا و فالج و استرخای و
مفص را نافع بود و کرم معده را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند
صرع را نافع بود و چون با شراب بیاشامند درد گرده عسر البول و قولنج را نافع بود و

کزیدکی عقرب و مجموع کزیدکیها را نافع بود و یکدرم با پوست بیخ غار سنک کرده بریزاند
جون سحق کرده با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دخان او بچه در شکم بکشد و مقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود کوید مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل وی اذخر بود
کویند بدل ان مشکطرامشیع بود قرقرون سعد ست و کفته شد قراصیا جراسیا نیز
کویند و مولف کوید بپارسی الو ابوعلی خوانند وان سه نوع است شیرین و ترش و عفص و انچه
شیرین بود کرم و تر بود در دوام و زود از معده بکذرد و مرخی وی بود و بتحلیل شود
بر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلک نفوط آورد و اما مفسد
غذا بود و مولد سودا و انچه ترش بود تشنکی بنشاند و شکم به بندد و معده بلغمی که ممتلو فضول
بود سود دهد از بهر انکه تجفیف در وی بسیار بود که در عفص و انچه عفص بود ضد شیرین
بود ذیسقوریدوس کوید که چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم به بندد و صمغ
او چون با شراب بیامیزند سرفه را زایل کند و لون را نیکو کرداند و چشم را روشن
کرداند و چون با شراب بیاشامند سنک بر براند قرقو زعفران است و کفته شد
قرقومقما و قرو و قومعما نیز کویند وان ثفل روغن زعفران بود بیونانی و بهترین
وی خوشبوی سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون با آب بکدازند بلون زعفران
بود چون بخایند دندانرا رنک کند رنکی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و طبیعت
وی خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم را زایل کند قرة العین کرفس الما و جرجیر
الما خوانند و بیونانی سلیبوس خوانند بیشتر در آبها ایستاده بود و در لب آبهای تر
روید و ساق و شاخهای وی رطوبت لزج داشته باشد چنانچه بر دست بچسبد و در
وی عطریتی بود و ورق وی بزرک تر از ورق نعناع بود و باندک مسخن و محلل بود و بول
و حیض براند و سنک کرده بریزاند و با بول بیرون آورد و خواه خام خورند خواه بجه

دبجه بیرون

دبجه بیرون آورد و خوردن ان قرحه امعا را نافع بود و اکر بسیار خورند مزاج را کرم
کند تا بحدی که روی و بدن را سرخ کند و لون برص نیکو کرداند و درد پهلو مارا سود مند
بود و محلل و منضج سده بود و مسخن معده قرانیا درختیست بزرک در کوهستان
سردسیر روید و ورق او مانند ازاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود و چون
نارسیده بود سبز بود و چون رسیده شود سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی
عفوصتی تمام بود و طبیعت وی کرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود
جون وی را در طبیخ کنند و بخورند در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق نو وی
حاصل شود بسوزانند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص
بود و مجفف قوی بود قرصعنه در اندلس شوکة ابراهیم خوانند وان انواع است
و نبات وی در سنکستان و زمین خشن و یک بوم روید وان نوعی از خارست و چون
اول از زمین بیرون آید ورق ان بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن بود و چون
بزرک کردد خار شود و سفید بقدر یک وجب زیاده تر بود و نبات او انبوه بود و کل وی
سفید بود و سر کل وی بسرخی زند و کرد بر کرد وی شش خار بود و بیخ وی مانند سنان
بود در صلیب بود و بیخ وی بسطبری انکشت بود و بدرازی سه کز بلکه زیاده تر بود و مولف
کوید بزبان ان قوم که مکس عسل میدارند انرا خار و خشک خوانند و بشیرازی شنزه و در
صحراهای شیراز بسیار بود و مکس نحل از کل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و
کزیدکی جانورانرا نافع بود و طبیعت نبات وی کرم و خشک بود در اخر درجه اول و محلل
ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند کزیدکی جانوران موذی و زخمهای کشنده را نافع
بود و اکر یکدرم تخم کز ریا شامند حیض براند و محلل منفص بود و بعضی کویند چون ضماد
کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی کوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلط محمود بود
و بلغم رقیق را از معده و امعا بکدازاند و بول براند و بیخ وی چون بپزند بخورند با عسل

طلی کنند احشا را نیکو بود و اگر یک جزو از وی و یک جزو از آرد جو با آب کاشنی بسرشند و
طلا کنند بر ورمهای که بر ساق بود و آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدای داء الفیل
همچنین و ابن رشید گوید چون طبیخ وی را بخورند ایمن باشند از درد پهلو و ورم او
قراطارغونن نباتیست که ورق او مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل
رسته و تخم آن مانند جاورس بود و در موضعها که سایه بود روید و بغایت حریف بود و طعم
وی در مذاق حدتی و حراقتی تمام دهد و گویند چون زن چهل روز پیاپی بناشتا بیاشامد بعد
از طهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی کند بوی نیز همچنین کند بعد از آن مجامعت کند فرزند نرینه
آورد و **قرقمان** چوبیست که در میان مغل مکی بود و صعیدی و طبیعت آن سرد و خشک
بود و در سنونات مستعمل بود جهت دندان و گوشت بن دندان محکم کرداند **قرمز** دود الصباغین
است و آن حیوانیست کوچک بر خارمی باشد و بر نباتی که انرا مرج گویند و رنگ صوف
و ابریشم بدان حیوان کنند و لکنات دیبه رنگ نتوان کرد و حبی هست که مانند عدس سرخ
رنگ بود انرا نیز قرمز گویند و ففیص خوانند و شریف گوید طبیعت او گرم و خشک بود در
سیوم خاصیت وی انست که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع
حیض کند و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل کند و اگر ابریشم سرخ کشند و بر مجموع اویزند
شفا یابند **قرسطاریون** سطاریون است و گفته شد **قرط** ثمره خاریست که آن را
سبط خوانند و ازین ثمره عصاره گیرند و انرا اقاقیا خوانند و آن ثمر را بپارسی کره خوانند
بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود و ابن مولف گوید خرنوب مصریست
و خرنوب چهار نوعست بلکه پنج شامی و مصری و نبطی و هندی و این دو نوع همچنانکه تحقیقش
در خرنوب گذشت **قراص** بانونج است و گویند اقحوان و هر دو نوع گفته شد **قرون البحر**
کهرباست و گفته شود **قرول** و آن بدبست و گفته شد **قردامن** بیونانی حرفست
و گفته شد **قرنباد** کرویاست و گفته شود **قرنعان** هم کرویاست و گفته شود **قردامون**

صح
و آن قرد الموز
نیز گویند

بیونانی قردمانا است و گفته شد **قرطم** حب العصفر است بپارسی خسکدانه گویند و
بیونانی قنیقس طبیعت آن گرم بود در دوام شکم نرم کند و اگر پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند
و بنوشند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح کند
و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود مسهل بلغم
سوخته بود و باه را زیاده کند و چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کند و ابن ماسویه گوید آواز را نیکو گرداند
گند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید که خاصیت قرطم و حب وی انست که مسهل
بلغم بود و شربتی از وی ده درم تا بیست درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل اب بجوشند و در
دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی اضافه کنند بیاشامند و ابو صلت گوید
همچنین نافع بود و استسقای زقی را و لحمی را و ابن سرابیون گوید شربتی از مغز او پنج مثقال بود
با اندک نمک هندی جهت اسهال بلغم و با ماء الجبن که مغز وی بسته باشند چون بیاشامند
با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و خشک دانه کوفته بیست
درم در وی بمالند بعد از آن بنهند تا پنیر شود و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند بدل
آن حبة الخضرا است **قرطم هندی** حب النیل است و گفته شد **قرطم بری** بیونانی
انطوفطولس گویند و بعضی فیفس اشربون گویند و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی
و مولف شیرازی آنرا انگریز خوانند و گل او زرد بود و جالینوس گوید سخت بود با اعتدال
و تجفف و دیسقوریدوس گوید چون ورق وی سحق کنند با تخم وی یا ثمر وی با فلفل و شراب
بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند چون سلوخ استعمال کنند در زایل کند
چون نگزیده باشد و استعمال کنند همان وجع پیدا کند که از گزیدگی و مولف گوید طرثیان
نیز گویند و گفته شد **قرهان** نوعی از گیاه سفید کوچک بود **قرطمانا** قردمانا است
و گفته شد **قرطمان** مرطمان است و گفته شود **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید
بهترین آن مصری بود پاک و سفید از بهر آنکه از بردی می سازند و وی مضر نبود دیگر ده و

دیکو کاغذها مفرد باشند بکرده و سوخته وی ضعف را نافع بود و منع ترف دم کند رعاف و
ریشهای معده را پاک کند جون بکیرم از وی بپاشامند و قرحه کششش را آب سرطان
نهری پخته نافع باشد **قرون** مجموع مجفف باشند و بپارسی شاخ کویند و سرو کویند
قرن المفرد الایل وبهترین ان بود که از ایل پیر کیرند و باید که بسوزانند تا سفید
کردد و طبیعت ان سرد و خشک بود و سوخته ان را دندان جلا دهد و لثه محکم کرداند و باقی
منفعت وی در ایل کفته شد **قرن البقر** برادهٔ شاخ گاو جون با آب بیاشامند
رعاف را به بندد و جون بسوزانند و با آب بیاشامند نفث دم را به بندد **قرون السنبل**
بعضی کویند نوعی از سنبل سفیدست وان کشنده بود و در میان سنبل یابند و کویند بیخ
خانق النمرست و صاحب منهاج کوید دوای کشنده بود و تا دیک به پیش جون بخورند خون
بعوض بول بیاید و زبان سیاه کردد و ذهن مختلط شود و مداوای او را قی کنند و
بعد از ان دو مثقال کافور با کلاب و آب انار و شیرهٔ تخم خرفه که نرم سوده کرده باشند
با جلاب یا دوغ گاو یا قرص کافور با کلاب بدهند و شیر تازه و سویق سیب ترش و
سویق شعیر با برف و جلاب و خیار کدو و جواب بدهند و جکر و دل را سرد کردانند
بضمادات سرد مثل صندل و کافور و کلاب ماننداان **قرط** نوعی از رطبه است که
در مصر میکارند و ورق ان بزرکتر از ورق رطبه بود و جهارپایان میخورند و فربه
میشوند طبیعت ان کرم و تر بود جون تر بود شکم براند و جون خشک شود شکم به بندد
سرفه خشونت سینه را نافع بود و انرا بپارسی سیدار خوانند و باصفهانی شوده کویند و
در اصفهان بسیار کارند و تخم وی بر سپن خوانند و بقوت تر از بنات وی بود و در وی
قبضی بود شکم به بندد **قرط** اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المایده
و کراث البقول و کفته شود **قرفة الدارجینی** بپارسی دارچینی کویند وان باریک
تر از قرفه قرنفل بود شیرین تر از وی بود طبیعت او کرم و خشک بود در سیوم قوت

صح
و مفرح بود شیش و مصلح وی
کثیرا بود و بدل ان اسارو
و خولنجان و مقدار مستعمل
از وی یکدرم بود در دهها نه
وی قرفه انا فع بود

اعضاء باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود طلا کردن و مرضهای عصبانی و وجع ورک
که از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی در فعل از دارچینی در تقویت جکر و
جکر سرد محکم تر بود بدل ان نیم وزن ان قرنفل بود و نیم وزن ان دارچینی بود **قزاح**
اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و کوسفند و دو آب میخورند و مولف کوید انرا بشیرازی
کمه خوانند طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم بول براند و درد های سرد اندرونی زایل
کند و محلل ریاح بود و وی در بین منفعتها بقوت بود جون بپزند و آب ان بیاشامند
مسکر بود و انرا علجال نیز کویند **قسطوریون** جند بیدستر ست و کفته شد **قسو**
قسولیدوس کالکنج است و کفته شد **قسنطیه** کیمیا کوبند وان رصاص است و کفته
شد **قسط** بیونانی قسطس خوانند وان انواع است وان جمله نخست یک نوع
عربی بود و انرا قسط بحری خوانند وان سفید رنک بود و یک نوع هندی بود وان سیاه
رنک بود و انرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ کویند و بغایت تلخ و سبک وزن بود
صاحب جامع کوید قسط هندی سیاه شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است
قسط سفید شیرین بود سیاه تلخ بود وان هندیست یک نوع دکر هست که بسیاهی
مایل است و بوی صبر کند و بهترین ان تازه و سفید فربه بود بعد از ان سیاه سبک
وطبیعت ان کرم است در سیوم و کویند در جهارم و خشک است در سیوم نافع بود
جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب خلط از عمق بدن کند و اکر با عسل و اب
بر کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخای عصب و عرق النسا را ضماد کردن و لیثرغس
را نافع بود و بول و حیض براند و خوردن و در زیر خود دود کردن در را نافع بود جون
در فرزجات کنند یا تکمید کنند یا نطول جون بیاشامند با شراب یا با افسنتین یکدرم
کزیدکی افعی و مجموع زهرهای کشنده را نافع بود در سینه کوفتکی ان و عضل دمنک و تنخ را
نافع بود جون با شراب عسل بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد و با زیت

صح
رحم

کتف

لطوخ کردن نافع بود و فالج و استرخا را سود دهد و نافض را پیش از وقت نوبت لطوخ
کنند و درد پهلو را نافع بود رازی گوید زکام را نافع بود چون در زیر بینی بخور کنند و مسیح گوید
چون سحق کنند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و قلجی گوید چون در زیر دامن بخور
کنند حیض براند و بچه بکشد و طبری گوید چون بیاشامند منفتح سدد جگر بود و گویند چون
بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا که حادث شود از عفونت و چون سحق کرده بسرشند
بیاشامند درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و کلف و نمش طلا کنند بعسل و سرکه یا قطران
زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج کند و مضر بود بمثانه و مصلح
ورق گل سرخ و قند بود بدل آن گویند وج است و مصلح آن خطمی مولف گوید قسط
رومی شیرین است و نوعی از بیخ سوسن آنجایی است در میان بنفشه می پرورند با طراف
می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و انواع بسیم خوانند و این مولف گوید بهترین قسط
آن بود که تازه و اکنده بود و خشک و سخت خورده نباشد ولی زمومت بود زبان را بگزد
و قسط را مغشوش کنند به بیخ راسن که سخت بود اما راسن زبان را نگزد بدین سبب میان
ایشان فرق افتد قسط شامی راسن است و گفته شد قسط هندی صاحب جامع
سهو کرده است که گفته که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است
که گفته که آن قسط تلخ است و گفته شد قنبوس قینوس گویند و آن معروفست
بحبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و رق او بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب
را بشیرازی مرشه گویند و آن اصناف بسیار است نوعی سفید گویند نوعی سیاه دیگر
قس خوانند و این سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر
وی سیاه بود و بعضی سیاه مانند لون زعفران بود و بعضی هر دمان آنرا بوسیون خوانند
و جنس سیوم که آنرا قس خوانند منسک بود هیچ ثمر نداشته باشد شاخهای باریک

دارد و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قنبوس حریف قابض بود و یک نوع از آن
لادن حاصل شود و آن نوع گرم بود باقی اصناف آن سرد بود و عصب را مضر بود
گل او را چون با شراب بیاشامند قرحهٔ امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود
روزی دو نوبت بیاشامند چون بکوبند و سحق سازند با روغن زیت موم روغن
سازند سوختگی آتش را نافع بود ورق او چون تر بود بسرکه بپزند و بکوبند و بر ورم
سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و آب وی بگیرند و
با روغن و سرکه سر را بدان تر کنند درد کهن سر زایل کند چون با زیت بیامیزند
در گوش چکانند درد گوش ریم گوش زایل کند و نوع سیاه وی سرهای وی بیست عدد
بکوبند و آب آن بگیرند در پوست انار گرم کنند با روغن و در گوش مخالف چکانند
کردن دندان درد کند درد زایل کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از وی ضماد کنند
بر ریشها که عارض شود از سوختگی آتش نافع بود و کلف ببرد و آن نوع که آنرا قس خوانند
سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و بچه بآسانی بیرون آید و چون بکوبند آب
آن بگیرند در بینی چکانند کند بینی زایل کند و اصول آن چون بکوبند و آب آن بگیرند
و با سرکه بیاشامند گزیدگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی که آنرا دمعة الشیخ خوانند
چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد موی ببرد و صاحب منهاج گوید چون با شراب
در بیامیزند و بر مو طلا کنند منع تساقط آن کند قسب خرمای چهارون
گویند آن نوعی از خرمای خشک است اهل مغرب منلقل گویند و اهل نجد عرف دبر
شوم گویند طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی و در وی قبض بود و گویند
گرم بود در دوام طبع را ببندد و قوت معده بدهد قسما سلیخه است و گفته شد
قشمش بپارسی کشمش خوانند و وی لطیف تر از گوشت مویز بود و شیرینی
بیشتر بود و بدل آن مویز منقی بود قشر جوز الاخضر پوست بیرون سبز گردکان

جون بپزند و بلی ازوی بگیرند جهت خناق که از بلغم بود و از رطوبت نافع بود بغایت
قشر جوز الصلب جون بسوزانند و خاکستر ان بر ریشها افشانند خشک گرداند و مجفف
نیکو بود بغیر لذع قشر الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم جون بخایند
بوی سیر زایل کند جون بخورند قوت احشا بدهد و مقدار ماخوذ ازوی تا ده درم بود
و وی محلل ریاح بود جون اندکی ازوی تا ده درم بخورند و اگر بسیار ازوی مستعمل
کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود قشار الکندر طبیعت ان گرم و خشک
بود در دوم و وی قبضی بود قوی جون بر جراحتها باشند گوشت بر وی باند و اگر بر ریشهاء
دشوار افشانند بصلاح آورد و جون زن بخود برگیرد رطوبات غر من رحم را باز
دارد جهت نفث دم و قرحهٔ امعا جون بیاشامند نافع بود در داروهای جشم استعمال
کنند جهت ریشهای ان نافع بود و اگر بریان کرده بود حکهٔ جشم زایل کند و اگر
جون مرهم بر شکم نهند شکم به بندد و بدل ان دو وزن ان کندر بود و وزن ان دقاق
ان قشر اصل الکرفس گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و
بول براند و باقی منفعت ان در کرفس گفته شود قشر اصل رازیانج گرم و خشک بود
در دوم فعل او نزدیک بفعل بیخ کرفس بود در صفت رازیانج گفته شد منفعت
ان قشر اصل الکبر در اصل الکبر گفته شد قشر اصل الهندبا در هندبا گفته شد
قشر اصل الرمان الحلو سرد و خشک بود که رحمای دراز و حب القرع بکشد قشر رمان الحامض
پوست انار ترش سرد و خشک بود در دوم و شیرین سرد و تر بود بر و رحمای
گرم و در دبر ضماد کردن نافع بود و جون بپزند با بویج و جو سفید کرده باب ان
حقنه کنند بیخ امعا را و اسهال را و جون باب ان مضمضه کنند مقوی لثه بود و جون
بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر کند و اگر سحق کنند ده درم از
ان سفوف سازند و اب گرم از پی ان بیاشامند کرمهار القرع بیرون آورد

صح نافع بود کرم را

ود

قشر البیض مسیح گوید سرد و خشک بود در دوم حکه و جرب جشم را نافع بود
و جون بسوزند و سحق کنند و کحل سازند و جون غسل کنند سحق کرده سفیدی
جشم زایل کند و جون با تخم خرفه بر کلف طلا کنند زایل کند قشر الارز
از جملهٔ سمومات بود جون بیاشامند درد زبان و دهان و ورم ان آورد
و باشد که ورم در مری و امعا و معده والتهاب مجموع بدن پیدا کند و دوای
او مانند کسی بود که ذراریح خورده باشد قشر قصب الفارسی پوست نی فارسی
سوخته گرم و خشک بود در سیوم و داء الثعلب را نافع بود و سفیدی جشم را
زایل کند قصب السکر نیشکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین
زیاده بود و بهترین وی شیرین آبدار بود طبیعت ان گرم و تر بود در اول و
گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود مانند صمغی از قصب
گیرند جون در جشم کشند سفیدی که در جشم بود زایل کند و نیشکر قی آورد و سینه
و سرفه را مفید بود و مثانه را پاک کند خون معتدل ازوی حاصل شود
و بول براند و سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود و اولی ان بود که باب
گرم بشویند بعد از ان تمشر کنند تا نفخ از ان زایل شود قصب الذریره
نی باریک است مانند نی قلم و باریکتر نیز بود و ان دو نوع است و یک نوع
بجوب گنجد ماند و ان نوع کوتاه قد باشد بمقدار یک وجب اندکی زیاده تر
و یک نوع دیگر املس بود و بقد دراز تر بود از یک گز طعم تیز و تلخ بود و بوی
تیره بود و جون بشکنند مانند نسج عنکبوت جیزی در میان ان بود و این نوع را
از طرف کلیکوت آورند و آنرا بر کسینه خوانند و نیکوتر و خوب تر ان
نوع باشد که نبات سمسم مانند بود و بر سر شاخهای وی تخمی بود مانند نخودی
که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع سم از هند خیزد

صح جون کحل کنند

اما بد بود طبیعت وی کرم وخشک بود تا سیوم وملطف بود یا اندکی قبض
ومحلل اورام بود وکوفتکی عضله را نافع بود وجلای چشم دهد وچون دود وی تنها
یا باد اود وصمغ البطم بکشند وورم جکر ومعده را یا عسل نافع بود خاصیه
با تخم کرفس بیاشامند تقطیر البول واستسقا را نافع بود وچون زن در طبیخ
آن نشیند در رحم ودرد دل را نافع بود واکر بیاشامند همین عمل کند ومقدار
ماخوذ از وی یک درم بود وبدل ان اظفار الطیب است یا صندل وعدس مقشر
قصب نی میرد محکم بود خاکستر ان کرم وخشک بود در آخر درجه اول تا اول
درجه دوم ودر اصل وی جلا بی اندک بود بی حدت وبجنین ورق واصل وی
با بیاز جذب سلی کند وبول وحیض براند وکویند کی عقرب را نافع بود و
کل او وچون درکوش افتد کری آورد وبیرون نتوان آورد قصیصه
تودری است وکفته شد قفید عوسج است وکفته شد قصب لوا قصب
الذریره است وکفته شد قضم قطن عتبنا است وکفته شد قضیب
قصفصه است وکفته شد قضم قریش قمح قریش نیز کویند وآن تخم
شجریست که آنرا قوقی کویند وآن ینبوت بود وکفته شد وخرنوب نیز
کویند وکفته شد وصاحب جامع کوید حب صنوبر کبار است واین جای
نخست وحب صنوبر را صغار کفته شد قضاب مصری اسم نوعی
قند عصی الراعی است که آنرا اذخر کویند وکفته شد قطران روغن ابست
که از درخت عرعر وتالب وعتم وشربین وشوب کیرند ونیکوترین
آن بود که از عرعر کیرند وبدترین آنکه از تالب کیرند وطبیعت کرم وخشک
بود در چهارم وکویند در سیوم شپش ورشک بکشد تا بجای که ازان دوا
بکشد ومورچه کوشت سست کند وجرب را نافع بود حتی جرب دواب

قصفصه

الاربع را مانند سک وشتر ودرازکوش وغیران ودوالی وداء الفیل واستسقا را مفید
بود مالیدن وبر سر طلا کردن صداع که از ماده سرد باشد نافع بود ودندان متحرک را
محکم کرداند وچشم را روشن کند وکرم بکشد وچون بر قضیب مالند پیش از مجامعت منع آبستنی
کند وبر کزیدکی مار شاخ دار ضماد کردن با نمک وچون با شراب بیاشامند دفع زهر ار نبجری
کند وچون در بینی ابل بکدازند وبر اعضا طلا کنند هیچ کزنده کرد وی نکردد واکر بر کوشت مرده
بمالند نکاه دارد از عفونت واکر زن بخود بر کیرد بچه زنده بکشد ومرده بیرون آورد وقوت
دخان وی مانند دخان زیت بود وچون قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین را نافع
بود واکر بر دندان خورده نهند بر براند ودرد ساکن کند واکر با سرکه مضمضه کنند درد ساکن کند
وبریزاند وبا سرکه در کوش چکانند کرم کوش بکشد وچون بپزند با بلی که زوفا در وی پخته
باشند ودر کوش چکانند درد ساکن کند وطنین ان زایل کند ووی مقطع ابدان زنده بود
وحافظ ابدان مرده وبدین سبب است که او را حیوة الموتی خوانند وتخم بخور وی معده را
بد بود مفسد منی بود کویند بدل ان بوزن ان ونیم وزن ان خلاف با ورق ان بود وکویند
بدل ان نفط سیاه است حجا وشیر قطف سرمق است وبشیرازی اسفاناخ رومی کویند وجبلی
وبستانی بود وطبیعت ان سرد وتر بود در دوم وکویند نیک تر در اول ودر وی قبضی نبود و
زود از شکم بکذرد کرم وحمره را نافع بود وتخم وی یرقان را نافع بود چون بپزند اندکی
دیر زند شکم براند وچون پخته ضماد کنند ورمهای کرم را تحلیل کند وغذای نیکو بود وجکر کرم
را مفید بود ومحرور مزاج را احتیاج باصلاح ان نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود وکویند
معده را بد بود مولد ریاح غلیظ بود واسحق بن عمران کوید تخم وی ورمهای کرم را نافع بود
واکر دو درم ازوی بیاشامند قی مره صفرا آورد وچون ورق وی را نیم کوفته در حمام در خود
مالند حکه زایل کند اما نوع بری وی چون بکیرند مقدار یک درم بجوشانند در نود مثقال
آب تا آب نیمه آید وصافی کنند وزنی را مشیمه در شکم مانده باشد بیاشامد اکر چه چند روز بود

صح
وورمهای

بیرون آید **قطف بحری** ملوخ است و گفته شد **قطن** کرسف و برس و طوط عطب خوانند
و آنرا قور خوانند و تخم آنرا قضم گویند و بهترین آن نو بود و مصری گوید جامه وی سخن محکم
بود و سخونت آن کمتر از ابریشم بود گرم‌تر بود پوشیدن وی و گویند معتدل بود در حرارت
عصاره ورق آن اسهال کودکان را نافع بود و چون او را بسوزند و بر جراحت نهند
خون باز دارد و کهنه بر گوشت مرده نهند دود آن زکام را سود دارد و چون ورق وی
را پاره کم بگیرند با آب بجوشند با قدری تخم وی چندانکه قوت باب دهد و زن را در آن نشانند
اختناق آن را و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق نورک ضماد کنند بر مفاصل گرم نافع بود
بخاصیت تسکین نقرس و ضربان دایم که حادث شود از آن بکنند خاصه چون با روغن
گل بیامیزند و حشیش او لاغری آورد و منفعت حب او گفته شد **قطات** مرغیست
کوچک پارسی اسفرود گویند و مانند کبک بود و بر سر او شاخی بود و گوشت وی ضعیف
حرارت بود و یبوست محکم دارد و نافع بود از جهت کسی که سده جگر و ضعف آن و استسقاء
فراج او نباهی داشته باشد و مولد سودا بود و صاحب منهاج گوید دشوار هضم بود و غذای
بد بود و ضرر وی بروغن بسیار کم شود و رازی گوید قطات و انچه بدان ماند از مرغان که گوشت
آن سرخ باشد سرکه مصلح ایشان بود **قطر** نحاس است و گفته شد **قنبل** بیونانی سترالیطون
و ستلاریون گویند و آن نباتیست که تخم وی مانند بصل الزیز بود لون آن بسرخی زند و طعم
تلخ بود و ورق آن بورق سوسن ماند آن بقوت و طعم مانند بصل الفار بود و چون آب
آن بگیرند و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند مطحول و مجنون را نافع بود چون
با ماء العسل بدهند و بعضی بدل بصل الفار کنند لیکن ضعیف‌تر از وی بود و صاحب
منهاج گوید طبیعت آن گرم و تر بود در دوام و آن نوعی از گیاه است مولف گوید نبات
او را کودکان شیر ار کنند او خوانند **قنز** نبات الکشوث است و گفته شد **قنز الیهود**
انواع است یک نوع انواع عرق الجبال خوانند شیرازی پالوده گویند یک از آب حاصل شود

صح وی بجوشد
جنترکی بمغز تلق
صح دبغ دبی
صح مومیایی
صح نوع

و آنرا مومیایی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوهست که میجوشانند و می پالایند و وی
مانند زفت بود و بوی قیر کند بهترین آن فرفیری بصیص زرین بود و سیاه چرکن بد بود
و غش وی بزفت کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی او در دوام بود
مقوی اعضا بود چون با پسته بگدازند و بر ناخن بمالند که سفید شده باشد زایل کند و
منضج خنازیر بود و حبیش گوید انچه خالص بود نافع بود بفرمان خدای تعالی از جهت شکستگی
اعضا و کوفتگی اعضا تحمل مومیا[illegible] میکنند چندانکه امتحان کرده شد و آنرا مومیایی کوهی خوانند
بیونانی اسفلطس خوانند و ابو[illegible]ون نیز گویند و کفر الیهود نیز گویند برقو بالطوخ کردن و
بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود چون بخور بر گیرند یا دخان کنند نافع بود جهت
اختناق رحم و اخراج آن چون با چند بیدستر بیاشامند حیض براند و برقه من عسر البول
کنند کی مجموع جانوران نافع بود و با شراب افسنتین و چنین گویند بول براند و حب القرع را
بکشد و قوت شهوت بدهد و درد رحم سرد را نافع بود در طبیخ آن نشستن و عرق النسا درد
پهلو را نافع بود چون بگدازند با جواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استنشاق دود او
نزله را نافع بود و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با آرد جو و موم و نطرون ضماد
کنند بر نقرس درد مفاصل را نافع بود ~~و درد مفاصل را نافع بود~~ چون در چشم کشند سفیدی
چشم را زایل کند و مجفف رطوبات بود ریشهای تر بود و اگر در مرهم کنند گوشت برویاند و باد های
غلیظ را بشکند و چون در جایگاهی دود کنند مار و عقرب بگریزد و مجموع کنند کان و شیخ
الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث دم عادد از سینه بیرون
کند و خناق لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صداع
آورد و مصلح او کافور بود و گلاب و شربتی از وی دو درم بود **قنوسا** نباتیست که
قطات که بران چرا کنند و ابن ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک بود در سیوم و مجفف رطوبات
بود که در سر باشد و محلل آن **قغلوط** نوعی از کراث شامیست و گفته شد **قلقل**

صح شراب

وقلاقل وقلقلان اسم درخت حب القلقل است وکفته شد **قلقاس** نباتیست که در
آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و ساق وثمر نداشته باشد واصل وی مانند اترجه
بود بیرون برخی مایل واندرون سفید در وی قبضی با حرافت بود جون باب بپزند حرافت
از وی زایل شود طبیعت ان کرم وتر بود در اول وکویند در کرمی معتدل بود وتر بود در
دوم وکویند وخشک بود در دوام باه را زیاده کند وادمان اکل وی کردن مولد سودا بود
قلقطار نوعی از زاج است بپارسی زاق شتر دندان کویند وان معرب بود و
جالینوس کوید قلقدیس مستحیل بقلقطار میشود و وی معتدل تر بین زاجات بود و طبیعت
ان کرم وخشک بود در سیوم حاد و قابض بود و محرق بود و سوخته وی بتخفیف در وی
بیشتر بود ولذع کمتر و در وی قبض تمام با حرارتی زیاده بود و محرق کوشت زیاده بود و در
کحلها جهت جلا و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس کوید مجموع زاجات بدل یک
دیکر بند **قلقدیس** هم نوعی از زاجات بود و لون ان فرفیری بود و طبیعت وی کرم و
خشک بود تا جهارم ~~وکویند تا جهارم~~ وکویند حرارت وی در سیوم بود و مجفف و اکال
بود با قبض و احتراق و مجفف لحم بود و قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد و منع رعاف
کند و کرم کوش بکشد کرم شکم و دفع مضرت فطر کند و اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی
بود و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** ماش هندیست وان را حب القلت خوانند رنک
وی عودی تیره و رنک بود بغایت املس و حبه وی مانند کندم بود کوچک مطلق مانند سیاهای
بود که کحالان سازند خاصه شیاف اغبر که ببنیه قلت است و طبیعت ان سرد است
در دوام و تر بود در اول وکویند کرم و خشک بود فواق را زایل کند و سنک کرده و مثانه
بریزاند و بول و حیض براند و شکم ببندد **قلوب** بهترین دل ان بود که از حیوان
کوچک کیرند و وی کرم بود و صلب و اصحاب کبد را نافع بود و جون منهضم شود غذا بسیار
دهد و مضر بود بالات هضم بسبب عسر انهضام که دارد و اولی ان بود که بسرکه و مری و ابجد ان

صح
هم نوعی از زاج است کرم بود در جهارم
ملطف و محرق بود و وی اقوی زاجات
بود در لطف و صفت وی نیز کرده شد
قلقند

وفلفل

وفلفل و زیره و صعتر بپزند و بعد از ان زنجبیل مربی خورند **قلی** بهترین ان بود
که از اشنان کیرند و قلی الصباغین نیز کویند و شب العصفر خوانند و بشیرازی قلیه خوانند
و اصفهانی کهلا خوانند طبیعت ان کرم بود در جهارم و خشک بود و محرق اکال بود بقوت
تر از نمک بود بهق و جرب را نافع بود و کوشت زیاده بخورد و سعفه و جرب تر و قوبا را نافع
بود جون طلا کنند **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبر است و بیونانی قوقا کویند و کفته شد
در صفت راتینج وان علک یابس است و بجزه کویند و بپارسی زنکیاری خوانند **قلیمیا**
اقلیمیا کویند وان انواعست فضی و ذهبی و نحاسی و معدنی و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس
در تشیشا کیرند و نیکوترین ان بود که از جزیره قبرس اورند وانرا در اب یابند و بعد از ان
معدنی و باید که لاجوردی رنک بود و طبیعت ان معتدل در حرارت و برودت و خشک
بود در سیوم وانچه عملی بود از دود زر و نقره و ثفل انست و اولی انست که بسوزانند
جون خواهند که در دارو های جشم کنند صفت سوختن وی انست که او را در کوزه کوار کی
نو کنند و سر ان بکل بکیرند و در تنور نهند و اقلیمیای نقره سرد تر از اقلیمیای زر بود و
در و تجفیفی و جلایی باعتدال بود و فعل ان همچنین در ابدان معتدل کنند نه در کوشتهای
صلب و جرب و ریشهای نو که در بدن بود جشم ذرور کردن سودمند بود و در مرهمها استعمال
کنند و کوشت در جراحت برویاند و اقلیمیای زر لطیف تر از اقلیمیای نقره بود و همچنین
مغسول وی و صفت سوختن وی مانند اقلیمیای نقره بود و نافع بود جهت ابتدای نزول
اب و سفیدی جشم و ریش جشم را نافع بود و جراحتهای را پاک کند از جرک و کوشت زیاده را
بخورد و قوت جشم را بدهد و مجفف بغیر لذع بود و بدل اقلیمیای زر و نقره مرداسنک سفید بود
صفت غسل وی انست که با اب سحق کنند و اب از وی میریزند تا ان زمان که بوی سر اب
هیچ جرک نماند بعد از ان بدست جمع کنند و استعمال کنند **کیا شیر** کاشیر کویند کفته شد
قمل قریش قمل قریش کویند وان قضم قریش است کفته شد **قمح** سفوفست و

صح
قلسد ناردین
معنی ان بسریانی عود سنبل بود
وکویند ان دار شیشعان است
وکفته شد

صح
است

صح
قلارس نوعی از انجبره سفید است
کبیر ان از دی باشد و صفت
ان کفته شد

صح
حنطه است وکفته شد **قمح**

ذریره را قمحه خوانند وکفته شود حنظ است وکفته شود **قمل** شریف کوید
جون شپش از تن بکیرند و در سوراخ باقلا نهند وصاحب تب ربع بخورد شفا یابد
قنابری تملول وخوملی کویند وبپارسی برغست کویند بشیرازی سوزه کویند باصفهان
مچه کویند طبیعت ان کرم وخشک بود در دوام وکویند معتدل در کرمی و وی لطیف
جلاء ومقطع بود کلف وبهق را زایل کند سودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن
ضماد کردن و روغن وی را مالیدن در اندک روزی نافع بود و بر ریشهای بینی ان
ورق وی را ضماد کردن نافع بود وسینه وشش را از کیموسات غلیظ پاک کند وسده شش
وجکر وسپرز بکشاید واب از شکم براند ـ وبر بواسیر ضماد کردن نافع بود و بر کزیدگی
مجموع جانوران ورازی کوید معده وجکر را نافع بود ملایم محروری وصبر و وی بود از بهر
اطلاق طبیعت وفولس کوید مولد سودا بود خاصه انکه بنمک نهند ومصلح وی روغن
بسیار بود صاحب تقویم کوید اصلاح ان بهلیله کابلی وشکر کنند وسعوط کردن باب
بیخ ان دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ کویند بیونانی
طوماغو ومعنی ان قنطوریون کبیر بود ورق وی بورق کردکان سبز ماند نزدیک
بورق کدنب وساق وی بساق تماس ماند درازی ان دو کز تا سه کز باشد کل وی
کحلی رنک بود وثمر وی مانند ثمر خشخاش بود در اندرون کل وکل وی مانند پشم بود وبیخ وی
سطبر وصلب بود وثقیل بدرازی دوکز بود واز رطوبت تر بود وبطعم حریف بود
باندک قبضی وبلون خون بود ودر وی اندک حلاوتی بود ورنک عصارهٔ وی مانند خون بود
جالینوس کوید بیخ وی حیض براند وبچه مرده بیرون آورد واز ان زنده تباه کند ونفث
دم را نافع بود شربتی از وی دو مثقال بود ودیسقوریدوس کوید اکر شارب بیخ وی
تب داشته باشد باب بدهند واکر تب نداشته باشد بشراب شربتی از وی دو درم
بود و موافق بود وموافق بود جهت درد پهلو وربو وسرفه کهن ونفث دم از سینه

ومعض

ومعض و درد رحم را سودمند بود واکر از وی فرزجه زنان بخود بر کیرد حیض براند وبچه بیرون
آورد وعصارهٔ وی همین عمل کند ومصلح وی اب لسان الحمل بود وطین قبرسی
قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق کویند بیونانی طولبطون ومعنی ان قنطوریون
دقیق بود وبعضی مقرون کویند وبعضی ملبسیون کویند وساق او باریک بود وبدرازی
یک وجب بود وکل وی سرخ بود بغبیری مایل وورق وی بورق مشکطرامشیع ماند وبیخ
وی کوچک بود وهیچ منفعت ندارد وطعم وی بغایت تلخ بود ومنفعت وی در قضبان
وورق وزهر او بود منفعتی بسیار قولنجی که سبب ان بلغم بود وبچه مرده بیرون آورد واکر
را نافع بود واعصاب ودماغ را پاک کرداند تنقیه تمام کند ومصروع را بغایت
مفید بود ومسهل خلط خام ومرهٔ صفرا بود که با بلغم مخاطی آمیخته باشد ودرد مفاصل وعرق
النسا ودرد قولنج را مفید بود چون بپاشامند باید ان حقنه کنند وشربتی از وی دو مثقال
بود ودر حقنه پنج درم وعصارهٔ وی سودمند بود جهت درد سر که از حرارت افتاب بود
یا از خوردن شراب صرف چون با سرکه بمالند وبر پیش سر وصدغین طلا کنند وریش سر را
زایل کند بعد از انکه سر را بنورد بمالند وموی بسترند وپاک بشویند پس این عصارهٔ بسرکه
کداخته بمالند وچون باب وعسل اندک حل کنند ودر موی مالند سپش ورشک بکشد
واکر بر روی سنک سبز که کارد بدان تیز میکنند بمالند باب وبر پیشانی لطوخ کنند اب
رفتن از چشم باز دارد واکر بشیر دختران حل کنند وطلا کنند بر جفن درد وورم ان
نافع بود ومجموع دردهای کهن که در چشم بود زایل کند مثل جرب وسبل وسفیدی وشعیره و
قرحه طبقهٔ قرنیه مجموع را نافع بود واکر با روغن خیری وسوسن بکداز ند نیم کرم در کوش
چکانند درد ضربان زایل کند واکر از حرارت بود بر روغن کل سرخ نافع بود واکر کرم
در ریش کوش تولد کرده باشد باب ورق شفتالو حل کنند در کوش چکانند مجموع
علتها را زایل کند مانند طنین وقرحه واکر باب تربزه حل کنند ودر کوش چکانند کرانی

ان زایل کند و ورمی مانند طنین که در عصب سمع بود بگدازد و مجموع ریشها که در بینی
حادث شود نافع بود و رعاف زایل کند چون بسرکه حل کنند و قدری زاج سوده اضافت
کنند در بینی چکانند البته رعاف ببندد و ریشی که در دهان باشد و ریم ازان روانه
بود نافع بود و بوی دهان کند و چون بشراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند
بغایت نافع بود و صاحب منهاج گوید افراط قنطوریون مسهل خون بود و مصلح او صمغ
عربی و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود بابر و مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی
بوزن وی ورق حنا بود و دو دانگ ان سورنجان و بوزن ان لبنی بود و گویند
بدل ان بوزن ان پرسیاوشان بود و نیم وزن ان ورق حنا بود **قنبیط**
نوعی از کرنب است وانرا کرنب رومی گویند و بهترین ان تازه بود زرد رنگ و طبیعت
ان سرد بود باعتدال گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده را بگشاید و
خمار را نافع بود و منع مستی کند مانند کرنب و طبیخ وی نطول کردن بر مفاصل نافع بود
وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند و اولی ان بود که نیک
بجوشانند و با روغن بسیار و یا با گوشت فربه و سرکه و مری و دارویهای گرم بخورند **قنه**
بارزد است و بشیرازی بیرزد گویند طبیعت ان گرم است در دوم و گویند در سیوم
ملین و محلل خنازیر بود و بثور علسیه و صداع و کزاز و صرع بود و چون بوی وی بشنوند با
خواید و کلف را نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و خناق رحم را با شراب
اشامیند نافع بود و وی تریاق پیکان زهردار بود و از دود وی مجموع گزندگان بگریزد
و وی مقاومت با مجموع زهرها کند نزدیک بسکبینج و چون زن بخورد برگیرد بچه بیفتد از و
از خواص وی انست که مفسد لحم بود و باقی منفعت وی در بارزد گفته شد و صاحب منهاج
گوید مصلح وی اشق است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ان ریوند
بود و باقی ابدال آن گفته شد **قنبیل** صاحب منهاج گوید بزر و رملی است و صاحب

صح مصروع

جامع

جامع از قول تمیمی گوید که ان یکی از منهاست که از آسمان می افتد در بادیه یمن و از قول
رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گوید و از قول دیگری گوید خاکیست سرخ که
بریان کنند زرد شود فی الجمله طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و تمیمی گوید گرم و خشک
است در اول درجه دوم مجفف قوی بود رازی گوید سرد و خشک است و شیخ الرئیس
گوید گرم و خشک است در دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود و وی حب القرع
بکشد و کرمها بیرون آورد و منشف رطوبات ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان
پیدا شود که مردمان آنرا به خوانند و اطبا انرا سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند
و تبلیل بوان باشند خشک کرداند و نشف رطوبات ان کند و جرب را نافع بود شربتی
از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود با معا و مصلح وی شحم ارمنی بود و بدل او رازیانه
است و گویند مصلح وی انیسون است بدل ان ترمس و برنگ کابلی و گویند مضر بود بمعده
مصلح ان مصطکی بود **قنفذ** بپارسی خارپشت گویند وان بری و جبلی و بحری بود و بحری
نوعی از بری بود بزرگ بود وانرا دلدل خوانند طبیعت ان گرم و خشک بود بغایت و محلل
بود و بعضی گویند گوشت وی ترید مجذوم را نافع بود بغایت خاصه گوشت بری خشک
کرده جهت کودکان که در جامه خواب بمیز کنند گزیدگی جانوران انرا نافع بود مقدار
ماخوذ از وی پنج درم بود نمک سوده خشک کرده با سکنجبین جهت استسقا و فالج و
داء الفیل و درد گرده را نافع بود و ادمان خوردن وی ادرار البول احداث کند از
بدانکه مضر بود بمثانه و گویند مصلح وی عسل بود و گویند تخم کرفس و شیخ الرئیس گوید
گوشت بری وی خنازیر را نافع بود بغایت و مرضهای عصبانی مجموع را سود دهد و سل
و تبهای مزمن را نافع بود غافقی گوید ادمان اکل وی کودن مفسد معده و جگر بود
و پیه وی منع انصباب مواد از احشا کند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود
چون با زفت تر بمالند و دیسقوریدوس گوید که نوعی که بحری بود صعترا نیکو بود و

وطبع او خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود و زهره وی را چون بلوم برشند و بخور زند بچه
مرده را از رحم بیرون آورد و چون در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و بقراط گوید گوشت
وی چون با سرکه عنصل بهند مجذوم را نافع بود و تشنج امتلائی و درد کرده و مفاصل را سود
دهد **قنب** سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قنبان وی مانند ختمی بود و
بغایت سیاه بود و ورق هندی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر سفیدی
بر وی غالب بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک بحبه السمنه و بیخ
وی را چون بپزند بر ورمهای گرم ضماد کنند و بر حمره بر اعضای که کیموسات در وی منجمد شده
باشد ورم ساکن کند بکذارد عصاره وی درد گوش را نافع بود و از آن بستانی تخم وی
را شهدانج خوانند و چون بسیار خورند قطع منی کند و چون تخم وی را تر بکوبند و آب آن
بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را ساکن کند و جالینوس گوید تخم وی بادها را
بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم بود و اگر بسیار خورند منی خشک گرداند و شیخ الرئیس
گوید خلط وی بد بود قلیل الغذا بود و دمشقی گوید طبیعت وی گرم بود در اول و خشک
بود در دوام و منشف رطوبت معده بود قاتل دیدان چون با بان سعوط کنند
دماغ را پاک گرداند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع
آورد و شکم به بندد و بول براند مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید
تخم وی چون بریان کرده باشند مضرت کمتر رساند و دفع مضرت وی سکنجبین قندی
کند که بعد از آن بیاشامند اما ورق او چون بکوبند و آب آن سر بشویند بن مویها
را پاک کند و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی بآب سرد یا برف
یا رب فواکه کنند و نوع سیوم را که آن قنب هندی خوانند بشیرازی بنگ خوانند و عربی
حشیش گویند و بعضی جز و اعظم گویند و این مولف گوید بعضی شرفک خوانند و بعضی
حاجی فخر گویند و بعضی دانکره و بعضی اسرار و بعضی جز ورق الخیال گویند و وی

ضعیف

بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و از آن طرب و نشاط و اشتهای کاذب
آورد و نوعی بود که حزن آورد و خیالهای فاسد و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود شربتی از وی
نیم درم تا دو درم بود بحسب مزاج استعمال کنند و اگر کسی بسیار خورده بود دفع مضرت وی بقی کنند بآب روغن
گاو و آب گرم و شراب حماض بغایت نافع بود **قندس** کندش گویند و گفته شود **قند** عصیر نیشکر
چون منجمد گرداند قند خام خوانند و چون دیگر بر بیزانند ابلوج گویند و بعضی شکر خوانند **قنقهنة**
صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندروس است و گویند سنگیست که از بلاد مغرب
خیزد و مولف گوید آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس و آنرا اصل معبری خوانند و وی
اثر ریشها ببرد و درد دندان زایل کند چشم را روشن کند و با ماء العسل ربو را نافع بود و چون قدری
از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون سیر روز بیاشامند بیرز را ضعیف کند و با ماء
العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس بود دنار سیده **قنطار** ساداوران است و گفته شد
قنطا ذو فواغریا و ذو فوبری خوانند و آن از ذوقس است بادها را بشکند و علت سبل را
نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم براند و عصاره وی در بن دندان بانگشت مالیدن نافع بود و چون
بخورند عرق از بدن بیرون کند و بول براند و بشیرازی آنرا ترخ خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی بود
بشیرازی بدران خوانند و آنرا فوایا اغریا خوانند **قومنی** مرزکوبید و در میم گفته شود **قوسیا**
قثاست و گفته شد **قونیا** بیونانی آب خاکستر گویند **قطولیدون** آذان القسیس
خوانند و زلایت الملوک گویند اهل مغرب گویند نوعی از حی العالم است و گویند نباتیست که منفعت
آن مانند حی العالم بود و ورق و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند چون ضماد کنند بر ورمهای گرم
و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب معده را نافع بود **قوتیرا** گویند طباقی است
و گفته شد **قوقی** صاحب منهاج گوید جانوریست بحری در قوت نزدیک بجند بیدستر بود و گوشت
او صرع را نافع بود **قوطوطا** اذریون بری است و گفته شد **قور** قطن است و گفته شد
قوانص بهترین سنگدان آن بود که از او زماده گیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست

صح
دم الاخوین است و گفته شد
قوقالس

صح
واختناق رحم را نافع بود
وهم این اسم را قضیم قریش خوانند
که از بنبوت اسنفد و گفته شود

اندرون وی جون خشک کرده سحق کنند باشراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست سنکدان
خروس و وی غذای اصحاب کد بود وجون منهضم شود خون نیک ازوی متولد شود وانجه ازان مرغ
خانکی بود زود منهضم شود و مولد قولنج بود و داولی ان بود که نیک بپخته کنند و نمک و وی اضافه کنند
بجوزند **قوقو** درخت وج است وکفته شود **قوسامان** عود بلسان است وکفته شد **قیمولیا**
طین قیمولیاست وکفته شد **قیقهن** نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین ان تازه بود
وطبیعت ان کرمست دراول وکویند درسیوم وکویند ترست دراول وکویند کرم و ترست در دوم
وکویند خشک است دراول و وی مسهل صفرا وکرمها بود وجالینوس کوید کل وی نیکوتر از افسنتین
بود و در وی تفتیح بود وجون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود و باروغن مرزه جون موی ریش کم
دیر براید جون بمالند زود براید و وی حیض براند و سنک کرده بریزاند و حرق النار و فرمن را
نافع بود و کزیدکی عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتها
تر نبود و بلک بکند و بجه بیرون آورد و اسحق کوید مضر بود بشش و مصلح وی شیخ ارمنی بود بدل
ان که در درسر که از سردی بود وکویند بابونج است **قیطاجون** ترمس است وکفته شد **قیطس**
اسراست وکفته شد **قیشور** حجر القیشور خوانند و حجر الشعر نیز کویند و ان نوعی از کف دریاست
مولف کوید ان مانند سنکیست سفید و تجویف بسیار در ان بود و در میان کف دریا و رجاج سفید
بسیار بود و حمام دست و پای را بدان مالند و صلابت نداشته باشد و اولی ان بود که سوخته استعمال
کنند وطبیعت ان کرم و خشک بود و لطیف دندانرا جلا دهد و براق و سفید کرداند و جون بران سنون را
کنند و در ستردن موی استعمال کنند و ریشهای عمیق را پر کرداند و کوشت برویاند و کوشت زیاده
بخورد و اکر در خم شراب اندازند که جوشان بود از جوش باز دارد و در زمان و صنعت سوختن وی جنان
بود که در زیر آتش کنند تا کرم شود بیرون آورند و در آب ریحانی اندازند بس دیکر در زیر آتش اندازند
تا کرم شود دیکر بار در آب اندازند بس سیوم بار در زیر آتش کنند جون کرم شود بیرون آورند و رها
کنند تا سرد شود بس بکار دارند بن دندان محکم کند و تاریکی چشم را و شبکوری را زایل کند **قیرس**

صح
قیقهین نیز کویند و ان قنقهد ست
وکفته شد **قنقل** نوعی از تعلة
الحمقاست وکفته شد
قیصوم

شلوتا

بیونانی شمع کویند وکفته شد **قیر** قارست و بپارسی قیل کویند **قیل** زفت ترست وکفته شد
قیبوس قنوس کویند و صفت ان بعضی کفته شد و بعضی انجا کفته شود و ان سه نوع است سیاه
سفید و سرخ و مجموع حریف و قابض باشند و یک نوع ازان بنات لادن است کرم بود و باقی
انواع ان سرد بود و تخم ان جون با شراب بیاشامند کزیدکی رتیلا را نافع بود و ضماد وی نیش را بکشد
جون با شراب و موم بیامیزند منع تساقط موی کند و بخور کردن منع آبستنی کند و بخود بر کرفتن بچه بیرون
آورد و نزدی را بر سپر ضماد کردن نافع بود و بر کرفتن حیض براند **قیوندی** تخم قاوندی
کویند وکفته شد **قیلوط** ورق کندنای شامی است وکفته شد **قیروطی** موم روغن بود و
مرهمی که از موم و روغن کل و صندلین کنند و روغن کل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند

باب الکاف

کادی کذر خوانند و ان نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و کویند طلع انجاست و ابن
شحون کوید که بیشتر در زمین هند بود و درخت او مانند درخت خرما بود ولیکن درخت ان دراز نبود
مانند درخت خرما و طلع وی مانند طلع درخت خرما بود و پیش از انکه از پوست بشکافد و بیرون آید
میکیرند و از اندرون پوست بیرون می آورند و در روغن می اندازند و با فتاب می پرورند تا روغن
اخذ قوت وی میکنند و مولف کوید در کوه میر شیراز بسیار بود و بپارسی کل کیدی خوانند و بوی عظیم خوش
دارد تا بحدی که جامه که بوی وی کیرد تا ریزیده شود هنوز بوی وی داشته باشد و رازی کوید جذام را
نافع بود و قطع وی کند و وی معتدل بود شراب و حصبه و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون
آمده بود جون نه عدد شراب کادی بیاشامد بعدد محتاج نشود و بدل ان بوزن ان صندل
سرخ بود و زبان ان بقم **کاوجشم** بهارست وکفته شد **کافور** جند نوع بود و شیخ الرئیس کوید
قیصوری بهترین وی قیصوری بود و رباحی سفید بعد ازان آزاد و اسفرک و ازرق بود و ابن
مولف کوید کافور اجناس است و جمله از نشاله منجمد خیزد و بهترین ان قیصوری بود شدید البیاض

بجود صح

سفیدی که بزردی زند و خرده ازا رباحی خوانند و خرده رباحی را سریری خوانند و پارهای ان غلیظ و
درشت بود و او برنک رخام بود و بعد از ان کافور رفوق که در ایجه دون مر دو بود و بس کافور آزاد
کدر اللون بود و دون همه را اسکرک خوانند و درخت کافور چوبی بود سفید که بسرخی مایل بود و بعضی نیلی
رنک بود و زود شکستن باشد و کافور مانند صمغی در اندرون چوب بود و چون بشکافند کافور از
میان چوب بیرون اید و طبیعت ان سرد و خشک بود در سیوم منع ورمهای کرم کند و محرور ی
مزاج را و اصحاب صداع صفراوی بوییدن ان تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا با کل پارسی نافع بود
مقوی حواس و اعضای ایشان بود و چون ادمان بوییدن ان کنند قطع شهوت جماع کند و چون
فعل او اقوی بود درین باب و اگر دو جو کافور با آب بهر روز سعوط سازند قطع حرارت دماغ
کند خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز دارد و با آب بادروج یا با آب کشنیز تر بر شند همین
عمل کند و رازی کوید سرد و لطیف بود و صداع کرم و ورمها حاده که در سر جمع شده باشد و در جمیع
بدن سود دهد و اگر بیا شامند سردی کرده و مثانه و انثیین احداث کند و منی بفسرد و ورمهای
سرد در نواحی کرده و مثانه و انثیین احداث کند و وی شکم صفراوی ببندد و دو دانکی از وی ورمهای
کرم را نافع بود و قلاع را زایل کند و با ادویها جهت درد چشم که از کرمی بود نافع بود بیک درم از وی
خلاص دهد از حرارت سم عقرب با آب سیب ترش و ربع مثقال یا بیشتر نافع بود جهت کسی که قرون
سنبل خورده باشد با آب انار و شیره تخم خرفه و برف و بسیاری وی پیری آورد و زود قطع باه کند
و سنک کرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون کل بود و بوییدن وی در بتها سهر آورد و مصلح وی
بنفشه و نیلوفر بود و کویند زعفران و ماسرجویه کوید شخصی شش مثقال کافور بسه دفعه بخورد و معده
او فاسد شد و قطعا هضم طعام نمی توانست کردن و شهوت او منقطع شد و هیچ زحمت دیگر
بوی عارض نشد و کویند چون در روغن کل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج که نه از ماده بود
که در دماغ بود و چشم بود متولد شده باشد و علامت وی ان باشد که در طلوع افتاب تا نیم روز

زیاده

صح
بیا شامند

زیاده میشود و چون نیم روز درگذشت تا اخر روز ساکن باشد و چون شب رسد مرتفع شود و
سبب او ان بود که در افتاب در زمان کرم بسیار درنک کرده باشد چون بهوای سرد رسیده سر را
برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد چون با روغن کل و سرکه بیامیزند و بر پیش سر طلا
کنند صداع کرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک او
بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود بخاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر بود و کویند بوزن
آن طباشیر بود و بوزن ان صندل سفید بود **کاوزبان** کیاهیست که او را بعربی لسان الثور
کویند نافع بود جهت قرع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت او در لام کفته شود
کاسر الحجر بزر الفلت است و گفته شد **کاول** کراث است و کفته شد **کاشم** الجدان
رومی است و اسطیقون کویند بزبان یونانی و ان شیالیوس است و بهترین وی زرد تر و
بزرک ورق بود ماننده ورق الجدان و در قوت مانند کمون بود ابن ماسویه کوید طبیعت وی
کرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج کوید کرم بود تا وسط درجه سیوم باد ها را بشکند
و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود بکیدرم از وی با شراب مسهل دیدان
بود و حب القرع و بول حیض براند و کویند کی جا نوران را نافع بود و سده جکر بکشاید رطوبت
معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با آب کرم مستسقی را سود دهد و کویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی تخم رازیانه بود جالینوس کوید بدل ان در ادراز تخم انجره بود یا تخم کزرو نیا ذوق کوید
بدل کاشم بستانی بوزن ان و ربع وزن ان زیره سفید بود و اسحق کوید بن عمران کوید بدل
ان بوزن ان زیره بود **کاکنج** پارسی عروس در پرده کویند و یک نوع را شیرازی
کلومن خوانند و یونانی نقعایت و قوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق
وی و نیکوترین حب ان کویند کومی بود و صاحب منهاج کوید بهترین ورق ان بستانی بود
طبیعت ان سرد و خشک بود تا دوام و کویند در دوام و کویند در سیوم ربو و عسر النفس را نافع
بود و شریف کوید اگر از حب وی سرور بکمثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند با درار

صح
بیونانی

بول واگر زن بعد از طهر هفت روز هفت حب فرو برد منع آبستنی کند وی جگر وگرده مثانه
را نیکو بود وادرار بول کند و قرحه که در مجاری بول بود نافع بود و روفس گوید کرمها و حب القرع
بیرون آورد و چون تخم وی خشک کنند با جزو وی شیخ ارمنی سحق کرده بیاشامند و شربتی از وی
دو درم بود و مضر بود بسر و مصلح وی معجون گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و
حب القثاء کاربا کهربا است و گفته شود کاورشه جاورسج گویند وان حجر البقرست و گفته
شد کبر بیونانی قبارس خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمری بود مانند حبی و ثمری دیگر دارد
مانند قثاء و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند آب
را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ
آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصلاح وی مقطع
ملطف بود و در پوست بیخ وی مرارت و حرارت بود و قبض خنازیر و صلابت آن بگدازند
و ریشهای پلید چرکن و عرق النسا و درد رکبتین و منک عضله را نافع بود پوست بیخ او جهت
درد دندان بغایت مفید بود و بهترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد
جو بسیار از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز استفراغ کند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و
کرمها را بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود و انجیر که نهند سده سپرز بگشاید و
صلابت آن بگدازاند و بلغم از معده پاک گرداند و دیسقوریدوس گوید تره وی و تخم وی
چون با نمک بود بخورند شکم براند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از تخم وی سی روز هر
روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند مسهل دم بود چون بیاشامند
عرق النسا را نافع بود چون بخایند قطع بلغم کند و دانه وی چون بسرکه بپزند و طبیخ آن مضمضه
کنند درد دندان را ساکن کند و چون پوست بیخ وی سحق کرده با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق
سفید طلا کنند زایل کند و برگ و بیخ وی را چون بکوبند و بر خنازیر و ورمهای صلیب ضماد
کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش که کرم بود چکانند

کرم

کرم بکشد و بصری گوید ورق و تخم وی در قوت مساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود از ورق و بیخ وی
اقوی بود از هر دو و پیوست در اصل وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم
معده را بد بود چون با سرکه بپزند دفع ضرر وی کند و مضرت بمعده نرساند و فارسی گوید کبر
تریاق است بوی دهان خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند و خوزی گوید کبر ناصوری
که در اماق بود شفا دهد و چون بیخ وی دود کنند در زیر بواسیر را نافع بود و طبری گوید بیخ وی چون
بر ریشهای تر ضماد کنند نفع دهد و چون بپزند و آب آن بر سری که ریش تر بود بریزند و سر را بدان
بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده سپرز که در جگر بود و اسحق بن
عمران گوید چون وی غذای بد بود و متعفن شود بسبب آنکه مستحیل شود و تره وی نیکوتر بود از وی
و ابن سمجون گوید فقاح و قضبان وی نافع بود جهت سپرز و اولی آن بود که چند روز در نمک آب
خیسانند و بعد از آن با آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن در سرکه نهند چهل روز
چون از آن بخورند سپرز بگدازاند اما باید که زیت شسته در آن ریزند و بخورند و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده مصلح آن خولنجان بود و عسل و
شاپور گوید بدل تره وی حب ورق وی بود کبیکج کف السبع خوانند و بیونانی بطراخیون
گویند و آن نوعی بود ورق گشنیز ماند اما از وی پهن تر بود و لون او سفیدی زند و در وی رطوبتی
لزج بود گل وی زرد بود ساق او سطبر بود بدرازی یک گز بود و درازتر هم بود و بیخ وی کوچک
بود و سفید و بغایت تلخ و گرد داشته بود مانند خربق و این نوع نزدیک آبهای روان روید
نوع دوم تیره رنگ بود بغایت حریف بود و نوع سیوم کوچک بود گل وی ذهبی رنگ بود
بشیرازی انرا کسی بران خوانند باصفهانی موسک نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند ولیکن گل
وی مانند شیر سفید بود طبیعت هر چهار گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم در غایت
حدت لذع و از بیرون بر عضوی که نهند ریش کند و جالینوس گوید که نشاید که طبیعت آن را
استعمال کنند که بخاصیت محرق حرارت قلب است و از سموم قتال است و بر برص بدن

و ناخن و جرب و داء الثعلب و داء الحیه و ثالیل طلا کردن با سرکه نافع بود و بپزند با سرکه و آب
آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان نهند بر برآند سبح وی از معطیات
قوی بود وی مقرح احشا بود و اصلاح آن بشیر و نشا کنند صاحب منهاج گوید مداوای آن کس
که آنرا خورده باشند مانند مداوای کسی باشد که بلادر خورده باشد **کیابه** حب العروس خوانند
در قوت مانند فو بود و لیکن از وی لطیف تر بود و بهترین وی خوشبو بود که زبان را بگزد و طبیعت
او گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در سیوم و مسیح ابن الحکم گوید که در وی
قوت متضاده بود از حرارت و برودت حرارت بر وی غالب بود و وی مفتح و ملطف بود
درد حلق را نیکو بود و شکم به بندد و سده جگر وا کرده بگشاید و مجاری بول پاک کند از ریگ و حلق
را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود سود دهد چون بخایند و آب آن در
قضیب مالند زن را لذتی عظیم حاصل شود و وی قوت معده و اعضای باطنی دهد چون بیاشامند
و چون در دهن نگاه دارند لثه را نیکو بود و بوی دهان خوش گرداند و آواز صافی کند و نفس را
معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند با بول بیرون آورد و شرای ابیض را نافع بود چون
دو دانگ از وی با سکنجبین بیامیزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود
و گویند مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و گویند بدل وی هیل بود و گویند هیل دارچینی
و ابن مولف گوید که کبابه از استعاره هند خیزد **کبریت** بپارسی گوگرد گویند و آن معدنی بود
صاحب منهاج گوید زرد و سفید بود صاحب جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع بود
زرد و سفید و سرخ و از قول اسحق بن عمران گوید که چهار نوع است سرخ سفید زرد و سیاه
و ابن شمحون گوید کبریت چشمه ایست روانه چون منجمد شده کبریت گردد زرد و سفید و تیره بود
کبریت احمر از جواهر بود معدن او در آن وادی که موران مانند چهارپا باشد ببزرگی و
ارسطاطالیس گوید که گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه
روشنی او چند فرسنگ ظاهر شود چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و در الکبریت

مشتعل بود سفید را سرخ گرداند صبغی نیکو بود و ابن مولف گوید که معادن گوگرد در بسیار مواضع
هست و سرخ آن عزیز الوجود است در افواه خواص و عوام مذکور است که گوگرد احمر کیمیاست چه
هر چند سخن بی اصل است لیکن سرخ بقوت نزدیکتر است و شریف تر است و در صناعت اکسیر مستعمل است
در افادت صبغ تاثیر کامل دارد و گوگرد سرخ مصروع را نافع بود بدان سبب که عطسه آورد و درد سر را
نافع بود و کبریت زرد جمله فلزات را سیاه گرداند و کلس نقره زرگاشی گران زرگران بدان
کنند و سیم سوخته هم بگوگرد کنند و ابن مولف گوید طبع را نرم دارد و افادت لون سرخی دهد
گویا روغنیست منجمد متحجر شده و اگر بروغن کنجد حل کرده بر جرب مالند پاک کند و جرب جمله
حیوانات را زایل کند و بعضی آورده اند که کبریت احمر ذهب است و دمشقی گوید کبریت گرم و خشک
بود تا چهارم و چنین گوید در سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زایل کند و چون سحق
کرده بر موضع گزیدگی جانوران باشند که زهردار باشند یا با بر دهان برشند یا بکیر یا بسرکه
کهن یا بعسل یا بعلک البطم بغایت نافع بود با سرکه بر بهق مالیدن سود دهد و نفع مفرط
تنین بحری و عقرب کند چون با سرکه بدان مالند و جرب ریش شده و قوبا با صمغ البطم نافع
بود خوردن تیز همین عمل کند یا نطرون بو بترس ضماد کردن نافع بود و آب او حیض براند
و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود چون سحق کرده بر بدن باشند قطع عرق کند و چون
دود کنند در زیر بچه بیندازد و وی موی را سفید کند و ارسطو گوید که گوگرد سرخ داء الصرع
و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن زیت
اسفیل جوشانیده باشند و قدری موم اضافت کنند و موم روغن سازند جرب تر و
خشک و خارش بدن را نافع بود بغایت چون بجناب برشند و بر قوبا نهند بغایت نافع بود و
کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه بود و نخود صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو
درم بود جالینوس گوید بدل کبریت زرد نه در آتش افروختن زرنیخ زرد بود و از آن
گوگرد سفید زرنیخ سرخ **کبد** طبیعت جگر گرم و تر بود نیکوترین آن بود که از او زفره

کیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج کوید چون محمود از وی متولد شود چون نکه
از سپرز و خصیه و جالینوس کوید جکر مواشی و حیوانات ما کوفه مولد خلط غلیظ و عسر الهضم
بود و دیر از معده و امعا بکذرد و فاضله بین جکرها جمیع احوال جکر ماهی بود که آنرا ابتنیه
خوانند از بهر انکه حیوان وی را کاه خشک داده باشند و رازی کوید جکر غذای نیکو بسیار دهد
خاصه جکر حیوانات مختار مانند بزغاله و بود فربه و جیش و بهترین ان جکر مرغ فربه بود و
اما ثقیل و دشوار هضم شود و اولی ان بود که با مری و زیت بپزند و با نمک و دارچینی خورند
و محروری مزاج را با سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جکر مواشی را باید که بعضی جوارشات از
پی ان بخورند **کبد الطیور** بهترین جکر مرغها جکر بط بود فربه یا مرغ فربه چون علف
وی فواکه بود باشد شریف و طبیعت ان کرم و تر بود خون محمود از وی حاصل شود و
مصلح وی زیت و نمک بود **کبد المعز** جکر بز شبکوری را نافع بود خوردن بر طوبت ان
کحل کردن چون بریان کنند و سر به بخاران دارند همین عمل کند **کبد الحمار** جکر خر چون
بریان کنند و ناشتا بخورند مصروع را نافع بود **کبد الضان** جکر میش را چون بریان
کنند بخورند نافع بود جهت لینی که در طبیعت کسی بود حبس کند **کبد الزغن** جکر وزغن
چون بر دندان نهند درد ساکن کند **کبد الکلب الکلب** جکر سک دیوانه نافع بود کسی را که
کزیده باشد چون بریان کرده بخورد منع ترسیدن از آب بکند **کبد خنزیر البری**
جکر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند کزیدکی جانوران را نافع بود **کبد الحجل**
جکر کبک خشک کرده بکوبند و یک مثقال از ان مصروع بخورد نافع بود **کبد الذیب**
درد جکر را سود دهد و داء الثعلب را سیاه بدل آن نیم وزن ان ریوند و نیم وزن ان دار فلفل بود
کبد الابل جکر کاو کومی و بزکومی چون شرح کنند و فلفل و دار فلفل سفید سوده بران پاشند
بر آتش بریان کنند و رطوبت ان در چشم کشند شبکوری را زایل کند و در ابتدای فرود آمدن
اب بغایت نافع بود و چون بریان کرده خشک کنند و سحق کرده در چشم کشند شبکوری را

زایل کند

زایل کند و تاریکی را زایل کند و در ابتدای نزول آب مفید بود **کباب** بهترین آن
از کوشت بره رسیده و بز بود و باید که اجتناب کنند از هیزم که از چوب انجیر و دفلی و بید انجیر بود
مانند ان که کباب کرده باشند و طبیعت ان کرم و تر بود غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود
نافع بود کسی را که رک زده باشد یا مجامعت کرده باشد اما مضر بود بمعده ضعیف از
بهر انکه دیر هضم شود از مشوی مصلح وی اطریفل بود **کبست** حنظل است و کفته شد **کتان**
سرد و خشک بود معدل حرارت بدن بود چون بپوشند ماسرجویه کوید جامه کتان معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پوشیدن وی نشف تری کند عرق
از بدن و شپش کمتر پیدا کند و مسیح کوید که اکر کسی خواهند که بدن او لاغر شود در زمستان
کتان نو پوشد و در تابستان جامه کتان شسته و اکر خواهند که لاغر نشوند بر عکس فولس
کوید چون بسوزانند دود او لطیف بود سده زکام بکشاید و مصلح رحم بود **کتیرا** صاحب
منهاج کوید و سمه است و کفته شد **کثیرا** صمغ القتاد است و قوت وی مانند قوت
صمغ بود و بهترین ان بود که سفید پاک بود طبیعت ان معتدل بود در حرارت و تری
تر از صمغ عربی بود و فولس کوید کرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم کوید سرد بود در
دوم و کویند سرد و خشک بود و کویند تر بود و دردی چشم بجای صمغ کنند و در ادویه
مسهل بدل اسهال کند مقدار نیم مثقال تا یکدرم و کسر حدت ادویه کند و سرفه و خشونت
سینه و حلق کند و ریش و شش و مثانه را نافع بود چون در مطبوخ خیسانند و با قدری
قرن ایل سوخته بیامیزند با اندکی شب یمانی درد کرده سوزش مثانه را نافع بود فولس
کوید مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج بود مقوی بدن و سمن ان بود و
چون کتیرا بود بر موی شکافته طلا کنند شکافته نشود و اکر بدان ادهان کنند این
زحمت زایل کند و اسحق کوید مضرست بسفل و مصلح وی انیسون بود و کویند بدل او
مغز دانه کدو بود و نیا ذوق کوید بدل ان صمغ عربی بود و کویند صمغ عربی و صمغ بادام

صح
کثیرا حار الکحل است
و کفته شد

کشناه صاحب جامع کوید بزرجرپت وکفته شد **کثیر الارجل** بسفایج است وکفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است وکفته شد **کثیر الروس** قرصعنه است وکفته شد **کثیر الورق** مریافلن است وکفته شود **کحور** وزربا دست وکفته شد **کحیلا** لسان الثور وکفته شود **کحلا** بپارسی سرمه کویند وکحل مطلق مراد از سرمهٔ اصفهانی است که آنرا اثمد خوانند **کحل خولان** حضض یمانی است وکفته شد **کحل السودان** تشمیزج است وکفته شد **کدر** کادیست وکفته شد **کرفس** انواع بود بستانی وآجامی وجبلی وصخری وبری قدسی ونوعی در آب روید وانرا کرفس الما وجرجیر الما کویند و قوة العین وسرتیز خوانند وکفته شد کرفس جبلی را فطراسالیون کویند نه همه کرفس جبلی را بلکه تخم صخری را فطراسالیون کویند وکفته شد وبری را سمورنیون خوانند وطبیعت کرفس کرم وخشک بود وابن ماسویه کوید کرم بود در اول درجه دوام وخشک بود در وسط دوام وروغس کوید بستانی تر بود واصل وی خشک بود وکویند کرم وخشک بود در سیوم کویند در دوام وجالینوس کوید کرفس بستانی جهت معده سودمندتر از جمیع کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است بول وحیض براند وتحلل ریاح بود خاصه تخم وی ومفتح سده جکر بود وسپرز ومعده وجکر را سود دهد که سرد باشد وبوی دهن خوش کند عرق النسا وربو وضیق النفس را سود دهد وچون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارت بود یا ورم چشم کرم سودمند بود وچون با بیخ ان بپزند وطبیخ ان بپاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده ومحرک قی بود وشکم به بندد ودر تخم وی ادرار بول زیاده بود وکزیدکی جانوران وخوردن مردارسنک را نافع بود وفنطس در کتاب فلاحه کوید که شهوت مردان وزنان برانکیزد وشیر کم کند وابن تلمیذ از قول جالینوس کوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد چون بچه بزاید ریشها وعیب وبثرهای بد بر اعضا داشته باشد وشاید که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه او احمق وضعیف العقل بود وفعل ورق وی اقوی بود از تخم وبیخ وی بیشتر اطلاق کنند از ورق وی اقوی بود واز تخم

صحیح این اسم مشترک است بر چند چیز اول ابولسان الثور دوم برنباتی که آنرا لسان خوانند سیوم بر شنجار چهارم بر نباتی که آنرا عبنون خوانند **کحل**

تیز اقوی بود ونشاید که پیش از طعام خورند واکر بعد از طعام خورند شاید وعیسی بن ماسرجویه کوید جکر وکرده ومثانه را پاک کند وسدهٔ ان بکشاید وتحلل ریاح ونفخ معده بود ومفرح را بغایت مفرح بود وشریف کوید که خاصیتی در وی است که چون بکوبند با عسل بیامیزند وبخورند در کیر تا بعظیم شعوظ دهد وچون تخم وی با تخم کندنا ان نبات بکوبند وبر روغن کاو چرب کنند سه روز بپاشامند مجامعت را قوت دهد بغایت اما باید که غذای وی کوشت خروس وخصیه آن بود واکر خصیه وی را با روغن کل وسرکه بر اعضای خود مالند در حمام مدت روز پی در پی حکه وجرب را نافع بود واکر با کامه بخورند تعدیل مزاج پیدا کند وطبری کوید ورق تر وی چون بخورند معده وجکر سرد را نافع بود وسنک بریزاند خاصه جبلی وشیمه بیرون آورد وآب ورق وی با حون بپاشامند یا با آب ورخ را از زیادهٔ تربت بلغمی را نافع بود وکویند تخم وی اقوی بود از ورق ورازی کوید که اولی ان بود که کسی که از کزیدن عقرب ترسد کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود وزود سم بدل رسد وابن مولف کوید که زنی را دیدم که کرفس خورده بود در ان روز او را زنبور کزید بیک ساعت نکشید که بمرد وزنان آبستن را مضر بود ومصلح وی کامه بود وبدل وی رازیانه بود وکویند مصلح وی معجون کل ومصطکی بود **کراث** بپارسی کندنا کویند وان شامی ونبطی وجبلی بود وجبلی را فراسیون کویند وکفته شد وبری را کراث الکرم خوانند وی متوسط میان ثوم وکراث بود وطبیعت او کرم وخشک تر از انواع کراث بود کرم بود در چهارم وخشک بود در سیوم وکراث نبطی که انرا کراث المائده خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی ودر وی اندک قبضی بود وکراث شامی را فلفلوط خوانند وکرمی وخشکی او کمتر از نبطی بود تشنکی کمتر آورد از پیاز وکرمی وی کمتر از پیاز بود وجرم وی غلیظ تر بود ودیر هضم شود ونیکوتر بیت ان نبطی بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم وکویند کرم بود در سیوم وخشک بود در دوام وکراث شامی اصل وی خورند نه فروع وی وطبیعت وی کرم وخشک بود در دوام وچون با سماق بر ثالیل طلا کنند نافع بود وخاصیت

انست که قولنج را نافع بود و بول براند و منفّج بود و کیموس بد بدید و شبکوری آورد و حیض
براند و مضر بود بمثانه ریش شده کرده و رق وی نافع بود جهت رحم نزجون بپزند باب
دریا و سرکه و زن دران نشیند انضمام رحم و صلابت ان را نافع بود و جون بجو آب بپزند
فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی جون اب وی با سرکه و دقاق کنند
بیامیزند قطع دم کند خاصه رعاف وی محرک شهوت جماع بود جون با عسل بیامیزند و
ولعق کنند نیکو بود جهت سردردی که عارض شود در سینه و قرحه شش و جون بجوزند قصبه
شش را پاک کند و اکر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود مصدع
بود و مولد بخار بد بود و مصلح وی ان بود که بجوشانند در اب بعد از ان در اب سرد خیسانند بعد
از ان با سرکه و مری روغن بپزند و بجوزند بواسیر را نافع بود عظیم سود دهد و طبیخ وی را
جون بیاشامند همین سبیل دارد و جون بکوبند ضماد کنند بر کزیدکی افعی و دیکر جانوران موذی
نافع بود و آب وی جون با سرکه و کندر و شیر و روغن کل بیامیزند و در کوش چکانند درد کوش
و دوی نافع بود زایل کند و اکر بر بواسیر که سبب ان از رطوبت بود ضماد کنند نافع بود بغایت آن را صح
و سدد جکر بکشاید که از بلغم بود و اشتهای طعام آورد و باه را قوة دهد و کرم مزاج را موافق نبود
بلکه درد چشم آورد و امتلا در سر پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اکر اصل وی با روغن کنجد
یا خسکدانه بپزند و بجوزند قولنج را نافع بود و آب ان حقنه کردن همین عمل کند و عصاره کراث
خشک مسهل دم بود و کراث بری مفتح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند معده را بد بود و کراث نبطی
قوت پشت بدهد و باه را زیاده کند تا بحدی که عنین را بحال خود باز آورد. کرنب بپارسی کرم
کویند و بشیرازی کلم خوانند و ان بستانی بود و رومی که انرا قنبیط خوانند و کفته شد و بحری و
بری بود و کرنب الما و نیکو ترین وی ان بود که نبطی باشد که ان کرنب بستانی معروف
و طبیعت ان کرم بود در اول خشک بود در دوام و کویند در اول و کویند سرد است صاحب
فلاحه کوید کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی و رق وی غلیظ

قوی بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی در
غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و جون با سفیده تخم مرغ بر سوختکی اتش نهند نافع بود
و کرنب فقه (?) کهن را نافع بود و طبیخ وی جون بر مفاصل و نقرس ریزند نافع بود و عصیر وی
جون با شراب بیاشامند جندروز درد سپرز را نافع باشد و جون با زاج و سرکه بیامیزند و
طلا کنند بر جرب و برص نافع و جون کرنب را بجوزند آواز صافی کند و لوت را نیکو کردانند و
و رعشه را عظیم مفید بود و بر سپرز ضماد کردن عظیم سود دهد و مرق وی درد پشت کهن و درد
زانو و سرفه را نافع بود و شکم براند خاصه دو نوبت بجوشانند و عصاره وی با شراب و کزیدکی
جانوران سک دیوانه را نافع بود و عصاره وی را سعوط کردانند سر را پاک کرداند خوردن وی
در شراب دیر مستی آورد و وی مولد مره سودا بود و دم عکر و اکر با کوشت فربه بپزند و روغن
بادام و روغن کنجد بسیار غالیه او کمتر بود و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم او خشک بود و
کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و دا الفیل و سرطان و بواسیر را نشاید که خورند فی الجمله
محروری را نشاید که خورد و اکر در شراب بر سری خورد و سرد مزاج با سیر و خردل خورد و کرنب
بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی کرم تر از بستانی بود و جون خشک
کنند و سحق کنند دو درم با شراب بیاشامند از کزیدکی افعی خلاص یابد و تخم وی بمقدار فلفل
سفید بود و وی نیز از برای کزیدکی افعی نیک بود و کرنب بحری بیشتر بر خارج بدن استعمال کنند
در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع را بیرون آورد و در طعم وی شوری باشد با اندکی تلخی
کرنب الما نیلوفر است و کفته شود کراث جبلی فراسیون است و کفته شد کرمة البیضا
فاشرا است و کفته شد کرمة السودا فاشرستین است و کفته شد کرمة الشاکیة
فشاع است و کفته شد کرم بپارسی درخت انکور کویند و بشیرازی رز کویند و رازی
کوید طبیعت ان سرد و خشک بود و رق وی و خبوط جون سحق کرده ضماد کنند صداع را نافع
بود و رق وی تنها و یا با سویق الشعیر بر ورم کرم معده و التهاب ان بغایت نافع بود و

وعصاره ورق وی قرحه امعا را نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان
آبستن را نافع بود و خیوط چون در آب خیسانند بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون
شاخهای وی را ببرند آبی از وی چکیدن گیرد و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود و چون
با شراب بیاشامند سنگ بریزاند چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود و چون
احتیاج مالیدن وی باشد باید که پیشتر از ان عضو را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت بمالند
ادمان آن کنند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان تر وی گیرند و قضبان تر وی مقوی معده
بود اما مخشن حلق بود و مصلح وی کثیرا و صمغ عربی بود و خاکستر چوب رز چون با سرکه ضماد کنند
بر مقعدی که بواسیر از ان قطع کرده باشند نافع بود و گویند که انفی همین سبیل دارد و چون با
روغن گل و سرکه و سداب ضماد کنند بر سپرز که ورم گرم داشته باشد زایل کند کردناج
یونانی ارونس گویند و بشیرازی کسنک خوانند وان حبیست که طعم وی میان ماش و
عدس بود و در رنگ وی بیشتر کی زند و چون مقشر کنند برنگ عدس بود و [illegible] هیچ
چیز کاو را ماند وی فربه نکند در ولایت بیضا و کام فیروز بسیار کارند و نیکوترین آن
بود که رنگ او بسفیدی زند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت ان گرم است در اول و
دوام و گویند در سیوم و خشک است در سیوم سینه و شش را از رطوبات غلیظ پاک
کند و بر بهق و کلف و اثرها طلا کردن نافع بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بر گزیدگی
افعی وان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون بر که و افسنتین بسرشند و بر
گزیدگی عقرب ضماد کنند نافع بود و وی گوشت برویاند در جراحتهای مقعر و چون با عسل
و زراوند مدحرج بسرشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند
مولف گوید اگر ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافت کنند و با
سکنجبین عنصلی بسرشند و بر گوشت بن دندان که خورده بود بنهند مگر البته گوشت
برویاند و طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که بر بدن حادث شود چون بران
بزنند

صح
بپارسی کردانیده گویند
کرسنه

ریزند نافع بود و دقیق وی بلین اورام صلب بود و که در پستان و اعضای ظاهر شود و سعفه
و نار پارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت و ادرار بول کند و صفت طحن کردن وی چنان است
که بگیرند کرسنه فربه سفید آب بر سران ریزند زمانی نیک تحریک آن میکنند تا آب را بخورد و بعد
از ان از آب بیرون آورد و بر بیابان کنند تا متشنج شود و پس آسیا بخورد کنند بر زنند مقدار ما خوذ
از وی دو درم بود تا سه درم و خلط بد از وی متولد شود غذای خشک بود و بسیار خوردن از وی
بعوض بول خون براند بقوت ادراری که در وی است و مسهل خون بود بعضی و گویند مصلح
وی جلاب و جو بود و گویند مصلح وی گل ارمنی بود و کالنج کرشف قطن است و گفته شد
کرویا کراویا نیز گویند و قونیا و قرنیا نیز گویند و بیونانی قاروو گویند و بلغتی دیگر نره
گویند وان زیره رومیست و بشیرازی کرویه خوانند و در قوت نزدیک بانیسون بود و معده
نیکو نزار زیره بود و طبیعت ان گرم و خشک است در دوام و گویند در سیوم و جالینوس گوید
گرم و خشک بود در اول و نیکوترین ان بستانی بود تازه بادها را بکشند و منفع طعام دهد
بول براند و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت معده بدهد و شکم به بندد و خفقان که از
اخلاط لزج بود نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و اگر مرزر دو درم بناشتا در دهان گیرند
و در ناکسته تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ امعا و گرده و مثانه را
سود دهد و درد معده را زایل کند چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بکلی زایل کند و جالینوس
گوید سده امعا را نافع بود و گویند مضر بود بشش و مصلح وی صعتر بری بود و بدل ان نیم
وزن ان کمون نبطی بود و نیم وزن ان انیسون و ابن مولف گوید انرا شاه زیره خوانند
کرویا فارسی و شامیه و رومیه و جبلیه قرد مانا است و گفته شد کرکان
هندقوقی است و گفته شد کردیلن سیالیوس است و گفته شد کرکرهن عاقرقرحا است
و گفته شد کربون قنطوریون دقیق است و گفته شد کرکر صنوبر کوچک است و
گفته شد کرکم صاحب منهاج گوید زعفرانست و گفته شد و صاحب جامع قولی چند داده است

صح
طردیلن گویند وان
نوعی از

کویند عروق الصفر ست و هم کویند اصل فیبرس است و هم کویند ورس نوعی ازان است
کرمدانه و کرد مانه نیز کویند و جرم دانق و جرد مانق نیز کویند و غافتی کویند شجر ختنیان است و
کفته شود در میم و کویند انجره است و این خلاف مولف کوید بتحقیق تخم بعضی از ماز ریون است
و بغایت کرم بود و بشکل مورد انه بود و سحق قلب بود بغایت و مسهل ما اصفر بود و مرد
و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و ورم حاصل شود و بکشد و مداوای کسی که
ان خورده باشد مانند کسی بود که فرفیون خورده باشد کرکرو هن سک المسک است
و کفته شد کرکی بپارسی کلنک کویند نیکوترین ان بود که باز صید کرده باشد و باید
که چون بکشند بعد از چند روز بپزند بسرکه یا باب نمک و صاحب منهاج کوید با ابازیر کرم
بپزند و بخورند و بعد ازان حلوای قند یا عسل خورند و طبیعت او کرم و خشک بود و کویند
سرد بود شریف کوید دماغ و زهرهٔ وی چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان
زایل کند و هیچ فراموش نکند و چون مغز وی را در چشم کشند شکوری را نافع بود و چون
زهرهٔ وی را باب ورق سلق بیامیزند سه روز پیاپی سعوط کنند لقوه را زایل کند و دماغ
وی چون با حلیه بیامیزند و طلا کنند بر ورم دست و پای را نافع بود و چون خصیه‌های وی
نمک سود کنند و خشک کنند و با همچندان سرکین سوسمار بیامیزند و کف دریا و نبات
اجزا مساوی در چشم کشند سپیدی که در چشم بود که بسبب آبله یا ناخنه بود سود دهد و زایل
کند البته و چون بیه وی را بکدازند در سرکه عنصل و مطول ازان بیاشامند چند روز بغایت
کمال نافع بود و چون زهرهٔ وی را با عصارهٔ مرزنکوش بکدازند و صاحب لقوه را نافع بود
چون از جانب مخالف سعوط کنند مدت روز باید که روشنایی نبیند و روغن کردکان
در لقوه می مالند که بکلی زایل کند کروش الغنم حافظ النحل است و ان فرفیون است
و کفته شد کربز کویند قثا الکبر است و خلافت وان قثاء الحمار است و کفته شد کروش
پارسی شکنبه را کویند و نیکوترین وی انست که با حولی بیشن بیرون آورند و طبیعت

ان نرم دلها

آن سرد بود و عصبانی و کروش باید که بسکباج بپزند و خولنجان و فلفل و با سایر
دکر فس و ابازیر ملطفه و ناچار که هرکه ادمان خوردن وی کند بلغم بسیار پیدا کند و وی
دشوار از شکم بیرون اید و باید که بعد ازان جوارشات مسهله خورند و وی دشوار
هضم شود و غذای اندک دهد و کیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند
اولی ان که بسرکه بپزند و خولنجان و فلفل کرک بپارسی کرکدن کویند و ان حیوانیست
که بیونانی ریما کویند و میان هردو چشم شاخی داشته باشد بزرک و قوت وی بغایت
بود تا حدی که فیل را بر سران شاخ کیرد و بر دارد و این مولف کوید کرک جانوریست
مانند یک فیل کوچکتر در بیشه کابل بکنار آب سند باشد رنک او مانند فیل است و او
بر کاومیش ماند و در میان سر دو ابروی وی سروی باشد بمقدار یک کز و کردن او
مانند کردن کاو از یکپاره بود سر وی چنین کشفد مار ابکشاید و اکر صاحب قولنج در دست کیرد
شفا یابد و دفع صرع و فالج و تشنج کند و اکر با خود دارد از زخم بد ایمن باشند و این
مولف کوید در عجایب المخلوقات دیدم که در عجایب بسیار ست که اکر بدان مشغول
شویم بطول انجامد و کویند زهرهٔ وی چون بجوزکنند باد مار انکنند و سحر که باشد
باطل کند کزبره و کسبره نیز کویند و نفنعا هم کویند بیونانی قوریقون کویند و بپارسی
کشنیز کویند و نیکوترین وی بستانی بود و تازه فربه و طبیعت نزد وی سرد در اخر درجه
اول تا دواهی و انچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بقراط کوید در
وی حرارت و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسخونت دارد و مرکب بود و
از قوه متضاده دیسقوریدوس و روفس و غیر ایشان کویند که سرد است که اکر
نه سرد بودی عصارهٔ وی کشنده نبودی به نزدیک و جالینوس کوید اکر نه کرم بودی
خنازیر را التحلیل نکردی و بدرستی که این فعل بخاصیت میکنند از بهر انکه جوهر
وی لطیف است و غواص و زود نفوذ کند و غوص کند جوهر سرد عوض نکند لیکن

سرد صح

جون بپاشند مسکن حرارت بود بزودی فضل سردی وی باقی ماند اکونه بوی حمره
راشتی نبودی در وی قبضی و تحذیری بود وجون تر وی یا خشک بخایند بوی سیر و پیاز
زایل کند و عصارهٔ وی با شیر زنان مسکن مضربانی بود سخت جون با سویق بو حمره
و نمله ضماد کنند بر شری و ورم خبیثه که از کرمی بود و نار پارسی را نافع بود وجون با آرد
باقلا بو خنازیر ضماد کنند بکدازند وجهت با سرکه و اسفیداج و روغن گل بیامیزند
جهت ورمهای کرم نافع بود و خشک وی سودمند بود جهت دوار که از حرارت بود
یا بلغمی بود و مقوی معده بود خوردن وی تاریکی چشم آورد و اشامیدن وی خفقان را
نافع بود جهت بخاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر انست که در طعام محرور عان
میکنند جهت منع بخار معده تر وی جون بکوبند و اب ان بگیرند و در بینی چکانند
قطع رعاف کند خاصه دو حبه کافور در یکدرم اب وی حل کرده باشند وجون اب
وی با شیر زنان در چشم کشند ضربان سخت را ساکن کند و خشک وی جون با نبات
بپاشند در دسر و پشت که از کرمی بود نافع بود دفع صداع و سکر کند وجون
خشک وی کوفته با عصارهٔ وی مضمضه کنند جوشش و دانها که در دهان و زبان بود
زایل کند خشک او بخاصیت مفرح دل و مقوی او بود خاصه در مزاجهای کرم دو درم
از وی با سی درم از اب لسان الحمل بپاشند منع خون رفتن منع منع قی و جشا حامض
کند و خشک وی بریان کرده شکم ببندد وجون با مویز بپاشند کرم در از بیرون
آورد وجون هر روز یکدرم با یکدرم نبات بپاشند تشنگی زایل کند بسیار خوردن
ان ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک کند و باه را بشکند و نسیان آورد و مصلح
وی سکنجبین سفرجلی بود و تر وی جون با مرغ فربه بپزند و مرق ان جهت سوزش
مثانه سودمند بود و خشک وی سواس کرم را نافع بود چهل درم از اب وی کوبیده
کشند بود به تبرید و اکر مضرت وی بدل رسد سدر و غشی و خون آورد و حال وی

جنون مانند

مانند حال مستان بود و همچنین جون از تر وی بخورند نیم رطل اختلاط عقل و غلظ واواز و
سبات آورد و مانند مستان کلام وی نامربوط بود و از مجموع بدن او بوی کشنیز اید و
مداوای وی بقی کنند بطبیخ شبت و روغن زیت و بورهٔ ارمنی بعد از ان زردهٔ تخم مرغ نیم برشت
نمک و فلفل خورد و شراب صرف محکم اندک بیاشامد یا مبیختج و مرق مرغ فربه با بط و نمک
بسیار و فلفل خورد و حبیش بن الحسن کوید که کشنیز تر جون با ب وی تنها خورند زهر بود و
واکر با سبزی دیگر بود از بقول منع مضرت ان کند واکر با سموم بود سمی بود و اکر با بقول
بود بقلی بود **کزنند** انجره است و کفته شد **کزوانا** بادرنجبویه است و کفته شد **کزمازک** ثمرة
الطرفاست و کفته شد **کزبرة البیر** وان پرسیاوشانست و کفته شد **کزنکبین** جیزیست
که مانند ترنجبین بود وان طلیست که بر درخت طرفا می افتد و نیکو ترین ان نانینی بود
سفید و بزرک دانه بود مانند مصطکی و مرطوب المزاج را نافع بود بغایت و سرفه و خشونت سینه
که از رطوبت بود نافع بود و مقدار مستعمل از وی هفت درم بود تا بیست درم **کسبرة الحمام**
نوعی از شاهترج است و کفته شد **کسبقون** نوعی از سوسن بریست وان دلیوث است
و کفته شد **کسیلا** قشورک بود مانند سلیخه سود او ان دو نوع است یک نوع تنک و باریک
بود مانند شیطرج وانرا کهیلا خوانند و نیکوترین ان باریک بود که سرخی داشته باشد و
طبیعت ان کرم بود در حد دوم و در درجهٔ اول خشک بود و خوزی کوید معتدل بود در حرارت و رطوبت
واسترخای معده را نیک بود و فربهی آورد و سم عود وی و سم حب وی مانند حرف بود و مقدار مستعمل
از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و سده کرده و رحم بکشاید و حیض و بول
براند و کرده و مثانه را جلا دهد و کرم بکشد و قونس کوید جون دو دانک از وی سحق
کنند و بعیل بر شند و بر دندانی که جنبد و درد کند طلا کنند محکم کرداند و درد زایل کند و اسحق
کوید مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود بدل وی منافث **کسب السمسم** بپارسی شیرهٔ جو
کوبند طبیعت ان سرد و تر بود و غلیظ و غلیظ تر از جواب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از

میل صح

[illegible]

جواب بود و مزاجهای گرم و خشک را نافع بود و دفع تب کند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود د
نافع بود **کشوث** اکشوث است و گفته شد **کشوث رومی** افسنتین است و گفته شد **کشنیج**
نوعی از کما است **کشتی** کرسنه است و گفته شد **کشت برکشت** بناتیست بو بهم پیچیده
مانند ریسمان تافته عوام آن نخ بود و مولف گوید بشیرازی آن را پیچک خوانند و از طرف هند
آورند طبیعت ان شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود در دوام و ابن رضوان گوید در اول
جرب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبت فاسده بود و ابن ماسویه گوید ملطف
محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم رطوبت و بر و رهها و سر و ضماد کردن نافع بود و
ابن سرافیون گوید بخاصیت مقطع شهوت بود و مقلل منی و شیر بود مصلح ان حب صنوبر
و ربا بود بدل ان بوزن ان کافور بود سه وزن ان صبر بود مولف گوید که از خواص وی انست
که اگر بچه گرید بسیار و در خواب نشود و آنرا تکبر د در زیر سر ایشان نهند در حال در خواب شود و آنرا
کیرد **کشط** وکسط نیز گویند و ان قسط است و گفته شد **کشمش** قشمش گویند و گفته شد
کشنبون باذنجان بری خوانند و مرفای نیز گویند و گویند از بهر ان این اسم خوانند
که بر جامه می چسبد و ساق آن مقدار یک گز بود و بر وی رطوبتی که بر دست چسبد و ثمر وی مانند
جوز خیار کوچک پر خار و بر جامه چسبد و در باغهای شیراز بسیار بود و ان محلل بود و ورق ان
چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند **کعب الخنزیر** کعب خوک چون
بسوزانند و کرده سنون سازند سنونی قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند
و نفخ که در شکم بود تحلیل کند **کعب البقر** کعب گاو چون سنون کنند دندان متحرک محکم
گرداند چون با سکنجبین بیاشامند سنگ را بگدازند و محرک شهوة باه بود و برص و بهق طلا
کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد
و شربتی از وی سه مثقال بود چون در چشم کشند روشنایی بیفزاید **کف** بقلة الحمقاست
و گفته شد **کف الکلب** صاحب منهاج گوید اشنان است و گفته شود **کف الاسد**

صح

عطینا ثست

عطینا ثست و گفته شد **کف الذیب** جنطیانا ست و گفته شد **کف العایشه** کف مریم
خوانند و ان اصابع الصفر ست و گفته شد **کف الضبع** کف السبع خوانند و ان کبیکج است
و گفته شد **کفری** بیونانی قبیتس خوانند و ان پوست بهار خرما بود و انچه از نخل نر بود
انرا کافور خوانند قفور انرا گویند و انچه از ماده بود کفری و کفراه خوانند نیکوترین آن خوشبوی
غض زرین بود و کثیف که اندرون او جرب بود و وی قابض بود چون در ضمادات و
مرهمها کنند منع ریشها کند که بد بود و استرخای مفاصل را نافع بود چون در ضمادات شکم
کنند و معده ضعیف درد جگر را نافع بود چون بطبیخ ان موی را بشویند چند نوبت موی را
سیاه کند چون طبیخ وی را بیاشامند درد اعصاب را موافق بود و گرده و مثانه و احشا را
و قطع سیلان فضول از شکم کند و رحم قوت وی بد بهار که در اندرون بود ماننده یک
دیگر بود و جمار تیز چون بپزند و بخورند همین عمل کفری کند **کف الیهود** قفر الیهود ست
و گفته شد **کلس** نوره است و گفته شود **کلیه** بپارسی گرده گویند و وی معتدل
بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سرد و خشک بود و گویند سرد و تر بود خلط بد از وی
متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمود ترین گرده گرده بره
بود خاصه چون گرم بخورند و صاحب منهاج گوید محمود ترین گرده گرده جلیس بود و
اول ان بود که با سرکه و مری بپزند و نمک و فلفل و دارچینی و بنجان با پیه وی بخورند
کلخ قنه است و گفته شد **کلبنانی** اشق است و گفته شد **کلموخ** راسن است و گفته شد
کلیکان طرخون است و گفته شد **کلبکرون** جرجیر ست و گفته شد **کماه** انواع است
یک نوع غوشنه است و گفته شد و یک نوع کشنیج است و گفته شد **کماشیر** ماسرجویه گوید
صمغیست مانند جاوشیر و گویند طلیث و گویند بتحقیق صمغ کرفس کوهی است که فطراسالیون
تخم انست و وی در همه احوال اقوی بود از جاوشیر گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی
در چهارم بود بول و حیض براند و بچه بیرون آورد و محکم بقوت قوی و بلی نظیر بود در اسهال

وی صح

اب زرد ووی مدیث محلل بود **کمثری** بپارسی امرود کویند وآن انواع است وفاضلترینا
انواع ان نوعیست که در خراسان بود وانرا شاه امرود کویند وان مانند نبات بسته
بود خوشبوی وخوش رنگ نیک بزرک وبعد ازوی سجستانی رسیده آن معتدل بود کویند
سرد وتر بود ویک نوع که انرا صینی خوانند سرد بود در اول وخشک بود در سیوم وبصری کوید
کمثری سرد بود در اول خشک بود در دوم وصینی سرد وتر بود در اول آن نوع که شاه امرود
کویند شکم براند وکثیر الغذا بود وکمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرک شیرین بود
وانچه ترش بود شکم به بندد وخاصه خشک کرده وی قوت معده بدهد وتشنگی بنشاند وتسکین
صفرا بود وخلطهای صفراوی وانکه قابض بود علاج کسی بود که قطا خورده باشد واکر قطا با
کمثری بپزند ضرران کمتر شود وخوردن وی بعد از غذا منع بخار از سر کند بخاصیتی که در وی بود
قولنج آورد وپیرانرا مضر بود مصلح وی ماء العسل بود باادویهای کرم باز نجبیل مربی وجوارش
کرم وابکشد وبقراط کوید کمثری چون صلب بود هر دو مجفف بود شکم به بندد وانچه نرم رسیده
شیرین بود مسخن بود ومرطب بود وشکم براند وشیخ الرئیس کوید مقوی دل بود ورفس
کوید انچه خلطی که از وی متولد شود در بدن محمود تر بود از انکه از سبب متولد شود دشوار هضم
بود ورازی کوید که نشاید که اب سرد بران خورند واکر بر کرسنگی حادق خورند باید که خواب
کنند بعد از ان شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل مربی وابن ماسویه کوید که ریح تولد کند
طبیعت به بندد ودابغ معده بود ومقطع اسهال مره صفرا بود **کمافیطوس** بیونانی خامابیطس
کویند معنی ان صنوبر الارض بود وصاحب کوید تخم کرفس رومی است صاحب کامل کوید
طرخون رومیست یا کاشنی رومی وبعضی کویند که برک شاخ قنه است وهمه خلافست مولف
کوید که حشیشه ایست که کل بنفش رنگ دارد که بزردی مایل بود باخرتخم کوید ودو قدان جنبش
مقدار یک حب بود بشیرازی انرا ماشرار وخوانند وتلخی وی زیاده بود از تیزی وصاحب
منهاج کوید بهترین ان بستانی بود وطبیعت ان کرم وخشک بود درسیوم کوبند کرمی دی

جامع

وبترکی خایی طوبان کویند مشهور است بنزد عوام

درسیوم بود ومفتح وجلا دهنده اعضای باطن بود وی قوت مسهله بود چون باعسل
برصلابتهای ریش عفن نهند نافع بود وچون باعسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود
وسده جکر بکشاید ویرقان سوداوی را بغایت نافع بود وچون هفت روز بیاشامند
خاصه باشراب وحیض وبول براند ومقدار ماخوذ ازوی یکمثقال بود کویند مضر بود بشش
مصلح ان انیسون بود وبدل ان نیم وزن ان سیبالیوس بود ودانگ نیم آن سلیخه و
دیسقوریدوس کوید چون با ماء العسل چهل روز بیاپی بیاشامند عرق النسا را زایل
کند وعلت جکر ودرد کرده معص را نافع بود وطبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر سم خانق
النمر کند وابن سرافیون کوید مسهل بلغم بود غلیظ وشربتی ازوی یکدرم ونیم بود تا یک مثقال
واسحق بن عمران کوید چون بیاشامند ازوی دو مثقال با اب انجیر پخته امعای بالایی را
پاک کند وبدیغورس کوید بدل ان بوزن ان سیبالیوس بود دانک ونیم وزن ان سلیخه وابن
ماسویه کوید بدل ان بوزن ان زیره کرمانی بود کویند بدل آن کمادریوس است **کمادریوس**
بیونانی خامادریوس کویند ومعنی ان بلوط الارض بود وبعضی طوفوریوس خوانند و
کویند برک وشاخ اشق است واین خلافست مولف کوید کیاهیست سبز رنگ
بغایت تلخ وان ورقی قضبانی وتخمی بود اما اندک تخمی داشته باشد وکل او برنک کل اسطوخودوس
بود وبشیرازی اورا آدار وی تلخ خوانند وبهترین وی تازه بوی بود که بعد از ادراک
تخم کیرند وطبیعت ان کرم وخشک بود درسیوم وکویند در دوم ودر اول مفتح وملطف بود وچون
باعسل بر ریشهای خرمن نهند پاک کند وچون بیاشامند تازه وی یا باب بپزند نافع
بود جهت سرفه کهن وابتدای استسقا بول وحیض براند وورم سپرز بکدازاند وبچه
بیرون آورد وچون باشراب بیامیزند ودر چشم کشند قرحه چشم که ناصور شده باشد زایل
کند وچون باشراب بیامیزند وبیاشامند کزیدکی جانوران زهرناک باشد وچون بکوبند بر
سپرز نهند بکدازاند واکر بیاشامند یرقان زایل کند وشریف کوید چون باب اندک

خامودرو کویند

بپزند و بپالایند و سه روز هر روز سی درم بناشتا بیاشامند با زیت نیم کرم سنک بریزاند
وی سودمند بود جهت دردهای فرمن که در نواحی سینه و شش بود جهت سحق کنند و با جلاب
یا با عسل بسرشند و بیاشامند سه روز مقدار شربتی از وی تا سی درم بود و کما فیطوس
تیز همین عمل کند و شراب کادریوس سخن و محلل بود و تشنج و یرقان نفخ که در معده بود
و سوء القطیه و ابتدای استسقا را نافع بغایت و بدل ان عروق غافت بود و دیغورس
کوید بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن ان و تیاذوق کوید بدل ان بوزن ان
سلیخه بود و کویند بدل ان تخم حماض بریست تا تخم شلجم بری **کموق** بپارسی زیره کویند
وان انواع بود و فارسی و کرمانی و شامی و نبطی بود و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت
ان کرم و خشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در دوم بود کرم را بکشد و بادها را بشکند
و هضم طعام دهد چون روی را با ب بشویند لون صافی کند و بولس کوید زیره کرمانی
شکم به بندد و نبطی براند و ابن ماسویه کوید چون بریان کند و در سرکه خیسانند شکم براند
بادهای غلیظ دفع کند و مجفف معده بود و جرب را نافع بود و اکر زن با زیت کهن برکیرد
قطع کثرت حیض کند چون در سرکه خیسانند خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند و
بدان ادمان کنند قطع شهوت طینی کند چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب
کند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف کند چون تنها بخایند و اب ان در چشم چکانند
خون را به بندد و طرفه را نافع بود و عصاره بری وی چشم را جلا دهد چون بر موضع موی
زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از بر کندن موی دیکر نروید خاصه که صمغ طلا کنند و
بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود
چون با شراب بیاشامند کزیدگی جانوران را نافع بود و تقطیر البول را نافع بود و سنک بریزاند
چون با سرکه بیاشامند فواق ساکن کند چون زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر اثر
نیلمی که در زیر چشم بود زایل کند و مجبن ورم انثیین که از کرمی بود و مقدار دو درم مسهل

بود و کویند

بود و کویند مضر بود بشکم و مصلح وی کتیرا بود و بسیار خوردن لون را زرد کرداند و بدل
کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و تیاذوق کوید بدل آن بوزن آن فارسی کویند بدل ان کرویا
بود و بدل فارسی بوزن ان کرمانی بود و کویند بدل ان تخم کرنب بود **کمون حلو**
انیسون است و کفته شد **کمون حبشی** کمون بریست و کفته شد **کمون ارمنی** کرویاست
و کفته شد **کمون بری آجز** فانیوس خوانند ان شاهتره است و کفته شد **کمون اسود**
کمون بریست و شونیز را کمون خوانند **کمکام** کویند درخت خیرو ست و کویند پوست
بیخ ان است و بصری کوید صمغ انست و خیرو کفته شد **کمالیون** خامالیون خوانند
و کفته شد وان نوعی از مازریون سیاه است و کفته شود **کندر** بعربی لبان کویند بپارسی
کندر دریایی و اصمعی کوید سه چیز است که از یمن خیزد و هیچ جای دیکر نبود لبان و ورس
و عصب یعنی برد یمنی و ابو حنیفه کوید لبان نبود الا بر درختهای عمان و درخت ان خار
ناک بود و قد ان دو کز زیاده بود و نیز روید الی در کوه و ورق ان مانند ورق مورد بود
و ثمر ان هم مانند ثمر مورد بود و علک او را کندر کویند و بیونانی لبانا کویند بهترین وی سفید
نر مدحرج بود یعنی جبهای کرد و چون کهن کردد سرخ شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند
جالینوس کوید طبیعت او کرم بود در دوم و خون به بندد از هر موضع که بود و نزف
دم کند از جهت دماغ وان نوعی از رعاف است و منع ریشهها ابد که در مقعد بود و کند
چون با عسل بر داحس نهند زایل کند چون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند و قوبا مالند
زایل کند و ریشها که از سوختکی اتش بود و شقاق که از سرما بود نافع بود و چون
با نطرون بیامیزند و سر را بدان بشویند ریشهای نیز زایل کند و چون با خمر شراب بیامیزند
و در کوش چکانند انواع دردهای ان زایل کند و ابو جریج کوید محرق خون و بلغم بود نشف رطوبات
از سینه کند مقوی معده ضعیف بود و مسخن ان و جکر سرد و اکر یک مثقال در اب خیسانند و
هر روز از ان آب خورند بلغم را نافع بود حفظ را زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان

بود

صح کویند و

کند واکر بسیار خورند صداع آورد و کندر هضم طعام کند و بادها را بشکند و قی به بندد
ریشهای چشم زایل کند را نافع بود واکر بسیار خورند صداع آورد و خفقانرا سود دهد و
شیخ الرئیس کوید منقی روح و دل بود و دماغ و قوت تریاقیت در وی هست بسبب
ان دخان وی در زمان وبا سودمند بود و کویند سرفه را نافع بود و خاییدن وی دندان
ولثه را محکم کرداند و مصلح وی بود و بسیار خاییدن وی باشد که جذام و بهق و برص پیدا
کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب بر وباند واکر کندر بسیار
و یا با سرکه بپاشامند کرم بکشد و قشور قبضی تمام داشته باشند و دقاق کفته شد و دقاق
الکندر از کندر فاضلتر بود و دقاق کندر ان بود که کندر نکوفته منخل کنند یعنی به پرند ان خورده
که از منخل بر بیزد انرا دقاق الکندر خوانند و نیکوترین ان سفید بود مقدار شربتی از وی
نیم درم بود نافع بود تبهای بلغمی را و نفث بلغمی چون قدری کندر و اندکی مر و زعفران بکوبد برکیرد
و همچنین اکر قدری یا قدری نانخواه بپاشامند نافع بود و دخان کند جهت علتهای چشم
نافع بود وکفته شد و کندر مضر بود بشش و مصلح ان از پارسی بود و بدل ان مصطکی و الحق
بن عمران کوید بدل ان یک وزن دانک و نیم دقاق ان بود **کندش** بپارسی کندشه
کویند و مستعمل از وی بیخ وی بود و بیرون ان سیاه بود و اندرون سفید که بزردی زند و
طبیعت وی کرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در اخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت
خطر بود و وی منقطع بلغم سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کنند بر زیر بکند ازاند
بول و حیض براند و سنک بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی دو دانک
و نیم واکر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند از بهر انکه
نفث رطوبت کند واکر در فصل خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید واکر بچه سه ماهه
یا چهار ماهه در شکم مرده باشد انرا سحق کنند با عسل بسرشند وانرا فتیله سازند بکوبد برکیرد
بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه قتاله بود قی بسیار

آورد

آورد و غثیان دهد باشد که بخناق انجامد و مداوای کسی که ان خورده باشد بقی و حقنه قوی کنند
که دران شحم حنظل بود واکر تشنج پیدا کنند معالجه تشنج کنند که از پوست بود و بدل ان در قی بوزن آن
جوز القی بود با دو دانک وزن ان فلفل و رازی کوید که کسی که در شب ماه و ستاره نبیند
مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری زایل کند و بغایت نافع بود
کنکر حرشف است وکفته شد **کنکرزد** بپارسی کنکری خوانند و ان صمغ حرشف است
طبیعت ان کرم و تر بود در اول و کویند سرد بود و قی آورد باسانی چون با آب کرم
و سکنجبین بپاشامند یا با عسل و بدل ان بیخ دار شیشعان بود و کویند در قی بدل ان
جوز القی بود **کوز** مقل است وکفته شد **کوزکند** جوز جندم است وکفته شد **کوالف**
باد آورد است وکفته شد **کوشاد** جنطیانا است وکفته شد **کوکب شاموس** طین
شاموس است وکفته شد **کوکب الارض** کویند کوکب قیمولیا است و رازی کوید طلق است
و ابن سمجون کوید درختی است که بشب روشن بود و کویند که ان سنکیست که بشب روشن
بود و ان طلق است وکفته شد **کوک** خس است وکفته شد **کولم و کوبر** سرد و اسم
فلفل است کفته شد **کوارع** بشیرازی شپد کویند کیموس وی لزج بود لیکن غلیظ
نبود و در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود و حسن الکیموس چون سرد
لزج از وی متولد شود واکر با سرکه و انجدان استعمال کنند لزوجت و برودت وی کمتر شود
و وی بیخ امعا و خشونت حلق را مفید بود و شقاق زبان و لبها که از کرمی بود نافع بود
کهیا تا فاوانیاست وکفته شد **کهربا** صمغ جوز رومیست نیکوترین ان شمع رنک
بود صافی سرخ بود که بزردی زند و طبیعت ان سرد و خشک بود خشکی وی در دوم بود
کویند در وی حرارت اندک بود و کویند کرم بود در سیوم خون را ببندد و از هر موضع که
روان بود و خفقان را نافع بود مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند
قی ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد نافع بود از جهت درد معده و عسر البول و اسود

صح
وطبیعت آن کرم و تر بود
در اول باه را زیاده کند و
عرق را خوشبوی کند

وخوز گوید قطع رعاف کند وچون بر ورمهای کرم پیا ویزند نافع بود وثاو فوسطس گوید
که با چون بر زن حامله بندند بچه نکاه دارد واکر بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع
بود واکر سحق کرده بر سوختکی آتش لطوخ کنند بغایت نافع بود ورازی گوید چون حیض
به بندد و بواسیر وگویند مضر بود ببر ومصلح وی از پارسی بود بدل آن طباشیر وتیا ذوق
گوید بدل وی بوزن وی سندروس بود وبدیغورس گوید بدل آن دو وزن آن طین
رومی بود وچهار دانک وزن آن سلیخه ونیم وزن آن بزرقطونا بریان کرده مولف
گوید که کهربا بسندروس مغشوش کنند وکم کسی فرق کند انست که چون کهربا را در
آتش نهند بوی مصطکی کند وسندروس بوی ناخوش کند کهکم بادنجان است
وگفته شد کیه مصطکی است وگفته شد کیلدارو سرخس بود وگفته شد کبیر کونه
وکیبوتر گویند وان جعده است وگفته شد کبیل زعرور است وگفته شد
کیخزنثی جاورس بود وگفته شد کیلکان نوعی از کراث بود وگفته شد

کندو فرق صح

باب اللام

لادن

بهترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند وهیچ رمل در وی نبود
در روغن حل شود وهیچ ثقل نداشته باشد طبیعت آن کرم بود در آخر درجه اول گویند
در اخر درجه دوم وتر بود وگویند سرد وقابض بود واین قول درست گویند خشک بود و
جوی بغایت لطیف بود ودر وی قبضی اندک بود ومنضج رطوبات غلیظ بود وملین ومعتدل
قوت بن موی دهد بر ویاند وبا روغن مورد موی را نکاه دارد واما بود ار الثعلب
وداء الحیه ممکن نیست که بر ویاند معالجه آن داروهای دکر بود که تحلیل بسیار در ایشان
بود واکر لادن در زیر دامن دود کنند بچه مرده ومشیمه بیرون آورد وچون با شراب
بیاشامند شکم به بندد وبول براند بلغم پاک کند مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال
بود وملین صلابه معده وجکر بود قوت ایشان بدهد وچون ضعف سردی در ایشان

بود واکر در روغن کل حل کرده در کوش چکانند درد زایل کند واکر در روغن
بابونه ویا روغن شبت حل کنند وبر مروحی که بود بمالند نافع بود واکر بروغن
کل حل کرده طلا کنند بر یافوخ کودکان نزله وسرفه را نافع بود وچون با پیه خوک
حل کنند وبر ورم مقعده نهند درد ساکن کند وچون با روغن کل حل کرده حقنه
کنند سحج را نافع بود گویند مفتح سده بود وگویند مضر بود بسفل ومصلح آن صندل الطیب
بود لازورد بپارسی لاجورد گویند بهترین آن بدخشی بود ومولف گوید بخاصیت
تفریح وتقویت زیاده بود که در نوع دیکر وی بسبب همسایکی لعل ونوع دیکر بد بود
بسبب همسایکی اسرب وطبیعت آن گرم بود در دوم وخشک بود در سیوم وگویند
سرد وخشک بود در دوم قوت وی مانند حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیف تر از
وی بود اسهال سودا وگویند قوت وی مانند قوت لزاق الذهب بود اندکی
از آن ضعیف تر ولاجورد مسهل سودا بود مر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود و
مالیخولیا را نافع بود چون نیم درم از وی فرزجه سازند وزن بخود کیرد با یکدرم بر
روغن زیت بچه را نکاه دارد در رحم واز افتادن ایمن شود شربتی از وی
زیاده تا یکدرم بود در دکرده ومثانه را سود دهد ثآلیل قلع کند وچون با
سرکه سحق کنند بر برص طلا کنند زایل کند ووی مژه بر ویاند چون زن بخود
برکیرد حیض نیکو براند ولاجورد مضر بود بمعده مصلح وی مصطکی یا حماما بود
بدل آن حجر ارمنی بود وگویند بدل آن لزاق الذهب کانی بود لاغیه نوعی از
ینبوعات است کل زرد دارد مانند کل شبت وورق وی بزردی زند وورق
اندک داشته باشد ودر دامن کوهها بسیار بود چون بشکنند شیر از وی بیرون آید
بسیار زنبور عسل بری جا کنند وبعضی گویند نبات شملیه است فی الجمله طبیعت

آن کرم وخشک بود در سیوم وکویند در چهارم واکر در منافی که ماهی در آب اندازند ماهیان
در بیرون آب افتند ولبن وی مسهل آب زرد بود واستسقا را نافع بود ورق وی چون بپزند
همین عمل کند واکر ورق وی را بکوبند وعصیر وی را بیاشامند مسهل قوی بود فعل وی اقوی
بود از لبن وی لیکن لبن وی مغثی بود وبدل آن فراسیون بود **لالا** کیاهیست که از طرف کنکه
آورند جهت بواسیر بخور کنند بغایت نافع بود خاصه ثمرات ودرد مقعد را ساکن کند چون بیاشامند
خون را به بندد وطبیعت وی سخت بود وبسیار ازوی مضر بود بمثانه ومصلح وی حب الاس بود
لبلاب فربوله خوانند وان نوعی از قسوس است معروف بود بعشقه وجلیوب نیز کویند و
بشیرازی مرشه خوانند وبنات وی بر هر نبات که نزدیک وی بود بپیچد وشود وانرا حبل المساکین
کویند وطبیعت ان معتدل بود در حرارت ویبوست کویند کرم وخشک بود در اول وکویند
سرد وتر بود ووی ملین ومحلل بود واکر روغن کل با عصیر وی با پنبه پاره در کوش چکانند
که درد کند ساکن کرداند ودرد سر کهنه شده را نافع بود وسینه وشش را سود دهد واب او
مسهل صفرا سوخته بود وصاحب منهاج کوید شربتی ازوی سی درم بود با نبات بی انکه بجوشانند
غافقی کوید شربتی ازوی نیم رطل بود چنانچه حبل ویج مثقال ونیم باشد واکر بجوشانند قوت وی
ضعیف شود واز جهت سرفه که از جنس طبیعت بود وقولنج که سبب ان خلطی کرم بود ومحلل
ورم بود که در مفاصل واحشا باشد چون با فلوس خیار چنبر استعمال کنند قرحه امعا را نیکو
بود چون روغن بادام بپزند وکویند مضر بود بسپرز مصلح او نبات بود ولبن لبلاب
موی بزرک بستر وشپش بکشد وصنعت بدوی مسهل خون بود وبدل لبلاب ورق خطمی و
خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطه کویند وان نشا است کفته شود **لبسان** خردل بری
خوانند وان در صفت مانند خردل است بطبیعت ان حرارت که خردل دارد او ندارد
مولف کوید انرا بترکی قیچی کویند وان ترنج بود از خواص غذا بیشتر دهد ونیکو نیز ازوی
بود یعده چون بپزند وبخورند وشریف کوید بپزند در طبیخ ان طفلانی که از ضعف اعصاب

چون

شوانند

شوانند رفت چون در ان نشانند نافع بود وتخم وی چون سحق کنند با شیر بسرشند وبر روی
مالند کلف سر وچین زیاده کند لون را نیکو کرداند واکر بیداق ادمان کنند کلف ونمش
وبوش زایل کند واکر از تخم وی لعوق سازند وبنا شتا لعوق کنند سرفه کهن را زایل کند
چون با شراب صرف بیاشامند یا مبتخج شک بر نزاند **لبن** بپارسی شیر خوانند وانچه
حلیب بود وابن ماسویه کوید کرم وتر بود وکرمی وی کمتر بود ودلیل حرارت او حلاوت
اوست وصم او کوید قوت او در حرارت در وسط درجه اول بود ودر رطوبت در اول درجه
دوام ورازی کوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود بر برودت وی وبرودت
وی زیاده نبود بر حرارت وی ودر حرارت میان بلغم وخون بود بلکه بخون نزدیک بود
ماسرجویه کوید کرم وتر بود خاصه چون غلیظ بود وصاحب منهاج کوید لبن سرد وتر بود
حلیب وی را سردی کمتر بود از غیره وصم او کوید معتدل بود ومقوی بدن وچنین کوید که
باید که نظر کنند وبه بینند که اعضایی که مضم او میکند چه طبیعت دارد وعضو شدن مضم او
میکند پس سرد وتر باشند از بهر انکه طبیعت وی سرد است وصاحب منهاج کوید که نیکوترین
وی ان بود که بغایت سفید بود معتدل القوام وبوی وی ناخوش نباشد وصالح ترین شیرها
آدمی را شیر زنان بعد از ان شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی بود ورواج کوشت حیوانات
دلالت بر جودت الباب ورداءت ان کند اکر از حیوانی مثل سک وکرک وشیر ویوز و
سباع وامثال ان بود که کوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود واما شیر حیوانی که شیر او
مثل کوسفند وبز وکاو وخوک واسب وخر کور وآهو وامثال ان نیکو بود وشیر حیوانی که لون
ان سفید بود زود تر بکذرد ودر بهار رطوبت ورقت او زیاده بود ودر تابستان
از بهر انکه زرعی که ان زمان خورد داد سم واغلظ بود چون در تابستان سخونت وجفافت
در وی بیشتر بود نیکو نیز بود وانچه در بیشها چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود وشکم براند
وانچه در کوه چرا کرده باشند واخف واسخن بود ونیکوترین شیرها شیر جوان سن بود وکوچک

بود

صح
قوت وی ضعیف بود
وانچه سیاه بود اقوی بود
وبهتر بود ودیرتر بکذرد وانچه
سفید بود زودتر بکذرد

سن او ارطب بود و بزرگ شش او خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود از جبنیه و
مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند فعل خاص داشته باشند شیر چون با عسل
بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کند و نفع بدهد غذای نیکو دهد و دماغ
بیفزاید خصوصا شیر زنان و وی زود هضم شود چون از خونی متولد شده باشد که در غایت
انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر بخورند بر سر آن بخسبند بر سر آن هیچ غذای نخورند
تا وی بگذرد و وی سودمند بود مزاج گرم و خشک را چون در معده او صفرا نبود با عسل یا
با نبات بود بر هضم یاری دهد و بهترین اوقات خوردن وی در میانه بهار بود که از زمان
معتدل بود در غلظ و لطافت جبنیه در وی بیشتر بود از مائیه و در زمستان نشاید که خورند
تا بعد از چهل روز که زاییده باشد شیر وی خورند بسبب لبا که بیشتر از وی زهک خوانند
و شیر وی چون با نبات بیاشامند لون را نیکو کرداند خاصه زنان را فربهی آورد و تا
بجدی که صاحب مزاج گرم و خشک بود چون در آب پنیر نشینند فربه شود و چوب و حکه را نافع بود
یا در ابزن گیرد و شیر تازه که بسنگ گرم داغ کرده باشند شکم به بندد و شیر هیچ را نافع بود کسی
که ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری و خانق الذیب و شوکران
وی تریاق زهرها بود حتی افعی و وی در معده صفراوی بستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده
در جگر پیدا کند و مضر بود با صحاب سیلان و بلیغ چیز مضرتر بر بدن آدمی نبود از شیری که فاسد
شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی چون بسیار خورند برص آورد
و شپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که او برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان دغم و وسواس
بود و مضر بود بلثه و دندان تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقان که از رطوبت بود که سبب
آن از خون یا بلغم بود و سنگ کرده و جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند
بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از انکه خورده باشند شراب
صرف و جون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن کشمش بخورند تا نفخ وی زایل کند و اگر

از انکه

در شکم پسته شود یا بسبب پنیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی نافض و انچه با پنیر مایه
بسته شود زود بخناق کشد باید که از مملوحات اجتناب نماید که بجبن زیاده کرداند و باید
که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا پنج درم فودنج که در زمان تحلیل کند یا پنیر مایه یک مثقال
بیاشامد که رقیق کرداند و بقی اسهال بیرون آورد لبن حامض نیکوترین آن بود که
مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض گویند بپارسی دوغ گویند
چون مسکه از وی نگرفته باشند آنرا ماست گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر
بود گرم مزاج را نافع بود و شیخ الرئیس گوید که ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه
مرطب و منفخ بود و وی دندانها از زیان نگاه کند لیکن خلط را خام کرداند و لطیف آن هم بود و لثه
را زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود و جشای وی دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی
گرفته اند و اسهال صفراوی و دموی را به بندد و تشنگی ساکت کند باید که بماء العسل مضمضه
کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت و یا حموضت دوار و غشی و مغص در فم معده
تولد کند باشد که بهیضه کشنده کشد باید که قی کنند و معده از وی پاک کنند بماء العسل بعد از آن
شراب صرف یا بمثلث یا بفلافلی بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند لبن البقر
روفس گوید شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی را بد
بود و انچه مساوی بود ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر و مناسب تر از شیر دیگر
حیوان بود و دسومت و غلظ زیاده بود و غذا بیشتر از شیر ماده دهد و فربهی آورد و دیر
هضم شود و ربو و سل و تورس و بثهای کهنه را نافع بود لبن المعز شیر بز معتدل بود
میان شیر گاو و شیر خر تر له را نافع بود ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم و وسواس
و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره کردن بدان خناق و ورم ملازه را سود دهد
و حرقت مثانه را نیز نافع بود و دیسقوریدوس گوید که شیر بز ضرر او بشکم کمتر از شیرهای دیگر
بود از بهر انکه چرا کردن او بیشتر بچیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و بلوط و زیتون و مانند

ان از بهر انیست که معدهٔ نیکو بود و رونس کوید که اسهال شیر بز ضعیف تر از اسهال شیر
کاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری کوید که تنهای کهن و استطلاق بطن را
نافع بود از بهر انکه بسیار رود و اندک آشامد و چیزهای تلخ جدا کند و کویند بول براند و کویند
مضر بود با خشو و بدل ان شیر کاو بود **لبن اللقاح** پارسی شیر شتر کویند و وی دسومت
و جبنیه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود سده احداث نکند چنانچه شیرهای دیکر
بلکه سده بکشاید و جکر را تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوت
جشم بدهد مضرهای سپرز را نافع بود با بول وی چون بیاشامند استسقای کرم را نافع بود
چنین کوید استسقای طبلی و زقی را نافع بود و خلطی که در جگر بود بکدازند و بواسیر و دبیله
و شهوت غذا را نافع بود جماع برانگیزد و اکر با نبات بیاشامند لون زنان را صافی
کند و حرارت جکر و خشکی انرا بغایت نافع بود مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی
زود از معده بکذرد و غذا کمتر از الوان دیکر دهد بدل ان شیر بز سخینا بود که در ساعت
دوشیده باشند **لبن النعاج** لبن الضان نیز کویند بپارسی شیر میش کویند دسم و غلیظ بود
و جبنیه و زبدیه در وی بسیار بود و نفث دم و قرحه اشش را نافع بود و تدارک ضرر جماع کند
قوت باه دهد و ادویه کشنده را نافع بود و تزحر و قرحه امعا را و ربو و سرفه را نافع
بود و لون را صافی کند و دماغ بیفزاید و نخاع و تجان شیر بز مجود نبود و وی کرم بود ملایم
بدن نبود و غذا قوی دهد قولنج آورد **لبن الاتن** پارسی شیر خر کویند دسومت وی کمتر بود
رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرهای دیکر و سرفه
و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و مثانه و مجاری بول را بغایت نافع
بود چون حلیب او بیاشامند مقدار سی درم بامداد بیشتر یا کمتر و تزحر و قرحه امعا را موافق
بود موافق نبود . باصحاب صداع و طنین و دوار را و بدل وی شیر بز بود و کویند شیر میش
لبن الخیل و لبن الرماک کویند و بپارسی شیر اسب کویند جبنیه در وی کمتر بود و زبدیه

دز و دیکر

دز و دیکر و جون حیض که منقطع شده باشد براند و جون زن بشیر وی حقنه کند و کرم بود
رحم را پاک کند از قرحه و جون بیاشامند مستی کند و ترکان انرا قمز خوانند **لبن النسا**
شیر زنان بول براند و تریاق از نیش بجری بود و درد جشم را نافع بود جون در جشم دوشند و
خشونت جشم را زایل کند خاصه جون با سپیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود جون بیاشامند
همان زمان که از پستان بیرون اید یا بمکند از پستان لیکن از زن صحیح البدن معتدل
المزاج بود ورم کوش کرم و رم انرا نافع بود **لباه** پارسی زمک خوانند طبیعت ان سرد و
تر بود مصلح مزاج جکر کرم بود بدن را فربه کند و بطی الهضم بود خلط غلیظ از وی متولد شود
دیر از معده بکذرد و نفخ و درد در معده پیدا کند و جشای وی دخانی بود و بهیج فواق و مولد
حصاة بود و جون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح او بود **لبن السودا** صمغیست که از
طرف مغرب آورند طبیعت او بغایت کرم بود مفسد بدن باشد و بوییدن وی
عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود و جون و رمهای صلب بجا لند مفید بود
لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون و شبرم و مانند ان حار محرق بود و مفسد
خون بود و اکر بر اعضا چکد بسوزاند و مداوای ان آب یخ باید کرد که در غایت سردی بود
لباب القرطم شیره خسکدانه کرم و خشک بود و مسهل بلغم بود قولنج بکشاید و استسقاء زقی
و لحمی را نافع بود شربتی سه مثقال بود با صعتر **لبنی** میعه است انچه سایله بود انرا عسل لبنی
کویند و ان مانند عسلی بود و در وی حلاوت نبود و ان صمغ درخت رومی است نیکوترین
ان بود که سایل بود بنفس خود و خوشبوی و زرد و رنک بود سیاه نبود و طبیعت ان کرم بود
در اول و خشک بود در دوم و کویند ترست و وی منضج و ملین بود جرب تر و خشک را
نافع بود و سرفه مزمن بلغمی را ببرد و آواز صافی کند و طبع نرم دارد جون زن بخود برکیرد
یا بیاشامد حیض براند و بول تیز براند و مسهل بلغم بود بی زحمت یک مثقال از وی استعمال
کنند و وی مسبت بود و نزله را ببندد و مصلح وی بوزن وی صمغ با دام بود اکر اضافت وی

صح
و امعا

صح
لبن اللاغیه
صفت ان در لاغیه کفته شد
لبان کندر است و کفته شد

کنند و بدل وی چند پیه بز بود و روغن یاسمین گویند جاوشیر بود لحم مجموع گوشتها
گرم وتر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود نیکوترین ان بود که متوسط
بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده
و وی غذای مقوی بدن بود زود مستحیل شود بخون و صفت هر یک گفته شود لحم الحملان
فاضلترین گوشت بره بود و نیکوترین ان گوشت حولی بود طبیعت ان گرم بود در اول
نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود چون بسوزانند
و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی که در چشم بود زایل
کند گوشت سوخته گزیدگی مار و عقرب را سود مفید بود با شراب گزیدگی سگ دیوانه را نافع
بود و خوردن وی مولد بلغم بود مصلح وی مثلث بود یا حلوای شکر و مفرح بود بکسی که غثیان
داشته باشد و مصلح وی ان بود که با آنها قابض پزند لحم النعاج گوشت میش حرارت
ان کمتر از حرارت بره بود خون بد از وی حاصل شود لحم الخنازیر ترسایان گویند که گوشت
خوک بهترین گوشتها بود گوشت بری اهلی بهترین گوشت وحشی ول بود و انچه صحیح است
بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود گوشت ختزیر اهلی و بری زود منهضم شود بلد زود و
غذای اندک دهد اما بقوت بود و جالینوس گوید موافق انسان معتدل بود و گویند هر که
که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند فرق نتوانند کرد که از لون و طعم و بوی
دلیل ملامت و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و دفع لزوجت ان بشراب و
حلوای قندی کنند لحم الجدا گوشت جبش فضول کمتر از گوشت بره دارد و بزغاله
شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد و اگر شیر بد خورده باشد بد بود و نیکوترین ان سیاه
رنگ بود و ان سبک تر لذیذتر بود و گویند انچه گوشت سرخ بود و چشم ازرق بود
حرارت کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود منهضم شود
نافع بود جهت کسی که دمل و دانهها بر اعضای وی بیرون آید خون مفید نیکو میان لطافت

وغلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مولد قولنج بود مصلح آن حلوای قند و عسل
بود لحم المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده بد و دشوار منهضم بود و ازان تکه میم بر بن
سبیل بود و غذای بد دهد مولد خون بد باشد که میل بسیاهی داشته باشد لحم البقر بهترین گوشت
گاوان بود که جوان بود و بهترین اوقات خوردن ان بهار بود وی خشک تر از گوشت
بز بود گرمی کمتر از وی دارد و گویند گرم و خشکست در چهارم وی کثیر الغذا بود و چون
سکباج پزند منع سیلان ماده از معده کند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشوار منهضم
بود و غلیظ الغذا بود و انچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد کند و بهق و جرب و سرطان و
قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند و مصلح ان دارچینی و فلفل
و زنجبیل بود و در پختن اگر پوست خربزه در اندرون دیگ اندازند زود مهرا شود لحم
العجل گوشت گوساله بهتر از گوشت گاو باشد و نیکوتر ان بود که نزدیک زاییده باشد
طبیعت ان گرم و تر بود غذای معتدل بود خون صالح از وی متولد شود مصلح اصحاب
ریاضت بود و مطبول را مضر بود مصلح ان ریاضت و آب حمام بود لحم الجاموس گوشت گاومیش
غلیظترین گوشتها بود و کیموس بد دهد دیر منهضم شود در معده ثقیل بود در طبیعت سرد و خشک
بود در جنب گوشتهای گرم و وی در طبیخ مانند گوشت نعام و سنور بود لحم الخصی من الحیوان
گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده بود چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود نیکوترین
ان حولی ضان و مفرح بود فاضلترین ان بود که میان فربهی و لاغری بود بلکه فاضلتر از همه
گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خایه دار بود و زود منهضم شود خون معتدل از وی حاصل شود
ثمرات مرطب بدن بود ملین طبع لاغران لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده
بود و مصلح ان اب فواکه بود قابض لحم الغزال صالحترین گوشتهای صید گوشت
آهو بره بود بدی کمتر داشته باشد و طبیعت ان گرم و خشک بود قولنج را سود دهد
فالج را و مصلح بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود مصلح ان ادمان

وحموضات بود **لحم الارنب** کوشت خرکوش بعد از کوشت آهو بره بهترین کوشت صید
بود ونیکوتران بود که سک صید کرده باشد طبیعت ان کرم وخشک باشد ودرمرق
کوشت وی نشستن صاحب نقرس ومفاصل تودیک بمنفعت نغلب بود وکوشت بریان
کردهٔ وی قرحهٔ امعا را نافع بود مصلح وی ابازیر ملطفه بود **لحم الایل** کوشت کاو
کوهی اصلا بد بود وزود بکدازد وبول براند ووی غلیظ بود وتب ربع آورد **لحم کباش**
الجبلی وحمار الوحش کوشت کوسفند کوهی وخرکور طبیعت ایشان کرم وخشک بود
در سیوم غذای بد دهد وعسر الهضم باشند ولحم کباش سودمند بود بکسی که ذراریح خورده باشد
لحم القنافذ در قنفذ کفته شد **لحم الخیل** کوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت وریاضت
قوی بود ومسام متخلخل ووی مانند شتر بود در غلیظی ورداءت وتولد سودا **لحم الدب**
کوشت خرس لزج ومخاطی وعسر الهضم وغذای بد بغایت مذموم بود **لحم السباع و**
دواب المخالب کوشت دد ودام بواسیر را وچشم را سود دهد وان قوت دهنده بود
چشم را **لحم الحمار الاهلیه** کوشت خرخران کمتر بود باصحاب کد وبدن متخلخل ووی
بدتر از کوشت شتر بود وغلیظ تر وتولید سودا در وی بیشتر بود ووی بدترین کوشتها بود
لحم ابن عرس در ابن عرس کفته شد **لحم السنور** کوشت کربه کرم وتر بود وکویند مر
بود در دبواسیر را بغایت نافع بود وسخن کرده بود در دپشت را نافع بود **لحم السقنقور**
در سقنقور کفته شد **لحم الجزور** کوشت شتر بچه بغایت کرم بود ومصلح اصحاب کد بود ورباضت
وکویند مصلح اصحاب عرق النسا بود در اخر تب ربع نیکو بود ووی غذای غلیظ بود غلیظ
تر از جمیع کوشتهای وحوش بود مولد سودا بود ومصلح ان زنجبیل مربی بود **لحیة التیس**
نباتیست که رومی هوفسطیداس خوانند بپارسی اسلنج وبعربی اذاب الخیل وباصفهانی تشنک
کویند قابض ویابس بود خون بینی ورحم را ببندد ومجموع اعضا ونیکوترین ان تر و
تازه بود وطبیعت ان سرد بود در اول وخشک بود تا سیوم وکویند در دوام وکویند

لحم بود

کرم بود در اول اعضا را سخت کند واز بهرا بنست که در تریاق مستعمل است ودر وی قبضی بود مانند
تخم کل وورق خشک ان ریشهای کهن را نافع بود واصل وی چرک کوش را پاک کند وریش
کوش را نافع بود وعصارهٔ وی نفث دم وترف انرا سود دهد ومقوی معده بود سودمند
ترین چیزها بود جهت قرحهٔ امعا وشکم ببندد وجراحتهای عظیم باصلاح آورد وچون بران نهند
چه اکر عصب منقطع شده بود بدل ان تخم کل وکلنار رست بوزن ان **لحیانی** ودینافوس است
وکفته شد **لحیة الحمار** بر شیاوشان است وکفته شد **لحام الذهب ولحام الصاغه**
لزاق الذهب کویند ونیکوترین ان معدنی بود ارمنی وانچه معمول بود از بول کودکان وسرکه
که در هاون مس چندان در افتاب بسایند که منعقد شود طبیعت ان کرم وخشک بود وحاد و
قابض بود وسخن محفن بود ولذاع بود ونه کوشت زیاده را بکدازند در جراحتهای دشوار بغایت
نیکو بود لحام الذهب را اشکار الصاغه خوانند ونه تنکار است وصفت تنکار کفته شد **لخالخهٔ**
سلیمانیه ثفل روغن زعفران است وانرا قرمعا خوانند وکفته شد **لزاق الذهب**
اشق را الذاق الذهب نیز خوانند والذاق الذهب لحام الذهب است وکفته شد
لزاق الرخام ولزاق الحجر جمع بلاط است وکفته شد **لسان الحمل** نباتیست
مانند زبان بره بشیرازی اورا ورق بارتنک خوانند وباصفهانی اسپرزه وان دو نوع
بود بزرک کوچک وورق بزرک بزرکتر بود وجوهر وی مرکب بود از مائیه وارضیه
بمائیه مبرد بود وبارضیه قابض سودمندتر بزرک تر وتازه بود وطبیعت ان سرد وخشک
بود در دوام وورق ان قابض ورادع بود ومنع سیلان خون کند وخشکی وی غیر لذاع بود
اصل وی چون از کردن صاحب خنازیر بیاویزند ووی بوردها کرم وشری وخنازیر
واتش پارسی وداء الفیل وصرع ونمله وسوختکی اتش را نافع بود واب ورق وی قلاع را نافع
بود وشیافات چشم را چون بوی بکدازند نافع بود وکویند تب غب را نافع بود چون بیاشامند
از اصل وی سه عدد در جلاب وپنج درم شراب ممزوج کرده وکویند در تب ربع چهار اصل

وی و بر کزیدکی سک دیوانه نهادن نافع بود و کویند مضر بود بسپرز و مصلح او مصطکی بود
وسلیخه و بدل ورق ان حماض بستانی بود لسان الثور حشیش ایست که بپارسی کاوزبان
کویند نوعی از مرو است و بهترین ان شامی یا خراسانی غلیظ ورق است و بر وی نقطها بود
طبیعت ان کرم و تر بود کویند نزدیک باعتدال بود در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر
درجهٔ اول وانچه خشک بود رطوبت ان کمتر بود و کویند سرد و تر بود در سیوم و سوختهٔ وی
قلاع دهان کودکان والتهاب او زایل کند وی مفرح و مقوی دل بود خفقان را و علت سودا
ویرا نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات بپزند
کویند مضر بود بسپرز و مصلح ان صندل سرخ بود و بدل ان بوزن ان ابریشم سوخته چهار
دانک وزن او پوست اترج بود و کویند بدل ان بادرنجبویه است و مسند با مصلح وی
ملیلهٔ پرورده بود و بدل ان دو وزن ان پوست اترج لسان العصافیر ثمر درخت ایست که انرا
بپارسی اسه خوانند و زبان کنجشک نیز کویند و طبیعت ان کرم بود در دوم و تر بود در اول و در
ورق درخت ان قبضی بود و ابن ماسویه کوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و
سنک بریزاند و باه را زیاده کند قوت مجامعت بدهد و دیسقوریدس کوید خفقان را نافع بود
بدل ان در تحریک باه جوز متشر بود بوزن ان تودری سرخ کویند بدل ان نیم وزن
ان بهمن سرخ بود لسان الحیة در سینبا کفته شد لسان الکلب لسان الحمل او حماض را ایکدین هم
خوانند لصف کبرست کفته شد لصیمق نباتیست که معروفست باذان الارنب
واذان الغزال وان نوعی کوچک لسان الحمل است و کفته شد لعبهٔ بربری بعضی کویند
جزیست مانند سورنجان و بعضی سورنجان کفتند انچه محقق است سورنجان است و در
مصر عکینه خوانند طبیعت ان کرم است در سیوم و محرک شهوت جماع بود باقی منفعت
او در سین کفته شد و بعضی کویند ان بیروح است وان خلاف است مولف کوید
اندرج ایست که زنان جهت فربهی خورند همانا نوعی از سورنجانست بدل ان

صح وکویند

صمغ صح

در تحریک باه بوزن ان جوز متشر بود و بوزن ان تودری زرد بود و کویند بدل ان و نیم وزن ان
فلفل است لعبهٔ مطلقه اصل بیروح الصنم است و در کفته شود لعاب مختلف بود بحسب انواع
و بحسب مزاج شخص قوت وی منضج و محلل بود کلف و نمش را زایل کند و محلل خون مرده بود لفت
شلجم است و کفته شد لفاح ثمر بیروح است بپارسی سابیزج خوانند و مغنو کویند مغدا اسم بادنجانست
نیکوترین ان بزرک تیز بوی رسیده بود زرد و طبیعت ان سرد و تر بود تا سیوم و کویند کی حرارت
بود و کویند و خشک بود در سیوم لبن وی نمش و کلف را زایل کند بی لذع و تخم وی چون با عسل و
زیت بر کزیدکی جانوران نهند نافع بود ورق کوچک او با زم عنب الثعلب کشنده بود و بوییدن
وی صداع را سود دهد وی منوم بود بسیار بوییدن از وی سکته آورد خاصه آنچه ورق وی سپید
بود باید که مادام نبویند چون طفلی بغلط از وی بخورد قی آورد و اسهال پیدا کند تا بجایی که کشنده
بود کشنده وی اول اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان مداوای او بقی و بروغن
کاو کنند و عسل و بعد از ان انیسون و بعضی از اطبا کویند در اب سرد نشیند و بدل ان نیم وزن
ان جوز ماثل و نیم وزن ان بزر البنج بود و دو دانک ان خشخاش بود کویند بدل ان بوزن ان
بزر البنج بود و کویند بوزن ان جوز القی بود لف الکرم علق الکرم خوانند و انرا بشیرازی
استهٔ تاکنک خوانند وان در باب کاف در صفت کرم کفته شد لک صمغیست که از طرف دریا ارند
مولف کوید انرا بشیرازی رنک لاک و رنک لکا خوانند و از وی کنا و سازند جهت سرخی زنان
بعضی کویند ثفل انست ثفل انرا بشیرازی دوش خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول
نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی چنان است که بکیرند لک خالص از چوب و نیک بکوبند
و الی که ریوند چینی و بیخ اذخر در ان جوشانیده باشند اندک اندک در ان می ریزند و بدستها او
تحریک می کنند بعد از ان بحریری تنک صافی کنند و انچه در منخل مانده باشد دوم بار همچنان کنند
مانند اول صافی کنند رها کنند در بن اب نشیند آهسته اب از وی بریزند و لک بماند خشک
کنند و دیکر سحق کنند بکار برند و طبیعت وی کرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران کوید

کرم و خشک بود در دوام و خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و در جگر نیز نافع بود قوت ان
بدهد و سده ان بگشاید معده را سود دهد مقدار ماخوذ ازوی یکدرم بود تا یک مثقال چون با سرکه
پاشامند چند روز پی در پی هر روز یک درم تا یک مثقال بناشتا بدن را لاغر کند وی مضر بود بر
بدنهای لاغر تبوت و گویند مضرست بسر و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی رازی گوید تفتح سده و ضعف
جگر چهار دانگ وزن ان ریوند و نیم وزن ان اسارون چهار دانگ ان طباشیر بود **لما**
عنب الثعلب است و گفته شد **لوفیون** فیلزهرج است و گفته شد **لوز حلو** بپارسی بادام شیرین
گویند نیکوترین ان بزرگ فربه بود طبیعت ان معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود در دوام
و گویند گرم و تر بود در اول غذای متوسط دهد میان کثرت و قلت و سمین بود سویق وی
سرفه خشک و نفث دم را نافع بود و سینه پاک کند و حرقت بول را ساکن کند و چون با شکر خورند
منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر بخورند و گویند کی سگ
دیوانه را نافع بود بریان کرده معده را سود مند بود و وی دشوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح
وی شکر و بادی از بادام متولد شود غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی قی کنند بعد از ان
بربوب فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع انجره و مداوای عضل گفته شد بادام
تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود حرارت آن
ساکن کرداند بردن عفونتی که دارد و حموضتی که در پوست بیرون وی هست **لوز مر**
نیکوترین بادام تلخ ان بود که بزرگ روغن دار بود طبیعت ان گرم و خشک بود در دوام
مسیح گوید گرم بود در سیوم در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی انست که شپش بکشد و بر کلف
روی طلا کنند زایل کند و وی شرش و قوبا را نافع بود چون با شراب سر ایدان بشویند خوار را
زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی کند و گویند چاه روباه
بالطعام بخورد بمیرد و وی قوت باصره دهد باشد ستة نفث دم را نافع بود سده جگر و سپرز و گرده
بگشاید و جرب و حکه را نافع بود یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول براند و

عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند مضر بود بمعاد و مصلح وی بادام شیرین بود بنبات خشخاش
و جلا درخت دیگر در قوت مانند وی بود **لوز البربر** لوز جبلی است و ان جلوز است و در زبت
الدرجان گفته شد و صفت بیت السودان هم گفته شد **لوبیا** لوبیا نیز گویند و ثامر نیز گویند و ان
سهل تر از ماش هضم شود و بیرون آید و نفخ وی کمتر از باقلا بود نیکوترین ان سرخ بود که بخورده
بود و طبیعت او گرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود سرخ بود
وی گرم تر از غیر بود و ابی که وی را در ان پخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی دم نفاس
را پاک کند بول براند بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و بچه مرده
و مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مغثی و مولد اخلاط بد بود و نفخ ضرر ان کم شود چون با زیت و مری
و سرکه یا خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر استعمال کنند و شراب بر سر ان بیاشامند
لوقاطین حرف ابیض است و اسفید اسفید نیز گویند و گفته شد **لوف** بپارسی بیل گوش
خوانند و ان سه نوع است یک نوع را بیونانی دراقیطن گویند معنی ان لوف الحیه بود و لوف
السبط نیز گویند و لوف الکبیر نیز گویند یک نوع دیگر را بیونانی ارن خوانند و بربری ابرتی
و بزبان اهل اندلس صاره و ان لوف الصغیر است و انرا لوف الجعد گویند نوع سیوم بیونانی
اریصارن خوانند و ان جربیس است و اهل مصر انرا دیره خوانند و اسحق گوید که لوف الجعد
اسخن بود از سبط و لوف السبط ارطب و در وی بیشتر بود مقطع اخلاط غلیظ بود و نضج معتدل
وی کلف و نمش و بهق زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاقی که اکثر جا بود سود
دهد و ربو را نافع بود و رق وی جراحتهای کهن را سود دهد چون با شراب بیاشامند
محرک باه بود و اگر بیخ وی را بدان بمالند افعی نگزد و تخم وی چون مقدار سه حب با سرکه بیاشامند
بچه بیندازد و از خوردن وی خلط غلیظ متولد شود **لوقا** صاحب منهاج گوید قنطوریون
باریک است و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا اذان القسیس خوانند
گفته شد صفت مردو **لوطوس** چند نوع بستانی را بدین اسم خوانند گفته شد بشنین

خوانند وان

هم بدین اسم خوانند و تشنین گوید نوعی از نیلوفرست که در مصر و براخریزی نیلوفر دیکرا عرابی
خوانند و گویند لوطوس نوعی از سدرست داین قول بعیدست لوفربین حجر قبطی است
و گفته شد **لؤلؤ** بپارسی مروارید خوانند بهترین وی سفید پاک بزرگ شرین بود و طبیعت
ان سرد و خشک بود و لطیف درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را سود دهد و
مقدار ماخوذ از وی دو دانک بود و ریشهای چشم را نافع بود و منشف و مقوی ان بود صحیح
جشم نکاه دارد و گویند مضر بود بمثانه مصلح ان بعد بود و بدل ان یک وزن و نیم آن صدف بود
و ابن زمر گوید جون در دهان نکاه دارند قوت دل بدهد **لیمو نیمون** نوعی از حماض بزرگ
است که در بستانها پیشهار روید در حماض گفته شد **لیمو** صاحب منهاج گوید مانند اترج
بود و بوی فعل وی در مانع پوست وی و ورق وی کرم و خشک بود در اول حماض وی مانند
حماض اترج بود در منفعت و قوت بلکه قوی بود نشاید که با پوست اب از وی بکیرند لیکن
متقشر باید کرد و بعد از ان آب از وی کیرند تا عصاره قشر وی با وی نیامیزد که برودت وی را
بشکند **لینوفر** نیلوفرست و گفته شد **لینوفرمند** او سپیداست و گفته شد **لیلج** نیلج است
بپارسی نیله گویند و گفته شد **لینج** نوعی از اقلیمیاست که در جزیره قبرس در معدن
نحاس یابند و گفته شد والله اعلم

باب المیم

ماميثا ميثا نيز گويند وان دو نوع بود يک نوع کل وی سرخ بود وانرا
ارغاموني گويند و گفته شد و يک نوع کل وی زرد بود نيکوترين ان زرد بود از وی شياف
سازند وانرا عصاره ماميثا و شياف ماميثا نيز خوانند و طبيعت ان سرد و خشک بود در
اول قابض بود و ورمهای کرم را نافع بود و ابتدای مدرا و مقوی چشم بود و ورد نیخ را سود دهد
ماموداانه صح
ماموبدانه نيز گويند بپارسی حب الملوک خوانند وان از ماش بزرگتر بود وانرا لون
تيره بود که بسرخی زند جون در غلاف بود مانند لوبيای کوچک بود و رنگ غلاف وی سفيد
بود جون بشکنند مغز وی هم سفيد بود و صاحب جامع گوید در ماهيت اسم وی تغيير کرده و سهو کرده است

از بهر انکه

از بهر انکه وی تفسیر ماموبدانه کرده و گفته که ای قایم بنفسه ای از بیقوم بذاته فی الاسهال و حال انکه او را
ماموبدانه خوانند نه ماموبذاته و بعضی حب الملوک خوانند و غیر حب الملوک است گفته شد
صفت ان در دال و طبیعت حب الملوک کرم و خشک است در دوام ابستا و مفاصل و نقرس و
عرق النسا و قولنج را نافع بود جون ورق وی را بپزند با خروس پیر و مرق ان بیاشامند قوی
لبنی تمام داشته باشد مانند یتوعات و اکر از حب او شش عدد دانه بسازند و فرو برند مسهل
بلغم و مره و کیموس مائی بود لیکن آب سرد از پی آن بیاشامند شربتی زیاده از وی پانزده حب
بود و اکر بخایند مسهل قوی بود با فراط و اکر بیجاان فرو برند مسهلی باعتدال بود و مغثی بود
بقوت موافق معده نبود و مسهل بود مانند یتوعات و لبن وی را جون بیاشامند فعل لبن
یتوع کند و مصلح وی انیسون و کثیرا بود بدل وی نیم وزن او نند بود و گویند بدل وی حب الخروع
است و گویند بدل ان یک وزن و نیم ان حب النیل است **ماهی زهره** یعنی ان سم السمک بود
وان پوست بیخ نباتیست درخت ان صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرم بود دراز نیز در
لون وی غبرتی بود که بصفرت مایل بود و مولف گوید درخت وی بدرازی یک کز و نیم بود
و دراز نیز و کوتاه نیز بود کل وی زردی خوش رنگ بود میانه کل وی سرخ بود وانکی کل بی حد
داشته باشد و برک وی بتیرکی زند جنانچه صاحب منهاج گوید اصل وی باریکی بود و شاخها داشته
باشد و گویند از یتوعات است و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و نقرس و مفاصل و پشت
وران را نافع بود جون با ادویه مسهله استعمال کنند از خواص وی انست که جون در آبی اندازند
که ماهی در ان بود جمله مست کردند و بر روی اب افتند و شربتی از وی جون با نبات بود یک
مثقال بود و اکر در مطبوخ بود با ادویها دیکر از دو درم تا سه درم بود و اکر در حب کنند با ادویها
دیکر نیم درم بود و مضر بود بمعا و باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون
اضافه کنند وانرا راسکیران الحوت خوانند و سه نوع بود دو نوع کوهی بود و نوعی صحرای
دکوهی بقوت ترانرا ابوصیره خوانند و قلومس خوانند و نوع صحرای معروف بود باهی زهره

بود صح

مازریون ماما لاکویند وان دو نوع است یک نوع انجیص خوانند وان مازریون
سفید ست وکفته شد ویک نوع دیکر مولف کوید بشیرازی ست او خوانند وبپارسی هفت
برک خوانند ورق ان از ورق زیتون کوچک تر بود واز ورق مورد بزرکتر وسطبرتر
لون ان بزردی زند وبهترین این نوع بود در قوت مانند شبرم بود ونوع سیاه وی کویند از
شبرم قوت تر بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در چهارم برص ونمش طلا کردن نافع
بود ومسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود ودر موسم کل ان بود ومسهل کرمها وحب القرع بود
سودا ... یاآدو ... مناسب بود وچون با شراب بیاشامند کزیدکی جانوران را نافع بود شربتی
زیاده از وی مقدار دو دانک بود وباید که مدبر کرده استعمال کنند که سرکه غایله وی بشکند وصنعت
مدبر کردن وی چنانست که بکیرند مازریون تازه بزرک ورق وی را در سرکه خیسانند دو شبانه
روز بعد از ان سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند پس سرکه بریزند وآب شیرین سه نوبت
مکرر کنند یعنی بشویند ودر سایه خشک کنند واکر تعجل بود در افتاب خشک کنند واستعمال کنند واکر
در سرکه خیسانند وبپزند بکداز اند ووی جکر را مضر بود بغایت ورطوبت جکر بکدازد
وجمیع جسد ومازریون مدبر چون بکوبند بغایت خورد وکثیرا اضافه وی کنند وبروغن
بادام شیرین چرب کنند واکر خواهند که بادویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد وافتیمون
وهلیله زرد وورق کل سرخ ورب السوس وکمون کرمانی ونمک هندی دوای موافق بود جهت
علل مره سودا که باسهال بیرون آورد ونافع بود جهت دردهای بلغمی واکر خواهند که آب زرد براند
مدبر وی با ایرسا وتوبال نحاس واسارون وفرصاقی وسکبینج ونمک هندی وهلیله زرد وتخم
کرفس بستانی وعصاره غافث وعصاره افسنتین وسنبل ومصطکی بیامیزند باب عنب الثعلب
ورازیانه تر که کوفته باشند وجوشانیده وصافی کرده بیامیزند اکر طبیعت او محکم بود مغز خیارچنبر
اضافه کنند مسهل آب زرد بود وشاید که در حب ویا در قرص کنند از بهر انکه در غایت قوت بود
وضعفا را تحمل نبود ومحرور مزاج را در زمان کرم ودر کرمسیر ما استعمال ان نشاید ونوع

سیاه ان

سیاه ان کشنده بود ودو درم از وی بکشد ویکدرم اسهال دق ومعالج او بشیر تازه کشته بیاید
یا بجلاب وبزرکترین معالج او مثرودیطوس بود ویا تریاق وطین مختوم وچون با آرد وزیت
واب بیامیزند موش وسک وخوک را بکشد وبدل ان ... وزن ان ایرسا بود ودو دانک
وزن ان مثل البهود **ماهیزهرج** ساوج هندیست وکفته شد **مارجویه** مارکیا کویند وان
هلیون است وکفته خواهد شد **ماسقوق** ماسقو ونیز کویند وان دوای هندی بود وان
ورق قضبان بود مانند شاسفرم وروغن از وی کیرند مانند یاسمین وطبیعت ان کرم
ولطیف بود وبوی ان بسنبل ماند **ماشیا** حشیش ارغامونیست وکفته شد وانرا ماهیتای
سرخ خوانند **ماش** مج خوانند وبشیرازی بنو ماش کویند وبنو سیاه کویند وجوهر وی نزدیک
بباقلی بود ونفخ او کمتر بود وفاضلترین وقت استعمال وی تابستان بود ونیکوترین ان سبز
بزرک فربه بود وطبیعت وی سرد بود در اول ومعتدل بود در رطوبت ویبوست چون مقشر
کنند وکویند وخشک بود در اول وکیموس وی محمود بود وزود تر از باقلی بکذرد خاصه
مقشر وی جهت دردا عضا ضماد کردن نافع بود واکر خواهند که شکم براند وهیچ نفخ در وی
نباشد بشیر وخشکدانه وبروغن بادام شیرین بپزند اما باید که ورم وتب صفراوی نبود
واکر خواهند که ببندد همچنان بپزند با پوست آب از وی بریزند وبعد از ان با ورق
حماض بستانی بپزند وآب سماق وآب انار دانه وزیت اضافت کنند وبخورند حرارت را
تسکین کند وشکم ببندد واکر زیت نخواهند روغن بادام ووی سرفه را نافع بود خاصه چون
با زیت بود وچون بکوبند وباب مورد بسرشند وضماد کنند بر اعضایی که کوفته شده باشد
قوت دهد ووی طلا شدن را نیکو بود ومضعف دندان بود ومضر باه ودیر بکذرد ودر وی نفخی
اندک بود ودر وی جلا بود وباید که بروغن بادام بپزند ومضر باه مصلح او شیر وخشکدانه بود
وبدل آن باقلی مقشر بود **ماش هندی** قلت است وکفته شد **ماس** بپارسی الماس کویند و
ان چهار نوع بود اول هندی که لون ان بسفیدی مایل بود وبزرکی ان بمقدار باقلای بود

وان ارعا صح

بمقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد لون وی نزدیک لون
نشادر صافی بود و نوع دوم ماقدونی بود و لون او مانند نوع اول بود اما بزرگتر
بود و نوع سوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه لون او مانند آهن بود و وی بوزن ثقیل تر
بود و آنرا در زمین یمن و بلاد سوفه یابند و نوع چهارم قبرسی بود موجود در معادن
قبرسیه و بلون نقره بود و ابن مولف گوید الماس بر قیمت منجمد از جمله جواهر حجری و لونش
سفید و شفاف شبیه با بگینه شامی در غایت صلابت که در جمله جواهر حجری تاثیر و نفوذ کند و
هیچ جوهری در وی اثر نتواند کرد و الماس انواع است اول سفید شفاف مانند آبگینه
فرعونی دوم زرد رنگ بود و آنرا زیتی خوانند و سرخ و سبز و سیاه و اصلب بود و بهر
ناحیه و بلادی نوعی می پسندند اهل عراق عرب و عجم زرد مانند اختیار کنند و اهل هند آنکه
خوش قد بود و با شکال مثلث و مربع و مکعب بود یعنی در اصل فطرت درست تیز اطراف
باشد چه شکسته را بفال بد دارند و بد ترین انواع الماس رخو سفید رنگ بود بلا طراوت
و برق که طبقه از هم برخیزد و بیشتر شکل الماس و اضلاع بود و املس نادر بود و طبیعت طبقه صح
الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود بقوة گویند چون در دهان گیرند
دندانرا بشکند و بغایت محرق بود و مفتت و وی سم قاتل بود مداوای کسی که آن خورده
باشد قی باید کرد و روغن کردن بعد از آن شیر تازه آشامیدن بود الماس را با سرب
توان شکست و چون وی را بشکستند بیشتر سه سو بود و آتش بوی کار نکند مولف گوید که
گمان جماعتی آنست که جمله اشکال الماس مثلث بود هر چند که بشکنند مثلث شکسته شود و ظنی
خطاست در افواه مشهور شده که الماس سرب شکسته شود بدان سبب این خیال
افتاده است که بگاه شکستن الماس را مشاهده کرده باشند که پاره سرب بر روی سندان
نهاده باشند تا از زخم خایسک نجهد و متلاشی نگردد و بسبب صلابت که در جوهر اوست
و اگر بجای سرب شمع یا پنبه باشد همین فایده کنند که نگذارد که اجزای وی متلاشی شود

معدن الماس در جزایر شرقی دیار هندست و الماس را از میان ریگ بیرون آورند مامیران
گویند نوعی از عروق الصفرست و از وی گرم سیر بود و آن چینی بود و خراسانی بود چینی زرد
بود و خراسانی تیره رنگ بود که بسبزی زند و آن عروق باریک بود و گره داشته باشد و
طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم گویند در چهارم گویند گرمست در اول و خشک
است در سیوم سفیدی ناخن و سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنائی بیفزاید و اصل
وی یرقان را نافع بود و مفصح در وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود چون با سرکه
سحق کنند بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی
بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود بارود چنین گویند مر ماحوذست و گفته شد
ماهون ماء شست و گفته شد بهترین آب چشمه آن بود که از طرف شرق آید نیکوترین
آن بود که چشمه بیرون آید در مقابله شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن
و رایحه و طعم بد نداشته باشد چون آفتاب بروی تابد زود گرم شود و چون از وی زایل شود
زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام سبک گرداند و طبیعت آن سرد و تر بود
تری او در چهارم و مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد و باعضا رساند
رطوبت آن نگاه دارد و بدن کثیف نضارت و نمو از وی یکند و وی ریشها را بد بود
بسیار خوردن وی کزاز آورد و رعشه و سبات و نسیان هم و ابن مولف گوید در آب بسیار خوردن
۳ مضرت بزرگ است اول آنکه آب سرد و ترست چون بسیار خورند حرارت غریزی را
ضعیف کند و چون همه قوتها که تدبیر میکنند بواسطه حرارت غریزی میکنند چون حرارت
غریزی ضعیف شود قوت جاذبه چنانچه می باید جذب نکند و ماسکه غذا را نیکو نگاه ندارند
و هاضمه هضم صالح نتوانند کرد و دافعه دفع ثفلها نتوانند کرد و قوت حس و حرکت را نقصان
واقع شود و خلل در همه تن پدید آید دوم آنست که چون آب بسیار خورند با طعام آمیخته
شود و در رگهای ماساریقا بجگر رسد قوت ممیزه که در جگر بود هم آنرا تمامت از غذا جدا نتواند کرد

کردن پس آبهای زیادتی که با غذا آمیخته بود در میان پوست شکم و غشای زیرین بمالند استسقای
زقی پدید آید و اگر بجمله اعضا رسد استسقای لحمی پدید آید و چون کرده تمیز نتوانند کرد
تمامت کرده و ضعیف شود و ادرار بول پدید آید سیوم آنست که چون آب بسیار خورده شود
طعام پیش از هضم بجگر رساند پس جگر طعام نا هضوم در اندرون رگها رساند و مادهٔ بلغمی
مستحکم شود و بدان سبب بیماریهای بزرگ حاصل شود مانند افلاج و نشاید که تشنگی بود که
شهوت را و قوت را نقصان دارد و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط گوید نیکوترین
آبها آب باران بود خاصه که زمین نیکو گیرند و قطرهٔ وی اندک اندک بود در ماه کانون وی
شیرین تر و سبک تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود چون اثر بر جهت
سرفه از وی پیزند و آب برف سرد بود بطبیعت و کسب اگر باعتدال بیاشامند مر معده
و جگر را و بر هضم یاری دهد و مضر بود بدندان و حنجره و سینه و نقرس و امراض احشای بارد و عصب
مصلح او ریاضت و استحمام بود نشاید که بناشتا آب خورند که کزاز آورد و ناقص معده
ضعیف بدن ضعیف بود که گوشت اندک داشته باشد و ناقهان و صاحب سپرز و یرقان
و استسقا و بواسیر را نشاید که آب سرد خورند بعد از مجامعت و حرکات سخت نشاید که
خورند که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که شب در تشنگی سخت که حادث شود آب خورند
که حرارت غریزی بنشاند و استسقا آورد مگر آنکه سبب آن چیزی که گرم و خشک باشد
خورده باشد اگر اندکی بخورند شاید و آب گرم نیکوترین آن نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ
بود و وی گرم بود و حرکت طبیعت براند خاصه چون با نبات و یا عسل بود چون با آب سرد
ممزوج کنند مضرت وی را نافع بود و ورم حلق ملازه و سینه را نیز و اگر با آب سرد ممزوج نکنند معده
را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار بخورند مفسد مزاج بود و مرخی معده بود و دماغ را
تر کند از بخار و هضم را فاسد کند و بسبب فساد هضم لون را زرد گرداند و سپرز و جگر را ورم
کند و مهیج رعاف بود باید که با گلاب بیاشامند تا مرخی معده نشود **ماء اللحم** باید که اگر گوشت

محمود بود مانند برهٔ حولی و جیش سودمندترین چیزها بود جهت ضعف دل و صفت آن
نخود و اسفیش گیرند و آن مانند عرق بود بغایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جو آب گویند و فعل
وی مانند کشک الشعیر بود که آنرا شیرهٔ جو گویند و در کاف کشته شد و وی سرد و رطب بود
و حدت اخلاط بشکند و بول براند و تنها حادّه را نافع بود سادهٔ آن بلغمی را با کرفس
و رازیانه نیکو بود و وی جگر گرم را نافع بود و خونی معتدل صافی از وی متولد شود و
تشنگی بنشاند و از معده و از امعا زود بگذرد و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود
و مضر بود با حشاء سرد و منفخ بود معدهٔ سرد را اید بود و دفع ضرر وی بنعنع کنند
ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل
صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودای سوخته بود و حرارت
جگر بنشاند و حدت صفرا و فاضلترین وقت خوردن وی بهار بود و مقدار شربتی
از وی در هر روز سه نوبت یک رطل بغدادی بود میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی
نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بز سرخ گیرند جوان ازرق چشم که علف خورده نه کسیه
و اگر احتیاج بود بعلف آرد جو و کاشنی و خیار و رازیانه بدهند **صفت آن**
بستانند شیر تازه دو رطل و در دیگ کنند و آتش آهسته در زیر آن کنند چون شیر
بجوشد و بر آید چهل درم سکنجبین عنصلی و یک درم سرکه در آن ریزند شیر بریده شود و
پنیر جمع شود و بپالایند و دیگر بار بر سر آتش نهند و کف آن بگیرند و بکار دارند
ماء الورد بپارسی گلاب گویند بهترین آن بود تیزبوی و طعم تلخ باشد طبیعت آن سرد
بود و گویند گرم بود و این هر دو قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل
بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود
بوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد بوییدن و خوردن و طلا کردن و لثه را
سخت کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون بیاشامند غشی و [illegible]

نافع بود وخفقان گرم ومقوی چشم بود بعطریتی وقبضیتی که در وی بود وچون بر سر ریزند خمار و
صداع را تحلیل کند وسپید بر موی مالیدن موی را سپید کند وگلاب مقوی معده ومفرح سینه بود
ومصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** بهترین آن بود که مانند روغن بلسان بود وطبیعت
آن گرم وخشک بود در سیوم منفعت وی آنست که دفع برون آورد ومضرت وی آنست که محرور
مزاج را درد سر آورد ودفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند وسرد مزاج را وپیران را
ودر زمستان ودر شهرهای سردسیر موافق بود وماسرجویه ویوحنا ورازی گویند که درخت
کافور چون بشکنند ویا بشکافند آن آب از وی روان گردد وگویند که کافور بود که با پوست
درخت مختلط شده باشد بپزند وصافی کنند وآن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند وخاصیت وی
آنست که چون در طعامی کنند مگس گرد وی نگردد **ماء النون** آب ماهی نمکسود ماء النون
خوانند وآن مانند مری بود در اکثر حالات وگرمی وخشکی وی کمتر از مری شوری بود چون
بدان حقنه کنند درد ورک وعرق النسا را وقرحه امعا را نافع بود وریشهای متعفن که
در امعا بود خشک گرداند ومقطع بلغم بود **ماء الملح** دیسقوریدوس گوید قوت وفعل وی
مانند نمک بود وقایم مقام آب دریا بود در منفعت **ماء العسل** گرم بود قوت بعضی
سرد بد بود واشتها بیاورد وبول براند ومرضهای سرد را نافع بود ومسهل طبیعت بود
چون خلطی باشد که مستعد دفع بود وشکم ببندد چون در معده قوت نفوذ غذا بدن
بود وچون زن بیاشامد اگر فواق نزدیک ناف پیدا کند آبستن باشد واگر نه آبستن
نبود ومضر بود باصحاب مرار وورم گرم ومصلح آن ربوب فواکه حامضه بود وصنعت آن
یک جزو عسل ودو جزو آب شیرین بجوشانند تا یک ثلث برود ودو ثلث بماند فرو گیرند
وبپالایند واگر خواهند که گرمی وی زیادت بود مصطکی وزعفران زنجبیل قرنفل دار فلفل
از هر یک قدری در صره بسته با وی بجوشانند **ماء الحدید** دوص است وگفته شد
ماء القراطین تیز آبیست که از اصد بقون گویند وصاحب منهاج گوید که از خم

با مثلث

با مثلث وعسل وداروهای گرم سازند وصاحب جامع گوید ماء العسل است
وگفته شد **ماء الجبه** بپارسی آبگومه گویند وآبکمه هم گویند وصاحب جامع گوید از جماعت
بازرگانان شنیدم که بطرف هند متردد بودند واز غیر ایشان که از اقلیمهای دیگر متردد
بود که آن آبیست خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی چون کهن گردد سیاه شود
ومولف گوید که آنرا از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جبه خوانند ودر بحر چین بود واگر
آن ماهی را مثلا جوال دوز ضربی زنند در حال درست شود ودر اندرون وی کیسه بود پر
ازین آب وخواص وی آنست که هر عضوها که شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند
وریا نکشند که بدندان رسد که مضر بود بدندان در زمان آن عضو درست گردد اما باید
که باز جای بسته باشند ودر حال بیاشامند فتبارک الله احسن الخالقین ومنافع
این آب آنست که چون خورند در حال آن شخص که استخوان وی شکسته است داند که
آب رسید بدان موضع شکسته **مالی** عسل است وگفته شد **مالیسوفلن** بادرنجبویه
است وگفته شد **مارماهیج** ماهی دراز است مانند مار واز آن مارماهی خوانند وگفته
ماطونیون درخت فنه است ودر قاف گفته شد **متک** انرج است وگفته شد
مثک سوسن است وگفته شد **متنان** درخت گرمدانه است وگفته اند که نوعی
از مازریون است وگرمدانه تخم وی بود وگفته شد **مثلث** آب انگور بود که بجوشانند
وکف وی را بگیرند تا چهار دانگ بسوزند ودو دانگ بماند ومنافع وی نزدیک
بخمر بود وخونی صالح وروشن از وی بر آید ومنهضم غذا کند وچون با آب بیامیزند محرور
را نافع بود **مجنج** نوعی از دیباجین است بپارسی خوش نظر گویند طبیعت آن سرد وخشک
بود در دوام وگویند تر است ووی قابض بود ومنع خون رفتن کند وطبیعت ببندد
وجراحتهای تر را صلاح آورد وریش آنرا خشک گرداند **مج** ماش است وگفته شد
محروث اصل الانجدان است ووی بحوت ومنفعت حلبیت بود وبهترین آن

سفید و سبک بود طبیعت آن گرم و خشک بود و بر هضم یاری دهد و معده را پاک کند
و معا و محلل ریاح و نفخ و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بشش
و مصلح آن عسل بود **محلب** درختیست مانند درخت بید و گل وی سفید بود و ثمر
آنرا حب المحلب خوانند و گفته شد و ابن مولف گوید محلب بهترین دست شو نباتست
و نهاوندیان از شاخ وی تازیانه کنند از جهت بوی خوش که در دست بماند **محموده**
سقمونیاست و گفته شد **مجاجم** اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه** مجاج خوانند
و الوج نیز گویند و آن سه نوع است مولف کتاب گوید یک نوع را شیرازی کازرنگ گویند
و بپارسی بلبل شامی گویند و یک نوع دیگر را کشنیز کوهی گویند و نوع سیوم تریاق کوهی
گویند و هر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگر بوند اما در نبات ایشان و جای رستن ایشان
اندک تفاوتی کنند نبات کازرنگ خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در
کوه و سنگستان روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بقد بزرگتر بود و تخم وی بزرگتر بود
و تیز تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند و نوع سیوم در زیر
روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفیدی بود که در وی زردی و سیاهی بود و مولف گوید
بهترین وی شبانکاره باشد که از کوهستان شبانکاره بود آورند هر کس که یک شربت
از وی بیاشامد در ساعت تحویل شمس بحمل تا سال دیگر ایمن باشد از گزندگی مار و عقرب
و مجموع گزندگان موذی اگر گزیده باشد یک شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد و هیچ
ضرر بوی نرسد و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود یا روغن زیت مجربست و بکرات امتحان
کرده شد و مجربست والحمد لله علی ذلک کثیرا و مولف گوید شخص در نزول آفتاب بحمل
سه روز هر یک روز یک مثقال مخلصه با شراب تجرع کرده در آن سال چند نوبت وی را
زهر دادند بروی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس و برادادند و یک نوبت یک روز
دو دانگ الماس دادند و یک نوبت یک زهره افعی با چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل
نکرد

نکرد چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و مخلصه وی را نام
از بهر آن نهادند که از همه زهرها خلاص دهد و شریف گوید حجر التیس که بپارسی پازهر خوانند
از ایل کوه شبانکاره خیزد چون حجر التیس را بسایند در میان آن دانه یا قدری چوب باشد
و آن دانه یا چوب از آن مخلصه بود و بدان دانه یا چوب پازهر جمع شود و بمرور ایام
بند و بزرگ شود و گویند غذای آن ایل بغیر از مار و مخلصه نبود و با جمله تریاقیت در
وی هست و مولف گوید در بین روزگار ما در طرف جنوبی شیراز در قریه زرقان پازهر
پیدا شد ایل بسیار در آن کوه یابند همانا از شبانکاره رم کرده اند یا از نتایج ایشان در آن
موضع افتاده اند و پازهر خوب از آن موضع حاصل شود **مخاطه** مخیطا گویند و دبوق
بغیر نیز گویند و آن سپستانست و گفته شد **مخ** بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از
دماغ و نیکوتر بود موافقترین مغز ساق گوساله و ایل بود بعد از آن گاو بعد از آن
گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود مسخن و ملین کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در آخر
تابستان باشد و وی محلل و ملین صلابات بود چون زن بخود برگیرد فرجه از مغزهای
محمود صلابت رحم را نافع بود و عضل صلب را نرم گرداند و شقاق دست و پای را نافع
بود و ملطخ معده بود و شهوت منی بود چون بسیار خورند مصلح وی ابازیر گرم بود و صعتر
و نمک و انجدان **مخیض** بهترین آن بود که از شیر گاو جوان بود شیرازی دوغ خوانند
و صفت آن در لبن حامض گفته شد **مداد** بهترین مداد آن بود که سبک وزن بود سیاهی
بغایت بود و طبیعت همه انواع آن گرم بود و حنین الاهندی که فولس آنرا از مفردات شمرده است
چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود مولف گوید قول فولس عجیبست از برا آنکه مداد
هندی از مازو نمی سازند و هیچ اجزای دیگر داخل وی نمی کنند **مرجان** در بسد گفته شد
مرزنجوش مردقوش گویند بپارسی مرزنگوش خوانند و بعربی آذان الفار خوانند و
گفته شد و طبیخ وی اپیستتا را نافع بود و یک درم از وی شربی بلغمی را سود دهد و عسر البول

دمغص را نافع بود واسحق گوید مضر بود بمثانه مصلح وی تخم خرفه بود بدل آن افسنتین
رومی وگویند دو وزن آن مرماحوز بود وگویند بدل آن ورق یاسمین بود وگویند بدل
آن شابانک بود وگویند نیم وزن آن قلقل بود **مران** مالیا خوانند وآن درختیست باریک
دراز واز چوب وی نیزه سازند ودر شام بسیار بود ورق وی زرد بود ودر وی قبضی تجفیفی بود و
وابن مولف گوید در میوه درخت مران عفوصتی بود قوی نزدیک بمازو وعصاره ورق
وی بیاشامند یا ورق آن با شراب ضماد کنند گزیدگی افعی را نافع بود وپوست درخت وی چون
بسوزانند وبا آب بر جرب بمالند قلع کند ونشاره چوب وی کشنده بود چون بیاشامند **مر**
صمغیست که بیونانی سمرنا خوانند وی خالص بود ومغشوش بود غش آن ببعضی از صموغات
کنند که آنرا باریاشی خوانند وآن نوع کشنده بود ونیکوترین مر آن بود که بسرخی مایل بود و
خوشبوی وزرین وصافی بود بغایت تلخ بود وطبیعت آن گرم است در سیوم وخشک
بود در دوام ووی مفتح بود ومحلل ریاح ودر وی قبضی والزاقی بود در داروهای بزرگ
مستعمل کنند از بسیاری منفعت آن ووی منع عفونت کند تا بجایی که میت را بدان نگاه دارد از
تغیر ونتن واثر ریشها زایل کند چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند ورها
بلغمی را نافع بود واگر با افسنتین یا ترمس با عصاره سداب حقنه سازند حیض براند وبچه
بیرون آورد برودی واگر مقدار باقلایی که آن دوازده قیراط بود بیاشامند سرفه
مزمن وعسر النفس ودرد پهلو وسینه واسهال وقرحه امعا را نافع بود چون زیر زبان
نهند وآنچه بگدازد فرو می برند خشونت قصبه شش را نافع بود وآواز صافی کند وکرم بکشد
چون با شراب بیامیزند ودر زیر بغل بمالند گند وی زایل کند چون با شراب وزیت
مضمضه کنند دندان ولثه را محکم گرداند وچون با ریشهای سر باشند نیکو گرداند وچون
با افیون وجندبیدستر وماميثا بیامیزند ریم که از گوش آید وورم آن نافع بود با سلیخه وعسل
بر ثالیل بمالند سودمند بود وچون با سرکه بر قوبا مالند نافع بود وموی را از تساقط

منع کند

منع کند وریش چشم وتاریکی وسپیدی آن زایل کند وابن خراز گوید چون سحق کنند وبآب
مورد بسرشند زن بخود برگیرد بوی متن که از فرج وی دمد زایل کند واگر بزیت فلسطینی
بسرشند وبر انگشت ابهام پای راست طلا کنند قوت مجامعت پدید آید تمام چون سحق کنند
بسرکه تا مانند مرهم شود بر سر مالند درد سر را وصداعی که سبب آن ندانند زایل کند و
زهر مار را نافع بود ورازی گوید درد گرده ومثانه را نافع بود ونفخ معده ومغص ودرد رحم و
مفاصل زایل کند وکرم حمار را بیرون آورد ومحلل اورام بود وورم سپرز را نافع بود بغایت
چون با شراب بیاشامند گوید که عقرب وانتفاخ معده را سود دهد ومسهل آب زرد بود
واگر وزن نیم درم با زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورد منع خون رفتن کند که بافراط بود واگر
با شراب فرزجه سازند وزن بخود برگیرد بچه بیندازد واگر با آب ترب تر حل کنند و
بر خونی که شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل کند واگر کلف طلا کنند بدان
ادمان کنند زایل کند واگر با آب نارنج حل کنند وبر سعفه طلا کنند زایل کند چون
بدان مداومت نمایند وچون با سرکه وروغن گل حل کنند وبر جرب ریش شده
وحکه غیر آن طلا کنند زایل کند واگر با سرکه وروغن وزعفران حل کنند وبر شیره طلا
کنند خشک کند وچون باکندر بخود برگیرند نزح را نافع بود چون از رطوبت بود والجه
وی مصدع ومسدر ومسموم بود وگویند مضر بود بمثانه مصلح وی عسل بود وبدل آن بوزن
آن صمغ بادام تلخ یا قصب الذریره وقسط تلخ وفقاح اذخر **مرداسفرم** آس بریست
ودر قوت مانند مورد بود بهترین آن رومی بود طبیعت آن گرم وخشک بود در
دوم جرب را نافع بود ومقوی جگر بود چون بخود برگیرند کرم معده بکشد **مریافلق**
معنی آن زوال ورفته بود وصاحب جامع گوید حرملست وگفته شد طرقیان آنرا
خدمایه خوانند **مرابیه** موم المحرس خوانند وموم الزاید خوانند وطبیعت آن
گرم وخشک بود در دوم ودر وی تجفیفی بود بغایت ومجوسی گوید سنگ مثانه بریزاند

مورد

بول براند وصاحب منهاج گوید نیکوترین ان گل وی بود وانچه تازه بود طبیعت ان
سرد وخشک بود باعتدال خون را ببندد واز جراحتها چون کوفته بران نهند وچون
بپزند وآب آن بیاشامند بول براند وفضول را بگدازد ومنفعت ان درباب ما گفته شد
مرو انواع است نوعی خوشبوی دیرا آنرا ماخور خوانند بشیرازی مرو خوش گوینید وگفته شد
نوع دیگر که بوی وی کمتر بود وانرا اشموسا خوانند وطبیعت ان گرم وتر بود وتخم انرا بشیرازی
مرو رنگ خوانند ونوع دیگر دار ماد ارمک نیز گوینید وان مرو سفید بود ووی معتدل
بود در حرارت ورطوبت ودر وی تفریح بود وگویند بدرستی که ان لسان الثور ست وگفته
شد ویک نوع خراما گوینید وهم گفته شد نوع دیگر اردشیر واز وارد شیران نیز گوینید وانرا
بشیرازی مرو تلخ گوینید وبلفظی دیگر مرماخان ومرماخوس نیز گوینید وطبیعت ان گرم
خشک است در دوام مجفف ومحلل نفخ بود وبلغم وسده بگشاید وصداع سرد ودرد معده که
از بلغم بود سود دهد واسحق بن عمران گوید دارماه مرو سفید ست وحب او هم سفید بود مولف
گوید انواع مرو هیچ کدام تخم وی سفید نبت الاحمر وتلخ بر بیت تعذیر مرو سفید غیر لسان الثور
باشد ونوعی دیگر نیست که انرا میشها رخوانند وان کاو چشم است وگفته شد **مرقشیثا**
مرشیثا نیز خوانند وان فضی وذهبی ونحاسی وحدیدی وشبهی بود وهم جنسی مشابه بود بان
جوهری که بوی منسوب بود در لون وان راج النور وحجر النور وشناهی خوانند ازبهر روشنایی
چشم وطبیعت ان گرم بود وخشک بود در سیوم مقوی چشم بود ودیسقوریدوس گوید قوت
وی سوخته یا ناسوخته مسخن ومحلل بود چشم را جلا دهد ومنضج اورام بود وخاصه چون با انگبین
خلط کنند وگوشت زیاده بخورد در ریشها رازی گوید چون گردن کوزکنیا ویزند [illegible] واگر
با سرکه سحق کنند وبر برص طلا کنند زایل کند وگویند محلل ماده بود که در زیر چشم بود وقوه چشم
بدهد وبرغش با سرکه طلا کردن نافع بود وچون در مرهم کنند محلل بود وقاطع دم بود و
بدل ان مغنیسیا بود **مرداسنج** فرنگ گوینید بپارسی مرداسنگ گوینید بیونانی لیندرخورش خوانند

بهترین آن اصفهانی بود وبران که بسرخی زند وطبیعت وی بسردی مایل بود ومغسول وی بی شک
سرد بود وقابض ومجفف واز خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود واگر در نوره
بود بدن را سیاه گرداند ووی ماده مرهمها بود وبوی بدن خوش کند خاصه زیر بغل وکلف زایل کند
واثر سیاهی خون مرده واثر آبله ومنع عرق کند وگوشت در ریشها برویاند ومغسول وی را چشم
جلا دهد ونشاید خوردن که کشنده بود وبول ببندد وتنج در شکم اندازند وحالبین پیدا کند وقبض
زبان کند وباشد که قولنج آورد وایلاوس وباشد که اطلاق بول کند وغایط وخناق آورد ومداوای
وی قی کنند بعد از ان بشراب وزنجبیل مربی واسفیدباج وچون طلا کنند در شبیب بغل رو نقلها سوی
دل کند پس اولی آن بود که با روغن گل بیامیزند ورازی گوید کسی که ان خورده باشد معالجه وی قی
کنند بآبی که در وی شبت وانجیر پخته باشند وبعد از ان سه درم مرهم آب نیم گرم بیاشامد الحرفان وسرکه
خمر سیاه از عقب ان بدهند **مری** بپارسی انگه بخاری گوینید وانگاه دقیق نیز گوینید وانچه از جو سازند
گرم وخشک بود تا سیوم وگویند گرم است در اول وخشک است در دوام اخلاط غلیظ برآرند و
نشف بلغم کند وبوی دهان خوش کند وریشهای عفن را نافع بود ودرد ورک وعرق النسا ورطوبت
معده ودر حقنهای قولنج کنند نافع بود وگزیدن سگ دیوانه نافع بود ورازی گوید مری عمل نمک کند
الا از وی الطف واقوی بود وشکم براند وقطع لزوجات کند وملطف اغذیه غلیظ بود ومعطش ومسخن
معده وجگر بود ومجفف آن وچون بناشتا اندکی بیاشامند کرمها بکشد واگر در چشم کسی کشند که اورا
ابتدا آبله بود در چشم وی بر نیاید واگر برآمده باشد بگدازد وچون بدان غرغره کنند جذب بلغم
بسیار از دماغ وحنک کند وورم نغانغ پاک گرداند چون منضج شده باشد **مرار** نوعی از شکاعی است
وباد آورد ودر فعل نزدیک است بایشان **مرطیس** سنگیست که در وی خشونت صخری بود و
بلون لاجورد بود وچون سحق کنند بوی خمر کنند واگر بوزن سه جو از وی بیاشامند درد دل را نافع بود
مردقوش مرزنجوش است وگفته شد **مرج** حبیست هندی مانند فوفل وطبیعت ان گرم و
خشک است در سیوم حیض براند وسده جگر وسپرز بگشاید **مرماحوز** نوعی از مرو است بپارسی

و روخوش خوانند و نیکوترین آن پستانی بود سبز طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و گویند
در دوام و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن
ریاح بود و سده بلغمی بگشاید و چون سر بخارات دارند صداع سر را نافع بود و وی منشف رطوبت
غریبه بود که در معده بود و مقوی ان و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و منع قی کند و خوزی گوید
چون در شراب خیسانند و بیاشامند مستی سخت کند و بوییدن وی مصدع بود و مصلح ان ریاحی
سرد بود و بدل ان مرزنجوش بود اگر از جهت سکر بود بوزن ان اشنه و دانگ ان زعفران و
مرزنجوش و مرماحوز و حسنفرم و فرنجمشک و بادرنجبویه همه قایم مقام یکدیگرند در ابدال **مرغزی**
جامه مرغزی گرم و نرم بود و حرارت وی از صوف کمتر بود ملایم طبع انسان بود و بدن را
نیکو کرداند از نرمی بسیار که دارد و سحق کرده بود و مقوی پشت **مرمر** نوعی از رخام سفیدست
و سبز نیز بود و نیکوتر ان بود که از معدن جزع آورند و نوفرسطس گوید اسطریس چون بسوزانند
و با نمک اندرانی سحق کنند و دندان و لثه را بدان بمالند سود دهد و لثه را محکم کند و یونانی اسطریس
خوانند و بعضی گویند که اسطریس جزعست و مرمر سوخته آتش را نافع بود چون کوفته و سحق کرده
بر موضع سوختگی آتش افشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزند و با راتینج و زفت
بیامیزند ورمهای صلب بگدازاند و چون در موم روغن کنند و بر معده طلا کنند ورم ساکن
کند **مرارات** سالم ترین زهرهای مرغان زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مرارات جوارح بغایت
قوت لذاع بود خاصه کبار ازیشان و اعتبار ان بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنگاری
و لاجوردی بود بد باشد در چهارم طبیعت ایشان گرم و خشک بود و تیز بود و چون با نطرون
قیمولیا بیامیزند جرب ریش شده را نافع بود و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود خاصه مرارات
جوارح خصوصا خشک کرده و ابتدای نزول آب را مفید بود و مجموع مرارت طبع را براند و اسحق
گوید قوت ترین زهرهای چهارپایان زهره شیر بود پس کفتار پس گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس
آهو پس میش و هریک بجای خود گفته شود انشاالله **مرارة الظباء** نافع ترین زهرها جهت چشم

زهره آهو بود

زهره آهو بود **مرارة حمار الوحش** زهره خرگور داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود مالیدن
و براثر ورمهای طلا کردن **مرارة الدب** زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت بود و سردی
نافع بود و شریف گوید زهره وی چون با عسل و فلفل بگدازند و بموضع طلا کنند زایل کند و موی
نیکو بر رویاند خاصه چون پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع
بود و دیسقوریدوس گوید زهره خرس در منفعت نزدیک زهره گاو بود چون لعوق کنند صداع
را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کند
مرارة البقر قوت ترین زهرهای چهارپایان زهره گاو بود پس کفتار و خرس پس گوسفند
و نیکوترین مرارات زهره گاو نر بود و ان در مرهمها کنند جهت منع جراحتها و دردهای سخت
با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند حزاز را نافع بود و با عسل چون بدان تحنیک کنند
خناق را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق گزیدگیها و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود و
دوی و طنین و درد گوش که از سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل
بیامیزند و ریشهای بد و دردهای فرج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و
مصلح وی کتیرا بود با عسل **مرارة التیس** بهترین ان زهره تکه جوان بود که بز رازی انرا و بزین
خوانند که سفوز کنش نکرده باشد و طبیعت ان گرم و خشک بود و داء الثعلب و داء الفیل را نافع بود و
دانهای ترکه بر گوش بود و زهره بز کوهی تریاق گزیدگی بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ
بود و مضر بود و مصلح وی انیسون است با عسل **مرارة الخنزیر** ریش گوش را نافع بود
چون طلا کنند بعسل و فلفل موی بر رویاند بر سر کل **مرارة کلب الما** زهره سگ آبی گویند
چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و حنطیانا و زرد
دارچینی و پنیر مایه خرگوش کنند و بروغنهای خوش بوی تمریخ کنند و نذیرهای لطیف **مرارة**
الضبع العرجا بهترین زهره کفتاران بود که از کفتار بزرگ گیرند و ان گرم و خشک بود و مسهل
بلغمی بود که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانگ و نیم بود و مضر بود بزه و اسحق گوید مصلح وی

عسل وصبر بود **مرارة الاسد** بهترین زهرهٔ شیران بود که از شیر جوان کیرند وان کرم وخشک بود
تاریکی چشم را نافع بود ولبتدای نزول واب را وانتشار خاصه زهرهٔ کبک که ان سودمندترین دواها
بود ترین زحمت **مرارة الشبوط** شبوط ماهی ایست که در دجلهٔ بغداد باشد وانرا بیونانی فلونوس
خوانند زهرهٔ وی تاریکی چشم ونزول ابتدای آب وانتشار را سود دهد وکویند چون بکیرند از وی دانگ
ونیم معده را پاک کند وقوت دل دهد وکویند خوردن وی مغز بود زهرهٔ ومعالوی کبیرا وسرکه بود
مرارة الکرکی زهرهٔ کلنک کرم ولطیف بود چون باب مرزنکوش سعوط کنند لقوه را نافع بود
مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت که بشیرازی زهرهٔ چکاسه خوانند اثر ریشها که بر چشم بود زایل کند و
مجذوم را نافع بود وچون بپاشامند **مرارة الارنب** زهرهٔ خرکوش چون با آرد حواری وکندر
وسداب بیامیزند ودرمیان شراب بیاشامند بخواب بروند همیشه واکر خواهند که ازان خلاص
یابند سرکه ویرا بدهند تا خلاص شود وبدل ان زهرهٔ تیس بود **مرارة الافعی والنمر والارنب البحری**
کرم وکشنده باشند وعلامت کسی که ان خورده باشد تلخی دهان وزردی چشم عارض شود وزرد
باشد که بکشد واکر از چهار ساعت بیشتر زنده ماند نشان خلاص است واکر زهرهٔ افعی بود عجب باشد
که از وخلاص یابد ومداوای وی بشیر تازه وطین مختوم وتریاق فاروق ورب سیب وشیرهٔ
تخم توزک وخواب کنند واکر غشی متواتر بود ماء اللحم فراریج دهند وشراب باندکی عسل ودواء
المسک نیز مناسب بود وابن مولف کوید که من دیدم که صیادی که افعی کشت وزهرهٔ اوراکه در ساعت
که بیرون آورد خورد واورا المی نرسید وتقریر کرد ومن همیشه میخورم وصیاد کر همچنین تقریر کرد **مرارة
الرخمه** زهرهٔ رخمه که بپارسی مردارخوار کویند وبشیرازی خرز وبعضی ویرا موش کیر خوانند سودمند
بود جهت کرانی کوش اکر با زیت درکوش چکانند وبا روغن بنفشه درکوش مخالف چکانند
درد شقیقه را نافع بود وبا آب سیر چون درچشم کشند سفیدی زایل کند واین تطریق کوید وچون
زهرهٔ ویرا خشک کنند در ظرف ابکینه ودرسایه وچشم ملبوع کشند درجانب کزیده اکرچه افعی کزیده
بود خلاص یابد ودیکری کوید نه چنین است وبعضی کویند مجربست جهت سم کزدم ومار روز بنور نافع

بود وصاحب

بود وصاحب منهاج کوید ظن من آنست که لطوخ کنند **مریق** عصفرست وکفته شد **مرقد** جوز ماثل است
وافیون را بدین اسم خوانند **مرار الصحرا** ومرار الحنوز نیز کویند وان حنظل است وکفته شد **مرزریه**
بفصد ست وان نوعی از مسند بال بری بود وبغایت تلخ بود ورازی کوید مرزریه جنسی از کافور بود تلخ
که شیر از وی روانه بود **مرز** قوجی خوانند وان نبیذیست که از کندم وجاورس وارز وغیران سازند که
ترکان اورا بوزه خوانند واکسه وحوشش برونیز خوانند تیز مست کننده بود **مرمار الراعی** زمارت
الراعی خوانند وکویند عصی الراعی است وکفته شد **مزج** درخت بادام تلخ است ودر لوز مر کفته شد
مسک بپارسی مشک خوانند وبهترین وی تبتی بود وکویند صینی وابن اقد نقل از مسعودی کند که
درکتاب مروج الذهب ومعادن الجوهر اورده است که فضیلت مسک تبتی بر صینی از دو وجهست
یکی انکه آهوی تبت بر سنبل چرا کند وبهمنین وآهوی چینین بر حشایش دیکر ودوم انکه اهل تبت قطعا از
نافه بیرون نیاورند وبهمان رها کنند واهل چین بیرون آورند وغشی بجای وی کنند مثل خون
وغیران از نوعهای دیکر که غش بدان توان کرد ونیز چینی را راه دورست ودر دریا کذشتن بسبب
نم واختلاف هوا بوی ان قوت او ضعیف کردد ومولف کوید که آورده اند بهترین مشک ختنی است
ونوعی دیکر از وسط دریای خطا آورند وان خوشبوی وعزیز الوجود نافه از وی پانزده مثقال کم با
بیش برابد وظاهر پوستش نشو باشد وپوستش بوزن یکدرم بیش نبود وبروی هیچ مو نبود
وبویش تا چهل سال ونجیرو ملس حرا وشیافات نتوان دانست که هست باینه ودو دانک از وی
قایم مقام دو مثقال بود از چینی واز غایت حدت وتیزی در کاه سحق کردن اکر بکافور بکار ندارند
صداع آورد وخون از بینی روانه کند بعد ازان مشک تبتی وتجوزنین تفاحی لون وتا فهای ان خرد
بود وکم موی وهر نافه بوزن سه مثقال بود تا پنج مثقال وانچه زرد بود از وی تازه تر بود وانچه
سیاه بود کهنه تر باشد ومیان این هر دو فرق چندان نیست در بوی بعد ازان مشک طوسی
که ان مشابه تبتی بود وبوی قوی دارد فرق میان ایشان اینست که موی این نافه سفید بود ونافه
تا صفت درم براید بعد ازان مسک تاتاری وان مشابه بود بنافهای خطایی وان نوع مسک

خوب نباشد و درین زمان بیشتر ازین نوع می افتد بعد ازان مسک قرقیزی است وان نوع زیاده
قوتی ندارد جز غالیه و لخلخه و ذریره را نشاید و نوع دیگر بجربت هر چند قوی بوی بود ولیکن بسبب اب
دریا و نم ضعیف بوی شده باشد بوییش مستحیل گشته و در وی شیافات فراوان بود بعد ازان مشک
قشمیری است که ان را اذفر خوانند ان عسر الطحن و شدید الاستحاله بود دلالت میکند ظاهرا که مصنوع
است نه مخلوق وان نوع از همه انواع مسک کمتر بود چنانکه پدر ابن صنیف آورده بود و نافه از ده
تا ده درم براید و در وجز یک مثقال مشک نباشد و فی الجمله بهترین ان باشد که لون ان زرد باشد
و رایحه وی تفاحی بود و از آهوی گیرند که جوان باشد و بعد از غایت نضج بود چون از وی گیرند و فرق
میان این آهو که نافه دارد وان آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا
انکه این آهو را دو دندان پیش بود که بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر
و گویند چون قومی انجا بشکار روند اگر تیر بزنند نافه بوی ندهد و ظن که در نافه وی بود خام بود
بخته و رسیده نباشد بوی عی سهولتی داشته باشد چند زمان رها کنند تا ان زایل شود و از
ماده هوا مستحیل بمشک شود و این دلیلست بران که میوه که بر درخت تا رسیده بود و شوان
خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها کنند تا رسیده گردد بتوان خورد و فی الجمله بهترین
مشک ان بود که در وعای خود نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده و از حیوانی بود که مستحکم
و تمام المولود بود و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و قلهمان گوید
که مسک گرمست در دوم و خشک است در سیوم ابن ماسویه گوید عرق را خوشبوی کند
قوت دل بدهد و شجاعت زیاده کند و مره سودا زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح
وی بود در ان رخصت سخن اعضا و مقوی اعضای خارجی بود چون بر وی نهند مقوی اعضای
باطنی بود چون بیاشامند و جماعتی از اطبای فارس واهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی
هست و بدین سبب است که باه را یاری میدهد و اگر قدری از وی با روغن خیری بگدازند
و بر قضیب و سوراخ ان طلا کنند یاری دهد بمجامعت کردن بسیار و سرعت انزال و رازی گوید
جون در طبیخی حل کنند و بیاشامند دمن را گنده کند و سودمند بود جهت علتهای سرد که در سر باشد
که غشی و سقوط قوت را نیکو بود و طبری گوید ملطف مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش چون بدان
سعوط کنند مقدار نیم اروی با چندان زعفران صداعی که از سردی بود زایل کند و قوت دماغ بدهد
و حکیم بن حنین گوید در اد و بیهای چشم کنند قوت چشم بدهد و سفیدی رقیق که در چشم بود زایل کرداند
و نشف رطوبت پلید بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوبی مزاج را و پیران را موافق بود خاصه در زمان
سرد و شهرهای سردسیر و مصلح جوانان بود حرور اخاصه در زمان گرم و در شهرهای گرمسیر و فی الجمله
سودمند بود مجموع علتهای سرد که در سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم
و جمله جسد و تنکلم به بند د و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس
گوید وی اجل تریاق پیش هلاهل بود و قرون سنبل و مفرح بود و توحش را سودمند بود و
تعدیل گرمی وی بکافور کنند و گویند بدان سعوط کردن مفلوج و اصحاب سکته سر را نافع بود
دماغ را پاک کند با ادویه که بدان سعوط کنند چون در روغنهای که مسخن بود در ان حل کنند و
بر قفا و پشت مالند حذر و فالج را سودمند بود و اگر بدان مداومت نمایند افلاج زایل کند و
ابن رضوان گوید بر بواسیر ظاهر طلا کردن نافع بود و ابن رشد گوید که ریاح غلیظ که متولد
شود در امعا نافع بود چون بیاشامد و صاحب منهاج گوید مقدار ما خوذ از وی قیراطی بود شراب
او مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند بدل ان چند تختی بود در دو عصب و در همه فعلها
الا در بوی خوش و گویند بدل او مرزنجوش است **سواک الراعی** گویند ذو فراست و گویند
تخنیق شیطرج است که گفته شد **سمفوره و سمقاره و سمقران** اسمای زراوند طویل است بزبان
بربری **مسک الجن** بزبان اندلس جعده کوچک را گویند و شواصر ارا نیز بدین اسم خوانند
مسک القرود گویند رعی الابل است و گفته شد و نوارس را نیز بدین اسم خوانند **مسطار**
شراب بدست افشرده زود مست کنند و بود **مستعجل** بوزیدان است و گفته شد **مستحقونیا**
مسحوقنیا و مسحوقو نیز گویند وان زبد القوارير بود و بپارسی کف ابگینه گویند و ماء الزجاج گویند

عدس ح

وان آبی بود که بر روی ابگینه مانند کف پیدا کردد و بعضی کویند خرمای سبز است که در وقت
ساختن بدید اید و بعضی کویند ریم ابگینه است وانچه محقق است کف ابگینه است بغایت حار و
حاد بود سپیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود چون در حمام بر اعضا
طلا کنند و بدل ان ابگینه سپید است و قلیه کازران **مسقاطون** عود هندیست و کفته شد
مسن سنکیست الوان که کارد و بدان تیز کنند حکاکه ان چون بر پستان ابکار لطوخ کنند و خصیه
کودکان رها نکنند که بزرک کردد و اکر بر داء الثعلب لطوخ کنند موی بر رویاند و اکر بهم که بیاشامند
ورم سپرز بکداازاند و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز چون شکسته کنند پس بریان کنند با آتش
سحق کنند با سرکه و لطون و حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و اکله را نافع بود چون سحق کنند تنها
و در چشم کشند سپیدی چشم را زایل کند و از بهر این است که شیافات که جهت چشم سازند و برود
وی سازند و سایند و در چشم کشند و اکر وی را بسوزند و سحق کنند و بر سوختگی آتش باشند
نافع بود **مشمش** بپارسی زردالو کویند و قیسی خوانند و بیونانی ارمینا قن و نیکوترین ان
ارمنی بود و طبیعت ان سرد و تر بود در دوام و دیسقوریدوس کوید قوتش طعم نزاز
تشفتالو بود و بمعده و نیکونزاز وی و خوزی کوید مسهل صفرا و مولد خلط غلیظ بود و خشک
خشک کرده وی چون بخیسانند و نقیع ان بیاشامند مسکن تشنگی بود و مبرد معده بود بغایت
و تبهای حاده را نافع اکر در معده طعام بود فاسد کند و بکردد و اولی ان بود که اکر کسی را در
معده بقیتی طعام بود بخورند از پی ان سکنجبین بخورند و کویند هم مصطکی [illegible] و هم
انیسون با میبه مسک خورند و اکر مغز استخوان وی خورند غثیان آورد و مداوای وی بقی کنند
پس بر بوب خواکه ترش مانند غوره وانترج ولیمو و روغن استخوان وی را بوا سیر نیکو بود
مسک هندی سعد هندیست و کفته شد **مشط الراعی** نبیا فوس است و کفته شد
مشکطر امسیع و مشکطرامشیر نیز کویند وان فوتنج بری بود و بشیرازی رنک خوانند و از
خواص وی آنست که چون کوسفند بوی چرا کند بعوض شیر خون از پستان آید و طبیعت وی

صح
شمشیر وغیره

صح
وی

کرم و خشک بود تا سیوم و کویند و خشکی وی تا چهارم بود رطوبات لزج از سینه و شش
بیرون آورد و شراب وی عظیم سودمند بود و غشی و کرب را و وی بول و حیض و دم نفاس براند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط ادرار که در وی هست بعوض بول خون براند
مصلح وی رب مورد بود یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس کوید چون دانکی از وی سحق
کنند و با روغن بلسان بیرشند و زن بفرزجه بخود برکیرد درد را زایل کند و اسحق کوید قولنج را نافع
بود چون دانکی از سقمونیا و دانکی از وی سحق کرده و یکدرم کثیرا با ده درم خیره بنفشه بیرشند با آب
کرم بیاشامند و اریباسیوس کوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد در هر سه روز هر روز نیم
درم سحق کرده از وی با سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوتش
زیاده شود چون بیاشامند و بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر بود به سپل و کویند اصلاح وی به کره
خری کنند و بدل وی کویند قردمانا است و جالینوس کوید بدل ان دراز عدس حر بود
بوزن ان و شابور کوید بدل ان اکلیل الملک و کویند بدل ان شقایق است **مصطکی** بپارسی
کندر رومی خوانند و بسریانی کیا و برومی مسطیخ و بیونانی سخنیوس کویند و انرا علک رومی خوانند
و کیه کویند و ان صمغی سپید بود و سیاه بود انچه رومی باشد سپید باشد و انچه سیاه بود مو ...
نبطی بجنیبت در وی سخت بود از سپید قوت قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر و سودمند تر بود
از کندر و کویند حدت وی کمتر از جمیع صمغها بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم و کویند
تر است و قبض در اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان و اطراف
و ثمر و لحاء ان و عصاره ان و قشر ان قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهت
قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان آید و رحم منقلب که بیرون
آید و دیسقوریدوس کوید قوت مجموع درخت وی بود و قابض بود و قوت ثمر وی و ورق وی قریب و
مساوی بود اگر طبیخ ورق وی بر ریشها کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند
نافع بود و قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم کند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان

متحرک را محکم کند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی را نیز نیکو بود و اکر از شاخهای آن مسواک سازند دندانرا جلا دهد و جالینوس کوید مرکب بود از قوت متضاد یعنی از قوت قبض و تسخین و قوت تلین و بدین سبب بود که اورام معده و مقعده و امعا و جکر را نافع بود و خایند وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را نافع بود و نفث دم را و مقوی معده و جکر بود بوی دهان خوش کند و بن دندان محکم کرداند و مسخن معده و جکر بود و محلل رطوبت معده مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند صداع سرد را نافع بود چون با زیت بکدازند شقاق لبها را نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعا را نافع بود چون با اب سرد بیاشامند رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بکدازند ورم جکر و نزف دم را نافع بود و کویند مضر بود بمثانه و مصلح وی ان بود که بر کرفس بند خشک کنند و باکثیرا استعمال کنند و صاحب تقویم کوید بسیار از وی شش درم بود و مصلح وی صمغ عربی بود و قند و بدل ان یک وزن و نیم ان صمغ البطم است و کویند وزن ان لبان که ان کندر دریا ببست مصنع ثمر عوسج است قابض بود و شکم به بندد و اکر زیاده خورند قولنج آورد و سخت مصل طبیعت ان سرد و خشک بود در دوام و ابن ماسویه کوید در سیوم سودایی مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سنبل و کیبوس بد دهد و اکر با کوشت فربه پزند ضرر ان کمتر بود مصباح الروم کهربا است و کفته شد مطبوخ عنبید العنب است و میبختج کویند و کفته شد مطحنا لعوق بحطینا کویند و ان لعوق لوزست و در حرف کاف کفته شد مطبخن ان بود که رسیده بود و نزد ان خشک تر از پخته بود و انچه بسرکه و کرو با بود کرم بود و خشک و انچه بری بود بی سرکه بغایت کرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبت معده و انچه با بازیر بود دشوار هضم بود و تشنکی آورد و اکر بسرکه بجوشانند و بعد از ان بریان کنند تشنکی نیاورد و انچه بی سرکه بود و باب بجوشانند و بعد از ان مطبخن کنند و حرف و دارچینی بران کنند تشنکی آورد منظ جلنار است و کفته شد معشوق آنرا احجار ایراجمست کویند و کفته شد و از نبات ماسوا انه آن نیز کفته شد معقار صمغ اجاص است و کفته شد معد

حفه الثعلب است و کفته شد معین ماز ریون است و کفته شد معا نیکوترین روده ان بود که از حولی کوسفند کیرند و طبیعت ان سرد و خشک بود و عصبی بود و مصلح کسی باشد که غذای وی فغانی باشد و وی در ساقین دوالی احداث کند از بهر انکه خون بد از وی متولد شود و میل بسردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و بسباج بزنند و ابازیر معده وی چون معا بود در احوال او وی صالح از معا بود و طبیعت وی سرد و خشک بود معاث بهترین وی بغداد بود و سفید بود که میل بزردی داشته باشد طبیعت ان کرم و تر بود در دوام و کویند خشک بود مقوی و مسمن اعضا بود و ضماد کردن بوی شکستکی و کوفت و الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق و خشن بود و باه را برانکیزد خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و کویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود در ضمادات بدل وی قلت کنند مغره نوعی از طین سرخ بود و بیونانی میلطوس خوانند و برطینون نیز کویند و شیرازی کل سرخ کویند و نجاران این دیار استعمال کنند و بهترین ان بود که سرخی روشن بود نه تاریک کویند نیکوترین ان مصری بود و شیخ الرئیس کوید که طبیعت سرد بود در اول و خشک بود در دوام و فولس کوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود جراحتها را با صلاح آورد و کرم بکشد و در سرکه حل کنند و بر حمره و مجموع و ورمهای کرم طلا کنند نافع بود خواه ریش شده و خواه ریش ناشده و اکر بر سوختکی اتش طلا کنند روع ماده کنند و ورم بکدازاند و ریش را خشک کرداند و چون سحق کنند و با تخم رع بنیمبرشت بیاشامند خون را به بندد و اکر با اب لسان الحمل بود قرحه امعا و مثانه را سود دهد و طبیعت به بندد و درد جکر را نافع بود و اکر با اب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض کند و همچنین اکر حقنه کنند قرحه امعا و خون که از امعاء سفلی روانه بود قطع کند مغموه قلیه بادنجانست مغنیسا صاحب منهاج کوید مانند مرقشیثا بود و نیکوتر بود و کویند کلیست سیاه رنک که از کوه کاشان می آورند و مولف کوید انچه محقق است سنک ابیت الوان بغایت سست و اکثر سیاه رنک بود که بسرخی زند و نقطهای سفید بدان بود و ابکینه کران استعمال کنند جهت انکه ابکینه را

جون

بنفش کند وابکینه کران انرا سنک مغنی خوانند و رنک برکان کویند در ولایت تبریز از در قرحهٔ فاروق
دبیبست که ابر برکان خوانند وازان ده خیزد وان را رنک برکان ازبهر این کویند ووی قابض وهم
مجفف معده بود و سنک بریزاند و در دارو های چشم استعمال کنند ومقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود
ومضر بود بدل و کویند مصلح وی عسل است و بدل ان قشقیناست مغناطیس حجر المغناطیس کویند
وکفته شد مغاث هندی کلزست وکفته شد مغد لعاح بریست وکویند بادنجا است وکویند
نوعی از کیاه کوچک است لیکن قول اول و دوم صحیح است وصاحب منهاج کوید بادنجانست وکفته
شد ولعاح بری را مغد خوانند وکفته شد مغرود نوعی از کیاه کوچک بود بد بود وخوردن وی
مفرح جون مفرح مطلق کویند لسان الثور بود وکفته شد مفرح قلب المحزون ترنجان است
وباد رنبویه نیز کویند وکفته شد مقل صمغیست که انرا کوره خوانند ومعروف بود بمقل ازرق
وبمقل مکی وبمقل الیهود وعربی خوانند وصقلی بود غیر مقل مکی ان ثمر دوام است وکفته خواهد
شد وبهترین وی انست که صافی بود وبلون ابریشم بود ازرقی که بسرخی مایل بود وزود حل
شود وهیچ جرکی وچوبی در وی نبود وچون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب ورایح غار
وموئف کوید بهترین ان بود که تلخ بود وصافی و در ولو وچینی بود وزود شکسته شود وخشبوی
بود وطبیعت ان کرم بود در سیوم وکویند در اخر درجهٔ اول خشک بود در سیوم وکویند سرد بود
وکویند تر بود ورازی کوید کرم وتر بود در دوام طاعون را نافع بود ودبیغور یدوس کوید
جون بلعاب دهان روزه دار حل کنند تا جون مرهم کردد و بر خنجره نهند نافع بود وجون بخور برکیرند
وبخور کنند انضمام رحم بکشاید وبجا اورد ومر رطوبت که بود پاک کند وچون بیاشامد سنک کرده
ومثانه بریزاند وحیض وبول براند واکر در مسهلات کنند منع مسحج کند واکر بیاشامد کزند کی
جانوران را و فتق وکهن را نافع بود وقوت مجامعت دهد وفربهی آورد ومنفخ سده کرده ومثانه بود
ومسهل بلغم سودا بود واکر از وی تناول کنند مقدار یک درم باشد ووی خنازیر را نافع بود و
وبا سرکه بر سعفه طلا کردن نافع بود وفسخ عضله وصلابت اعصاب وتعقد ان وکزاز ودرد بلغ

ودبلی

در ریاح را نافع بود جون بیاشامد وبخور کنند وبا بخود برکیرند بواسیر را نافع بود خون ان ببندد و
محلل آورام سنل وانثیین بود جون بسته بود عرق النسا ونقرس را نافع بود واسحق کوید مضر بود بجکر
ومصلح وی زعفران بود وکویند مضر است بشش ومصلح وی کتیرا بود بدل ان بوزن ان صمغ البطم
ونیم وزن ان کندر دریابی بود مقل مکی ثمر مقل است وصاحب منهاج کوید ثمر درخت مقل را
بعش خوانند جون تر بود وجون خشک شود وقل خوانند ودر اندرون ان استخوانی باشد وانجه
بود بحجاز رسد در مکه خورند ولذیذ بود ودر اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته بود وانی
اندک وبغایت وخشن بود وقابض وبارد شکم ببندد وقوة معده بدهد پوست پخته وی تقطیر
البول را نافع بود واین ثمر را مقل مکی خوانند ومولف کوید که ایسته انرا بجاران برسم کنند
مقلونیا ملونیا کویند وکفته شده مقلیاثا بسریانی حرف الکویند وکفته شد مقر نبات صبر ست
وعلسی خوانند وکفته شد مقدونس ومعدونس نیز کویند وان کرفس ماقدونی است و
منسوب بماقدونیا روم بود وان فطراسالیون است وکفته شد کمنته الاندز سیکران
الحونست وکفته شد وقلومس وبوصیر نیز کویند وان ماهی زهره است وکفته شد مکنسه قوینثه
مخلصه است وکفته شد ملح بپارسی نمک کویند وان انواع است ملح عجبین وملح اندرانی وسیاه
نفطی وسیاه غیر نفطی وملح هندی سرخ رنک بود وملح الحجر تلخ بود نود یک ببورد بود وبهترین
آن درانی بود سفید نمک انرا بپارسی نمک طرزد کویند طبع ان کرم وخشک بود در دوام و
دبیغوریدوس کوید قوت وی قابض بود جلا دهد ومحلل ومنقی بود کوشت زیاده از ریشها
بخورد ودر دارو های جرب مستعمل بود وا اورام بلغمی وحکه ونقرس وجذام وقوبا وباد ها بشکند و
منع عفونت کند وسودمند بود غلیظی اخلاط را وجون با زیت وسرکه وعسل بیامیزند وبدان
تحنک کنند خناق را ساکن کند واکر با عسل بود ورم لهات نغانغ را نافع بود با جو سوخته
با عسل ضماد کنند واکله واسترخاء اللثه را مفید بود وبا بزرکتان برکزیدکی عقرب ضماد کردن
نافع بود وبا پودنه کوهی وزوفا بر کزیدکی افعی نر را سود دهد وبا زفت وقطران با عسل

کزیدکی مار شاخ دار نافع بود و با سرکه و عسل دفع مضرت سم مار پایی کند و زنبور و جون با عسل
ضماد کنند و با مویز دماملیل را نضج دهد و با تو تیز و خمر با عسل منضج او رام بلغمی بود که انثیین عارض شود
کوزیدکی نهنک را سود دهد جون سحق کرده خرقه کتان کنند و در سرکه فرو برند و بر عضو کوزیده
مار و افعی می مالند نافع بود جون با سکنجبین بیاشامند مضرت افیون کند و قطع کشنده و ابو جریج
کوید جون با غذایی که سرد بود مانند پنیر و ماهی و کوامخ خلط کنند از طبیعت ضعیف بکردد معنی کرم و خشک
کردد و بر اسهال و قی یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند و معا را بشوید و هضم طعام را
یاری دهد و موافق مرطوبی بود و بخار را مضر بود جون بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون
که از بن دندان اید کند و خونی که بسبب دندان برکندن بود ببندد و اکر کرم کنند و در دهان نکاه
صوف پاره بدان ترکنند و بر جراحتهای تازه که خون از ان روان بود نهند خون باز دارد
نمک اندرانی چشم را تیز کنند و ناخنه و سفیدی چشم را نیک بود و سبل را سود دهد و درد معده سرد را
ساکن کند و مسهل بلغم عفن خام بود و سودا و شربتی از وی نیم درم بود و نمک سوخته دندان را
جلا دهد و صنعت سوختن وی نیکوتر ان بود که نمک را بشویند یک بار و رها کنند تا خشک کردد
پس در دیکی کنند و سر دیک را ببندند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته کرد بر کرد دیک کنند
تا از حرکت باز استد انزمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر کیرند در میان نهند که سوخته
باشد تا خمیر سوخته کردد بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود و رازی کوید بسیار خوردن
نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی بود و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج کوید مضر بود
بدماغ و بصر و شش و مصلح وی ان بود که بشویند و صعتر اضافت وی کنند و کویند بدل ان
نیم وزن ان نوشادر است و کویند بوزن ان بورق ملح الدباغین شورج است و کفته شد
ملح الصاغه تنکار است و کفته شد ملح بورینه نوشادر است و کفته شود ملح سنجی ملح عجبین است و
کفته شد ملح الغراب بوره درخت بید است و وی قوی ترین بورقها بود ملح هندی کرم
و خشک بود و کویند کرم و تر لطیف تر از انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین ان بود که منتن

آتش ...

بیداست

الرابع

الرایحه بود و طبیعت ان کرم و خشک بود قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربتی از
وی تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا زرد بود طلاخ قاقلاست و کفته شد ملوخیا
ملوکیه خوانند و ان نوعی از خبازی است و ان بستانی بود و بیشتر از ی خطمی کوچک کویند و نیکوترین
ملوخیا ان بود که سبز و بزرک بود و قضبان وی بسرخی مایل بود طبیعت ان سرد بود در اول
و تر بود در دوام کویند سرد و تر بود در سیوم التهاب را نافع بود جون بر سینه و معده ضماد کنند
و سیلان حیض و اختلاف دم و صداع در دو چشم کرم را نافع بود جون ضماد کنند و اسحق کوید
سده و جکر و زمردکی بکشاید جون از اب وی سی درم بیاشامند و کویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی کل بود با کلاب مُل اهل اندلس طرسوح را مُل خوانند و خمر را نیز مُل خوانند ملطاه مشط
الراعیه است و کفته شد ملونیا مقلونیا خوانند و ان خربزه دراز بود بیشتر ازی انرا خیار دراز
کویند و ان مانند خیار زره بود و طبیعت ان سرد و تر بود و زود منهضم شود ممسک الارواح
موقف الارواح خوانند و ان اسطوخودوس است و کفته شد منج بحیثیت بپارسی منک کویند و
کوشنه و موت کوید بفتح میم نخ است و بضم میم اسم زنبور عسل است و فرج را هم منج خوانند
من و طلی که بر درختی افتد یا سنکی ان را من خوانند مانند ترنجبین و کزنکبین و شیرخشت و
بیدانکبین و امثال ان و طبیعت ان ماسرجویه کوید کرم بود در اول معتدل بود در یبوست
و در رطوبت سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت ان بزداید و خشونت ان نرم کرداند
و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و حبیش بن الحسن کوید کرم بود در اخر درجه دوام و خشکی وی
نزدیک بکرمی بود و نیکوترین ان بود که لون وی صافی بود و هیچ چوب درخت با وی
نیامیخته بود استرخاء معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ماء اصفر را سود دهد جون بیاشامند
ضماد کنند بر شکم و جون سعوط کنند مقدار دانکی دماغ را پاک کرداند و بادهای غلیظ از وی
بیرون آورد و منقی آدویه بود جون با وی خلط کنند در شربت و سعوط و وی را خلط کنند
با ادویه بزرک از بسیاری منفعت ان در بدن منسم در باب حاء در صفت حب منسم کفته شد منج

برود کافوریست وگفته شود در مرکبات منجوشه سنبل رومیست وگفته شد مندعورد ببرج
است وگفته شود و بروی مندرا عورس خوانند منثور خیری را بدین اسم خوانند وگفته شد
نوعی از خشخاش هست که انرا منثور خوانند مندلی عود است وگفته شد منخ فرج است وگفته شد
منخ زاوشان خیریست وگفته شد موز درختیست مانند نخل وثمر وی را موز خوانند در طرف
دریابار بسیار باشد وطعم شیرین بود و مانند خشخاش با پوست بود وطبیعت وی ابن ماسویه
گوید گرم بود در وسط درجه اول تر بود در اخر ان غذا اندک دهد و ریش حلق وسینه وشش و مثانه
وسرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد وگرده بود و بول براند شکم تیره و بسیار خوردن وی مولد
سده بود و صفرا و بلغم زیاده کند بحسب مزاج وی بر معده ثقیل بود بغایت مصلح وی نبات بود
که با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید
که خورند تا ان زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است وابن مولف گوید موز بر درخت خیش
خشک نشود تا ان زمان که باز کنند و چند روز در خانه بپاویزند جماعتی که حکایت کردند که
شاخ موز دیدیم که بر و شصت موز بود وزن شاخ [illegible] شصت رطل بود تا ان زمان که
خوشه از موز رسد گرد اگرد او خوشهای بسیار بر وید وگویند برگ او سه گز بود در درد و گز و بالای
در بر شود و دیگر اوراق گرداگرد او برمی رویند از بس یکدیگر می رسند وگویند میان بر امدن
موز از زمین تا ان وقت که میوه دهد دو ماه بود و میان شکوفه آوردن او تا تمام رسیدن
چهل روز بود و بر هر شاخی از موز سی عدد تا پانصد عدد بود هر گاه که بسیار شود چوب را استوار
کنند مورد اسفرم مورد بریست ونیکوترین ان مورد رومی بود و طبیعت ان گرم و خشک است
در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبت دماغ را نافع بود و
چون بخود برگیرند کرم بکشد مو یونانی میو خوانند و بعضی اثا میطیقون خوانند ساق
نبات او و ورق او مانند شبت بود لیکن ساق وی غلیظ تر بود و بدرازی دو گز بود و
بیخ وی را مو خوانند و بوزن و لون خاربیقون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته

دانکی

از درخت

بتلخی

تا نشکند

بلغ

باشد و خوشبوی بود و این بیخ مستعمل است و طبیعت ان صاحب منهاج گوید گرم و خشک است
در سیوم و در وی رطوبتی نافع بود غیر نضیج و جالینوس گوید گرمی او در دوم بود و خشکی او در سیوم
و نیکوترین ان سفید روشن پاک بود و بول و حیض براند و ملطف بود و گرم تر از سنبل بود و قابض
درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را نافع بود خوردن و طلا کردن و عسر البول را سود دهد و درد
گرده و مثانه را نافع بود چون بجوشانند تا بجوشانیده بپاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند
ولعوق کنند بادی که در معده بود و مغص و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سود دهد چون بجوشانند
و زن در آب ان نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بزر ما کودکان بول براند و اگر زیاده استعمال
کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و اصلاح ان تخم کرفس بود و بدل ان نیم وزن ان
جوز بود و ابن مولف گوید بدل ان در گرفتگی بول فطراسالیون است یا افسنتین رومی و قدر شربت
مو دو گز بود و بیخ او پراکنده بود و بعضی دراز و راست و بعضی کج مومیایی بهترین وی معدنی بود
که از ولایت دارابجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیایی بقوت زفت و قفر بود چون
با هم بیامیزند و بطبیعت ان بود الا مومیایی منفعت بسیار تمام دارد و طبیعت ان گرم بود
در سیوم و لطیف و محلل بود و شیخ الرئیس گوید گرم بود در اخر درجه دوم و خشک بود در اول
مقوی روح بود بخاصیت و سودمند بود ورمهای بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه و فالج
و لقوه را خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و دوار و صرع را چون حبه با آب مرزنجوش
سعوط کنند نافع بود و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ صعتر پارسی بپاشامند نافع بود و منع نفث دم
از شش کنند و خناق و درد حلق را قیراطی از وی با سکنجبین با رب توت سودمند بود و
قیراطی از وی خفقان را سود دهد و حبه از وی فواق زایل کند چون بطبیخ کرفس بپاشامند
و قیراطی از وی با شیر تازه بپاشامند ریش مثانه را نافع بود و حبه از وی با قیراطی گل زرد یا عقرب
را نافع بود با شراب صرف بپاشامند یا مثلث و همچندان با روغن گاو همین عمل کند و جهت
کر چون بپاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانگ در ابی که انیسون در ان جوشانیده

باشند حل کنند و بر شکم و پستی طلا کنند نافع بود و جهت امساک بول هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس
جبلی دران جوشانیده باشند با اذخر بیاشامند و ابتدای جذام و برص و داء الفیل منفعت رو
پیاپی بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانک بیاشامند در درد معده که از سردی بود و سوء الهضم را دو حبه
هر روز بشراب صافی بیاشامند و کزیدگی عقرب و کسی که زهره خورده باشد هر روز دو حبه
با آبی که افتیمون و ورق درمنه و پودنه کوهی دران پخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر کردد بسبب
برودت هر روز دو حبه با آب صعتر پارسی و راسن جبلی دران پخته باشند بیاشامند و جهت اختناق
رحم و مجموع علتهای که زنانرا پیدا شود از سردی دو حبه با آب سداب هندی بیاشامند جهت
ربع حمی هر روز نیم دانک در آبی که بیست درم باد آورد دران پخته باشند بیاشامند و این
خاصیتها و زیاده ترازین دارد و اینجا کوتاه کردیم لیکن اکنون از ولایت داراب جرد آورده و
معروف نشانکاه بود این منفعتها دارد و غیر فرنکی که آن معمول از زاد مبیت و غیر انواع دیگر که
از کوهها یا از آب خیزد و آن تعز الیمو و بعد منافع آن زیاده بنهد نزدیک بمومیای بعد و
گفته شد و مولف گوید در نزدیکی آن غار که مومیای حاصل شود دیده است که آن ده را اسم
اپین بود و بدین سبب این دارو را موابین گویند **مولوندانا** نیکوترین آن بلاد که بلیون
و داسک بود و جالینوس گوید بقوة حر داسک بود و در جرمها گوشت زیاده کند و مولف شراک
آنرا کرمالة خوانند و چون باب بسایند و در زیر بغل مالند کند برد **موم** شمع است و گفته شد
موش دربندی پوش دربند پیت و گفته شد **مولی** حرمل است و گفته شد **موراموون** کرز
البرست و گفته شد **موفیون** نوعی از سموم است نزدیک به بیش و مداوای کسی که آن خورده
باشد مانند مداوای بیش کند **مها** صاحب منهاج گوید شکیست و گویند بلور بود بحسن
بلون صاحب جامع گوید نوعی از آبکینه است که در معدن با مغنیسیا جمع می شود و مها در بحر
احمر یابند و در صعید مصر و آن شکیست سفید رنگ و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ او
کمتر می باشد و صلب تر که چون نکاه کنند ظن کنند که ملح اندرانیست و نوع اول که گفته شد

بلور است

بلور است بتحقیق و ابوطالب بن سلیمان گوید مها خاصیت چون زن بر خود بیاویزد در
زمان زادن بروی سهل کردد و هرمس گوید کرانی زبانرا و کسی که سخن بتاه گوید چون سحق کنند
بسرکه و نمک و مر و زعفران و نوشادر بعسل حل کنند و زبانرا بدان تحریک کنند چند نوبت آن
زحمت زایل کند و کسوفراطیس گوید مها سودمند بود دوار نفاث و سل که عارض شود کودکانرا
و زنانرا که شیر دشوار از پستان آید چون بپستان مسح کنند شیر آسان بیاید و نیمی گوید چون با آب
سحق کنند سفیدی چشم زایل کند **مهند** نوعی از مرطنیقاست که معروفست براحة الاسد و اهل
مشرق قلبیق خوانند **میس** درختیست بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل
بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود و شکم به بندد و وی لطیف و مجفف بود و نشاره
چوب وی نزف دم زنان را نافع بود و قرحه امعا و ذرب و دیسقوریدوس گوید طبیخ و نشاره
چوب وی چون بیاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهت قرحه امعا و زنانی که رطوبت از رحم
ایشان روانه بود و موی را سرخ کرداند و شکم به بندد **میعه** بیونانی میعه سایله را اصطفا خوانند
و عسل لبنی نیز گویند و ثقل و برا میعه یابسه خوانند نیکوترین آن خوشبوی بود و بشیرازی آنرا جوز
خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود سخن و ملین
و منضج بود و گویند دماغ را پاک کرداند و جذام را نافع بود و طبیعت به بندد و مقدار مستعمل از
وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود نافع بود و چون بیاشامند تا بخود
بر کیرند حیض براند و از خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحه عفن کند و وبا را سودمند
بود و لیکن صداع آورد و اسحق گوید مغز بود و بشش و مصلح وی مصطکی بود و صنعت میعه سایله
در لبنی گفته شد **میشبهار** کما و چشم است و گفته شد و صاحب جامع گوید میشا رو میشبهار
طیلافیون است و آن نوعی از حی العالم است **میبشم** منسم است و گفته شد در حب المنسم
میبختج بپارسی پخته جوش خوانند **مویزج** زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع گوید حب الراس
است و این مخالفست حب الراس غیر آنست و مویزج بپارسی مویزک خوانند و نیکوترین

ان مصری بود سیاه و رسیده و معروف بود بموبزج جبلی و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم
محرق و اکال بود و جرب و بخاصیت شپش بکشد خاصه چون بازرنیخ بود و تنها بر جرب ریش
شده طلا کردن نافع بود و چون پانزده حب از وی بیاشامند قی کیموس لزج آورد و وی مضر
بود بمعده و مصلح ان کثیرا بود و بدل ان گویند عاقرقرحاست و در خوردن وی خطر بود و
که قرحه مثانه پیدا کند **میوسن** شراب سوسن است و گفته شد

باب النون

نارجیل بادج گویند و رانج
نیز گویند و ان جوز هندیست بپارسی نارگیل خوانند و شیرازی گوز هندی نیکوترین
ان بود که تازه بود بغایت سفید بود و انکه در ان بود شیرین باشد طبیعت ان گرم بود
در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و سخت گرده
بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را نافع بود و کشتن وی کرم را بکشد و حب
القرع بیرون آورد و طبع ببندد و وی بمعده ثقیل بود و پوست مغز وی منهضم نشود از بد انست
که پوست وی را البته باید تراشید و با شکر بخورند و گیر شده وی غثیان آورد و کرب و غشی
مداوای وی بقی کنند بعد از ان برب فواکه ترش و مولف گوید درخت نارجیل مانند درخت
خرما بود و برگ او پنج شش حب بود ثمر او در لیفی بود کمنار گویند و همه سال بر بار بود و آب
او را الطواق گویند شیرین بود اما نیم روز بیش نماند **نانخواه** و نانخه و نانخویه و ناتخاه گویند
بشیرازی زنیان گویند و باصفهانی ژنیان گویند و نانخواه اسم پارسیست معنی ان بعربی
طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین ان بود که زرین تازه خوش بوی بود
که مایل بسرخی بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی ان در دوم بود سده
بگشاید و درد و بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس گوید چون با شراب
بیاشامند مغص و عسر البول و گزیدگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابو جریج گوید
طبیخ وی نفخ را بگشاید البته و وی تنها کرم را نافع بود چون طبیخ وی بر گزیدگی عقرب ریزند

درحال درد ساکن کند و فارسی گوید قطع قیح که در سینه بود و معده بکند و مسکن ریاح غلیظ بود
و طعام را هضم کند و کسی که طعم طعام نداند و قولنج گوید سخن معده و جگر بود و اشامیدن و ابن ماسویه گوید
گرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید سنگ بریزاند و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با سداب
بول براند و آب وی را چون در چشم چکانند خون بسته بگدازاند مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید
مثلل بین بود و مصلح وی ترمس بود و با عسل محلل اورام بود و چون بدان حقنه کنند رحم را پاک کند و رطوبت
عفن خشک کند و چون بر بثور لبنی طلا کنند زایل کند و با گردکان سوختن بر حر را نافع بود **نارنج** صاحب
منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود و از دماغ
و وی لطیف تر از اترج بود مانند دل بود در فعل و شریف گوید درخت وی مشهور است و ثمر وی و کیب
از قوای مختلف بود و پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک بود در سیوم و تخم وی
گرم و خشک بود و پوست خشک کرده وی سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان
و اگر او مان شرب وی کنند با زیت گردد از بیرون آورد و پوست نارنج نیز در روغن خیسانند
و سه هفته با آفتاب نهند منفعت او مانند روغن ناردین بود و دو مثقال از وی اشامیدن
گزیدگی عقرب و جمیع گزندگان که ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی نیز همین سبیل و حماض وی
خوردن بناشتا جگر را ضعیف گرداند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود
و اثر سیاهی از وی جامه سفید ببرد و اگر سنگ در وی خیسانند بگدازاند و چون عروق باریک وی
سحق کرده با شراب بیاشامند نافع ترین دواها بود از جهت دفع زهرها کشنده که بطبع سرد بود
نارمسک ناغیست خوانند و ان اقماع رمان هندی بود و صاحب منهاج گوید قفاحی و قشور
و اقماعی است مانند بسباسه اما مولف گوید قفاحی است مانند تخمی سرخ رنگ و اندک برگ سبز در
میان ان بود و اسحق بن عمران گوید که از خراسان خیزد و فی الجمله منفعت سنبل بود و نیکوترین
ان خوشبوی بود و طبیعت ان گرم بود در اول و خشک بود در دوم گویند گرم و خشک بود در سیوم
لطیف بود معده و جگر سرد را بغایت نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ بود محلل ان و شیخ الرئیس گوید

بدل آن دانک ونیم ان زنجبیل ونیم وزن ان پوست پسته بود و دانک ان سنبل وابن عمران کوید
بدل ان بوزن ان کمون کرمانی بود و دو دانک ان قسط بحری بود **نارفارسین** نوعی از مرا است
که مغشوش کرده اند بعضی از ینبوعات وان کشند ببود **ناردین** سنبل رومی است ومولف
کوید ان نجیبست بلون مشابه مامیران وعروق الصفر بود وبشکل اسارون ریشه بسیار دارد لیکن
ریشه وی باریک تر از ریشه اسارون بود ونیکوترین ان فربه تازه بود وخوشبوی وانچه سفیدی مایل
بود بد باشد وطبیعت ناردین کرم بود در دوم وخشک بود در سیوم جون در کحلها کنند موی مژه بروید
ورحم صح ودی بول وحیض براند و ورحم را نافع بود در طبیخ وی نشستن ویکبد رم از وی فالج ولقوه را نافع بود
واسحق کوید مضر بود بشش ومصلح ان کثیرا بود باعسل وبدل ان سنبل هندی بود **نافوخ** دلبوث
است وکفته شد **نارکیوا** رمان السعال خوانند وان خشخاش است وکفته شد ونارکیوا خشخاش
سیاه است **ناب الکلاب** نیش سک دیوانه وغیر دیوانه کفته شد در عظام **ناغبست**
نامشک است وکفته شد **ناطف** بپارسی قبیط خوانند وانچه از شکر بود معتدل بود موافق جوانان
و پیران کهلان ومزاجهای سرد وکرم بود وسرفه که از حرارت بود وانچه بخشخاش بود سودمند بود
اصحاب نزله وانچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد بود و پیران لیکن صداع اورد ومولد صفرا
بود وخاصه جوانان را وانچه بفستق بود نافع کسی را که در سینه وشش او سده بود وخلطی بلغمی وانچه بکنجد
بود کثیر الغذا بود نافع بود وسرفه وسینه را لیکن ثقیل بود ومرخی معده وانچه بکردکان بود در
غایت کرمی بود معده بلغمی را نافع بود وکرده را نیز لیکن صداع آورد وتعدیل ان بخشخاش و
وسرفه صح کامو کنند وانچه بیادام بود اندکی کرمی داشته باشد واکه از رطوبت بود نافع بود **نبق رطب**
بپارسی کنار تر کویند وعرب نبق دوما کویند وطبیعت ان سرد بود در اول وتر بود وکویند خشک
بود در اول وانچه شیرین بود سردی وی کمتر بود وانچه مایل بحموضت باشد سخت سرد بود ووی
طبیعت براند وکویند حکم وی وسبب وامرود مساوی وی بود وانچه معتدل بود شکم به بندد وغیر
معتدل دافع قوت بود از بهر انکه منهضم نشود وهضم ضعیفه بود ووی مولد بلغم بود واز بهر انست

محرور

محروری مزاج را بعد از وی سکنجبین دهند وسرد مزاج را کلنکبین **نبق یابس** کنار خشک سرد و
خشک بود وسردی وی کمتر از سردی تر بود ودر وی تخفیف وتلطیف بود وقابض بود قوت معده
بدهد وشکم به بندد ومنع نزف واسهال کند که از ضعف معده بود خاصه جون بریان کنند
با استخوان نیکو بندد واندک غذا دهد **نبت الارز** حب صنوبر است وکفته شد **نبید التمر** شراب
خرمای نیکوترین ان بود که از رطب سازند وطبیعت ان کرم وتر بود بدن را فربه کند
ومسهل بود غذا بسیار دهد وسخن بود وغلیظ ترین نبیدها بود بغیر از دوشابی وسده آورد و
مولد خون تیره بود وسوداوی ومضر بود باعصاب وحواس ومع انار ترش مصلح وی بود **نبید**
دوشابی بهترین ان بود که از سیلان رطب سازند وان کرم وتر بود وحرارت وی کمتر
از خامی بود ومسهل طبیعت بود وچون بکذرد غذا بسیار دهد وغلیظ تر از خرمایی بود وبادانکیز
بود ومولد سده بود خاصه جون تازه بود **نبید العسل** کرم بود بغایت کرم تر از خمر بود وخشک
باشد رطوبت معده وسرد مزاج را ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه جون افاویه سازند رازایل کند صح
ووی خمار آورد وبیشتر از خمر ومضر بود محروری را وصفرا بود وصداع آورد دوای ان بود که تسکل مولد صح
بانار ومزوبه کنند وثقل ان بپندارند واکر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند غوره و
اترج وماننده ان خورند **نبید الفانید والتین** مسهل طبیعت بود وصفراوی مزاج را موافق بود
وکسی که علت کرده ومثانه داشته باشد وسینه وشش را نیکو بود وسخن بدن سخن وی
بود وجرب وحکه آورد وفی الجمله مجموع نبیدها مقصر باشند از شراب انکوری **نبید الزبیب** کرم
وتر بود وحرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود وجون افاویه در وی کنند تطبیع
وی باشد رطوبت معده را نافع باشد لیکن منافع وی نزدیک نباشد بخمر ومسهل بود اکر عسل
با وی بود کرم وخشک بود سرد مزاجان را نافع بود ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود وادرار بول
کند وسخن وکرده ومثانه وسنک وفضول که بود وبیرون آورد وشکم به بندد وانچه از مویز
مجرد بود غذا بیشتر دهد وخونی که از وی متولد شود متین وغلیظ تر از خونی بود که از شراب متولد

شود و زود مستحیل شود بخلط سیاه که انرا دردی خوانند و بعد از ان مستحیل سودا کردد سودایی مزاج
را از وی اجتناب باید نمود و احتراز باید کرد **نبید نارجیل** مسکری قوی بود و مسخن و ملین بود
سودمند بود جهت درد پشت و کرده که از خلط سرد بود **نبات** بهترین ان بود که سفید شفاف
پاک سبک بود و طبیعت وی معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه
و شش بود و قصبه ان اکر لاجورد اضافه وی کنند سودا را نافع بود مضر بود بمعده مراری
مصلح ان فواکه تر بود **نبات الرعد** کماه است و کفته شد **نجب** پوست سلیخه بود و
نجب اسم مرقشیشا بود مخصوص بود دسلیخه لطیب **نجم و نجیل و نخیر** این هر سه اسم ثیل است کفته شد
در تا **نحاس** بپارسی مس کویند و ان انواع است یک نوع سرخ بود که بزردی زند و معدن
ان قبرس بود و ان فاضلترین انواع مس بود یک نوع سرخ روشن بود که میل بسیاهی
داشته باشد بصنعت زرد کنند و یک نوع طالیقونست که کفته شد و مس را چون بسوزند
روسختج خوانند و وی حریف بود و در وی قبضی بود چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن
شبی بود رقیق املس سرخ از زرد و طرف و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و در وی حدت
و قبض بود و شرب کردن از طرفهای مسین مسهل بود و باید که در ظرف مسین چیزها در وی
رها نکنند و حذر کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی هر و چربی و کوشت اولی ان بود که چون پخته
شود در وی از وی بیرون آورند و نجار وی سم است و کفته شد **نحاس محرق** روسختج میخوانند
و کفته شد **نخام** ابن ماسویه کوید کوشت وی اکرم لحوم طیر بود و افضل ان کرم بود و جز
قوت چشم بدهد و منی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج کوید صحیح انست که دیر هضم شود
و اثر بهرا بیشت که با اباز بپزند و از پی ان مثلث خورند با جوارشات **نخاع** بپارسی
پشت مازه کویند طبیعت ان سرد و خشک بود **نخاله** سبوس آرد کندم کرم بود در اول و خشک
در وی جلا و تلیین بود تنقیه و بسیار سینه را نرم کند خاصه جبوی که از آب وی و شکر سازند و
محلل ریاح و بلغم بود چون تکمید کنند در موضعی که تنخی بود نفخ از ان تحلیل کند و بام که تفنیخ کرم

کرده بر

کرده بر جرب متقرح مالند نافع بود چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود
و ورم ان ساکن کند و شیر روان کردد و چون با ورق تره تیزه بپزند و بر کزیدکی عقرب ضماد کنند
نافع بود و باب شهاجین عمل کند و اکر در سرکه خیسانند و در اتش نهند و دود ان در بینی کسی
رود که زکام داشته باشد شفا یابد باذن الله **ند** بشیرازی کشته خوانند و ان مرکب از عود و
عنبر و مشک بود بخور وی مقوی قلب بود دافع سموم بود **ندغ** صعتر بری است و کفته شد **نرجس**
عبهر خوانند بپارسی نرکس خوانند و نیکوترین وی مضاعف بود بشیرازی ان را مصنار زرد خوانند
طبیعت ان معتدل بود در کرمی و خشکی و لطیف بود و کویند کرم و خشک بود در دوم و کویند
در سیوم سده دماغ بکشاید و زکام سرد را نافع بود در وی تحلیلی قوی بود صداع که از رطوبت بود
سود دارد و مصدع سرمای کرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود **نرد** طلاییست مرکب از
صندل سرخ و کل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنک و ورمهای کرم را نافع بود
نرودک مولف کوید و صاحب منهاج و صاحب جامع صنعت وی نکفته اند و ان کیاهیست
که ورق ان بورق خیار زه ماند و بیخ وی را دواء النمر خوانند و کویند که پلنک را از ایندن دشوار
می باشد چون یک بار زاید قدرت حق تعالی می داند که چون این بیخ بخورد آبستن نشود و
ان کیاه را طلب کند و بیخ ان برکند و بخورد و دیکر آبستن نشود و بقدرة حق تعالی همه در
بدن وی پیدا نشود و کویند در پس سر وی باشد و کویند در بن دنب وی باشد و کویند در شیر دان
وی باشد و در میان سرکین وی یابند و مولف کوید انچه تحقیق است در بن دنب وی باشد
باقی خلافست و آنرا خانق النمر خوانند بپارسی نرک پلنک کویند در خواص وی بسیار است و مر
جراحتی که ناصور شده باشد باب بسایند طلا کنند نافع بود و زنی که صلابه وی لعق کند دیکر
آبستن نشود و مرد که با خود دارد هیچ زن از وی بار نکیرد و امتحان وی آنست که چون در
شیر کوسفند اندازند شیر بریده شود و اکر کسی با خود داشته باشد در اندرون که ان خبازرود
نانها در تنور افتد نرک از دنده شیر کوچکتر بود بسیار و رکها داشته باشد و لوبیا ان عکی سازند

وعملی را بکار دتوان نتراشیدن و بزرگ را نتوان نتراشیدن ومطلق رنگ ترک پوست
بلنگ ماند **نسرین** ورد صینی خوانند وان دو نوع است یک نوع را بپارسی گل مشکین خوانند
ویک نوع را نسرین و قوت وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس
بود و طبیعت وی گرم وخشک بود در اول وشیخ الرئیس گوید در دوم گوید در سیوم منقی
بلطف بود سردی اعصاب را نافع بود وکرم گوش بکشد وطنین و دوی را نافع بود سده
بینی بگشاید ودرد دندان را نافع بود و بیکن فواق وقی بود جون جهار درم ازوی بپاشامند
خاصه برگ وی واصحاب مره سودا که سبب ان عفونت بلغم بود وسود دارد وسخت دماغ بود و
مقوی دل ودماغ بود جون ادهان بو بیدن وی کنند وتحلل ریاحی بود که در سر وسینه بود و
بعطسه بیرون آورد وجون سحق کرده بجود مالند بوی بدن وعرق را خوش کند وجون کوفته
بر کلف روی مالند زایل کند جون خشک کرده هر روز نیم مثقال بیاشامند جند روز بپای جوانی
رانگاه دارد ومانع شیب بود مولف گوید که محمد زکریا آورده است که در خراسان دیدم
که گل نسرین را از یک درم تا سه درم میداد ندبدار واسهال قوی دارد واقعا گلنگبین که ازان
می نهند اسهال تمام دارد **نسر** شریف گوید که مرغیست بغایت بزرگ وثقیل الطیران بود
بپارسی آنرا کرکس خوانند ودر طیران جون بلند گردد از مشرق پرواز کند وهم دران روز با
گردد واین از عجایبهاست گوشت او گرم وخشک بود جون بخورند تشنج را نافع بود وغلیظ
تر از گوشت مرغان بود و دیر هضم شود وکیموس بد بود و مولد مره سودا بود تردیک بگو
کلنک وگوبند جون در جشم کشند و نزمره و برمنفعت نوبت با آب سرد وبرپیرامون جشم
طلا کنند نافع بود جهت نزول آب واگر با همجندان عصاره کدو بیامیزند وبشویند وکحل
کنند تاریکی جشم را نافع بود وخلط اجفان جرب الزاو یه وی که داخته در گوش جکانند کرم و
کر یرا نافع بود خاصه جون بپای این عمل کنند **نش** بیونانی اموانن گوبند وبپارسی نشاسته
گوبند نیکوترین ان سفید بود که انرا سر آب خوانند طبیعت ان سرد وخشک بود در اول وگوبند

سرد بود

ابرا نافع بود

سرد بود در دوام وتر بود جون با زعفران بر کلف روی مالند زایل کند وجون بپزند با جندان
واب وقند وروغن بادام اضافت کنند وسرفه خشونت سینه وحلق قصبه ریه را نافع بود و
جون بریان کنند شکم به بندد وباشراب بوکز بدکی انعی طلا کنند نافع بود وگوبند نشاسته غذا کمتر
دهد از مرجه از گندم سازند ودیر تر بگذرد و دیر هضم شود وسده آورد وگوبند مولد سودا بود اصلح
وی جیزهای شیرین بود مانند عسل وشکر وبدان کرد آسیاب بود وگوبند از مغسول **نشارع**
طبع وی طبع درخت بود ونشاره جوب کهن خورده که مانند آرد بود جون ضماد کنند بر ریش تن
بصلاح آورد وجون با همجندان انیسون بشراب یا برکه بسرشند ودر خرقه کتان کنند وبسوزند
سحق کنند وبر قرحه علیه افشانند مفید بود وشریف گوید نشاره جوب از گرم وخشک بود جون
با حنا بیامیزند وبر جرب مالند زایل کند جون دود کنند گزندگان بگریزند و ریشه بکشد و
منفعت نشاره عاج در صفت فیل گفته شد **نضار** درخت گز جون در کوه روید نضار خوانند
جون در زمین روید اثل گوبند وگفته شد **نطرون** بوره ارمنی است وگفته شد **نعنع** بپوتانی
منتی گوبند وهم نیز ما گوبند بشیرازی رافونه ونیکوترین ان بستانی بود تازه ونیکوتر خشک وی
ان بود که در سایه خشک کرده باشند وطبیعت وی معتدل بود ودروی رطوبت فضلی بود وگوبند
گرم وخشک بود در دوام وگوبند گرم بود در سیوم وخشک بود در اول ودروی قوت سخن وقابض بود
مانع ولطیف ترین بقول خوردنی بود دیسقوریدوس گوید عصاره وی با سرکه بیاشامند قطع
نفث دم کند وگرم در از بکشد ومحرک شهوة وجماع بود جون باب ترش وی دو سه شاخ بیاشامند
فواق وغثی وهیضه ساکن کند واگر با سویق ضماد کنند بر دبیلات بگدازند واگر به پیشانی نهند یا پشت
جو صداع زایل کند واگر بپستان که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند جون با نمک ضماد
کنند بر کسی که سگ دیوانه واگر گزیده بود مفید بود جون بر زبان مالند خشونت زایل کند جون زن
پیش از مجامعت بخود بر گیرد منع آبستنی کند واگر دو شاخ از وی در شیر مالند ورها کنند شیر را
نگاه دارد از خرابی ووی بغایت مفید بود معده را شریف گوید جون بخایند درد دندان را

نافع بود چون بر کزیدکی عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر را که ظاهر بود
بر کردن وی سود نوبت مر نوبتی دانکی از عصارهٔ ورق وی با روغن بغایت کمال مفید بود صاحب
بواسیر را مفید بود برق وی ضماد کردن کویند بغایت موافق معده بود خوردن ضماد کردن درد
معده زایل کند و اشتها آورد و سختی معده بود قطع قی کند که از بلغم بود چون با قدری عود با مصطکی
بجایند فواق خناق را نافع بود مقوی دل بود یرقان را نافع بود بسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا
کند و کویند مولد ریاح مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس بود و کویند بدل وی بود نه جوبی بود بود
نعام بپارسی اشترمرغ کویند و جالینوس کوید کوشت نعام بط کیثر الفضول و عسر الهضم بود رازی
کوید کوشت وی غلیظ بود و اصلاح ان مانند اصلاح کوشت بط کنند و ابن رضوان کوید بیه
وی در اول تابستان و اخر بهار در هر موضع که نهند افعی بکریزد و چون بوی وی بشنود مختی او رنده بود و
کوبند بیه او محلل اورام خاسیه بود محلل قوی بر کزیدکی عقرب ضماد کردن تا شامیدن نافع بود در دها
که از وی بود سود دهد **نفط** دو نوع سیاه و سفید بهترین ان سفید بود طبیعت ان کرم و خشک بود
در چهارم و اسحق کوید ترست و لطیف و محلل بود سده بکشاید و درد و رکبین و مفاصل و
لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود دفع کند و تودل آیه ربو و سرفهٔ کهن را نافع بود چون نیم
مثقال از وی با آب کرم بپاشامند مغص ساکن کند بادها بشکند و سردی مثانه را سود دهد
و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و بر کزیدکیها طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع بکشد
و اسحق کوید مضر بود و بشش و مصلح وی سرکه و کیثرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود **نقد**
عصفر ست وکفته شد **نلک** شجر زعرور ست وکفته شد **نمام** نمام الملک خوانند و نما ماکویند و ان
سیسنبر ست بهترین ان بود که سبز و تیز بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و کویند در دوام
و شیخ الرئیس کوید دفع عفونات کند و شپش بکشد و رم سرد را نافع بود و قلغمونی صلب و کرم را
بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده و سنک بریزاند و کویند با سرکه بپزند و روغن کل بر
سر طلا کنند نسیان صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از

امتلا بود

امتلا بود زایل کند و بر کزیدکی زنبور ضماد کردن با یک مثقال سکنجبین خوردن نافع بود و بیدن
وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ بدل ان بادروج بود و ابن مولف کوید
ابو ریحان اورده است که بسیار باشد که سیسنبر نعنع شود و حال انکه چنین است و هیچ طبیعی درین نیست
که سیسنبرست که نعناع می شود **نمل** بپارسی مور کویند شریف کوید از قول تیاذوق که مور بزرک
که در کورستانها بود چون بر برص لطوخ کنند بعد از تنقیه زود زایل شود چون صد عدد از وی
در بیست درم روغن زنبق اندازند و سه هفته رها کنند پس در قضیب مالند نعوظ آورد و چون
با آب سحق کنند و در زیر بغل مالند بعد از انکه تراشیده باشند دیکر موی نرویید **نمر** ابن مولف
پلنک ترکیبی ضعیف دارد و استخوان ندارد و چیده شود و اکر کسی را زخمی زند چهارده روز از موش
نکه ندارند که اکر موش مجروح را بیابد بول در جراحت کند و متعفن شود ارسطوطالیس کوید
خون وی چون بر کلف مالند زایل کند و مغز وی با روغن زنبق کداخته مخلوط بر کیرند در رحم
را نافع بود و پیه وی کرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و ابن مولف کوید
که اکر زهرهٔ وی خشک کرده با آب حماض اترج بسایند و بر بهق مالند نافع بود و اکر موی وی در خانه
دود کنند کژدم بکریزد و جاحظ کوید اکر آدمی پیه کفتار در اعضای خود مالد و برابر پلنک رود در
جایکاه وی بپیش او بنشیند پلنک را قدرت ان نبود که حرکت کند و زهرهٔ وی سم قاتل است
وکفته شد **نمیلیقن** کرسنه است وکفته شد **نوارس** نوعی از قثا داست بزرک و ان را نجم
القدس خوانند و سواک العباس المسیح کویند در قثا دکفته شد **نوره** کلس است شیرازی
اهک کویند نیکوترین ان سفید بود و سست اب ندیده بغایت کرم بود و ملطف و محرق
و اب رسیده چون دو سه روز بوی بکذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود مغسول وی لحیف بود
پی لذع کوشت زیاده بخورد و سوختکی اتش را نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک نوره
بر هر موضعی که خون روانه بود بر ان نهند خون را ببندد و وی مضر بود بعصب چون در حمام طلا
کنند و اولی ان بود که بعد از ان روغن بنفشه و کلاب و ثفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج بمالند

واکر اعضا بسوزاند و دانه بیرون کند روغن کل و آرد عدس و سرکه و کلاب طلا کنند
نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت وی آن بود که جوشش دهن و درد معده سوزش
ان عسر البول و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و
غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند با آب کرم و روغن بعد از ان روغن کل
و جلاب و اشتهای جرب ازمرغ با روغن بادام و لعابات نافع بود **نوشادر** معدنی و عملی باشد
و ابن تلمید کوید نیکوترین از طبیعی خراسانی بود صافی مانند بلور و غافقی کوید کرم و خشک بود
در اخر سیوم ملطف و مذیب بود و سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم کند چون در حلق
دمند با ادویه دیکر و خناق بلغمی را نیز و ملطف حواس بود چون با آب در خانه بینی بنند ما بکو برزد
واکر در سوراخ مار ریزند بمیرد و چون با آب سداب سحق کرده بپاشند علق از حلق بیرون
آورد و شریف کوید چون بر روغن بید ورند بر جرب سوداوی مالند در حمام زایل کند و چون بخایند
در دهان افعی اندازند بکشد و چون بر روغن کل بر برص مالند بعد از تنقیه زایل کند و رازی کوید
بدل ان بوزن ان شب بود و بوزن ان نمک اندرانی بود **نوی التمر** بپارسی استخوان خرما کویند
طبیعت ان کرم و خشک بود و در وی قبض و جلا بود چون بسوزند ریشهای بد را نافع بود چون سوخته
غسل کنند و سحق کرده با سنبل ثمره کشند مژه برویاند و در چشم کشند ریش چشم را نافع بود و اکر
خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن طبیخ وی سنک بیرون آورد **نوی اهلیلج
الکابلی** بهترین ان بود که بزرک بود و سرد و خشک بود در دوم عسر البول را نافع بود مقدار
مستعمل از وی یک مثقال بود کویند مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود **نوح** لبلابست و کفته شد
نهق صاحب منهاج کوید جرجیر الماست صاحب جامع کوید جرجیر البرست و مرد و کفته شد **نهشل**
جزبری است و کفته شد **نیلوفر** لینوفر خوانند بربالی کرنب الماء و بیونانی نیمفا کویند
و حب العرایس خوانند و کویند خلاف است و بهترین و نیکوترین نیلوفر بغدادی
است که کل وی آسمان کونی بود طبیعت ان سرد و نرمست در دوم و سردی وی زیاده بود از بنفشه

وکویند

وکویند سردی وی در سیوم بود و آب بیخ وی بهق را نافع بود و نیلوفر ورمهای کرم را نافع بود و کل و منوم بود
صداع کرم را سود دهد بود و منع احتلام کند و شهوت باه بشکند چون بکیرد از وی با شراب خشخاش بیاشامند
و منی ببندد و بیخ و تخم وی درد مثانه را نافع بود ضماد کردن و تخم وی ترق را سود دهد و چون در آب بکشایند
و بر سر ریزند حرارت را ساکن کند و نیلوفر چنان مضر بود بمعده چنانکه بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه
مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه یا خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی حکم بیروج داشته باشد و نیلوفر
از ادویه قلبیست وقتی که تعدیل ان بزعفران دارچینی کنند **نیلج** عصاره نیل است **نیمفا** نیلوفرست
و کفته شد **نیشوق** ادرک است و کفته شد **نیل** حشیش است که عصاره وی را نیلج کویند و تخم وی
وی عظلم کویند و نیکوترین ورق وی سبزین بود که سرخی زند و طبیعت ان کرم بود در اول و خشک
بود در دوم و کویند سرد است در اول و کویند سرد است باعتدال و متوسط بود و میان نرمی و خشکی
و قابض بود منع نفث دم کند و کلف و بهق را زایل کند و داء الثعلب و سوختکی آتش را نافع بود
و خراجات بد که در اعضا بود صلب و ریشهای عفن را نافع بود و بیرون سخت کودکان را اکر قی کنند نافع بود
و عصاره وی نیز همین عمل کند و اسحق کوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد با فلوس خیار چنبر و اکر
عصاره وی بسرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اکر ادمان وی کنند بر خنازیر منع ضماد
کردن با فی صلابات ان بکدازاند و اسحق بن عمران کوید که بدل نیلج بوزن ان آرد جو و دود انکشت (?)
از ماميثا بود **باب الواو** **واجد** بلغت نیل بمن لبلابست و کفته شد
وبر فر واست و کفته شد **وبر الارنب** پشم خرکوش بر ثربا ین دریده نهند باجسه دقاف (?)
کنند روسیده تخم مرغ منع خون رفتن کند **وبر اللقاح** پشم شتر سوخته چون سحق کنند در بینی دمند
خون باز ابستد **وج** عود الوج خوانند بیونانی اقورون خوانند و بپارسی اکر خوانند قوت وی
نزدیک با برسا بود و زراوند نیکوترین وی فربه سطبر بود خوشبوی سفید بر کرد و طبیعت
ان کرم و خشک بود در اول درجه دوم و کویند در سیوم لون را صافی کرداند و مجفف و
رطوبات مفاصل بود باه زیاده کند و کرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و در دپهلو

وسینه وجگر وصلابت سپرز و منفعت مثانه را نافع بود و بول وحیض براند و گزندگی جانوران را
سود دهد و سپیدی چشم زایل کند و تاریکی که از رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را سود دهد و تشنگی
از وی بگیرد و گرم بود و گویند مضر بود بسپرز مصلح وی رازیانه بود و بدیغورس گوید در شکستن باد جماع و
تقویت جگر بدل آن بوزن آن کموّن کرمانی بود و دو دانگ وزن آن ریوند چینی و اسحق بن
عمران گوید بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن عود قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن
کموّن و دو دانگ آن زراوند بود **وحشیزن** درمنهٔ خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل آن شیح ارمنی بود **وَدَع**
بپارسی کچک خوانند و بزرگ وی اسپید مهره و کوچک وی را شیرازی گوش ماهی خوانند و آن
نوعی از حلزونست و حلزون شخ بود و حلزون پیچ و پیچیده بود و ودع دراز و پیچیده
بود در قوت مانند صدف بود و بخاصیت مانند شخ بود و ابن مولف گوید ودع از جز
ایر د بجاب آرند میان سراندیب و کولم و گویند اهل موضع شاخهای جبل باب فد و برند و
ودع بران آویزد و براورند و در خاک کنند تا گوشت آن حیوان بپوسد آنگاه بیرون آورند
ودع بزرگ که آنرا شخ گویند در غایت سفیدی بود و ابن مولف گوید ودع دیدم که ظاهر و
باطن آن بغایت سفید بود و درخشان مانند صدف گویند این از بنگاله آرند **وَدَع** زوفای
رطب است و گفته شد **وَرَل** شیخ الرئیس گوید بشکل ورغ و سام ابرص بود و دنبال وی
دراز بود سر وی کوچک و وی غیر سوسمارست و مخالف وی در شکل مر دبدن بود و گوشت
وی بغایت گرم بود فربه کننده بود گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند در وی قوة جاذبه بود و جذب
سلی و شوک کند و سرگین وی مانند سرگین سوسمار بود سفیدی چشم زایل کند و موی بر داء
الثعلب برویاند و سرگین وی و وضح و قوبا را نافع بود و شریف گوید چون بکشند و بخان
با خون وی در دیگ اندازند و بروغن بپزند تا مهرا شود جهت قرحه که در سر کودکان بود و سخ
معالجه بر از بن بود و رازی گوید مغز سر وی چون در قضیب مالند قضیب را محکم گرداند و سطبر
کند

کند بغایت و بدل پیه وی پیه سقنقور بود **ورل مایی** سقنقور است و گفته شد **وراجالوز** کرم البیضات
وگفته شد **ورطورا** اسطاخیبس است و گفته شد **ورس** نبات یمنی بود و نبات وی مانند
نبات کنجد بود و گویند یک سال بکارند و ده سال باقی بود و هر سال ثمر دهد و ابن مولف گوید
ورس در دامن کوهی کارند که آن کوه را عدکو خوانند و بلندی آن کوه و حوالی آن بیست فرسنگ
بود و یک راه بیش ندارد و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ رنگ بود بزردی زند مانند لون
عصفر و شکل گل بابونه بود خرد و طبیعت آن گرم و خشک بود در درجهٔ دوم قابض و لطیف بود کلف
و نمش را نافع بود طلا کردن چون بیاشامند و ضیح را سود دهد و سنگ بریزاند و درد مثانه سرد را
نافع بود و مقدار شربت از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر است بشش مصلح وی عسل بود و گویند
جامه که بوی رنگ کرده باشند مقوی باه بود پوشیدن آن **ورد** گل خوانند بپارسی گل خوانند و مر
نوعی و زمرکه بود آنرا ورد خوانند و گل سرخ را جوجم خوانند و گل سفید را وتر خوانند و نیکوترین
آن بود که تازه فارسی باشد که هنوز تمام نشکفته باشد و رایحهٔ وی قوی بود و بغایت سرخ بود
و طبیعت آن مسیح ابن الحکم گوید سرد است در اول و خشک است در اول درجهٔ دوم و گویند
در سیوم متوسط بود در خلط و لطافت و بخیف وی قوی بود از قبض و وی مقوی اعضای باطن بود
ولثه و اسنان مصلح بیخ عرق بود و در حمام چون بخود بمالند و قطع ثالیل کند و چون سحق کرده
استعمال کنند سحج بن ران و بغل را نافع بود و وی معده و جگر را نافع بود و سده که در جگر بود
از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود و چون با عسل بپزند و بدل غرغره کنند و بسکن وجع متغد
بود و چون بر ورم طلا کنند و طبیخ وی حقنه کردن قرحهٔ امعا را نافع بود و تر وی مسهل بود ده
~~با عسل بپزند و بر مقعد ضماد کنند قرحه انرا نافع~~ درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی حرارت
تب ربع را نافع بود و خشک وی مسهل نبود و چون با عسل بپزند و بر مقعد ضماد کنند قرحه انرا
نافع بود و چون در دهان نگاه دارند بثر و قلاع زایل کند خاصه چون با عدس کافور بود و
بوییدن تازهٔ وی صداع گرم را ساکن کند قوت دل و دماغ بدهد و در بعضی مردمان زکام

علاج کرم شکم

آورد و بعضی ماشری و مصلاوی بوبیدن کافور بود و چون بر وی خسبند قطع شهوة باه کند و
دفع مضرت وی بجب الزلم کنند و شیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرمی و سردی مانند مورد
سردی وی دو درجه و گرمی در اول در تلین بود و پیوست و عطریت ملایم جوهر روح بود و غشی خفقان
گرم را نافع بود و چون آب وی اندک اندک بجرع کنند ورد الحمار ورد النجار خوانند و ابن ماسویه
گوید که آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت آن سرد و خشک بود و
بشیرازی انرا گل قحبه خوانند باصفهانی گل دورنگ و بپارسی گل دوروی گویند و رازی گوید
بهار آیست ورد منتن گلیست بد بوی بلون مانند گل سرخ وانرا القون خوانند و طبیعت
وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا ورد الحمیه نوعی از عود الصلیب است
که انرا ذکر خوانند و گفته شد ورد الزنبه ورد الزوانی نیز خوانند و آن گل خطمی است و
و گفته شد ورد و خوا اشقایق النعمان است و گفته شد ورد الحب کسلح است و گفته شد
ورد صینی نسرین است و گفته شد ورشان مرغ آلی خوانند گوشت او شکم ببندد و
دشوار هضم شود و باید که بسرکه بپزند ورق الخوخ برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند
قطع بوی نوره کند و اگر آب در گوش چکانند کرم گوش بکشد چون بر ناف ضماد کنند کرم
شکم بکشد ورق الطرفا برگ گز قابض و یابس بود چون بپزند و بر سپرز نهند آب آن
بر وی میریزند نافع بود مقوی لثه مترخی بود ورق الدلب برگ چنار نیکوترین آن
تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک و رعمای گرم را نافع بود که در زانو بود ضماد کردن چون
کوفته بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود و بحلق
و بینی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش ازوی بمیرد ورق الغرب برگ وزک
چون کوفته بر جراحت باشند گوشت برویاند و آب وی آشامیدن علق از حلق بیرون
آورد ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و بر سر ضماد کنند صداع که از گرمی بود و
ساکن گرداند و ضماد کردن با رامک بر تهیگاه قطع اسهال کند و خاییدن وی مقوی لثه

مسترخی بود ورق السرو نیکوترین آن بود که از سر درخت گیرند و طبیعت آن معتدل
بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود و قابض محکم بالغ ورق الاجاص برگ الوی
سیاه چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از لهاة و حلق کند چون مضمضه
کنند منع سیلان مواد از لثه کند ورق العلیق در علیق گفته شد ورق البلوط سرد
قابض بود و اندک تجفیفی داشته باشد چون بکوبند و بر جراحت باشند گوشت برویاند
بحال صحت آورد و ریشهای دشوار باصلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی
و سردی خشک بود در دوم و چون بسوزند قایم مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون بپزند
در سرکه درد دندان را نافع بود و آب بخته وی چون در دهان نگاه دارند و قلاع را زایل کند
ورق زیتون چون بر داحس طلا کنند سودمند بود و چون با آب غوره بپزند چندانکه
مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق شوکة المصریه بر درخت امغیلان
است و گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود چون بکوبند موی ابدان بشویند دراز و
نرم گرداند و خشکی وی را زایل کند ورق الکبر در کبر گفته شد ورق الحنظل در حنظل گفته شد
ورق السورنجان در شنبلید گفته شد ورق الاترج در اترج گفته شد ورق التوت
در توت گفته شد ورق الجوز مجفف بود در وی قبض بود چون بخایند و بر ریش نهند سود کند
و بثرها که در دهن بود نافع بود ورق زیتون الهندی گویند طالیسفر است و گفته شد ورق
الغار در غار گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف و قابض و لطیف بود مقوی
شعر بود و منضج اورام و در وی تحلیل بود ورق شجرة البق در دا گفته شد ورق المصطکی
در مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی و
سردی و خشک بود در اول مجفف قروح و بثور بود چون بکوبند و گرم باشند بی انکه بکذرد ورق
سوسن سفید صلابت رحم را مفید بود ورق الخلاف در وی برودة و اندک قبضی بود و
طبیعت آن سرد و خشک بود عصاره وی در دو پیه زر و صلابت و سده انرا نافع بود و مسهل

صفرای محرق بود و سودا و بلغم با هضم صحیح وکزیدکی عقرب را نافع بود اشامیدن تا یک درم بشراب وچون ضماد کنند از پروت هم نافع بود وی بول براند با سکنجبین واختناق رحم را مفاصل و نقرس و ادویهای کشنده ورق المازریون در مازریون کفته شد ورق السرمق در سرمق کفته شد ورق العلیق کل سکل بود و سرد و خشک بود وقابض و مجفف اختلاف دم را نافع بود و نفث ان و ذرب وضعف معده را نیز نافع بود ورد اللوز بهار بادام پسر بود و مقوی دل و دماغ بود ورد السفرجل سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد التفاح مقوی دل و دماغ بود ورد الکمثری طبیعت و منفعت بهار امرود و بادام و سیب مانند یک دیگر بود ورد الخبری در خیری کفته ورد الباقلی کل باقلی سرد و تر بود مسکن حرارت دماغ بود چون سحق کنند در هاون رصاصی و در آفتاب نهند خضابی نیکو بود موی را ورد الخشخاش کل خشخاش سرد و تر بود مسکن کرمی و خشکی دماغ بود و چون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع کرم بود وزغه نوعی از سالامندر است و بخیلی از وی کوچکتر بود و از خواص او انست که عقرب فرو برد و کوشت او سم قاتل بود و اکر در شراب افتد و بمیرد ان شراب سم قاتل بود و کویند وزغه حربا ست بتحقیق و کفته شد وسنج نباتیت کوهی که بر سنک روید در بهار و بوی لیمو کند بشیرازی ازا لیمودارو خوانند طبیعت ان کرم و خشک بود وسمه ورق النیل است و طبیعت ان کرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود وسخ الاذن چرک کوش چون بر داخس طلا کنند نافع بود و بر شقاق طلا کردن نافع بود و بر کزیدکی افعی بغایت نافع بود ~~چون~~ بشکافند وسخ کوابر النحل ابن سمحون کوید عکرست و کفته شد و صاحب جامع کوید خطاست و مولف کوید بتحقیق آنرا موم نحلی کویند بزبان مکس داران انرا بر موم خوانند و دیسقوریدوس کوید علکی

خوشبوی بود مانند میعه و ان بتحقیق مومیای نحلی است و در عکبر کفته شد و طبیعت ان کرم بود در دوم نزدیک سیوم و جذبی بلیغ کند از بهر انکه جوهر او لطیف بود و اکر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل کند و مولف کوید در دفع خوق و کریدن افتادن از جای همان عمل کند که مومیا کند وشنج اشق است و کفته شد وشق فر ددی کرم و خشک بود محرک قوی باشد و در وی اعانه باه بود محرک جماع بود و کرده و پشت را نیکو بود و محرر دری فراج را مضر بود و ادمان بوشیدن وی مانع از بول نیز بود وغد باد نجانست و کفته شد وقل مقل خشک است و در مقل کفته شد ولیع خدا ست و کفته شد وین انکور سیاه ست و کفته شد در عنب ویشر کل سفید ست و در ورد کفته شد و طبیعت ان سرد و تر بود دوام والله اعلم

باب الهاء مهمل

هاقله لحضارست و کفته شد هاکول کویند جنجبل است و کویند بتحقیق تراب الهالک است و کفته شد هبید حب حنظل است و در حنظل کفته شد هدبه حمار قبان خوانند و عتر قبان نیز کویند و ان جانوریست کوچک بسیار پای که در زیر خم اب و در جای نم ناک بسیار بود چون با شراب بیاشامند عسر البول بر قان را نافع بود چون سحق کنند و در پوست انار کنند با روغن کل و کرم کنند و در کوش چکانند درد کوش را نافع بود و اطهورسفس کوید اکر در خرقه پیچند و بر صاحب تب بندند زایل کند هدهد بپارسی سلیمان علیه السلام کویند و باصفهانی شانه سر کویند خافقی کوید کوشت وی چون بپزند با آب شبت و بخور د صاحب قولنج کوشت وی بد هند و اب وی بیاشامد نافع بود و در خواص آورده اند که اکر چشم وی بکسی بندند که نسیان بر وی غالب بود نافع کند و اکر بکسی بندند که از رنج جذام نترسد ایمن کردد تا ان با وی بود و اکر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود و اکر بر وی بخور کنند در خانه کژدم کان بکریزد و اکر آدمی با خود دارد و اکر کسی با خود دارد و برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و خون وی در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اکر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ جانور موذی کرد ان نکردد و اکر هدهد کشته درست بر در خانه بیاویزند هر که در ان خانه بود از چشم بد ایمن باشد و اکر معای وی خشک کنند و سحق کنند با سوسن و با روغن کنجد بیامیزند و بعد از

الوقل بالتسکین شجر المقل صحاح

الولیع الطلع ما دام فی قشره صحاح

مرغ صح

یک ساعت بیفشارند و بر موی مالند سیاه کند و جعد کرداند واکر لحیه شیب ویرا با خود نکاه
دارند مردمان ویرا دوست دارند واکر بال وی نزدیک مور بخور کنند بکریزند کوشت وی
جون بخور کنند سحر را نافع بود باکسی که بر زن بسته باشند بکشاید و شقه و دل وی جون خشک
کنند و بکوبند با طلا بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه شیب و زبان دراز ترین بری که در
بال وی بود بوست بفکنند و مرد بر ران راست بندد بر مجامعت قوت دهد مرنو قرنوه
وان ثمر درخت عود است بمقدار فلفلی بود اندک کوچکتر و بزرکی مایل بود وازوی بوی
عود اید طبیعت وی معتدل بود وکویند کرم و تر بود صاحب منهاج کوید مقوی معده بود
و منضج وی بد بود و بول براند و سنک بریزاند و اسحق بن عمران کوید درد حلق را نافع بود
و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله کبار است مرد عروق الصفر است وکفته شد
مرقلوص بقلة الیهودیه کویند وان نوعی از هندبای بری است و بعضی کویند نوعی از تجارست
و شریف کوید که بقلة الیهودیه قرصعنه است وانچه محقق است مرانرا قلوه خوانند بپارسی
تره دشتی وان از انواع کاشنی بود بری و در هند بالنه شد مرفولیون نام است کفته شد
در سین مرطان قرطمان کویند وان حبیست در میان کندم و جو بود و طبیعت وی معتدل
بود در میان کرمی و سردی و میل بتری داشته باشد واکر سرد بود کویند بغایت کرم بود و خشک
و وی مجفف بود بغیر لذع و در وی قبض بود و تحلیل مزارجشان و مزار افشان نیز کویند و معنی
ان مزار کوی بود و بپارسی فاشرا خوانند وکفته شد مزار اسفند حرمل است وکفته شد مشتیقیل
حشیقیل است وکفته شد مشت دهان عود هندیست طبیعت ان کرم و خشک بود
در سیوم بخاصیت نفس الاسود دهد و بدل ان قنطوریون دقیق بود مغث برج مازریون است
وکفته شد ملیون بطیخ است وکفته شد ملنغا هندبا است وکفته شد ملبوست
حلبوبت وان نیز سلق جبلی است و در حماض کفته شد ملبانه شاهتره است وکفته شد
ملیون بپارسی مارچوبه کویند و مارکیا کویند واهل مغرب و اندلس اسفراج خوانند نیکوترین

ان بستانی

آن بستانی بود تازه و طبیعت وی کرم و تر بود وکویند معتدل بود وکویی کرم بود ورق وی ما شد
راز یانه بود و صفت تخم او کفته شد و ابن مولف کوید اغلب نبات وی از بن درخت انار بیرون
اید و بدرخت انار بپیچد و شقه و وی منفتح سده احشا و محلل ان بود و طبیخ ان عرق النسا و یرقان
و درد معا را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی جون با شراب بپزند و طبیخ ان بیاشامند کزیدکی رتیلا را
نافع بود جون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و تخم وی همین عمل کند و دشوار
زاییدن را سود دهد و سخن کرده و مثانه بود سختی معتدل تقطیر البول که از برودت بود و ویرا نافع بود
درد پشت و ورک کهن شده و سینه و شش را نیکو بود و طبیخ وی را جون سک بیاشامد بمیرد و اب
تخم وی سنک کرده و مثانه بریزاند جون با عسل و قدری روغن بلبان بیاشامند و وی معده را
مضر بود و اولی ان بود که بجوشانند بعد از ان با کوشت بپزند و مری و زیت اضافه کنند و طبری
کوید اکر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع صاحب فلاحه کوید واکر بیخ وی سحق کنند و بر بن
دندان نهند اکر فاسد شده باشد قلع کند واکر درد مند بود درد ساکن کند و مجهول کوید طبیخ اصل
ویرا باه زیاده کند و بدل ان ضجل بود منک بزبان هندی حلتیت است وکفته شد مندبا
بپارسی کاسنی کویند بری و بستانی بود بیونانی ثقوبیس و سحوریون کویند و ورق وی
پهن از بستانی بود بعید نیکوتر بود و بستانی را انتوبیا خوانند وان دو نوع بود یک نوع ورق
وی پهن بود نزدیک بکاهو و یک نوع ورق وی باریک تر بود در طعم وی تلخی بود و نیکوترین
ان بستانی و تر و شیرین بود و فاضلترین ان شامی بود وانرا انطونیا خوانند و طبیعت ان سرد و
تر بود در اخر درجه اول کویند سرد و تر بود در اول کویند و خشکی وی در دوام بود و بری که ویرا بپارسی
طرخشقوق کویند و تلخ بود و رازی کویند اقوی بود از بستانی در جمیع افعال و عصاره وی استسقا را
نافع بود و سده جکر بکشاید و دفع سمها کند جون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع
را زایل کند جون اب وی با زیت بیاشامند با زهر است و بیماری کشنده بود و مقوی قلب بود جون
بیاشامد و لبن وی سپیدی چشم را زایل کند و هندبای بستانی پرورده وی دو نوع بیشتر بود که در برک

مقوی معده بود و سده جکر بکشاید و بیرز حرارت و صفرا و چون بنشاند چون واب وی را بکه بندد و
با سکنجبین بیاشامند سده بکشاید و رطوبت عفن پاک کند و تبهای دراز را نافع بود و کاشنی کیموس
نیکو دهد و فاضل تر از کاسنی بود و ترشح سده و در تابستان تلخی وی زیاده گردد بسبب کو ما بس اندکی
حرارت داشته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن و خفقان را نافع بود با آرد جو و با اسفیداج
طلا کردن مبر دیله ضماد کردن بر نقرس نافع بود و درد چشم گرم را نافع بود و مسند با مسکن غشیان
و هیجان صفرا بود حرارت معده دفع کند و شکم ببندد و تب ربع را نافع بود گزیدگی مجموع جانوران
و احتی سام ابرص را ضماد کردن با سویق نافع بود نوعی از کاسنی بری هست که انرا هندبا ریل
خوانند گفته شد و کاسنی شامی که انرا انطونیا خوانند معتدل ترین کاسنی ها بود کیموس وی نیکوتر بود
مسیح گوید که وی میان کاسنی و کاهوست و طبری گوید لطیف تر از کاهو بود غذا اندک تر دهد و
چون ورق وی را نیکو بپزند و بر ورم نرم نهند بکداز دوسر دکند و آب وی با آب رازیانه تر بر فالج
نافع بود نخ وی از تخم وی بقوت تر بود و در منفعت پوست بیخ وی مستعمل بود **ملنوم المجوس** و ابندات
و گفته شد و ان درختیست که در حوالی فارس می روید مانند درخت یاسمین و مجوس در
وقت زمزمه استعمال میکنند و شکوفه ان بسط اسفیوج ماند **مو فاریقون** و او قاریقون
و اندروسامن نیز گویند قوریون نیز گویند و ان داذی رومی است و ان قضبانی و زمرکی
جنبیت سرخ رنگ سماق ماند بغایت سرخ اگرچه صاحب منهاج آورده که سرخی وی از سماق بود
هم که اورده که حب بلبان است و مرد و سهو کرده است طبیعت ان گرم است در سیوم و خشکست
در اخر ان ملطف و محلل و رام بود ضماد کردن و ورق ان سوختگی آتش را نافع بود چون بپزند
با شراب بیاشامند حبل روزی دریای عرق را نافع بود و حیض و بول براند و کراز را سود دهد
و ثمره وی مسهل مره بود و چه ببندد از دواب در ورق وی چون بیاشامند نقرس را نافع بود و
بدیغورس گوید بدل وی بوزن وی بیخ اذخر بود و نیم وزن ان بیخ کبر **مو جره** مو فصد اس
نیز گویند و ان عصی الراعی است و گفته شد **مو فسطید اس** صاحب منهاج گوید عصاره

لحیة التیس

نکته صح

صح النسا

لحیة التیس است و گفته شد **موفیلوس** خس الحارت و گفته شد **میضمان** فجل بربیت و
گفته شد **مبل بوا** نال بواست و ان قافله صغارست و گفته شد **مبیشر** کنگر بریست و
دراز قدان از یک گز زیاده بود و میانه ان نی باشد و شکوفه ان بهن باشد بلون بنفشه
باخر سفید شود میان شکوفه مانند پنبه شود و اگر از ان پنبه در گوش رود کری آورد **میرون**
نفع است و گفته شد والله اعلم **باب الیاء**

یاسمون یاسمین است و بحلاط نیز گویند و بشیرازی گل یاسم خوانند و ان سفید و زرد بود
و گویند ازرق نیز بود عیسی بن ماسه گوید دو نوع است زرد و سفید و سفید بقوة تر بود
در حرارت و یبوست خوشبوی تر بود مسیح بن الحکم گوید که طبیعت ان گرم و خشک است در آخر
درجه دوم و اول سیوم محلل رطوبت بود و کلف زایل کند و صداع بلغمی را نیکو بود بوییدن
ان ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه را و فالج را نافع بود
مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد و محلل و مسخن عضو سرد بود و مزکوم را
نافع بود محرور مزاج را صداع آورد و صیقل وی روغن گل و سرکه بود دو دیسقوریدوس
گوید گرم که در بود دیده بود و حب الزنج و حیات بیرون آورد و چون سحق کرده با عسل بیاشامند
شریف گوید یاسمین سفید را مر روز ده درم از اب وی بیاشامند قطع نزف از حام کند چون
خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه پاشند موی را سفید کند **یاقوت** نیکوترین ان
سرخ رمانی بود و سواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را نافع بود و گویند چون از خود
بیاویزند منع جمود دم کند و وی بغایت مفرح بود تا حدی که در دهان نگاه دارند تفریح
بخشند و ابن مولف گوید یاقوت بخاصیت روح را تربیت کند حرارت عزیزی را
برافروزد و جمله قوتهای حیوانی را تقویت کند چون در دهان نگاه دارند بنشاند و نشاط
بیفزاید و چون را صافی کند تا بجائی که اگر بوم رده بند ند خون وی دیو نتر افسرده شود و
دارنده ان در چشم مردم باشوکت و مهیب بود و از علت طاعون و از فساد وبا

ایمن بود ومعاجین مفرت زمره ما دفع کند و درد ارو مای چشم روشنای بیفزاید
وصحت چشم نکاه دارد **یبروح** دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند ویکی را یبروح الصنم
وان بیخ لفاح بود وبصورت انسان بود وانرا یبروح الصنم خوانند از بهر این مولف کوید
در حدود که میر شیراز نزدیک قلعهٔ شهر یاری می باشد وقدان از یکوجب کوتاه تر بود
و دست و پای داشته باشد وبلون سفید بود وبعضی کویند وبراسک می کند از زمین واین
معقول نیست ونیکوترین ان بود که فربه باشد وطبیعت وی سرد بود در سیوم وخشک بود در
اول سیوم مخدر ومسبت بود واکر بورق وی برش را بمالند یک هفته زایل کند بی انکه ریش
کند وبرورمهای صلب ودوبیلات وضماد بر طلا کردن نافع بود وبیروح را چون بکوبند
وبرمفاصل ضماد کنند زایل کند واکر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بیاشامد بیخود
شود واز جوزدن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی مسبت ومنوم بود واکر
در شراب کنند مستی زیاده کند وبدترین وی پوست بود وبوبیدن ورق انچه سفید بود وانرا
ساق نبود ودکر خوانند مسبت بود ومداوای وی قی کنند بآب کرم وعسل وشبت ومصطکی
وصعتر وهر وسفید وشیر تازه اشامیدن بیبروح را در محبت خواص بسیارست وکویند که اکر
کسی با شخصی که خواهد چون بیبروح برکند هم در زمان شیر بود وان عوض بیبروح که ببندد از
ان شخص را همان عضو جدا کنند وخیلی خواص دکر دارد که غیر طبی است بدان سبب اینجا نیاوردیم
ینبوع هر نباتی که وی را لحرق بود مسهل ومقطع بود وانرا ینبوع خوانند مانند شبرم وعشر ولاغیه و
مازریون وعرطیثا وامثال ان واصناف ان بسیارست وهمه بد باشند واقوی ترین
آن لبن بود پس تخم پس ورق وطبیعت ان کرم وخشک بود در چهارم ان بود که در دوم
تا سیوم از خواص وی انست که چون در برکه آب اندازند که ماهی در ان بود جمله بر روی
آب افتد ولبن وی موی سترد چون بدان لطوخ کنند خاصه در آفتاب وانچه بعد از ان
بروید ضعیف بود واکر مکرر کنند دیکر نروید واکر بر دندان خورده جکانند قلع کند و

بواسیر را قلع کند ومسهل بلغم واخلاط لزج بود وغلیظ منفعت هر یک از ینبوعات در باب
خود کفته شد **یخیض** نوعی از کرفس بزرک است وآنرا مشرقی خوانند وانواع کرفس
کفته شد وکویند فطراسالیون است وهم کفته شد **یدزه** فوس است وکفته شد **یدفه**
حاماقطی است وکفته شد **یربوع** بپارسی موش دشتی کویند وکوشت وی غذا بسیار دهد
وشکم براند **یراع** قصب بود وبپارسی نی کویند ودر قاف کفته شد **یرامیع** بیلیون
است وکفته شد **یرنا** حنا است وکفته شد **یشب** یشب خوانند ودر حجر الیشب کفته شد
یعقوب کبک نر ست ودر قبج کفته شد **یعضید** خندر یلی است وکفته شد **یغمیصا**
ریباس است وکفته شد **یقطین** نزدیک عام کدو بود ودر لغت درختی که وی را
ساق آن راشته نبود مانند کدو وخربزه وحنظل وخیار وامثال ان را یقطین کویند
یلنجوج عود هندیست وکفته شد **یمام** شفنین است وکفته شد **ینبوب** خرنوب نبطی است
وکفته شد صفت وی وطبیعت ان سرد وخشک بود در سیوم وخشکی وی کویند در دوام بود
وکویند کرم بود وان در صحراها ودر بن پستانها روید وثمر وی مانند کرد که کوسفند کوچک
تر بود وبلون سرخ بود که بسیاهی زند ودر حرف حب الکلی خوانند ودانه وی ودانه
خرنوب شامی مانند یکدیگر بود وطبیخ وی مضمضه کردن درد دندانرا نافع بود وطبیخ وی
نشستن مقوی سفل بود وجهت سیلان حیض مفرط خوردن وبخود برکرفتن نافع بود ومعصر
اسهال را ساکن کند وثالیل زایل کند چون بدان بمالند سخت وخلط وی بد وثقیل بود خاصه
چون تر بخورند وبشیرازی کرور خوانند **ینتون** نافیاست وکفته شد **ینق** بلغت اهل
اندلس انجره است وکفته شد **ینمه** بناتیست که بشیرازی متبل دارو خوانند ودر جراحتها
استعمال کنند وزخمهای تازه
واللّه اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمعش

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة علی خیر خلقه محمد و اله اما بعد بدانکه این مقاله دوام است از اختیارات بدیعی که ذکر خواهیم کرد در مرکبات مستعمله و الله الموفق و آن مشتمل است بر ابواب الباب الاول فی المفرحات مفرح یاقوتی خفقان و وسواس را نافع بود و ذکر را قوة دهد و نشاط افزاید و خاصیت این بسیارست اما اینجا کوتاه کردیم اخلاط ان مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره محلول از هر یک مثقالی حجر لاژورد یک مثقال و نیم لعل عقیق حجر یشب از هر یک مثقالی صندل سرخ طین مختوم از هر یک ۲ مثقال کشنیز خشک تخم گل از هر یک سه مثقال در بعضی از نسخها افتیمون شش درم میکنند سادج هندی زرنباد درونج عقربی از هر یک یکدرم و نیم عود هندی پوست اترج گاوزبان از هر یک ۳ درم بهمنین از هر یک دو درم بادرنجبویه ریوند چینی از هر یک دو درم تخم کاشنی کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک ۳ درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیره آمله هلیله کابلی از هر یک بیست درم گلاب نبات مصری از هر یک یکمن شراب سیب آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها اب انار شیرین چهل درم میکنند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم داروها کوفته و بیخته نبات با گلاب بگدازند و اشربه با آن بقوام آورند و داروها بدان بسرشند و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند شربتی یک درم تا یکمثقال مفرح معتدل خفقان و وسواس را نافع بود و ضعف دل را زایل کند و نشاط آورد و خاصیت این بسیارست اینجا کوتاه کردیم اخلاط آن مروارید بسد از هر یک پنج درم کهربا دو درم و نیم صندل و آمله طباشیر از

صح و شراب سیب

بهلیله

هر یک چهار درم گاوزبان پنج درم تخم کاشنی دو درم و نیم درونج عقربی یکدرم سادج هندی دو درم و نیم افتیمون ورق گل سرخ از هر یک ۳ درم زرنباد دو درم تخم بالنگ و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی نسخه سه درم و نیم سنا مکی میکنند زعفران عنبر اشهب از هر یک یکدرم کافور نیم درم مشک دانکی عود خام پنج درم کشنیز خشک دو درم و نیم حشخاش سفید بنفشه گل ارمنی از هر یک دو درم ورق طلا و نقره از هر یک یک درم و اگر از هر یک مثقالی کنند شاید لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته شراب سیب خالص حماض بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال مفرح سرد خفقان گرم را سودمند بود و قوت دل دهد صنعت ان ورق گل سرخ طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک بریان کرده صندل مقاصری از هر یک یکدرم مغز خیار زین مغز تخم کدو از هر یک چهار درم تخم توزک چهار درم بهمن سفید گاوزبان از هر یک دو درم زرشک بی دانه شش درم مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک نیم درم و در بعضی نسخه کافور نیم درم و زعفران دانکی میکنند مجموع را کوفته و بیخته و نبات بعرق بید مشک بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال بعد مفرح گرم خفقان سرد را سودمند بود اجزای ان گاوزبان بهمنین بالنگو از هر یک شش درم ابلج در مثلث خیسانیده و خشک کرده و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک ... هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم مروارید ناسفته از هر یک مثقالی زعفران یک درم بسد کهربا فرنفل زرنب کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه ۳ درم ورق گل سرخ صندل مقاصری از هر یک پنج درم عسل هلیله چهار بکی یاقوت احمر زر محلول از هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد ۳ درم درونج یکدرم و نیم منقی بهمن قند سفید یکمن و نیم کهربا و بسد را باید که سوخته باشند داروها کوفته و بیخته قند صافی کنند و بقوام آورند و عسل هلیله و منقی کوفته بر سر آن کنند و داروها

تخم بالنگ بذر الفتلات

صح نقره محلول

بدان بر شند شربتی یکمثقال بود **مفرح سرد آخر** خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زایل
کند **اخلاط آن** طباشیر دو درم گاوزبان ده درم شیره آمله پانزده درم عصاره
زرشک پنج درم بهمنین از هر یک چهار درم ورق گل سرخ پنج درم درونج عقربی دو درم
کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا سوخته بسد سوخته ابریشم سوخته
از هر یک دو درم زعفران نیم درم یاقوت احمر چهار دانگ ورق زر یک مثقال اب سیب
ترش اب حماض از هر یک چهل درم قند سفید از هر یک دو من قند بقوام آورند و داروها
بدان بر شند شربتی یکدرم بود **مفرح گرم نوعی دیگر** خفقان و ضعف دل سرد را نافع
بود **اخلاط آن** زرنباد و درونج عقربی گاوزبان از هر یک شش درم بادرنجبویه
سه درم کوفته و بیخته شراب سیب بر شند بعد از آن بعسل کف گرفته بر شند شربتی یکمثقال
مفرح جواهر نسخه خواجه رشید خفقان و وسواس و ضعف دل را سود دهد و جگر و
معده و گرده و مغز را قوت دهد و لون را صافی کند و نشاط تمام آورد و ماده های
سودایی را دفع کند و بغایت قوت دل و دماغ دهد و خواص این بسیار است اینجا کوتاه
کردیم **صفت آن** یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار
مثقال یاقوت سفید چهار مثقال لعل و فیروزج نیشابوری از هر یک سه مثقال زمرد
یکمثقال و نیم عقیق چهار مثقال حجر یشب سه مثقال لولوی ناسفته چهار مثقال بسد
دو مثقال کهربا حجر لاجورد از هر یک دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق
سه مثقال ورق قرنفل سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال آمله مقشر ده مثقال
پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال تخم
بادرنبویه قرنفل و دارچینی کبابه چینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره
زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال بادروج دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال
طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار

چهار مثقال

چهار مثقال مشک یک مثقال و نیم ورق زر و ورق نقره یکی دارچینی از هر یک چهار مثقال
کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ
سفید از هر یک چهار مثقال آب سیب و به اصفهانی از هر یک یکمن آب حماض نیم من گلاب
یکمن عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرقها و آبها بقوام آورند و
چون نیک قوام آورند آب حماض بران ریزند و داروها بدان بر شند شربتی نیم درم تا یکمثقال
جایز باشد **مفرح دلگشا** ضعف دل او وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و
دل را قوت دهد و نشاط مرحمت فرماید **اخلاط** مروارید ناسفته بسد کهربا از
هر یک یکدرم و نیم لعل یکمثقال یاقوت زرد نیم مثقال یشب یکدرم قرنفل یکدرم
بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هر یک درم و نیم زرنباد نیم درم تخم بادرنجبویه
سه درم ساذج هندی درم و نیم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست اترج
سه درم گاوزبان پنج درم صندلین از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم ورق گل سرخ
سه درم دارچینی یکدرم آمله مقشر پنج درم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام یکمثقال کافور نیم درم زعفران
دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک دانگ و نیم ورق زر و ورق نقره از هر یک نیم مثقال
شراب حماض نبات مصری یکمن شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی
بیست مثقال داروها کوفته و بیخته بدان بر شند شربتی یکدرم نافع باشد **مفرح**
دواء المسک حلو سنبل ضعف دل و مرضهای سوداوی را نافع بود و یادی که
زنان را پس از زادن پیدا شود نافع بود **صفت آن** قاقله قرنفل ساذج هندی اشنه
از هر یک یکدرم چند بیدستر یکدرم و بعضی نیم درم میکنند دارفلفل زنجبیل از هر یک
نیم مثقال مشک خالص نیم درم و اگر دانگی بود شاید کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بر شند شربتی یک مثقال و قوت آن تا سه سال باقی ماند **دواء المسک تلخ**

نافع بود خفقان و ورم حلق و رطوبت معده را اجزای آن سنبل الطیب مرصافی و
مسک ترکی ساذج هندی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهار درم
حب سقوطری افتیمون رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم صندل سفید یکدرم و نیم
مجموع کوفته و بیخته بغیر از مر را بجوشانند و یکدم از ند و بپالایند و بر بیران کنند و با
سه چندان عسل مصفی بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم بود و قوت این تا سه سال می ماند
مفرح بنجی نسخه مولف قوت معده و دماغ و جگر بدهد و قوت پشت و گرده زیاده
کند و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و بلغم را قوت دهد و اشتهای طعام پیدا کند
و باصره را قوت دهد اخلاط آن قرفه پنج درم خولنجان کبابه آجز از هر یک سه درم
قرنفل جوز الطیب قاقله صغار و کبار تخم فرنجمشک ورق قرنفل از هر یک سه درم
گاوزبان پنج درم بادرنجبویه پنج درم سنبل الطیب اشنه از هر یک چهار درم زعفران سه درم
مصطکی سه درم بهمن از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل دارفلفل از هر یک یکدرم
پوست اترج سه درم ورق گل سرخ پنج درم سعد هندی یکدرم خصیة الثعلب لسان العصافیر
بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک نیم درم لعل یکدرم مروارید ناسفته
دو درم کهربا و بسد از هر یک یکدرم ورق زر و نقره از هر یک نیم مثقال حریر خوب
سی مثقال اگر خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قندی خواهند سه وزن و اگر خواهند
معجون کنند چنانکه بلع کنند بیست درم روغن بادام دارو ها را کوفته و بیخته بدان
چرب کنند و عمل نمایند

باب الثانی

فی المعاجین معجون سقنقور مستعمل املاء مولانا معین الدین طبیب قوت
باه دهد و نشاط زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام
آورد اخلاط آن شقاقل بهمنین بوزیدان سورنجان مصری بسباسه از هر یک
پنج درم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم سر سقنقور پانزده مثقال خصیة

الثعلب

الثعلب پانزده درم کبابه سه درم قرنفل قضیب گاو خشک کرده سوده مغز حب
الزلم مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار
تخم شلغم دارفلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم نارمشک فرنجمشک صندل ابیض حماض
سفید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم ملیون اسارون قرفه درونج عقربی
خیربوا گل قرفه ورق قرنفل جوزبوا اشنه سفیدا از هر یک پنج درم زعفران پانزده درم
سعد هندی زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی کزنه تخم کزر تخم اسپست از هر یک
سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب ده درم مشک خالص یکمثقال و نیم سنبل الطیب
ده درم ساذج هندی سه درم لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم یشب سه درم
لولوی ناسفته پنج درم کهربا بسد زر محلول و نقره محلول از هر یک سه درم حریر خوب
صد مثقال عسل بقدر حاجت معجون لبوب مستعمل منی بیفزاید و پشت و گرده را
قوت دهد و مثانه را پاک کند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ
قوت دهد و نشاط آورد بغایت و این نسخه هم از املاء مولانا معین الدین طبیب است
مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز جلغوزه مغز بن مغز حبة الخضرا مغز حب الزلم
کدو گان مغز حب الفلفل کنجد مقشر از هر یک پنج مثقال مغز نارجیل خصیة الثعلب از
هر یک ده مثقال خشخاش سه درم خولنجان سه مثقال دارچینی شقاقل بهمن سرخ
تودری سرخ و زرد از هر یک پنج مثقال بهمن سفید ده مثقال گاوزبان پنج درم
لسان العصافیر ده مثقال مغز دماغ گنجشک پنج مثقال حب مرلی پنج مثقال
زرنباد و زرنب زنجبیل قرنفل بسباسه تخم بادرنجبویه از هر یک سه درم عنبر
اشهب پنج مثقال مشک نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یک درم مصطکی
دو مثقال مروارید ناسفته پنج درم لعل دو درم یاقوت کبود یک مثقال زر محلول
دو مثقال نقره محلول سه مثقال قند بکمبت و اگر بعسل خواهند بکمبت معجون سازند

معجون اسرار الاطبا این نسخه ازان شمس الدین بن جلال اردبیلی است نور الله قبره خاصیت این بسیارست اما مخصوص است بچند چیز باه را زیاده کند و قوة باه بدهد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط را زیاده کند و قضیب محکم دارد و گونه روی را نیکو گرداند و بعد از مجامعت استعمال باید کرد تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان قوت و از جمله مرضهای عصبانی ایمن باشد

اجزای آن شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین تودری بنج لسان العصافیر از هریک سه درم سقنقور سه مثقال حب البلسان حب البان فلفل تخم مغز خربزه مغز تخم خیارین تخم جرجیر تخم جزر تخم کندنا تخم کنف تخم پیاز تخم شلغم تخم الست خشخاش سفید تخم تربزه تخم شبت ذوقو تخم سلیون خسک مربی از هریک دو درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی سعد کوفی دار فلفل قرفه جوز الطیب نارمشک عود خام عنبر اشهب زعفران از هریک مثقال مشک دانگ و نیم نارجیل مغز بادام مغز پسته حب صنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز حب القطن کنجد سفید از هریک هفت درم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج عقربی از هریک دو درم ادویه یابس بکوبند و مغزها یابس و عنبر و مشک و زعفران یابس باشد چندان عسل کف گرفته بسرشتند و در ظرف چینی نگاه دارند و شربتی از سه درم تا سه مثقال جائز

معجون لولوی مستعمل این نسخه ازان جالینوس است و منفعت دارد قضیب محکم کند و اوعیه منی را بگشاید و اعصاب دماغی را قوت دهد و شهوت زیاده کند و در خون تغییری عظیم پیدا کند و نعوظ بسیار آورد و دوستی مرد در دل زن بکارد **اخلاط آن** مروارید ناسفته بسد از هریک یک مثقال افیون بهمن سفید از هریک یک درم کاکنج اصل لبلاب از هریک نیم مثقال قفاح اذخر سعد کزمازک

ازهریک

ازهریک نیم درم سلیخه دارچینی اسارون مصطکی از هریک دانگ و نیم صمغ عربی کثیرا از هریک دانگی با چندان عسل کف گرفته بسرشتند و در ظرف آبگینه نگه دارند و در وقت خواب و هنگام مجامعت یک مثقال باب فاتر بخورند **معجون عطایی** این نسخه جهت سرعت انزال خوب است و ترکیب مولف کتابست **اخلاط آن** بلوط کلنار شیر لبان ذکر از هریک ده درم مکون کرمانی نانخواه کرویا از هریک پنج درم پوست بلیله پوست هلیله زرد آمله مقشر هلیله سیاه از هریک سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع را کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه غذا دو نوبت کباب مناسب باشد **معجون لبوب کبیر مستعمل** خاصه این معجون آنست که دل و دماغ قوت دهد و نشاط را زیاده کند و منی بیفزاید و گرده و پشت را محکم گرداند و قضیب را سخت کند و نعوظ تمام آورد این نسخه ازان مولف کتابست و در امر باه نظیر ندارد **اخلاط آن** مغز بادام مغز فندق مغز پسته مغز حب القلقل مغز حبة الخضرا مغز گردکان نارجیل مغز الحلگ چلغوزه مغز تخم خیارین مغز خربزه حب الزلم کنجد مقشر از هریک ده درم کبابه قرفه خولنجان قرنفل شقاقل از هریک پنج درم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هریک سه درم بهمنین تودرین تخم سلیون بوزیدان مغاث جزر تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز از هریک شش درم خصیة الثعلب از هریک ده مثقال کزنه خسک عربی کشنیز ما تخم قضیب که و خشک کرده از هریک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند زعفران زنجبیل نارمشک قرنفل تخم گشنیک دار فلفل از هریک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال غذا نخود آب یا قلیه یا زرده تخم نیمبرشت یا بیاز خام یا کباب تا آبگوشت مناسب باشد و از ماست و ترشی و سبزی احتراز واجب دانند **معجون فلاسفه** ماده الحیوه

زرنباد درم ۵
درونج درم ۵
بهمن ابیض درم ۵
بهمن احمر درم ۵
فلفل ابیض درم ۵
جندبیدستر درم ۱
طین مختوم درم ۲
کهربا درم ۳
بسد درم ۲
بازرهر درم ۱
افیون درم ۲
یاقوت ریزه درم
لولو درم ۳
عود ملنبدی درم ۱
مسک ترکی ... درم
ورق ذهب عدد ۱۰
ورق فضه عدد ۱۰
عسل ثلاثة امثال الادویه

نیز خوانند و این معجون منسوب بفیلسوفان بلغم را دفع کند و مقوی نفس
و روح بود و قوت هاضمه بدهد و اشتها پیدا کند و حفظ بیفزاید و ذهن تیز
کند و سردی و چکیدن کمیز دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب محکم
کند و مخصوص است به بلغمی مزاج **اخلاط آن** فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یکی
پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج عود قرح بابونج خصیة
الثعلب مغز چلغوزه مغز نارجیل از هر یک ده درم بابونج پنج درم مویز منقی سی درم
عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخه رازیانه پنج درم میکنند نافع بود
انوش دارو این را جوارشن مفرح خوانند و مفرح کندی خوانند و از معاجین
هندی است پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد معده را قوت دهد و قوت
غذا را هضم کند و رنگ روی سرخ کند و جگر را قوت دهد و از معاجین هندی
کبار است **اخلاط آن** ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی
اسارون از هر یک سه درم سنبل قاقله بسباسه جوز الطیب قرفه زعفران
سنبل الطیب زرنباد از هر یک دو درم شیرهٔ آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند
تا به سه رطل آید و در دست بمالند و صافی کنند و با یکمن بانید که مراد از آن
کعب الغزال است بقوام آورند و داروها بدان بسرشند و اگر با عسل کنند
یا قند شاید و قدری مشک اضافت کنند شربتی دو مثقال و نیم بود **معجون انقردیا
کبیر** و این را بلاذری بزرگ خوانند نافع بود جهت فالج و لقوه و صرع و او تریاق
جمیع رنجهاست که از سردی بود و باه را قوت دهد بغایت چنانچه بلغمی مزاج را
مبیح معجونی از این مفید تر نباشد **صفت آن** عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل
وج از هر یک ده درم ورق سداب جنطیانا رومی حلتیت حرمل زراوند مدحرج
حب الغار حب نیل سیر شیطرج هندی از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار مثقال

و نیم

و نیم داروها کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم تا یک مثقال بود و هر چند کهن تر
گردد بهتر بود و مولف کتاب گوید جهت باه کسانی که بلغمی مزاج بودند گفتیم و استعمال
نمودند بغایت پسندیده آمد و در قوت حفظ و ذهن و دفع نسیان بغایت نافع
بود **معجون انقردیا صغیر** خواص این نزدیک است بخواص کبیر بلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر ذکر
وج فلفل سیاه زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنج درم داروها کوفته و بیخته
بروغن گردکان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
یک درم تا یک مثقال بود **معجون فلونیا رومی** نافع بود جهت قولنج و عسر البول
و پیرزو سل و تشنج و درد احشا ساکن کند و سرفه و خناق زایل کند و درد
جگر را نافع بود و درد دندان را چون بروی نهند زایل کند **اخلاط آن** زعفران
پنج درم فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم فطر اسالیون
چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا
حب بلسان فرفیون از هر یک یک درم داروها را کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند
شربتی از بهر قولنج و درد گرده مقدار نخودی با آب کرفس دهند و بعضی اطبا
بدل تخم کرفس دوقو کنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال می ماند
فلونیا فارسی مستعمل نافع بود قولنج را و خون رفتن زنان و بادهای رحم
و ذهن را و دماغ را نقصان دهد **صفت آن** فلفل سفید و بزر البنج
از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم و بعضی از اطبا تخم بنج
ده درم میکنند سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم حلتیت

مثقال
یکدرم زرنباد درونج عقربی از هر یک نیم درم مروارید ناسفته مسک از هر یک نیم
کافور دانک و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم و هر چند کهنه تر گردد بهتر بود
و قوت این تا سه سال می ماند معجون برشعثا مستعمل جهت درد دندان
چون بروی نهند عظیم نافع بود و جهت قولنج هم نیم درم فرو برند هم اثری عظیم دارد
و وجعها ساکن کند و قطع خون کند و این نسخه منسوبست بشیخ الرئیس اخلاط آن
فلفل سیاه و سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک مثقالی مجموع کوفته و بیخته با
دو چندان عسل کف گرفته سرشند بعد از شش ماه که میان جو نهاده باشند
استعمال نمایند معجون النفع این معجون از مفرحات است و از معاجین کبارست
و بعضی از اطبا این معجون را از تریاقات شمرده اند اخلاط آن قلقل
زنجبیل قرنفل سنبل الطیب دار فلفل خیربوا جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی
دارچینی سادج هندی لسان العصافیر درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور
مصطکی خولنجان فرنجمشک مروارید ناسفته صندل زراوند مدحرج سلیخه
یاقوت رمانی ورق گل سرخ از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست اترج
سه درم زعفران پوست بلیله از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب
مشک از هر یک نیم درم دانک مجموع کوفته و بغایت سحق کرده بعسل مصفی سرشته
شربتی یک مثقال بود معجون زرعونی مستعمل این معجون خاصیت بسیار دارد
و خاصه است از جهت باه و گرده و منی زیاده کند و نعوظ آورد و دل و جگر و مغز
را قوت دهد اخلاط آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت رازیانه مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار بالنگ بیخ کرفس از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل فلفلموبه کبابه

عاقرقرحا

عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه زعفران کندر عود مصطکی از هر یک چهار درم
تخم ملیون شقاقل بوزیدان بهمنین تودری زرد و سرخ و سفید لسان العصافیر
از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم اسبست تخم جرجیر تخم تربزه تخم پیاز حب الرشاد
کزنه تخم گندنا جوز الطیب گل قرفه دارفلفل از هر یک سه درم بصل الفار مشوی
یکدرم و نیم مغز حب الزلم مغز جلغوزه مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال خصیة الثعلب
ذکر گاو خشک کرده سوده دماغ گنجشک خشک مربی کشنیز خرما از هر یک ده مثقال
عنبر اشهب دو درم مشک نیم درم مجموع کوفته و بیخته فانید بوزن آن دارو و
عسل بوزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج
درم و باید که یک کاسه شیر گاو تازه و دو درم شکر سفید پیش از تناول معجون
بیاشامند و اگر گرم مزاج بود قبل از آنکه معجون تناول کند بیاشامد و اگر
سرد مزاج بود اول معجون تناول کند و بعد از آن شیر بیاشامد و از عقب
این یک کاسه ماء العسل بیاشامد که مفید افتد و در قوت باه و امر مجامعت
بهتر ازین معجون نیست و بکرات مولف کتاب خاصیت این مشاهده کرده
و مجربست معجون حجر الیهود مستعمل خاصیت وی آنست که ریگ گرده و مثانه
ریزاند و بیرون آورد با درار اخلاط آن مغز تخم خیار بالنگ مغز تخم خربزه
مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با
سه چندان عسل کف گرفته سرشند و استعمال کنند در وقت حاجت معجون کاکنج
مستعمل نافع بود جهت درد گرده و مثانه اخلاط آن بزر البنج رازیانه از
هر یک هفت درم مغز تخم خیارزه پنج درم تخم حماض افیون مغز جلغوزه
بریان کرده مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده زعفران
از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته

وپخته بمیبختج برشتد وبعد از شش ماه استعمال نمایند معجون عقرب مستعمل جهت
مثانه وگزیدگی عقرب بغایت نافع بود اخلاط آن عقرب سوخته جنطیانا
رومی از هر یک یکدرم ونیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل از هر یک دو درم پنج کاکنج
پنج درم جند بیدستر چهار درم مجموع کوفته وبیخته بعسل کف گرفته برشتند وبعد از
شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی بود ونابالغ را نیم دانگی نافع بود
معجون مجربنا مستعمل این معجون را از تریاقات شمرده اند واز معاجین
کبارست سودمند بود درد معده وسوء الهضم وقولنج وعسر البول وحلیل مرضهای
بلغمی وبادهای غلیظ را اخلاط آن جندبیدستر افیون دارچینی اسارون
مو ذوقو از هر یک مثقالی مر فلفل قنه قسط از هر یک شش مثقال مجموع را کوفته
وبیخته بعسل کف گرفته برشتند شربتی دانگی تا یک مثقال وبعد از شش ماه استعمال کنند
معجون قباد ملک خاصیت این بسیارست سودمند بود وجع نقرس ومفاصل را
ودرد آن ساکن کند واز آن زحمت ایمن شود ونافع است جهت درد سپرز وبادهای
غلیظ وتبهای کهن را وقولنج دفع کند وسده بگشاید وسنگ گرده ومثانه بریزاند
وضیق النفس وسرفه کهن وریش روده وتاریکی چشم ودرد گلو زایل کند وهرکه
هر روز بخورد صحت بدن نگاه دارد شربتی یکدرم بود وبعد از شش ماه استعمال کنند
وقوت این تا سه سال باقی ماند اخلاط آن جنطیانا اسطوخودوس قردمانا
جاوشیر کمافیطوس تخم سداب اسقوردیون میعه سایله از هر یک پنج مثقال مر
زعفران قسط فلفل سفید سنبل الطیب فربیون پوست بیخ لفاح اشق پودنه کوهی
تخم رازیانه تخم جزری ورق گل سرخ ناردین حب بلسان از هر یک سه مثقال
دارچینی هشت مثقال سلیخه رومی شانزده مثقال قنه عصاره غافت کاشم
تخم حند قوقی صمغ بادام از هر یک یک مثقال افیون بزر البنج سفید شش مثقال صمغ وعصاره

درمثلث

درمثلث خیسانند باقی ادویه کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشتند
ودر ظرف آبگینه کنند بعد از شش ماه استعمال کنند معجون نجاح مستعمل خاصه
مسهل سودا وبلغم است وخلطهای غلیظ لزج اجزای وی هلیله سیاه پوست
هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد
مجوف خراشیده از هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول
از هر یک دو درم ونیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد وپنجاه درم معجون سازند
معجون خیارجنبر تالیف مولف کتاب تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام
چرب کرده چهل درم بنفشه خشک بیست درم نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم
رازیانه انیسون مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارجنبر صد درم
روغن بادام چهل درم دارو ها را کوفته وبیخته سقمونیا را با بنفشه سحق کرده بروغن
بادام چرب کرده بعسل خیارجنبر برشتند وعسل صد درم وشکر صد درم بقوام
آورند ومعجون سازند وباید که عسل خیارجنبر آتش ندیده باشد شربتی پنج مثقال
تا هفت مثقال شاید معجون سورنجان مستعمل مخصوص است بمادههای مفاصل
ونقرس وعرق النسا ودرد پشت صنعت آن سورنجان مصری مثقالی
فلفل سیاه دار فلفل ورق حنا از هر یک دو مثقال کمونی کرمانی شیطرج
هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال ملح نفطی دو مثقال ونیم
کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف بروغن بادام چرب کرده خراشیده
چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله
زرد پنج مثقال کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته معجون سازند
شربتی هفت مثقال شاید الباب
الثالث فی الجوارشنات جوارشن مستعمل سقنقور منفعت دهد کرده

سرد او پشت را و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و خاصیت این بسیار است
اخلاط آن تخم سلیون تخم پیاز تخم گندنا تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر
حب الرشاد کزنه حبة الخضرا لسان العصافیر کنجد مقشر تخم تربزه تخم خربزه
تخم چلغوزه از هریک سه درم زنجبیل شقاقل مصری خولنجان دارفلفل از هریک
پنج درم دارچینی جوز الطیب بهمنین از هریک دو درم سره سقنقور پنج درم
خصیة الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها را کوفته
و بیخته سه چندان عسل کف گرفته سرشند ادویه جوارشش باید که خشک تم بعد از
معاجین و بعضی از اطبا درین نسخه اسقنقول بریان کرده میکنند و شربتی ازین
جوارشش دو درم با مثلث یا با شیر تازه یا با ماء العسل بیاشامند نافع بود
جوارش خبث الحدید مستعمل این جوارش فنجنوش خوانند نافع بود جهة
استرخای معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و گونه روی صافی
کند و سرعت انزال را دفع کند وقتی که چهل روز متواتر استعمال نمایند
اخلاط آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر
شیطرج هندی سنبل الطیب قاقله دارفلفل زنجبیل سعد از هریک دو درم
تخم شبت تخم گندنا از هریک چهار درم خبث الحدید مدبر چهارده شبانه روز در سرکه
و بعد از آن در سایه خشک کرده و بریان کرده در روغن بادام و دیگر بار سحق
کرده صد درم عسل سه وزن ادویه دارو ها بدان سرشند بعد از آن مشک
ترکی اضافت کنند دو درم یا در ظرف چینی یا در قلعی یا آبگینه نگه دارند بعد از
شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم نافع بود **جوارش زرعونی مستعمل**
نسخه پدر مولف کتاب منفعت کند گرده و پشت را و باه را معده را
قوی کند و بلغم را دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد
و باد ها را

و باد ها را بشکند و سردی و ریگ مثانه پاک کند و تخمه و ناگواریدن ببرد و آب پشت
بیفزاید و جگر و گرده و معده را قوی کند و بقراط گوید هر که در سالی سه روز ازین
معجون بخورد بهیچ طبیب محتاج نشود و اگر ده کنیزک دارد همه را خشنود
سازد **اخلاط آن** تخم کرفس تخم جزر تخم شبت نانخواه رازیانه مغز تخم خربزه
تخم خیار بالنگ بیخ کرفس از هریک پنج مثقال عاقرقرحا قرفه زعفران
مصطکی عود خام از هریک دو درم بسباسه قرنفل فلنجه کبابه از هریک
سه درم عنبر اشهب یک درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم تا دو مثقال بود **جوارش**
جالینوس مستعمل این جوارش را خاصیت بسیار است همه اندامها را
قوت دهد و بوی اندام خوش کند و باد ها را بشکند و بسیاری بول که
از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و
لون صافی کند و یادنا سور و دیوانگی ببرد و درد سر که از سردی بود ببرد و
نقرس و قوبا و بهق را سودمند بود و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی
موی نگاه دارد و هر کس که بیست و یک روز استعمال کند از بیماریها که
ذکر رفت ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند
اخلاط آن سنبل الطیب قاقله سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد
کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط عود بلسان اسارون
حب الاس قصب الذریره از هریک دو درم مصطکی ده درم قند بوزن ادویه
مجموع را کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام
و بعد از طعام شاید خورد **جوارش کمونی مستعمل** نافع بود جهت سردی معده
و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی اشتها و فواق که از کثرت بلغم بود زایل کند

قلنلمویه

واز معجونهای رومی است اخلاطان زیره کرمانی مدبر در سرکه یکشبانه روز
وبعد ازان در سایه خشک کرده پاک کرده دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم ورق سداب خشک کرده چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع را کوفته
وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید

صح مکوتی

جوارشن کبیر مستعمل زیره کرمانی مدبر دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل ورق
سداب خشک از هر یک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی دارچینی قرفه
حب بلسان سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته وبیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع جوارشن سفرجلی مسهل مستعمل
معده را قوت دهد واشتها باز دید کند و قولنج بگشاید و مخصوص بقولنج نافع
صنعت آن به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و در
دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس فرو گیرند و بکوبند و بمنخل موی بیرون
کنند و یکمن عسل صافی بر سر ان کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد و دیگر فرو
گیرند و این داروها کوفته و بیخته بر سر ان کنند و بکفچه بزنند تا یکسان شود قاقله
زنجبیل دار فلفل از هر یک دو درم زعفران سه درم مصطکی پنج درم سقمونیای مشوی
ده درم توبد سفید مجوف سی درم شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع
نافع جوارشن سفرجلی ممسک مستعمل شکم ببندد و معده را قوت دهد و قی باز دارد
و رنگ روی نیکو کرداند و اشتهای طعام پیدا کند صنعت آن به اصفهانی از دانه
پاک کرده دو رطل پاره کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود وبعد ازان بکوبند
ویک رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و باتش آهسته بجوشانند تا نزدیک بانعقاد
رسد فرو گیرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس
نانخواه از هر یک یکدرم زعفران دو درم مجموع را کوفته وبیخته بران افشانند و

بجنبانند

265

وبجنبانند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال شاید جوارشن تمری مستعمل
قولنج وعسر البول بگشاید اجزاء آن بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون
زنجبیل فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرمای عمانی بی دانه
مغز بادام سفید کرده ورق سداب از هر یک ده درم تمر در سرکه خیسانند یکشبانه روز
وبکوبند و بغربال بیرون کنند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه بر سر تمر کنند
و داروها بدان بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود
جوارشن شهریاران مستعمل نافع بود از جهت سردی معده و جگر و این مسهل
قولنج است خاص اخلاطان زنجبیل دارچینی قرنفل قرفه سلیخه سنبل
الطیب جوزبوا مال بوا مصطکی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هر یکی
چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته وبیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج با آب
گرم قولنج بگشاید جوارشن عود مستعمل هاضمه را قوت دهد و اشتهای
طعام باز دید کند و معده را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند اخلاط آن
قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یکدرم سنبل الطیب
دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم
پوست اترج پنج درم زنجبیل یکدرم دار فلفل یکدرم نبات دو من جوارشن
سازند نسخه دیگر قرنفل دو درم عود خام پنج درم پوست اترج پنج درم قرفه
جبینی دو درم نبات یکمن نسخه دیگر عود خام پنج درم پوست اترج مصطکی
از هر یک یکدرم نبات یکمن جوارشن عنبر مستعمل عنبر اشهب یکمثقال
نبات یکمن نبات بقوام آورند و از سر آتش فرو گیرند چنانکه زکست

تیر زنند تا بپیتن نزدیک آید عنبر دران اندازند و بستر تیر دریا تبل حل کنند
نیک و بر سنک ریزند و یکا ردبیر ند و استعمال کنند **جوارشن مصطکی مستعمل**
نافع بعو سردی جکر و معده و بادهای ان و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز
دارد **اخلاط ان** مصطکی دو مثقال و نیم قند سفید یکمن مصطکی بهاون حل کنند
وان زمان که تیر زده باشند و نزدیک ان بعو که بر سنک ریزند مصطکی بران
افشانند و بر سنک ریزند و مولف کوید در یکمن قند چهار مثقال مصطکی باید
تا خوب آید و مصطکی کوفته با کلاب و آب لیمو هر کدام که خواهند تر کنند و
قند تر زده ریزند تا نسوزد و تلخ نشود **جوارشن فواکه مولف کتاب کوید**
که پیش از من کسی ترکیب نکرده است معده را قوت دهد و قی باز دارد و
جکر و دل و روده را قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بران کردن دفع خمار کند
صنعت ان آب انار و آب سیب و به اصفهانی و ملچی و اب غوره آب زرشک
آب سماق و اکر کیلی بعو آب کیلی نیز اضافت کنند و مجموع بجوشانند تا یکمن
بچهار یکی آید پس از سر آتش فرو کیرند و قند صافی کرده بقوام زیاده آورند و
فرو کیرند در تیر زدن این آبها بران میریزند و تیر میزنند چند آنکه باید و
بعد از ان بر روی سنک ریزند و ببرند و بردارند و ان آبها چون از سر
آتش بردارند آب لیمو و حاض بر سر آن ریزند و بکار برند **جوارشن آمله مستعمل**
مولف کتاب شیره آمله بیست مثقال پوست بیرون پسته مصطکی از یک ۳ درم
پوست ترنج زرشک از هر یک ۳ درم عود خام عنبر اشهب از هر یک مثقالی ادویها
کوفته و بیخته با آب لیمو تر کنند و قدری کلاب اضافت کنند و یکمن و نیم قند
بقوام آورند و تیر بزنند و ادویها ضم کرده بر سنک ریزند و ببرند
باب الرابع فی الاطریفلات

صح باب ترکند

اطریفل کبیر نافع بعو بواسیر را و لون نیکو کرداند و باه زیاده کند و معده را
قوت دهد **اخلاط ان** پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه
آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل بوزیدان بسباسه
شیطرج هندی شقاقل تودری لسان العصافیر مغز حب فلفل کنجد
مقشر قند سفید خشخاش سفید بهمنین از هر یک ده درم مجموع را کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی یکمثقال
تا دو مثقال و بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت این اطریفل با سه سال
باقی باشد **اطریفل کوچک مستعمل** نافع بعو از جهت استرخای معده و
رطوبت ان و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو کرداند و حافظه آورد
اخلاط ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله
مقشر پوست بلیله از هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب
کرده با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطریفل تا دو سال می ماند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید
اطریفل کشنیزی مستعمل نافع بعو جهت صداع که از بخار معده بعو و
قوت معده بدهد **صفت ان** پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
هلیله سیاه کشنیز خشک اجزا مساوی و بعضی هلیله سیاه نمی کنند
مجموع را کوفته و بیخته بروغن بادام شیرین چرب کنند و بسرشند و بعد از
دو ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید **اطریفل مقل مستعمل**
جهت بواسیر بغایت مستعمل سودمند بعو **اجزای آن** پوست هلیله کابلی
پوست هلیله زرد و آمله مقشر از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم مقل را
باب حل کنند و عسل کف کرفته بر سر ان ریزند مقدار شصت درم و بقوام

آورند و دارو با یدان بسرشند **اطریفل دیدان مسهل** جهت دفع کرمهای کوچک
و بزرگ و حب القرع نافع بود **اخلاط آن** برنک کابلی مقشر ده درم حب النیل
تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده قسط هر از هر یک پنج درم
قنبیل ترمس افسنتین رومی شیح ارمنی افتیمون اقلیطی ملح نفطی خردل سفید
تخم حنظل سعد هندی راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو درم تا چهار مثقال شاید والله اعلم

باب الخامس فی المربیات

اهلیلج مربی اولی آن بود که در تری آنرا مربی سازند و اگر یافت نشود
و ضرورت باشد بستانند هلیله کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کنند
و چندان آب بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و بعد از ان پنجاه درم خاکستر
چوب رز یا چوب بلوط بر سر ان کنند تا دوازده روز چهار نوبت بدل کنند
و بعد از ان آنرا بچندان آب بشویند آهسته آهسته چنانکه پوست از وی نرود
آنگاه در پاتیله کنند و بجوشانند تا چون کشکاب پخته گردد و دیگر فرو گیرند
و آهسته بشویند و هر هلیله را به سوزن بزنند و در ظرف چینی یا کاشی
کنند و چندان عسل بر سر ان کنند که آنرا بپوشاند و بیست روز رها کنند
و بعد از ان بیرون آورند از عسل و عسل تازه بر سر ان کنند و ده روز
دیگر رها کنند پس دو سه جوش بجوشانند فرو گیرند و در ظرفی کنند و این داروها
بران افشانند دارچینی زنجبیل قرفه قرنفل سنبل جوز الطیب مصطکی عود
هندی از هر یک ده درم زعفران یک مثقال مشک نیم مثقال مجموع را کوفته
و بیخته بران افشانند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف
بشویند **اترج مربی** طبیعت وی گرم و خشک بود قوت معده بدهد خاصه

باید

با پوست مربی کنند **صنعت آن** بستانند اترج بزرگ که از اد یاله خواهند و زردی
ان پاک کنند و ترشی جدا کنند پس آن گوشت با لنگ باب بجوشانند تا نیم پخته
شود بیرون آورند و بفشارند و عسل شهد سفید بر سر ان کنند با تش آهسته
بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند همین سبیل کنند الا مربیات مثل اترج
و هلیله و شقاقل و جزر و جوز و امثال ان بعسل بهتر بود که بقند و مربه
تمر هندی و آلوچه و سیب و به و بلجی و امثال ان بقند بهتر **شقاقل مربی**
مجامعت را زیاده کند و باه را قوت دهد و نعوظ آورد **صنعت ان**
بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود خشک را بخیسانند یک شبانه روز و
دیگر باره تازه کنند و سیوم روز همین عمل کنند بعد از ان مقشر کنند و
بجوشانند تا نیم پخته شود بعد از ان عسل صافی بر سر ان کنند و با تش نرم
بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و در ظرف آبگینه نگاه دارند تا چهل روز
پس استعمال کنند **جزر مربی** باه را زیاده کند و قوت پشت دهد و سینه را
نیکو بود بستانند جزر خوب بزرگ و پوست ان بتراشند تنک و پاره کنند
مقدار انگشت کوچک و چوب اندرون او بیندازند و با قدری آب و عسل
بجوشانند تا نیم پخته گردد بعد از ان بیرون آورند و دیگر عسل صافی بر سر
ان کنند و تا چهل روز بیرون ظرف میشویند و شستن ظرف لازم است
در همه مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست **تفاح مربی** جهت قوت معده
و دل بغایت نافع بود **صنعت ان** بستانند سیب اصفهانی و مقشر
کنند و در دیگ کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد دبس قند صافی بر سر ان
کنند و بجوشانند چندانکه سیب رنگ بگرداند و پژمرده شکل شود بعد از ان

فرو گیرند و در ظرف چینی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند سفرجل مربی
قوت وی زیاده بود از سیب در تقویت معده صنعت آن بستانند به
اصفهانی شیرین و پاره کنند پاره های کوچک و با آب بجوشانند تا نیم پخته
شود و قند صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و در ظرف
کنند بعد از چهار روز استعمال کنند کمثری مربی جهت قوت معده مناسب
بود صنعت آن بستانند ملچی اصفهانی پی کرده و با آب بجوشانند تا پخته
شود و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و
پژمرده شود بعد از آن فرو گیرند و در ظرف سبز کنند بعد از چهار روز استعمال
کنند ادرک مربی بستانند آلوچهٔ اصفهانی یا بخاری و با آب بجوشانند
تا نیم پخته شود و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند با آتش آهسته
تا بقوام آید و جلاب باید که تنک نباشد که مرجح سیب و به و ملچی بود آبدار
و در جوشانیدن آبی باز دهد و آلوچه ~~نهد~~ ندهد قرع مربی مستعمل
بستانند کدوی نازک تازه و پوست آن بخراشند و تخم آن بیندازند و
پاره کنند مانند انگشت و در دیگ کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و عسل
بر سر آن کنند یا آب و بجوشانند تا بقوام آید بطیخ زنگی مربی مستعمل دفع حرارت
کند و تشنگی بنشاند صنعت آن بستانند پوست خیار کدو و سه شبانه روز
در آهک آب نهند پس بیرون آرند و یک شبانه روز در نمک آب نهند و دیگر روز
بیرون آرند و سه شبانه روز در آب صافی نهند بعد از آن بر سر آتش
نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و فرود آرند
تا آب آن بپالاید و دیگر در عسل مصفی اندازند و بر سر آتش نهند و
قدری بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز

بکار

بکار برند وج مربی مستعمل جهت قولنج ریحی و لقوه بغایت نافع بود و
صرع را نیز نافع بود صنعت آن بستانند وج ترکی فربه و سه شبانه روز در
آب خیسانند و بعد از آن بیرون آورند و قدری آب و عسل بر سر آن کنند و
بر سر آتش نهند و بجوشانند تا نیم پخته شود و بیرون آورد و عسل مصفی بر سر آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند جوز مربی مستعمل
نافع بود معده سرد و گرده سرد را و باه زیاده کند صنعت آن بستانند گردکان
ترک مغز و صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و در دیگ اندازند و
عسل بر سر آن کنند و بجوشانند آهسته آهسته دو سه جوش برآید بعد از آن در ظرفی
کنند بعد از چهل روز استعمال کنند و دست از شستن ظرف باز ندارد
لوز مربی مستعمل نافع بود جهت سرفه صنعت آن بستانند بادام فربه
مقشر و در دیگ اندازند و دوشاب و آب چندانکه وی را بجوشانند بر سر آن
کنند و بر سر آتش نهند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و سه روز رها
کنند پس بیرون آورند و در دیگ کنند و عسل شهد بر سر آن کنند و دو سه جوش
سبک بدهد فرو گیرند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند
و هر روز ظرف را می شویند بنفشج مربی مستعمل سینه را نرم کند و سرفه را
که از حرارت بود ساکن کند و خشونت حلق دفع کند صنعت آن بستانند
گل بنفشهٔ خوب تازه و باید که قطعا دنبال با وی نبود و در دست بمالند
تا کشته شود و اگر خواهند با قند بکوبند و بر سر هر یک من بنفشه دو من قند سفید
کنند و در آفتاب نهند تا چهل روز و هر بامداد و شبانگاه در هم بزنند
و بعد از چهل روز استعمال کنند جلنجبین شکری مستعمل قوت معده بدهد
و بغایت هاضمه را نافع بود صنعت آن بستانند ورق گل سرخ تازه

بکمن و قند سفید دو من و اگر خواهند چهار من و همچنانکه در خمیرهٔ بنفشه ذکر
کرده شد عمل نمایند **جلنجبین عسلی** نافع بود جهت سردی معده و استسقا
و سردی جگر و سوء الهضم را که از سردی بود **صنعت آن** مثل گلقند بود
جلنجبین سفرجلی قوت دماغ و دل و معده بدهد بغایت از جملهٔ مفرحات
صنعته بستانند گل به و مانند گلنگبین بسازند **جلنجبین لسان الثور**
بستانند گل گاوزبان و در هر یکمن از آن گل دو من قند اضافت کنند و بکوبند
و گلنگبین سفرجلی و لسان الثوری البته باید که قندی بود و اگر خواهند
نصفی عسل و نصفی قند کنند بهتر بود و از ادویهٔ قلبی بود مادهٔ سودا را نافع
بود و زایل کند و خفقان را زایل کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود والله اعلم

الباب السادس

فی الاشربة و الربوب **شراب عناب** سرد و تر بود جهت
سرفه و غلبهٔ خون و ماشری و جدری و درد سینه بغایت نافع بود بستانند
عناب جرجانی یک چهار یک و در دو من آب بجوشانند تا دو دانگ آید
و در دست بمالند و صافی کنند و یکمن قند صافی بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال **شراب نیلوفر** سرد و تر بود
جهت سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه
بغایت مفید بود و ترکیب صنع آن کنند بستانند یک وقیه نیلوفر خوب تازه
و بجوشانند و صافی کنند و یک من قند صافی کنند بکمن قند صاف کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع
باشد **شراب بنفشه** معتدل بود در سردی و گرمی و تری نافع بود از جهت
ذات الجنب و ذات الریه و درد گرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه

وجهت

و سرفه که ثابت بود عظیم نافع بود بستانند بنفشه و گل آن بگیرند چهار یک و بپزند
و بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند و اگر خواهند که
مسهل بود پنج نوبت مکرر کنند بنفشه را چنانچه یکمن و چهار یکی بنفشه بود و اگر بنفشه
تر نباشد بنفشهٔ خشک یک وقیه بوزن سی مثقال عوض یک چهار بنفشهٔ تر کنند
شراب دینار مستعمل ذات الجنب و حرارت جگر را نافع بود و طبیعت نرم
دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود بستانند تخم کاشنی بیست
درم پوست بیخ کاشنی تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ
بیست مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج مثقال ادویه را
بجوشانند بغیر از ریوند بجوشانند و صاف کنند و قند صافی کرده یکمن بر سر
آن کنند و بقوام آورند ریوند چینی سوده بجز بیخته شیره بگیرند و بر سر آن کنند
شراب بزوری مستعمل پوست بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست رازیانه ده درم
پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم پوست بیخ کبر ده درم
تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم بجوشانند و بپالایند و یکمن و نیم قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند و این شراب جهت مستسقی بغایت نافع بود و جهت
معده و جگر بغایت مفید بود و بادها بشکند و جهت مفاصل سودمند بود **شراب
زوفا** نافع بود ضیق النفس و ربو و سعال کهن و سعال بلغمی بغایت سود دهد
عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر زرد بیست دانه مویز طایفی بی دانه پنجاه دانه
بنفشه چهار عدد پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنج درم نیلوفر
چهار درم گاوزبان پنج درم بیخ مهک فراشید هفت درم زوفای خشک هفت درم
و در نسخهٔ دیگر فراسیون پنج درم اضافت میکنند ادویه را بجوشانند و صافی کنند
و یکمن قند صافی بر آن نهند و بقوام آورند **شراب خشخاش** سرد و تر بود و سینه را

و دماغ گرم را و بیخوابی و نزله و ریشهای سینه و حرارت بنشاند بستانند خشخاش
بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و در دو من و نیم آب بجوشانند تا با دو دانگ
آید فرو گیرند و بپالایند و دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند
و اگر خشخاش با پوست نبود خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و چنانچه ذکر رفت
بسازند **شراب صندل** نافع بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق صندل
مقاصری بستانند و بهم مان باید بیست مثقال و اگر بگلاب خواهند یک شبانه
روز بخیسانند در گلاب و اگر ترش خواهند بآب غوره یا سرکه هر کدام که خواهند
صندل در آن خیسانند مقدار کفایت بعد از آن بپالایند و قند صاف کرده یکمن
بر سر آن کنند و بقوام آورند **شراب لیمو** سرد و خشک باشد و حرارتی در وی باشد
و قوت معده بدهد و صفرا بشکند و ماصفه را یاری دهد و دفع قی کند و خمار را
سودمند بود و تبهای صفراوی را زایل کند و تشنگی بنشاند بستانند لیموی خوب
و آب آن بگیرند و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام زیاده آورند و آب لیمو
و گلاب آن قدر که کفایت کند بر آن ریزند و اگر یک دو جوش بزنند شاید و اگر خشک
خواهند از آتش فرو گیرند و بر سر آتش سوخته آهسته نهند و آب لیمو بر آن می ریزند
و بر هم میزنند تا تمام شود **شراب حماض** ترکیب او مانند ترکیب لیمو است و منافع
آن هم منافع لیمو است **شراب سیب** بهتر آن بود که سیب اصفهانی یا شامی
بود بستانند سیب اصفهانی بیشتر خوب و مقشر کنند و دانه از وی بیرون کنند و بکوبند
و آب آن بگیرند و هر یکمن آب سیب نیمن قند اضافت کنند و بقوام آورند **شراب به**
صنعت آن مانند صنعت سیب بود اما به ترش و شیرین باید که کنند **شراب فواکه**
قوت معده و جگر و دل دهد و قی باز دارد و صفرا بشکند و زنان آبستن را سودمند
بود صنعت آن آب سیب و آب به و آب ملچی و آب انارین و آب سماق و آب

از رشک

زرشک و آب کبیل مساوی یکدیگر و اگر آب لیمو و حماض و غوره قدری اضافت
کنند شاید آن آبها را بجوشانند تا نیمه باز آید و هر یکمن از این آبها یکمن قند
اضافت کنند و اگر نیمن قند کنند بهتر باشد و بقوام آورند **شراب تمر هندی**
بستانند تمر هندی زرد پاک کرده از دانه و خوشه و یکمن در چهار من آب بجوشانند
تا با دو دانگ آید فرو گیرند و بپالایند و دو من قند صاف بر سر آن کنند و بقوام
آورند **شراب انار عذب** که بعضی آنرا رب انار گویند بستانند آب انار عذب
و صاف کنند بیست و پنج من یکمن و نیم قند سفید سه چهار یک و بعضی آب
سیب یک چهار یک میکنند و قند سفید یکمن و این نوع بغایت نافع بود جهت
مسلول و شکم به بندد و سرفه را نافع بود و دل را قوت دهد و ضعف ذبول را
زایل کند **شراب انار ترش** قی باز دارد و قوت معده بدهد بستانند آب
انار ~~شیرین~~ ترش و بجوشانند تا نیمه آید و هر یکمن آب انار نیمن قند اضافت
کنند و بقوام آورند و اگر قدری آب ~~[illegible]~~ نعناع تازه اضافت کنند شاید
شراب نعناع بستانند آب انارین که با پیه کوفته باشند و بجوشانند تا
نیمه آید بعد از آن آب جوشیده یکمن و آب نعناع تازه نیمن و قند صاف
کرده یکمن بقوام آورند **شراب الو** بستانند آب آلو سیاه خوب فربه یکمن
در پنج من آب بجوشانند تا با دو دانگ آب فرو گیرند و بدست بمالند و صافی
کنند و یکمن و نیم قند صافی کرده اضافت کنند و بقوام آورند **شراب گل مکرر**
مسهل صفرا بود و تشنگی بنشاند بستانند ورق گل خوب تازه بی تخم یک رطل
و در پنج من آب بجوشانند نیک و بپالایند و دیگر یک رطل گل تازه بر سر آن
کنند و همچنان کنند تا هفت نوبت مکرر کنند و بعد از آن قند صافی و بقوام
آورند شربتی سی درم تا چهل درم شاید با سکنجبین قدری و آب برف **شراب [illegible]**

آب سیب و صح

شکم ببندد و قی باز دارد و دفع خمار کند بستانند ریباس خوب و سر و بن وی
بیندازند و بکارد چوبین پاک کنند و بهاون سنگین بکوبند یا چوبین و آب آن
در قدحی چینی کنند و یک شب رها کنند و باز در قدحی دیگر ریزند و بپالایند آهسته
چند نوبت و بار آنچه در بن قدح بود مبریزند تا تمام صاف شود پس قند صاف
بقوام زیاده آورند در دیگ سنگین تر دیگ بقوام مشابه شش و آب ریباس صاف
کرده بر سر آن ریزند و بآتش آهسته قوام آورند **شراب غوره** قایم مقام ریباس
بود در طبیعت بگیرند آب غوره خوب و صافی کنند و بجوشانند تا نیمه آید و بپالایند
و بهر یک من قند یک من آب غوره نهند و بجوشانند تا قوام آید و اگر خواهند که بسیار
ترش نباشد یک من قند را نیم من آب غوره نهند **شراب مورد** دانه مورد تازه بکوبند
و آب آن بگیرند و صافی کنند و بجوشانند تا نیمه آید و اگر دانه مورد تازه نباشد
دانه خشک یک من در چهار من آب بجوشانند تا یک من بماند و فرو گیرند و دست بمالند
و صافی کنند و نیم من قند صاف بران نهند و بقوام آورند و طبیعت این شربت سرد و خشک
بود و شش و سینه را سود مند بود و قوت معده بدهد و شکم ببندد **شراب توت**
بستانند توت سیاه و آب آن بگیرند و صافی کنند و بپزند تا نیمه باز آید و هر پنج
رطل از آن آب سه رطل قند اضافت کنند و بقوام آورند نافع بود جهت درد
گلو و خناق و ورم گرم **شراب انار عذب با آخر** بستانند پنج من آب انار عذب
و صاف کنند و بجوشانند تا نیمه آید و بهر یک من آب انار یک من قند اضافت کنند و
بقوام آورند **شراب انجیر** قوت کرده بدهد و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد
و منی بیفزاید و مثانه پاک کند از علت و قوت مجامعت بدهد بستانند نخود
پنج من و در آب بجوشانند تا دانگی بماند و انجیر خوب دو من در پنج من آب بجوشانند
تا یک من و نیم بماند و طبیخ نخود بر سر آن کنند و انجیر بیندازند و یک من و نیم عسل شهد

بر سر آن کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران
نیم درم مجموع را نیم کوفته در صرهٔ بسته در ان اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال
کنند شربتی پنج مثقال لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا شاید و اگر با آب گرم خورند
شاید **شراب گاوزبان** دل را قوت دهد و توحش سوداوی را زایل کند
بگیرند آب لسان الثور منقا یک من و آب بادرنجبویه یک من و عسل صافی یک من و
بقوام آورند و زعفران یک مثقال در آن حل کنند و اگر نعنع کنند شاید و اگر گاوزبان
تر نباشد خشک چهل مثقال در یک من جلاب خیسانند و بجوشانند و بپالایند و
قند صافی کرده یک من بر آن اضافت کنند و شربتی از وی ده درم بود **شراب
بالنگو** بستانند بالنگو تازه ده یک من و گاوزبان خشک سی درم و اگر بالنگو
خشک بود سی مثقال بجوشانند و بپالایند و یک من عسل کف گرفته بر سر آن کنند و
بقوام آورند و بعضی درین شراب زعفران و مصطکی میکنند و اولی آن بود که
نکنند و احتیاج بآن بود و طبیعت طبیب است ترکیب آن و اگر قندی خواهند
همین سبیل سازند که ذکر کرده شد **میبه** آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهنه
خوشبوی پنج رطل و به و شراب با هم بجوشانند تا نیمه آید و فرو گیرند و در دست
بمالند و بپالایند و بر سر آتش نهند و عسل شهد یا قند دو رطل و نیم بر سر آن کنند
و باز بر سر آتش نهند و دارو ها در صرهٔ بسته در آن اندازند و می جوشانند
و زمان زمان کیسه را می مالند و داروها اینست زنجبیل هیل مصطکی و عود از هر یک
نیم درم زعفران ریشه دانگی دانگی خشک دانگی **رب انار** عمل او مثل رب است
رب مورد بستانند مورد دانه تازه بکوبند و آب آن بگیرند و بجوشانند تا
ربعی بماند و فرو گیرند و صاف کنند و اگر تنک باشد قدری رب به اضافت
کنند یا قدری قند سفید تا بقوام آید **رب غوره** بگیرند آب غوره و بجوشانند

تا بربعی آید و بپالایند و دیگر بجوشانند تا سدسی برود بردارند و استعمال کنند
واگر تنگ بود ... فی بز کنند و در آفتاب نهند **رب سیب** بگیرند آب سیب
اصفهانی و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و بکار دارند **رب به** صنعت
آن مانند صنعت سیب باشد **سکنجبین ساده** قند صافی کرده و سرکه سفید
آن مقدار که کفایت کند و بر سر آن کنند و قدری گلاب و اولا آن بود که در دیگ
سنگین بپزند و سرکه باید که در اول بریزند تا خام نباشد **سکنجبین سفرجلی** قوة
جگر و معده بدهد و اشتها پیدا کند و سده بگشاید و تا قها را عظیم سودمند
بود بگیرند به اصفهانی خوشبوی و از دانه پاک کرده بکوبند و هر یک من آب به
صاف کرده یک من قند صافی اضافت کنند و یک چهار یک سرکه بر سر آن کنند و
بقوام آورند اگر چند پاره به بر سر آن کنند و بقوام آورند شاید **سکنجبین بزوری سرد**
سده بگشاید و تبهای گرم را سودمند بود **صنعه** تخم کاشنی تخم خربزه تخم خیارین
از هر یک پنج درم پوست بیخ کاشنی پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته
کنند در سه رطل آب و سی مثقال سرکه بخیسانند و بپالایند و یک من قند صاف کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **سکنجبین بزوری گرم** سده جگر و معده بگشاید
و بول براند و معده از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود و عطش
کاذب را ساکن کند **صنعت آن** بیخ کرفس و پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه از
هر یک هفت درم تخم کرفس و رازیانه تخم کاشنی و انیسون تخم کشوث از
هر یک پنج درم عصاره غافث ریوند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در
سه رطل آب و چهار یک سرکه بخیسانند یک شبانه روز و بجوشانند و صاف
کنند و یک من قند اضافت کنند و بقوام آورند **سکنجبین بزوری ریوندی**
تخم کاشنی تخم خربزه تخم خیارین از هر یک ده درم رازیانه تازه ده درم زرشک تازه

بلی

لی دانه پانزده درم ریوند چینی پنج مثقال نبات یک من سرکه چهل درم چنانکه گفته شد
بپزند و ریوند را بگیرند و یکبار دیگر بر سر آن کنند و بقوام آورند **سکنجبین افتیمونی**
افتیمون پنج درم اسطوخودوس چهار درم بسفایج پنج درم تخم کاشنی پنج درم فودنج خشک
سه درم تخم کشوث پنج درم گاو زبان سه درم مجموع در یک من و نیم آب و چهار یک سرکه بخیسانند
یک شبانه روز و بپالایند و یک من قند بر سر آن کنند تا بقوام آید نافع بود **سکنجبین عنصلی**
سرکه عنصلی یک چهار یک عسل مصفی یک من بجوشانند تا بقوام آید جهت ضیق
النفس و ربو و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم بغایت نافع بود بغایت
سکنجبین بزوری معتدل سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای
مرکب را نافع بود **صنعت آن** تخم کاشنی تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم
تخم خیارین تخم خربزه از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاشنی از هر یک
ده درم مجموع نیم کوفته با یک چهار یک سرکه و سه رطل آب چنانچه ذکر رفت با یک من
قند صاف کرده بقوام آورند

الباب السابع فی اللعوقات

لعوق سپستان سودمند بود جهت خشونت حلق و
سرفه سینه و شش را لازم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود **صنعت آن**
سپستان دویست عدد مویز منقی چهل عدد مویز منقی چهل درم فلوس خیار چنبر
ده مثقال بیخ مهک خراشیده نیم کوفته چهل درم مجموع را در شش رطل آب بپزند
تا باد و دانگ آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و یک من قند سفید بر سر
آن کنند و بقوام آورند **لعوق زوفا** نافع بود ربو و سرفه کهن و سینه و شش را
از اخلاط غلیظ پاک کند ستانند ابرسا و زوفای خشک از هر یک بیست درم
نیم کوفته با سه رطل آب بخیسانند و بجوشانند تا یک رطل آید و بدست بمالند و
صافی کنند و یک رطل قند صاف بر سر آن کنند و بقوام آورند **لعوق اسقیل**

ناقع بود جهت ربو و سرفهٔ کهن که از رطوبات غلیظ بود بستانند اسقیل
بریان کرده ایرسا از هر یک دو درم فراسیون زوفا از هر یک سه درم کوفته بعسل
مصفی سرشته و لعوق سازند **لعوق خیار جنبر** بنفشه پنج مثقال عناب بیست
دانه سپستان پنجاه دانه مویز منقی پنج مهک خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته
بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم کثیرا
سه مثقال صمغ عربی سیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر زرد بیست عدد
بجوشانند و بدست بمالند و صافی کنند فلوس خیار جنبر بیست مثقال در آن حل
کنند قند سفید بمن اضافت کنند و باز دو سه جوش بدهند و مغز تخم خیار
و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز به دانه سه درم باقلای سفید کرده
ده مثقال خیارزه سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو سه درم کوفته و بیخته بدان
سرشته و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافت کنند **لعوق خشخاش**
نافع بود جهت نزله و ریش شش و خون رفتن آن و سرفهٔ کهن گرم بستانند
صد عدد خشخاش سفید بزرگ و دانه او بیرون آورند و در پنج رطل آب خیسانند
یک شبانه روز و بعد از آن بجوشانند تا نیمه آید و در دست بمالند و صافی کنند
و هر یکمن آب خشخاش نیم من قند صافی و نیم من مثلث کنند و بجوشانند تا بقوام آید و
صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بدان سرشته و لعوق
سازند **لعوق رب السوس** نافع بود از جهت نقول نزله که در سینه جمع شده باشد
رب السوس کثیرا و مغز بادام تلخ مقشر رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته بعسل
کف گرفته سرشته و روغن بادام اضافت کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بطبیخ
زوفا بیاشامند

الباب الثامن

فی السفوفات **سفوف حب الرمان** نافع بود اسهال که از ضعف معده بود

و قوت

273

مورد و

و قوت آن بدهد انار دانهٔ ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم بلوط
سماق زیره کرمانی مدبر بسرکه پست کنار پست سنجد کشنیز بریان کرده خرنوب
نبطی و شامی از هر یک ده درم سک عود در آمله از هر یک یکمثقال سفوف سازند
شربتی از سه درم تا پنج مثقال **سفوف مقطیاثا** سودمند بود اسهال کهن و زحیر
و ضعف معده و بواسیر را بغایت نافع بود حب الرشاد بریان کرده یک چهاریک
زیره کرمانی مدبر بیست مثقال بزر کتان بزر کراث اهلیلج اسود از هر یک ده
مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه و کابلی در روغن زیت بریان کرده اضافت
میکنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بر سر آن آب سرد خورند **سفوف طین مستعمل**
که از اسفوف نشاسته خوانند سودمند بود زحیر و اسهال مراری را نیکو بود
نیکو تخم ریحان تخم بنجانی مرو نشاسته تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی طباشیر نشاسته
تخم حماض نیم کوفته کنند و تخمها در سر آن کنند و خلط کنند و باید که مجموع بریان کرده
بود دیگر از طباشیر و گل ارمنی و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب کنند شربتی
سه درم تا پنج مثقال فرو برند و اگر برب مورد خورند شاید و بعضی بارتنگ
اضافت میکنند **سفوف خرنوب مستعمل** سودمند بود اسهال و استرخای
معده را خرنوب نبطی به دانه زیره کرمانی مدبر سماق پست کنار حب الآس
بلوط کشنیز خشک بریان کرده مصطکی اجزا متساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال
با ده درم رب مورد سرشته و لعوق کنند **سفوف انبرباریس** نافع بود ضعف
معده و قوت وی بدهد و شکم به بندد تا نخواه سماق زنجبیل انار دانه تر
بریان کرده زرشک بی دانه پست کنار از هر یک دو درم قند سفید بیست درم
کوفته و بیخته استعمال کنند **سفوف سماق** سودمند بود جهت اختلاف دم
سماق ده درم انار دانه ترش بریان کرده تخم مورد از هر یک پنج درم خرنوب نبطی

سی درم صمغ عربی جلنار از هر یک یکمثقال و نیم کوفته و بیخته شربتی پنج درم نافع باشد
سفوف بلوط مستعمل شاه بلوط بلوط عجم زبیب از هر یک ده درم کوفته و بیخته
شربتی سه مثقال نافع باشد سفوف هلیله مستعمل خاص مسهل مفاصل و
نقرس و عرق النسا ست سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله زرد
هفت مثقال سنا مکی دو مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج درم بیخ کبر سه مثقال
ورق حنا سه درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر ۳ درم قند سفید شصت درم
سقمونیا مشوی یکمثقال کوفته و بیخته بغایت نحو کرده شربتی دو مثقال بر سر آب سرد
باز خورد و بعضی سقمونیا نمی کنند سفوف سورنجان مستعمل این مسهل هم جهت
نقرس و مفاصل و عرق النسا بغایت نافع بود سورنجان مصری ده درم سنا مکی
هفت درم مغز بادام مقشر سه درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند
سفید سی درم سقمونیا مشوی یکدرم و اگر ماده بلغمی بود پنج درم تربد بعوض سقمونیا
کنند شربتی دو مثقال بر سر آب سرد باز خورد سفوف سرطان مستعمل جهت
مسلول نافع بود سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید
و سیاه مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته استعمال کنند و بعضی بعوض
تخم خربزه کثیرا استعمال میکنند

الباب التاسع فی الحبوبات

حب ایارج مستعمل نافع بود مرضهای سر درا و معده را
پاک کند از همه خلطهای بد ایارج فیقرا یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده یکدرم و نیم حب النیل افسنتین غاریقون سفید از هر یک نیم درم
نمک هندی دانگ و نیم تخم حنظل دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه حب سازند
هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است در عسل گردانیده فرو برند و اگر
خواهند در شکر سرخ پیچیده فرو برند و همه حبوب قوت آن تا دو ماه می ماند بعد از آن

ضعیف

ضعیف شود و بهتر آن بود که در روز که ساخته باشند در شب فرو برند حب
صبر مستعمل صبر سقوطری یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
یک درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک ~~یکدرم~~ نیم درم تخم حنظل نمک هندی
از هر یک دانگی و نیم مقل کثیرا از هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند
و این یک شربت است حب سورنجان مستعمل سودمند بود درد مفاصل و نقرس را
و عرق النسا را صبر سقوطری تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
سورنجان مصری از هر یک مثقالی ماهیزهره یکدرم حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم
کثیرا تخم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی و نیم کوفته و بیخته با آب کرفس
حب سازند و این یک شربت است حب بنفشه مستعمل جهت درد چشم و سر و شقیقه
و دماغ را پاک کند و درد گوش را نافع بود بنفشه دو درم تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس پوست هلیله زرد انیسون از هر یک
نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته با آب خالص حب سازند و این یک شربت
بود حب شبیار مستعمل سودمند بود جهت درد معده و سر صبر سقوطری سه درم
پوست هلیله زرد ورق گل سرخ تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته حب سازند و در سایه نگاه دارند
تا خشک شود شربتی یک مثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برند و بخسبند
حب مقل مستعمل هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از
هر یک یک درم مقل ازرق چهار درم مقل را در آب حل کنند و در هاون بسایند
تا نیک حل شود و داروها بدان حل کنند و حب سازند شربتی دو درم نافع باشد
حب غاریقون صاحب ذخیره مستعمل سده ها را بگشاید خداوند استسقا را
و بیماریها جگر را سودمند بود غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده بروغن

بادام چرب کرده از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ایارهٔ فیقرا پنج درم فراسیون
۳ درم تخم حنظل دو درم انیسون یکدرم از زروند دو درم سقمونیا مشوی یکدرم
کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم و قوت این تا شش ماه می ماند حب
منتن از کامل الصناعه فالج و استرخا را نافع بود سکبینج جاوشیر اشق مقل
حرمل تخم حنظل از هر یک سه درم صبر تربد از هر یک پنج درم فرفیون جند بیدستر
ادویه خشک کوفته و بیخته صموغ در آب حل کنند و حب سازند شربتی سه درم
باب کرم نافع بود حب اصطمخیقون نافع بود هر مرضی را که از سردی بود مثل
بلغم غلیظ و سودا و قولنج بگشاید حب بلسان عود بلسان سلیخه سنبل اسارون
دارچینی زعفران مصطکی بیخ اذخر وج عصارهٔ افسنتین نمک هندی زراوند
مدحرج از هر یک صبر سقوطری پانزده درم سقمونیا مشوی غاریقون سفید
شحم حنظل از هر یک سه درم افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک شش درم کوفته
بیخته حب سازند و خشک سازند در سایه و در ظرف آبگینه نگاه دارند شربتی
دو درم و نیم حب قوقایا مستعمل نافع بود درد سر را که از بلغم بود و چشم
روشن کند و خلطهای غلیظ لزج از بدن پاک کند و این حب جالینوس است
صبر سقوطری عصارهٔ افسنتین مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا مشوی تخم حنظل
از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی یکمثقال حب شاهترج
از کامل الصناعه جهت جرب بغایت سودمند بود هلیلهٔ زرد و کابلی و
سیاه از هر یک پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم کوفته و بیخته
با آب شاهترج تر بجبانند و در هاون کنند و سایند و چون خشک شود دیگر
باره مکرر کنند تا پنج نوبت با آب شاهترج مکرر کنند و بعد از آن سحق کنند و حب
سازند مانند نخود و خشک کنند شربتی از یکدرم تا یکمثقال حب المسک مستعمل

مولف

مولف بوی دهن خوش کند و قوت دل بدهد سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل نارمشک
کبابه قرفه بسباسه قرنفل خولنجان سعد کوفی پوست ترنج زنجبیل سادج هندی
از هر یک یکدرم قاقله جوز الطیب مشک ترکی از هر یک نیم درم با آب به و صمغ عربی
و گلاب حل سازند حب المسک آخر سنبل الطیب قرنفل فوفل سادج هندی
پوست ترنج سعد هندی قرفه از هر یک یکدرم نارمشک فرنجمشک کبابه جوز
الطیب بسباسه قاقله خولنجان بادرنجبویه زنجبیل از هر یک نیم درم مشک
دانگی بگلاب و آب به صمغ عربی حب سازند و در سایه خشک کنند و در ظرف
آبگینه نگه دارند حب سعال مستعمل سرفهٔ بلغمی را بغایت نافع بود رب
السوس کشمش از هر یک سه درم نشاسته صمغ عربی کثیرا مغز دانهٔ کدو از هر یک یکدرم
نبات مصری نیم وزن ادویه بلعاب به دانه بسرشند و حب سازند حب سعال گرم
مغز بادام مقشر تخم خیار پوست نشاسته صمغ عربی کثیرا مغز دانهٔ کدو از هر یک یکدرم
نبات مصری نیم وزن ادویه بلعاب به دانه بسرشند و حب سازند خشخاش
سفید از هر یک یکدرم رب السوس دو درم باقلی مقشر سه درم بلعاب نیکو
حب سازند حب سعال سرد پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رب السوس
پرسیاوشان مغز بادام تلخ با آب خالص حب سازند حب سعال تر فلفل
نبات مصری اجزا مساوی کوفته و بیخته حب سازند حب سعال یابس
نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزا متساوی با آب خالص حب سازند
نافع بود

الباب العاشر

فی الاقراص قرص اندروخورون مستعمل این نسخه از آن حنین بن اسحق
بهتر از نسبت اختیار نسختها و این قرص از ادویهٔ تریاق فاروق است
دارشیشعان اسارون از هر یک شش مثقال فقاح اذخر دوازده مثقال عود بلسان

قصب الذريره از هريك شش مثقال دارچيني بيست وچهار مثقال فو شش مثقال
حماما بيست وچهار مثقال سليخه شش مثقال اقحوان سفيد بيست مثقال مصطكي
شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را كوفته وبيخته بشراب ريحاني يا بماء
العسل قرص سازند ودر قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب كنند
ودر سايه خشك كنند واين قرص را قوت تا دو سال مي ماند بعد ازان
ضعيف شود قرص اندروخون كه در ترياق غرزه مستعمل است
بابونج سفيد وسرخ سماق مرصافي انيسون قصب الذريره عيدان البلسان
اجزا مساوي بمثلث تر كنند سه روز هر روز يكبار تر شوند وقرص سازند
ودر ظرف ابگينه كنند وقوت اين قرص هم دو سال باقي ماند قرص افعي
كه در ترياق فاروق مستعمل است واين قرص بعد از دو ماه استعمال كنند
وقوت اين قرص تا دو سال باقي است بعد ازان ضعيف شود بگيرند افعي
اشقر جوان ماده ونشان ماده ونر آن آنست كه نر ان دو قلاب دارد و
ماده چهار قلاب باشد وهر دو قلاب در يك غلاف باشد ونشان افعي
آنست كه سر وي پهن بود وچشم وي سرخ وكشيده وشكم وي صلب بود ونشان
جواني وي آنست كه سريع الحركت بود ودر رفتن سر خود را چهار انگشت از زمين
بردارد وبايد كه در موسم بهار چون افتاب بحمل آيد وي را بگيرند وتا ثور شايد
ليكن چون افتاب بجوزا رسد نشايد وچون بگيرند هم در زمان يا روز ديگر
وي را بكشند واگر دير رها كنند حدت سميت وي زياده شود وكشتن وي
چنان است كه سر ودنبال وي را جدا كنند بمقدار چهار انگشت به تيشه تيز
چنانكه تيشه تيز بر وي نهند وبتكي محكم بر پشت تيشه زنند باسنگي يا چوبي چنانكه
هيچ پوست درست نماند وبيك ضرب جدا شود بعد ازان پوست از وي بكشند

والآلات

وآلات شكم وي بيندازند وچند نوبت باب شيرين بشويند واگر بخاكستر يك نوبت
بشويند شايد بعد ازان كه پاك شسته باشند در ديگ سفالين كنند يا مسين
قلعي داده وآب بر سر آن كنند چندانكه كفايت بود وچوب شبت چند شاخ
ونمك بجوشانند تا مهرا شود پس فرو گيرند واز ديگ بيرون آورند واستخوان
وي جدا كنند وآن گوشت وي بكوبند نرم بغايت وبوزن آن نان خشك كوفته
اضافت كنند وبكوبند نيك واگر خشك صفت بود ازان آب كه در وي پخته باشند
اضافت كنند بعد ازان قرص سازند قرصهاي تنك تنك مثل ناخن بزرگ
وبايد كه در وقت قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب كنند ودر پشت
غربال خشك كنند در سايه وبايد كه قطعا اثر نم در وي نمانده باشد بعد ازان
ودر ظرف ابگينه نگه دارند قرص اسقيل مستعمل كه در ترياق فاروق مستعمل بود.
بستانند پياز عنصل كوچك ودر خمير گيرند ودر تنور نهند تا پخته شود بعد ازانكه
بغايت نرم شده باشد پس در هاون بيابند وبوزن ان آرد كرسنه اضافت
كنند وقدري شراب بر شوند نيك ودست بروغن گل چرب كنند وقرص سازند
وبعد از دو ماه استعمال كنند وقوت اين قرص تا دو سال باقي ماند قرص قوفيون
كه در مثرو ديطوس مستعمل بود وآنرا قوفومون خوانند مويز طايفي بي دانه چهار درم
علك البطم بيست وچهار درم مر صافي اذخر از هر يك دوازده درم دارچيني مقل
ازرق اظفار الطيب سليخه سنبل رومي اكليل الملك سعد حب الغار از هر يك
سه درم قصب الذريره نه درم زعفران يك درم قفر اليهود دو درم انچه كوفتني
باشد بكوبند وآنچه نقع كردني باشد نقع كنند در مثلث ويا سه وزن ان عسل
سرشتند قرص طباشير ملين مستعمل سودمند بود جهت تبهاء ملتهب صفراوي و
دموي را وتشنگي را تسكين كند وسرفه وخشونت سينه را نافع بود بغايت.

طباشیر سفید چهار درم ترنجبین ۳ درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو دانه از هر یک دو
مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا خشخاش سفید از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب
نیکو قرص سازند **قرص طباشیر معتدل** سودمند بود تبهای تب و رفتن خون از شکم
ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم تخم حماض طباشیر
سفید از هر یک ۳ درم کوفته و بیخته بلعاب نیکو قرص سازند شربتی یک مثقال
قرص طباشیر ممسک سودمند بود جهت اسهال صفراوی و دموی صمغ عربی
تخم حماض نشاسته ورق گل سرخ از هر یک ده درم سماق زرشک بی دانه از هر یک
هفت درم گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند و قوت این قرص تا شش
ماه باقی است شربتی یکمثقال بود **قرص کهربا نسخه صاحب منها مستعمل مولف**
رفتن خون از شکم باز دارد کهربا بسد لؤلؤ ناسفته تخم خرفه از هر یک پنج درم سروی
بزکوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک شش درم ودع سوخته
بزر البنج از هر یک دو درم کوفته و بیخته بلعاب نیکو سرشند شربتی یک مثقال و قوت
این قرص شش ماه باقی ماند **قرص طباشیر کافوری** نافع بود جهت تبهاء محرق
و تشنگی زایل کند و سعال را نافع بود طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل
مقاصری مغز تخم خیارین تخم کاشنی تخم کاهو تخم خرفه از هر یک چهار مثقال کافور
یکدرم بلعاب نیکو قرص سازند شربتی یکمثقال بود قوت این هم تا شش ماه
می ماند **قرص گلنار مستعمل مولف** خون رفتن از شکم باز دارد و سلیخه رومی
گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق گل سرخ گلنار اقاقیا از هر یک
سه درم کثیرا دو درم باب گلنار قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این هم
تا شش ماه باقی ماند **قرص کافوری از کامل الصناعه** جهت دق بغایت
نافع بود مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز خربزه مغز دانه به از هر یک پنج درم

کل سرخ

٤٧٨
٤٧٦

گل سرخ سه درم صمغ عربی صندل سفید نشاسته از هر یک دو درم رب السوس
طباشیر از هر یک سه درم رازیانه یکدرم و نیم کافور نیم درم تا نیم مثقال بلعاب
نیکو قرص سازند **قرص زرشک بزرگ مستعمل** سودمند بود تبهای کهن و
تبهای بلغمی و ورم جگر و معده عصاره زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تره
از هر یک سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم رب السوس تخم
کشوث طباشیر تخم کاشنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافت از هر یک دو درم
زعفران یکدرم باب ترنجبین سرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال بود و
قوت این هم تا شش ماه باقی ماند **قرص زرشک کوچک مستعمل** زرشک
بی دانه یازده درم تخم کاشنی تخم توزک مغز خیار بالنگ از هر یک سه درم ورق
گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک مثقالی بلعاب نیکو قرص
سازند شربتی یکمثقال بود و قوت این هم تا شش ماه باقی باشد **قرص بنفشه**
بلغم و صفرا دفع کند و دماغ پاک گرداند و تاریکی چشم زایل کند و درد سر صفراوی
ببرد بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف خراشیده پنجاه درم رب السوس
ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیا مشوی چهار درم بود شربتی دو مثقال
و پنج دانگ بود باده درم شکر سرخ باید که در شب قرص سازند و در بشت عریان نگاه
دارند و بحرگاه بگلاب خورند و قوت این قرص تا چهار ماه باقی است **قرص
گل مستعمل** مسهل صفرا و بلغم است و درد معده را نافع بود ورق گل سرخ هفت
درم عصاره غافت طباشیر سنبل الطیب از هر یک یکدرم رب السوس چهار درم
باب قرص سازند شربتی یکدرم بود و قوت این هم تا یکماه شش ماه باقی می ماند
قرص ریوند جهت تبهای کهن و صلابت جگر و سپرز و ورمهای آن و دردان
بغایت نافع بود ریوند چینی شش درم فوه لک مصفی تخم کرفس انیسون عصاره غافت

از هر یک دو درم بآب قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این قرص بعد از شش ماه
ضعیف شود **قرص خشخاش مستعمل** نافع بود جهت قرحه شش و سینه و تب و درد
سینه و درد مثانه زایل کند ورق گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس
از هر یک دو درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم طباشیر پنج درم زعفران دانگی
بآب قرص سازند شربتی یکمثقال بود و قوت این تا شش ماه می ماند **قرص غافت**
مستعمل نسخه صاحب منهاج سود مند بود جهت تبهای کهن و تب ربع و بده
بگشاید و یرقان و درد جگر و سپرز زایل کند عصاره غافت بیست درم سنبل الطیب
ده درم طباشیر چهار درم قرص سازند شربتی یکدرم و قوت این تا شش ماه باقی ماند
قرص کاکنج مستعمل مولف مغز تخم خیار تخم کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس
نشاسته صمغ عربی کثیرا ادم الاخوین کندر ذکر از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم
افیون مصری یکدرم قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال شاید **قرص سرطان مستعمل**
مولف جهت مسلول بغایت نافع بود طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته
ورق گل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر سفید شادنج
مغسول از هر یک پنج درم رب السوس سه درم بآب لسان الحمل قرص سازند شربتی
دو درم با شراب انار عذب نافع باشد جهت سل و دق بغایت نافع بود

الباب الحادی عشر فی الایارجات

ایارج روفس نافع بود جهت اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب را عظیم نافع
بود و تنقیه ایاره دواء الهی است و ایاره سالم تر از حبوب و مطبوخ بود **اخلاط**
آن تخم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج جاوشیر از هر یک هشت درم
خولنجان ده درم کمادریوس هشت درم فلفل سفید زراوند مدحرج فطراسالیون
دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مصطکی از هر یک دو درم کوفته و بیخته مجموع

در شراب

در شراب خیسانند تا حل شود و با عسل کف گرفته سرشته عسل سه وزن ادویه
شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که افتیمون و شاهترج و هلیله سیاه مویز منقی
غاریقون اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج گاوزبان و نیم درم نمک هندی در آن
جوشانیده باشند تجرع کنند و قوت این ایاره تا چهار سال و نیم باقی ماند **ایارج**
فیقرا نافع بود جهت امراض سر و رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج و قی بلغمی
و فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان **اخلاط آن** مصطکی زعفران سنبل الطیب
حب بلسان اسارون سلیخه دارچینی عود بلسان از هر یک یکمثقال صبر سقوطری هشت
مثقال و بعضی شانزده مثقال میکنند کوفته و بیخته در ظرف آبگینه نگه دارند و
قوت این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال باقی ماند شربتی یکمثقال تا دو درم
با دویه دیگر که صفت آن در حب ایاره گفته شد **ایارج جالینوس** سود مند بود
فالج و لقوه و تشنج و استرخا و خلطها لزج دفع کند و مثانه را سود مند بود و کسی را
که منی بغیر ارادت از وی جدا شود **صنعت آن** شحم حنظل غاریقون اسقیل
مشوی اشق سقمونیا خربق سیاه مو فاریقون افربیون از هر یک شانزده درم
بسفایج فستقی افتیمون اقریطی مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه درم
مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر
فطراسالیون از هر یک چهار درم و بعضی از اطبا زعفران و صبر از هر یک چهار درم میکنند
کوفته و بیخته مجموع در مثلث خیسانند و حل کرده بعسل کف گرفته سرشته شربتی
نیک شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که هلیله کابلی و افتیمون و مویز منقی
و نیم درم نمک در آن جوشانیده بود بیاشامند و این ایاره بعد از شش ماه تا چهار
سال قوت دارد **ایارج لوغاذیا** این ایاره مبارکست و بسیار منفعت دارد
بدن را پاک کند از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قعر بدن پاک کند و خلطها

لزج عفن محترق دفع كند و این مسهل بی زحمت بود و سودمند بود فالج و رعشه و لقوه
و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار
و صمم و وسواس و شهوت کلبیه و تغیر عقل و عسر النفس و درد کرده و مثانه و نقرس
و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای کهنه
بد رایحه نافع بود و حیض بسته بگشاید صنعت ان تخم حنظل پنج درم اسقیل مشوی
غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون از هر یک دو درم و نیم افتیمون
اقریطی کمادریوس مقل ازرق صبر سقوطری از هر یک سه درم حاشا سادج هندی بنفشه فاربون
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه زعفران دارچینی جاوشیر سکبینج جندبیدستر
مرصافی فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین افربیون سنبل حماما تخم حسل
جنطیانا رومی اسطوخودوس از هر یک دو درم صمغ در شراب حل سازند و ادویه
کوفته و بیخته همه را بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال و قوت این ایارج
بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند و اولی ان بود که در شبانگاه فرو برند و صباح
جلابی از بنفشه و زوفا و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس
و مویز طایفی و دانگی و نیم نمک هندی بجرعه کنند نافع بود و بیک عمل کند

الباب الثانی عشر فی الاشیافات

شیاف کندری بوره ارمنی پنج درم کندری سه درم خطمی بیست درم شکر سرخ پنجاه درم
تخم حنظل پنج درم شیاف سازند شیاف خیار چنبر خطمی بنفشه از هر یک سه درم
سنا مکی دو درم عسل خیار چنبر پنج درم شکر سرخ پنج درم شیافه سازند شیاف زنجبیر
شادنج عدسی اسفیداج مرصافی زعفران شیاف مامیثا اقاقیا کندر دریایی
افیون از هر یک جزوی با آب مورد تر یا آب کشنیز تر یا آب سماق بسرشند و
هر شافه را قوری ریشاف بدان شافه سازند مقدار دانه سنجد و استعمال کنند

الباب

الباب الثالث عشر فی التریاقات

تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند طبیعتان گرم و خشک بود سودمند بود
گزیدگی جانوران و مجموع زهرها و ادویه کشنده و شربتی از ان بقدر حاجت
اندک ان طسوجی و زیاده ان دو مثقال و چون بر موضع گزیدت طلا کنند
سودمند بود و قوت دل بدهد و جمیع مرضها سرد را نافع بود اگر خواص ان نوشته
شود بتطویل انجامد و سعال و عسر النفس و درد سینه و تشنج و نفخ معده و
قولنج و استسقا و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضهایی
که از سودا بود و بلغم نافع بود و صرع و صداع و تاریکی چشم و درد شقیقه و بواسیر را
نافع بود و بول براند و حیض بگشاید صنعت ان اقراص عنصل چهل هشت
مثقال و اقراص افاعی و اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون مصری
از هر یک بیست و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری ثوم بری ابرساغاریقون
رب السوس روغن بلسان از هر یک دوازده مثقال میکشند مرصافی زعفران
زنجبیل ریوند چینی قنطافلون فوتنج جبلی فراسیون قسط فطراسالیون
اسطوخودوس فلفل سفید دارفلفل کندر ذکر مشکطرامشیع فقاح اذخر
صمغ البطم سلیخه سودا سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال لبنی تخم کرفس
سیسالیوس حرف بابلی کمادریوس نانخواه کمافیطوس حماما ده لحیه التیس
ناردین اقلیطی شیح جبلی ساذج هندی مو جنطیانا رومی تخم رازیانج
طین مختوم زاج محرق که تمام سوخته باشد حماما دوحب بلسان مو فاریقون
فو صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال دوقو قنه
مقل الیهود جاوشیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج سکبینج از هر یک دو
مثقال جندبیدستر دو مثقال و بعضی چهار مثقال میکشند عسل که از کل

حاشا باشد ده رطل شراب کهنه خوب هشت رطل باید که بوزن بغداد بود
هر رطل نود مثقال صموغ و عصارات بشراب حل کنند و عسل بر سر آن کنند
و یک شبانه روز رها کنند بعد از آن ادویها کوفته و بیخته و طلوبرو عن بلسان
چرب کرده بعسل و مطبوخ بسرشتند و در ظرف نقره یا چینی کنند یا رصاص
یا آبگینه و استعمال نکنند الا بعد از یک سال و بعضی جایز داشته اند بعد از
شش ماه و بعضی گفته اند که نشاید که استعمال کنند الا بعد از ده سال تا دوازده
سال و آن زمان در غایت جوانی و قوت بود تا سی سال و چون از سی گذشت تا
شصت قوت آن باقیست و هر خواص که گفته اند همچنان داشته باشد لیکن بعد
از شصت همه مرضها که بر آن نافع است همان عمل بکند الا دفع سموم و لذع و نهوش
بکند و آن زمان بقوت معاجین بزرگ بود تریاق اربعه تریاق کوچک خوانند
سودمند بود گزیدگی جانوران خصوصا عقرب و بادهای غلیظ که در معده بود و روده
و درد جگر و سپرز و صرع را و خفقان را سودمند بود و اگر زنی را بچه بزیان رفته باشد
یا مشکل زاید یک مثقال فرو برد سهل زاید صنعة آن جنطیانا رومی حب الغار
مر صافی زراوند طویل از هر یک جزوی کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند
شربتی یک مثقال بعلایاب سرد بعد از دو سال عمل وی باطل گردد تریاق غره مستعمل
سودمند بود جهت گزیدگی جانوران و بادهای غلیظ که در روده بود و درد جگر و
سپرز و صرع و خفقان و لقوه و فالج را نافع بود صنعة آن حماما سنبل هندی ساذج
هندی لک امیثا قرنفل ریوند چینی قیمولیا قسط تلخ جنطیانا از هر یک دوازده
مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا
دارچینی تخم رازیانه تخم کرنب کوکرد تخم شبت اسارون قردمانا الحرنیون نادر بیت
کمافیطوس کوهی دوقو افتیمون از هر یک ۳ مثقال کتیرا خشخاش سفید و

سیاه

سیاه از هر یکی سی مثقال بزر البنج بیست هشت مثقال سلیخه ورق گل سرخ اقراص
اندروخون از هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال دانه اترج مقشر سماق شامی
منقی از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال عصاره فیقوم بیست مثقال
فقاح المر چهار مثقال و نیم ورق اترج سیزده مثقال صموغ و عصارات در مثلث حل
سازند و باقی ادویه را کوفته و بیخته ۳ وزن ادویه عسل مصفی ادویها را بروغن بلسان
چرب کنند و بسرشتند و در ظرف چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال
شاید و قوت این تریاق تا شصت سال باقی باشد بعد از آن باطل شود مثرودیطوس
از تریاقات شمرده اند سودمند بود زهرهای مختلف را و گزیدگی جانوران و
سگ دیوانه و قولنج را بگشاید و فالج و لقوه و ابستر خا را و گزیدگی جانوران و
دیوانه و قولنج را بگشاید نافع بود و شده جگر بگشاید و ورم صلب را نرم گرداند
و سینه را از اخلاط بد پاک کند و رطوباتی که در شکم بود دفع کند و درد معده و
امعاء د قاق و غلاظ و خون رفتن باز دارد و قوت باه بدهد و گونه روی
تازه دارد و اشتهای طعام باز دید کند و سنگ مثانه را بریزاند و بچه را در رحم
نگاه دارد و ذهن صافی و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها کند و خاصیت
این نزدیک است بتریاق فاروق صنعة آن مر صافی زعفران غاریقون
زنجبیل دارچینی علک البطم کندر از یک ده درم سنبل الطیب کندر ذکر خردل
سفید عیدان بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس
قنه راتینج دارفلفل عصاره موقسطیداس جند بیدستر جاوشیر میعه ساذج
هندی از هر یک هشت درم فلفلان سورنجان حصیده اسقوردیون ذوفوا
اکلیل الملک جنطیانا رومی دهن بلسان حب بلسان قرص قوقبون وان قرص
مرکیست مانند اندروخون مقل از هر یک هفت درم سداب دو درم تخم سلاب

ده درم اشق ناردین اقلیطی مصطکی صمغ عربی قطر اسالیون فو ماما افیون سکبینج
تخم راز یانه ورق گل سرخ مشکطرامشیع از هر یک پنج درم افیسون وج فو موج
اسارون از هر یک ۳ درم اقاقیا مو فاریقون سره سقنقور از هر یک چهار درم
صمغ در شراب ریحانی حل کنند وادویهٔ دیگر را کوفته و بیخته با سه چندان عسل مصفی
سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال و قوت آن تا مدت سال نمی ماند
بعد از ان باطل میشود تریاق جهت گزیدگی عقرب نافع بود زراوند مدحرج
پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند نافع بود

الباب الرابع عشر فی السنونات

سنونی که دندانرا جلا دهد شاخ بز سوخته نمک اندرانی کف دریا از هر یک جزوی
نی سوخته دو جزو سادج هندی ربع جزو سفال چینی جزوی کوفته و بیخته سنون
سازند سنونی دیگر که بیخ دندان محکم کند و جلا دندان دهد نمک اندرانی
در کاغذی به بندند و بر سر خاکستر گرم اندازند تا سرخ شود پس بردارند و در
قطران اندازند پس بستانند ازان جزوی و از کف دریا سعد دارچینی مرصافی
خاکستر درمنه از هر یک جزوی کافور عشر جزو کوفته و بیخته سنون سازند
سنونی دیگر که دندان متحرک را محکم گرداند قرن ایل سوخته نمک اندرانی
نعل رشته و سوخته از هر یک جزوی گلنار نیم جزو پوست هلیلهٔ زرد ورق
گل سرخ از هر یک جزوی کوفته و بیخته به بیخ دندان متحرک افشانند محکم گرداند
سنونی دیگر که بوی دهن خوش کند و بیخ دندان محکم گرداند و قوت دهد
شاخ بز کوهی سوخته نمک اندرانی نعل رشته و سوخته از هر یک ده درم
زعفران سنبل مصطکی سداب خشک از هر یک دو درم گلنار سماق از هر یک
یکدرم سعد سوخته و جو سوخته از هر یک ۳ درم کوفته و بیخته سنون سازند

سنونی

سنونی دیگر که بوی دهن خوش کند و دندانرا جلا دهد و بیخ آن محکم کند
آرد جو نعل رشته کف دریا نی سوخته از هر یک هشت درم هیل کبار قاقله
بسباسه عاقرقرحا از هر یک ۳ درم طباشیر سفید گل سرخ درمنهٔ سوخته از هر یک
یکدرم نمک اندرانی پنج درم کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که بوی دهن
خوش کند صندل سفید پوست ترنج خشک اذخر رامک از هر یک ۳ درم قاقله کبابه
بسباسه قرنفل عود هندی مصطکی مشک از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند
سنونی دیگر که سیاهی دندان ببرد قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماماسه درم
سادج هندی دو درم مازوی سوخته ~~سوخته~~ نه درم کوفته و بیخته بمسواک بمالند
سنونی دگر که کند بینی دفع کند مرقلقطار سک پوست انار قصب الذریره
قرنفل نسرین اجزا مساوی کوفته و بیخته در بینی دمند و فتیلهٔ در شراب ریحانی
تر کرده بینی را بدان تر کنند و فتیلهٔ دیگر بدان داروها بیالایند و در بینی
نهند سنونی دیگر جهت جوشیدن دهن فوفل اقاقیا سماق لی دانه
طباشیر گلنار ورق گل سرخ ورق گل سرخ آرد جو مجموع مساوی کوفته و
بیخته اول قدری سرکه و دو چندان گلاب نیم گرم کنند و یکبار یا دوبار دهان
بدان بشویند بعد ازان سفوف استعمال کنند که بغایت نافع باشد

الباب الخامس عشر فی الادهان

روغن بنفشه بستانند بادام سفید کرده شیرین و هر یک بادام دو نیم کنند
و خشک کنند و بعد یکهفته بادام بدو نیم کنند و خشک کنند و بعد یکهفته بادام
نیمی بنفشه در میان ان کنند و در شب بزیر جامهٔ خواب می اندازند و
بروز همچنین پهن می کنند و چون ده روز بگذرد دیگر مکرر کنند و تا چهل روز
پرورش دهد و بعد ازان روغن بگیرد و اگر بعوض بادام مغز دانهٔ کدو

باشد شاید بلکه در وی رطوبت زیاده بود که در بادام **روغن گل بادام** بادام
درمیان بنفشه چنانچه ذکر رفت بپرورند و روغن بگیرند **روغن گل سرخ**
بگیرند ورق گل سرخ تازه و در قنینه کنند و روغن کنجد بر سران کنند و چهل روز
در آفتاب آویزند و بعد از ان استعمال کنند **روغن گل سفید** همچنانکه روغن
گل سرخ گیرند ازو بگیرند **روغن یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و**
نسرین و امثال ان همه بدین نوع سازند که گفته شد **روغن شاسفرم** بگیرند
آب ریحان تازه یکمن و یک چهاریک روغن کنجد و قدری آب بر سران روغن
کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن کدو** بستانند آب کدوی
خوب تر یکمن و چهاریک روغن بادام یا کنجد بر سران کنند با قدری آب و
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن زنجبیل** زنجبیل خشک چهار درم
نیم کوفته ده درم بر سران کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بادام بماند
روغن قسط بزرگ سودمند بود درد جگر معده و سردی مفاصل و استسقای
آن را قولنج ده درم سنبل ساذج میعه سایله ایرسا قرفه اشنه قسط از هر یک
بیست درم راسن حسک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم مصطکی تخ
درم مجموع را کوفته و بیخته یک شبانه روز در آب شیرین خیسانند و بعد از ان
بجوشانند و صافی کنند و باید که آب ان تخ من بود با تش آهسته می پزند از
اول تا آخر روز بعد از ان بپالایند و دو من روغن زیت یا کنجد بر سران
کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن قسط کوچک**
اعصاب را محکم کرداند و سودمند بود جهت جگر و مفاصل که از سردی بود و
موی بروباند چون طلا کنند و داء الثعلب قسط مر صافی از هر یک صد درم
سلیخه شش درم ورق مرماحوز چهل مثقال نیم کوفته در شراب کهنه خیسانند

باتش

باتش آهسته بجوشانند پس صافی کنند و یکمن روغن کنجد یا زیت بر سران
کنند و بجوشانند تا آب آن بسوزد و روغن بماند **روغن مصطکی** نافع بود
جهت ضعف معده روغن کنجد یکمن مصطکی خوب ده مثقال در قنینه کنند
و در دیک پر آب بیاویزند با تش نرم میجوشانند تا مصطکی بنجار آب بگدازد و
استعمال کنند **روغن بابونج** بستانند بابونه بیست درم روغن کنجد
یکمن در قنینه کنند و در آفتاب بیاویزند تا چهل روز بگذرد و بعضی
شصت درم حلبه اضافت میکنند و اگر بابونه تازه نباشد بابونه خشک
بیست درم با چهار من آب بجوشانند تا نیمی اید بدست بمالند و صافی کنند
و یک رطل روغن کنجد بر سران کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن شبت تخم شبت بیست درم در سایه نیم خشک کرده با یکمن روغن
کنجد در شیشه کنند و در آفتاب آویزند چهل روز **روغن حنا** ورق حنا
بجوشانند و صافی کنند و روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند **روغن زرده تخم مرغ** بستانند زرده پخته و بدست بمالند
و قدری نوشادر سوده بروی ریزند و در قنبیه کنند و بگل حکمت گیرند
و قدری لیف یا موی بر سران قنبیه نهند و در پشت ان آتش کنند و در زیر
قنبیه کاسه بنهند که روغن در ان رود **روغن مورد** آب مورد تر سه
رطل روغن کنجد یا بادام یک رطل بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
و چون خواهند که خوشبو شود لادن سه درم در ان بگدازند و اگر مورد
تر نبود بستانند مورد خشک دو من و نیم بجوشانند و صافی کنند و یک
رطل روغن بر سران کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن نارگیل و بادام و گردکان و امثال ان بطریق روغن کنجد باید گرفت

حل ابھنو
صنعة حل الجواهر
بو خذ علی برکة الله تعالی
ذهب مغربی فوننا بعنا
ثقالیل ثقالیل
یاقوت احمر و یاقوت اصفر
و یاقوت ازرق ... مثاقیل
مرجان احمر و بحر العنب ...
... مرجان ابیض ...
...
و عقار ... الیسر
... و توبال الفولاد
و توبال الحدید و توبال
النحاس و زنجار ...
ملح ... مثقال ...
و ... و ... احسبی
... اقلیمیا الذهب
و اقلیمیا الفضه ... مثقالات
... ذهبیة
... فضیة ...
... مومیا او فاقیا و صمغ
عربی ... مثاقیل
... و یحل ...
... و ...
و ... و ...

الباب السادس عشر في مراهم المستعمله

مرهم شادنج جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود روغن بنفشه روغن گل بادام از هر یک ده درهم عصاره الحیه التیس گل قبریسی گل ارمنی شادنج شسته از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید پنج درهم اسفیداج دو درهم زعفران یکدرم داروها کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده با روغن بکداز اند و در هاون کنند و بمالند نیک و داروها بران ریزند تا یکسان شود **مرهم سفید** گوشت برویاند و حرارت را نافع بود موم اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل چهار درهم موم با روغن بکداز اند و در هاون بمالند بعد اسفیداج بران ریزند و بمالند و اگر حرارت زیاده بود قدری کافور اضافت کنند و اگر از جهت سوختن آتش بود و گزیدن جانورا مرداسنج پنج درهم اضافت کنند چون بسازند و سرد شود قدری سفیده تخم مرغ با ان بزنند تا نیک تا یکسان شود **مرهم سیاه** گوشت فاسد بخورد گوشت نو برویاند و بیشتر جراحتها را نافع بود مرداسنک سه رطل زیت صافی یک رطل و ربع موم صافی و ربع رطل زفت بیست درم علک پنج درم موم و زفت با زیت بکداز انند و مرداسنج بران ریزند و در هاون بمالند تا منعقد شود **مرهم خل** گوشت برویاند و ریش خشک کند مرداسنج ده درم کوفته و بیخته با چهل درهم زیت چهل درهم سرکه در هاون کنند و بسایند بمبالغه تا یکسان شود و اگر خواهند دو درهم دارزرد کوفته بیخته اضافت کنند و بغایت سحق کنند **مرهم داخلیون** جهت خنازیر و سلعه بغایت نافع بود و از جهت ورمها بستانند حلبه و بزرکتان و خطمی سفید از هر یک کیله و هر یک را بجبانند جدا بکشانه روز و آنگاه ان بکیرند و از لعاب هر یک یک رطل و نیم و لزم مرداسنک

یک رطل

یک رطل بغایت سحق کرده با زیت بجوشانند تا نزدیک انعقاد و لون آن تغییر کند بعد ازان با لعابات بجوشانند پس مرداسنک و روغن بر سران ریزند اندک اندک باتش نرم می جوشانند تا همه منعقد شود **مرهمی که جهت سوختن بغایت نیکو بود** از بهر اعضایی که سوخته باشد بستانند اسفیداج اسربی دم الاخوین جکنید و مرداسنک اجزا مساوی بغایت سحق کرده موم سفید قدری روغن کنجد موم بهم بکداز ند و در هاون کنند چند نوبت بشویند باب شیرین و بعد ازان داروها سوده برآن افشانند بمبالغه بسایند و دیگر بار بشویند خوب بعد ازان استعمال کنند والله اعلم بحقایق الاشیا

تمت تسویه هذه النسخه الشریفه المسمی باختیارات بدیعی بدار السلطنه قسطنطنیه فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه الهجریه

حب سلطانی

بگیرند دارچینی ده درم صمغ عربی ده درم اصل السوس ده درم ارسا ده درم
نشاسته ده درم مصطکی ده درم کبابه چینی ده درم خولنجان ده درم زعفران ده درم
افیون ده درم وگلاب پانزده درم نبات حموی ده درم عنبر اشهب ده قیراط
مسک ده قیراط ورق زر ده قیراط وافیون را بگلاب حل کنند زعفران در وی
بسرشند وجمله ادویه در وی کنند تا چون خمیر شود وحب سازند مقدار نخودی
بکار دارند پر نافع بود

ترکیب مرحوم حاجی احمد خلیفه رحمة الله واسعة انکه یادکار در مذکور ترکیبنک اجزالری بولردر
کذکر النور واسمنه احمر یاقوتی در بگیرند فلنجمشک ده درم فلفل ابیض ده درم زرنباد پنج درم
وترنج قاب ده درم فو ده درم قرنفل بویه پانزده درم زراوند طویل پنج درم جنطیانا پنج درم
جدوار ده درم قاقله کبار ده درم قاقله صغار ده درم بصل عنصل مشوی ده درم قصب الذریره
ده درم حب الغار ده درم جوز بوا هشت درم مر مکی هشت درم زعفران پانزده درم سنبل هندی
ده درم مصطکی پنج درم لولو ناسفته سه درم دارچین چهار درم بسباسه ده درم طین مختوم
ده درم جوز هندی پنج درم افیون ده درم عاقرقرحا شش درم بزر ریحان ده درم
جمله کفته بیخته وزن ادویه عسل مصفی بسرشند بعد از شش ماه استعمال
نمایند شربت یک مثقال تا ایکی درم نماید وجمیع دردلرا نافع بود خاصه قولنج را

صفـ مستحلب لب قنادقه لب بطیخ عدل ...
عوه کوکی مجدد درهمین ... درهمین
بعدان تحلی بسکر مکرر ... دراهم

صفت حب که خون از بواسیر باز دارد و داروها اینست بگیرند هلیله کابلی

وسیاه وبلیله وآمله در روغن گاو بریان کرده از هر یکی ده درم وودع سوخته
هفت درم کهربا پنج درم وشب یمانی دو درم ومقل ازرق بیست درم داروها
بکوبند وبیخته کنند ومقل باب کنند تا حل گردانند وداروها بدان بسرشند
وحب کنند وشربت دو درم وباب سرد نافع بود باذن الله تعالی

معجون مقوی مجرب

بگیرند عنبر سنبل صندل سفید عود قماری مصطکی قرنفل زنجبیل جوزبوا بسباسه
مسک پنج درم سه درم سه درم پنج درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
دارچینی کبابه چینی دار فلفل فلفل سیاه قاقله کبار وقاقله صغار خولنجان مشک
ده درم پنج درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم بیست درم سه درم
سورنجان بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب زراوند طویل درونج عقربی
ده درم پنج درم پنج درم پنج درم پنج درم پنج درم
جوز هندی فرفیون تخم شلغم تخم گزر افیون زرنباد تخم بادیان جناح زعفران
ده درم پنج درم ده درم ده درم بیست درم بیست درم پنج درم ده درم ده درم ده درم
ابکر ترکی سعد بنفشه خشک شقاقل گل سرخ تخم ریحان شونیز بادام فستق
پنج درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم بیست درم پنجاه درم
تخم حرمل کله گنجشک انهار درم بکوبند بپزند وکشند ومی باید که از دو بخش ویک
پانزده درم ده درم
بخش ورق الخیال باشد وسه وزن همه عسل باشد عسل را چاشنی گیرند وخشک سازند
بعد از ان ادویه را با بیامیزند مسک وزعفران را با عسل بیامیزند بسرشند ومقدار شربت دو درم بود
فایده یابند

شنیده ام که بقراط مرد در فالج | چنانکه مرد ببرسام نیز افلاطون
بمرد سل بکرد شد ارسطاطالیس | چنانکه جالینوس از رحمان بشد مطعون
بمرد امعا بکرد بس ابوعلی سینا | نیافت هیچ نجات از شفا و از قانون

هو الشافی بلطفه الکافی

معجون نافع للخناق واللوزتین وسقوط اللهاة بل لجمیع اورام الحلق من الداخل باذن الله تعالی
وهو من عجایب المعاجین لبداء لامر مجرب فلفل ودار فلفل وزنجبیل من کل ثمانیة دراهم
عاقرقرحا ستة دراهم قرنفل وجوزبوا والجوز الهندی ورجل الغراب وهی الاطریلال
من کل خمسة دراهم دارچینی اربعة دراهم یدق الجمیع ناعما ویعجن بثلاثة امثالها او اربعة امثالها
من العسل المنزوع الرغوة ویستعمل منه عند الحاجة مقدار بندقة مع القشر وشرط استعماله ان یمسک
فی الحلق بقدر الطاقة ثم یبلع فان اندفع المرض بعنایة الله تعالی والا یتکرر بعد ساعة فان کانت
العارضة ذات یوم اندفعت انشاء الله تعالی بمرة وان کانت ذات اکثر من یوم فمرار وهذا
قبل استحکام المرض وصیرورته قیحا بعون الله تعالی منه ومن جمیع الاذی ۱۲

وفی فصول القرطبی وذکر التمیمی ان طبیخ ورق
المشمش اذا تغرغر به نفع من اورام اللهاة ومن
اللوزتین ویحلل ما یعرض للحلق واللثة ۱۲

الذی علیه حسن ملکه وهم علیهون ...
ابو یکون ... العسکر ...
مولانا عبد ... علاء الدین ... قطب الدین ...
مولانا علاء الدین مظفر ...
محمد سلطان الهندی ...

قرص کافور

تخم کاهو جوب عود وصندل سوده برشکسته گل سرخ تخم خشخاش
بیست درم دو درم دو درم سه درم ده درم
تخم خیارین پانزده درم تخم خس پنج درم وهمه را بسایند و بلعاب
بزرقطونا خمیر کرده وحبها سازند بوزن دو مثقال هر بامداد
یک عدد قرص وعرق گاوزبان ده درم وگلاب پنج درم بسایند
و پاره شراب لیمو یا صندل بنهند و بدهند و یک عدد وقت خواب
و غذا نخود آب با رشته و یا گوشت بزغاله و آب اسفناج و آش برنج با مرغ

مطبوخ صفرا

تخم بدسنا مکی هفت درم گل سرخ شش درم تخم کاسنی پنج درم تخم بادیان چهار درم
نیلوفر پنج درم بنفشه سه درم پوست هلیله زرد سه درم آلو سیاه هفت عدد تمر هندی
پنج مثقال مویز منقی ده درم عناب ده عدد سپستان ده عدد انجیر پنج عدد
پوست شلانکه پنج درم ترنجبین هفت درم شیرخشت هفت درم ریوند چینی دانگ

معجون اطریفل کشنیز پوست هلیله کابلی و هلیله زرد املج و بلیلج هلیله سیاه
و مصطکی از هر یکی پنج درم کشنیز خشک بیست درم و روغن بادام پانزده درم
عسل صافی سه برابر ادویه شربت سه درم

معجون سورنجان

عشرین بوزیدان و تربد عشرین کیر مصطکی جو دعشر زنجبیل
عشرین سورنجان و یک بشربت ازو می همی او دینار یازدم قلیل
مثل جمله شکر و مثلش عسل بپخته پاکراست و معجون فصیل
هرکه این کاه می آرد بکار مفصل او کی شود هر کز علیل

ترکیب بخور

بکیرند حصلبان جاوی وعود قماری وبرک مورد کل برنج
پنجاه درم پنج درم سه درم سه درم
وبرک ریحان سیاه وصفر دیو صندل سفید عنبر اشهب
سه درم سه درم پنج درم نیم درم
شکر مکرر وباره مسکر وکلاب خوش بوی خمیر سازند قطبا
پنج درم
کنند بکار دارند .

معجون مراد خان

خولنجان قرنفل نیّن فل عاقرقرحا دارچینی نعنع خشک معات عراق
۵ درم ۵ درم ۶ درم سی درم ۶ درم سی سه درم
دار فلفل ۵ درم
زنجبیل انیسون شونیز تغت بزدی عسل
سی سه درم سی سه درم هفتاده درم هفتدرم بانصد نصف درم

مصر اشرفی جامها جو صبیه وپیاز تصمیه کاری
۶ ۸ ۵ ۳ ۴

ملا چلبی کدا به خانه جمله
۲۵ ۱۱۴ ۹۲

انجبیل تربد ایارج فیقرا انکرد ایکلی ابـ یا شربت بنج درم
۱ ۱ ۱ ۴

[illegible]

حب شب یار

مصطکی زعفران وسنبل وحب بلسان واسارون وسلیخه دارچینی من کل واحد درهم و صبر سقوطری باوزن
واخر کبابه از هر یک یکدرم کوفته بیخته حب کنند و شربت دو درم تا دو مثقال